اختیارات البدیعی فی الأدویة المفردة والمرکبة فارسی للشیخ علی بن حسین الأنصاری المشتهر بحاجی زین العطار الفه فی سنة ۷۷۰ سبعین وسبعمائة ورتب علی مقالتین الاولی فی المفردات والثانی فی المرکبات

کشف الظنون طبع اسطنبول ج ۱ ص ۶۵

۱

کتاب بسم الله الرحمن الرحیم اختیارات بدیعی

حمد بی حد و اعداد و سپاس بی قیاس مبدعی را که آثار ابداع آن بر
هر ورقی از اوراق و شجری از اشجار بسمت وضوح یافته است و بر
هر ثمری از اثمار و زهری از ازهار انوار ایجاد او تافته شعر
برگ درختان سبز در نظر هوشیار ٭ هر ورقی دفتریست معرفت کردگار
بی امر کن ذکان او هیچ نبات از دریچه وجود لب بشکر خنده نشود
و غنچه نمی کشاید و بی حکم و فرمان روان او سلطان صرصر دی برگی از
هیچ نهال نمی رباید ناسخ قدرتش ابیاری بوستان روزگار نکردد
تصویر نگار خانه آفرینش بر صفحات اوراق ظاهر نگشت و تا خورشید
حکمتش گلگونه الوان بر چهره نباتات و حیوانات نکشید نو عروس اشکال
و الوان بر منصه ظهور جلوه ننمود شعر ففی کل شیء له آیة ٭
تدل علی انه واحد ٭ و درود فراوان و صلوات بی پایان حضرت خواجه را
که غرض از تکوین موجودات وجود مبارک او بود و موجب
خلق آفرینش طفیلی دین او و علیه من الصلوات افضلها و من التحیات
اکملها شعر فیا ایها الراجون منه شفاعة ٭ صلوا علیه و سلموا تسلیما
اما بعد بر ارباب فطنت و اصحاب حکمت مخفی نماند که هیچ چیز از انواع
مخلوقات و اصناف موجودات از حکمت ربانی خالی نباشد و هر چیز را
چنانچه منفعتی و وجودی هست مضرتی و مزاجی هست و هرچند
معرفت ادویه بتمامها بغیر از خالق بر هیچ کس ظاهر نگشته و موجود

بنجز

در گنجینه اختراع و ابداع خالق که راه تواند یافت اما از بعضی کماهی
مزاج و خاصیت و منفعت و مضرت آن روی از نتوی خفا و حجاب
ستر نموده بالهامه تعالی و باعلامه تقدس بوده و نیز هر کس
از حکما در معرفت ادویه بحسب تجربه خود خلافی کرده اند و غث
و سمین از یکدیگر جدا نهاده اند و چون بنده کمترین علی ابن الحسین
الانصاری المشتهر بحاجی زین العابدین العطار اصلح الله تعالی امره
فی الدارین درین قسم بحسب المقدور و الامکان شروع نموده
میخواست تا در آزمایش و تجربه ارج باز نماید تا جماعتی که تابستیم
اشتیاق این علم داشته باشند بزلال معرفت حکمت تسکین التهاب
نزاع و التیاع کنند و نیز هدیه مدیاست تا مجموع همت مصروف
و عنان عظمت آن بوده که بوسیلتی خویشتن را از شیر بد اختری
بسرحد شهرستان مشتری طالعی رساند و دیده بخت گران خواب
خود را از نوم الغافلین بیدار کرداند و این معنی بآنکه تشبث بذیل
اشفاق و مرحمت و توسل باستان الطاف و موهبت صاحب قرانی که خاک
درگاه او کیمیا مس هر بی هنر و هوای بارگاه احیا بخش هر صاحب
هنر تواند بود و چندان که عقل دوربین و فهم دوراندیش در عرصه
امکان و فضاء دوران گردید بغیر از آستان بلقیس زمین و زمان مالک
تخت نشین سلطان نشان سلطان خواتین جهان شعر آنکه در مهد جلالش
وهم را نابوده است ٭ و آنکه بر سر عقل نقش باد را نا بوده راه ٭ با وجود دو
پاس عقل و آفتاب ٭ کی تواند کردن اندر شاه چتر نگاه ٭ زهره زهرا
ز دولت اختر برج شرف ٭ شمسه گردون عفت شاه لطف الله ٭ عصمت الدنیا
و الدین بدیع الجمال خلد الله ایام سلطنتها و امید آثار معدلتها ابد است
بنیاد و ردو قانون کمال سعادت خویش و ذخیره اعزاز دولت خود بجز از

نظر کیمیا خاصیت آن صاحبقران که خاک درگاه او شفا انواع حوادث
و منبع اسباب کامرانی و واقع علامات طالع و منهاج طرف اقبال و جامع
متفرقات جلالت نوانست امیدوار است که بعین عنایت
ملحوظ گشته بر ارباب بصیرت و اصحاب حکمت مبارک باشد والله الموفق بهذا
این کتاب بر دو مقاله است مقالهٔ اول در [illegible] و اسامی هر طایفه و ابدال
و اصلاح و منفعت و مضرت آن مقالهٔ دوم در ترکیبات مستعمل و این کتاب را
اختیارات بدیعی نام نهاد فصل باید دانست که ادویه یا نباتی بود یا
حیوانی یا معدنی اما نباتی مستعمل از وی بزور بود یا ورق یا قضبان
یا ازهار یا اعصان یا ثمار یا صموغ یا الحا یا اصول یا حب بود که جمله وی مستعمل
بود و مستعمل از نبات ورق بود همچو سنا و مازریون و بابونه و امثال آن و اجود
گرفتن که گیرند که در حجم خود تمام شده باشد و بغایت خود رسیده بود پیشتر از
تغییر لون و اگر بزور بود مانند انیسون و کرویا و کمون و امثال آن باید که وقتی
گیرند که در نضج مستحکم شده باشد و فقاحیه و مانند آن از وی تمیز شده
و اگر اصول بود مانند عاقرقرحا و جنطیانا و بهمنین و امثال آن وقتی گیرند که
ورق افتاده نگردد و اگر ازهار بود همچو بنفشه و نرگس و اقحوان و امثال آن
بعد از تفتیح تمام پیش از ذبول گیرند و اگر قضبان بود همچو زرنب و اسطوخودوس
و حاشا و امثال آن بعد ادراک تمام پیش از استعداد و سقوط باید گرفت و اگر
جمله امثال او سمن و در فو اگر کشاده در ذات بیشتر بود بهتر و نیکوتر بود
و گرفتن ادویه نباتی در هوای صافی اولیتر از آن که در هوای متعفن باشد
و جوانتر و بری از نباتات قوی‌تر از بستانی و نباتات جبلی اقوی بود از
نباتات بری و هر کدام از نباتات که در لون خود اشبع بود و بطعم
اظهر و لرایحه و عاید که بود و در باب خود اقوی بود و اکثر قوت
حشایش بعد از دو سال تا سه سال ضعیف شود اما وقت گرفتن

صموغ

وی مستعمل بود همچون اخرون و قیصوم
و امثال آن بیش از آنکه استعمال [illegible]
[illegible]
[illegible] 99

۳

صموغ گیرند و بیشتر صموغ همچون بارزد و اشق رجا و شیر و مانند آن
بعد از انعقاد پیش از جفاف گیرند و چیز صموغ را قوت بعد از سه سال
باطل شود خاصه فرفیون اما گرفتن لحا همچون شیطرج و مانند
هرج و سلیخه و امثال آن وقت رسیدن شجره وی پیش از نقصان
گیرند و گرفتن عصارات مثل افیون و حضض و مانند آن بعد از
رسیدن نبات وی گیرند اما آنچه اقوی بود از هر طبقه بدست بقاع
وی بیشتر رسیدن نبات بود اما وقتی که یکی از آن نبات تازه
اولی آن بود که همین نوع وی بجای خرج کنند و اگر نباشد بتدبیر
ابدال کنند اما حیوانی مثل فرفیون و مرارات و اکباد واجب آن بود
که از حیوانات جوان گیرند و در زمان ربیع و از اصح المزاج و از آن
[illegible] التفات نکنند و از ایشان التفات نکنند و ادویه نگیرند اما معدنیات
مانند قلقند و قلقطار و زاج و امثال آن اولی آن بود که از معدن معروف
گیرند و آن اختیار کنند که جوهر آن پاک بود و در لون مشابهت نبود و بر همان
طعم مخصوص بود اما نگاه داشتن قوی ادویه بر پنج وجه بود اول جمع
آوردن اجزا آن دارو و کوفتن و قرص ساختن و در سایه خشک کردن
همچون دارچینی دوم خلط آن دارو با چیزی که حافظ وی بود بخاصیت
همچون خلط کافور با [illegible] با قلقل و خلط فرفیون با [illegible]
یا پوست بادام بر و خلط قلقل سفید یا باقلی سفید و امثال آن بسبب قوت
اجزا سیوم مصروف چنانکه بعضی ادویه را واجب بود که در ظرفی کنند
که سر او تنگ بود و سر آن بموم استوار کنند تا قوت وی بتاثیر هوا تحلیل نیابد
مانند مشک و کافور و عنبر و مسک اولی آن بود که در ظرف ارزیزی کنند
و اگر یافت نشود در دیبه مانند [illegible] و بعضی را [illegible] کنند مانند
اقاقیا و دوس و عصارات چهارم آنکه جایگاه آن چنانکه حاذق ادویه در [illegible]

بود تنگ کشاده و مریاح بود بیهند بحجم نهادن ادویه لازم بود که هر یکی
را بجای خود معین نگاه دارند تا قوت ادویه حاده مانند سقمونیا وافیون
و ادویه که اقوی بود مانند حلتیت و سکبینج و امثال آن هر مجاورت ادویه
که استعداد که استعداد قبول آن روایح داشته باشد و بسبب حرارت قوت
آن ساقط گردد مانند بنفشه و نیلوفر و امثال آن نیهند چون این معنی
مقرر شد که ادویه از این اقسام بیرون نیست **قول کلی** که دوا از غیر متمیز
کنند باید دانست اکنون هر انکه آنچه ماکول و مشروب است تعیینش از پنج قسم
بیرون نیست یا غذای یا دوای مطلق یا اغذیه دوائی یا ادویه غذائی
یا سم و آنچه خورده شود یا سهل الاستحاله بود و قوت بدن دایما بروی غالب
بود و آنرا بدل ما یتحلل سازد آنرا غذای مطلق گویند همچون نان و گوشت
یا چنان بود که اول بدن وی را تغییر کند باز وی بدن را آنرا دوا مطلق گویند
مثل زنجبیل و قرنفل و سنبل و امثال آن یا چنان بود که اول وی در بدن تاثیر
کند تاثیری ظاهر باز بدن در وی اثر کند و از او بدل ما یتحلل سازد آنرا
غذائی دوائی گویند چون سرکه و خشخاش و کاهو و یا چنان بود که اگر قوت
دوائی غالب بود آنرا دوای غذائی گویند مانند کمون و نانخواه و کرویا یا چنان
بود که قوت وی ثابت بود و دایما کیفیت وی بر بدن غالب بود و مفسد بدن
باشد آنرا سم خوانند مانند بیش و شوکران و امثال آن والله اعلم بالصواب
چون کلیات معلوم شد روی بمفردات آوردیم ٥ **باب الالف**
الاطریلال بنابتیست که تخم وی مستعمل است و مانند تخم کرفس بود بزرگی
و بلون و بشکل زیره بود و بغایت تلخ بود و آنچه سبز بود و قوی از آن بزرگ بود
آنرا تخم خلال دان گویند و اطریلال غیر مصری بود و آنچه کبود رنگ بود
اطریلال مصری بود و حشیش وی را رجل الطیر و رجل الغراب و جوز الشیاطین
خوانند و گفته شود و طبیعت اطریلال گرم و خشک است در درجه دوم و در مداواه

بهق و برص بغایت سودمند بود و بعضی تنها مستعمل کنند بعضی یکدرم از آن
با دنگی ها قرقرحا بسایند و بعسل بسرشند و لعق کنند و بکساعت و یا دو ساعت
در آفتاب بنشینند چندانکه عرق بکنند که بر آن و ساق آن ترشد وگاه باشد
که نقد دیگر با شیافه ابله بزند و بعد از آن آب زرد بسیار از آن روانه شود
بقدرت حق جل و علا لون آن باز لون اندام گردد و این مجربست خاصه
که این زحمت در موضعی گوشتمند بود زودتر و آسانتر زایل گردد و این مجربست
بکرات صاحب این کتاب امتحان کرده و این سری عجیبست اما شرط
آنکه اول تنقیه کرده باشد بعد از آن این دوا استعمال کند و باید که تابستان
باشد وقتی که آفتاب در غایة گرمی بود و بعضی گویند یک جزو تخم اطریلال
و پوست انار یک جزو و ورق سداب یک جزو مجموع کوفته و بیخته بخورد
هر روز سه درم با شراب انگوری بیاشامند از برص شفا یابند باذن الله تعالی
خاصه که در آفتاب بنشینند هر روز چندانکه عرق کنند و اگر بیابند تنها اطریلال
و بعسل کف گرفته بسرشند و هر روز دو مثقال [illegible] انده روز
متواتر البته برص زایل گردد و اگر اطریلال کوفته [illegible] زن
دمند بچه بینداز د **الارغیس** بزبان اهل دمشق [illegible] مصری
خوانند و آن قشر اصل انبرباریس است بپارسی بیخ زرشک خوانند
و طبیعت آن گرم است در درجه اول و خشک است در دوم و چون بجوشانند
و بدان مضمضه کنند قلاع زایل کند [illegible] که باشد [illegible] نوع قلاع که بود
و اگر بجوشانند در گلاب و بچشم چکانند [illegible] خشک کرداند و سود مند
بود جهت بقیت رمدی که مزمن شده باشد و اگر بیش از آن در چشم استعمال
کنند صحت چشم نگاه دارد و اگر بطبیخ آن احتقان کنند سود مند بود جهت
ریش امعا و اگر بشراب یا سرکه بجوشانند و بیاشامند بغایت نافع بود
جهت درد جگر و ورم آن نرم کند و صاحب جامع گفته که اطبا مصر در داروها

جشم را با میران صینی و با میران مکی االرغنس میکنند **ابار** انک محرق
است بپارسی سرب سوخته کویند صنعه آن بستانند تابه آهنی و اسرب
بر روی تابه نهند و قدری کوکرد بران انداز و در کوزه نهند و بر مند و کاسه
کوارسی سوراخ در بن کنند و بر روی نهند و ببندند تا آن زمان که سوخته
کردد بردارند و استعمال کنند و طبیعت آن سرد بود در دوم جون معمول
کنند نشف رطوبت جشم بکند و داغها سودمند بود جهت ریشها مفاصل
و ذکر و خصیه جون بران موضع ذرور کنند و همچنین بواسیر و سرطان
و ریشها و بیلان آنمدست **ابق** اکسیریان زیبق خوانند و زبان
ایشان زیبق جبلی نام دارد و در رزی کفته شود اسم و طبیعت و منفعت
آن **ابکون** لباب القمح است و لباب الخوخ و لباب البر نیز کویند بپارسی
نشاسته و در نون کفته شود **ابهر** وانغر است و کفته شود **ابوجلسا**
انجوسا است و خس الحمار و عاقر شمعا و شجرة الدم و رجل الحمار و هو فیلوس
و شنقا و کحلا و انقلیا کویند و بسریانی حالوما و بلفظ دیکر یا العنیس و بالعنی
وکاهو خر و این جمله اسم اشجار است و موجون و بشیرازی شنکار خوانند
و بهترین آن بود که ورق وی سیاه رنگ بود و بیخ آن سبز و ورق آن
بسیار بود و طبیعت آن کرم و خشک است در اول دوم جون با سرکه بر بهق طلا
کنند زایل کند سپرز را نافع بود و جکر را پاک کند جون با سرکه بود خواه
خنازیر ضماد کردن و بر نقرس ضماد کردن سودمند بود و جون با بیه بر خیار زیر
نهند تحلیل کند و ریشها را نافع بود و مرهم وی سوختکی را نافع بود و خوردن
ورق بریان کنند و با شراب بیاشامند شکم ببندد و شقاق مقعد را نافع بود
و جون بخایند و بر کزیدکان انداز زنان کزنده بمیرد و بیخ آن جون زن بخود
برکیرد بچه بیندازد و ورم صلب که در رحم بود تحلیل دهد بخود کرفتن و درات
نشستن حیض براند بقوت و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و بسیار مستعمل

کردن صداع آورد و مصلح وی روغن بنفشه بود **ابریشم** بپارسی
ابریشم خوانند نیکوترین آن بود که پاک و نیکو بود و طبیعت وی معتدل
در کرمی و سردی و کویند کرم و خشک بود در اول و حنین کوید کرم و تر بود
در اول بلغم و سودا زایل کند و بدن از ایشان پاک کند و فربه کند و روشنائی
جشم بیفزاید و جون در معاجین بکار کنند که شیرینی از عسل بود مجامعت
زیاده کرداند و نقوط آورد و منی بیفزاید و در معاجین بعد از آن که ببرند
مستعمل کنند با مقرض صفت سوختن وی ماند سوختن صوف بود و در ضماد
کفته شود و اکر مقرض بود لطیف بود از بهر آنکه قوت وی زیادتر بود و جون
سوخته بیاشامند مفرحی تمام بود و جهت تقویت دل بغایت نیکو بود و خفقا
سود دهد و مقدار شربتی یک درم بود و جون بعد از سوختن بشویند جهت
ریشها جشم سودمند بود و بوشیدن سحق مانند بیند بلکه معتدل بود
و کویند پوشیدن شپش نشف کرداند و معده را بد بود خصوص خشن
و مصلح وی رب ریباس و اترج بود **ابهل** جوز الابهل کویند و ثمر العرعر
کویند و برس عنجه نیز خوانند و این ثمره سرو کوهی است و بپارسی تخم و هل
کویند طبیعت آن کرم و خشک است در سوم و جالینوس کفته در سوم بهترین
رنک بود فربه و بهترین ورق آن جیس زنک بود اکر با روغن کنجد بجوشانند در ظرفی
آهنی تا سیاه شود و در کوش جکانند کری زایل شود و جون بکوبند و بر زخم و بر اکله
افشانند نافع بود و اکر سه درم سفوف سازند کرمها مجموع بکشد و بچه مرده بیندازد
و اکر ثمره ابهل دو درم سحق کنند و پنج درم روغن کاو و پنج درم عسل با هم بر سرشند
و لعق کنند ربو را نافع بود و اکر سحق کنند و با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند زایل
کند و اکر زن بخود برکیرد یا بخور کند بچه بیندازد و وی مضر بود بجکر و مصلح
وی عود الوح است ما خولنجان بلحامه و بدل آن جوز السرو است و دار صینی
مساوی و کویند بدل آن یک وزن و نیم آن دار صینی است و کویند بدل آن …

آن سلیخه و بوران جون السرو است **ابنوس** دو نوعست سیاه و ملمع و درخت
آن بدرخت عناب ماند و هر دو نوع جون در آب اندازند فرو رود بهترین
آن سیاه است املس و طبیعت آن کرم و خشک است کوری نا پاک کند و سودمند
است جهت سوختکی آتش واکر بسوزانند در دیکی تا جون فحم شود و بشوید
همچنانک اثمد را غسل کنند بغایت نافع بود جهت درد چشم که از بثور بود
و جهت خارش چشم و نشاره آن خشک کند و بر ریشها دست افشانند خشک کرداند
و جامع این کتاب کوید در خشک بندها که از زخم کارد و شمشیر بکار برند هیچ
مجرب تر از نشاره ابنوس نیست و وی سنک بریزاند و مادها شکم تحلیل دهد
و کویند که اکر ابنوس بر آتش نهند بکدازد و بوی خوش دارد و بیشتر کویند که درخت
وی کس ندیده است و منابت بید انجیت اب دریا و بیابیا ورد و مردم از آن بکیرند
و باطراف برند و کویند بدل وی چوب کنار است و مصلح او صمغ عربی ماشا سفرهم(?)
بود **ابرکاکیا** و ابرکالجاب نیز کویند و آن نسیج عنکبوت بپارسی کرو و بیشتر از
کرفته جون بر جراحت نهند خون باز دارد و رها نکند که آن جراحت ورم کند
و جون سرکه بر آن جکانند و بر دمل نهند در ابتدا آن و رها کنند تا خشک کند
سودمند بود و رها نکند که دمل بزرک شود واکر نقرم(?) بر آن بمالند جلا تمام دهد
واکر کرفته که در تابستان باشد و کثیف و سفید بود در پوست بندند و در بازوی
کسی که او را تب ربع آید ببندند زایل شود **ابرون** حی العالم است و کفته شود
و معنی ابرون الحی ابدا است یعنی همیشه زنده و برک وی همیشه سبز بود
و نریزد و در جا کفته شود **ابرار القطر** نجم حی العالم است و کفته شود **ابل**
قافله صغار است جون از غلاف بیرون آید کاجی خوانند و غلاف آن مثلث
باشد و آن دو نوعست یکنوع بمقدار جوز بوا مثلث شکل و یکنوع قاقله کوجک است
و هیل و هال و خیر بوا و هال و او هیل و شوشمیر نیز خوانند و طبیعت آن کرم
و خشک است در سوم و بهترین آن بود که بوی بغایت تیز دارد و منفعت و قوت وی

مانند قرنفل است جهت معده سرد و جکر سرد سودمند بود و قی باز دارد و کویند
لطیفتر از قاقله بزرکست **اتوجیس** بپارسی کل خیری خوانند و آن انواع است
و در باب خا کفته شود **ابن عرس** بپارسی راسو خوانند اکر اندرون وی با نمک
بیاکنند و خشک کنند سودمند بود جهت کزندکی جانوران زهردار واکر معکوس(?)
کنند و خشک کنند دو مثقال از آن دفع مضرت سموم بکند واکر دماغ وی
با کشوث با سرکه بخورند صرع را نافع بود واکر کوشت وی ضماد کنند مفاصل
را نافع بود واکر خشک و با شراب بیاشامند زهرها را نافع بود واکر بسوزانند
در دیکی مسی و خاکستر آن با سرکه بر درص طلا کنند سودمند بود واکر خون وی
بر خنازیر بمالند سودمند واکر چشم وی خشک کنند و مصروع را دهند نافع
بود و بعضی کویند که اکر کعب او بیرون آورند آن زمان که زنده بود و برزن
بندند آبستن نشود و رازی کوید که اکر طعامی را زهر باشد و ابن عرس آن ب
بیند فریاد کند و موها بر او راست بایستد **ابوهیمه** اشیست مانند زیره
باج اما عوض سرکه آب غوره کنند با سرکه مصعد و قند زیاده باشد محاجها(?)
آن با قدری عود در کرباس بندند و در دیک اندازند و قند و قند با دام و کلاب
کنند بعد از آن ریزند طبیعت وی معتدل باشد مانند زیره باج در خاصیت
بود و موافق معده و جکر باشد و مفرح و مقوی قلب **امان** خرماده است
و شیره وی جهت مسلول بغایت نافع بود **اترج** بپارسی ترنج خوانند و پوست
نید آن کرم و خشک است در دوم و کوشت آن کرم و تر است در اول و تخم
آن کرم است و در وی اندکی رطوبت هست و ترشی آن سرد و خشک است در دوم
کلف را زایل کند جون طلا کنند و خفقان که از حرارت بود خوردن او سود
دهد و صفرا بشکند و اشتها طعام باز دید کند و مالیخولیا که از صفرا سوخته
بود سودمند بود و قوت دل بدهد و دفع خمار کند و در وی تریاقیت هست
و نافع بود جهت کزیدکی مار و حرارت کزندکان هودی(?) و بجهت یرقان نافع بود

اما سیند وعصبها را زیان دارد ومصلح آن شراب خشخاش بود وبدل آن آب
لیمو وبوییدن آن دفع عفونت هوا ووبا بکند اما دماغ گرم را زیان دهد ومصلح
وی سفشاست وقشر آن از ادویه قلبی است ومفرح وتریاقیه هروی هست
وبوی دهان خوش کند چون در دهان نگاه دارند وبر برص طلا کنند نافع بود
واگر در طعام کنند قوه هضم بجهد آید بر دهد وعصاره وی نافع بود جهت گزندگی
عقرب وافعی واگر بیجان ضماد کنند همین عمل کند واگر تخم اندازند زود ترش
کند اما گوشت وی بطی الهضم بود ومعده را بد بود وقولنج آورد وچون بعسل
مربی کنند سالم بود اما دانه وی [illegible] جهت گزندگی عقرب واگر در میان
جامها کنند نبرد وجامه نگاه دارد از خوردن بید [illegible] وی
خروی با دو خر وفلفل سفید سحق کنند وزن [illegible] بیاشامند درحال [illegible]
وبخور کردن وی بواسیر را نافع بود اما قوت ورق آن مجفف ومحلل بود
وطعام را هضم کند مسخن معده بود وسده بلغمی بگشاید ومسکن تخ بود
ومقوی معده واحشا ومنفعت وی نزدیک است بقشر اما ورق وتفاح وی
لطیف تر از قشر است **اثمار** ابر باریس است واتراد بین خوانند وامبر باریس نیز گویند
وآن زرشک است ومارح بیتر گویند وگفته شود **اثمد** کحل اصفهانی است
بپارسی سرمه اصفهانی گویند ومعدنی بود بهترین آن بود که شفاف ونرم سنگ
بود [illegible] وجرب کنند [illegible] سیاه [illegible] باشد بس
بسایند [illegible] طبیعت آن سرد است در اول وخشک است در دوم اگر در چشم
کشند آب رفتن از چشم باز دارد وصحت چشم نگاه دارد و[illegible] زیاده بخورند
واگر با پیه [illegible] طلا کنند نافع بود واگر [illegible] سوده بر جراحت
[illegible] بپاشند سودمند بود [illegible] اما [illegible] سیاهی [illegible]
فصیلیه اعضائی که مزاج وی بخشکی گراید وقولس گوید با افلیا وصندل
کف کرده نقیق در چشم کشند صداع زایل کند باید که در جای مصلح کشند

هضم

واگر زن بخور نشستن بر دارد خون حیض باز دارد واگر در بینی دمند خونی که
کر از غشا دماغ آید باز دارد وبدل وی ابار است ووی مضر بود بشش
ومصلح وی شکر وکتیرا بود **انلق** اریشا است وسبستان وسرساد ه
واعین السراطین وسکنجبیر وسحوس واعبش وحب الفقد وطامر
وقنطاقلون ودو خمسه اوراق این جمله فحبحشت فحبکشت نیز گویند
بپارسی فلفل بری گویند وبپارسی تخم دلشوب گویند ودر کنار رودها روید
تخم آن گرم وخشک است در درجه سوم ووجوب وی باید که استعمال نکنند ومنفعت
وی در باب دال در دو خمسه اوراق گفته شود [illegible] نوعی از طرفا است
ودر طا گفته شود **اجاص** دو نوع است سیاه وسفید اما آن سیاه عیون
البقر خوانند وآن سفید را شاهلوج وصفت آن گفته شود واما آن سیاه
بپارسی الو سیاه خوانند وبهترین آن بود که بغایت خورد سبک بود [illegible]
وشیرین باشد وطبیعت آن سرد است در اول درجه دوم وتر است در آخر آن
طبع براند خاصه اگر آب وی صافی کنند ونبات وترنجبین در آن حل کنند
بدرستی که مسهل صفرا بود وتشنگی ساکن گرداند وحرارت دل بنشاند اما [illegible]
معده بود متولد خلطی مائی بود دفع مضرت وی بکلفند کنند وگویند مضر
[illegible] ومصلح وی عناب است وصاحب تقویم گوید مرخی معده بود ومبردان
ومصلح آن گلنگبین بود با عسل وگویند بدل آن تمر هندی است **احداق المرضی**
اقحوان است و[illegible] وعین البقر ومشهار وعین اعلی وکاو وکافوری نیز
گویند بپارسی بابونه گاو گویند ودر اقحوان منفعت وطبیعت آن گفته شود
احریص بهرام بهرمان است وخریع وعصفر بری ونقد نیز گویند ودر عین
در صفت عصفر گفته شود ومنفعت وطبیعت آن **اجبادا** شبرم است گفته شود
اخورد [illegible] راس الافعی خوانند وآن ثمر درختی است [illegible] آن از انگشت
باریکتر ورنگ سیاه بود وچون با شراب بیاشامند گزیدن [illegible] نافع بود

شرادی

وانواع

واکر بیش از کزیدکی بیاشامند اکر بکزد هیچ مضرت بوی نرسد و بیخ آن تخم و تمر
و ورق مجموع این خاصیت دارد و اکر بیخ آن با شراب بیاشامند درد دشت ساکن
کند **اخیتوس** اخلوس کویند و آنرا خردبند و خردر کویند و بعضی کویند
آن کندم ناکشته است که در صحراها روید و آنچه محقق است نباتیست که نزدیک
آبها روید و با بها ایستاده روید و ثمری سیاه کوچک دارد و کلی سفید و دانه
وی در داروی چشم و کوش استعمال کنند و اکر دانه وی مقدار دو درم با چهار
درم عسل بیامیزند و در چشم کشند قطع سیلان رطوبت از چشم بکند و اکر
عصاره وی با کوکرد و نظرون بیامیزند و در کوش چکانند درد کوش ساکن
کند **اخزیط** ملیطان است و کفته شود **ادادا** شحبص است و کفته شود
ادرک شبوق است بپارسی اکوجه کویند و آلوجیلی و الوکشته نیز کویند
و طبیعت آن سرد و تر است در درجه اول و تسکین حرارت بود و مسهل صفرا
مرخی معده بود و مصلح وی قند است **ادراقی** دوائی هندیست و از جمله سموم
است و در طلاها استعمال کنند مانند کلف و جرب و قوبا و اکر بر عرق النسا
ضماد کنند نافع بود و بعضی در قولنج ریحی استعمال کنند و طبیعت آن بغایت
کرم است و سم مجموع صوابانست که دنبال داشته باشد و آنرا بپارسی نهند
بجله خوانند و اکر کسی بخورد مداوای آن بقی و شیرتازه و روغن بادام کنند
و مرق اسفیداج جرب و لعابات با روغن کل نافع بود جهت قلفته است
مفید بود **ادریاس** تافسیا است و تفسیا نیز کویند و اهل مغرب درباس خوانند
و کفته شود در تا **ادبان الجمل** کیاهیست که بعربی آنرا اذناب الجمل و برومی اما
هو فسطیلداس و باصفهانی شنک و ان لحیه التیس است بپارسی اسبتج
کویند و در لحیه التیس کفته شود **اذدبو** ادبویه کویند و آن بیخ خاریست
و خاری زرد دارد و آن بیخ را قالاروبلار و فلاروکلیم شوی و قصب هندی
کویند و آن عرطنیا است و فقلاسوس نیز کویند و سطرنیون هم خوانند

وبشرار

و بشر ازی بخورد هر نوعی از آن است طبیعت آن کرم و خشک است در سیوم
چون با سرکه بسایند و بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و خاکستر وی با سرکه
در عرق النسا طلا کنند نافع بود و چون زن بخور بر کیرد بچه بیندازد و آب
ماسیر کوید سودمند بود جهت زهرها کشنده خاصه کزندکی جانوران و چون
با مثلث یا شراب بیاشامند و اکر زن که آبستن نکردد بخور بر کیرد آبستن
کردد و ازی کوید درد ورکین سود دارد و مفتح سدد و مصفات بود و فواق
را زایل کند و بوی آن بغایت معطش بود و اکر زن آبستن بوی آن شنود از عطسه
بیم آن بود که بچه بیندازد و وی مضر بود با حشا و مصلح آن رب مورد بود
و بدل آن حب اترج است و چهار دانک وزن آن لبن التین و نیم وزن بادآورد
اذان الفار اباعلس است و سمیون و ریحان داود و شمرا و عیسوب
و حبقر و محقوس این جمله اسم مرزنجوش است و بوز بحوش نیز کویند بپارسی
مرزنکوش و بیونانی مروس افطی معنی آن آذان الفار بود و حبق القنانین
خوانند و طبیعت آن کرم و خشک است در دوم و کویند در درجه سیوم و این اسم
نیز برجیبی نهاده اند که طبیعت آن سرد و تر است در اول چون بنهند
بر جای بیرون آورد و جراحتها را نافع بود و جهت لقوه سعوط کنند نافع بود
و جهت صرع اشامیدن سودمند بود و مرزنکوش بهترین وی آنست که کل
وی لاجوردی رنگ بود و جهت لقوه عصاره آن سعوط کردن و در کزیدن کی
افعی با شراب بیاشامند و اکر با سرکه بر کزیدکی عقرب ضماد کنند نافع بود
و وجعها که از سردی و تری بود و صداعی که هم از آن باشد و سخن معده و احشا
بود و مخالیج و سده بکشاید و ادرار بول کند بغایت و رطوبات معده و احشا
خشک کند و دماغ را از اخلاط سر پاک کند و تسخین کند و وقتی که با آب
وی و اندکی عسل غرغره کنند و وی مرخی مثانه باشد و مصلح وی اندخرقه
و بدل قطونا بود **ادخر** خلال مامون خوانند و ببربانی سعلس کی کویند

وبیونانی سحومیس وبلفظی دیکر طوسملس وسحقوقس نیز کویند وتخم که دکرید
دستی وکاه مکی هم کویند بپارسی کورکیاه خوانند وبهترین آن عربی بود سرخ
رنک باریک خوشبوی وطبیعت آن کرم وخشکست در درجه اول ودر دوم کوهما
باشد ومرغزاری نیز بود طبیعت نوع اعرابی کرم است در اول وکویند در دوم
وخشک است در اول واسحق کوید کرم وخشک است در دوم سنک کرده
وخارا بریزاند ومنضج وملین بود وادرار بول بکند وخون حیض براند ومحلل
نفخ بود ومفتاح وی سود بود جهت نفث دم ودرد معده وورم آن وتشنج جکر
وکرده واختناق رحم را نافع بود ودر بعضی از معاجین مستعمل بود واما اذخر
جهت ورم صلب که در جکر ومعده بود ضماد کردن نافع بود وضماد کردن جهت
دردهای اندرونی خاصه رحم نافع بود واکر با شراب بجوشانند بول براند
ومسحن مثانه سرد بود ومحلل نفخها که در جمیع بدن پیدا شود اما مسحوق
خوردن فعل او زیاده از مشروب بود اما بیخ وی سود بود واکر در جلاب
جهت مفاصل سرد بدهند وجهت تبهای بلغمی با سکنجبین در اخر آن بدهند واکر
بجوشانند ودر آن نشینند موافق باشد ورمها کرم که در رحم زنان بود ودیع
قبض زیاده تر از انفتاح بود اما در مفتاح تسکین زیاده بود اما قبض مرجح است
در همه اجزا وبدل وی قصب الذریره بود وکویند مضر بود بکرده ومصلح
آن کلابیاست وکویند مصدع بود ومصلح آن صندل وکلاب بود با عرق
نیلوفر اذان الفیل فیلکوش است وکفته شود اذان الجدی لسان الحمل
وکفته شود اذان الارنب بیونانی فلوسس کویند وآن بوصیر است وکفته
شود وابن اسم بدان سبب نهاده اند که بشکل مانند وی است اذان ابون
نوعی از کف دریاست ودر زبد البحر کفته شود اذریون اذرکون خوانند
وازدم کویند وبیشتر قول صاحب جامع آن است که نوعی از اقحوان زرد
وسفید وسیم او کویند نبات آن بمقدار یک کز باشد اما نبات اذرکون از یک

وجب زیاده نباشد وبرک اقحوان ماند مطلق واما کل وی نهایت سرخ
رنک باشد مانند آتش ومیان کل وی سیاه رنک بود واز کل اقحوان کوچکتر
اما کل اقحوان میان او زرد بود وبرکهای کناری سفید واذرکون کنار
سرخ بود میان سیاه واین نوعی از شقایق است بتحقیق وطبیعت آن
کرم وخشک است در دوم چون با روغن بیامیزند وبر ورمهای صلب ضماد
کنند تحلیل دهد وسود مند بود جهت درد دل که کهنه شده باشد وبر کلف
طلا کردن نافع بود ودر وی قوت تریاقیه هست وجالینوس کوید عرق
النسا ونقرس ودرد مفاصل ولقوه را نافع بود ونیز دیسقوریدوس کوید
کزندکی جانوران را نافع بود ودبیلها شش وجکر ومعده را وچون
سحق کنند وبا روغن کل سرشتند وبر مقعد طلا کنند بواسیر وشقاق را نافع
بود وبولس کوید منی بیفزاید وچون سحق کنند با سرکه وبداء الثعلب
طلا کنند سود دهد ومقدار شربت از وی یکدرم باشد ومضر باشد بسپرز
ومصلح وی عسل بود وبدل آن بادآورد باشد اذان الغلین قوطولیدون است
وآن نوعی از حی العالم ودیحا کفته شود اسباط درخت کور است وکادی
نیز کویند وکفته شود ارمال جوزعیناست خوشبوی واذمال نیز
خوانند ومانند قرفه است بهترین آن بود که بوی آن ببوی قرفه ماند وطبیعت
وی شیخ الرئیس کوید کرم است در درجه دوم وخشکست در اول وصاحب
کوید در وی قبض وتجفیف بود بوی دهان خوش کند وقوت دل ودماغ
بدهد ودرد دهان را نافع بود وقوت بیخ دندان بدهد واعصاب را
قوت دهد واکر بر ورمها کرم ضماد کنند نافع بود وخوردن آن درد چشم
را نافع بود وشکم ببندد ومصلح آن جلاب با بزر قطونا بود وبدل آن جوز
کادی بود ارطامانا ارطاماسیا ارطمیسا کویند واین الطمیسا است
وبلیحاسف وبرنجاسف کویند ارسطا بیخ است وکفته شود ارزد

درخت صنوبر تراست که بر نمی دهد وانزوی رفت سازند و در زمین عرب
بسیار بود وطبیعت آن کرم وخشکست **ازدر** ازدر بپارسی برنج کوبند
طبیعت آن سرد وخشکست در دوم وکویند معتدلست وکویند کرم است
در اول وخشک است در دوم وبهترین آن کربالی وبعد از آن خوارزمی
بعد از آن کیلانی شکم ببندد خصوصا با پوست اما برنج سرخ شکم را محکم
ببندد اما برنج کربالی چون بشویند وبا روغن بادام یا دنبه یا روغن بپزند
سود مند بود جهت کهنگی معده واکر با پوست خشک از تن زیر زسده و تولد نکند
وطبیعت را نرم دارد واکر با کره برنج سرخ در وی جوشانیده باشند با بعضی
از ادویه قابض حقنه کنند جهت سحج روده نافع بود اما برنج سفید لون
صافی کند وبدن را فربه کند اما مضر بود باصحاب قولنج ومصلح او شیر تازه
باروغن وصاحب تقویم کوید مصلح آن عسل وشکر سرخ است وجالینوس
کوید شکم ببندد وچون با شیر بپزند منی بیفزاید ودیسقوریدوس کوید
برنج فارسی جهت شکم خون ریختن وعلت کرده ومثانه واحشا قرحه وزحیر
را بغایت نافع بود وجالینوس کوید بدل آن ایست جاوست **ابربوید**
ابرئوید دوائیست مانند پیاز سکاقه که از سپستان بخیزد چون
بر بواسیر طلا کنند نافع بود واکر بیاشامند خون حیض براند بعقوبت
اراه مصطکی است وحلال نیز کویند وان علک رومی است وبشیراز
کیه خوانند وکفته شود **اروم** اذربون است وکفته شود **ارسطال**
حنا زراوند طویل است واین اسم مشتق است از ارسطولوکفته شود درنا
ارسنا نباتیست صحرائی ودر طلاها بکار دارند جهة کریه که نود
خاصه زنبور وقذر چشم طلا کردن نافع بود وان قتا الحمار است وکفته شود
ارقوی طیا کویند وان نوشادر است **ارقونیا** دقون است ورقان
وارقان وعمولون وبرنا وبونا این جمله اسم حناست ودر حا کفته شود

ارمند ... است وکفته شود

ارشد انلق

ارشد انلق است وکفته شود **اردشیران** نوعی از مرواست وکفته شود
درمیم **اربیان** ملخ دریائی است وآنرا جراد البحر خوانند وان دو نوع
است کوچک وبزرک بپارسی میک دریائی خوانند وماهی ربیان خوانند
واکرچه صاحب جامع یک قول آورده است که بلغه اهل شام نوعی از بابونه
است وقولی دیکر آورده که آن بهار است وهر دو خلافست وآنچه محقق
است کفته شد وطبیعت آن کرم وخشکست وکویند تر است بهترین آن
تازه بود باه را زیاده کند وطبع را نرم دارد وکویند غذای صالح دهد
واما اصح آن است که باه را زیادت کند وخلطی غلیظ بد از وی حاصل
شود وعکس وان مولد سودا بود ومصلح آن روغن بادام بود وبدل آن
روبیا وباقی منفعت در روبیان کفته شود **ارجان** لون البری است وکفته
شود **ارجوان** بهار درختیست که از ابیاد سی ارغوان خوانند وان بهار
همچنان میخورند وطبیعت آن سرد وخشکست وبوست وبیخ آن اکر
بجوشانند وآب آن بیاشامند قی تمام آورد واین بجهت دا کرخوب
بسوزند وبر ابرو مالند موی برویاند وابنوه کرداند واکر از بهار وی خضاب
سازند منع حار کند ونافع بود **اراموا** تخمیست سیاه مدور شکل بغایت
صلب ودر میان عدس وکندم می باشد بپارسی سیاهک کویند چون
ادویه با مرکه وآب تر شوند وشش ساعت در آفتاب نهند وبعد از آن
باب ثمار دیکر بر شنند نیک بود بر ورمهای کرم صلب ضماد کنند نرم کرداند
وورمهای زایل کند **ارحینا** نباتیست که آنرا اذربو خوانند وکفته شود
ارسیس ابن حنظل کویند وفلفل است وکفته شود **ارنب بری** خرکوش است
ولاغرس ولاغوس خوانند بپارسی خرکوش کویند بهترین آن است که لون
لوبیا هی نه وبابلیه بود که سک صید کرده باشد وطبیعت آن کرم وخشکست
خون وی چون کرم بود وبر بهق وکلف طلا کنند زایل کند وچون خون وی

کرباه

بیاو کشد دفع سموم بکند و سیح را نافع بود و جلا چشم بدهد و دماغ وی بیاز
کنند جهت رعشه که بعد از امراض حادث کردد بغایت مفید بود و چون
ضماد کنند دماغ وی برجای دندان نقد برويد و در خواص آورده اند که پای
وی چون بزن تعلیق کنند آبستن نشود مادام که با وی باشد و بقراط کوید
سر وی چون بسوزانند و با پیه خرس یا با سرکه طلا کنند داء الثعلب نافع بود
و پیهای وی چون با مشک یا با روغن یا با عسل حل کنند و با سرکه بیاسانند
صرع را نافع بود و اکر زن بعد از طهر سه روز بیاسانند منع آبستنی شود
نکند و اکر زنی که هرکز آبستن نشود بعد از طهر بخویشتن بر کیرد آبستن کردد و آن
با دنهر جمیع زهرها کشنده است باذن الله تعالی خاصه کژدم کی افعی
و کویند چون بدن را بموی وی بخور کنند از زهرها اذیتی نرسد اما کوشت
وی خون غلیظ از وی حاصل میشود و مریس آن در بعض مفاصل نزدیک است
بفعل مرق تعلیل در ان نشستن کوشت وی اولی آن بود که با روغنها بپزند
مثل زیت و اکر بریان کنند بخار آب بهتر بود و وی بهر آدمی وصلح وی ابازیر
بود **ارنب بحری** حیوانیست دریایی کوچک صدفی شکل سرخ مزنک دو
سر وی سنک بارها بست اکر سر وی بسوزانند خاکستر آن نافع بود جهت
داء الثعلب خاصه که با پیه خرس طلا کنند البته موی بر رویاند و اکر در چشم
کنند آن خاکستر جلا دهد و از جمله سموم قاتله است و خون وی کرم
بر بهق و کلف چون طلا کنند زایل کند و خاکستر آن سنون سازند دندان
را جلا دهد و علامت خوردن آن ضیق النفس و سرخی چشم و سرفه خشک
و دشخواری بول و نفث الدم و درد معده و رد کرده و لون بول سفیدی بود
و شیر ازلش کنند و آن جمله است که کشنده است و معالجه آن جلابات
و روغن بادام شیرین و شیر زنان و خیار و خطمی کنند جوشانیده ه ،
ارسالیقون نوعی نرد است و کفته شود **ارطی** ارطی است و کفته شود

ارغاول

ارغاول نباتیست که بشکل مانند خشخاش بری بود و بلون نزدیک
بشقایق النعمان باشد که فرق نکنند از شقایق مولف کوید بشیرازی آن را
آنا ما مینا سرخ کویند ریشها چشم را پاک کند و وسفن آن چون ضماد کنند
درد چشم و ورم آن ساکن کرداند و در وی قوت جلا و تحلیل بود **ازادرخت**
درختیست در کرکان وی را زهر زمین خوانند و در شهر ری درخت هلیله
و در طبرستان طاخک کویند بهترین آن بستانی بود که بسیاهی مایل بود
طبیعت آن کرم است در دوم و در سیوم و کویند خشک است در آخر درجه اول
و ورق آن اکر بهلیله بخورد عیرد و با عسل بیاشامند جهت قولنج نافع بود
سده بکشاید و مقدار ماخوذ از وی سه مثقال بود و ثمر وی مولف کوید
جهت سرفه بلغمی نافع بود و اکرچه صاحب منهاج و صاحب جامع آورده
است که کشنده است اما چند انکه امتحان کرده شد خلافست و ثمره
وی اندک حلاوتی داشته باشد و صاحب منهاج کوید بغایت تلخ است
و همچنین است و ورق وی موی را دراز کند و اکر بدان سر بشویند
و بدل آن در دراز کردن موی شهدانج است **اورد** جند قوقی است
و کفته شود **اسفیداج** بپارسی سپیداب خوانند نیکوترین آن سفید
خوشبوی بود و طبیعت آن سرد و خشک است در دوم و کویند خشک است در سیوم
و جالینوس کوید ریشها و سعفه و بثره و داء الثعلب و داء الحیه چون با
روغن کل طلا کنند بغایت مفید بود و دیسقوریدوس کوید مرد جراحتهایی
باشد که در ظاهر بدن بود چون در مرهم زفت استعمال کنند و تلیین اورام بود
و داغهای چشم را نافع بود و اسفیداج قلعی چون با کرد کی عقرب بحری
و سین بحری بمالند نافع بود و جهت شقاق نافع بود و اسفیداج اسرب جهت
درد چشم چون با ادویه باحاط کنند نافع بود و ریش را زایل کرداند و مسکن ورم
کرم بود طلا کردن و خوردن اسفیداج کشنده بود و مداوای وی بقی

و مطبوخ تخم کرفس و انیسون و رازیانه و افسنتین و عسل کنند و صاحب
تقویم کوید صلاح وی تفید و صمغ عربی کنند و بدل اسفیداج الرصاص
خبث الرصاص است **اسفنج** وبرا ابر کهن کویند و ابر مرده کویند جانوری
دریاهی است و آن محقق است باقی خلافست و بهترین وی آن است
که تازه بود و طبیعت وی کرم است در اول و خشک است در دوم چون
بسوزانند خاکستر وی در زخمی که در ساعت زده باشند خشک بند
کنند نافع بود و اگر با شامند خون رفتن باز دارد و مجفف اورام بلغمی و دبیله
بود و اگر خاکستر وی بند جهت درد چشم سودمند بود و جلائی تمام بدهد و شیخ
الرئیس کوید چون زفت بسوزانند قطع نفث دم بکند و تازه وی مضر بود
با حشا و مصلح وی دب عوره یا ریباس و از خواص اسفنج آن است
که اگر شراب با آب ممزوج بود و برا در آن اندازند آب را بر کیرد و اگر خواهند
که همچنان مستعمل کنند بمقراض پاره پاره کنند و تواند که کوفت و سیکی متخلل
باشد و بخانه زنبور ماند و بلغت عرب هر شفه خوانند بپارسی پشکر دکان ان
و در مصر کازران آنرا در آب می اندازند و آب بوی مکیرند و بجامه می انکند است
اسطوخودوس معنی موقف الارواح است و آن جزئیست که از انطاکیه نام
آن جزیره اسطحادس است از اشا سفر هم رومی خوانند و طبیعت آن کرم است
در اول و خشک در دوم و بهترین آن بود که تازه بود و لون آن سبزی مایل
بود و در طعم وی تلخی و حرافتی بود دماغ را از اخلاط پاک کند و صرع را نافع
بود و سده بکشاید و مرضهای عصبانی سودمند بود و مرع سودا و بلغم لزج براند
و محلل و مفتح بود و مقوی دل و اعضای باطن و همه متاع است در تقویت دل و نیکی
فکر بغایت است و شربتی از وی مقدار سه درم بود و معده و احشا را از اخلاط
بد پاک کند و مغص را نافع بود و جهت زهری که خورده باشند و کزیدن جانوران
سودمند و اگر طبیخ وی بر مفاصل ضماد کنند درد ساکن کرداند و اگر دو جزو

کنند کم

د

از اسطوخودوس و یکجزو پوست بیخ کبر کوفته و پخته با عسل بسرشند و استعمال
کنند جهت سردی معده و خلطهای بد نافع بود و بدل آن فراسیون است
بوزن آن و کویند بدل آن بوزن آن مرو کویند بدل افیتمون است و وی
مضر است بر ششها و مصلح وی کتیرا و رد صاحب منهاج کوید مصلح وی حماما
بود و کویند بازند و صاحب تقویم کوید مصلح وی صمغ با کثیرا بود **استرجا**
درنج سرخ است و درنا کفته شود **اسیوس** کویند نمک صینی است و ان
سنکیست سبک که زود ریزان شود و اثر در یا نمک جوی می نهند و آنرا زهره
اسیوس خوانند و جالینوس کوید سنکی سست است مانند سنکهای دیکر صلب
نیست و سفید رنک بود و نوعی بزردی زند چون نزدیک زبان برند زبان بکزد
و چون آرد با قلا بو ی سر ضماد کنند نافع بود جهت ورم سپرز چون با کلس و سرکه
طلا کنند بغایت مفید بود و جهت شش با عسل لعوق کنند سودمند بود
و دفع زهر وی از جهت زیاده بود چشم را قوت دهد و جلا بخشد و سپیدی که در چشم
بود بغایت نافع بود و بکلی زایل کند چون در چشم کشند **اشموما** اشمی سا
نیز خوانند و آن نوعی از مرو است و در میم کفته شود **اسریغ** سلیقون
نیز کویند و اهل مغرب زقون خوانند و یونانیه سندروس و ان سریج است
و در سین کفته شود **اسقولوندرین** بخست که آنرا با سیاب خرد کنند و ان
اسراش است و کفته شود و کویند نوعی از سریشم است **اسطلس** کویند
فقر الیهود است و کفته شود **اسقنقور** سقنقور و سقنقین نیز کویند
و کفته شود **اسود سالخ** حیة السود است و ان نوعی از مار است بپارسی
سیه مار بخوانند **اسقیل** بصل الفار خوانند و بصل الفی و ان بصل
العنصل است و بصل الفار از آن کویند که موش بکشد بپارسی خیار مشنی
خوانند و در میان نرکس بسیار بود و چون از زمین بر کشند خصی باید کرد
و داع تا قوت وی باطل نکردد و خصی کردن وی چنان بود که نره او را

سپوز

ازمیان برکشند وداغ جنان کنند که سفالی وازکون کنند وبرین وی نهند وشری
کردن وی جنان است که درخمیر کیرند وبعدازان درکل کیرند ودرتنور تا قیه نهی
نهند تا بخته شود انکاه پوست وی بازکنند وبکارد جوبی دوباره کنند ودرسنی
کان کشند جنانجه ازیکدیکر دورباشد ودرسایه بیاویزند تا خشک کردد
وطبیعت آن کرم وخشکست دردوم وجنین کویند درسیوم بهترین وی آن
است که بغایت خود رسیده بود وسر وی کشیده بود ودرطعم وی تیزی بود
بایتزی بابتری وتلخی وکرمی وجون باعسل بردا الثعلب طلا کنند بغایت
نافع بود ومجربست درازی کوید جهت صرع وما یعضی لبا سود مند بود وخوردن
وی تیزی جشم زیاده کند وجهت ربو وسعال مزمن وصلابت سپرز وعرق النسا
ویرقان واستسقا بغایت نافع بود وشریف کوید جون بریان کنند وبا نشش
جندان نمک خلط کنند بدو مثقال ازان بناشتا بیاشامند مسهل خلط غلیظ
بود واکر مقدار قیراطی از زبستن وی بیاشامند معتدل آورد ونیه معص
ومشقد وجون بنج درم ازوی بابیست درم روغن زنبق بجوشانند تا بخته کردد
بعدازان صلیه کنند وببالایند وبا بیست درم روغن زنبق بجوشانند تا بحات وجون
خواهند که استعمال کنند بر هر دو کف پای بمالند ودر جامه خواب روند وبخسبند
نعوظی تمام آورده اما باید که پای برزمین ننهند وهفت روز جنین کنند که نعوظ
تمام بخشد ووی مقوی معده بود وبول براند وصاحب متهاج کوید مضر بود
بعصب سلیم ومصلح وی حماما بود وصاحب تقویم کوید مصدع بود ودوار
آرد ومصلح ان سکنجبین سکری بود وباید که مشوی کرده استعمال واز عقب
آن آب کرم که بوره ارمنی دران جوشانیده باشد بیاشامند وازخواص وی
وی یکی ان است که اکر کرک بروی وی بایستد ودرنک کند لنک شود وکفته
اندکه ماستد که بمیرد اس نبکد قسط خوانند وعاقر کویند واسما دردیگر خوانند
وبپارسی مورد کویند وبهترین آن ازجهر دانه بود وطبیعت آن سرد است در اول

وخشکست در دوم شکم را ببندد وعرق وخون که ازجمله اعضا رود ود ر
شکستکی اعضا نطول کردن نافع بود وجون بسوزانند بوی بدن خوش
کند بغایت وجهت ورم جکر ومقوی دل ومعده بود وخفقان زایل کند
وتخم وی سرفه را نافع بود وشکم ببندد وجهت حفر ودستلا سودمند
بود وبوییدن مورد نافع بود بخار کرم وتر واکر عصاره مورد درجشم کنند قوت
جشم بدهد واب رفتن جشم بازدارد وجون بجوشانند ودران نشیند
جهت بیرون آمدن مقعد ورحم بغایت نافع بود وخون رفتن رحم بازدارد
وموی را برویاند خاصه روغن وی وفرو موی بدهد ولون او سیاه کرداند
واکر تخم وی بجوشانند وبیش از شراب خوددود کند خون رفتن رحم بازدارد
وتخم وی تشنکی بنشاند وقی را بازدارد وبدل ان برک توث است وکویند
عصاره درشک ووی طبیعت ببندد وسهر آورد ومصلح وی بنفشه تازه بود
اس مردا سعرم بود ودر میم کفته شود اسقولوقندریون سقولوقندریون
کویند وحشیشة الطحال نیز خوانند ودرمصر کف النسر خوانند وجند
اسم دیکر دارد ودرسین کفته شود واما اسقولوقندریون درلغت یونان کاو
که دردیا وقندریون آنرا خوانند که طحال بسبب آن ماننا ین دارد درکردانیدن
سپرز این نام نهاده اند وکویند بیخ کبر رومیست وکویند نوعی از اسقیل است
واین هردو قول خلافست انجه محقق است بناحیت صحرایی شیرازی آنرا
زنکی دارو خوانند ودرسین صفت آن کفته شود اسقوردیون سقوردیون
کویند وثوم الحیة نیز خوانند وآن ثوم بریست بپارسی سیر موکویند وطبیعت
آن کرم وخشکست درجهارم جیضر بایزوازادویه تریاق فاروق است
ومنفعت وی درباب ثا در ثوم الحیه کفته شود اساریون بیخ کیاهیست برک
او مانند برک بنات لادن است خردتر وشکوفه وی ارغوان رنک بود وغلاف
تخم وی مانند غلاف تخم بنج بود وبعضی شکوفه وی بنفشه رنک بود وتخم

بول
خوددود م

وی مانند خسک دانه بود ودر کوههای مصر وروم ودر همدان نیز پیدا شود وآن
دو نوع بود غلیظ بود ودقیق وباریک بیخ ریشهای بسیار بود وشکل ناردین
اما ریشه ناردین باریکتر باشد ورنگ ناردین زرد تر باشد مانند
ماميران اما اسارون آنچه در میان باریکی وسطبری بود نیکوتر بود وطبیعت
آن گرم وخشک است در دوم وگویند اسارون بیخ سنبل رومی است وگفته شود
اما اسارون سودمند بود جهت دردهای اندرونی وتلطیف وسخن بود
اگر یک مثقال با شراب بیاشامند جهت عرق النساء ووجع ورک ومفاصل نافع
بود وسده جگر بگشاید ومسهل بلغم لزج است که در معده وسر جمع شود
است وباه را زیاده کند وبوی دهان خوش کند جهت ترول آب وسبل
وداء الثعلب وحیه نافع بود ومقوی معده بود ونسیان را وامراض دماغی
سود دارد وشربتی از وی سه مثقال بود با ماء العسل نافع بود جهت استسقا
وحیض براند وسودمند بود جهت صلابت سپرز ومثانه را قوت دهد
وکرده ودر خواص آورده اند که چون بکوبند وبا شیر تازه بسرشند وضماد
کنند میان هر دو ورک باه را برانگیزاند وانعاظ تمام آورد وگویند
مضر است بشش ومجفف اعصاب بود ومصلح آن مویزج است وگویند
مصلح آن مویز است که در روغن بادام جوشانیده باشند وبدل آن بک
وزن وی نیم وج ونیکی وزن آن حماما وجالینوس گوید بدل آن زنجبیل است
اسفرم واسفار مرزنجوش است وگفته شود اسقوس بستر یون
است ویرعونیه نیز گویند ویونانیه اسفاناخ گویند طبیعت آن سرد وتر است
در اول وگویند معتدل است میان حرارت وبرودت وسودمند بود سرفه را وسینه
را سود دهد ودر دهن دمیدن وی را نافع بود ودرد سینه وسرفه که از
گرمی بود سودمند بود وبیرا جهای سرد ومصلح وی مری وفلفل وقار صینی
بود اسقولوقندریون خبث الحدید است وگفته شود اسطفنس اسطفانس

اسر

است واسطون نیز گویند وآن حرناست وگفته شود اسطوس بیونانیه
اوسیمون گویند نوعی است وگفته شود اسطوخودس عود است
وگفته شود اسطرک شبیه الجوز خوانند وکرکس باید بغدادی گویند ماتنیب
ودواء ودواء المسک نیز خوانند وآن در درخت صنوبر وجوز وبلوط
وغیر آن پیدا شود وبهترین آن سپید خوشبوی بود وآن نوع مصری خوانند
والحجر سیاه بود بد باشد وآن هندیست واشنه در کوفتن نم باید کرد تا زود
کوفته شود وطبیعت آن جالینوس گوید که در گرمی وسردی معتدل است ودرو
قبضی اندکست وچنین گویند گرم بود در اول وخشک بود در دوم سودمند
بود بخور وی جهت صرع واختناق رحم واگر بجوشانند ودر آب آن نشینند
حیض براند ووجع رحم را نافع بود وقی را ببندد ومعده را قوت دهد وخفقان
سود بود وقوت دل بدهد وسده رحم بگشاید واگر بود رحماء کرم طلا کنند
ساکن کردانند وتحلیل صلابت مفاصل بکند ودر جگر ضعیف را سود دهد
ومحلل اخلاطی بود که در عروق جمع شده باشد وشهوت باه زیاده کند ومنی بیفزاید
دفع قضیب بدهد وشیر زنان زیاده کند وچون بسایند ودر چشم کنند جلا
دهد واگر در شراب بریزند وآن شراب بیاشامند سودمند بود جهت کن وکا
جانوران واز جمله سمومات بود اما اشنه مضر بود برود ومصلح آن انیسون
است وبدل آن قردمانا بود اشترغاز زنجبیل العجم خوانند وتعرا اشرغار
شعول الحمل است وآن بیخ انجدان خراسانی است وآن نوعی از رافه وانجدان
از بیابان مرو وبلاد روم خیزد وبهترین آن رومی است وصمغ انجدان گفته
شود وطبیعت اشترغاز گرم وخشک است در آخر درجه سیوم وبوعلی گفته
گرم وخشک است در دوم ومصلح وی سرکه بود بعد الان که در سرکه بعده باشد
استعمال کنند وشیخ الرئیس گوید سرکه وی جهت معده نیکو بود وقوت وی بدهد
واشتها بیاورد وهضم را قوت دهد واشترغاز مسخن معده بود ودرد فم

مضرت سموم بکند و تب ربع که از عفونت بلغم شود خوردن با عسل نافع بود و
بخاصیت و سرکه وی نیز بکشت بدل که عنصل بدل آن انجدان است و قولس
گوید جرم وی مغثی بود و مصلح وی شراب عفص و ریباس بود اشنان داود
نوفا خشکست و گفته شود اسقوسیا اسقوسیا است و گفته شود اشقاقل
شقاقل و شقاقل و خشقیقل و هسقیقل نیز گویند و آن حرز افلیطی
بپارسی گزر الیه گویند بهترین وی ستبر بود که لون وی بزردی زند و وزن
سنگین بود و طبیعت آن جالینوس گوید گرم و تر است در سیوم و گویند گرم
است در سیوم است و خشکست در دوم باه را زیادت کند و قضیب را قوة
دهد و ادرار بول بکند و شیر زنان زیاده کند و اگر زن بخورد بکیرد بچه بیارد
و ورقهای آن که کوبند و با عسل بیامیزند و بر ریش خوره نهند پاک کند اما شقاقل
شربتی از وی نیم درم بود و مضر بود به شش و مصلح آن عسل است و بدل
آن جلغوزه با وزن آن و بقیه منفعت آن در باب شین در صفت شقاقل
گفته شود انشاء الله تعالی افسیا درخت کرم دانه است و آن نوعی
از مازریون است و آنرا خامالاون نوقس گویند و تفسیر لوقس سفید
بود و بعضی افسیا خوانند و در کوهستان شیراز بسیار بود و آنرا می جنذا بید
و بشیرازی آنرا با روشی بش خوانند و با هیزم ادریزد و خامالاون مالس
سیاه بود و در مازریون صفت هر دو گفته شود اشق اشج خوانند و کیلانیه
نیز گویند و آن لزاق الذهب است و صفت لزاق الذهب گفته شود
اما اشق صاحب جامع گوید صمغ نباتیست که بشیرازی بیدان خوانند و صمغ
طرثوث است و صاحب منهاج گوید صمغ طرثوث است و مولف گوید
صمغ نباتیست که بشیرازی بیدان خوانند و طبیعت آن گرم است در آخر دوم
و خشکست در اول سیم و بعضی گویند گرم و خشکست در دوم و بهترین
وی آن است که صافی بود از درخت بود بتعقوبروس گوید نفع سده

اکر

جگر بود و سنگ گرده بریزاند و تحلیل صلابت سپرز بکند چون بروی طلا
کنند و اگر مقدار یک درم با سرکه بخورند ورم سپرز بگدازاند و اگر با عسل خلط کنند
و لعق کنند مفاصل و عرق النسا و صرع را نافع بود و خنازیر را بغایت سودمند
بود و دستیاری سل را نافع بود و نیم مثقال با عسل جهت صرع نافع بود مسهل
بلغم لزج بود و غلیظ چون با ادویه خلط کنند و قما اصفر براند و اگر در چشم کشند
چشم و تاریکی زایل کند و جهت ریشهای بد بغایت سودمند بود و جهت خناق
که از بلغم بود و جرب سودا نافع بود و بچه مرده و زهر بیرون آورد و اگر بجوشانند
و بخور برگیرند و اگر با سرکه حل کنند و بر ورمهای بلغمی صلب و خنازیر و سلعه و ثالیل
آن طلا کنند تحلیل کند و چون با زیت بسرشند و بر بهق و کلف بمالند نافع
بود و اگر با آب حل کنند و بدان غرغره کنند دماغ را پاک کند و حلق را از بلغم و خون
آن سودمند بود جهت درد پشت و فالج و خدر و بادها را بشکند اما مضر
بود بگرده و مصلح آن زوفا است و بدل آن و بیخ کواثر النحل است و گویند
بدل آن سکبینج است و گویند خردل سفید اسراش اصل الخنثی است و قول
صاحب جامع است که اصل الخنثی است و سهو کرده است قول صاحب
منهاج و صاحب تقویم در این معتبر است بپارسی سریش گویند و طبیعت
آن گرم و خشکست در و چون بسوزانند گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم
سودمند بود جهت داء الثعلب چون طلا کنند و چون خرده کرده بیاشامند
بول و حیض براند لیکن مرخی فم معده بود و مصلح وی کاغند بود و برفیق
طلا کردن و بر ورمهای بلغمی نافع بود و بگدازاند و مقدار شربتی از وی نیم درم
بود اشنان حرض گویند و آن انواع است و آنرا غاسول خوانند بهترین آن
بارقی است سبز رنگ و بارق موضعیست نزدیک کوفه و لطیف‌ترین آن سفید
و طبیعت آن گرم است در دوم و ماسرجویه گوید گرم و خشکست در دوم محرق
بود و منفع سده بود و منقی گوشت زیاده بخورد و نیم درم از وی عسر البول بگشاید و بکشد

ازوی حیض براند وسه درم مسهل مایه ستسقی بود وپنج درم ازوی بجه مرده
بازنه بیندازد وده درم ازوی سم قاتل است ومضر بود بمثانه ومصلح وی عسل
است وباکلنکبین وکویند مصلح وی مغز تخم خربزه است وازعقب وی روغن نفشه
اشیاف ماميثا عصاره مامیثا است وکفته شود اصابع صفر بیخ نباتیست مانند
کف ابلق است از زرد وسفید وصاحب تقویم کوید بیخ نخلیست واختلاف
ونوعی هست که زرد بود بی رنکی سفیدی وآنرا کف عایشه وکف مریم
نیز خوانند وطبیعت آن کرم وخشکست دردوم ومحلل فضلهاء غلیظ بود
وجهت سمها نافع بود وکزندکی جانوران وجهت جنون بغایت مفید بود
وعضلها را پاک کرداند از آفتها ودیسقوریدوس کوید اعضا عصبانی را نافع
بود ودردها آن ساکن کرداند چون وسواس سوداوی وجنون بغایت نافع بود
ودرد مفاصل ورعشه را سود مند بود وبدل وی در دفع جنون یک وزن
وینیم ازهار دحشان وحما ردنکان سعد وی مضر بود بآلات بول ومصلح
آن حب الآس بلوط بود اصل بهمن قفاح سورنجان است زرد بود
وسفید بود وصاحب جامع کوید شنبلیدم قفاح سورنجان بود وصاحب
منهاج کوید شنبلیل ورق سورنجان بود وقول صاحب جامع محقق است
که شکوفه سورنجان است وطبیعت آن کرم وخشکست در دوم ومسیح
کوید در سیوم درد مفاصل را سود دهد وبیشتر ماکهن نافع کند بود ونقرس را
ضماد کردن نافع بود وبقراط کوید تریاق مانند سورنجان بود وبوستان
آن نافع بود جهة صداع سرد وبادها که در دماغ بود دشکند وسده آن بکشاید
وباه را زیادت کند وخاصه با زنجبیل ودبوه وفودنج اصابع العنبات افر بخشکک
است وکفته شود اصابع نوعی از انکور سیاهست دراز مانند بلوط آنرا انکور زینبی
خوانند وطبیعت آن کرم وتر است ودر صفت عنب انواع آن کفته شود اصل
السوس اصل السکاست بپارسی بیخ مهک کویند واصفهانی انرو وطبیعت
آن

آن معتدلست در کرمی وسردی وتری وخشکی نافع بود خشونت سینه وقصبه
شش وحلق وتشنکی بنشاند ودیسقوریدوس کوید عصاره وی دفتی که
نیوه ودر چشم کشند ناخنه ببرد واکر بیخ مهک خشک کنند ودر چشم کشند
همان خاصیت عصاره دارد وناخنه وکوشت زیاده ببرد وعصاره وی
جهة درد سینه وجکر وجرب مثانه ودرد کرده بغایت نافع بود ورب
وی وطبیخ وی انواع سرفه را مجموع نافع بود وبدل وی بیخ مهک نیم وزن
آن رب السوس است اصول ابعد بیخ کاسنی وبیخ رازیانه وبیخ کرویا وبیخ کرفس
را خوانند وهریک جداکانه کفته شود اصول اللوف دیا وبا تو بنطس
خوانند وآن بیخ فیلجوش است وبیونانی دارقیطون کویند وطبیعت آن
کرم وخشکست درسیوم اخلاط غلیظ لزج دفع کند وسده بکشاید از آن
جکر وسپرز وکرده وجهت ریشها نافع بود واکر با سرکه کهن بر بهق طلا کنند
مفید بود اصل المرجان بسد است وکفته شود اصل العضب بپارسی بیخ
نی خوانند ودروی قوت جاذبه هست اکر بکوبند در عضوی که آهن دروی بود
ضماد کنند بیرون آورد وچون سحق کنند وبا سرکه بر سرشند به درد مفاصل طلا
کنند سود مند بود واکر با ترمس بر کلف طلا کنند زایل کند واکر خاکستر آن
با سپیدان حنا برسرشند وبر موی نهند قوة دهد وبرویاند اصل الراس
بیخ راسن است وترکان وبا اندوان کویند وآن نوعی از فیلجوش است ودر باب
راء در صفت راسن کفته شود اصل السوس الابیض بیخ سوسن سفید است
ودر روم درمیان بنفشه می روید واطراف می برند وان مشهور است به بیخ بنفشه
وان قسطنطینی است ودر قاف خاصیت آن کفته شود اصل السوس الاسمانجونی
جونی ایرسا است وکفته شود اصل اللفاح یبروح است وبپارسی شابیزک خوانند
وکفته شود در باب با صفت یبروح اصل الفلفل فلفلمویه است وکفته شود

اللفاح

درباب فا **اصل الکرفس** .بپارسی کرفس خوانند ودرباب
ودرباب کاف کفته شود **اصل الهندبا** .بپارسی بیخ کاسنی کویند ودرها کفته
شود ودرهندبا **اصل الرازیانج** بپارسی بیخ رازیانه خوانند ودرباب یا در
صفت رازیانه کفته شود **اصل الکبر** بپارسی کبر خوانند وطبیعت آن
عیسی کوید کرم وخشک ولطیف بود وپوست آن جهت درد دندان
که از سردی بود نافع بود وچون با سرکه بپزند وبدان مضمضه کنند
یا تنها بخایند واکر با سرکه بسایند وبر کلف وبهق طلا کنند نافع بود جهت
سپرز بغایت سودمند بود وچون با سرکه یا با سرکه وعسل طلا کنند اخلاط
غلیظ لزج را قطع کند وبا بول بیرون آورد ووجع ورکین را نافع بود
وحیض براند وچون بدان غرغره کنند بلغم را قطع کند واکر برگ وی تر با شند
کوفته با ضماد کنند بصلاح آورد ودرد صلب [illegible] ومستهل بلغم بود
ومضر بود بمثانه ومصلح وی عسل بود وبدل وی در ادویه سپرز بکدرم
حلتیت یا سکنجبین بود **اسطفین** سطفین است وکفته شود **اصل المرطینا**
اذربویه است وکفته شود **اصل اللوز مر** بیخ بادام تلخ بود چون بپزند ونمک
بکوبند وبا سرکه وروغن کل یا بر سر ویا بر پیشانی ضماد کنند صداع سرد نافع
بود **اصل اللصق** اصل برلست وکفته شود **اصطرک** معطر کاکویند وآن
صمغیست برنک عناب جرجانی سرخی که بسیاهی مایل بود حلو قیه رنک و
دیسقوریدوس کوید نوعی از میعه است وکویند صمغیست که از درخت دیم
حاصل می شود وجالینوس وخوزی کویند صمغ زیتون است ودخان وی
قایم مقام دخان کندر بود در همه چیزی وآنچه محقق است صمغ زیتون
است طبیعت وی کرم است در سیوم وخشک در اول ورازی کوید کرم
وخشک است جهت سعال سرد وتر سودمند بود وحیض براند وصلابت
رحم را سود دهد چون بپاشانند یا بخود برکیرند وصاحب تقویم کوید

حار صداع وسبات بود ومصلح وی خیره بنفشه با شراب بنلوفر بود وبدل
آن کویند چند بیدستر است **اطود** اطماد است وکفته شود **اضراس الکلب**
قیصوم است وکفته شود **اطماط** صاحب جامع الطود واطبود واطماط
هر سه سروی هندیست که آنرا زنه خوانند وصاحب جامع کوید دوا هندیست
بقوت بوزیدان وهم او کوید که بدستی که کویند التمکس است وآن سهواست
وخطاوصاحب جامع کوید بعضی کفته اند فوفل است وهمو کوید خطاست
ومولف کوید آنچه محقق است نوعی از با قلا هندیست سخت بود ونقطها
سیاه بروی وبه صلبی شبیه بود ببندق وطبیعت آن کرم وتر است در دوم
وتر است در اول بهق زایل کند وباه زیادة کند **اطریه** .بپارسی رشته
خوانند وازآرد فطیر سازند طبیعت آن کرم وتر است دیر هضم می شود نافع
بود جهت سینه وسرفه وشش چون قند وروغن بادام اضافه کنند
با عشک واکر بقله الحمقا بپزند بالسان الحمل سودمند بود در نفث دم ومنفع
وبطی الانحدار ومصلح آن فلفل وسعتر وفودنج بود وبعد از آن سکنجبین
با عسل یا ازنجبیل مربی خورند **اظفار الکلب** درخت غرب است وکفته شود
در بیش **اظفار الکلبه** محالطیه وبپارسی خوانند بهندی انبیو وآن سپستان است
وکفته شود **اظفار الطیب** جریرا کویند وخوانند وناخن صدف وناخن بویان
بشیرازی ناخن بو خوانند وطبیعت کرم وخشک است در دوم ماسرجویه کوید
در سیوم چون زن در نشیب خود بخور کند حیض براند واختناق رحم را نافع
بود وخفقان را ودرد معده وجکر ورحم را سودمند بود ورازی کوید اکر
با سرکه بیاشامند شکم را نرم دارد وبسیار وی سجح آورد ومصلح وی کل مختوم
با قرص بود وبدل آن وضاالحفیره **اصیر السلطین** سنکبویه است وکفته شود
اغبرس جوز رومی است وکفته شود **اغنیقی** ابلق است وکفته شود
اغیوت نیل است وکفته شود **اغنفی** توتیا مرهیست ادبیخ وتوتیای کرمانی

اغیض

اریغس ۲

ونبات مصری ودر مرکبات گفته شود **اغنیقی** بزبان یونانی صحیح است
وبپارسی همه جوش ومنفعت آن در مرکبات گفته شود **افاسون** دهن
النخل است ودر مرکبات گفته شود **افلاطون** مقل است وگفته شود و
افرنجمشک وبلنجمشک وفلنجمشک خوانند وفلنجمشک وبلنجمشک وبرنجمشک
بشیرازی بالنکو خود دو خوانند ودر بستانها روید ودر کنار آب روان وآن
بسیار بود وطبیعتش گرم وخشک است در آخر درجه دوم بوئیدن وی سده دماغ
را بگشاید وجهت خفقان که از بلغم وسودا بود وغذاها غلیظ هضم کند وبوی
دهان خوش کند ودندان سخت کند وبوئیدن آن مضر بود بدماغ گرم
ومصلح آن بنفشه بود وبدل آن عنبر نفل است **اوشون** فرفیون است وگفته شود
افسنتین خترو خوانند وآن انواع است خراسانی ورومی وسندی وطرسوسی
وسوری گویند نوعی از درمنه است ومولف گوید نوعی از برنجاسف کوهی
است وگل وی بشکل اقحوان بود کوچکتر وبغایت تلخ بود وگل اقحوان سپیدی
دارد واین ندارد ونیکوترین آن رومی بود وطبیعت آن گرم است در اول وخشک
است در دوم در دوم جشم که کهن شده باشد سود دهد وجهت معده سردی عاب
مفید بود ومسهل صفرا از معده وقوت بدن بدهد ولون را نیکو کرداند واگر
بروغن صلب ضماد کنند نافع بود وحیض بر اندجون با عسل بخورد وبرگیرد
جهت گزیدگی عقرب بغایت سودمند بود ودر تقویه معده وجگر نافع بود
وجهت تپهای کهن وبواسیر وشقاق مقعد وصلابات اندرونی ضماد
کردن وآشامیدن نافع بود ودردا الثعلب وجهة همچنین اما جهت معده
گرم مضر بود ومصدع ومصلح وی انیسون است با مصطکی وبدل
آن جعده یا شیح ارمنی ودر تقویه معده اسارون با نیم وزن آن هلیله اما
صاحب منهاج آورده است که مقوی معده گرم بود واکثر دافع از اخلاط
حاده وجهت مفاصل بغایت نافع بود وچون سبب آن خلطی گرم بود وچون

مردا

بار کرده بود وبوسیدن ضماد کنند نافع بود واگر با روغن بادام بر تهد واندکی موم
بر اضافه کنند بعد از آن در گوش چکانند محلل ریاح بود وگوش را پاک کرداند
از جراحت ونافع بود جهت کری **افیلون** شیح جبلی است وگفته شود **افلیمه**
فلیجه است وگفته شود **افیون** عصاره خشخاش است سیاه مصری
وآن را لبن الخشخاش خوانند یا رکه در آب گرم اندازند تا زود حل شود ودر آفتاب
گرم بسیار حل شود وآنچه مغشوش بود او را اندکی کنند ودر دست بمالند وغش
وی بماميثا ولبن خس بری کنند وآنچه براق بود غش آن بصمغ کنند
اما طبیعت وی سرد است در درجه چهارم وخشک است در سیوم واسحق گوید
سرد وخشک است در چهارم مخدر بود ومسکن همه وجعها بود چون طلا
کنند واگر بیاشامند وشربتی از وی مقدار عدسی بود واز دو دانگ زیاده
نکنند ورشتها خشک کرداند وسودمند بود جهت ودحمای گرم واگر با زرده
تخم مرغ بریان کرده بر نقرس طلا کنند درد زایل کند وخواب آورد واگر بخود
برگیرند ترجیرا سود دهد واگر با روغن زعفران در گوش چکانند درد گوش
زایل کند واگر با روغن گل در سر مالند صداع زایل کند وجهة سبح وجلس
اسهال نافع بود ودر دوم از وی کشنده بود ومصلح وی فلفل است ودار چینی
وجند بیدستر وفربیون وبعد از آن قی وحقنه وشراب کهن بسیار وبعد
از آن حمام وبعد از حمام اشتهای حرب وصاحب تقویم گوید مصلح وی تخم
هندی بود با عود الوح وبدل آن بوزن آن بزر البنج است ویک وزن
ونیم آن تخم لفاح است **افیتمون** آن بزیی وزهری وقضبانی خرد است
وبهترین آن اقریطی بود یا مقدسی که تخم وی سرخ بود وتازه وطبیعت
آن گرم وخشک است در سیوم نافع بود جهت صرع وتشنج امتلائی ومسهل
سودا وبلغم بود وجهت مالیخولیا نافع بود واگر با افسنتین بیاشامند یا تنها
وبباید که در مطبوخ بسیار بجوشانند که قوت وی باطل شود وغثیان وقی

آورد و شربتي از وي در مطبوخ از پنج درم تا هفت درم شايد و گويند تا ده
درم و صاحب منهاج آورده است كه شربتي از يكدرم تا دو درم و رازي
گويد از چهار درم تا شش درم و محتاج مصلح نيست و صاحب منهاج آورده
كه بود حب با دام چرب كنند و اگر تنها استعمال كنند و اگر بيجان خشك
استعمال خواهند كرد شربتي از يكدرم تا دو درم و اگر منقوع خواهند كرد از دو
درم يا چهار درم و بدل آن رازي گويد كه در مسهل سودا بوزن آن اسطو
اسطوخودوس است و بسفايج و مضر بود به شش و مصلح آن كتيرا
بود و صاحب تقويم گويد مصلح آن شراب صندل بود يا رب سيب
اقحوان اقداح المرضي خوانند و گفته شد در مصر كركاس خوانند
و بيوناني فرمانيون و در موصل شجرة الكافور و بپارسي گاو چشم خوانند
و بعربي عين البقر و بشيرازي بابونه گاو خوانند بهترين وي آنست كه
برگ وي سبز بود و بيرون گل وي سپيد و اندرون زرد و در طعم وي
تلخي بود و نوعي هست كه برگ سپيد ندارد و طبيعت وي گرم و خشكست
در دوم چنين گويند لازم است در سيوم و خشكست در دوم مسهل
بلغم بود و سودا سنگ گرده بريزاند و عرق بر آرند و محلل خون نما فزده بود
و با صور انافع بود و صلابت رحم را تحليل كند چون در آب نشينند در زني
كه حيض بسته بود فرزجه از وي بخود بر گيرد بگشايد و اگر بيجان
خشك كرده بكوبند با سكنجبين يا نمك بياشامند مسهل بلغم و مره
سودا بود و صاحب جامع از قول شريف آورده است كه آب وي
چون بگيرند و بر اعضا تر زيله ماننده و رگهن طلا كنند قوت مجامعت
بدهد تمام و اگر ادمان بوي كنند سبات آورد و اگر بر وي
بينند خواب آورد و مقدار شربتي از وي سه درم بود اما مضر بود بمعده
و سپرز و مصلح وي انيسون است و گويند كشنيز و **اقوبلا اسمون**

دهن

ودهن اللسان است و گفته شود **اقاقيا** عصاره قرظ است و قرظ
تخم خاريست كه اديم بوي دباغت كنند و جالينوس گويد صمغ اوست و بعضي
گويند رب شجره خرنوب است و گويند عصاره پوست انار است و ابو الفوالها
خلافست آن عصاره قرظ است و در مصر سنط و صنطه خوانند و قرظ بار
كرم گويند و آن مصري بود و فلفل نيز گويند طبيعت او سرد است در درجه دوم
مجفف است در سيوم و عيسي گويد سرد است در اول و خشكست در دوم و بهترين
وي آن بود كه صلب و ستبر و سياه رنگ بود يا سرخ منفعت وي آن
است كه چون بر گيرند قطع خون نفث بكند چون بياشامند حمه سبح نافع
بود و اسهال دموي و استرخاء مقعد و رحم و شكم به سد و حقنه كردن و حول
جساله چشم و اگر با بروزها بود و روشنايي چشم بيفزايد و در طلاها كه حقه تسكين
اعضا بود نافع بود و اگر بروز جها گرم طلا كنند سودمند بود و بدل وي
حضض بود يا صندل و عدس مقشر بوزن آن **اقماع الرمان** عفص ناردشك ست
و گفته شود **اقسوس** گويند دنداست و گفته شود اقسوس عود الوج است
اقليما قليميا گويند و در قاف گفته شود **اقومالي** ماء العسل است و گفته شود
اقط بپارسي كشك است و نبطي گويند و طبيعت آن گرم و خشكست شكم
را ببندد و خاصه بريان كرده اما دير هضم شود و معده را بد بود و مصلح آن
بعد از خوردن كلنگبين است **اقطن** خمان گويند و آن دو نوع است بزرگ
و كوچك خمان بزرگ گويند و كوچك خاما اقطي و گفته شود **اقطس** بلغت
اهل بربا ش است و گفته شود **اقنبالوبنقي** بيوناني معني شوكة البيضاء
و آن باد آورد است و گفته شود **اقيلاراسي** بيوناني آن شوكة العربية است
و آن شكاعي است و گفته شود **اكح** تو آج بري است و آن زعرور است
و گفته شود **اكرفس** كرفس است و گفته شود **اكرمل** انگوريت است
و گفته شود **اكروفس** جوز رومي است و گفته شود واغرس گويند و گفته شود

اکشوت کشوث وشکوتا و مجول ابن گویند اکلیل الملک گیاه بیضرجانند
بپارسی اکلیل الملک گویند بهترین وی آن است که تازه و رسیده بود و نیک
زردی بود که بسرخی مایل بود و چون بشکافند دانه آن زرد بود و طبیعت آن گرم
و خشک است در اول محلل و ملین اورام صلب بود که در مفاصل و احشا باشد
و اگر با افسنتین بود یعنی احشا و جگر و سپرز ضماد کنند نافع بود و چون با شراب
بجوشانند و بیاشامند درد معده را ساکن کند و مفتح سدها جگر و سپرز بود و چون
که در چشم و رحم و مقعد و انثیین بود ضماد کند نرم گرداند و چون بسیخ
بمیفختج بیاشامند اخلاط بگداخته و شربتی از وی مقدار یک درم باشد
اما مضر بود با سپرز و مصلح وی عسل بود و بدل وی فراسیون است و بعد
ان لسان الذکریا بوزن آن بابونه و نیم وزن ورق البحر التمک صاحب
منهاج گوید جوز جبت هندی و هو گوید بندق هندیست و گویند اطرطاس
و این قولها صاحب منهاج گوید هم سهواست و خطا و قول صاحب جامع
در بنجا معتبراست که آن حجر العقاب و حجر النسر و حجر الولادة و بیونانی اطیطس
و معنی این اسم آن است که او سنگیست که زائیدن را آسان میکند و مولف
میگوید مانند جوزی بمقدار خوری و اثر رنگ بود و چون بجنبانی باشد مغزی دارد در
اندرون وی بجنبد و بغایت املس و صلب بود و در شخو ارشکن باشد چنانکه
ندان نرد که سنگست و سنگ بود و چون بشکند مغزی در اندرون وی بود
سفید طعم تلخ بشکل شاه بلوط شیرازی آن را کن ابلیس یعنی خصیه ابلیس زنان
آبستن و مجموع حیوانات چون در زیر ایشان نهند آسان بزایند و اگر در صره
بندند و بر ران زن آبستن بندد آسان و زود بزاید و از خواص وی آنست که
چون در ادیم گیرند و بر ساق چپ بندند آسان بزاید و اگر سحق کنند و باشیر
زنان بشم را بعد ان بیالایند دفعی که نزاید بخود بر گیرند با کسی مخاصمت کند
خصم بروی غالب نیاید و اگر در خیک بندند که بریمی اندازد دیگر برچند ارد اس

بفرمان خدای تعالی
ابستن کرده‌ده
شریف در خواص
آورده است
که حیوانه
دست
ع

ماسویه

ماسویه گوید بدل آن فاوانیا ست انوسان دعی الحمام است و گفته شود
اکل نفسه قرفیون است و گفته شود السما ابنوس است و ابنوس
گویند سا سم است و آن ناخواه است و گفته شود السد العصافیر لسان العصافیر
خوانند و گفته شود اسطوط کشت برکشت است و گفته شود الاطنین
لبا بلست و گفته شود الوح نوعی از نبات مخاصه است و بتبر ازی
کازرستان گویند و در میم صفه مخاصه گفته شود السط تمام است
و تماما و تمام الملک نیز گویند و هر فی لیموی وان سیسنبر است بپارسی جیبل
گویند و گفته شود در سبب الاپیون راس است و گفته شود الیه بپارسی
دنبه گویند و طبیعت وی گرم و تر است و دیر هضم شود و غذا بد دهد و غلیظ
تر از پیه بود نافع بود جهت عصبها که فرت خورده چون حلال ضماد کنند و این
ماسویه گوید مفسد معده بود و محلل اورام صلب مصلح وی زنجبیل و
فلفل و دارچینی و مری بود و بعد از خوردن وی جوارشات خوردن نافع
اماموں حماما ست و گفته شود ابنوس و ابنوس و ناتخوا است و گفته شود
امعاء الارض ذعا و کرم خوانند و آن خراطین است و گفته شود امطاسین
ه لجعه رومیان عصیر حصرم است بپارسی آب غوره گویند و گفته شود در حصرم
اثر بار بیس اثر باریس خوانند و گفته شود املج بپارسی امله خوانند بهترین
از سیاه بود و طبیعت آن سرد است در دوم و گویند سرد است در اول و خشک
است در دوم و بعضی گویند گرم است بهر حال خشک است بخلاف مقوی معده
و معده و اعصاب و دل بود و اشتها طعام باز دهد و کند جهت بواسیر سود دهد
بود و سودا و بلغم براند و بغایت مقوی دل بود و حفظ و ذهن زیادت کند
و مقوی همه اعضا بود و موی را سیاه کند چون با آب او و اخضاب کنند
و اگر در دهم از آن نیم کوفته کنند و در آب شیرین بجوشانند دو ساعت بعد
از آن صافی کنند و بیرون بوت در چشم چکانند سفیدی که در چشم بود سود دهد

وآن مجربست وشربتی ازوی سه درم بود سها اما مضر بود بسپرز ومصلح وی
عسل است وبدل ان شبرامکه مغیلان درختیست بیابانی ومعروف
باشد وسوکه المصریه وطبیعت آن سرد وخشکست وقابض منع خون واصناف
سیلان ازرحم بکند وورق آن ورد مها نهات وسعل را نافع بود وخون
به بندد انجبار نباتیست که درکنار جویها روید وسرخ رنگ بود وگویند
درمیان اسپست روید وروی روی بود وتخم آن شرح خوانند وسلح
خوانند وانجبار ازادویه شریفه است خاصه عرق آن وعصاره آن باشد
آب قوت بود بغایت سرخ رنگ بود ومنفعت بیخ وی آنست که بگفتال
ازان نیم کوفته بجوشانند وبا قدری قند وسعی بیاشامند جهة نفث دم
نافع بود از هر عضو که باشد از قصبه شش وحجاب سینه وبیخ امعا
وبواسیر وکشودگی سرد کها وقوه امعا بهد وشکم به بندد وریش شش
پاککند وقطع قی بکند وشکستگی اعضا را نافع بود وخاصیت وی
بسیار است انحل عسل است وکل وی را کثیر المنفعت خوانند بپارسی
خطمی کویند ابرباریس بپارسی زرشک گویند ورادح گویند
واملک هم خوانند بهترین وی آنست که بغایت خود رسیده بود ولون وی
سرخی بود که بسیاهی زند ودانه وطبیعت آن سرد وخشکست دردوم درم
صفرا بشکند وقی معده ورا بدهد وجگر وتبه بازدارد وتشنگی بنشاند
وبیخ را نافع بود ودر حماکم ضماد کردن سودمند بود وقطع نزف دم بکند
ومقوی جگر بود وجون بادویه کرم مثل خلط کنند وشکمی که از سردی جگر
کرم بیند وجهة معده که ضعیف شود بسبب تب بلغمی نافع بود اما مضر بود
بجسانی که طبع ایشان خشک بود ومصلح آن جلاب بود وبدل آن بوزن آن
کل وچهار دانگ وزن آن صندل انجرک مرزنجوش است ودر ادات الفار
کفته شود انقون دانی کویند ودرمنتر است ودرو او کفته شود

اقحقطیا

اقحقطیا بلوسیطوس کویند وسطیوس وعنم وحدکویند وآن ثمر
شوک مصری خوانند بپارسی کلنار وبعربی جلنار وبشیرازی کل صدبرگ
ودرباب جیم کفته شود انجره حشیشة الکلب خوانند وسوبت بنز کویند
وصوف الارض وآن فراسیون است وکفته شود انیسون بپارسی رازیانه
رومی کویند دو نوع است اعز رومی بود بشکل نانخواه بود وآبجه
بود بقدر ماننا مانند بهترین وی رومی بود وطبیعت آن کرم وخشکست در سیم
ودروی قبضی اندک بود وبول براند وباد که درشکم تحلیل دهد وازان مجموع
بدن وقطع سیلان رطوبت بکند وحیض وعرق براند وتشنگی بنشاند وشکم
به بندد وچون درشب ببینی بخور کنند صداع سرد وتر را نافع بود وسده
وجگر را نافع بود وشهوت جماع را برانگیزد ودفع مضرت سموم جانوران کند
وانرا سحق کرده باروغن کل خلط کنند ودر کوش چکانند درد کوش نافع بود
جهة استسقا ونفخ معده وقراقر بغایت سودمند بود وچون درچشم کشند
سبل چشم را نافع بود وتنها کهن وسده وجگر وسپرز وبیشانه وجم بکشاید
واکر مجوق کنند وسنون سازند کنند دهن که سبب آن ازعفونت
بن دندان باشد نافع بود واسحق کوید مضراتست با معا ومصلح آن تخم
زیانه وبدل آن تخم شبت دکویند بدل آن کرویا است امیرکبر کویند
خشخاش است وکفته انابا زبیب الجبل است وانرا میویزج خوانند
وکفته شود انجدان دو نوعست بپارسی انکدان خوانند وانکدان کویند
وآن درخت حلتیت است محروث اصل آن وحلتیت صمغ آن وورق
آن سفید وسیاه بود بهترین آن سفید طیب بود وانرا که سیاه منتن بود
وحلتیث طیب صمغ انجدان طیب است وحلتیت منتن صمغ انجدان منتن
است وانجدان رومی سسالوس است وتخم آن کاشم خوانند وکفته
شود اما طبیعت آن کرم وخشکست درسیوم سودمند است جهة زهرها

کشنده و بر خنازیر ضماد کنند تحلیل یابد چون با موم و روغن زیت بود و بجوش
با روغن بود جهة عرق النسا نافع بود و اگر با سرکه بپزند در پوست انار
و ضماد کنند بر بواسیر نافع بود و اگر بیاشامند باد زهر او و بر کشنده باشد
اما عسر الهضم بود و مضر بود بمثانه و سودمند بود با سر البول و سردی معده
و حیض براند و رطوبات معده خشک کند و نقوط آورد و سحج کرده
ورده و چون با سرکه بود لطیف کننده غذا بود و زود هضم کند و مصلح
آن بادونک و دن آن حلتیت طیب و گویند بدل آن زوفا است و گویند
تخم کزر **اقان** زیت است و آن از زیتون نارسیده گیرند و در باب نا
گفته شود **انجینا** انجرسا گویند و آن نجار است و گفته شود **ارمیا**
شقایق است و گفته شود **افطونیا** کاشنی شامی است و طبیعت آن سرد
و تر است در اول نافع بود جهة جگر گرم **اثب** حلق است و وجع و معده
و کهول و تحبیل نیز خواسته و آن ماده نجار است و گفته شود **انزروت**
صمغ خاریست که آنرا سابکه خوانند و سرخ و سفید بود و هر دو از یک خار
حاصل میشود و انرا عنزروت و عنزرود و کنجده خوانند و شیرازی گورزد
و از کوه شبانکاره و لورجان خیزد بهترین آن سفید بود که بزردی مایل بود
و طبیعت گرم است در دوم و خشکست در اول و بغایت تلخ بود و اگر
باسفیده تخم مرغ یا با سرکه سحق کنند و در چشم کشند در رمد نافع بود و بجای صبر
مسهل بلغم لزج و صفرا بود و شربتی از وی بلاس از نیم درم تا یک درم بود و مضر است
روده و مصلح آن صمغ عربی است و نافع بود جهة درد چشم و چسبیدن چشم
و ورمی که در چشم آید و آب آمدن از چشم باز دارد و سحج و ریشها بود و تحلیل
و اگر سحق کنند و اندکی نصف نصف و بر ریشها که پر کردن مانند خنازیر طلا کنند
تحلیل کند و اگر فتیله بعسل آلایند و با انزروت سوده بکار برند و در گوش کرده
آید و ریش بود نهند چند روز صحت یابد و مجربست و برای آن نیم درم زن را صبر

و مصلح آن صمغ عربی **ابقلوسودا** حبوارا است و گفته شود **انابیقی** انجرم آن
و گفته شود **انجرع** عود است و در عربی گفته شود **انجه** بپارسی مایه
طبیعت مجموع پنیر مایها گرم و خشکست و محلل و ملطف و در مجموع ترتیبها
هست و بمفصل گفته شود **انفحه الارنب** بپارسی مایه خرگوش گویند چون
با سرکه بیاشامند صرع را نافع بود و نیم مثقال باد زهر گزیدگی جانوران بود
و ماسرجویه گوید یک قیراط از وی چون با شراب کهنه بپزند بیاشامند جهة گزیدگی
مار و عقرب و مجموع گزیدگان نافع بود و اگر زن ابستن ترا خصیه وی با شراب
ممزوج بیاشامند فرزند نرینه آورد و اگر ماده بود دختر نرماده آورد و اگر مقدار
باقلاعی با شراب بیاشامند ریح را نافع بود و اگر کودکان بیاشامند
از صرع ایمن باشند همه شیرمایها این خاصیت دارد خاصه خرگوش و اگر با آب
بسرشند و بر بینی نهند خون رفتن باز دارد و اگر بچه شیر خواره قی کند و در
شکم وی شیر بسته بود چون قدری بوی دهد نافع بود و اگر بعد از طهر
بیاشامند سه روز منع آبستنی کند و اسهال سیلان رحم کند و شکم ببندد
و سحج روده و نفث دم را نافع بود و اگر حنظل و زیت بر عضوی نهند که خار یا پیکان
در آنجا باشد بیرون آورد **انفحه الفرس** سودمند بود جهة اسهال مزمن و بدل
آن **انفحه الصبی و الجدی و الحمار الوحشیه و الخشف و الایل و العجله**
والفرخ والجاموس سودمند بود جهة دفع شوکران و قطره شربتی از وی نیم مثقال
بود چون با سرکه بیاشامند موافق بود جهة بستن شیر در معده و انفحه خشف
که آن بچه آهو است مایل بود چون زن بعد از طهر سه روز بخورد بکرحامله نشود
باز دارد و انفحه الجمل صاحب موجز آورده است که از جمیع مایه ها شتر مقدار
نخودی با آب نیم گرم پیش از مجامعت بیاشامند قوت باه زیاده تر از همه او و بها
ماهی بر بعد بغایت و جمیع مایه خرد سیتی و آهو و گوسفند گویی چون با سرکه
بیاشامند نافع بود جهة شیر که در معده ببندد و انفحه در قوت مانند جند بیدستر

بود و اگر بیاشامند نافع بود جهت صرع و اختناق رحم و مجموع انجمها الجذ بسیار بود
بکار دارند و آنچه که آخته بود به بلاد **انجره الدب** این زهر کوبرکه در خواص آورده
اند خبرها به خرس فربهی آورد چون بیاشامند **انقریا** بدومی بلاد راست
و معنی وی آنست که ما تندرا است و آن را ثمرة الیلجد خوانند و در باب
با گفته شود **انارسکنا** رسلنا است و گفته شود **ادرمالی** صنعت ان در باب
با گفته شود **ابجر** او بالی نیز گویند و بیونانی معنی آن دهن العسل معسل
داود علیه السلام نیز خوانند و آن نوعی است که از ساق درخت حاصل
میشود و مانند عسل است بسطری و شیرین طعم بود و بهترین آنست که کهن و غلیظ
بود و صافی و طبیعت آن گرم و تر است و سودمند بود جهت جرب و چون طلا کنند
و درد مفاصل سود دهد و جهت تاریکی چون در چشم کشند نافع بود و اگر بیست درم
با جاری کی آب بیاشامند اخلاط خام را براند اما خوردن آن سبات و استرخا
آورد و باید که آنکس که خورده باشد با عسل کند بخسید البته **اوباط** او بودیا خوانند
و آن عصارة قثاء الحمار است و گفته شود **اوسید** نوعی از نیلوفر هندیست و طبیعت
آن گرم و خشک است محلل ریاح غلیظ بود و رطوبات بگدازاند شربتی از وی یک درم
بود **اوواسالیون** کرفس جبلی است و اوو بیونانی آب و سالیون کرفس خوانند و آن
فطراسالیون است و گفته شود **اوفیر** بیونانی بادروج است و گفته شود
اووطارون عاقنا است و گفته شود بپارسی مرغ آب گویند
و این نوع بزرکتر بود از مرغابی بود و طبیعت آن گرم و تر بود فربهی آورد لیکن جون
از فضلهای غلیظ پر کند اولی آن بود که پیش از کشتن قدری بوره سوده
در حلق وی دمند و یا مازو کرم تیز بود و اگر بریان کنند اولی آن بود که بزیت
بریان کنند تا سهوکت ببرد **اودر** بیونانی آب را گویند و در باب میم گفته شود
اوبرملی بیونانی شراب و عسل است **اهلیلج اصفر** بپارسی هلیله زرد گویند
بهترین آنست که فربه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در اول و خشک بود در دوم

جهت چشم که آب ریزد در چشم کشند نافع بود و خفقان را سود دهد و مسهل صفرا
بود و اندکی بلغم نیز براند و شربتی از وی هفت درم بود یا ده درم اگر منقوع کنند
و اگر غیر منقوع از ده درم تا پنج درم و این مؤلف گوید پوست هلیله زرد کوفته در بخته
در بیخ دندان در بن دندان بر بندد بیخ دندان محکم کند و گوشت برویاند و مجربست
و مقوی معده بود و مدبغ آن و جهت استسقا معده را نافع بود و مضر بود بسپل
و اگر کوفته بود با آب گرم خورند و مصلح آن قند بود یا ترنجبین و اگر مطبوخ بود
عناب و سپستان و آلو سیاه مصلح آن بود و بدل آن پوست انار است **اهلیلج**
اسود بپارسی هلیله سیاه خوانند و بشیرازی هلیله میونک بهترین آن
هندیست طبیعت وی سرد است در اول و خشک است در دوم و سهدی وی
کمتر از کابلی بود و گویند که لون را صافی کند و جذام را سودمند
بود و درد سپرز و وی مسهل سودا بود و بواسیر را سود دهد و اگر بریان کنند
شکم را به بندد و اگر در چشم کشند قوت باصره بدهد و شربتی از وی منقوع از پنج درم
تا ده درم و غیر منقوع از دو درم تا پنج درم بود و بدرستی که مسهل صفرا بود اما بخاصیت
مسهل خلطهای غلیظ مثل بلغم و سودا بود و خفقان را نافع بود اما مضر بود ببر و مصلح
آن عسل بود و مربی آن مقوی معده بود و هضم طعام بکند و حمل معده محکم دارد
و بواسیر را نافع بود و سده بلغمی بگشاید و بیخ دندان را قوت دهد و اگر یک بار هر روز
ودمان ٣
یک هلیله مربی بخورند موی را نگاه دارد **ابیع** شیام است و فقط او دم الاخوین
نیز گویند و در دال گفته شود **ایهقان** جرجیر بیابانیست و در صفه جرجیر گفته
شود **ایل** چهار نوعست یکنوع در چشمها و کنار رودها و صحراها گردد و آن
نوع تندرنک و لطیفترین انواع ایل است و یکنوع در کوهها و بحر می باشد و آنرا
یحمور خوانند و یکنوع دیگر بقر الوحش خوانند و در دامن کوهها و میان درختان
گردند و همه در طبیعت مانند یکدیگرند و نر ایشان چون خسته شود مار خورد
و صحت یابد و بقر الوحش بپارسی گاو کوهی گویند روی بینی در صباح مار نهد

ونفس مار بخود کشد و مار بنجیل بیرون آید مانند آهن که بمقناطیس خسپد و از
دنبال مار خورد بر کیرد و مار اضطراب کند تا جائی از اعضای وی بکیرد و چون تمام
خورد حدقه و شوریشی در چشم وی پیدا کردد و در کنج چشم وی کوی هست و آنجا
جمع شود و می بندد برود روزکار و مانند و سیخ کردد جا بخود در کوش میباشد
چون وبرا بکشند آن وسیخ بکیرند و در دفع سموم حمل تریاق فاروق میکنند و صاحب
منهاج آورده است که دنبال وی هم قاتل است و اولی آنست که در وقت کشتن
دو مرد باشند تا هر دو بهم چون یکی بکشد یکی دنبال ببرد و جالینوس کوید که خونی
که از کوشت ایشان حاصل شود غلیظ بود و کوشت ایشان دیر هضم شود
وشیخ الرئیس کوید کوشت ایشان با وجود غلظ زود از معده بکذرد و بول
براند و رازی کوید بهترین آن است که نانع بود و در زمان کرم صید کرده باشد
و باید که در پختن مهیا شود و با روغن بپزند و بعد از آن شراب ابحر و ماء العسل
بیاشامند اما قرن ایل دیسقوریدوس کوید چون بسوزانند و دو مثقال
از آن با کتیرا بیاشامند جهت نفث دم و قرحه امعا و اسهال کهن و یرقان
و درد مثانه سودمند بود و جهت زنان حائض که سیلان رطوبات از رحم
ایشان آید و مزمن شده باشد نافع بود چون با ادویه که موافق این زحمت بود
بیاشامند و صفت حرق آن بستانند شاخ وی و در دیکی کوزه کنند و در
کل کیرند و در تنور حمام باد در بنهند تا بشب آتش نهند تا سفید کردد و مانند اقاقیا
بسوزانند همانا قوی بود جهت ریشی که در وی بود و اکر سنون کنند دندانها را جلا دهد
و اکر بخور کنند کزندکان بکریزند و چون بپزند با سرکه و مضمضه کنند درد دندان
را نافع بود و در خواص ابن زهر آورده است که قرن ایل سفید با سرکه بسایند
و بر برص و بهق طلا کنند در آفتاب ببرد و اکر بیاشامند سپرز را نافع بود
و دفع کند و اکر با روغن کل و پر شنده و بر شقاق دست و پای نهند زایل کند
و اکر دمها کودکان طلا کنند نافع بود و حیض براند و کویند قرن ایل بر زنان

ابستن بندند بچه دید بزاید و دیسقوریدوس کوید شیر مایه وی چون زن بعد
از طهر به بعد بخود بکیرد منع ابستنی کند و کویند پیه وی چون بر تشنج مالند نافع
بود و ابن زهر کوید اکر پاره پوست وی با خود نکاه دارد هیچ مار کرد وی نکردد
التبه و دیسقوریدوس کوید چون وی بریان کنند جهت قرحه امعا و قطع اسهال نافع
بود و چون بیاشامند جهت سم سهام ارمنی نافع بود و قضیب وی چون خشک
کنند و سحق کنند و بیاشامند باه را برانکیزد و نعوظ آورد و اکر بر بازو بندد از
هیچ مار نیش هیچ کزنده کزیده نکردد و ابن زهر کوید چون دنبال وی مخنث
با پوست و کوشت و استخوان بسوزانند و سحق کنند و با شراب بر قضیب طلا
کنند در حال نعوظ آورد و بر هر جوان که طلا کنند همین عمل کند و هم کوید
ایل را زهره نیست و چون بتری بوی زنند و مسکطرا مشبع بخورد بیندازد
و کویند قرن ایل عرق بود در قولنج را نافع بود تا بحدی که کویند در ساعت
ساکن کند ایرسا بیخ سوسن اسمان کونی است و نام وی ایرسا از بهر آن
کرده اند یعنی قوس قزح و کل وی زرد و سفید و لاجوردی بود و بهترین بیخ
آن سیاه بود و صلب و بسیار کره بود خوشبوی و طبیعت آن کرم و خشک
در دوم فالج و تشنج و صرع مزمن را نافع بود و منضج لطیف بود و اکر بر کلف و نمش
طلا کنند زایل کند و سینه و شش را از اخلاط غلیظ پاک کند و بول و حیض
براند و بر کزیدکی مار بر موضع زخم ضماد کنند نافع بود و جهت سرفه بلغمی بغایت
نافع بود و اندروماخس کوید سودمند بود جهت دفع زهرها کشنده و ادویه
سمیه و اکر هفت درم از وی بماء العسل بیاشامند بلغم غلیظ و مره صفرا براند و خواب
آورد و جالینوس کوید عرق النسا و فالج بغایت سودمند بود خاصه روغنی که
در وی پخته باشند و اکر با عسل فرزجه کنند و زن بخود برکیرد بچه بیندازد و بیخ
مسلوق کنند بر خنازیر و بر ورمها صلب ضماد کنند نرم کرداند اکر سحق کنند
و بر ریشی که ناصور شده باشد کوشت برویاند و اکر با روغن کل و سرکه ضماد

کنند بر سر را سودمند بود و چون در بینی چکانند کند بینی ببرد و بطبیخ وی
مضمضه کنند درد دندان و ملازه را نافع بود و روغن وی چون در گوش چکانند
درد ساکن کند و منع نزلات بکند و روغن وی مفتح بواسیر بود و رازی گوید
بدل وی در اسهال آب دو دانگ وزن آن ماذریون است با سه وقیه لبن
لقاح و اسحق بن حنین گوید ابو سا مضر بود به شش و مصلح آن عسل است
و ابو سایا رسی بیخ سوسن صحرائی خوانند و در دشت ارزن بسیار باشد
و مولف گوید تخم وی از منوبات بحرست و اگر بیخ وی قدری بدندان نشند
که درد کند در دندان کند البته و بانکه بیدلیه دیگر نرسد والله اعلم

باب الباء

بادنج بابنج کوهی بیدوان با رحیل است و گفته
شود **باقلا** جرجر خوانند و فول گویند و طبیعت وی نزدیک است باعتدال
و گویند سرد است در اول و خشک در دوم و در وی رطوبتی فضلی هست خاصه
قوی و بهترین وی آنست که فربه و بزرگ و خشک بود و تر بود کلف زائل
کند و بقراط گوید غذای نیکو دهد و صحت نگاه دارد و چون مقشر کنند و بدو نیمه
کنند و بر زخم نهند که خون آید خون باز دارد و از خواص وی آنست که چون
از مرغ بیاویزند مرغ از خایه باز ایستد و چون بکوبند و بر زهار کودکان
ضماد کنند موی دستر باز دارد و همچنین اگر مکرر کنند بر موضعی که موی بر نه
باشند همین عمل کند و بهق را زایل کند خاصه با پوست و باقلا سینه و سرفه
و نفث دم را بغایت نافع بود و دیر هضم شود و خوابهای آشفته نماید لیکن
ضماد کردن بر ورمها و ورم انثیین و پستان که شیر در وی بسته بود بغایت نافع
بود و دیر هضم شود و قطع ادرار بول بکند و چون با آرد حلبه و عسل باشد
محلل دمامیل بود و ورمهای کوره و حماشیر چشم و اگر با شب یمانی و زفت عتیق
بر خنازیر ضماد کنند تحلیل یابد و چون با سرکه و آب بپزند و با پوست بخورند اسهال
که از قرحه امعا بود و اسهال مزمن قطع کند و اولی آن بود که چون یک درم وزن

ثرنو آب آن بر بزند و آنچه دیگر باد جای کند تا نفع آن کمتر بود و باقلا کهن را نفع
کمتر بود که تازه و گوشت بدن زیاده کند و آب وی چون سویق بزند و روغن
بادام و قند اضافه کنند و بیاشامند سرفه و خشونت سینه و حلق را سود دارد
و آنچه با پوست بپزند نفع وی زیاده بود و خارش بدن باز برد کند و مصلح وی آن
است که مقشر کنند و بپزند و در روغن مطبخ کنند و با نمک و سعتر و زیره و دار
چینی و فلفل با نخود و نخودع بخورند و بعد از آن زنجبیل پرورده با بعضی از
جوارشات نافع بود **باقلا قبطی** جاسه است و گفته شود **بارزد** قنه است
بپارسی بیرزد و به شیرازی بیرزخوانند سه نوع است بری و بحری و جبلی و گویند
دو نوع است یکی سپید سبک و آن خشک بود و دویکی زرد بود و زرد رنگ مانند
عسل صافی بتر بود و این نوع بهتر بود و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است
در دوم و گویند تر است جهت عرق النسا و نقرس بغایت مفید بود مقدار دو درم
چون زن بخود بر گیرد و در شب خود بخور کند حیض براند و بچه بیندازد
و چون با شراب و مر صافی بیاشامند بواسیر ببرد و چون سه نوبت بیاشامند
دیگر عود نکند و رازی گوید محرورین را مضر بود را انشا کنا استعمال کنند و شیخ الرئیس
گوید سودمند بود جهت صداع سر و درد گوش که از سردی بود و ورم انثیین تحلیل دهد
بنادیق و جهت جرب چشم نافع بود و رازی گوید که محلل ریاح و مبدد الحجر بود
و شیخ الرئیس گوید مصدع بود و اگر حل کنند بخل و لعوق کنند سده کرده
بگشاید و سنگ آن بریزاند و نایژه آسان کند اما مضر بود بسر و مصلح
آن انیسون است و جالینوس گوید بدل آن سکبینج است و اسحق هم چنین
گوید و مع نیم وزن آن جاوشیر **باقلا** ترمس است و گفته شود **بادرنجبویه**
بادرنبویه گویند و بادرنک گویند و ترنجان گویند و بقله اترجیه نیز گویند
بپارسی بادرنکبویه نامند بهترین آن تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک در دوم
سودمند بود جهت علتهای بلغمی و سوداوی و بوی دهان خوش کند و نافع بود

جمع حب وسده دماغ وتوم دل وجکر بد هد ومفرحی تمام بود در تقویت دل
و تفریح آن نظیر ندارد وخفقان زایل کند وذهن صافی کند ومقدار
شربتی از آب وی بیست درم بود واسحق کوید مضر بود بزرک ومصلح آن صمغ
عربی است واکر با شراب ورق آن ضماد کنند بر کزیدکی عقرب ورتیلا وسک
دیوانه نافع بود واکر بیاشامند همین عمل کند واکر بطبیخ از مضمضه کنند
درد دندان را نافع بود واکر با نمک با برخاید تحلیل ضماد کنند تحلیل یابد
واکر همچنین بر درد مفاصل ضماد کنند ساکن کرداند واز خواص وی آن است
که چون قدری از ورق وتخم وبیخ آن مجموع خشک کرده در خرقه کنند وبابریشم
محکم کنند ودر جیب نکاه دارند مادام که خود داشته باشند هر کس که وی را بیند
دوست دارد ومحبوب خلق کردد ودایم شادمان بود ومولف کوید غایت مجربست
وبکرات امتحان کرده وخوردن وی مقوی دماغ وجکر ودل ومعده بود وجهة
خفقان سوداوی وخفقان که از بلغم سوخته بود وبغایت نافع بود واترا مفرح
القلب کویند وبدل وی در تفریح بوزن آن ابریشم وچهار دنک وزن او بوست
اترج است **بادزهر** حجر التیس است وکفته شود **بادآورد** شوکة البیضا کویند
ونبات وی در زمین ریک بوم بود ودر دامن کوهها بیشتر بود وعروق وی زمین
بهن باشد ودر اول که برک بیرون کند کیاه بود وباخر خار کردد وسفید
شود وکل وی بنفش وسفید رنک وسرخ بود وسفید بهتر بود وبهترین
وی آنست که ورق آن سفید بود وتازه وطبیعت آن کرم وخشک است در درجه
اول وکویند سرد است در اول وبیخ وی سرد وخشک بود ومسهل بلغم لزج بود
ودر وی قوت محلل ومفتح هست خاصه تخم وی وآن نافع بود جهت اورام بلغمی
ونفث دم وتب بلغمی کهن وضعف معده ودرد دندان چون طبیخ آن مضمضه
کنند وکزیدکی جانوران وکزندکی عقرب چون روی ضماد کنند نافع بود ودیسقوریدس
کوید بیخ وی چون بجوشانند جهت نفث دم ودرد معده واسهال کهن نافع بود

دبول براند وبا ادام بلغمی ضماد کردن نافع بود واکر تخم وی بیاشامند کزاز
را نافع بود ومجربست وشربتی از وی یک درم ونیم بود واما مضر بود بشش ومصلح
وی انیسون بود وشیخ الرئیس کوید بدل وی در تبها بلغمی شاهتره بود
وروستاییان شیراز آنرا اندرود خوانند وبشیرازی نیم **بادنجان** اینت
ومعدوعد وحدق خوانند بهترین وی فارسی شیرین تازه بود وطبیعت
وی کرم وخشک است اکر در روغن بریان کنند شکم براند واکر در سماق یا سرکه
بپزند امساک کند ودرد معده وخاصره آورد سودا افزاید بود وخونی
سیاه از وی حاصل شود ومولد سودا بود وسده آورد وبواسیر ولون
را سیاه کرداند وشیخ الرئیس کوید کهنه وی بد باشد وتازه سالم بود
وجذام وصداع وبثورات آورد ومولد کلف وسرطانات وسده جکر بود
واکر با سرکه بود سده جکر بکشاید اما بواسیر آرد لیکن کل وی اکر در سایه
خشک کنند وسحق کنند طلاء نافع بود جهت بواسیر واکر بادنجان زرد
با روغن بپزند واز آن روغن موم روغن سازند وبر شقاق کعبین ومیان
انکشتان طلا کنند نافع بود واکر کل وی با روغن بادام تلخ همچنان بکوبند
وبا روغن نفشه بسرشند وبر بواسیر طلا کنند بهبود دهد همان حدای تعالی
واکر بادنجان را بسوزند وخاکستر آن بسرشند وبر ثالیل طلا کنند ببرد البته
وکویند مقوی معده بود وقطع ترف دم بکند بخاصیت خوردن وی واولی
آن بود که در آب ونمک بجوشانند تا مسلوق شود وبا روغن کنجد یا روغن بادام
بریان کنند وبا سرکه وکرو نافع بود **بابونج** بپارسی بابونه کویند وبهترین
آن بود که کل وی زرد وبزرک بود وطبیعت آن کرم وخشک است ودر اول مفتح و
ملطف ومحلل جذب بود ودر مها صلب نرم کند وجهت صداع سرد
نافع بود وسهر تبها خاصه که از عفونت سودا وبلغم بود وورمها الحشا
واکر بجوشانند ودر آب آن نشینند سنک کرده بریزاند وبول وحیض براند

و بجسمانند و بچه در وقت زادن آسان بیرون آورد و بون را پاک کرداند
بنیقبه غام و اگر در جیب و ضماد کنند برد و قوت اعصاب و دماغ بدهد و بر ورم
جگر ضماد کنند نافع بود و بخار وی در اخزنرلها بغایت سود دهد و اگر با آب
و سرکه بپزند در اخر رمد مسر پر بخار ان دارند چشم را پاک کرداند و درد را زایل
کند و اگر ادمان آن کند و اگر چشم با آب با قوة تنها بشویند درد ساکن کرداند
اما اسحق گوید مضر است بحلق و مصلح وی عسل است و مقدار و بدل
آن در تقویت دماغ و زایل کردن صداع سرد برنجاسف است ادروج
حوک خوانند و آن نوعی از ریحان کوهی است و در دامن کوهها باشد
طبیعت وی گرم است در دوم و خشک در اول و گویند رطوبتی فضلی در وی
هست و بهترین وی آن است که خوشبوی بود و آن از ادویهٔ بود و اگر
عصارهٔ وی در چشم کشند چشم را جلا دهد و رطوبات که از چشم روان
بود خشک کرداند و اگر بسیار بخورد تاریکی چشم آورد و شکم نرم دارد
اما باه را برانگیزد و مولد ریاح بود و بول براند اما دشخوار هضم بود
و اگر بر گزیدگی زنبور و عقرب ضماد کنند نافع بود و اگر با روغن گل و سرکه
و بیت جون ضماد کنند نافع بود و خوردن وی گویند کرم در شکم پیدا کند
و چون بخایند و در آفتاب نهند کرم از آن تولد کند و شریف گوید چون آفتاب
بحمل نزول خواهد کرد چون وی بخایند بمالند در آن سال از درد دندان
ایمن شود البته و اگر بخایند و در گوش نهند درد گوش ساکن کند و صاحب
کامل آورده که خوردن وی هیچ منفعت ندارد ضماد کردن منضج و محلل
بود و از خوردن وی خلطی سوداوی بد تولد کند و چشم را تاریک کند و مصلح
وی بقله الحمقا است و بدل آن نوعان سیسنبر است بان درخت البان
است و صفت حب البان گفته شود بادورد جز اسبوس است و در
اسبوس گفته شود باطس نوعی از علیق است و صفت آن در باب ص گفته

شود بارسطاریون فرسطاریون گویند و آن نوعی از عین الحمام است و گفته
شود و معنی بارسطاریون بیونانی حمامی است براز ندا و ند طویل است
و گفته شود بتع شرابی مست کننده است و صاحب منهاج گوید نبید
العسل و صاحب جامع گوید نبید خرمانی است که از خرما ترسازند
نون صفت نبید گفته شود بحم ثمر الطرفا است و گفته شود بنطافت
عصی الراعی است و گفته شود و برشاعر و بطباط و خیز و سبطباط
و صوحرم و سو یفسیدلنش گویند و بشیرازی کسته خوانند و بگرمانی
سرخ مرد بخورمریم شجرهٔ مریم است و آن حشیشی است و بیخ آن عرطنیثا
و صفت آن در الف در اذریون گفته شد و بخورمریم فصلاسون گویند
و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک در دوم مقطع و محلل و منضج بود
و طبع را براند و چون بپشم پارچه بجود بر کیرند یا در شیب ناف طلا کنند
و چون بیاشامند کرم دراز و کدو دانه بیندازد و حیض براند و بچه
مرده را بیندازد و یرقان را نافع بود و کلف ببرد و بوسیر زحمت شده
طلا کنند نافع بود و اگر با عسل در چشم کشند نافع بود جهت نزول آب
و ضعف چشم و اگر با شراب بیاشامند زهرها را نافع بود و ادرار کنند
حاضه ارنب بحری و چون با شراب بیاشامند مستی زیاده کند بلربون
مقل است و گفته شود بباشنقان برسکان و برشغان نیز گویند و قابل اسه
است و کفا الکلب هم گویند و آن حشیشی است گرم و خشک اما ملطف
و محلل بود و نافع بود جهت اصحاب بلغم و رطوبت رازی گوید بدل وی
بنیم وزن آن در وج و نیم کرمانی بوزن آن بر حظ است و گفته
شود و قسم برهم گویند و قح هم خوانند بربج کابلی ابربج گویند و برنف
خوانند بپارسی برنک خوانند و طبیعت وی گرم است در اول و خشک است
در دوم و آن دو نوع است بزرگ و کوچک است بهترین آن کوچک است

کہ لون بسرخی زند و در دوم روی مسهل بلغم بود و آورده اند که شربتی از وی
ده درم باشد تا آن بود جهت حب القرع لیکن مضر بود بود ها و مصلح
آن کثیرا است و بدل آن ترمس و یونان اقنبل ابن ماسویه گوید بدل
آن یونانی آن ترمس و در دوانک آن قنبیل برهلیا ترال الزابج است
وگفته شود بربتان بالرعی الحصی الراعی است وگفته شود برغشت عنول و عنود
و دوصل گویند وآن فنا بری است و شجرة البهق نیز خوانند وآن در قاف
گفته شود برس قطر است وطوط وعطب وکرفس نیز گویند وآن شحم
الارض است وگفته شود و نوان نور گویند و کهن ان قسم برنجنک
ابو بجشان است وگفته شد و حبق القرنفلی نیز خوانند برود سلام
لسان الحمل است وگفته شود برغون بندقطونا است وگفته شود
برواتیا فاشرا است وگفته شود برنجاسف بعربی شویلاخی اند و بشیرازی
بوتراشک گویند و چند اسم دیگر دارد وگفته شود و بهترین وی زرد بود
وطبیعت آن گرم است در دوم و خشک است در آخر درجه اول و جهت صداع
سرد ضماد کردن با نطول بغایت نافع بود و ملطف و مفتح بود و صاحب
سدد و دعار را نافع بود و سنگ گرده بریزاند و اگر در طبیخ آن نشینند حیض
باند و ریش رحم را پاک کند و بچه بیندازد و مشیمه بیرون آورد و ورم رحم را
نافع بود و اگر سه درم از وی بیاشامند همین عمل کند و اگر بسوزانند و خاکستر
آن بر ریش فرج افشانند خشک گرداند و اگر با عسل بیاشامند کرمها بکشد
و حب القرع و سده بینی و زکام را نافع بود و اگر بطبیخ وی بنشینند و خورند
وی مضر بود بگرده و مصلح آن انیسون است و رازی گوید بدل آن در درد
سر سرد بابونج است و گویند بدل آن افسنتین است برودی نباتیست که در
مصر روید و در مصر از وی کاغذ سازند و مولف گوید که بشیرازی آنرا زنگ
خوانند و بشاخ تیان وی سر رحا نند در فوق ماند کاغذ بود در سوختن

وی بخفیف زیادة بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم و اگر بر جراحتها
بر پاشند خشک گرداند و اگر در سرکه خیسانند و خشک کنند و در ناصور کنند
نافع بود و خاکستر آن اکله که در دهان بود سود دهد و حبس نفث دم
بکند و آبخه مصری بود غذا دهد چون تر کنند و بکند ماننده شکر برطالیع
صاحب منهاج گوید بستان افروز است وگفته شود برسیاوشان شعر
الجن و شعر الجبال و شعر الارض و لحیه الحمار و شعر الخنازیر و ساق الاسود
والوصیف الاسود و کزبرة البئر خوانند و آن شعر الغول است بپارسی پر سیاوشان شان
گویند و بکرمانی کرس خوانند و بهترین وی آنست که چوب وی سیاه بود
و ورق آن سبز و بهترین وی آنست که چوب وی بسرخی زند و طبیعت
آن معتدل است در گرمی و سردی و گویند میل بگرمی و خشکی دارد و سه درم
از وی مسهل بلغم و سودا بود و شش و سینه از فضول غلیظ پاک کند
و بگدازاند و یرقان و سپرز را نافع بود و حیض براند و سنگ بریزاند
چون بیاشامند و شکم ببندد و مشیمه بیرون آورد و گزیدگی سگ دیوانه
و مار را نافع بود و دیگر جانوران موذی چون با شراب بیاشامند و محلل
و ملطف بود و داء الثعلب را نافع بود و موی برویاند و خنازیر و دبیلات
تحلیل دهد و اگر بیاشامند ربو و یرقان و عسر البول را نافع بود و اگر
با لادن و روغن مورد یا روغن سوسن و زوفا بشراب بیامیزند و بر موی
که ریزد طلا کنند دیگر نریزد و بیخ آن محکم دارد و اگر بسوزانند و بورس
کل مالند موی برویاند و جهت جرب چشم نافع بود و اسحق گوید مضر است
بسپرز و مصلح آن مصطکی است و رازی گوید بدل آن در سود مندی
باد بوئی آن بنفشه با نیم وزن آن اسبوس برسیم بلغت اهل نجد
قت است وگفته شود بزرقطونا بپارسی اسپیوس و یونانی آنرا
فسلیون و معنی آن رحصیی و بشیرازی بنکو گویند و آن دو نوعست سفید

وسرخ بهترین آن سرخ است که میل بسیاهی زند و فربه بود و چون در آب
کنند در بن آب نشیند اما سفید سردتر از سیاه بود بغایت و طبیعت نیکو
سرد و تر بود در دوم و اورده اند که در سیوم و گویند معتدل است در تری و خشکی
حرارت بنشاند و تشنگی ساکن گرداند و اگر بریان ناکرده دو درم بجلاب
گرم بیاشامند طبیعت براند و اگر بریان کرده بود با روغن گل شکم به بندد
البته سحج را نافع بود خاصه بکودکان و لعاب وی جهة خشونت دهن و سینه
ولذع معده نافع بود و ببورجها گرم ضماد کردن نافع بود و جهة صداع با گلاب
سودمند بود و نشاید که کوفته استعمال کنند که کشنده بود و شربتی از وی مقدار
دو درم بود و معلوم کسی که نیکو کوفته خورده باشد باسفیدباج و طفیل
و فلفل و حلیت یابتل شب کتیرو و دوا المسک و بدل وی در تلیین طبیعت
بهدانه بود یا تخم مرو در بیرون و بر طبیب تخم نورک بزر الکرفس بستانی تخم کرفس
بستانی طبیعت آن گرم و خشک است در دوم بول و حیض براند و سده
برده و جگر بگشاید و فواق که از امتلا بود سود دهد و شربتی از وی سه درم
بود جهة کرنه که جانوران و جهة درد پهلوها را اما مضر بود به شش و مصلح آن
حماما ست و شریف در خواص اورده است که در تخم کرفس کوفته با هم چندان
قند و روغن گاو چرب کنند و سه روز بیاشامند باه را زیاده کند بغایت
اما باید که بعد از گوشت خروس فربه و بدل آن فطراسالیون و گویند
ده یک ان افسنتین و نیم وزن ان فطراسالیون بزر الخبازی بپارسی تخم
خروکوند و بکرم ملقیل که خطمی بطبیعت وی معتدل است در حرارت و رطوبت
و در عمل اقوی بود و بهترین آن تخم خطمی خشونت سینه را نافع بود و درد
زایل کند و سحج و ریش روده بغایت نافع بود جهة گزیدگی ریتلا و سموم
بغایت سودمند بود و چون در ادویه حقنه بود دفع ادویه حاده بکند
و بدل وی تخم خطمی است بزر الحطمی بهترین آن بود که سیاه و رسیده بود

وطبیعت وی سرد و خشک است و گویند معتدل است در حرارت و رطوبت اگر
با سرکه بر بهق طلا کنند و در آفتاب نشینند نافع بود و جهة سرفه گرم سودمند
بود و خون رفتن شکم به بندد و در ضماد است جهت ذات الجنب سازند نافع بود
و شکم به بندد و سنگ گرده بریزاند و بدل وی خیاری بود بزر الرطب بزر العلف
است و بزر القلاح و بزر القصهصه و بزر اللفت و بزر القنداد و بزر القصب
گویند بپارسی تخم اسپست گویند بهترین وی زرد فربه بود و طبیعت آن گرم
و تر است و در وی نفخ بود باه را زیاده کند و مجامعت را قوة دهد و شیر
زیاده کند گرم و تر است و بدل وی در معاجین تخم سلغم بود بزر الجرجیر
بپارسی تخم کنرک خوانند و کنج گویند و بشیرازی کهرک خوانند بهترین
آن بستانی بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و گویند در دوم سودمند
بود جهة عسر البول و بر نمش طلا کردن نافع بود و باه را برانگیزد و درد
ساقین را نافع بود مقدار یک درم و اگر با سکنجبین و آب گرم بیاشامند
قی طعمی آورد اما مصدع بود و منی زیاده کند و بول براند و تاریکی چشم
آورد و اگر سحق کنند و بر کلف روی طلا کنند زایل کند و اگر بکوبند
و بعوض نمک بر زرده تخم مرغ نیمبرشت بریزند و بیاشامند مجامعت
را قوت دهد مشکل گوار بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی کتیرا است
و بدل وی رازی گوید نبات وی است و گوید بدل وی تودری است
و مجهول گوید بدل وی تخم کندنا است و دیسقوریدوس گوید در طبیخ
بدل وی خردل است بزر الجحیم حبه است بپارسی خفرک گویند
و با صفهانی ها کنجی و بتبریزی سحران و بترکی مراشوم و در آب
حل کرده شود بزر السرمق بزر القطف بود و صفت آن در قاف گفته شود
و طبیعت وی معتدل است در حرارت و برودت و خشک بود در اول گویند
گرم است و گویند در وی جلا و تلیین بود و مضر بود بسفل و مصلح وی فندقالا

بود بزر الخرفه بقلة الحمقاست ودرحله وفرفخ وبقلة المبارکه وبقلة الزهرا
وبقله لین وبدان بمای وکت وفرفخ وفرفین وحمقی نیز گویند
بپارسی تخم فرفه گویند وبه اصفهانی تخم ... وکرمانی تخم بکرکه وبتبریزی
انا بجکان بهترین وی آنست که فربه بود وطبیعت آن سرد است درسیوم
سودمند بود جهت درد جگر که از گرمی بود ودر بیماریهاء حاده مقدار پنج درم از وی
بکوبند وشیر بگیرند وبا نبات بیاشامند واگر جلاب بخورند جهت سرفه که از حرارت
بود نافع باشد وجهت لذع فم معده نافع بود اما مقطع شهوت بود وقتی که افراط
کنند ومضر بود بسپرز ومعده بلغمی ومصلح وی قند است وبدل وی بزرقطونا
بزر الرمان البری حب الفلفل است وگفته شود بزر الجزر تخم گزر
گویند نافع بود پیش خوردن چون بکوبند وبدان ضماد کنند واگر بخورند باه
را بجنبد وبول وحیض برانند ودشتها عن پاک کند واستسقا را نافع بود
ومجرب است وبدل آن بوزن آن انیسون بود بزر الجزر البری دوقو است
وگفته شود بزر السذاب بپارسی تخم سداب خوانند بهترین آن سیاه
فربه بود وطبیعت آن گرم وخشک است درسیوم نافع بود جهت قولنج
بلغمی اگر یکدرم یا دودرم بیاشامند واگر با شراب بیاشامند جهت دفع زهرها
نافع بود وجهت عرق النسا نافع بود اما مقطع منی بود ومصلح آن کثیر است
با عسل آن سداب بزر الخس بپارسی تخم کاهو گویند بهترین وی آنست
که بستانی وسیاه وفربه بود وطبیعت آن سرد وخشک است ومحلل رو سوم
بود وشهوت جماع را ساکن گرداند وجهت کسی که ویرا احتلام بسیار افتد
چون بیاشامند نافع بود وقطع شهوت وجماع بکند وقطر منی وخشک گرداند
ومقدار یکدرم یا دودرم مستعمل باشد ضماد کردن جهت صداع سودمند بود
ومنع سیلان که از چشم آید بکند چون بر پیشانی ضماد کنند ووی سبات
آورد ومصلح وی مصطکی است وبدل وی تخم الاخون است بزر البنج

بپارسی تخم حسل گویند وبلفظی دیگر خداع الرجال وآن سه نوع است سیاه
وسرخ وسفید بهترین آن سفید بود وبعد از آن سرخ اما سیاه کشنده
بود وطبیعت آن سرد وخشک است در آخر درجه سیوم واز آن سفید سرد است
در اول درجه سیوم وخشک در آخر درجه سیوم واز آن سرخ سرد است در
اول درجه سیوم وخشک در دوم وعصاره وی درد گوش را نافع بود وخوردن
وی مضر بود وسمیت ومخدر وتباه کننده عقل وخناق وجنون آورد وورم
زبان وضیق النفس وتاریکی چشم وگرانی گوش بازدید کند ومداوای
وی بقی کنند باب گرم وروغن وعسل بعد از آن بشیر تازه ومرقه اسفیدباج
ومرغ وگوشت بره فربه وبدل آن افتیمون است بوزن آن صاحب تقویم
گوید مصدع بود ومحذر احشا ومصلح آن عسل وانیسون واگر برص
طلا کنند بغایت نافع بود ومقوی اعضا بود چون در حمام طلا کنند
بریک وورم جگر مزمن را نافع بود بزر الفجل بپارسی تخم تربیزه خوانند
وبهترین وی آنست که فربه بود وطبیعت وی سرد وخشک در دوم جهت
نمش وکلف وبهق سیاه با کندش وسرکه در حمام طلا کردن بغایت نافع
بود ومقوی اعضا بود ونفخی که در شکم بود تحلیل کند ومحلل قوی بود ومقدار
دو درم استعمال کنند اما مضر بود بجگر ومصلح وی شبستان بود واگر بیاشامند
قی آورد وبول براند وورم سپرز تحلیل دهد واگر با سکنجبین بپزند وبدان
غرغره کنند خناق گرم خناق را نافع بود ودر دفع زهرها وگزندگی هوام مقام
تریاق بود وصاحب تقویم گوید مصدع بود ومضعف جگر ومصلح وی کشنیز
خشک وشکر بود وجهت درد سپرز کهن ... روز هر روز دو درم کوفته
وبیخته با سکنجبین ساده بیاشامند بغایت نافع بود ومجرب وبدل آن
حب الرشاد بود بزر المرو بپارسی تخم مرو گویند وشیرازی مروشک بهترین وی
آنست که تازه وفربه بود که لون آن مانند بزرقطونا بود واگر بریان کنند

نافع بود ذوسنطاریا و سحج و شکم ببندد و منضج ورمها بود و دنبلها و ریان
ناکرده مسهل اندکی بلغم بود و مقدار دو درم مستعمل بود و مضر بود به شش
و مصلح آن جلنار است و بدل آن بزرقطونا و در انضاج بدل آن بزرقطونا و کر
و در انضاج بدل آن بزرکتان بود بزر الکاکنج حب الکاکنج است و گفته شود
بزر الهوة بلغة اهل خراسان تودری گویند و گفته شود و ملقطی دیگر
سنبله گویند و قصیصین گویند بزر البلاسفیس حرف بابلی است و گفته شود
بزر القنب شهدانج است و گفته شود بزر الخندقوقی بپارسی تخم اندوقی
گویند و دیواسپست گویند و خناق و درق خوانند و بهترین وی آن است
که فربه بود و طبیعت وی گرم و خشک معده را پاک کند و مقدار نیم درم
نافع بود جهت گزیدگی جانوران چون با سکنجبین بیاشامند و الادویه باهی بود
و مهیج باه بود و تخم وی و گیاه وی نیز لیکن جرب آورد و مصلح وی کثیرا بود
و بدل وی شیلم است بزر لسان الحمل بپارسی بارتنگ گویند و تبریزی تخم
تروشه و طبیعت آن سرد و خشک و بهترین آن است که فربه باشد و سیاه
بود که به سرخی مایل بود نافع بود جهت سده جگر و گرده و عرق النسا و قابض بود
و مقدار سه درم مستعمل بود و چون بیاشامند نفث دم که از سینه بود قطع
کند و فضول که از شکم رود قطع کند و اسحق گوید طبیعت آن گرم و خشک
و ابن مولف گوید ابن فولجی حور است و مضر بود به شش و مصلح آن عسل
بود و بدل آن گویند تخم حماض بستانی است بزر الحماض حب الرشاد گویند
بپارسی تخم ترشه و بشیرازی تخم مرستفسک گویند بهترین آن بود که فربه
بود قوة صفرا بنشاند و سوده پاک کند و شکم ببندد و اسهال قطع کند خاصه
که سبب آن خلطی گرم بود اما مضر بود بجگر و مصلح آن قند بود و در خواص
آورده اند که تخم حماض اگر در خرقه بندد و زن بر بازوی چپ بندد مادام که با وی
باشد آبستن نشود و رازی گوید تخم حماض اگر پیش از گزیدگی عقرب خورد

و عقرب بگزد هیچ مضرت نرساند و تخم حماض بستانی بهتر آن بود که به سیاهی
مایل بود و طبیعت آن سرد و خشک است در دوم سودمند بود جهت ماده
صفراوی و تب غب و دموی و مقدار دو درم مستعمل بود و مضر بود به سپرز
و مصلح آن تخم رازیانه و کرفس است بزر الکتان بپارسی تخم کتان گویند
و کتان یک خوانند و بشیرازی بزرک گویند و بهترین آن بود که تازه بود
و فربه باشد طبیعت وی گرم است در اول و معتدل است در تری و خشکی
و گویند معتدل است در گرمی و سردی و خشکی است در اول منضج ریشها
و ورمها بود خواه ورم گرم خواه ورم سرد اندرونی و بیرونی کلف و برص
را نافع بود دخان وی زکام را سود دهد و اگر بریان کنند شکم ببندد
و اگر خام بیاشامند شکم براند و مقدار مستعمل از وی سه درم و ادرار بول
کند و اگر بپزد و زن در آب آن نشیند ورم جاسیه که در رحم بود تحلیل دهد
معده را بد بود و دیر هضم شود و غذا اندک دهد و مضر بود بانثیین
ق و مصلح آن کلنگبین بود با عسل و جالینوس گوید سودمند بود جهت شقاق
معده ریش شده و هر جراحتی که در خارج بول باشد بصلاح آورد و تقوی
اعضا بود و دیسقوریدوس و فولس گویند که چون بسوزانند و سحق
کنند و بر ریش مقعد افشانند خشک گرداند و مندمل کند و بدل
وی عصاره بالالا بود و گویند حلبه و بعضی خواص آورده اند که چون با موم
و عسل بر برص ناخن ضماد کنند ببرد و چون بخورند منی زیاده کند
و درد سینه را نافع بود بزر الاسود بپارسی تخم سیبنه خوانند بهترین
وی بستانی بود سیاه رنگ طبیعت وی گرم و خشک است حیض براند
و زائیدن آسان کند و مقدار سه درم مستعمل بود و از جهت باد که در
شکم بود نافع بود و خناق امتلائی را بغایت سودمند بود اما مضر
بود به شش و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن تخم قنتاع و تخم بالنکو
مساوی بزر الطلیون حبلهنک است و گفته شود ::

بپارسی تخم ماجویه گویند و ماركيلخ خوانند بهترین وی بستانی بود
وطبیعت وی گرم وتر است در دوم منی بیفزاید و شهوت جماع را برانگیزاند
ومنفخ بود و شیر زیاده کند و مقدار دو درم مستعمل بود اما مضر بود
بسینه و مصلح آن عسل است و حصر البول را نافع بود و عرق النسا
وقولنج بلغمی وریحی و گزندگی رتیلا را نافع بود و بدل آن ... است
بزر العصفر قرطم است و گفته شود **بزر الكشوث** ... خوانند بپارسی
تخم کشوث گویند وبسریانی دینار وسکوتا نیز گویند وطبیعت آن معتدلست
در گرمی و سردی و خشکست سده جگر بگشاید و سپرز و معده را پاک
کند و خلطهای عفن از عروق بیرون آورد و تمام مرکبات از بلغم و مره
صفرا را نافع بود و اگر با سرکه بیاشامند فواق را ساکن کند و چون بجوشانند
بدیلند دفع معده بکند و بول و حیض براند و سیلان رحم را نافع بود و صاحب
وی چون بود ... بود مفید بود و اگر بعصاره وی با طبیخ وی ... شوند
نقرس را سود دهد و مقدار دو درم مستعمل بود و بطعم بغایت تلخ بود
و در منفعت مانند تخم کاشنی بود در اکثر حالات و گویند مضر بود بشش
و مصلح آن عسل است و گویند صمغ عربی و بدل آن گویند چهار دانگ وزن آن
افسنتین **بزر الهندبا** بپارسی تخم کاشنی گویند و بهترین آن سیاه رنگ بود
فربه بستانی و طبیعت آن معتدلست در گرمی و سردی و خشکست نافع
بود جهت تبهای صفراوی و سده جگر و یرقان را سود مند بود و مقدار دو درم
با سه درم مستعمل بود و گویند مضر بود به سپرز و مصلح آن سکنجبین و بدل
آن تخم کشوث **بزر الانجره** قریص و حاحارکستن گویند و گزنه است
بپارسی تخم انجره گویند و طبیعت آن گرم و خشکست و بهترین آن است
که فربه بود و در وی تلطیف هست و گویند تر است و رحم ... بن کوبش ...
نرم گرداند و باه را زیاده کند چون با مثلث یا با شیره کاو نان بیاشامند
وان مجربست و اگر بکوبند و بر دنبلها خورند و سرطانات افشانند نافع بود

مقدار نیم مثقال با آب گرم و عسل و اگر بکوبند مقدار سه درم با شراب و شیر
تازه بیاشامند مجامعت را قوت دهد و شریف آورده است که چون
بکوبند با عسل بیامیزند و بر قضیب طلا کنند قضیب را ستبر گرداند
زیاده از آنچه بود و اگر با سکنجبین بیاشامند جهت درد جگر و سپرز نافع بود
و اگر کوفته با عسل بسرشند و لعق کنند دشخواری نفس را نافع بود
و صاحب تقویم گوید مفرح کرده بود و مصلح آن صمغ عربیاست و بدل
آن حرف و قردمانا است و گویند بدل آن تخم کتان است و گویند شحم
حرجیر و از بسیار خوردن آن سر فر سیرا کند و معالجه آن شراب بنفشه
و جلاب بود **بزر الانانخ** یعنی انیسون است و گفته شود **بزر الرازیانج** در باب
گفته شود در صفت رازیانج **بزر الفنجكشت** حب الفقداست بپارسی
فنجنکشت و بسریانی تخم دلا آشوب و عاعل گویی هم خوانند و آن گرم و خشک
در دوم اگر دو درم از آن ماده در سکنجبین بیاشامند نافع بود و اگر بیاشامند
منفع سده جگر بود اما مصدع و مجفف منی بود و مصلح آن ... و ترنجبین
بود **بزر الكراث** بپارسی تخم کندنا خوانند بهترین آن تازه شامی فربه
بود و طبیعت آن گرم و خشکست و گویند سرد است و چنین گویند گرم و خشک
است در سیم و اگر بخور کنند با قطران در ثقب دندانی که کرم خورده باشد کرم
بکشد و بیندازد و اگر در ثقب مقعد بخور کنند بواسیر را زایل کند و ده درم
از وی با دو درم تخم مورد نافع بود جهت نفث دم که از سینه بود و تجربه جهت
کسی که بهی حیض منقطع شده باشد بکنم نافع بود و سنگ گرده را
بریزاند **بزر الخشخاش** حب الرشاد درمان کند ... که از سردی و بلغم بود بغایت نافع
بود و مضر بود بشش و مصلح او لعاب بهدانه است و بدل آن تخم جرجیر
و از خواص وی آنست که اگر در سرکه اندازند ترش ... و گویند اگر کسی خواهد

وکثیر به

الرازیانج رومی

وکرنب

دمجنار

که مجامعت بسیار کند و هیچ اذیت بوی نرسد تخم کندنا با شراب بیاشامند
بزر اللفت بزر الشلجم است بپارسی تخم شلغم گویند بهترین آنست که سرخ
رنگ بود و طبیعت وی گرم و تر است باه را زیادة کند و نفاخ بود
و چون در معاجین بود دفع سموم و ادویه قتاله بکند و شیخ در خواص
آورده است که چون تخم شلغم بر گردن بندد جهت ورم ارنبه نافع بود و بجهت
ذاکریا سا مثل نعوظ آورد و جهت دردها که از سردی بود و قولنج سخت شده
بغایت مفید بود اما مضر بود بسپرز و مصلح وی تخم خرفه است و مقدار
مستعمل از وی دو درم بود و مولف گوید که از خواص وی آنست که چون کهن
شود و فلک درمیان آن بود و بکارند کرنب بر آید و این مولف گوید
این خلاف است و غیر واقع بزر البصل بپارسی تخم پیاز گویند طبیعت آن گرم
و خشک است و فضول رطوبتی فضل بود و باه را تحریک دهد در مزاجهای سرد
بزر السلق بپارسی تخم چغندر است و این دو نوعست و گفته شود
در سبب صفت آن و طبیعت وی سرد است [illegible] که خشکی بود
معده را بد بود و شکم را براند منضج و مقطع بلغم بود و بدل وی تخم خطمی بود
بزر القثا بپارسی تخم خیارزه گویند و تبریزی تخم سنگیان بهترین وی
آن بود که فربه بود و طبیعت وی سرد و تر بود و بهتر از تخم خیار بود و بدل
[illegible] مقدار پنج درم مستعمل بود تا ده درم و چون بکوبند و بر بدن
طلا کنند لون اندام نیکو کرداند و اسحق گوید مضر بود به سپرز و مصلح
آن سکنجبین بود و بدل آن بزر القند است بزر القند بپارسی تخم خیار
گویند و بشیرازی خیار بالنگ و بهترین وی آن بود که از خیار زه کرده
و فربه بود و طبیعت آن سرد و تر است [illegible] بود جهت احتراق صفرا و ورم
گرم کرد جگر و سپید بود و درد شش گرم و بدل آن و اسحق گوید

مضر بود با نشیر و مصلح آن کثیرا بود و بدل آن بزر القثا بزر البطیخ بپارسی
تخم خربزه گویند بهترین آن بود که شیرین باشد طبیعت آن گرم و تر است
روده را پاک کند و مجامعت را زیادت کند و منی بیفزاید و شیر را وی جهت
جهت سرفه گرم نافع بود و درد سینه که از ورم گرم تولد کرده باشد و خشونت
دهن و حلق و جزم را نرم کرداند و تشنگی بنشاند و تبهای حاده و شی که
سبب آن صفراوی سوخته بود و درد جگر نافع بود و سده آن بگشاید و بول
براند و مجاری کرده و مثانه پاک کند و شورش آن قطع کند و بعیت و رحما
گرم که باشد تحلیل دهد و اسحق گوید که مضر بود به سپرز و مصلح آن
عسل است و مقدار ده درم تا سی درم مستعمل باشد و صاحب تقویم گوید
بسیار وی مضر بود با حشا و مصلح آن عصاره زرشک است و وی
شیر زیادة کند و منی بیفزاید و نعوظ آورد بزر الورد تخم گل است و بهترین
آن بود که انرا بفارسی کرنه طبیعت آن سرد و خشک و قابض بن دندان محکم
کند و قلاع زایل کند چون کوفته در دهن کرند و درد چشم را نافع بود
جهت اسهال حراری و درد بنج را نافع بود و خوردن آن شش را مضر بود
و مصلح آن کثیرا بود بزر الریحان تخم شاسفرهم خوانند بهترین وی آنست
که سیاه و فربه و کوچک بود و خوشبوی طبیعت آن گرم و خشک و گویند
معتدل است هم گرمی و سردی نافع بود جهت دار و رعاف و قیام صفراوی
مقدار نیم درم بریان کرده سحج را نافع بود و شکم ببندد و چون یک مثقال با آب بلکا
تر کرده فرو برند و اگر یک مثقال بریان کرده با آب برتر کرده فرو برند قطع اسهال
مزمن بکند و گویند مضر بود بکرده و مصلح آن مرزنگوش است و بدل آن
تخم مرو است بزر الشبث بپارسی تخم شبت گویند بهترین آن است که
فربه بود طبیعت آن گرم و خشک با اعتدال شیر را براند و بواسیر قطع کند

چون بسوزانند و بر بواسیر ضماد کشند مقدار ده درم مستعمل بود لیکن مغثی
بود و مقیی و مضر بود بغثیان و مصلح وی حل است بزر الکرنب بپارسی
تخم کرنب گویند و بشیرازی تخم کلم بهترین آن تازه فربه بود و طبیعت آن
گرم و خشکست در اول نافع بود و اگر بخورند منع مستی شراب بکند و دیر
مست شوند و منی را زیاده کند و مقدار یک درم مستعمل بود و مضر بود
بشش و مصلح آن عسل است و ابن ماسویه گوید که هر کس که ده درم
تخم کرنب با آب گاوزبان و شراب بخورد دیر مست شود و کار وی چون
بدیه از آن بسان درونش بخود بر کرد بحد درشکم ::
بزر الاسفلج بهترین آن بود که بسرخی مایل بود و طبیعت آن سرد و تر
بود نافع بود جهت درد دل و تب و مقدار یکدرم مستعمل بود و مضر بود
بسپرز و مصلح وی طین مختوم بود بزر بقلة الحمقا بزر الخرفه است
و گفته شد بسر غوره خرما است بشیرازی خرک گویند و طبیعت آن
سرد و خشک است در دوم و شیرین وی میل بحرارت دارد و در وی قبضی
طبیعی وی شکم ببندد و آنچه شیرین بود خشونت در حلق زیاد کند بود و مصلح
آن سکنجبین ساده بود بسکباج لیان است و گفته شود بسفایج
خشک است و گفته شود :: تشنوان گویند و اضراس الکلب نیز
خوانند و بشیرازی نافق الجرو کثیر الارجل نیز گویند و بهترین آن فرسلی طعم سبز
بود چون بشکنند اندرون وی فستقی بود طبیعت وی گرم است در اول
معتدل است در تری و خشکی و گویند گرم است در دوم و خشک است در سیوم
مسهل سودا و بلغم لزج بود و مقدار سه درم مستعمل بود بسد اصل المرجان است
و آن سه نوع بود سیاه و سفید و سرخ بهترین آن سرخست تاریک ساده
اطبا خرهاک گویند و طبیعت آن سرد است در اول و خشک است در سیوم بانکه

سوختها استعمال کنند و صفت سوختن وی آن است که در کوزه کوزی نو کنند
و بگل حکمت گیرند و در تنور خبازان نهند تا شب و بامداد بیرون آورند و در وی
قبضی و تجفیفی بود اما تجفیف در وی زیاده از قبض بود و نزف دم قطع کند
و چشم را قوت دهد چون در چشم کشند و آب رفتن از وی باز دارد و باید که
بعد از سوختن بشویند و گوشت زیاده بخورد و اثر ریشها زایل کند و تقوی
دل و ریش روده را نافع بود و حرق البول و مقدار یکدرم مستعمل بود و در
سنون دندان را جلا دهد و رازی در کتاب خواص آورده است از قول اسکندر
که بسد اگر بر گردن مصروع بندند تا برای منفعتی نافع بود و هر موضعی که خون
از وی روانه بود کهربا سوده با بسد هر دو با شند بازدارد و بدل وی در حبس
خون دم الاخوین است و اسحق گوید مضر بود بگرده و مصلح کثیرا بود بستان
افروز و بستان ابروز نیز گویند و بهترین آن بود که در سایه خشک کنند
طبیعت وی سرد بود و خشک است معده و روده را پاک کند و حرارت معده
و جگر ساکن گرداند چون طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند و مقدار ده درم
مستعمل بود و اسحق گوید مضر بود بمثانه و مصلح وی کندر است بسباسه
بشیرازی زبان خوانند بهترین وی آنست که زردی بود بسرخی مایل بود
و خوشبوی باشد طبیعت آن گرم و خشک است و لطیف و اندکی حرارت
در وی هست محلل نفخ و صلابات غلیظ بود و چون در فم وطی کنند بوی
دهان خوش کند و شکم ببندد و معده را قوت دهد و سپرز را نافع بود
و رحم را نیکو بود و بیج و نفث دم را سودمند بود و سلس البول که از سردی
بود و ریش روده نافع بود جهت سلس البول خوردن بلکه ضماد کردن نافع
تر بود که خوردن و بر ناف ضماد کنند و دیسقوریدوس گوید مقوی معده
و سینه بود و منی بیفزاید و باه را قوت دهد و تقوط آورد خصوصا کسی

کسی که مزاج وی سرد بود روی مصدع بود و مصلح وی صندل و گلاب
بود و تیاذوق گوید بدل آن چهار دانگ وزن آن جوز بوا بود و گویند بوزن
آن **بشمیه** بشمرج است و گفته شود **بشوبیون** بندقطونا ست
و گفته شد **بسلشلد** جنطیانا ست و گفته شود **ببشبش** درو حنظل
است در صفت حنظل گفته شود **بصل** بپارسی پیاز گویند بهترین وی
سفید بود و طبیعت آن گرم و خشکست در چهارم و در وی رطوبتی فضلی هست
و گویند گرم و خشکست در سیم و گویند گرم است در دوم و گویند در سیوم و
گوید گرم است در چهارم تر است در سیوم لطف و مقطع بود و حیض خون
کند بیرون بدن و باه را زیاده کند و شهوت برانگیزد و آب کردش را
نافع بود و چشم را جلا دهد و طبع را نرم دارد و اشتها باز دید آورد و آب
وی در گوش چکانند طنین را نافع بود و سودمند بود جهت نزول آب و سپیدی
چشم چون عصاره وی در چشم کشند و چون بکوبند و با بصل بسرشند و بر قوبا
و بهق طلا کنند زایل کند و اگر بر ناخن سبز طلا کنند تنک گرداند و بر داء
الثعلب طلا کنند سود دهد و بر گزندگی سگ دیوانه و افعی سودمند بود
و حیض براند و آب وی تنها در گوش چکانند گرانی گوش ببرد و اگر پیاز
سفید بریان کنند با پیه یا روغن یا زرده تخم مرغ کوفته و بر مقعد ضماد کنند
ورم آنرا تحلیل کند و درد ساکن کند و بوییدن و خوردن دفع باد سموم بکند
و چون بر سرکه نهند معده را قوة دهد و حرارت وی کم کند و چون در خوردن
سیلات ببویند منع غثیان بکند و بوی دارو نشنود اما خوردن آن
مصدع و بسیار خوردن وی مسبت بود و مضر بود بعقل و لعاب بسیار آورد
و افواه بواسیر بگشاید و مصلح وی سرکه بود و ماست و بابا کاشنی **بصل الفیر**
بلبوس است و بصل ما کول نیز گویند و آن پیاز است صحرایی یا

ملک خوانند و بزر وی در طبیعت وی گرم و خشکست در اول و در وی
رطوبتی فضلی هست و جالینوس گوید گرم و خشکست در دوم و بسیار
خوردن وی فربهی آورد و باه برانگیزد و قوت پشت بدهد و هضم طعام
بکند و نعوظ آورد و بر بهق و برص طلا کنند زایل کند و با زرده تخم مرغ
و ثالیل طلا کنند زایل کند و در رحم که از سردی بود ساکن گرداند
و سودمند بود جهت گزندگی عقرب و رتیلا خوردن و ضماد کردن و چون
با انجره بود و اگر با فلفل سحق کنند و در ریش ریح افشانند نافع بود و خراز
و ریش سر را سودمند بود و بسیار خوردن مخش جنک و زبان بود
و مضر بود بعصب و مغص آورد و نعاع بود و مصلح آن کاشنی بود
و بعد از آن شیر تازه و صاحب تقویم گوید مصدع بود و مصلح وی
بید و کافور و گلاب بود و بدل آن عنصل است **بصل العنصل** اسقیل
و گفته شد **بصل الزیر** بصل الزیر است و گفته شود **بصل الفار**
بصل العنصل است و گفته شد **بصل النرجس** بپارسی پیاز نرگس
خوانند طبیعت وی گرم است چون با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند
نافع بود و چون چهار درم از وی با ماء العسل بیاشامند بجبر بره و ریم
بیندازد و چون با دو مثقال عسل بیاشامند قی آرد و گرم بکند و منضج
ورمها گرم بود و شریف آورده است که اگر قضیب بوی بمالند تمام
و ادمان کنند سستی و قوی کند و اگر سه عدد پیاز نرگس در شیر بجوشانند
یک شبانروز و سحق کنند و بر قضیب طلا کنند بعد از سر و بر آن ادمان
کنند اگر عنین بود بحال صحت باز آید و فعلی عجیب از وی ببیند
بصاق القمر رغوة القمر است و گفته شود زبد القمر نیز گویند و آن حجر
القمر است و گفته شد **بطیخ** بپارسی خربزه گویند بهترین وی سمرقندی

بود شیرین و قول اکثر آن است که سرد است در درجهٔ دوم و تر است در آخر آن
بعضی گفته‌اند که معتدل است و تحقیق آن است که چون شیرین بود گرم و تر بود و ادرار
بول و حیض بکند و سنگ گرده و مثانه را بریزاند و کلف و بهق و وسخ زایل کند
و در تخم وی جلا بیشتر بود که جرم وی و پوست وی چون بر پیشانی حسفا نند
منع نزول آب بکند و خوردن گوشت وی سنگ مثانه خاصه اطفال کرده
و بیخ وی دو درم چون بکوبند و بیاشامند قی بیرون آورد و خربزه مستحیل
گردد بدان خلط که در معده زیاده بود و مرخی احشا بود و معده و هیضه آورد
و اگر در معده تباه شود سم گردد و مصلح آن سکنجبین بود که بعد از وی بخورند
و باید که در میان دو طعام خورند و اگر در معده تباه شود القی کند و در معده
رها کند و اگر پوست وی در حمام در خود بمالند اندام را پاک کند خاصه لون
روی و اگر خشک کنند و عوض اشنان دست بشویند زهومت زایل کند
و اگر پوست وی با گوشت بپزند زود از معده بگذرد و اگر پوست وی خشک
کرده در دیگی که گوشت غلیظ باشد اندازند زود پخته و مهرا کرداند
بطیخ زقی بطیخ هندی است و بطیخ سندی نیز گویند بپارسی خربزهٔ
هندی خوانند و بیشتر از وی خیار کوه و هندوانه بهترین وی
آن بود که آب دار و شیرین بود و طبیعت وی سرد و تر است در دوم نافع بود
جهت محرورین و صاحب تب‌های محرقه و صداع حار و دفع تشنگی بود و اگر با سکنجبین
بیاشامند بول براند و خام بنشیند و آب وی با قند چون بیاشامند تبرید
زیاده کند و مضر بود به پیران و مزاجهای سرد و خونی بد از وی حاصل شود
در جگر و بلغم انگیزد و اخلاط را خام گرداند و مصلح وی قند یا عسل بود
یا با وی خورند یا بعد از وی **بط** گوشت وی بسیار لطیف و حرارت
بود و تر از مرغ خانگی بود اما دیرتر از معده بگذرد و پیه وی مسکن وجعها

ولدغها

و لدغها که در معده و عمق بدن بود و فاضلتر از همه مجموع بود و گوشت وی اولا
صافی گرداند و آواز را و باه را زیادت کند و فربهی آورد و چون هضم شود
غذا بسیار دهد لیکن دیر هضم شود و ثقیل بود و خون نیک از وی متولد
شود و خلط نیک و مصلح وی آنست که با مرکب بپزند و ابازیر و اگر بریان کنند روغن
زیت چرب کنند و باید درون وی کنند و یک دو شاخ سیر خشک و اگر
با سفیداج بپزند نخود و کزبرا و دارچینی در وی کنند و اندرون وی بکشنیز و کرفس
و سداب و یک دو دانه سیر خشک بیاکنند **بطم** بپارسی بن خوانند و در باب
حا در حبة الخضرا گفته شود **بطراساليون** فطراساليون است و گفته شود
و معنی آن کرفس جبلی است بطرا بیونانی کوه است و سالیون کرفس است
بطارس بلغت یونان سرخس است و گفته شود **بطراليون** بلغت یونان دهن الحجر
و آن نفط است و گفته شود **بطباط** عصی الراعی است و گفته شود **بعر الضب**
بپارسی سرگین سوسمار گویند و سنگ سوسمار هم خوانند بهترین آن سپید بود
و گرم و خشک بود برص و کلف را نافع بود و سپیدی که در چشم بود زایل کند
و چشم را جلا دهد و نفع باصره دهد و حکه را نافع بود و بشیرازی سرگین
ماترک خوانند **بعر المعز** بپارسی سرگین بز خوانند و بشیرازی پشک بز
خوانند طبیعت آن گرم و خشک است خنازیر را تحلیل دهد و بقوع ورم و سپرز
و ورمها صلب و چون خشک بود و زن بر پشم یا برجو بر کیرد سیلان رحم
باز دارد و اگر سحق کنند با عسل بسرشند و طلا کنند در مفاصل را نافع
بود و با شراب بر گزیدگی سگ دیوانه طلا کنند سود دهد و سرگین بز کوهی
داء الثعلب را نافع بود و محلل صلابات رحم و مفاصل و ورم آن بود
و مستسقی را چون بر شکم ضماد کنند سود دهد و با مرکب بر گزیدگی زنبور و جانوران
سمندم آن حذف کند **بعر الضأن** بپارسی سرگین گوسفند و پشک خوانند
و بشیرازی پشکل گوسفند بر ثآلیل ضماد کنند سود دهد و بر سوختگی آتش طلا کنند

نافع بود و با موم روغن بر کوشت زیادت نهند نافع بود **بقل الجمل** بپارسی
بشکل اشتر خوانند بر نا لیل بندند و بخور کنند قطع کند و چون دقیق وی با آن دارد
چون خشک کرده بسایند و بر بینی دمند و کویند جهت صرع بیاشامند
نافع بود و محلل خنازیر بود انها بود چون تر بوی ضماد کنند و در مفاصل و درد
آن **بقم** چوب درختیست که از طرف هند خیزد و زنجبار و صباغان کنند
و طبیعت آن کرم و خشکست در دوم کوشت بر جراحت برویاند و قطع از هر موضع
که باشد بکند و لثه را خشک کند اند **بقس** برومانی بقس خوانند
و اهل شام شمشاد کویند بپارسی شمشاد خوانند و ورق آن مانند ورق مورد
بود و تخم وی مانند تخم مورد قابض بود چون بیاشامند شکم ببندد شریف
کویند نشاره چوب وی چون بحنا بسرشند و بر سر ضماد کنند صداع را نافع بود
تا کلیا سفیده تخم مرغ و کرد آسیا بسرشند و بر روی ضماد کنند سود مند بود
بقلة الحمقا بقله مبارکه است و اسم دیگر وی بزر الخرفه کفته شد
خرفه پارسی بود کویند بهترین وی تازه بود و طبیعت وی سرد و تر است در سیوم
و کویند در آخر دوم صفرا بشکند و تشنگی باز دارد و چون ده درم آب وی بیاشامند
و دفع ترف دم بکند و با لیل بوی حک کنند زایل کند و اکر بورمهای کرم که مجتمع
بود ضماد کنند نافع بود و آب وی چون بیاشامند کرم بکشد و کرمی جاورسات
سود دهد و اکر با روغن کل بر سر کنند جهت درد سر که از آفتاب بود نافع بود
و سوزش مثانه و صداع آن سود دهد خوردن و جهت درد چشم که از کرمی بود ضماد
کردن نافع بود و عصاره وی جهت نفث دم و معده و جکر کرم سود دهد خوردن
و ضماد کردن و جهت پیچ بوده و اسهال مراری حقنه کردن نافع بود و تبهای حاده
سود مند و لیکن باه را مضر بود و بسیار خوردن وی تاریکی چشم و سستی
آرد مصلح وی کرفس و جرجیر و نعناع بود و کویند مضر بود به روده مصلح وی
مصطکی بود **بقلة خراسان** بقله حامضه خوانند بپارسی ترخ خراسانی کویند طبیعت آن سرد

و خشکست در وسط دوم و کویند در اول شکم را ببندد و مزه صفرا را سود
دارد و اشتها طعام باز دید کند چون نقصان شهوت از حرارت بود
محرور مزاج را نافع بود و بلغمی مزاج را مضر بود **بقله مبارکه** بقلة الحمقاست
و کفته شد **بقلة لینه** مشکطرامشیع است و کفته شود **بقلة السعاله**
شاهتره است و کفته شود **بقلة الملک** بادرنجبویه و کفته شد **بقلة ابراهیم**
لبلابست و کفته شود **بقلة بارده** کربز است و کفته شد **بقلة الانصار**
بادرنجبویه بری است و کفته شود در صفت ما در بشیر **بقلة الخطاطیف**
صاحب جامع کوید عروق الصفر است اما آنچه محقق است دواء الخطاطیف
است و کفته شود **بقلة العدس** فوتنج بری است و کفته شود **بقلة
الذهبیه** قطف است و کفته شود **بکبر** بلغة اهل هند جنار جبر است
و کفته شود **بلوط الارض** بیونانی کمادریوس را کویند و کفته شود **بلوط الملک**
شاهبلوط است و کفته شود **بلوط** در وی قبض بیشتر بود که در شاهبلوط
الله فیهی کرا تاجعت خوانند قبض زیاده تر بود که در بلوط و بهترین وی
فربه بود تر تازه رسیده و طبیعت وی سرد و خشکست در دوم و کویند در اول و کویند
خشکی وی در سیوم است و کویند کرم است در اول منع ترف دم بکند و نفث
خاصه حفت وی و غذا بسیار دهد و جهت صلابت یا بسیر کوهی نافع بود
و اکر بسوزانند جهت ریشها و قلاعها نافع بود و پیچ را سود دهد و چکیدن [illegible]
و جهت زحیرها نافع بود و شکم ببندد و اکر طبیخ وی کسی را که اسهال مزمن
و زحیر و امعا بود بیاشامند نافع بود و اکر از وی فرزجه سازند و نفث بود
بکیرد و سیلان حیض که از رحم آید باز دارد و لیکن بلوط غذائی ثقیل بود
و دیر از هضم شود و صداع آورد و اسهال کند از جهت درم زیاده بباید
خورد و مضر بود بمثانه و مصلح وی آنست که بریان کنند و با فانید بخورند
و بدل بلوط بوزن آن خرنوب نبطی بود **بلیلج** بپارسی بلیله کویند

با درنده بکوهی است

الخطاطیف

بهترین وی آن است که زرد و سطبر بود و طبیعت وی سرد است در اوّل
و گویند در دوم و خشک است در سیوم و وی قوت ملطف و قابض بود معده را قوت
دهد و استرخاء رطوبت آن را نافع بود و معده را دباغت دهد و گویند شکم
ببندد و بعضی گویند ملین فقط بود و روده را نافع و مقعده و چشم را
قوت دهد اگر در چشم کشند آب رفتن باز دارد و در طبیعت نزدیک
باملج بود و هلیله کابلی مقدار شربتی از وی سه درم بود و مضر وی نزدیک
شقاق بود و اسحق گوید که مضر است بسپل و مصلح وی عسل بود و بدل وی
اسحق بن عمران گوید املج است و گویند بدل آن فاغیه خشک است
و دو دانگ وزن آن آس و شش یک وزن آن هلیله سیاه **بلادر**
انقردیا خوانند و ثمر البلادر نیز گویند بهترین آن سیاه فربه بود چون
بشکنند بسیار عسل بود و طبیعت آن گرم و خشک است در چهارم سودمند
بود جهت کسی که بلغم و رطوبت بروی غلبه کرده باشد و استرخاء عصب
و نسیان و فالج و لقوه بغایت نافع بود و قوت حافظه بدهد و ذهن را تیز
گرداند و هر مرضی که در دماغ باز دید آید که از سردی و تری بود نافع بود و مقدار
مستعمل از وی نیم درم بود و خطر بود و اگر در شیب بواسیر بود دکند بواسیر خشک
گرداند و عسل وی بدار الثعلب یعنی داء الثعلب نافع بود و آن جمله سمیات بود
و سوزاننده خون بود و حلطها و جنون و سرسام باز دید کند و تقطیع در
حلق و اندرون و سوزش دهن و لدغ در معده و روده و تبها حادث باز دید کند
و دو مثقال این عمل کند و سم قاتل بود و گاه بود که کشنده بود و اگر با مغز
گردکان بخورند مضرت نرساند و این از خواص بود و اگر تر اضافه کنند بهتر
باشد و این مولف گوید کسی را دیدم که او را بلادر داده بودند حذو بثت
تمام بوست اعضاء وی بیفتاد تا بمرد و مداواة کسی که بلادر خورده باشد
دوغ گاو و جواب و روغن بادام و لعاب دانه کنند و در آب گرم نشانند

و عسل وی مستعمل بود در معاجین و عسل از وی چنان گیرند که ابنوی اده کون
کنند و بن بلادر بیندازند و بلادر در آن گیرند و بفشارند تا عسل از وی
بیرون آید بعد از آن با روغن گاو و چوب شاخ بیامیزند و روغن
گردکان و در معجون کنند و بعضی گویند بدل وی پنج دانگ وی مغز
فندق و دو دانگ و نیم آن روغن حسان و شش یک آن نفط سفید
بود **بلبسن** عدس است و گفته شود **بلیس** تین ابیض است و گفته
شود **بلجاسف** برنجاسف است و گفته شود **بل سیطون** جنا را
و گفته شود **بل** میوه هندیست مانند فتاکر و گویند مانند انار است
و گویند نار هندیست و گویند نارو شبی است و گویند قثاء هندی است
و بر اشل خوانند و شجر وی را بل گویند و حب وی را اثل خوانند و محمد بن زکریا
گوید میوه ایست و از هندوستان و از درختی حاصل میشود مثل درخت
نُود آلو و این مولف گوید بل میوه هندیست بمقدار یک زردالو گوجک زرد
کرد شکل و اهل هند آنرا بل خوانند و بهترین وی آن بود که شیرین باشد
و درخت وی را خاما افطی گویند و گفته شود و طبیعت وی گرم و خشک
است در دوم و گویند سیوم قابض بود احشا را قوت دهد و صلابت عصب
و رطوبت آن نافع بود و مرضهای سرد مانند فالج و لقوه و استرخاء سود
دهد و قی باز دارد و در جوارشات شکم ببندد و باد بشکند **بلخشک** جوار
فرنجمشک است و افرنجمشک نیز گویند و گفته شد **بالنج** چون
سبز بود ولیع خوانند و حبال النخل خوانند و آن چون سبز باشد
بشکافند و از اندرون بیرون آورند و آن بیاد سی غوره خرما خوانند چون
در غلاف باشد طلع خوانند و صفت طلع گفته شود و طبیعت بلح سرد
و خشک بود در دوم شراب وی شکم ببندد و خاصه که با شراب عفص
بود سیلان منی و سیلان رطوبات رحم باز دارد و چون کر از بواسیر آید

بازبندد و معده را دباغت کند اما شبه و شش را بد بود بسبب خشونتی که
در وی هست و دیر از معده بگذرد و غذا اندک دهد و سده جگر آورد
و بسیار خوردن خلطهای غلیظ در شکم بازکند اما ممسک بول بود و مصلح
وی حبیرم بنفشه است که بعد از وی بخورند **حومر** بصل القی است و گفته
شد **بلسان** شجر مصر است که برگ او برگ سداب ماند اما سفید
تر بود و در موضعی که آنرا عین الشمس خوانند بیش نبود و روغن وی بهتر
و فاضلتر از حب وی بود و حب وی بقوت تر از عود وی بود و صفت عود
در عین گفته شود و صفت حب در حا و صفت روغن وی در باب دال
در دهن البلسان گفته شود و این درخت بلسان بمقدار درخت بادنجان
بیش نیست و برگ وی برگ سداب ماند اندکی سفید و تیز بوی و بوی هم
ببوی سداب ماند و بر لب چشمه که آنرا عین الشمس خوانند گویند باغیست
که از آن چشمه آب میخورند و گویند وقتی که آفتاب بنقطه اعتدال ربیعی
رسد بکارند و تربیت کنند تا شکوفها فی طلوع کند و این اعتبار ندارد و
آنچه محقق است تخمهای او را می نشانند و باز میگیرد و بلسان در اصل
یک درخت است که از معجزه عیسی علیه السلام پیدا شده و از آن زمان
که عیسی علیه السلام بیامد و درخت بلسان از آن زمان برست و گویند
جایی هست که عیسی کنده است و از آن جاه آب میخورند و فی الجمله
وقتی که شکوفها طلوع کند نشتری از آهن راست کرده اند و گویند از
استخوان و این اعتبار ندارد و در زیر هر یکی جای بجز آن جایگاه برسد
که روغن وی است و گویند بر تنه حاصل کنند و گویند شیشها ساخته
اند چنانچه هر یک بیک مثقال از آن بگیرد و در شب هر یکی که سعی کرده باشد
شیشه بیاورند و در سالی بیش از دو رطل حاصل نشود و بهترین آن بود
که تازه بود و بوی وی قوی بود و در آبجه وی جو صفی بنود و امتحان وی انست

که قطره در آب چکانند چون فرو رود در بن آب نشیند بعد از آن سر
آب پهن شود و چون قطره در آب چکانند و حل کنند آب را سفید
کند مانند شیر و چون قطره بر صوف چکانند و باب بشویند هیچ اثر
نماند و چون قطره بر شیر چکانند به بندد و اگر مغشوش بود نبندد
و چون قطره بر ابریشم چکانند و ابریشم را بسوزانند خاکستر آن سرشته
و در آب اندازند چون موم در بن آب نشیند و این امتحان معتبر است
شیر که به بندد و ابریشم و صوف نیز معتبر است و آنرا شیر البلسان خوانند
و جو نیها ان عود البلسان است و طبیعت عود و حب آن گرم و خشک است
در درجه دوم و حب آن بقوت تر است و از عود حب به یک حب و عود
نگاهبانان آنرا بود و چون روغن حاصل شود در شیشه کنند و مهر پادشاه
مصر بر آن نهند و بخزینه برند و کس را زهره نبود که یکدرم سنگ روغن
بی اجازت پادشاه مصر برگیرد و امتحان آن نکند تا تازه بود که بر افروزد
و بعضی بسوزن جوال دوز کنند و این دو وغش آن بیشتر بروغن صنوبر
کنند و دانه نیز راست انکه کنند تا چون جرب کنند و با آتش دارند و روغن
صنوبر بود و روغن صنوبر در بن آب نشیند **بنفشه**. بپارسی بنفشه نفشه
خوانند بهترین بوی لاجوردی بود و طبیعت وی سرد است در دوم و تر است
در سیم و گویند که سرد است در اول و مسکن اورام حار بود و چون بر وی
ضماد کنند با دو و صداع که از گرمی بود ساکن کرداند و بوییدن
و ضماد کردن و سرفه گرم را نافع بود و سینه را نرم کرداند و مسهل صفرا بود
و شربتی از وی دو درم تا چهار درم بود چون با آب بیاشامند و خناق
و صرع بچگان که آنرا ام الصبیان گویند نافع بود و جهت درد مقعد
و شقاق و ورم آن ضماد کردن بغایت نافع بود و مسهل بود بقوة
جاذبه و بعضی گویند مسهل بود بلزوجه و خوی صالح حسترا از وی

حاصل شود واگر بود از معده وجگر گرم ضماد کنند نافع بود وچون باروغ
بپزند وآب آن بر سر ریزند صداع حار را نافع بود وخوردن وی مضر بود
بشش ومصلح وی آن است که با انیسون خورند خوردن وبوئیدن وی
زکام سرد را مضر بود بیلوکه با جیری مرزنجوش بوئیدن زکام گرم وثوکلات
که در سینه ریزد نافع بود وجرم معده خوردن وبوئیدن سودمند بود
ورق وی چون بکوبند تر وآب وی بگیرند وباقند بکودکان که معده شان
تیرعن آید دهند بغایت نافع بود وشیخ گوید ورق وی طلا کردن
بر حرب صفراوی ودموی بغایت سودمند بود وبدل وی ورق خبازی آ
با نیلوفر کاکا با کاو زبان وگویند بدل وی نیلوفر وبوسیا وشان است
هکنت ذوخمسة اوراق خوانند وذوخمسه اصابع گویند درخت وی در
کنار رودها روید وورق آن ماننده ورق شهدانج بود ومستعمل از وی کل بود
پس ورق وتخم وی وحب وی شاید که استعمال کنند بهترین آن تازه بود
وطبیعت آن گرم است در اول وگویند در سیم وخشک است در سیوم ودر وی قبضی هست
با تفتیح ومحلل وملطف ومطلف بود وجهة صداع سر ضماد کردن وسده جگر
وصلابت سپرز با سکنجبین نافع بود واگر در شب بشت بکشانند منع احتلام ونعوظ
کند وزنان وزنان چون شهوت بر ایشان غلبه کند در شب خود دور
کند ساکن گرداند واز دود وی گزندگان بگریزند وخوردن گزندگی مار را نافع
بود وبر گزندگی سگ دیوانه وهمه بر ضماد کردن سودمند بود ومقدار شربتی
از وی یک مثقال بود لیکن مصدع ومسبت بود وچون بریان کنند
درد سر کمتر آورد ومضر بود بمجامعت واگر سحق کنند مصلح وی صمغ عربی است
بنات صمغ البطم است وگفته شود بطالمون بجکست وگفته شد بنج
منج گویند بعربی سکران وبپارسی منگ گویند وصفت آن در باب البنج گفته شود
بنتومه ابن جلجل گوید از آخر قطان گویند وآن نباتیست که بر درخت زیتون

وبادام وامرود بپیچد شود مانند کشوث وطبیعت آن سرد وخشک بود
بندق بپارسی فندق خوانند بهترین آن بزرگتر شود طبیعت وی گرم
است باعتدال اندک خشکی وگویند گرم است در سیم وتر است در اول
پوست وی قابض بود اما مغز وی باه را زیادة کند وگزندگی جانوران خاصه
عقرب چون با انجیر وسداب بخورند وضماد کنند وگویند که عقرب
از وی بگریزد واگر پیش از طعام بخورند واگر بعد از سم فندق با انجیر
بخورند وسداب نافع بود اما فندق معده را بد بود واگر سحق کنند
وبا ماء العسل بیاشامند سرفه کهن را نافع بود واگر با پوست بسوزانند
وبداء الثعلب طلا کنند موی برویاند وبعضی گویند بندق سوخته
چون با زیت بسایند وبر میان سر طفل که چشم وی ازرق بود طلا کنند
ازرقی ببرد وسیاه گرداند وموی نیز سیاه کند وبقراط گوید خوردن
فندق دماغ را قوت دهد وپوست وی شکم ببندد ومغز وی منفخ
ومولد ریاح بود در معده ومصدع بود ومصلح وی فانید است وبدل آن
مغز جوز گویند جلغوزه بندق هندی دته خوانند وآن ثمریست بمقدار فندق
اما کوچکتر بود ولون آن بتیرگی زند وبغایت املس بود وجوز الرته خوانند
وطبیعت آن گرم وخشک است در اول اگر با بلر کبر بر خنازیر طلا کنند تحلیل دهد
ولقوه را چون سعوط سازند ودر خانه تاریک بنشانند در طوبات از بینی
وی روان شود وصحت یابد وصرع وسدر ومالیخولیا را نافع بود وجهة نزول
آب کحل کردن وسبل وشبکوری سعوط کردن با آب مرزنجوش سودمند
بود وبا اثمد کحل کردن احولی ببرد ودو درم از وی ربو وهیضه را نافع بود
واگر حل کنند وفرزجه سازند وزن بخود برگیرد حیض براند وبچه بیرون آورد
وعصاره وی مسهل سودا وبلغم مایی وصفراوی بود ودیگر اخلاط لزج وبرص وکلف
ویرقان را نافع بود با سکنجبین قولنج را سود دهد وبر ربع ودوی تریاق گزندگی

عقرب و رتیلا بود و مجموع زهرها و قوت اعصاب بدهد و فالج و لقوه
را بغایت نافع بود و معده سرد را موافق بود و قوت هاضمه بدهد
و اگر بر اعضا سست طلا کنند نافع بود و اگر پنج وی درم با شراب
بیاشامند ذات الجنب و ربو و سرفه کهن و نفث الدم که از سینه بود
سود دهد **بنک** مانند قشور است که از بیخ امغیلان خیزد سفید
و زرد بود بهترین وی زرد است سبک خوش بوی و سفید فربه بود
و طبیعت وی گرم و خشک است در اول قوت اعضا بدهد و جلد را پاک
کند و نشف رطوبات که در شبیه جلد بود بکند و بوی بدن خوش کند
و قطع بوی نوره بکند و معده و جگر سرد را نفع دهد چون از بیرون بمالند و بوی
وی دماغ سرد را قوت دهد **بنات الرعد** کماه است و گفته شود **بنات
النار** انجره است و گفته شد **بن** بپارسی ابکامه گویند و مری باکامه
بخارایی گویند و ابکامه رقیق خوانند و در بیم گفته شود در صفت مری **بنق**
در قوت مانند عدس است و طبیعت آن معتدل است در یبوست و قابض بود
بمانند عدس رقیق و قبله کودکان ضماد کردن نافع بود و شکم ببندد و مولد
سودا بود و مصلح آن روغن بسیار بود و به شیرازی آنرا ماش گویند **بنیر**
سیستان گویند و گفته شود **بنجنکشت** لسان العصافیر است و گفته شود **بوزیدان**
مستعجل خوانند و صاحب جامع گوید مستعجل بوزیدان استعمال کنند
و این سهو است بوزیدان مستعجل است و صاحب جامع نقل از ابن رضوان
میکند که بوزیدان نوعی از مستعجل است و صاحب منهاج گوید ختنی هندیست
و صاحب جامع همین گوید و این هر دو سهو است بوزیدان آن بغیر از مصر
هیچ جای دیگر نمی باشد و این مولف گوید بوزیدان در اهواز می باشد اما
چینی سفید و سنگین نیست که از آن مصری و خطوط بسیار دارد
و در اطراف هندوستان طرفی که بختا تعلق دارد هم می باشد اما مثال مصری نیست

زیرا که از آن مصری سفید سنگین سخت است و از آن دیگر مواضع سبک و سست
و زرد رنگ بود و آنچه صاحب منهاج و صاحب جامع آورده اند که
ختنی هندی است مقصود ایشان آن نوع است که از طرف خطای آورند
بهترین وی آنست که سفید و سنگین بود و خطوط بسیار بروی بود و تازه
باشد طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم و در وی رطوبت فضلی هست
و جالینوس گوید گرم است و خشک است در اول و گویند تقویت تن
بود و وی ملطف بود مفاصل و نقرس را نافع بود و باه را زیاده کند و زهرها
را سود کند و یک درم از وی مسهل بلغم و صفرا بود و نافع بود جهت خلطهای سرد و بلغم
و عصب را پاک کند و منی بیفزاید و زنان جهت فربهی استعمال کنند و فربه
کنند و استعمال چنان باشد با شیر یا با آرد برنج حلوا سازند فربه کند و لون را نیکو کند
و نافع درد مفاصل و نقرس باشد مانند سورنجان است و اسحق گوید مضر بود
با سپرز و مصلح آن خردل است و گویند مصلح آن تخم کرفس است و قدر شربت
از وی مقدار دو درم بود در معاجین بدل وی دو وزن وی بهمن بود و اگر
یافت نشود بوزن وی وج نیم وزن آن زرنباد و وی حب القرع و کرمها
دیگر بکشد و شیر بیفزاید و این مولف گوید زنان شیراز و بر اشتر باکوبند
و شسقاقل را هم شیر را هم خوانند و معده پاک کند و اشتها بیاورد
و استسقا را نافع بود و سده جگر و سپرز را نافع بود **بورق** انواع آن بسیار
است بهترین آن ارمنی بود و آنرا نطرون خوانند و افریقی از ایشان بقوت
بود و ارمنی تنک و سفید بود با وردی طبیعت آن گرم است در آخر درجه
دوم و خشک است در اول سیوم عیسی گوید گرم و خشک است در دوم جلا بقوت
دهد و اخلاط غلیظ کند و مغص را ساکن کرداند و بادها را بشکند و بر حکه
و برص طلا کردن سودمند بود و دملها نضج دهد و چون با آب خلط کنند
و در گوش چکانند باد که در گوش بود و رطوبتی که از گوش آید مجموع نافع بود

اکر بکوبند از بیخ و با سیقیج
یا بنا سبند طبع را نرم
دارد م

واکر بلسر که بیامیزند و در کوش چکانند کرم کوش را بیرون آورد و پاک کرداند
و چون سحق کنند باسرکه و بران غرغره کنند علق که در حلق چسبیده باشد
بیفتد و بادویه قابل است دود و کرمها بکشد و بیرون آورد همچنین شکم
و ناف بمالند و نزدیک آتش نشینند همین عمل کند و اکر با شراب در کوش
چکانند کری را سود دهد و این مولف کوید در خواص آورده اند که بوره با صدف
در بیخ دبی دمند که خواهند که بدانند که دوشیزه است یا نه اکر عطسه
نکند دوشیزه نباشد و رازی کوید اکر دو درم وی با ده درم روغن زنبق
بسایند و در قضیب بمالند نعوظ تمام آورد و بولس کوید بواسیر و ناصور
که در مقعد باشد چون سحق کرده با روغن کل بسرشند و بران نهند
پاک کند و بحال صحت آورد و جهت استسقا با انجیر ضماد کردن نافع بود
و اکر با عسل در چشم کشند سفیدی چشم ببرد که کهن شده باشد و
و ارسطالیس کوید نافع بود جهت رحم زنانی که رطوبت بسیار در وی بود نشف
رطوبت بکند و قوت دهد و نمه ها را نافع بود و داء الثعلب و داء الحیه
را سودمند بود و برص را نافع بود و چون سه روز هر روز دو درم از وی
بعسل معجون ساخته بیاشامند و چون با روغن بنفشه سحق کنند
و در کوش چکانند جهت کرم کوش بغایت مفید بود و در حقنه مسهل معتاد
یک درم از وی مستعمل بود با دو درم و بسیار خوردن وی لون سیاه کرداند
و معتمد معده بود و مصلح آن صمغ عربی است و کویند کلنکبین با فانید
و بدل آن نمک تلخ یا نمک اندرانی و کویند بدل وی بوزن وی خشب بود
و بوزن وی نمک اندرانی و دیسقوریدس کوید بدل وی یک وزن و نیم
نمک بود بوبطش مرقشیثا است و کفته شود برقیصا درد از است
و کفته شود بوشاد شلجم است و کفته شود بوخاریه کرهنا السود است
و آن قاشر سبتن است و کفته شود بولیبدیون بیونانی کثیر الارجل

است و آن بسفایج است و کفته شود بوغلص بزبانی یونانی یعنی لسان
الثور و آن کاوزبان است و کفته شود بوتهل بادروج است و کفته شود
بوعا حشیشی است که بانش روید و تریاق بیش بود و الجمله زهرها بیخ
آن جدوار است که آنرا مغولی ما فرفین کویند و کفته شود در میم بولوطرجون
بیونانی کثیر الاشعار است و آن پرسیاوشان است و کفته شد بول الناس
کمیز آدمی چون با خاکستر بزند که بر جائی که خون آید ضماد کنند خون باز دارد
و بسوخته بود جهت جکر و سعفه و خوانو برص خاصه با ورق و آب
حماض طلا کنند جهت سطحی کان عجیب سودمند و نافع بود چون کزیدکی
سک دیوانه و هر کزیدکی که باشد نافع بود جهت مجموع زهرها و چون نسایند
و در پوست انار در کوش چکانند کرم که در کوش بود بیرون آورد و مولف کوید
چون بکمیز کنند و کفی که بر بعضی آن باشد بر تا اللیل ما البیت قلع کند بول
الصبیان کمیز کودکان چون در ظرفی مسین با عسل بپزند نافع بود جهت
سفیدی چشم و دانه و ریش و دمعه و تاریکی چشم ببرد و دردی بول
که در ظرف نشسته باشد چون حنظل و بران بکنند بر حمره بیندازند ساکن
کند و چون با روغن و حنا سحق کنند و زنان بخود برکیرد درد رحم ساکن کند
و احتناق آن را نافع بود جهت کزندکی افعی و عقرب بحری و صحرائی
و کتندکی سک دیوانه یا بوزنه و جهت حکه و برص و جذام نافع بود و جهت
ماده کوش که روانه بود چون با پوست انار بیامیزند و در کوش چکانند
ساکن کرداند و جهت کزندکی همه حیوانات بول الدواب کمیز چهارپایان سود دهد
بود جهت درد مفاصل چون نطول کنند یا در آن نشینند بول الابل کمیز
شتر بهترین آن جمل عربی که آنرا نجیب خوانند طبیعت آن کرم و خشک است
در دوم قبضی بود نافع بود جهت ورم جکر و باه را زیاده کند چون بیاشامند
و چشم را نافع بود و استسقا و صلابت سپرز را سودمند بود خاصه چون

بیاشامند ومفتح سدة مصفاه بود وبقوغ واگر در گوش چکانند
ریش را نافع بود **بول الکلاب** یعنی سگ چون بگیرند ورها کنند تا منعقد
شود وموی ابدان بشویند سیاه کرداند وبهترین خضابات بود
وبرنا لیل استعمال کردن نافع بود **بول المعز** یعنی بز نافع بود جهة
درد اعصاب همچنا بجهة تشنج واستعداد سعوط کردن وجهة استسقا
آشامیدن **بول البقر** بهترین یعنی گاو نر بود بهق زایل کند وخنازیر را
نافع واگر با مر بگدازند ودر گوش چکانند درد گوش که از سردی بود سرد
بول الخنزیر یعنی خوک صحرائی سودمند بود جهة سفیدی چشم
وسنگ مثانه بریزاند **بول الحمار** یعنی خر گویند که چون بیاشامند درد
گرده زایل کند **بوم و بومانی** شبا فیست که از ازمراقدتر وان نباتیست
که همچنان میگویند وشیاف می‌سازند طلا کردن برود جها، کرم نقرس
کرم بغایت نافع بود ومعلین سرد بود وبرنها طلا کردن سودمند بود
وطبیعت وی سرد وخشکست در آخر درجه اول زانی گوید چون با آب
عنب الثعلب بر نقرس طلا کنند منفعتی عظیم بدهد وبدل وی
ان حضض بود یا شیاف نامیثا ∴ الحوان است وگفته سود
بهرامج زنف گویند وضیمران خوانند عطفل کل بید بلخی بود وبید شک
خوانند بجهة کله موش وکرمانی کرمکو طبیعت آن معتدلست بطور
کردن ومحلل نفخ بود از هر عضو که باشد بو بکردن آن محلل بادها غلیظ
بود از سر وشکم بیانو ومحرور را نافع بود ودرد سر که از بخار حرم صفرا بود
ساکن کرداند واگر با کنجد مروند ماهی مانند بادام وبنفشه روغن آبوی
بگیرند روغنی خوش بوی بود ودر صفت ادهان منفعت وی گفته شود
واگر بعوض کنجد بادام کنند لطیف تر بود **بهرام** بوزیدان است وگفته شد
بهمان بهمان حصفراست وگفته شود **بهیج** حب الصحراست وگفته شود

بهمان

بهمن

بهمن دو نوعست سرخ وسفید بهترین آن سفید بود وطبیعت آن
گرم وخشکست در دوم ومسیح گوید گرم است در دوم وتر است خفقان را عظیم
نافع بود ودل را قوت دهد ومنی بیفزاید وباه را برانگیزاند وفربهی آورد وسدد
گرده بگشاید ودر تقویت دل نظیر ندارد ومقدار شربت از وی یک
درم بود واسحق گوید مضر بود بسپرز ومصلح وی انیسون بود وبدل
وی بوزن فی تودری وبوزن وی لسان العصافیر است **بیقیه** نبعه
است وگفته شد **بیض** بهترین وی تازه بود از مرغ خانگی وزرده وی
فاضلتر بود با یکه نیمبرشت کنند صفت نیم برشت آن است که با پوست
در آب جوشان اندازند وسیصد بار بشمارند واگر بی پوست صد بار بشمارند
بعد از آن برآرند وزرده آن گرم وتر بود وغلیظ ونیم برشت زود هضم شود
وغذا بهتر دهد وجهة حلق وسرفه وسل نافع بود وباه زیاده کند وزرده
وی بریان کرده قابض بود وچون با عسل وکلف طلا کنند زایل کند
وسوختگی آتش را نافع بود ومغز ودرها بلند ودر حقنه جهة قرحه امعا
سودمند بود وسوختگی که از آب گرم بود بر پشم بریان مالند نافع بود واگر
در سرکه بپزند وشکم بر بندد وجراحت خصیه ومقعد نافع بود ودوسنطاریا
را سودمند بود اما دیر هضم شود خاصه منعقد آن واگر مداومت بخوردن
وی کنند کلف آورد ومطبوخ وی دیر بود وسنگ گرده تولد کند وبخما آورد
وقولنج واولی آن بود که فلفل وزیره ودارچینی بآن خلط کنند وبعد از آن
زنجبیل خورند وسفیده آن اگر در گوش چکانند که ورم گرم بود درد ساکن گرداند
وورد ساکن واگر بر سوختگی آتش بمالند سود دهد واگر صوف بدان
تر کنند ودر چشم نهند درد چشم که از گرمی بود ساکن گرداند ومجمد در چشم بغایت
نافع بود در چکانیدن واگر تخم مرغ همچنان خام بیاشامند گرفتگی آواز را نافع
بود وهم گرم آشامیدن قرحه گرده ومثانه ودرشتی سینه ونفث دم وزله

را بغایت سودمند بود **بیض الاوز والنعام والبط** خایه مرغابی و شترمرغ
و بط بهترین آن تازه بود نیمبرشت معتدل بود در گرمی لیکن غلیظ بود
و مضر بود بقولنج و ریاح و دوار و مصلح آن سعتر و نمک بود **بیض العصافیر**
بیضه گنجشک بود باه را زیاده کند بیشتر از همه بیضها و همچنین
بیضها ابن حمل کند **بیض الحجل** نیکوترین بیضه کبک تازه بود
و لطیف‌تر از بیضه مرغ خانگی بود نافع بود جهت ناقهان و بیضه تذرو
و مرغ خانگی و کبک مقوی دل و مستجمع اوصاف ثلاث باشد و مضر بود
باصحاب کد و مصلح آن شبت بود **بیض الحباری و [illegible]** خضاب بغایت
نیکو بود مو را **بیش** بدترین زهرها است و در غایت گرمی و خشکی
بود و تری بود بر برص طلا کردن و جذام با ادویه مکرر و وی سم قاتل
مهلک کننده بود و تریاق وی بیش موش است و فادزهر باشد
و ما فرهین که آن جدوار است و وی را سم افعی زودتر نفوذ کند و قرن
سنبل نوعی از آن است **بیش موش** بوحا است و گفته شد اما بیش
موش حیوانیست مانند موش که معروف بود بفارة البیش و در بیخ
درخت بیش جا نگه دارد نافع بود جهت برص و جذام و تریاق بیش بود
و زهرها که باشد والله اعلم ۵ **باب التا تنبول** تانبول
نیز گویند و آن ورقیست مانند ورق نارنج و در دریا ماء السیا خورند
و بطعم نزدیک بقرنفل بود جهت دهن سودمند بود و بوی دندان و دهان
خوش کند و اشتها طعام باز دیر کند و باه را قوت دهد و دل را
سرخ کند و نشاط آورد و بن را فربه کند و قوه دهد خاییدن وی
بن دندان باز دارد و دندان و سعد و بن دندان را قوت دهد خاییدن
وی و صاحب منهاج گوید طبیعت وی سرد است در اول و خشک در دوم
قوة جگر ضعیف برهد و چون بخایند و بعد از آن بیاشامند [illegible]

کنند و حدت زایل کند و اهل هند عوض خمر بعد از طعام تنبول خورند
و اگر بیکبار بود طعم نداشته باشند و تفریح بخشد و تنبول احمر اهل هند آن
را زیک گویند مثل وی قرنفل بود **تانیسفیر** حماض است بزبان اهل
بربر و در اول ح صفت وی گفته شد **تاکرب** حرف است و گفته شد **تبر**
بزبان بربری خرنوب است و گفته شد **تبر** ذهب است و گفته شود
تاغیاست بزبان بربری حا فرحا است و گفته شود **تبرمکه** اذخر است
و گفته شد **تبع** کسب است و گفته شود **تدرج** با سی تذرو خوانند
گوشت وی بهترین گوشت مرغها بود در منفعت مانند دراج بود
و گوشت وی گرم بود دماغ و فهم را زیاده کند و در خواص ابن زهر آورده است
که زهره وی چون بران سعوط کنند حبل و وسواس زایل کند و چون
گوشت وی بریان کنند و سه روز بخورند زایل کند **ترمس** ترمس الباقلا
مصری خوانند و شامی گویند بهترین وی سفید فربه بزرگ بود
طبیعت وی گرم است در اول و گویند در دوم و خشک در دوم و کلف
و بهق و برص زایل کند اما که بوی سرا شود و خنازیر و صلابات بعسل
و سرکه طلا کنند نافع بود و آرد وی چون بعسل بیامیزند و بلیسند یا با سرکه
بیاشامند کرم را در شکم بکشند و آرد وی چون با سرکه ضماد کنند بر عرق
النسا سودمند بود و ریشها بلند و جرب و چون با مر و عسل بیامیزند
و در تن بخور کرده و بیاشامند حیض براند و بچه بیندازد و آرد وی بشره
را صافی کند و هر اثری بود از زخم و غیر آن ببرد و سده و سپرز و گشاید
و جگر خاصه چون با عسل و سرکه و صاب بپزند و چون بکوبند و با سرکه
بیاشامند غثیان ساکن کند و مقدار سه درم مستعمل بود و طبیخ وی کرم
را بکشد و بر ناف بچگان طلا کنند همین عمل کند و اگر پنج مانده بود
بجوشانند و گوسفند که حب داشته باشد بخورند البته زایل کند و اگر
با آب بجوشانند و بیاشامند بول براند و شکم ببندد و ابن ماسویه گوید

منفع ازوی شکم براند و نه ببندد و بد بود و دشخوار هضم شود و خلطی خام
ازوی حاصل شود در عرق چون تمام هضم شده باشند و چون تلخی ازوی
بیرون کنند غلیظ تر بود و دیر نفوذ کند و آنچه تلخی داشته باشد
زودتر از معده بگذرد و باید که با سرکه یا انکامه یا نمک و سعتر یا انجدان
خورند جالینوس گوید بدل آن در جلا و وزن وی باقلا بود و گویند
بدل آن شیح ارمنی است و چون با سرکه بپزند و بر مفاصل سر ضماد کنند
نافع بود و ورمها بلغمی تحلیل دهد و در خواص ابن زهر آورده که هر دانه
که قوت آن بسیار داشته باشد چون بطبیخ ترمس بشویند نا پاک کنند
و حب جاربایان نافع بود و شریف آورده است که چون بشانند
و بلعور کنند و پوست وی جدا کنند و در دیگی کنند و شیر تازه بران
ریزند چندانکه آنها بپوشاند تا شیر نشف کند بعد از آن مانند وی
روغن گاو بر سر وی کنند و بجوشانند تا منعقد شود و از ان ضماد
کنند مسهل مزه صفرا و مره سیاه و خلط خام لزج بود پس اگر
خواهند که مسهل صفرا بود در حرقه کنند کم کرده و بر ادبیه ضماد
کنند اسهال صفرا کند و اگر سودا خواهند بر بطن ضماد کنند و این ضماد
از اسرار طب مکنون است و این معالجه جهت طفلان و سران که
تحمل داروی مسهل نداشته باشند کنند و آن مجربست **تربد**
بهترین آن چینی بود سفید مدور مصمغ مجوف دار سو دن سفید تر شود
و زود کوفته شود و بر سرها وی صمغ بود و کهن و یا ریک شود و نظیره سان
خطر خنصر و بنصر بود و چون بکوبند و برند هیچ ریشه پس نرود و در ت
نماند و تنک سوراخ بود و باید که بوقت خرج کردن اول بخراشند و بروغن
بادام چرب کنند انگاه بکوبند طبیعت کم و خشکست در سیم نافع بود جهت مرضها
عصبانی و مسهل بلغم بود تمام دانند که از خلط سوخته بود از هر دو ورک
و ما سر جو بر گوید مسهل اخلاط غلیظ لزج بود و ما صح الدست که تنها مسهل

مسهل بلغم رقیق بود و اگر تعویر کنند مسهل بلغم غلیظ و استعمال کردن وی سوسند
و جفاف در تن پیدا کند و مضر بود بامعا و بعد از ان که خراشند باشد روغن
بادام چرب کرده کثیرا اضافه کنند و اگر تعویر کنند مسهل بلغم غلیظ و خام بود
اما تنها مسهل غلیظ نبود و تربد زرد و سیاه زهر بود و مانند خربق سیاه و غاریقون
سیاه و مداوای کسی که آن خورده باشد مانند مداوای کسی که خربق خورده باشد
بکنند همان تدبیر کنند و تربد سفید مجوف چنانچه وصف کرده شد نافع بود
و جهت درد مفاصل که بلغمی بود و رحم را پاک کرداند تنقیه تمام خوردن وی
و حقنه کردن وی نافع بود جهت درد آن نزدیک حیض آمدن نافع بود جهت
درد پشت و دماغ را پاک کند از بلغم لزج و مفلوج و مصروع را نافع بود
و سرفه که از رطوبات فم معده بود سود دهد و علامات این زحمت ان بود
که چندان سرفه بباید که قی کند یا خلطی لزج بیرون آید بعد از ان ساکن
شود و اگر با هلیله کابلی خلط کنند دوائی نافع بود مصروع را و بدل ان نیم
وزن تالیقون بود و دیگی و نیم ان صنوبر و دانک و نیم حنظل و گویند
بدل آن ترمس است و صاحب جامع در مفرده آورده است که بدل آن پوست
بیخ درخت توت است بوزن او شربتی از ان نیم درم تا یکدرم بود **ترنجبین** همنی
وی تازه سفید طبیعت وی معتدل است در حرارت و برودت اما میل بحرارت
دارد و لطیفتر از قند بود و در وی رطوبتی بود و ملین بود نافع بود جهت سعال
گرم و سرفه و سینه را نرم دارد و تشنگی بنشاند و مسهل صفرا بود برفق
و خاصیت و شربتی که از وی از ده درم تا بیست درم مثقال بتراید و ترنجبین
گوید گرم و تر است در اول حفظ بیفزاید و اسحق گوید مضر است سپرز و مصلح
وی آب ترهندی بود و گویند بدل آن ماء الحاج با قند بود و گویند جواب
و قند و گویند بدل آن شیرخشت است **تراب ابقی** لنکر ذات و گفته
شود **ترنجبان** ادر بنوی است و گفته شد **ترباسا** غافت است و گفته شود

ترفاس کماه است و گفته شود تراب الهالک سک است و گفته شود تریاق
روستایان ثوم است و گفته شود تریاق بوکرهم مومیائی است و گفته شود
تریاق افعیه در کنج چشم گاو کوهی و بز کوهی میباشد و از آن گاو کوهی گوزن
باشد و در صفت ایل گفته شد و بشیرازی ارسیان خوانند تریاق فارسی
حجر التبن است و گفته شود تشمیزج بپارسی چشمیزک و چشمیزج و چاکسو
خوانند و اهل حجاز بشمه گویند و بشیرازی چشمک و بطلی بکر اطرابلس حبة
السودا نیز خوانند و طبیعت تشمیزج گرم و خشک است و قابض بقوة درد چشم را
نافع بود بغایت و ابو سهل در ده است که چون بغایت سحق کنند و بحریر برند
و بدین قضیب کنند نود بر شود بتجربه و بهترین وی آن بود که فربه بود
بغایت سیاه و براق تشمیزج و تشمیز خوانند و آن سپتاخ است و گفته شد نشیشان
تفاح بپارسی سیب گویند و مفیدترین وی شامی بود و بعد از آن اصفهانی پس
فوقانی و مطی و آنچه بدبر باشد و همچنین نارسیده بود و میل بگرمی دارد
و آنچه ترش بود و نرقا بض بود سرد و خشک بود و شیرین که رسیده بود
معتدل بود در حرارة و برودة و بصری گوید که شیرین گرم و تر بود در
اول و ترش سرد و خشک بود در دوم و آنچه مر بود معتدل بود در سردی
و تری منع فضول بکند خاصه ورق آن و نواح سعتری دل است و مفرح بغایت
روح را لطیف کند خاصه شامی و قوة معده ضعیف بدهد و اگر در میان
خمیر بریان کنند سود مند بود جهت قلة شهوة طعام و نافع بود جهت کرم و اسهال
و ذوسنطاریا و سوء تروی معقی مقوی معده بود و منع قی بکند و سموم را دافع
بود و تفاح سیر چون پخته بر چشم بندند درد ساکن کند و تفاح ترش
جنسا که انصر ابود و بخار دارد و طبیعت به بندد و رازی گوید تفاح
مقوی فم معده بود و مجموع را نافع بود اما بطیء الهضم بود و منفخ و اولی آن
بود که چون انغی ثقلی در معده یا انقلاب سره و طعام و ترش سران صورد

بکر شراب بخورند و مزق با سفیدباج و مطبخات خورند و اطبا گویند
بخاصیت نسیان آورد و سیب ترش خلطی سرد لطیف از وی حاصل شود
و شریف کی بود چون ورق وی بکوبند و ده درم از آن بیاشامند دفع
زهرها کرم و کزیدگی جانوران بکند و شراب وی جهت کزیدگی عقرب و زهرها
گرم که باشد نافع بود و تقویة تمام بدهد و سیب نارسیده مولد عفونات
و تبها بود و آنچه بر درخت رسیده شود نیک باشد و آنچه نه بر بود و مجموع
میوها چنین بود و ادمان خوردن وی درد اعصاب احداث کند
خاصه و آنچه ترش بود دفع مضرت آن بکلارش نعناع و کلقند کند و در جامع
این ذکر است که بوییدن سیب دماغ بود جهت موسوسان و مفلوجان و قوة دماغ
بدهد اما خوردن وی ریاح در عروق احداث کند و اوجاع در عضلها و باشد
که میل کند از بهر آنکه چون هضم شود و خونی که از وی حاصل شود بعضی تحلیل
شود بریاحی لطیف در عروق و بعضی در عضلها و چون عندی در عروق پیدا
شود اگر از آن بود که بشکافد و چون شکافته شود در شش ریزد و سل
پیدا کند بی محال و باد در افتد که بناشد تفاح الارض بابونج است
و گفته شد تفاح بری زعرور است و گفته شود تفاح الجن ثمر یبروح
است و گفته شود تفاح ارمنی مشمش است و گفته شد تفاح فارسی خوخ است
و گفته شود تفاح ماهی اترج است و گفته شود تفسیا تافسیا خوانند
و گفته شود تفنده کرنب و کشنیز خوانند و گفته شود تفرغ زیره رومی
بپارسی کرویا خوانند و گفته شود تفلول قثا بری است و گفته شود تنیم سماق
است و گفته شود تمر بپارسی خرما گویند و طبیعت آن گرم و تر است در
اول و گرمی وی زیادت از تری بود منی بیفزاید و صداع آورد و دندان و بن
دندان را تباه کند و چون غلیظ از وی حاصل شود سینه و شش و بعده را
نیکو بود و بسیار خوردن صداع و ربو و قلاع و خناق و درد دندان آرد

ومصلح آن بادام وخشخاش بود وبعد از آن سکنجبین ساده وچون روغن
در شیر تازه خیسانند وبخورند نعوظی تمام آورد وچون ادمان کنند در رسانیدن
خاصه چون دارصینی وزنجبیل کوفته در شیر آمیزند تن را فربه کند وباه را
زیادت کند ولون نیکو گرداند وبغایت مزاجهای سرد را خوش آید جهت درد پشت
ومثانه نافع بود ترهندی خرما خوانند وصیادان هم گویند ولطیفتر از اجاص بود
ورطوبت کمتر وبهترین وی تازه بود بغایت ترش طبیعت وی سرد است
در سیوم وگویند در دوم وشیخ الرئیس گوید سرد وخشک است در سیوم وماسرجویه
گوید سرد ودر وی رطوبتی بود مسهل بود جهت قی وتشنگی وتب وغثیان وکرب
نافع بود خاصه چون خواهند که طبیعت نرم دارد وشربتی از طبیخ وی نیم
رطل تا نیم من بود وگویند مسهل اخلاط محترقه بود وحکه را نافع بود واشامیدن
وی جهت قلاع مضمضه کردن وخفقان از سوداء بود چون از گرمی بود ودانه
وی جهت جرب مستعمل کنند اما ترهندی مضر بود به برودت وسینه ومصلح وی
شراب بنفشه وخشخاش بود وبدل وی آلو سیاه بود غماج بپارسی
نمک خوانند ترکیبی وی جهت سفیدی که در چشم بود بغایت نافع
بود وپیه وی جهت که ... وی ضماد کردن در ساعت درد ساکن کند وچون
بگدازند ودر گوش چکانند درد گوش را نافع بود واگر بدان ادمان کنند کری زایل کند
ودر خواص ابن زهر آورده که اگر بر صاحب تب ربع بندند نافع بود وباه را زیاده
کند وخون وی با بلیله وآمله خلط کنند وبر سفیدی طلا کنند لون
باز لون اندام گرداند وپیه وی با صندل طلا کنند درد شقیقه را نافع بود
وگوشت وی چون با اسفیداج بپزند وکسی که لاغر بود بخورد فربه شود
اما غلیظ ودیر هضم بود وچون در چشم کشند سفیدی زایل کند وجگر وی چون
بخور کنند در شب مجنون چون الاغ زایل شود واگر دندان وی که از جانب
راست بود بگیرند وبر بازوی راست ببندند مجامعت را قوت دهد ومجرب تمام بود

باشند
او را ودر خواص ابن زهر آورده است که همه حیوانات فک زیرین ایشان در حرکت
الا تمساح وپیه وی چون با موم برشند وفتیله سازند وبرافروزند در بیشه
یا در بیشه ضفادع قطعا آواز نکنند مادام که افروخته باشد وچون طوق کنند
با پوست وی در بیرون قریه پس بیاویزند سطح دهانش آن قریه دران قریه
نکوکر نباید واگر پیه وی در پیشانی کشتی ... عالم دهر خوج کرد بار روی اورند
از وی بگریزد واگر جگر وی بکشند وقتی که زنده بود وبر محموم بندند نافع بود
وان علت زایل کند ودهانش که زیاده شود ابن مولف گوید آورده است
که تمساح بر صورت سوسمار بود وپشت او چون پشت کشف آهن بروی
کار نکند وبطول هشت گز بود وچهار دست وپائی دارد ودنبال او مقدار
شش گز بود وطول سر او دو گز ودهانی فراخ دارد واو را سینه نباشد
که تواند که منحنی شود که استخوان پشت او یکپاره است وبیضه کند مثل
مرغ وبیل از دهر اندازد براکه مستعد برآرد وجانوری در غایت مرغ بود
جنانجه پیل جدا وباب کشند وهیچ آهن در پوست وی کار نکند از سرتا دنبال
یک استخوان بود اگر برقفا افتد برنتواند خاست وراسو دشمن نهنگ
بود تنبول تانبول خوانند وگفته شود تنکار دو نوعست معدنی ومصنوع
وطبیعت آن گرم وخشکست ولطیف نافع بود جهت درد دندان وگرمی
آن بکشد وخوردن بازدارد وبخاصیت جلاء آن بهتر آنچه بود صفت
آن چند نوعست گفته شد نمک یک جزو وقلی یک جزو وبوره سه جزو
واگر نطرون کنند بهتر باشد وشیر پستان آن قدر که ویرا بپوشاند در سر آن
کنند وبجوشانند آن مقدار که سخت شود بعد از آن بآفتاب بیاویزند ولا بحر
معدنی بود از چشمه بیرون آید آن دو نوعست یکنوع به یخ ماند ویکنوع برف
وآنچه به یخ باشد مرجان خوانند وآنچه برف باشد آن را بحرقی گویند
وبایکه بو ضرب کنند ودر جائی که باد راه نیابد نگاه دارند تا بپوید آنرا

لش

ونفت

بجنك كويند وآن نيكوتر بود تنوب صنوبر كوچك است وكفته شود
واندرى عطران كيند زفت وتخم آن قصم قريش خوانند وتنبوت نيز كويند
وكفته شد توت حلو فرصاد كويند بپارسى توت سفيد خوانند
وقايم مقام الحجر ابجر بود در انضاج الاورام عنابى دهند ومعده را نرم بود
وخلط فاسد ازوى متولد شود وبهترين وى بنك شيرين بود وكويند
كه سرد است وچون بخورند زود از معده بكذرد وطبيعت وى كرم است
در اول وتر است در دوم اما دير از ود سرعت زود هضم شود وبول را نرم
ومعده را بد بود وورق آن وورق ابجر سياه وورق انكور با آب باران
بجوشانند وموى را بدان بشويند سياه كرداند وچون بكوبند وبا زيت
بياميزند وبر سوختكى آتش ضماد كنند نافع بود واكر بطبيخ وى مضمضه
كنند درد دندان ساكن كند وطبيخ پوست وى همين عمل كند توت
حامض معروف شامى بود بهترين وى سياه بزرك بود نارسيده وى چون
خشك كنند قائم مقام سماق بود وطبيعت وى سرد وخشك بود در دوم
وكويند خشكى وى در اول است ودر وى قبضى بود ودرم دهان وحلق را
نافع بود وخشك كرده شكم ببندد وذوسنطاريا را نافع بود وپوست درخت
وى بر بازپس كرمان بود وآب ورق وى با نخاله درم چون بياشامند كزيدكى
رتيلا نافع بود وخوردن وى مغص آورد ومصلح وى اطريفل كوچك بود
واسحق كويد مضر بود بشش ومصلح وى انار بود تودرى تودرى
كويند وبزر اللهوع وقصبه نيز كويند وشيرازى تودرى خوانند
وباصفهان فوامه وكرمان ماندر وخت وببرجوزى وبدينه طبيعت
آن كرم است در دوم وخشك است وعيسى كويد تر است در اول وتودرى
چهار نوع است زرد وسفيد وسرخ وكلكون بهتر آن زرد بود وسودمند
بود جهت سرطانات كه ريش شده باشد با عسل وآب طلا كردن واكر با آب

بياميزند وبر سرطان ضماد كنند وورمهاى صلب وورمهاى بن كوش وصلابة
نقرس نافع بود وبيشتر آنها كه در چشم بود وچون در شراب بپزند وبياشامند
باه را زيادت كند واكر در لعوق كنند نافع بود جهة خلطهاء غليظ لزج كه در سينه
وشش باشد توتيا انواع است بهترين آن هندى بود وبعد از آن
كرمانى نيك طبيعت آن سرد است در اول وخشك است در دوم وبعضى
كويند سرد وخشك است در دوم وآنچه شسته بود فاضلتر بن محققان بود
ودنبلها را نافع بود ومنع فضول بد در عرق چشم از نفوذ در طبقات كند
خاصه مغسول وى وحدت چشم را نكاه دارد در مرهم جهة ريش قضيب
وخصيه بغايت نافع بود ومقعد وورمهاء آن وكويند بدل آن بوزن
آن شادنه ونيم وزن آن توبال بود وكويند بدل آن سرطان بحرى بود
صفت غسل آن بكيرند توتيا كوفته وبيخته ودر ظرفى بنهند كه تنك باشد
نه بغايت ودر ظرفى سبز كنند وآب باران بر سر آن كنند ودر آب بجنبانند
پس آنچه رقيق لطيف بود با آب بيرون آيد وآنچه غليظ ودرمل وبن بود
در خرما بماند بعد از آن آبها در ظرفى ديكر كنند ودكر بار را بر سر توتيا كنند
همچنان اول وديكر همان كنند وبعد از آن آبها را كرم كنند وتوتيا از آن بكيرند
واكر ريلى در آن باشد جدا سازند وتوتيا خشك كنند واستعمال كنند
تودريون. خى كوهى است ودر پشين در شوكران صفت كفته شد توبال
النحاس لطيف تر از مس سوخته بود وآن چون مس تافته كويند از آن
ميدرفتد وبهترين قبرسى بود سياه كه ميل بسرخى داشته باشد ورقيق بود
مانند پوستى واولى آن بود كه بيش از استعمال چند نوبت بشويند چون خواهند
كه در داروى چشم بكار برند طبيعت آن كرم وخشك است در سيم قابض بود
وكويند ... وخشونت پلكها سود دمند بود وتاريكى چشم زايل كند
وجلا دهد واولى آن بود كه ... وبشكند وخاصيت وى در اسهال

بلغم وآب زرد است وآن چنان مستعمل کنند نیم مثقال سحق کنند وبا یک
مثقال علك البطم حب سازند وفرو برند مسهل بلغم بود ونفخ وگویند
یك مثقال با ماء العسل بدهند همین عمل کند اما بعد از آن قدری
سرکه را بیاشامند تا در اندرون نماند توبال الحدید قوی‌ترین توبالها بود
وچون آهن سرخ شده بکوبند آنرا توبال خوانند وی مجفف ومقبض بود
نافع بود جهت ربو تنها توبالاهون نوعی از یتوعات است وآنرا علما خراسکه
خوانند وورق وی مانند ورق کبر بود کرد شکل وشاخها داشته باشد
وچون بشکنند شیر بسیار از وی روان کردد وبغایت محرق بود تین رطب
انجیر تر بعد بهترین نوعی وزیری بود پوست باز کرده بعد از آن انجیر میل
بسفیدی بود بعد از آن سرخ بعد از آن سیاه وطبیعت آن گرم بود انکه
وگویند گرم است در اول یا در ابتدا درجه دوم تر است در دوم وخام وی
بسردی مایل بود ودروی حلاوتی بود وبرثا البل ضماد کردن وبهق نافع بود
وانجیر رسیده غذا بهتر بود از جمیع میوها وزودتر بگذرد وغذای اوقتد
وصرع را نافع بود وخشونت حلق وسینه را نافع بود وتشنگی
که از بلغم شور بود نافع بود وخاکستر چوب وی دو مثقال با نافع بود
واسهال خون وکرده ومثانه را سود دهد واز دنبل وهرچه باشد
پاك کرداند وحقنه کردن مقدار پانزده درم ولبن وی سودمند بود
جهت گزیدن عقرب ودنبلاما المیدن وتا رسیده وی با عسل جهت سگ
دیوانه ودبیها که از وی رطوبت روانه بود نافع بود ومعجون ورق آن
با کرسنه وشراب گزیدگی ابن عرس طلا کنند سودمند بود وخوردن
انجیر ایمن باشند از سموم وقضبان وی چون با گوشت گاو صلب بپزند
مهرا شود وانجیر طبیعی دارد وورق ان طبیعی وحب ان طبیعی ولبن
ان طبیعی وورق سخی قوی بود ولبن وی جاری لطیف بود ولبن وی

ف
خون کداخته وشیر بندد واز آن بسته بکشاید مانند انجیر واگر بوصو
بهند ودر دندان کنند از خوردن آن پاك کند ودر چشم کشیدن
با عسل جهت ابتداء نزول آب نافع بود وانجیر در وی نفخی ومولد مر بود
ومعده را بد بود ومصلح وی سکنجبین ساده بود که بعد از آن بیاشامند
یا شراب انجبار یا ریباس وعناب که بخورند یا بو کرمی در وی بود واین
مولف گوید در زمان نوح همه درختها تباه شده بکر انجیر واز همه میوها
چیزی نیفتند الا انجیر وورق آن گویند سم است ودر خواص انجیر آورده اند
که اگر شاخ انجیر ساعتی در آب ونمك کنند پس بکارند انجیر بغایت شیرین
بود تین یابس انجیر خشك بهترین وی رملی بود وطبیعت آن گرم است
در آخر درجه اول ومعتدل بود در تری وخشکی لطیف بود ومنضج ومحلل
وبروحها صلب ضماد کردن نافع بود ودمامیل نضج وصرع سودمند بود
وخشونت حلق وسینه وقصبه شش وشراب وی سرفه کهن را سودمند
دهد وسده جگر وسپرز بکشاید وکرده ومثانه را سودمند بود وخوردن
وی از سم ایمن باشند وخونی بد از وی متولد شود وادمان خوردن
وی شپش در بدن پیدا کند وسرد مزاج را نافع بود ودر دبشت وقطع
بول را نیکو بود وسحق کرده بود وانعاظ آورد وشکم براند وسینه را
وشش را از اخلاط پاك کند ومضر بود جهت جگر وسپرز که متورم
بود واولی آن بود که با مغز گردکان ومغز بادام خورند وچون
با فوتنج وسعتر وخاشا بخورند گرده ومثانه وسینه را پاك کند وچون
یك رطل از وی بپزد که شراب خوب باشد بنوشانند وبعد از آن
بر سپرز ضماد کنند نافع بود واگر هر بامداد چهار انجیر را که خوب باشد
بخورند چنانکه ذکر رفت سپرز بگدازاند وضماد کردن بیخ نافع بود
وجالینوس گوید بدل وی در انضاج حب صنوبر است والله اعلم واحکم

دهو ۲

تطلا کنند دیبه وبعضا صل الشعود مند بود وقد رد کوفتن بیرون وشتنا وجنک کرده ساوید ام

اما بعد از شقیه این بیاشا مند نافع بود جهت ابو سرفه وبیه وی چون در دهان کیرند ضرور را زایل کند ودر چشم را نافع بود وشریف کوید بیه
وی چون با پوست تخم مرغ سوخته بیامیزد دا الثعلب را نافع بود ومجربست
وزهره وی باب کرم ضی واشق یکذا راسند مساوی وسعوط کنند دریغی
کسوی که ابتدا جذام بود در هر روز یکبار سعوط کنند بغایة نافع بود وچون
آدمی دندان وی در دست کیرد ایمن باشد از بانک کردن سک و بیه
وی چون با زیت اتفاق یکجا کنند و برنقرس ومفاصل مالند نافع بود
وپوست وی بغایة کرم بود از همه پوستها سخن تر بود ومطبوب مزاج را
شاید بوشیدن ومجهد مزاج را نشاید وکسی سرما بروی غالب بود
شاید وهر چند موی بروی زیاده بود سخونتر وی بیشتر بود وان بجاس زیانی
بهم مزاج ویران باشد ودر خواص ابن زهر آورده است که بیه وی چون
طلا کنند بی آزار جونیکه در اندرون بود در هر خانه که بنهند مجموع کزندکان
مان جمع شوند ثعابر دوداب وکفته شود وبلغة اهل شام شمام خوانند
بپارسی دستنبویه ثفا حرفست وکفته شود ثفا حرفست وکفته شود
ثمنانی طولیدوهی است وقثا بتر کویند وان عنب الثعلب است وکفته
ثلج بپارسی برف کویند وصفت جمد وجلید در جیم کفته شد
ثلج صینی سنکیست که در مرهمها بکار برند جهت جلاء چشم وبه دق را نافع
بود وطبعت وی سرد و خشک است ابن بیطار کوید زهره اسبو سراسب
ودر الف منفعت آن کفته بود ثمرة العرعر حوزالابهل کویند ودر الف
کفته شد در صفت ابهل ثمرة الطرفا عذبه است وحرمارخ نیز
کویند وکفته شود ثمرة السوکران جلنار است وکفته شود ثمر شجرة الروم
مقل مکیست وکفته شود ثمرة العلیق توت علیق است بپارسی درکو
ودر شرانیی توت شکل درعلیق کفته شود ثمرة الکبر شعلج خوانند وطبعت

دهان ام

آورده ام

بند

باب الثاء المثلثة ثعبابرة وشنوده هم خوانند وان صمغ سداب
کوهی است وکویند صمغ سداب بری وسداب بری حرمل است وکفته
شود وسداب کوهی برک آن بحرمل ماند لیکن دراز تر وپهن تر بود
وشاخ وی دراز تر بود وبوئی عظیم منتن دارد وتخم آن بشکل تخم سداب
بود وطبیعت وی بغایت کرم بود ومحرق ومسخنی قوی بود ومجفف
در سیم رطوبتی فضلی بود وکویند کرمی وی در سیوم بود ومسهل ومنضج
ومنقی بود وحذوی بغایت کند از عمق بدن وموی بروباند و پوست
بخ تووی بجا دا الثعلب مالند بغایة نافع بود وا سترخا ونقرس ومفاصل
بغایة سودمند بود وحقنه کردن جهت عرق النساء نافع بود وبر نفث
دم وفضول طلا کردن ومقدار شربتی از وی در استسقا نیم درهم با ماء
العسل ومعنی بوجود اکر زیادة از این بود بول وطبع بربندد وورم زبان
وقراقر وسوزش حلق ومعده وسرخی روی باشد که غشی وضیق النفس
پیدا کند علاج وی بقی کنند بعد از آن شیر ومسکه وجواب پیهند
وهر غرغ بشیر تازه وروغن کل وآزاد وبه تخم سداب بغایة نافع بود وان
از خواص است وجالینوس کوید بدل آن در دا الثعلب حرف است ووی
مضر بود بمثانه وآلات ومصلح وی حب الاس وبلوط بود ثابی دخن
خوانند وان لوبیا است وکفته شود ثا السقلیی حرف بابلی است وکفته شود
ثافسیا الجبلی بسفایج است وکفته شود ثدی بپارسی پستان کویند
وضرع پستان چارپایان بود وثدی پستان آدمی کوشت وی مانند
دشبد بود وطعم وی شیرین بود بهترین آن بود که از حیوان معتدل کیرند
طبیعت آن کرم وتر بود وکویند مزاج وی بسردی مایل بود وغذائی صالح بود
وشیر زیاده اما مولد بلغم بود ودیر هضم بود ومصلح وی سعتر ونمک بود
ثعلب بپارسی روباه کویند چون پای آب بربندد ولمانی نبات در آب آن بنشنند

آن گرم است در سیم و گویند در چهارم و تره گرگویند و تره کبی چون
بآسر که بپزند لطیف باشد و سده جگر و سپرز و معده را پاک کند بکوه
و طبع را براند و دیگر منفعت همه گفته شود **ثوم** بپارسی سیر
ثوم گویند بستانی و بری و کراثی ثوم و کراث و طبیعت آن گرم است
و خشک است در چهارم و گویند در سیم و در حرارة و یبوست از بصل
اقوی بود و محلل نفخ بود و برداء الثعلب با عسل و روغن حب البان
بمالند و بران جای مالند موی را برویاند و جرب و قوبا را سود دهد
و خوردن وی خام و بریان کرده با عسل حلق را صافی کند و سرفه کهن
که از سردی بود سود دارد و خوردن وی کرم را بکشد مجموع و علق را
از حلق بیرون آورد و چون بکوبند و بار که مان غرغره کنند و چون در طبیخ
ورق و ساق وی نشینند حیض براند و مشیمه بیرون آورد و جهة گزندگی
جانوران و سگ دیوانه و رتیلا و ابن عرس و عقرب و افعی را شراب
خوردن و ضماد کردن و طبع نرم دارد و بول براند و درد دندان را نافع بود
و افعی که نیابت بود و قولنج کهن مقوی باه بود حرارة و حرافه کم بود
و مصلح وی ترشی و روغن بود و گوشت فربه صاحب تقویم گوید
مصلح وی هلیله و بنفشه بود و بدل ثوم بری ثوم بستانی بود **ثوم الحیه**
بپارسی ثوم بری گویند و آن اسقوردیوس گویند و گفته شد بعضی
از منافع دیگر منفعت وی آن است که مرضها سود و فالج و لقوه و خدر
را نافع بود و جالینوس گوید فالج و لقوه و جذام و برص و بهق را سودمند
بود و چون با عسل کف گرفته بیاشامند و دیسقوریدوس گوید برص و بهق
و جرب را زائل کند و چون بدین صفت استعمال کنند بگیرند ثوم بری و خردل
بکوبند و با آب رازیانه تر و تخم رازیانه کوفته و بیخته و عسل کف
گرفته در جام طلا کنند سه بار یکشب رها کنند تا عرق فرو آید

ومفس

ومفس گوید حمام را زائل کند چون بیاشامند در هر هفته روز چهار مثقال
با عسل و باقی منفعت وی در باب سین صفت سقوردیون گفته شود
ثوش حاشاست و گفته شود **نیل** بجره بجر و تخمه خوانند بپارسی
نیل کبا خوانند و آن نوعی از حرشف است و طبیعت وی سرد و خشک است
در اول گویند معتدل است نافع بود جهت جراحتها تمام و منع نزله
بکند و تخم وی و تخم وی منع قی بکند و ادرار بول بکند تمام و اسهال
باز دارد و از تخم وی لعوق سازند و سنان کرده بر بنا نهند و طبیخ آن ریش مثانه
را نافع بود والله اعلم **باب الجیم** **جادی**
کرکم و عواقیا و دهقان مخلوق و شعر الصفا لبیه و آن زعفران است
و گفته شود **جاورس** نوعیست بکنبج دخن خوانند بپارسی ارزن
گویند و بشیرازی الم و بکنبج جاورس هندی خوانند و آن ذرة است
بپارسی ذرت و بکنبج جاورس گویند بپارسی گاورس و بشیرازی کال خوانند
طبیعت آن سرد است در اول و خشک است در سیم لطیف بود و در همه حالها
بهتر از ارزن بود و گویند سرد و خشک است در سیم و قابض بود و مجفف و غیر لذیذ
شکم ببندد و بول براند و خونی بد از وی متولد شود و دیر هضم شود و غذائی
اندک از جمیع حبوب دهد که از اینان نان پزند و چه بپزند و مصلح
وی آنست که با شیر تازه بپزند یا با سوس و روغن بادام و او و هن بکنند و جهة
جرب از پس آن خوردن و بدل آن در شکم بستن برنج بود **جاوزهرج** گاو
زهره گویند و آن حجر البقر است و گفته شود **جاوشیر** بپارسی جاشیر
خوانند و گاوشیر نیز خوانند و بشیرازی جاخوشی گویند و آن صمغ بیست نحار
که ساقه کوتاه دارد و برگ آن به برگ انجیر ماند گردتر و کوچکتر و گویند
لعاب آن بورق زیتون ماند و قول اول اصح است که برگ آن گرد است
و برگ زیتون ماند و قول اول اصح است دراز است و ساق وی ماند

خار کشتن بود و گل وی زرد رنگ بود و تخم وی خوش بوی و تیز بود
و صمغ از وی چنان گیرند که ساق وی شق کنند تا صمغ بیرون آید و بهترین
آن بود که بلون زعفران بود تا نه و تیز بوی و زود در آب حل شود و اول که از
ساق بیرون آید سفید بود و چون خشک شود زرد رنگ گردد و بهترین آب
که از انند برنگ شیر شود و اگر سیاه رنگ بود مغشوش بود و غش آن
با شق و موم کنند و طبیعت جاوشیر گرم و خشک است در سیوم و گویند
در دوم عرق النساء و درد زانو و مفاصل سرد طلا کردن سود دهد و بر دندان
خورده نهند درد ساکن گرداند و صداع سرد را نافع بود و در چشم کشیدن
جلا دهد و چشم را روشن گرداند و استسقا و چکیدن کمیز و صلابت رحم را
نافع بود و چون با عسل بکار دارند و زن بخود برگیرد حیض براند و بچه بکشد
و جندبادستر و جرب مثانه و برسام الجنب ضماد کردن نافع بود و با مویز
بر نقرس ضماد کردن سودمند بود و قولنج را نافع بود و گزیدن جانوران
و سرفه کهن که از اخلاط غلیظ بلغمی لزج بود سودمند بود و بیخ درخت
وی چون بخراشند و زن بخود برگیرد بچه بیندازد و ثمر وی چون با افسنتین
بیاشامند حیض براند و اگر با نبیذ بیاشامند گزیدن جانوران نافع بود
و اگر با شراب بیاشامند درد رحم که سبب آن اختناق بود سود دهد
و مقدار شربتی از وی ما بین نیم مثقال تا یک مثقال بعد از آنکه در مطبوخ
خیسانیده باشند ابن جزله گوید که اگر بچه سه ماه یا چهار ماه بود
و در شکم بمیرد فتیله از جاوشیر بسازند و زن بخود برگیرد بیرون آورد و از
وجع صرع و ام الصبیان نافع بود و وی مضر بود باعصاب و انثیین و مصلح
وی مرباجه بود و بدل وی سکبینج رازی گوید بدل وی سکبینج التبر بود
بوزن آن **جار النهر** گویند سلوق الماست و این نباتیست که در آب روید
و طبیعت وی سرد و قابض بود و حکه و جرب و ریشهای کهن چون طلا کنند نافع بود

جاشی خشخاش زبدی است و گفته شود **جارکون** بسباسه است و گفته
شد **جاسه** باقلا قبطی خوانند و در مصر بسیار باشد و در ابتداء
بعد ساق وی سطبری انگشت بود و بدرازی یک گز باشد و گل وی
مانند گل سرخ باشد و باقلا آن که بحکم آن باقلا بود چون خشک شود
سیاه بود و چون تر باشد خام و پخته خورند و بیخ آن از بیخ نی سطبرتر بود
و قابض بود و معده را نیک بود چون آرد جو بیاشامند اسهال باز بندد
و ریش روده را نافع بود **جاکسو** تشمیزج است و گفته شد **جبن رطب**
پنیر تر گویند بهترین آن شیر تازه لذیذ بود که میل بحرارت داشته
باشد و آن شیر معتدل از حیوان صحیح البدن گرفته باشند و طبیعت
آن سرد و تر بود در سیوم و گویند در دوم غذائی فربه کننده بود و طبع را نرم
دارد و منع ورم جراحت بکند و دفع مضرت کسی که مرداسنگ خورده
باشد لیکن سنگ گرده و مثانه پیدا کند و سده و مصلح آن عسل بود
باقی و صاحب تقویم گوید مصلح آن زیتون است **جبن یابس** پنیر خشک
بهترین آن روغندار شیرین بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم
مصلح اشتها بود و چون با زیت سحق کنند سودمند بود جهت زخم مفاصل
ضماد کردن و بیرون آید مانند کژدم زحیر و چون بریان کنند شکم ببندد
و پنیر مولد خلط سوداوی بود و دیر از معده فرود آید و معده را بد بود و دیر هضم
شود و تشنگی آورد و سنگ گرده پیدا کند و باید که میان دو طعام خورند
و اگر با مغز گردکان خورند نیکوتر بود **جلبهن** جص است و گفته شود **جبل هنگ**
جبل اهنگ و جلبهنگ نیز گویند و بتازی جراهنک گویند و آن تخم درد
خاردیست و بیخ وی زیر زرد است و گویند تخم وی سیاه است و فعل
وی مانند فعل خربق بود و بهترین وی هندی بود حلو و زرد رنگ شعر
و غایت خرد بود و در امراض مزمنه نفع بود و اخلاط غلیظ لزج را خطر بود

مگر مفلوج را نافع بود و شربتی از وی نیم درم بود با یکدیم و اگر ازین زیادة بود
کشنده بود و از خوردن وی خفقان عظیم پیدا شود تا حدی که خناق
آورد و عرق سرد و معالجه آن قی و آب گرم و حقنه قوی که در وی شحم
حنظل بود و بعد از آن شربتها بیاشامند و اگر تشنج پیدا کند موم روغنی
نیم گرم بمالند و در آب نیم گرم بنشانند و بدل وی حب توت بود جدوار
بپارسی بود داور و عقولی ما فوقین و بهندی نرنسی و آن بیخ است شبیه
بسعد هندی اما وزن ثقیلتر بود و صلبتر از وی و بهترین وی آنست
که چون بسایند رنگش بنفشی بود و آن هندیست اما آنچه چنان نیست
بزرگتر بهتر میباشد از طرف ختا که از حساب خطاست از بیخ آنجا
می روید و آنرا نوبیه از بهر آن میگویند که هندی بش میخوانند و این
بیخ پازهر وی است هر دو در یک موضع میرویند و چون این بیخ بهلوی
وی میروید قوة زهر آن بش باطل میشود و اصل موضع آن بش میخوانند
زبان عمدا رد و اگر این بش جائی دیگر میروید که جدا او را اکل این بیخ جدوار
نیم دانگ کشنده است و بش بوزنه بیش میخوانند بدترین مجموع
زهرهاست تا بجائی که تریاق فاروق با سمیت او مقاومت نمی تواند
کرد و در شهر ملتان شخصی مقدار نیم مثقال بیش بخورد فی الحال ابتدای
وی اماس بدن گرفت و چشمهاش از جای برخاست و بیخود شد
مقدار نیم مثقال جدوار صلایه کرده و با یک کاسه شیر بوی داد بعد
از یک ساعت قی کردن آغاز کرد با نواع رنگها چنانچه حاضران از وی
مصروع میشدند باز بیخود افتاد دیگر بار نیم مثقال جدوار صلایه کردند
و با شراب انگوری بوی دادند باز قی کردن آغاز کرد و بعد از آن خواب
بروی غلبه کرد چون در خواب رفت عرق بسیار کرد چون بیدار شد
غذا طلب کرد و از آن زهر قاتل خلاص یافت باذن الله تعالی و خواص این دارو

بسیار است اول پازهر بش است که ذکر کرده شد دیگر اعمال سیستان که از
زمین گرمسیرات بار قابل میباشد شخصی مکرر بکردند مقدار نیم مثقال
با شراب بساو بیز و بجوز دوی دادند و از زهر مار خلاص یافت بفرمان باری تع
و عقرب و دمار که نیز را مقدار دو دانگ با شراب بوضع نافع بود و در مفردات
ابن بیطار و منهاج ابن جزله میگوید سم تریاق السموم بار سرها خاصه البیش
والافاعی و از منافع دیگر وی آنست که مجموع دردها را بنشاند اگر در اعضا باشد
مقدار یکی یا دو دانگ بسایند بقدری شراب یا آب گرم یا بجلاب
بحسب مزاج بدهند درد بنشاند چون درد قولنج و درد گرده و درد معده و سنگ
گرده و مثانه و حبس البول را با شیره تخم خیارین بدهند سود دارد و بر مجموع اورام
بلغمی و صفراوی و دموی و سوداوی در ابتدا و انتها طلا کنند در ابتدا ماده
باز گرداند و در انتها تحلیل کند و اگر محتاج نضج بود نضج بدهد خصوصاً اورام
مغابر چون زیر بغل و بن ران بر که بسایند و طلا کنند ورم را تحلیل کند
و اگر کسی را خیار که بیرون آید همین دارو طلا کند تحلیل یابد نه اینکه خیار که
ببرد و بکشاید هیچ زحمتی بوی نرسد دیگر در ایام مرض وبا هر کس که طاعون بوجه
بود دارند این دارو بر که بسایند و بر آن موضع طلا کنند خلاص یابد باذن الله تعالی
و دیگر در ایام وقوع ده تقد طلا کنند و در ابتدا زحمت ریشها کهن قدری بکوبند
و بر آن پاشند گوشت مرده را بخورد و جراحت بصلاح آورد دیگر کسی که
دل وی ضعیف و خفقان داشته باشد هر روز مقدار نیم درم بجلاب
یا شراب بدهند دل را بغایت قوة بخشد و در تفریح نظیر ندارد و در ایام وبا چون
تریاق فاروق ذکر کرده که تناول کنند منع عفونت کند و تقویت دل بدهد
و دفع ضرر وبا بکند این دارو و مفرد همان خاصیت دارد بلکه زیادت
بحسب آنکه تریاقیه در وی هست و چندان گرم نیست دیگر مولانا اصیل الدین
که از شاگردان مولانا نجم الدین محمود بن فقیه الیاس شیرازی علیه الرحمه

اگر جا عضا ظاهر باشد بسایند با آب گلاب طلا کنند دشانند و اگر

مردی فاضل بود که اکثر علوم ماهر و متقی و کلیات شیخ الرئیس را در شرح
نوشته فرمود که مرا درد معده بلغمی بود و هر معالجه که میکردم مفید نمی
افتاد چند عدد از این جدوار بود بکار دو صلایه میکردم و علاج کرم
فرو بردم از آن زحمت خلاص یافتم و آن مرض زایل شد و شخصی را سده
جگر بود و به استسقا خواست انجامید چند روز از آن با سکنجبین خورد
سده گشاده شد و رنگ وی زرد بود برنگ اصلی خود آمد دیگر شخصی
قرحه مثانه داشت و چند روز بول وی گرفته بود از این دارو بسایید و تر
و بر مثانه وی طلا کردند و قدری با حلیل وی چکانیدند همان ساعت
بول وی بگشاد و ریم بیرون آمدن گرفت و شفا یافت باذن الله تعالی
دیگر زحمت بواسیر را از آن دارو بدان موضع طلا کنند درد ساکن گرداند و ورم را
تحلیل دهد و دیگر بچه بشخصی زادن منتظر باشد بسایند قدری و علاج
کرم بخورد وی دهند و قدری به پشم [illegible] دارد در حال وضع حمل شود
دیگر صرع صبیان را بشیر مادر مقدار نیم دانگ یا دانگی بخورد وی دهند نافع بود
بارها آزموده است دیگر خناق [illegible] ربع [illegible] هر روز مقدار دو دانگ با جلاب
گرم بدهند هفت روز بغایت نافع بود انشاء الله اما نفقه [illegible] باید کرد
دیگر درد سر را مفید بود مقدار [illegible] از این دارو بران [illegible]
با بر مزان طلا کنند در حال درد ها کم کند و درد چشم که بلغمی بود در
چشم چکانند در [illegible] صفراوی باشد [illegible] چشم طلا کنند
درد کم شود بلکه بکلی بنشیند و آماس [illegible] کم شود و فرق میان صفراوی
و بلغمی آن باشد که در صفراوی درد و سوزش و چکیدن آب بیشتر باشد
و در تقویت باه اثری عظیم دارد مقدار نیم درم یا نیم مثقالی با شراب انگوری
بخورند نفعی تمام آرد حکما هند میگویند که [illegible] میگویند که اگر
بهق سفید و برص طلا کنند سودمند بود حکما هند میگویند که در این

دارو صد و بیست منفعت است و کسی را که خناق گرفته باشد بر حلق
طلا کنند نافع بود حالیا آنچه بتجربه معلوم شده بود ثبت کرده شد
و طبیعت وی گرم و خشک بود و لطیف و صاحب تقویم آورده است
منبج که طبیعت وی گرم و خشک در سیوم و هم صاحب قرحه امعا
آورده و مصلح وی شیره حلتیت بود که آهن تافته در آن انداخته باشند
جزب جماع را است و گفته شود جرجیر بری و بستانی بود بری را ایهقان
گویند و بستانی را کف عایشه بپارسی گندنک گویند و بشیرازی تره تیزک و
و بهترین آن بستانی بود که تری کمتر بود و طبیعت وی گرمست در سیوم و گویند
در دوم و خشکست در اول و تری وی تر بود در اول و بوحنا گوید گرم و خشک است
در دوم آب وی [illegible] جرجیر [illegible] بود و [illegible] و مفتح و مهیج باه بود
اما مصدع بود و سدر و تاریکی چشم آرد و مصلح وی کاهو و کاسنی و بقله
الحمقا بود و سرکه و وی منی را زیادت کند و هضم طعام آورد و چون با شراب بیاشامند
تریاق گزندگی ابرص بود و طبع براند و در خواص آورده اند که چون جرجیر بکوبند
و [illegible] در تخم انار ترش [illegible] گردد و جرجیر خردل بری گویند و ادرار
بول [illegible] کند و بیخ از بستانی بود و تخم وی بعوض خردل استعمال کنند
جرجیر الماء قرة العین است و [illegible] خوانند و گفته شود جرمدانق
و جردمانق کرم دانه است و کرد مانه نیز گویند و در کاف گفته شود جرجر
باقلا است و گفته شد جرجر المصری ترمس است و گفته شد جراد
بپارسی ملخ خوانند بهترین وی فربه بود و طبیعت وی گرم و خشک بود
در دوم چون بخور کنند عسر البول را نافع بود خاصه زنان را و گویند دوازده
عدد از وی سر ببرند [illegible] و مستسقی را [illegible]
[illegible] تقطیر البول را نافع بود و بخور کردن بدان بواسیر را سود دهد
و بریان کرده جهت گزیدن عقرب چون بخورند نافع بود دوا [illegible] وی [illegible]

وی چون بر کلف طلا کنند زایل کند و گویند ملح دراز پای چون برص را
بتب ربع آویزند نافع بود و خوردن ملح جرب و حکه آورد و مصلح وی بقلة
الحمقا بود با بزر القثا جراد البحر آدریان است و گفته شد جرذان
فار است بپارسی موش خوانند چون شکافند و بر گزندگی عقرب نهند
درد ساکن کند و گویند بریان کرده بر ثالیل نهند و خنازیر چون
بشکافند و طلا کنند نافع بود و اگر شکافته بر موضعی که خار یا چوب
رفته باشد طلا کنند بیرون آورد سرگین وی چون خشک کنند و بسوزانند
و بکوبند بغایت خورد با عسل بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند بغایت نافع
بود جوارشنیا اقراسیا است و گفته شود جزر بپارسی گزر گویند
و بهترین وی زرد وی و شیرین و گویند سرخ تر بود و زرد غلیظتر و غذا
از شلغم کمتر دهد و طبیعت وی گرم است در آخر درجه دوم و تر است در اول
باه را تحریک کند و مسهل و ملطف بود و لیکن بادانگیز و دیر هضم شود و منفخ
و مولد خون نیکو بود و با سرکه بغایت پخته بود و مصلح وی آبکامه و سرکه
و خردل بود و بزری که در وی هست مقوی جماع بود و کدر نوی لزوجة و بلغم
غلیظ بود و سده جگر بگشاید و هضم طعام بدهد و چون با گوشت بود نیکو بود
خاصه قطع بلغم بکند و سده بگشاید و مقوی پشت بود و شهوت جماع بیانگیزد
و چون با عسل مربا کنند زود هضم شود و رطوبت وی کمتر بود و حرارة
زیاده و باه را زیادت کند و منی بیفزاید و چون با سرکه و نمک بنشند
معده و جگر و سپرز را نافع بود جزر البری اشقاقل است و گفته شد
جزر اقلیطی هم جزری است خرنارج تخم الطرفا است بپارسی گز مازک
خوانند و طبیعت وی گرم است در اول درجه و خشک است در آخر آن و گویند
سرد است در اول قطع رعاف بکند و چون بپزند با آب و سرکه و بر سپرز
ضماد کنند نافع بود و در بیش شش سود دهد و مقدار دو درم مستعمل بی

و چون بیاشامند نفث دم را نافع بود و اسهال کهن و آنکه رطوبات
اندر طوبات ازدحام ایشان روانه بود و یرقان را نافع بود و برگ وی
رتیلا ضماد کردن سود دهد و اسحق گوید مضر بود به سپرز و مصلح
وی دوقو بود و گویند بدل آن هم وزن انار پوست و نیم وزن او اثر رود
سرخ بود جروداروا خیار روست و گفته شود حسکی خنظل است
و گفته شود جاد زعفران است و گفته شود جشنك تشمرج است
و گفته شد حمص حمصین است بپارسی نخود خوانند و طبیعت آن
سرد و خشک است چون با سرکه بسرشند و بر کسی که رعاف داشته باشد
طلا کنند خون باز دارد و شکستگی استخوان طلا کنند نافع بود جعده
قولیون خوانند و کبیر گویند و کیسوانه گویند و آن کبیر و صغیر بود
و کبیر وی بپارسی عنبرینه خوانند و صغیر وی به شیرازی کل ارمه
خوانند و بهترین آن صغیر بود شامی رومی بانه سنبل و طبیعت وی گرم
بود در سیم و طبیعت عنبرینه گرم بود در دوم و هر دو خشک بود
در دوم مفتح و ملطف بود چون تر بود جراحتها تر را نافع بود و خشک
آن ریشها را بغایت نافع بود و با سرکه بر سپرز ضماد کردن سودمند بود
و حیض براند و یرقان سیاه را نافع بود و کرم دراز و حب القرع را بیرون
آورد و گزندگی عقرب و جانوران نافع بود و چون در خانه بخور کنند یا زنز
دران خانه گزندگان بگریزند و نسا را نافع بود و یکدرم ازان و عصاره
وی با عسل در چشم کشیدن تاریکی برد و چشم را روشن کند و در چشم کشند
در ابتدا نزول آب را نافع بود و مضر بود بمعده و مصدع بود و اسحق
گوید مصلح وی جمامست و صاحب تقویم گوید بنفشه و بدل وی
در اخراج دود و اخراج حیض و بول پوست انار و نیم چهار دانگ وزن
آن پوست سلیخه و گویند بدل آن فو نیم جلی جعری گزی گویند

حل

وگفته شد جفت البلوط پوست بیرون بلوط است و طبیعت آن
سرد و خشک است در دوم قابض بود خون نفث باز دارد خاصه از دهان
و ریش روده و شکم ببندد و خشته مطبوخ مستعمل کنند و بر فتق ضماد کرد
نافع بود و بدل آن بوزن دو نیم وزن آن پوست انار و نیم آن گل سرخ
ممتحان بادنبال و گویند بدل آن جلنار است ورد است و گفته شود
جلبوب لبلاب است و موج بنزکوبند و عنبیه و جبل المساکین و در
لام گفته شود جلنار بپارسی گلنار گویند و بشیرازی صد برگ و آن
گل انار است که بغیر از آن هیچ نرسد و بهترین آن فارسی بود
و گویند مصری طبیعت وی سرد و خشک در دوم چون شکم ببندد
و ریش روده و ریش کهن و فتق را نافع بود و دندان را محکم کند و زلیه
که خون زیاده از ایشان روانه بود ببندد و اگر با سرکه مغزه بود دم لطوخ
کند باز گرداند و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند جوشش
دهن را نافع بود و عصاره وی در طبیعت مانند عصاره لحیه التیس
بود و مقدار مستعمل از وی یک درم و نیم تا دو درم بود اما مولد سده
بود و مضر بود به سپرز و مصلح آن کثیرا است و بدل آن اقاقیا دو ما
بود با جفت بلوط و بنادوق گویند بدل وی پوست انار است
بوزن آن و گویند بدل آن طراثیث است بوزن آن جلنسرین
ورد صینی است و گفته شود جلیهنگ جلبنج است و گفته شد جلجلان
صاحب مفردات گوید سمسم است و صاحب منهاج یک قول دارد که سمسم
است و ابن هرد و خلاف نیست تحقیق کرده با بن است و بپارسی کشنیز
خشک گویند و گفته شود جلسان جل خوانند و حرف گفته شود جلوز
بپارسی بوف و گویند بطبع سرد و خشک است بعرض و مزاج اصلی وی گرم
و خشک وی عارضی است و آب وی در دندان که از گرمی بود سود دهم

را قوت دهد اما اعصاب و معده را زیان دارد و سبیرا تر یابد بود و سرفه
آورد و خصوص بکسی که خلط سرد در معده بود و تشنگی آورد و خوردن
برف و آب وی حلق را که در حلق چسبیده بود نافع بود و آنچه که از وی
حاصل شود بد بود بسبب آنکه هرچه لطیف است بتحلیل رفته است
وصفت جمد گفته شود حلغوزه صاحب منهاج گوید بندق است
و صاحب جامع گوید بندق است مطلق و هر دو سهو کرده اند و در لغت
جلوز جلغوزه است و صاحب تقویم گوید جلغوزه هندی است
و مولف گوید آنچه محقق است جلوز لوز البری است و در عرب را زیت
الهرجان خوانند و اهل مغرب لاقوا الرجان و اتقان خوانند و آن
بادام کوهی است و بشیرازی بجرک گویند قائم مقام جلغوزه در منفعت
و طبیعت وی گرم است در اول و گویند در دوم و خشک است در اول و در دوم
اندکی رطوبتی هست باه را قوت دهد و منی بیفزاید و درد پشت را نافع
بود و گزیدگی عقرب و رتیلا را نافع بود اما دشخوار هضم بود و دیر از معده
بگذرد و مضر بود به سپرز و مصلح وی شکر بود و بدل وی جلغوزه
حب صنوبر کبار است و گفته جلجلان مصری بیش است و گفته شد جلنجبان
حشیش خشخاش است سیاه است و گفته شود جلنجوجه فندق است
و گفته شود جلمان شحم النخل است و قلب النخل است و گفته شود و آن
آب نخل است بپارسی مغز خرما گویند و پیه خرما و دل خرما گویند بهترین
آن ترشیرین بود و طبیعت آن سرد و خشک در اول و گویند در دوم و قابض بود
سودمند بود جهت خشونت حلق و اسهال و چون بر گزندگی ... ر
ضماد کنند بغایت مفید بود و وی قوه احشا بدهد و حمره
صفرا نافع بود و مضر بود به سینه و حلق و دیر از معده بگذرد و مصلح وی
خرما بود با عسل و گویند بدل وی جماض بود جمار النهر حنظل است

نوعی برکشت و گفته شود

وسبعین وکیلدار وبن کویند وآن سرخ واست وکفته شود حمد بپارسی
یخ کویند وآن بعضی بر بعضی فضیلت دارد وبهتر آن بود سبب آبی که ازان
بسته شود اکر آبی تلخ بود آن یخ تلخ بود واکر بر بود آن یخ بر بود وصفت
وی بغیر نزدیک است اما یخ لطیفتر بود جسیم جام سلیمان کویند
وآن زنجار سلیمان است علیه السلام ودرد اکفته شود جمد صینی
یخ صینی است وکفته شود جمت سنکیست سفید که بر حق مایل
بود ومعدن آن سه روزه مدینه رسول الله صلی الله علیه وسلم بود
اکر ربعی ازوی شراب بیاشامند مستی بکند واکر چه ظرف تنک بود
وانکس که با خود دارد از فقر ایمن باشد جمیز نوعی از انجیر است بیونانی
سبقومورا کویند وسوقاسبن کویند ومعنی آن تین احمق است عرق
آن بورق توت ماند وبغایت بیطعم بود ودرخت وی بسیار بزرگ بود ودروی
قوتی جاذبه بود وازعرق بدن وشیر وی نافع بود جهت ورمها که دشخوار
تحلیل یابد مانند خنازیر وطبیخ وی نزف دم را نافع بود ومعده را بد بود
وشکم براند وغذا الزکه دهد واولی آن بود که بعد از آن سکنجبین عسلی
خوانند جیجم بخشک بتفاصل مصری ماند برنک وکویند از زمین زا خیزد
وکویند از ابنوس زن زبرا از زمین بر کشد ودرمیان اهل چین عزیز باشد
وکویند از ترکستان خیزد ومعروف بود بچم خطائی دبق وضیق النفس
وخناق اسود مند بود وعصاره ورق وی بر ورمها صلب را داده ضماد کردن
نافع بود وکزیدکی جانوران خوردن ومقدار مستعمل ازوی نیم درم بود
حنطانا دو نوع است یکنوع رومی ویک خرمقانی وآن یخ سرخ
رنکست باندازه انکشت ستبر تر وبزرکتر وکویند او را بنام پادشاه خوانند
که وی پادشاه خبطی بود وکویند حنطیس الملک وبهترین رومی است که بغایت
سرخ وخوشبوی بود وطبعت وی کرم است درسیوم وخشکست در دوم

درد دم سدی جکر وسپرز بکشاید وحیض وبول براند وچون نیم مثقال
با شراب بیاشامند تریاق کزندکی عقرب وهمه کزندکان بود وچون
با عسل بسرشند وآب نیم کرم وبر موضع کزندکان ضماد کنند نافع بود
واکر بجوشانند وی زن بخود بوی کند بچه بیندازد وتریاق کزندکی سگ
دیوانه ومار بود وزهرها کشند درد جکر ومعده وذات الجنب را نافع
بود ودر قطورها چشم بعوض افیون مستعمل کنند وبیق را زایل کند
واسحق کوید مضر بعصب بسیند ومصلح وی اسقولوفندریون بود
ومصلح بول وی دارچینی کوید یک وزن ونیم اسارون ونیم وزن پوست
بیخ کبراست جندبیدستر قسطوریون کویند وخرمیان هم خوانند بپارسی
قندس فرنگی کویند وخایه سگ آبی هم کویند وآن خصیه حیوان بحری است
که هم در آب زندکانی تواند کرد وهم بی آب وآن حیوان را قندر خوانند وبهترین
آن بود که هر دو خصیه بهم چسبیده بود وپوست آن بغایت رقیق بود
وآنچه ستبر بود هر دو بهم چسبیده نبوند مغشوش بود وحش انجا بجاوشیر
وصمغ کنند واز کی جندبیدستر وبخون بسرشند ودر مثانه کوسفند کنند
وخشک کنند وطبیعت جندبیدستر کرم وخشکست در سیوم وکویند
در دوم ووی لطیفتر از همه مسخنات بود ونافع بود جهت عصب سرد
وفالج ورعشه وخدر ولسان وصداع که از سردی بود بخور کردن وتحلل
نفخ بود وحیض براند وبچه مرده بیندازد ومشیمه بیرون آورد وصاحب
منهاج کوید شربتی ازوی زیاده از یکدرم نشاید ومصلح وی مغزه کوید
دو مثقال جندبیدستر وقدری فوتنج بری بیاشامند وحیض براند وبچه
مرده ومشیمه بیرون آرد وچون بکوبند وبه بینی دمند بغایت سعوط
کنند ودر چشم کنند جلا چشم بدهد وچون باسرکه بیاشامند نیم درم
مغص وفواق را نافع بود وچون به پشم ابارونک بخود بر کیرد بادها سرد که

درجم بود سود دهد و گزیدگی عقرب و مار که آشامیدن دفع سموم و ادویه
قتاله کند و سده که در اعضاء باطن باشد بگشاید و کری که سبب آن
سردی باشد سود دهد و چون مقدار حبه ای بروغن ناردین بگدازانند
و بر سر طلا کنند مصروع را نافع بود و چون در روغن حل کنند جهت جذر
با استرخاء اعضا و فالج و نقرس سرد بغایت سود دارد و اگر سیاه باشند
تریاق سمها سرد بود خواه نباتی و خواه حیوانی و خاصه و قولنج سرد
خواه بلغمی و خواه ریحی خوردن و طلا کردن و حقنه کردن نافع بود
و خفقان که از سردی بود نافع بود و کندی در کتاب سمیات آورده که جند
بیدستر که لون آن سیاه می زند بکشد کشنده است در بعد و مداوای
آن بقی بود بشبت و فودنج و سپستان و عسل بعد از آن حماض اترج
بدهند که پادزهر وی است یا ربها فواکه ترش یا سرکه یا شیر خر و بدل آن هموزن
آن وج و نیم وزن آن فلفل بود جمجم عصی الراعی است و گفته شود
جنطوریون قنطوریون است و گفته شود جمجل در دمشق بسیار بود
و طبیعت آن گرم و تر است در اول و طبیعت را نرم دارد و گرم مزاج را موافق
بود و خونی اندک نیک ازوی حاصل شود و بدل آن هلیون است جنبذ
الرمان گل انار بستانی است و بشیرازی گلگل انار خوانند و منفعت وی
نزدیک است بجلنار جناح البیض حرشف است و گفته شود جناح
مطلق راس است و هم گفته شود جوز حشف خوانند بپارسی گردکان
است و طبیعت آن گرم است در سوم و خشک در اول درجه دوم و گویند
گرم و تر است در دوم و شیخ الرئیس گوید گرم است در اول بهترین وی آن
بود که پوست وی تنک بود و ورق وی و پوست وی قابض بود و پوست
اندرونی که بر مغز چسبیده بود رفیق بود و وی قبض بود و شکم ببندد
و پوست سوخته وی مجفف بود بغیر لدغ و مغز جوز چون بخایند بر اورام

سوداوی که در پیش شده باشد ضماد کنند نافع بود و صمغ وی بر ریشها گرم
نافع بود و چون بریان باشند و مغز وی مغص را ساکن کنند و شکم
ببندد و چون با مویز بخورند شکم براند و اگر بسیار خورند کرم دراز
و حب القرع بیرون آورد و اگر با نخ سداب پیش از ادویه قتاله خورند
پادزهر آن بود و اگر بعد از آن همین سبیل و چون با عسل و نمک و پیاز
بیامیزند و بر گزیدن سگ دیوانه و آدمی نهند نافع بود پوست درخت
وی و ورق آن چون دو مثقال از وی بیاشامند تقطیر البول را نافع بود
و شریف گوید پوست گردکان سبز بکوبند و خبث با ربث الحدید در آن
اندازند و یک هفته رها کنند چند نوبت بجنبانند بعد از آن خضاب
کنند موی سفید سیاه کند چون حزاز و قوبا بدان بمالند نیکو
بود و خوردن گردکان گرم مزاج را مضر بود و مغص را زیاد کند و
مصدع بود و زبان گران و دهن و حلق را زیان دارد و مصلح
وی سکنجبین بود با خشخاش و گردکان کهن نباید خوردن که بد بود
غثیان و قی و حکت آورد و نزدیک بود بکسی که حنظل خورده باشد
رب فواکه ترش مانند خوخ و ریباس و ... و بدل آن بوزن آن
حبة الخضرا بود و گویند جوزهندی جوزهندی نارجیل است
و گفته شود جوزجندم گوزگندم و خرف الحمام گویند بشیرازی
گل گندم رازی گویند گرم و تر است منی بیفزاید و فربهی آورد و باه را برانگیزد
و قطع نزف دم بکند و قوبا را پاک کند و منع از وی گل خوردن بکند
و قولس گوید در وی قوت مبرد و ملطف بود و اندکی مجفف بود جوزبوا
جوز الطیب خوانند بهترین وی سرخ فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک است
در سوم غشی را نافع بود و بوی دهان خوش کند و قوت جگر و معده
بدهد خاصه فم معده و سیل را سود دهد و قوه باصره بدهد و شکم

بر بندد وحصر البول را نافع بود ومنع قی بکند ودرد سر کهن شده را نافع بود ومقدار مستعمل از وی دو درم بود و بدل وی نیک وزن وی نیم سنبل الطیب بود واسحق گوید مضر بود به شش ومصلح وی عسل بود وصاحب تقویم گوید طبیعت بر بندد وممسک بود ومصلح وی جلاب کرم بود جوز الابل ثمرة العرعرات وگفته شود جوز القی مانند جوز بسفید بود درقه وطبیعت وی گرم وخشک منقی بلغم ورطوبت بود مقدار دو درم درفالج ولقوه وماننده آن نافع بود وبدل آن بوزن آن بوره وحوذل وخردل بود جوز ماثل وجور بابم نیز گویند وجوز ماثا وجوز مقاتل وجوزب بهندی دهتوره خوانند ودلا بجه وبشیرازی کوبد کما خوانند وان دو نوع یکنوع بشکل جوز القی بود ویکنوع خار دار بود مانند حب سوهان خشن ولون وپوست وی سیاه بود وزود رنگ وسفید رنگ تر بود مانند بعضی جوز بود بی تخم بود وپوست وی تنک بود وسروی مانند سرباد نجان ونقاح بود وطبیعت وی سرد است در جهارم وی نافع بود جهت حرارت مفرط ملتهب چون قیراطی از وی بخورند دماغ را بد بود وسکر آورد ودنکی از وی صاحب منهاج گوید مضر بود بدل ویکدرم از وی کشنده بود ودر رو زمغثی ومنوم ومسبت ومخدر ومدلعای وی بقی کنند مایی که نظرون دروی جوشیده باشد باروغن وبعد از ان شیر تازه ودهند یا سرکه سعتر وانجدان وفوتنج کوهی در وی جوشیده باشد وگویند یک مثقال از وی کشنده باشد البته ونیم دنک در شراب یکبی دهد مستی زیاده آورد جوز الکوهی جوز القی است وگفته شد جوز المرج حب کالج کوهی است وگفته شود جوز السرو بهترین وی تازه ونشر ازی جوز کلاغ خوانند وطبیعت وی سرد وخشک بود وقابض واسحق گوید گرم است در اول وخشک در دوم برفیق ضماد کردن نافع بود ابریشم

واسراس وقطع خون بکند وچون بگویند با البخر وفتیله سازند ودر بینی نهند گوشت زیاده بخورد وبا شراب سود مند بود جهت سرفه کهن وعسر البول وبلغم ومقدار مستعمل از وی نیم مثقال بود واگر بجوشانند ودر آب فشنند دیا بی که نعم ایشان بهم جوشیده باشد بیرون آید نافع بود وصاحب تقویم گوید مضر بود بلد ومصلح وی عسل بود وروغن بادام وجالینوس گوید بوی دهان خوش کند وسده بگشاید وقوة معده بدهد وصداع سرد را نافع بود چون با عسل وگلاب بسر طلا کنند وقوانس گوید طبیعت را به بندد از خون وصفرا رقوع بدن زیاده کند وسیف رطوبات از عروق بکند واسحق گوید صفرا آورد ومصلح وی عسل بود وبدل وی صاحب منهاج گوید نیم مثقال آن پوست انار ونیم وزن آن اترورن سرخ بود حلیدار و نصاحی اند وان سرخ است وگفته شد

باب الحا حاشا ساموں گویند نوعی نیز خوانند وسعتر الحمار ورومی گوید بودنه کوهی است وگویند دنت خوله بیابانیت وگویند برگ سعیدان دشتی است وابجه محقق است نوعی از بودنه کوهی است گلها کوچک بسیار دارد مانند خرما که برخی مایل بود وقصبه باریک بود مانند قصبه ادخر وبرگها دارد بشکل برگ جعده کسیر وبجنه درکی بود وده دام کوه نیز باشد وطبیعت آن گرم وخشکست در سیم وگویند در دوم محلل ومقطع بود ومسهل بول وحیض باشد وبچه بیفکند از معده بگشاید وعرق النسا با شراب وسویق ضماد کنند نافع بود وشش را پاک کرداند ومنع نفث دم بکند وجالینوس گوید فالج ولقوه ونسیان را نافع بود وادرو ناحس گوید چون بکوبند وسحق کنند وبعسل بر شهند وبر سرطان طلا کنند نافع بود واسحق گوید مضر بود به شش ومصلح وی بعنلع است وبدل آن یکوزن ونیم سعتر کوهی است حافظ المرز سریکیان است وگفته شود حافظ الاطفال هر دو اسم فرفیون است وافربیون نیز گویند حاج خاریست که ترنجبین از وعصاره وی حاصل می شود

وبنوت کشوت بروی بجیدم مبشود وبشاری جاندا رو حوابد و عصان
وی جون در جشم کشد سپیدی ببرد وتاریکی زایل کند وکل وی جهت بواسیر
بغایت نافع بود حافظ النحل تنجاراست وابو خلسا بتزکویند وکفته شود
حالق الشعر فاشراست گفته شود حافر الحمار الوحشی سم حمار وحشی آ
یعنی خرکور جون بسوزانند وبباشامند صرع راسود دهد وجون بازیت
بیامیزند وبداء الثعلب وخنازیر طلا کنند نافع بود حافر الحمار سم خراست
جون بسوزانند وبیاشامند جهل روز متواتر هر روز فلحناان مصروع را نافع
بود وجون بازیت بیامیزند وبر خنازیر طلا کنند بگدازانند وبداء الثعلب
وشقاقی که از سرما بود ضماد کنند زایل کند حافر البرذون سم استر بود خون سوخته
صرع راسود دهد وجون بازیت بیامیزند وبداء الثعلب وخنازیر طلا کنند نافع بود
حب النیل قرطم هندیست طبیعت آن گرم وخشک در دوم وگویند در اول
وگویند در سیوم وگویند سرد است نافع بود جهت بهق سپید وبرص ومسهل
خلطها غلیظ بود وسودا وبلغم وکرمها وحب القرع وشربتی از وی دانگی است
ونیم تا نیم درم بود داروبها دیگر وعرق النسا ونقرس را نافع بود ودرد اخلاط
که در مفاصل جمع شده باشد مجموع بماند وامعا را بشوید وقوت معده بدهد
وسده جگر بگشاید ومسهل مراسود باشد ووی کرب وقیان آورد واولی آن
بود که بروغن بادام جرب کنند ومصلح او وی خلط کند وبدل وی در اسهال
ودفع سودا نیم وزن آن تخم حنظل ودیگی وزن آن حجر ارمنی بود حب المساکین
لبلابست وگفته شود حب الهراط مازریون است وگفته شود حب الاق
ورق گویند وآن جند قوتست وگفته شود حبق فودنج است وگفته شود
حب العزیز حب الزلم است وگفته شود حب الملوک حب کاکنج است وگفته شود
حب خضرا حب السمنه است وگفته شود حبة اللوز لسان العصافیر است
وگفته شود حب السمنه حبیب سیاه رنگ از نخود کوچکتر وخراسانیان

آنرا نقل خواجه خوانند وپوست وی بغایت سیاه بود ومغز وی بغایت
سپید وطبیعت وی گرم وتر است در اول وگویند در دوم فربهی آورد
ومنی بیفزاید وباه را برانگیزد ومقدار در درم اگر بکوبند ودر آب بمالند
وصافی کنند وقدری آرد وقدری روغن بادام شیرین با یکجا بپزند وبیاشامند (مند)
بدن لاغر را فربه کند جون سبب لاغری از سردی وخشکی بود ودیر هضم
بگردد ومضر بود بشش ومصلح وی قند بود وبدل آن نیم وزن آن مغز بادام
ونیم وزن آن کنجد ونیم وزن آن حب المحلب است حب الزلم گویند نوع
الحرشف است در شیراز بحب الحرشف مشهور است وحب الزلم بپارسی تخم
کنکر گویند وآنچه محقق است آن تخمیست بلون سپید ومثلث شکل بود
وسپهان با پوست توان خائیدن ومنفعت وی در شهر زور بود ونلفل
الاسود آن خوانند وابن ماسویه گوید گرمست در سیوم وتر است در اول
وعیسی گوید گرم است در دوم وتر است در اول وصاحب منهاج گوید
گرم وخشکست ودر وی رطوبتی عرضی فضلی بود ومنی زیادت کند بغایت
تحریک شهوت جماع بکند وتن را فربه کند وقوت ذکر بدهد وشریف گوید
چون بجوشانند وبر کلف روی طلا کنند زایل کند ووی مولد صداع بود
ومصلح بنفشه بود وبدل وی شقاقل بود حب الخروع بپارسی تخم بید انجیر
خوانند وبشیراز بکشو ودر باب خا در صفت خروع منافع وی گفته حب
بلسان تخم بلسان مصری بود وآن بعضی از مصر در هیچ جای دیگر نباشد وصاحب
منهاج سهو کرده است آن سوفاربقون است صفت سوفاربقون در ها
گفته شود وطبیعت حب بلسان گرم وخشکست در دوم نافع بود جهت
بلغم سودا وی ودم گرم که در شش بود وسرفه وعرق النسا وصرع وسدد
وحصر البول وگزندگی جانوران نافع بود جون بیاشامند واگر بجوشانند وزن
در آب آن نشیند رحم را بگشاید وجالینوس گوید در سرگین وپوراسود دهد روغن

بلغمی

کوید رود، ومعده رانافع بود وموی بداء الثعلب وداء الحیه برویاند وبیخ
موی را قوت دهد ودیسقوریدوس کوید اشتهاء طعام باز دید آورد ودوهم بلغمی کرم
در معده بود زایل کند ودرد پهلوی وربو وضیق النفس را نافع بود ومقدار
مستعمل از وی یکدرم بود وکویند مضر بود بمثانه ومصلح وی کتیرا بود وبدل
عود بلسان وکویند بدل آن نیم وزن آن پوست سلیخه وده یک آن بسباسه
حسین وحنین نیز کویند وآن دفلی است وکفته شود حب جلوع
انجبون است وکفته شد حب الحلتل کرنارک خوانند وکرنارق کویند آن
جز مارج است وکفته شد حب الکاکنج جوز المرج خوانند وآن برنالکاکنج
است وآن دو نوعست یکنوع را عروس در پرده خوانند ویکنوع دیکر کرجون
من وبهترین آن خشک سرخ کوهی بود وکویند بستانی بود وطبیعت آن سرد است
باعتدال وخشکست وعیسی کوید سرد وخشکست در آخر درجه اول تا دوم
وکویند درسیوم مغص را نافع بود وبول براند وریش کرده ومثانه را نافع بود
روفس کوید چون یک جزو از وی خرد کرده سحق کنند با جزوی از شخم
ادمی وبیاشامند کرمها در شکم بکشد وبیرون آورد ووی مضر بود بکرده
چون بسیار مستعمل کنند سبب شدة ادرار وخدر در سر پیدا کند ومصلح وی
کل فارسی بود حب السودا شونیز است وکفته شود حب السفرجل بپارسی
بهدانه کویند بهترین آن بود که به ترش کرمی بود وطبیعت وی سرد وتر بود در دوم
بلیتی بود به قبض نافع بود جهت خشونت حلق وقصبه شش ولعاب آن
ترطیب کند وبیوسته زایل کند وحرارت ساکن کند ومقدار دو درم از مغز وی
چون بکوبند وبانبات حب سازند وبالعاب وی وروغن بادام بخورند
سرفه کرم را سود آورد واسحق کوید مضر بود بکرده ومصلح وی نبات بود وبدل
وی بزرقطونا حب الرشاد بزر الحماض است وکفته شد حب القلقد
بزر البنجنکشت است وکفته شد حب القطن حلسفرج خوانند بپارسی پنبه دانه

دکند

کویند بهترین آن ترنک مغز دار بود وطبیعت وی کرم وتر است در دوم وکویند
سرد است نافع بود جهت ربو وسینه وسرفه وطبع را نرم دارد ومقدار مستعمل
از وی هفت درم باشد وکویند مضر است بکرده ومصلح آن جیره بنفشه بود
وبدل آن تخم کنکر حب العرعر ثمرة العرعر است وکفته شود حب الملح حبیست
بمقدار فلفلی ولون وی میان زردی وسرخی بود وبغایت املس وخوشبوی
بود ونود شکن ومغز وی بغایت سفید ومعطر اصل یمن وعجالد عطارات
بکار برند وطبیعت آن کرم وخشک در دوم است شیخ الرئیس کوید ابغایت مفید بود
ومعده را یاری دهد ونشف رطوبات بکند ومقوی احشا بود وباعسل
عصبات را نافع بود وباه را زیادة کند حب الفلفل منبات بربری است
بپارسی نارداز دشتی خوانند ومعاشیخ ورباست وبمقدار زیدلک لوبیا بود
ودر طعم وی اندک تلخی بود وخوشبوی بود وبلون سفید بود وطبیعت وی کرم
وتر بود در دوم وکویند خشک بود قوة بدنها وفرحی بدهد وفربهی آورد
وچون کیجل وعسل طبرزد واضافه کنند باه را زیادة کند وبریان کرده نیکوتر
بود اما مصدع بود ومصلح وی روغن کل وسرکه بود واکر بسیار خورند هم
آورد ومعده را بکردواو آن بود که با قند وعسل خورند وبدل آن بوزن
آن جغات وبوزن آن حب صنوبر حب الغار مانند فندقی کوچک بود وپوست
وی بغایت سیاه وسبک بود ومغز آن بدو نیم بود وبغایت سخت ولون
آن بزردی مایل بود وماننده عطریت در وی بود بغایت وطبیعت وی کرم وخشکست
در سیوم در متعالی چون باحی مسیحی بیاشامند وبقراط کوید مثقال نافع بود
وفولس کوید مکس بکریزد وسپرز که از رطوبت بود سود دهد چون با راسن
بیاشامند ودر سینه که از سبب بلغم ورباح غلیظ بود نافع بود ووی مضر بود
بجکر وحوالی آن ومصلح آن زرشک تازه بود وبدل وی حب محلب بود با مغز بادام
تلخ حب الصنوبر الکبار جلغوزه است ودرخت آن کوچکتر از درخت صنوبر

مضار بود واز سیستان خیزد ودرخت وی را سوسن خوانند وطبیعت آن چون
گرم بود در اول وگویند در دوم وگویند معتدلست وروی انگیجران هست ورطو
وجالینوس گوید گرم وترست در درد پشت را نافع بود ودرد اعصاب وعرق النسا.
واستسقا وشش پاک کند از خلطی که باشد وباه را زیادت کند ومنی بیفزاید وشیر
زنان وسنگ مثانه بریزاند واسحق بن عمران گوید چون با عسل بخورند مجامعت
زیادت کند وگوید طبیعت وی گرم است در دوم وترست در اول وابن ماسوی
گوید گرمست در دوم وخشکست در اول ووی مصدع بود ومصلح وی خشخاش وسکنگبین
بود وبدل آن حب محلب مقشر بود آن نیم وزن آن بادام سفید کرده بود حب
الصنوبر الکبار بپارسی تخم کاج گویند در طعم مانند چلغوزه بود وطبیعت
آن گرم وخشکست در دوم منضج ومحلل بود نافع بود استسقا وضعف جگر را
وفربهی آورد ورطوبات فاسد که در شش بود خشک گرداند وقوت معده
بود چون با افسنتین ضماد کنند وچهار درم از وی منی بیفزاید خاصه که با تخم
وقند بود ومثانه وگرده را قوت دهد اما مضر بود در سر وحلق مگر ذو سبا هنگام
معصل آورد وتریاق وی حب الرمان بود وبدل وی حب صنوبر کبار بود الصفار
حب الراس صاحب حوزه گوید میویزج است وسهو کرده وصاحب منهاج
ماهیت آن راست گفته که نوع زبل وطعم وی تلخ بود وگرد شکل بود وما شد
تخم مخلصه واز کوهستان فارس خیزد واز کوهستان همدان واکثر افایح وبرنجها
وراس دو نوعست جبلی وبستانی واین تخم جبلی است وانان بستانی در باب
با ذریعت راس گفته شود واین نوع که گفته شد قوت موی دهد واز
آفات نگاه دارد چون بجوشند خرد ودبان سر بشویند حب القلقل مانند
ودر قلب در گفته شود حب العصفر قرطم است وگفته شود حب الآس مورد
بپارسی تخم مورد خوانند بهترین وی بستانی بود فربه رسیده تازه وطبیعت
وی سرد وخشک بود در دوم وگویند وگویند که اشکم ببندد ومنع نفث دم

بکند وسعال واحشا را قوت دهد وبول براند وسرفه را نیکو بود ومقدار
ماخوذ از وی سه درم بود وصاحب تقویم گوید بیخ درم ربشها اهرونی را
نافع بود وگزیدن رتیلا وعقرب چون با شراب بیاشامند نافع بود ودرد
مثانه را نافع بود خواه خشک وخواه خشک تر خشک وی چون با شراب
بیامیزند نافع بود وچون با شراب پخته ضماد کنند ریشها که عین وقدمین
زایل کند وچون تر بود بکوبند وماشر بود بر چشم ضماد کنند تحلیل دهد
وجرب وی باسیر وورم مقعد چون با عسل طلا کنند نافع بود وبر کلف
روی سحق کرده چون با آب بیزند واسحق گوید بسیار روی مضر بود بمثانه ومصلح
وی صمغ عربی بود حب الرمان بپارسی ناردانه گویند بهترین وی ترش تر بود
بود وطبیعت وی سرد وخشک وقابض بود چون خشک بود شکم ببندد
ومنع مواد صفراوی بکند وغثیان وقی باز دارد وورم گرم را قوت دهد
وعصاره وی خاصه ترش چون پخته با عسل بیامیزند نافع بود وریشها
دهن ومعده وریشها بلید وگوشت زیاده ودرد گوش وانکه تن بحوکه دیش
شده باشد وبدل وی سماق بود حب البرباریس ابرباریس است وگفته شد
حب البان دانه ایست بشکل فستق اما پوست وی تنک بود وسهل شکن
باشد از فستق الهاوید خوانند وطعم وی تلخی بود با قبض بهترین وی تازه خوش
بوی بود وطبیعت وی گرم وخشکست در دوم وگویند گرم است وگویند تا آ
در اول سودا وبلغم را نافع بود ومقدار مستعمل از وی تا دو درم بود جلا بدهد
وثالیل وکلف ودانها که بروی پیدا شود وجرب وحکه را نافع بود وسده جگر
وسپرز بگشاید وصلابه آن نرم کند چون با آرد کرسنه ضماد کنند واسحق گوید مضر
بجگر ومصلح آن رازیانه است ودیسقوریدوس گوید بدل وی بوزن وی فستق
السلیخه بود وده یک آن بسباسه وآنرا جیرازنی تخم غالیه خوانند حب الملوک
ماهودانه خوانند وگفته بود حب الفنا عنب الثعلب است وگفته شود

حب المحلب بپارسی تخم عم بود کویند بهترین وی فربه بود و بول براند و چون بکوبند و بر کلف طلا کنند نافع بود و کرم بکشد و حب القرع بیرون آورد و سدد جکر و سپرز بگشاید و نقرس و ابسی درد دهد و سنک کرده و مثانه را بریزاند و خون حیض براند و قولنج را بگشاید و کویند مضر بود به دماغ کرم و احشا و مصلح وی رب اترج یا ریباس بود و بدل وی کویند مغز بادام تلخ بود

حب الریباس بپارسی تخم ریباس خوانند بهترین وی تازه بود و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود جهت حرقت صفراوی و جرب و حکه نافع بود و بدل آن تخم حماض بستانی بود حب القرع بپارسی تخم کدو خوانند بهترین وی آن بود که آب شیرین خورده بود و طبیعت وی سرد بود در درجه سوم مسکن بود جهت صفراویان و مقدار مستعمل از وی سه درم بود سرفه کرم و خشک را نافع بود چون با نبات بخورند تشنگی بنشاند و عسر البول که از حرارت بود زایل کند و اسحق کوید مضر است به عانه و مصلح وی تخم کرفس بود و جالینوس کوید بدل وی در ترکیبات ادویه کثیرا بود حب الرشاد حرف است بهترین وی از بابلی بود و طبیعت آن کرم و خشک است و بعید وی حرارت کرم دارد از سرخ ترنج و معصی حجی را نافع بود چون با آب کرم و روغن بیاشامند و عرق النسا را نافع بود و چون بکوبند و بر وی ضماد کنند و ترلیخ را سه درم بکوبند و بیاشامند و بدل آن در ضماد عرق النسا شیطرج بود و باقی منفعت وی حرف کفته شود حب الخضرا ثمر درخت بطم است و بشیرازی بن کویند و آن دو نوع است یکنوع را شاه بن کویند و یکنوع را بن و شاه بن خوشتر بود و همچنان با پوست توان خورد و درخت شاه بن را صرو خوانند و آنان بن بطم و بهترین آن سبز بزرک تازه بود و طبیعت آن کرم و خشک و خوردن وی معده را بد بود و بول براند و شهوت جماع برانگیزد و چون با شراب یا سرکه بیاشامند کزندکی رتیلا را نافع بود و سعال و فالج و لقوه را سود دهد و خوردن

و از روغن وی مرهم ساختن و مالیدن و چوب وی چون بسوزند و با داء الثعلب طلا کنند موی برویاند خاصه موی سر و صمغ وی در منفعت مانند مصطکی بود و در ضماد کفته شود و بن مصدع بود و دهن را خوشبو کند و معده را نیرو دهد و شهوت را ببرد و مصلح وی سکنجبین بود و رب فواکه ترش بود و صاحب منهاج کوید مصلح وی کثیرا بود و بدل وی مغز جوز است حب البطیخ مغز البطیخ است و کفته شد حب الکمثری بپارسی دانه امرود کویند و بهترین آن بزرک که به تندی مایل بود و اسحق کوید کرم و خشک است نافع بود جهت درد شش و مقدار مستعمل چهار درم بود و کویند بهترین آن بزرک بود مضر بود بکرده و مصلح وی عناب با لعاب و مصلح وی کثیرا بود حب الزبیب بپارسی دانه مویز کویند و طبیعت وی سرد بود در اول و کفته شود حب حنظل حب قاقلا است و کفته شود حماریس علوفش خوانند بپارسی حنده کویند و آن نوعی از کلنک است کوشت وی سبکتر از کوشت بط بود از بهر آنکه وی بری است و دروی غلظی بود و پیه وی چون با انکی نمک و سنبل بکوبند و بسازند مانند نخود و در سایه خشک کنند و بدارند و چون بخ حب از آن با آب نیم کرم بیاشامند بنالشتا در بهر را بغایت نیکو بود و اکر پوست اندرون سنکدان وی خشک کرده سحق کنند و با اندک نمک اندرانی سوده در چشم کشند در اول نزول آب هیچ دوا نیکوتر از این نبود و اکر دل وی در خرقه ببندند و بر کسی آویزند که خواب بسیار میکند از وی زایل شود و در سنکدان وی سنکی باشد چون بر کسی بندند که رعاف داشته باشد خون بکیرد و این عمل بخاصیت میکند و وی دبر و عسر النفس را نافع بود و کوشت وی کویند بغایت کرم و خشک است و اولی آن بود که با آب و نمک بپزند و بعد از آن روغن بادام بر وی ریزند و اکر از جهت سرد مزاج بود روغن کردکان و زیت و دو سه پاره دارصینی و خولنجان و مرق آن مرض را

نافع بود حب القنا حزر بجوش است و دانه الفار گفته شود حب الزاعی
بر بجاسفت و گفته شد حبق با نوناست و گفته شد حبق الفیل حبق
الفتا نیز خوانند و آن مرزنجوش است حبق القرنفل فرنجمشک نیز خوانند
بپارسی قرنفل بویه است و گفته شود حبق ریحان بادرنجبویه است و گفته
شد حبق الماء نودنج تری و حبق التمساح نیز خوانند و دیگر انواع آن
گفته شد حبق نبطی حماحم است و گفته شود آن نوعی از ودنج بستانی
است حبق قصری و حبق کرمانی شاسفرم است و گفته شود حبق خراسانی
بقله خراسانی است و گفته شود حبق الشیوخ ریحان الشیوخ نیز
گویند و آن مرو است و دیگر انواع آن گفته شود حبین بسریانی نعناع
است و گفته شود حجر التیس پازهر است و به تریاق طبیبی خوانند
و آن ما بلغ بود و اکثر [illegible] باشد و بر یکدیگر طبقات دارد در میان
آن جیر بیت گویا مغربیست و آن جوب مخلصه باد آنه وی بود و لون حجر
التیس احمر بود سیاهی که سرخی زند و آنچه نیک باشد چون بر سنگ
بسایند سرخ رنگ شود و آنچه بد بود چون با شیر بر سنگ بسایند سبز رنگ
شود و آن را از شکم بز کوهی که در نیمروز در شیردان وی می‌باشد و صاحب [illegible]
گوید از طرف خراسان حاصل می‌شود و این خلافست و بغیر از نشابکاره در
هیچ موضع دیگر حاصل نمی‌شود و گویند که غذای آن گوسفند مار بود
بخلاصه و سبب آن این سنگ در شکم وی به بندد و بدین سبب وی را
تریاق فاروق طبیبی خوانند و گویند در زهره وی باشد و این خلاف
و آنچه محقق است در شیردان وی بود و دوی [illegible] بود و با اطراف
بندد و گویند چون بسایند سرخ رنگ شود و سبز رنگ و [illegible] رنگ می‌باشد
و این رنگ [illegible] معلوم شود و لون آن خوب سیاهی زند سرخی آمیز
سنگی تبعود و در شام مانند این از سنگ می‌سازند و دانایان فرق

توان کرد و امتحان وی آنست که سوزن را با آتش سرخ کنند و در وی نهند
اگر مصنوع است چون سوزن در وی فرو برد دودی سیاه از وی برآید
و اگر حجر التیس بود دودی زرد که نوک سوزن را زرد کند نوک سوزن را
تنگ کند چون وی را با آب را زبانه بسایند و بر گزندگاه مار طلا کنند در حال درد
بنشاند و از دندان ایمن شود و از همه گزندگیها و سمها حیوانی و نباتی و معدنی
را نافع بود خوردن و طلا کردن و ضعف دل و بدن و قوت باه بغایت
نافع بود و شربتی جهت گزندگی جانوران و دفع زهرها دارد جو ضعف
دل و قوت دل بود و هر کس که هر روز نیم دانگ بخورد ایمن باشد از همه آفتها
و زهرها و محرور مزاج را سود کند بدین سبب آنکه وی بخاصیت عمل
میکند نه بطبیعت و طبیعت وی بغایت گرم بود حجر الحیة دو نوع است
یکنوع حجر معدنی و یکنوع حیوانی و اولی ز مار افعی گیرند و آنرا باد زهر
و باد حهر و با زهر خوانند و آنچه از مار گیرند ماسر حشیدی بود و آن
باشد که بلون مار بود خاکستری و آن باشد که سیاه رنگ بود و مولف
گوید که امتحان وی چنان کنند که بر جامه صوف سیاه مالند تا کبود
سفید گرداند و چون بجامه سفید مالند سیاه گرداند و چون بجا [illegible] مالند
سیاه شود و سفید نماند و آن نوع که حجر بود لون آن زبرجدی و سیاه رنگ
و خاکستری [illegible] و خاکستری رنگ بود و بشکل نگینی رنگ مربع بود و کنقال
باد معتقال و امتحان وی آنست که چون در میان آب [illegible]
آب روانه کرد و هر دو نوع گزندگی مار را نافع بود خوردن و با خود داشتن و بر موضع
زخم نهادن و گویند هر دو نوع برص سفید حجر هندی نوعی از شادنج است و [illegible]
شادنج هندی خوانند خون که از منفذ آید قطع کند و بواسیر را سود دهد چون
بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود حجر بلور سنگ بلور چون بر کسی بندد
که در خواب ترسد دیگر نترسد حجر جدیری جماهان است و آن [illegible]

صدیری خوانند وان دو نوعست نر وماده وصفت آن در حجاهان گفته شود
حجر الرحا. بپارسی سنگ آسیاب خوانند خشک بود چون گرم کنند و گرم
بروی ریزند بخار آن منع خون رفتن بکند و در حماء کم سودمند بود
حجر الدیک سنگیست که در شکم خروس باشد عقیده آن را بقا بود و کوچکتر بود
بلون آبگینه شفاف نزدیک ببلور اگر باب بسایند و آن آب بکسی دهند
که سخت بسته بود سود دهد وغم واندوه ببرد حجر المثانه سنگیست که در
مثانه آدمی پدید میشود و گویند سنگ مثانه بریزاند و جالینوس منکر این
است و گوید سنگ کرده بریزاند و گویند چون سحق کنند و در چشم کشند سفیدی
نایل حجر النار حجر الاصم خوانند و حجر الزباد گویند و آن انواعست سفید
و سیاه و سرخ و ملمع بود و طبیعت وی سرد بود بغایت خشک ارسطاطالیس
گوید اگر زنی دشخوار زاید در خرقه بسته بر ران او بندند سهل بزاید و چون سحق
کنند مانند غبار و بر خنازیر باشند خشک کند و پاک گرداند و وی را پادسنگ
سنگ آتش خوانند حجر الحمام سنگیست که در دیک حمام حاصل میشود
و چون در ابتدا بر سرطان ضماد کنند نافع بود و بهترین معالجه که در رحم پیدا
شود این است حجر البقر در مصر حجر البقر خوانند وان جاو نهرج
و گاو نهره خوانند و گوسفندی باشد وان مانند زرده تخم مرغ بود
و بشیرازی آن را اندرزا خوانند و چون سحق کرده باب بعضی از وی طلا کنند
جمرع و علت نافع بود و چون مقدار عدسی سعوط سازند با بنج سلق
جند دفع نوله بغایت مفید بود و چون سحق کرده شراب بر پاشند
بر موضعی که سفیدی بود طلا کنند موی سیاه بیرون آید و اگر سبب آن علت
داء الثعلب برص بود باشد اما موی سفید سیاه کند مولف گوید بغایت گرم بود
و باد هائی ... را سودمند بود طلا کردن و خوردن حجر البنی عالافیطش
خواند معنی حجر البنی واین اسم بدان سبب بوی نهاده اند وطوبی ...

بود چون باب سحق کنند عصاره وی و در حقنه طلی کنند هر زمان که خواهد
مستعمل کنند و طبیعت وی معتدل است در قوت مانند شادنه بود و چون
در چشم کشند منع سیلان فضول از چشم بکند و در بن چشم دانا نافع بود
و در ابتدا ورم طلا کردن سودمند بود حجر عسلی سنگیست که چون بسایند
رطوبت آن بغایت شیرین بود و بقوت شادنه بود و منفعت وی مانند
حجر البنی بود در همه حالی حجر المشقق سنگیست بلون زرد بود و از بلاد
مغرب خیزد و بهترین آن بود که زعفران رنگ بود و زود ریزه شود و شکا
و تو بر تو بود و قوت آن مانند شادنه بود اندکی ضعیفتر و حجر لیلی و مشقق
و عسلی در قوت مانند یکدیگرند اما عسلی اکمل است در وی حرارتی نیست که در
ایشان هست و حجر شفق ششر بیان ساید و در چشم کشند در چشم زایل کند
و خشونت مزمن و سودش چشم و بهترین سدا ولیه جذ جمیعها است گه گفته شد
حجر قبطی سنگیست مصری در غایت سستی و زود در آب حل شود
و گازران مصر کتان بدان شویند و جامها بدهم روغن کنند جهت دملها
و ریشها اگر در بدن پیدا شود و در شانها جسم مستعمل کنند جهت نفث
دم و اسهال مزمن هرده مثانه چون باب بپاشاهند نافع بود و چون زن
بخود بر گیرد نافع بود جهت خون رفتن دایم و زنان این سنگ سبز بود و تیره رنگ
حجر الیهود سنگ جهودان خوانند و این سنگ مانند زیتون بود و الحجر
بود نزدیک بخانه کیوتر بود و خطوط بسیار بروی بود موازی یکدیگر و حجر
الزیتون بود و گویند از ملک شام خیزد و بعضی دراز بود و گرد بود
بهترین وی زیتون شکل بود نافع بود جهت سنگ کرده نیم مثقال باب
گرم جهت ریگ مثانه همین عمل و اگر باب تربره لعق کنند همین عمل کنند
و حصر البول را نافع بود و لیکن مضعف معده بود و موافق وی نبود
و اشتها ببرد و اسحق گوید مضر است بسپرز و مصلح وی عسل است

فتة

وجالینوس کوید در طبیعت معتدل بود و معده سرد را بد بود و مصلح کرز
تخم کرفس بود **حجر الیشب** سنگ یشب خوانند و اهل مشرق ابو قلمون
خوانند و یونانیان اسطریوس و معنی آن کوکبی بود و نوعی دیگر از وی
ملومیتون و آن چند رنگ بود و بهترین وی سبزی بود و معده را نافع بود
و دیسقوریدوس کوید بدان آبستن جهت شیر خواری دادن و بر مادر بستن
جهت تعوید و در برابر آختن مقابل معده نافع بود و قوه معده بدهد و زادن
را آسان کند **حجر الرخام** طین قیمولیا است و کفته شود **حجر الدم**
شادنج است و کفته شود **حجر ارمنی** دو نوع است یکی نوع سرخ بود
بغایة و چون دست بوی مالی پندارد که چرب است و طبیعت آن کرم و
خشک است دوا و اسهال سودا بود مسهلی قوی تر از حجر لاجورد و معده را بد بود
چون مغسول بود قی و غثیان بیاورد و اگر نه مغسول بود مقی و مغثی بود معسول
و معفن و معرج و معقی دل بود و مغسول وی بخاصیتی که در وی است بدن را
از اخلاط سودا پاک کرداند و بیرون آرد از اخلاط و درد سودا وی و دفع بلغم بکند
و احشا را پاک کند اما معده را بد بود و مصلح وی انیسون بود با سلیخه و مقدار
مستعمل از وی نیم مثقال بود و بدل وی جهت دفع اخلاط سوداوی یک وزن و نیم حجر
لاجورد است **حجر التمر** حجریست که از جنس ماده حاصل میشود و در باب
نون در نون کفته شود **حجر الخطاطیف** دیسقوریدوس کوید بچه پرستو که
چون بکیرند در افزونی ماه و شکم وی بشکافند و دو پاره سنگ یابند یکی یک رنگ
و یکی دو رنگ و یکی پرنکها الوان و در پوست ابل یا پوست کوساله بندند پیش
از آنکه خاک بوی رسد و بر بازوی مصروع بندند و کردن صرع از وی زایل کرده بفرمان
الله تعالی **حجر الیوزد و حجر الرویشنا** هر دو مرقشیشا خوانند و کفته شود
و ارسطو چنین کوید **حجر لاجورد** لاجورد است و کفته شود
حجر المغناطیس یا دیو سنگ آهن ربا کویند چون حسینا ننده مانند

شادنه بود در غسل و سعفت و بهترین وی سیاه بود که به سرخی مایل بود
و هیچ خلطی در وی نبود و جذب آهن بقوت نکند هر چند زیاده تر و باید که
تر بود و جالینوس کوید کرم و خشک است بغایت اکر کسی را خبث الحدید در شکم باشد
چون با شراب بیاشامند و جذب آن بکند و بصحبت خود بیرون آورد
و مسهل کیموس غلیظ بود و مقدار مستعمل از وی نیم مثقال با انکیدم بود و کویند
چون در دست بکیرند درد دستها و پایها و تشنج با بین که آنرا کزاز خوانند ساکن
کند و اگر سقی زهردار بوده باشد سود دهد و مغناطیس چون بوی سیر شود
سست کردد و بدر بودن آهن و باز چون در خون کوسفند اندازند قوی تر کردد
حجر الاحمر سنگیست بلون سید و کویند بوزن دانکی کشنده بود و از
جمله سموم قتاله است مانند بیش و کویند نوعی از الماس است **حجر سوسی**
کلس است و کفته شود **حجر بحری** بسد است و کفته شد **حجر النسر**
حجر العقاب بود حجر النسر نیز خوانند و آن اتیکتا است و کفته شد **حجر الطور**
حجر الدم است و کفته شد **حجر النهب** حجر النسر است و کفته شد **حجر القمر**
بزاق القمر و زبد القمر خوانند و افروسالینن خوانند یعنی زبد القمر و بیونانی
سالینطس و افروسالینن از بهر آن خوانند که بشب در افزونی ماه یابند در بلاد
عرب و آن سنگی سفید شفاف سبک بود و چون بسایند و بمصروع دهند
نافع بود و اگر از درختی بیاویزند که بر ببندد بار آورد کردد و زنان آبستن جهت تعوید
نگاه دارند **حجر حبشی** دیسقوریدوس کوید آن سنگ سبز باشد و صاحب
منهاج کوید تنهی زبر و جالینوس کوید که مانند یشب بود و چون بسایند
مانند شیر از وی بیرون آید زبان را بکردست کوری و ورم چشم
و درد و قرحه آن زایل کند و ناخنه و تاریکی چشم و مولف کوید یا سی انما
سنگ باسم خوانند **حجر الاسفنج** سنگیست که در میان اسفنج و حصا
الاسفنج کویند و دیسقوریدوس و رازی کویند چون با شراب بیاشامند

سنگ مثانه بریزاند و جالینوس [illegible] دارد
که ازان مثانه بریزاند **حجر اعرابی** سنگیست چون سیاه باشد مانند خون بلون
بود و ماشیر زبان چون در چشم چکانند ورم آن و بسیاری آب بدن را
نافع بود **حجر العاج** سنگیست مانند عاج چون سحق کنند و بر موضع
بمالند که خون روان بود باز بندد و اگر سوخته سوده سازند دندان را جلا
دهد بپارسی شکر سنگ خوانند و بشیرازی سنگ زهره خوانند
حجر القفری حجر اعرابی است و گفته شد **حجر** سنگیست بغایت
سفید و در ساحل بحر هند یابند و ساحل سند نیز باشد و مهره که از وی
حکاکان و خراطان سازند از عاج سفیدتر بود و خوبتر و طبیعت وی سرد
و خشک بود در آخر درجه دوم و اهل هند و سند از وی نگین سازند و دندان
کرده بند و متفق اند که خاصیة این سنگ آن است که دفع سحر و چشم زخم
میکند و اگر کسی که ازان اکل و شرب میکند و مدعی ایشان آنست که در هر
صحبتی که بود جنگ و فتنه نبود و فرح و شادی زیاده بود و اهل هندوستان
جبه های ازان درهمی کنند و گویند موی دراز میکند و مهره وی مانند مروارید
بنگ ما او بود **حجر اسبوس** اسبوس است و گفته شد **حجر القیشور** حجر الشمر
کنند و قیشور نیز گویند و در قاف گفته شود **حجر الحوت** مانند سنگیست
و در سر ماهی یابند مقام دماغ وی سفید و سخت بود چون بیاشامند
سنگ گرده بریزاند **حجر بهقان** قیشور است و گفته شود **حجر اغاطیس**
خوانند و از وادی شلم اندرمان وادی را القدیم غاغا خوانند و ایرانیان
وادی جهنم خوانند و چون در آتش نهند بوی سر و سوخته کند و لون وی
سیاه بود و بوی قیر کند و سبک بود و صفحها بر روی یکدیگر بود و نوع وی
در غایت بیوست بود و بخوری صاحب صرع که مصروع را صرع آورد و صاحب
مفلوج گوید بخور وی مصروع را نافع بود **حجر السطریط** حجر السطریط و اگر

سنگ مرمر است و در میم گفته شود **حجر الحلب** شریف گوید در خواص او این
مجربست نوعی از سنگ هست که چون بدو سنگ اندازند وی بهر یک دو کاه دارد
در دشمنی اهل بدین سبب میکند چون بخوانند باهم آنکس هست سنگ بر کین نو
و یک یک با آن سنگ هی اندازند و بعد ازان دو سنگ ازان بر گیرند و در آب
اندازند و ازان آب بخورد آنکس دهند در دشمنی چیزی عجیب مشاهده کنند و گویند
اگر در جرح کهنه اندازند جرح بگیرند و اگر در شراب اندازند جماعتی که ازان شراب
بیاشامند عربده و بدمستی در میان ایشان پیدا شود **حجر الرصاص** حجر الخلاف
و گفته شود **حجر البرام** بپارسی سنگ برامی خوانند و هر تخته که بدان
آب دهند چون برسنگ زنند قطعا آواز نکند و در سنگ مانند گل فرو رود
و اگر این سنگ سحق کنند و سنون سازد دندان را بغایت سفید گرداند
حجر حبشی سنگیست که در مصر پیدا باشد و مانند خون بود
اثیم فرود و صفحها بر یکدیگر بود و بجای حقیقه مستعمل کنند در سترده موی
و چون دو درم از وی حل کنند و با شراب بیاشامند قطع حیض بکند و چون
با عسل خلط کنند و بر ورم پستان نهند ساکن گرداند **حجر الافروح** و حجر
افروی گویند و آن از بلاد دیلم خیزد و سبک بود و بوی آب باشد و مجفف
بود و قبضی قوی بود چون خشک کنند و بیاشامند گزیدن عقرب را نافع بود
حجر الاساکفه سنگیست که کفشگران اوتار بدان تیز کنند نافع بود جهت
ورم لهات و ریش آن بغایت سودمند بود و لهات بپارسی ملازه خوانند **حجر
المسن** مسن در میم گفته شود **حجل** فیح بپارسی کبک گویند و گفته شود
حدق بادنجان است و گفته شد **حدید** بپارسی آهن گویند و آن سه
نوعست شابورقانی و نرم آهن و فولاد مصنوع و فولاد معدنی بود و مصنوع
بود و فولاد معدنی شابورقانی و شابورقانی نیز گویند و آن پولاد نر است
و پولاد مصنوع از نرم آهن گیرند و زعفر الحدید خوانند قابض بود و اکال و منفعت

درو افکنده شود و تو بال آن دربا افکنده شد و آهن سرخ کرده اگر در آب اندازند
یا شراب و بیاشامند شکم را ببندد و دلیش بوده و ورم سپرز و هیضه و استرخا
معده و سلس البول و درد مقعد را نافع بود و باه را قوت دهد خاصه آنچه
آهنگران آهن تافته در وی مجانند و آن را دو صاخوانند و ماء الحدید گویند
و گر بیرک سک دیوانه بغایت مفید بود و براده آهن چون در شرابی که در وی
زهر باشد اندازند مجموع زهرها را محو کند و این شراب چون بخورند زیان ندارد
و براده آهن چون بخورند شکم سخت کند و خشکی دهن و درد معده آورد و مداوای
آن به شربت آن با بعضی ادویه مسهله قوی کنند و بعد از آن مسکه و روغن بیاشامند
و روغن بنفشه و روغن کاو و در خواص ابن زهر آورده است که اگر یک نص
مغناطیس با خود دارد او را از محفظات اسخکابی باز دارد حرع حنظل
نارسیده است که هنوز سبز باشد حداد مرغیست که بپارسی کورکور
خوانند گوشت وی بنابر خورد که عفونت در بدن بسیار کند و خون وی چون
با اندکی مشک و گلاب خلط کنند و بیاشامند بیاشامند دیو صرع و ضیق النفس را
نافع بود و چون پرهای وی بسوزانند بخور مرغ و خاکستر آن با آب بیاشامند
نقرس را نافع بود و زهره وی در سایه خشک کرده با آب حل کنند و کسی که
حیوان موذی گزیده باشد مانند عقرب و افعی و دیگر گزندگان اگر زخم
از طرف راست بود به میل در چشم چپ کشند و اگر طرف چپ بود در چشم
راست کشند نافع بود و از درد نجات یابد حرنقل ابن سمجون گوید
دو نوع است سرخ و سفید نوع سفید را حرمل عربی خوانند بیونانی مولی
و بپارسی صدا و گیاه وی مانند ورق بید بود که چکیده و گل وی مانند
گل یاسمین سفید بود مطلق و خوشبوی بود و بسریانی بساسا خوانند و نوع
سرخ حرمل را حلبی خوانند بپارسی اسفند و شیرازی بنوند و خراسانی اسفند تر
گویند و مولف گوید این نوع انعداب کوهی است و طبیعت حرمل گرم د

و خشکست در سیوم و گویند در چهارم نافع بود جهت درد مفاصل ضماد کردن
چون سحق کنند و با عسل بیامیزند مرغ زهره کبک و زعفران و آب برگ رازیانه
در چشم کشند قوت باصره بدهد و اگر بخورند با ادویه مسهلات دو درم حب القرع
را بیرون آورد و نافع بود جهت سردی دماغ و بدن لیکن سدد و صداع آورد
و مغثی بود و مسکر و مصلح وی فرفیر و دارصینی بود و جسر گوید مسهل وی
مانند سپستی خرم بود و ابن وافد گوید مشوش دمند بود جهت یا اشقاق بکری که
دارد اگر گوید دوانده شب پیاپی هر شب یک مثقال و نیم سفوف سازند یا شیوه
عرق النسا را و نقرس و فالج را عظیم نافع بود و بدل آن بوزن آن فرهما نا
و تخم سداب بود اما حرمل عربی سفید بیخ وی مانند بیخ سوسن بود چون سحق
کنند و با روغن بیسا فرزجه سازند و زن بخود برگیرد افواه رحم بگشاید
حرشف عکوب خوانند بپارسی کنگر گویند و آن انواعست و طبیعت
وی معتدل بود در حرارت و تر بود تا درجه دوم و مسیح گوید گرم و تر بود
در اول و گویند سرد است و گویند گرم و خشکست در دوم چون بدالثعلب
طلا کنند موی بروید و اگر موم روغنی سازند که آب کنگر بخورد آن داده
باشند و بر موضعی که موی بپا شده باشد بمالند زایل کند و شیره و عصا
صلب چون بدان طلا کنند زود تحلیل دهد و بول را بوی تیز بوی آورد سود دهد
و بول برآورد و ریش روده سود دهد و بلغم بیرون آورد بخاصیتی که در وی است
و مصلح وی آنست که در بخیش بهرا کنند و توابل با ابزار لطیف بوی بپزند
صاحب منهاج گوید مغثی بود خاصه کوهی و گویند سوداء بود و مضر بود
بدماغ و صاحب تقویم گوید مغثی بود و مصدع و مصلح وی مصطکی
بود با سلیخه حرشا خردل بری است و گفته شد حرض اشنان است
و گفته شد حز الشیاطین الطریلال است و گفته شد حرف
حب الرشاد و گویند بر سپایی معقلیا نا و بعربی ثفا و بپارسی تخم سپاب

ورده بزرگ وشب چراغ خوانند وبیونانی قرداموس وحرف ابیض را سفید
اسفید خوانند وخرد سفید وحرف بابلی ونیز برا اسفیس خوانند حرف
دو نوعست یکنوع ورق آن با سفاناخ ماند ویکنوع برگ خرد دارد
وتخم یک نوع سفید رنگ بود وتخم یکنوع سرخ رنگ آن اسفند سفید
وخردل سفید وحرف سفید گویند وحرارة وی کمتر از احرار سرخ بود
وبهترین وی فربه بود وطبیعت حرف گرم وخشک بود در سیم وگویند
در اول درجه چهارم منضج ومحلل بود وموی که بریزد نگاه دارد خوردن
وطلا کردن وبآب آن سر شستن وورم بلغمی ودملها را نافع بود وجهت
عرق النسا خوردن وضماد کردن وجهت بهق وخلیطی سپید خوردن وبا
عسل طلا کردن ودندانی که آکله شده بر کوبند واستنجا جمیع اعضا نافع بود
وبچه بکشد وچند ارد بقوة البته وبخور در گرفتن وچون دود کنند گزندگان
بگریزند وجرب ریش شده وی با آب ونمک مالیدن نافع بود وچون سحق
کنند وسفوف سازند برص را نافع بود وچون با سرکه بر بهق سفید مالند
سود دهد وچون با عسل بیامیزند ولعوق کنند سرفه که از اخلاط غلیظ بود
سود دهد وهمچنین درد پهلوها که سبب آن اخلاط غلیظ بود وچون سحق
کنند وبا عسل بر غش طلا کنند یا با صابون غش را زایل کند ودر نزع را بحال
اول آورد وچون برگ تره کی حرف بضماد کنند نافع بود وورق آن چون کرده
بقوت تخم بود وچون تر بود از قوة تخم کمتر بود بسبب رطوبتی مایی که در وی
است ووی معده را بد بود وسینه را مضر بود ومصلح وی بند ارد ومصلح وی
بنات وی شکر بود بجلاب وبول وی خردل وتخم تره بود حردون ماند
سوسمار است وطعم آن نزدیک است وبیونانی افراسالامندرا خوانند واین
سموم قتاله بود خوردن آن ومهرادریس گوید که دل حردون چون در خرقه سیاه ببندند
بر صاحب تب ربع ببندند خالیة شفا یابد وجالینوس گوید چون وی بر خرقه سیاه

چشم کشند روشنی بیفزاید ودیسقوریدوس گوید سرگین وی وعصاره
چون زن بر روی مالد بشره را بغایت نیکو وصافی کند وبهترین سرگین
وی سفید بود وسبک مانند نشاسته بسفیدی زند وبشرا زبی آن را
سرگین ماتریک خوانند حربا خامالاون خوانند وبهندی آفتاب پرست گویند
وکرپاسو نیز خوانند خون وی چون طلا کنند بر موی که در چشم میل شد بعد
از آن که برکنده باشند دیگر نروید وگوشت وی سم قاتل باشد مانند دم شد
وبیضه وی سم قاتل بود که فی الحال بکشد ومهلت ندهد ومعالجه کسی که
گوشت وی خورده باشد مانند معالجه کسی کند که ذراریح خورده باشد
ودر طبیعت ذراریح گفته شود اما معالجه کسی که بیضه وی خورده
باشد باید که در حال سرگین مار در شراب بدهند وقی پاک بکند وبدن را
بروغن گاو بمالند وسر وی بنمک نمکید کنند وآبجز خشک ومسکه وحنطیا
رومی بدهند تا بخورد حرنب طلع است وگفته شود حرقفان رجیع الفار است
ودهقان گویند وان سنگ است وگفته شود حرف الماء سیسنبر وان
است وقرنا سبنی نیز خوانند از بهر آنکه بطعم قرداموس بود وان حرف
واین بنا نیست که در آب روید مانند قرة العین چون تر بود گرم وخشک
بود در دوم وچون خشک بود گرم وخشک بود در سیوم ودو روزی پخته وخام
خوردن بول براند واگر بر بثور لبنیه حیث ضماد کنند وبروز بشوید زایل کند
حراخوان حرحل خوانند وان نخیبست که بال ندارد وسبز بود چون بگیرند
وبا بچه نمک سود کنند وبشراب بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود
نفایة وباید که کهن نبود حزا وحراه نیز خوانند ودو نوعست بری وبستانی
از آن بری مولف گوید نوعی از سداب بریست وشیرازی آنرا کوخر خوانند
وطبیعت آن گرم وخشک است مسخن معده بود وطعام هضم کند وبادها
غلیظ بشکند وبلغمی مزاج را نافع بود وگزندگی جانوران خاصه عقرب

بول براند وتخم وی مشهورتر وقوی‌تر بود وبشیرازی جرک کازرونی گویند
ودرهیم کفته شود اما حراذا در چشم آورد وقاطع منی ونشنگی آورد ومضر بود
بسر ومصلح وی بادیهو بیر بود وبدل وی سداب حرف بستانی ورق آن مانند
ورق کرفس وخرد ومکون از این جنس حرزی باشد وطعم آن تند باشد
بطعم رازیانه بود وتخم وی سبز رنگ وخوشبوی خوش طعم نزدیک بطعم کرد
بود وبشکل برحاید بخشند وبشیرازی آنرا خود سنک خوانند وبادها
بشکند ومعده را نیکو بود وحرارة وی کمتر بود وغذا هضم کند وجماع
را بار کند ومتکلم را نافع بود ودماغ را سودمند بود ورطوبتها پاک کند
وجهت بواسیر هیچ ادویه از آن بهتر نبود خوردن وضماد کردن واکر ادمان
اکل وی کند از بواسیر ایمن باشد حرنبل . تخمیست که از طرف شام وبیت
المقدس می‌آورند سفید ترم رنگ بود چنانکه بسیاهی مایل بود ودنکی آن نافع
بود جهت کزیدکی عقرب ومار یکدرم با یک مثقال سیاتیما با بماء العسل النزل
بغایت نافع بود ومرباقلی گویند وکفته شود درهم حجر الصخر زهرة الحجر
است بپارسی کل سنک گویند واین حیث چیزیست برمثال طحلب بر روی
سنک پیدا شود وجرارا زیرا آن میکویند که زهر حرارکه ان قویاست
تا باز میکند وطبیعت آن سرد وخشک است بود ورمها کرم طلا کردن نافع بود
واکر بر موضع کزیدکی آن ضماد کند خون باز دارد حسک شرجه گویند وبشیرازی
خار سهوک وپارسی خار خسک وباصفهانی نهوا ودر معرب حمص الامیر
خوانند بری وبستانی بود بهتر وی بستانی بود سبز تازه وطبیعت
وی سرد است دراول وکویند کرم است دراول وکویند معتدل است در کرمی
وسردی وعیسی کوید کرم وخشک است دردوم منضج ومحلل بود ومدر بود وصمای
که ضماد کردن نافع بود وبر ریش بن دندان وخفیزاندان زایل کند چون با عسل
خلط کند وعصاره وی دردها نافع بود در ریک مثانه وحصر البول دو قطره وسد

کردن وشاشه بر بیزانند وباه زیادت کند ومنی بیفزاید ودو درهم از حسک بری جهة
کزیدکی افعی چون بیاشامند وضماد کنند بغایت نافع بود وکویند مضر بود بسر
ومصلح وی بادام مارو عن ادام با روغن کنجد بود حشیش الزجاج بپارسی کیاه
ابکینه خوانند واز انکه کوید قابض بود ومنع رطوبة مسکن اورام بلغمی بود
آن بواسیر را پاک کند وسرفه کهن را نافع بود وبسیار وی محرور مزاج را
صداع آورد ومصلح وی نبات وخشخاش بود حشیشة الطحال وحشیشه
دوینربر کی بندوان اسقولوقندریون است وکفته شود حشیشة الرص
الطحال وکفته شد حشیشة الغافث غافث است وکفته شود حشیش
برزقطونا بپارسی ورق سکو گویند ودر قوت نزدیک بکشنیز بود وبهترین
وی تازه تر بود وطبیعت وی سرد وتر بود حرارة بنشاند وبر ورمها کرم طلا
کردن سود دهد وعصاره تر وی جهت نفث دم نافع بود حشیشة
خراسانیه وحشرپون خوانند وکفته شود حشقبل شقاقل بپارسی اند
حصاة الاسفنج حجر الاسفنج است وکفته شد حمص بپارسی نخود کویند
وبلفظی دیکر لحب ولحم خوانند وطبیعت وی سرد است دراول وخشکست
دردوم وکویند سرد است دردوم وخشکست درسوم وجنین کویند سرد است
دراول وخشکست دردوم وکویند سرد است دردوم وخشکست درسوم جهت
دفع صفرا بغایة نافع بود وحرارت بشکند ومعده محرور را نافع بود اما
مولد ریح ومعضر بود وتکم به بندد ومصلح وی السکنجبین بود حص
ورمانست حضض بشیرازی هلل خوانند وآن انواعست مکی
وهندی ومشهدی بهترین از جهت ورمها کرم مکی بود وجهت موی هندی
ونوعی هست در شیراز از زوباه بیرکعیما زند روستاییان شیراز آنرا
هلل شکل خوانند وآن مستعمل ایشانست لیکن طبیعت حضض
مکی معتدلست در کرمی وسردی وخشک بود دردوم وکفته سرد است دراول

در هندی تحلیل و قبض کمتر از یکی بود و صاحب مفرده گوید هندی اقوی
بود از همه در تمام حالات و حضض هندی عصاره فیلزهرج است
و یکی عصاره نباتیست مکی و گویند مصنوع است نافع بود جهت مجموع حرقها
دم جهان نیده و جد خون که از زبان آید بغیر قاعده و مجموع ورمهای حسنه
و کلف و ریشهای دهن و گوش و تاریکی چشم و شقاق مقعد و بیخ و اسهال
کهن و ریش روده و خناق و سیلان رطوبات از رحم زنان و نفث الدم
و سرفه را نافع بود و حضض هندی که زیر کی سگ دیوانه را اشامیدن
و یرقان سیاه و درد سپرز ضماد کردن و خوردن نافع بود و بدل آن …
آن فیلزهرج است با فوفل و صندل مساوی و صاحب تقویم گوید
سپرز را غلیظ کند و مصلح وی حاما و مصطکی است و مقدار شربتی نیم درم
بود حفا بودی است و گفته شد حلبه فریقه خوانند بپارسی شنبلیز
طبیعت آن گرمست در دوم و خشکست در اول و از رطوبت خالی بود
و گویند گرم و خشکست در دوم منضج و ملین بود و آرد وی ورمهای بلغمی صلب
اندرونی و بیرونی تحلیل دهد و سینه و شکم و حلق را نرم دارد و سرفه و ربو
و عسر البول و ضیق النفس و بادها و بلغم لزج که در سینه بود با نطرون ضماد
کردن نافع بود و آرد وی دملها را انرم کند و کلف را نافع بود و حیض براند
طبیخ وی را اشامیدن و حمول در حشیش وی درد چشم و حکی و سرفه مثانه
و حکیدن بول و درد رحم که از سردی بود سود دهد و صاحب تقویم گوید
محللی قوی با تنین بود و مصلح آن روغن قسط تلخ بود حلزون نوعی از صدف
است و در … گفته شد حلتیت صمغ محروث و محروث را انجدان
خوانند و حلتیت بپارسی انگدان … و بهترین از وی انگشت گنده
وان دو نوعست منتن و طیب منتن … تیره بود و … و طبیعت
آن گرم است در اول درجه چهارم و خشکست در دوم بهترین انجدان زرد بود

صافی چون یکدار ند لون آن سفیدی زند و آنچه مغشوش بود سبز رنگ بود
و آنچه بوی تیز دارد منتن خوانند و آنچه بوی آن تیزی کمتر بود آن را طیب
گویند و چون با عسل بیامیزند و در چشم کشند روشنائی بیفزاید و در ابتداء
نزول کشیدن ایمن باشد از نزول آب و ربو لاغایة مفید بود
و بادها بشکند و چون بسته که اندرون بود تحلیل دهد و مقوی باه بود
و بادها بشکند و چون با سرکه غرغره کنند علق از حلق بیرون آورد
و بر گزیدگی سگ دیوانه نهادن و با شیر یا با حنظل اشامیدن بغایت
سود دهد و اگر با شراب و فلفل و سداب بیاشامند گزیدگی … را نافع بود
و چون با سکنجبین بیاشامند شیر که در اندرون بسته باشد بگدازد نیز
و صرع را بغایت مفید بود و دفع زهرها جمیع انات بکند و زخم تیغ و تیر
زهردار مقدار نیم مثقال مستعمل بود و بول و حیض براند و بچه بیندازد و اگر
انگلی در سوراخ ذکر بنهند نعوظ تمام آورد و اگر با روغن زنبق در شیشه
کنند و چند روز بگذارند و بعد از آن در قضیب مالند زن و مرد لذتی عجب
یابند و اگر در سوراخ دندان نهند درد ساکن کند و … و قطع اسهال
که از رطوبت بود و … بکند اگر نیم درم از وی و نیم درم سکبینج با …
و معجون ادمان کنند فالج و خدر را بغایت نافع بود و درد مفاصل و بواسیر
و مغص را نافع بود و حب القرع را بکشد و مضر بود بجگر و معده
و اسحق گوید مصلح آن اشق است و صاحب تقویم گوید مصلح آن …
بود با قرنفل و بدل آن محروث بود و انکه … جند جوش و صافی
کنند بوزن آن بود حلفه دو قواست و خواهش گویند و گفته شد
حلبلاب لبلاب است و گویند لاعیه و وصف آن هر دو گفته شود
حلم قراد است بپارسی کنه گویند و گفته شود در قاف حلیمو بیخ
حماض بری است و در صفت حماض گفته شود حداق النمر بوده اسد

وگفته شود حلحل و حلاحل مغلوس است وگفته شد حلیب سورنجان
هندیست وطبیعت آن گرم وخشکست در دوم وگویند در سیوم نافع بود
جهة نقرس ودرد مفاصل ودرد زانوها ومسهل بلغم وخلطهای غلیظ بود
وحب القرع وگرها بکشد حماما اماموں واموس گویند بشیرازی ماهلو
خوانند وطبیعت آن گرم وخشکست در دوم وگویند در سیوم وآن دو نوع
یکنوع مشهور است که بشیرازی ماهلو خوانند ونوعی دیگر مانند بو سیاوشان
است چوب وی زردی بود که بسرخی مایل بود وبرگ آن سبز بود وخورد وکلاوی
نند بود وکوچک ونبات وی بمقدار یک وجب بود وبهترین آن ذهبی
رنگ بود ارمنی خوش بوی منضج ورمها گرم بود چون بر پیشانی ضماد
کنند درد سر زایل کند وچون با بادروج بر گزیدگی عقرب ضماد کنند سود
دهد وورم چشم از گرمی بود وورم احشا با زیت ودرد رحم بخود بر گرفتن
ودران نشستن ونقرس وکسی که درد جگر وی معلول باشد وطبیخ آن
آشامیدن وسنگ جگر را نافع بود ومقدار مستعمل از وی دو درم بود
ولیکن مصدع بود ومنوم ومسکر واز جمله مسکرات بود وصاحب تقویم
گوید مصلح آن صندل وگلاب بود وبدل آن بوزن آن اسارون حمر
تمر هندیست وگفته شد حماض الاترج در صفت اترج گفته شد
حماض بری بود وبستانی بری را سلق بری خوانند وآن خشن جبلی بود
اما در خاک بره وزمین سست بود وآنرا بیونانی ملوطون اعرونی
گویند وبشیرازی بج یا حلیمو خوانند درد نقرس ومفاصل را طلا
کردن نافع بود وسرفه صفراوی را وبستانی را بشیرازی ترشنک خوانند
مانند کاشنی بود وورق آن در وی حموضتی ورطوبتی بود وبهترین بستانی
بود تر وطبیعت آن سرد وخشکست شربتی دو درم وتخم وی سرد بود
در اول او در وی قبضی تمام بود در باب با در بزو گفته شد واکثر تخم وی

قطعی لزح م

بیش از گزندگی عقرب بیاشامند وعقرب بگزد هیچ زحمت نرساند
وورق آن بخته شکم براند وبا زیت بریان کرده وگشنیز خشک وزیره
وآب انار دانه شکم ببندد وجز بریان کرده هیچ که از نبود وبیش صفرا بود نافع
بود واز وی بکل خوردن ببرد وبا شراب درد دندان را نافع بود وچون تخم
وی در گردن بندند خنازیر دفع کند وبا شراب بخته یرقان زایل کند وسنگ
مثانه بریزاند وحیض براند حماض الماء در آب روید وورق آن مورا زیک
انگشت بود نزدیک بورق کاشنی وساق وی کوچک بود وسر وی بیخ
سیاه رنگ بود که بسرخی مایل زند وطعم وی مانند طعم حماض بود بخته
شکم براند وتخم وی با شراب غم ببرد وتوحش وخفقان گرم زایل کند وغثیان
را دفع کند ومعده مترهل بصلاح آورد وحکه بدن زایل کند ودرد
دندان ببرد ومحکم دارد خاییدن آن حماض الاریسا السوتا است
وگفته شود حماض البیر حماض بری است وگفته شد حماض بحری حماض
بستانی وگفته شد حمر الارض امعاء الارض گویند وآن حراطین است
وگفته شود حمص الامیر خسک است وگفته شد حمص بپارسی نخود
گویند سپید وسرخ وسیاه وگرسی بود بری وبستانی بود وبری گرمتر بود
در افعال وبهترین آن سپید بود وطبیعت آن گرم وتر بود در اول وگویند
خشک است در اول طبیعت نرم دارد وبول براند ومنی بیفزاید وباه
برانگیزاند وحیض براند ومنضج بود ولون را نیکو گرداند وضماد نخ
ودرد پشت وعشق وورمها گرم را سود دهد وروغن آن قوبا وآردان
وریشها پلید وسرطان وخارش بدن ونفع وی در درد دندان وورم بن
دندان را نیکو بود وورم صماخ سرد ودرد مفاصل که از رطوبت بود وباه را زیاده
کند وانعاظ تمام آورد وقضیب را قوت دهد ودر نخود سه خاصیت
موجود است که مجامعت کردن احتیاج به این سه خصلت دارد اول آنکه

ن

ثمری

طبعش ملایم طبع منی بود دوم آنکه کثیر الغذا بود سوم آنکه مولد ریاح
ونفخ بود وهر غذائی ودوائی که جهت تقویت باه خورند باید که این سه
خصلت داشته باشد و آن نخود است وروده تخم مرغ نیمبرشت اما نخود
کسیکه قرحه مثانه وگرده داشته باشد بغایت مضر بود ونخود سیاه بچه
بیندازد وحیوان را نافع بود واولی آن بود که میان دو طعام خورند ومضرت
وی کم شود بخشخاش وجرم نخود مسهل بود ومعده ومصلح وی میجوش
گل بود حمیرا ابو خلسا گوید وآن شنجار است وگفته شود حمحم
لغة اهل شام لسان الثور است واز قول صاحب مفرده وصاحب
منهاج حمحم است که آن نبات حیه است وگفته شود حمض حرض
است وآن اشنان است وگفته شود حماط نوعی از جمیز است وگفته
شود بجیم حماحم صاحب منهاج وصاحب تقویم گویند بستانی است
ودر شام حبق نبطی گویند ونبات وی بغایت سبز بود وگل وی سفید وتخم
وی مانند تخم حبق بود وطبیعت وی گرم وخشک است در دوم اصحاب
بلغم را نیکو بود وسده دماغ بگشاید که از بلغم بود وزکام را نافع بود ومهیج
گوید گرمتر وخشکتر از شاسفرم وضراو گوید مقوی دل بود وصاحب منهاج
وصاحب تقویم گویند سرد وخشک بود در اول حراره معده وجگر ساکن
کند چون طبیخ وی بیاشامند یا با سکنجبین ومعده وجگر از اخلاط
بد پاک کند وبسیار وی تشنه بدبود ومصلح وی کندر وحماما بود حمام
بپارسی کبوتر گویند طبیعت وی جالینوس گوید گرم است ورطوبت بسیار
گوشت وی سوی کرده را نیکو بود ومنی بیفزاید وخون وی در فالج
ولقوه وخدر واسترخا بدن نافع بود جهت زخم پیچان بچهاوی بکشند
وپاک کنند در موضع گزندگی نهند وسر وی همچنان با پر بسوزند وسحق
کرده در چشم کشند تاریکی وشب کوری ببرد ودر خواص آورده اند که هم خاصه

که کبوتر بچه از خدر وفالج وسکته وجمود وسبات ایمن باشد وبیضه
وی بغایت گرم بود وکبوتر از کبوتر بچه سبکتر بود واولی آن باشد که باب
غوره وکشنیز بار که بپزند وچون بخورند بعد از آن مغز خیار یا از پی آن
نخود یا تخم خیارین حمار صاحب منهاج گوید گرم وخشک است وصاحب
تقویم از قول اسحق گوید که گرم وتر بود وخاکستر گوشت وجگر وی با زیت
باشقاق که از سرما بود ما البدن نافع بود وبر خنازیر وجذام نیکو بود وطبخ
گوشت وجگر وی صرع را نافع بود وبول وی درد گرده را سود دهد وپوست
پیشانی وی بر کودکی بندند که بر سد دیگر نترسد ودر خواص آورده که کسی
که عقرب گزیده باشد بآواز بلند در گوش خر گوید که عقرب مرا بگزید وباز گونه
بر خر نشیند درد از وی زایل شود وخر باد در دگیرد وپوست پیشانی وی مصروع را
نگاهداشتن نیکو بود وپوست یکساله که بشود بیندازند واز پوست پیشانی
دیگر نو با خود نگاه دارد تا سال دیگر صرع از وی زایل شود واین ذکر در
خواص آورده چون خر آواز کند سگ را عظیم ناخوش آید حمار وحشی بپارسی
خر گور گویند عبد الملک بن زهر گوید نظر در چشم وی کردن صحت چشم نگاه
میدارد ومنع نزول آب میکند واین از خواص بود وجالینوس گوید گوشت
وی چون فربه وجوان بود نزدیک بگوشت ایل بود وبغایت غلیظ بود
پیه وی کلف را سود دهد وبا روغن قسط درد پشت وگرده که از بلغم
وباد غلیظ باشد نافع بود وزهره وی جهت داء الثعلب ودوالی ما البدن
نافع بود وگوشت وی چون بپزند وبغلت ودارصینی وزنجبیل وبرگ
آن بیاشامند وگوشت چرب آن بخورند درد مفاصل وبادها غلیظ
سودمند بود وگوشت وی بسیار خوردن تمدد در معده پیدا کند
وبطی خروج ثقل واولی آن بود که از پی وی جوارشنات مسهل
چون شهریاران وتری خورند حنظل علقم خوانند وتخم وی

هبید کویند بعربی کبست وبشیرازی کوست وبکرمانی خرزهره وبعضی
دیگر خربزه روباه نر وماده بود وماده سفید وسست وزود شکن باشد
چنانکه سفیدتر بهتر بود وپوست وی باید که زردی بود که بسفیدی مایل
بود آنچه بکبودی زند بد بود واگر بر درخت حنظل یک حنظل بیش بود
آن کشنده بود وآن بزرگی دو حنظل بود وبهترین وی ماده سفید
هندی بود که وصف کرده شد وطبیعت آن گرم وخشک است در دوم
وکندی کوید سرد وتر بود ووی محلل ومقطع بود ودرد مفاصل واعصاب
وعرق النسا ونقرس سرد را بغایت نافع بود ودماغ را از اخلاط پاک
کند وشحم وی مسهل بلغم غلیظ بود از مفاصل واعصاب ومرار صفرا
وسودا براند وقولنج ریحی بگشاید وعسق وی وصرع ومالیخولیا ووسواس
وداء الثعلب وداء الحیه وجذام را سود دهد خاصه با افسنتین
وافتیمون ونمک هندی وصبر اسقوطری وایارج فیقرا واگر در طبیخ
خفته کنند همچنان در سنه از دو درم تا چهار درم شاید قولنج بگشاید
ومزه سودا خام بیرون آورد وشربتی از تخم آن نیم درم بود با عسل وبا
ادویه دانکی ونیم بود وباید که بغایت سحق کنند واصلاح وی کثیرا
کنند وسم وی کرنزکی افعی وعقرب سودمند بود وحنظل تا که در گرما
گرم وسرما سرد مستعمل بکنند که اسهال دموی آرد ومضر بود بمعده
ومصلح وی کثیرا بود ومصطکی وبدل آن کویند خروب بود حنا
بهترین آن بود که بغایت سبز بود ودر حال نو کرده باشد وطبیعت
آن گرم است باعتدال وگویند معتدل است در گرمی وسردی وعیسی
گوید سرد است در اول وخشک است در دوم طبیخ وی جهت ورمها گرم
وسوختگی آتش وشکستگی استخوان وریش دهن نافع بود ودرم جهت ها
گرم جهت خناق ونیم مثقال قولنج بگشاید واز خواص وی آن است

که چون کسی که ابتدا آبله کند حنا را با آب بسرشند وبرکف پای وی
نهند ایمن باشند از آنکه آبله در چشم برآید واگر پای را بوی خضاب
کنند پیش با مداد بود آنکس سرخ بود ومضر بود بحلق اشامیدن آن
ومصلح آن کثیرا بود خندقوقی بشیرازی انه قوقی گویند بپارسی ربو
اسپست وگویند بری وبستانی بود وبری را درق وحبایا خوانند
ویونانی لوطس اغریوس ومعنی آن خندقوقا بری بود واز آن بستانی
طریفلن خوانند وبهترین وی بستانی بود وطبیعت آن گرم وخشک است
در آخر درجه دوم وگویند در آخر درجه اول وگویند در سیوم کلف
را نافع بود وروغن وی درد مفاصل را سود دهد وبستانی صرع
را سود دهد واستسقا وبول حیض براند وروغن وی جهت بادها
که در اعضا بود واگر طفلی دیر بحرکت آید از روی عالعود در طبیخ آن نشانند
زود حرکت کند وتخم وی مهیج باه بود واگر آب وی برکرنزکی عقرب بکند
درد ساکن کند در حال وچون بر عضوی سالم ریزند لدع ووجع پیدا کند
وچون بعصاره وی سعوط کنند صداع آرد وخندقوقی خناق آرد ودرد
حلق ومداوا آن بکشنیز وکاهو وکاسنی کنند خندریلی شجاره است
وابوخلسا گویند وگفته شد خنا الغول زیر جوز الصحرا است وگفته شد
حنا مجنون وسم است وگفته شود حنطه گندم است بهترین
آن بود که میان صلابت ولین بود ومیان سرخی وسفیدی وسیاه بد بود
وطبیعت آن گرم بود ومعتدل بود در تری وخشکی چون کوفته بر گزندگی
سگ دیوانه نهند نافع بود وچون بجوشانند وبر ماسل نهند بگشاید
وروغن وی قوبا را زایل کند وبهترین غذاها انسا را حنطه رومیه
خندروس خوانند وخالاون نیز گویند وگفته شود حول بادروج است
وگفته شد جوز هندی نارجیل است وگفته شود جوز رومی الروف خوانند

وان درخت است که پوست او زرد بود وگل وی گرم بود و در درجه سیوم وخشک
بود در درجه اول و ورق وی ضعیف تر از گل وی بود و صمغ وی کهربا
بود وتخم وی لطیف تر از صمغ وی بود وانرا سرو حا نشانند و ورق وی چون
با سرکه یا شاسند صرع را نافع بود و منقطر البول و منع آبستنی بکند و شیخ الرئیس
گوید لطیف است و بسیار گرم نیست واسحق گوید بکشتن قال الدان و ورق وی
بعد از ظهر با سرکه نافع بود جهت آبستنی حرم وحرم بز گویند و آن تخم هند بست
وگفته شد حرحم سند احرا است وگفته شود حرمان وحرفزان این
هر دو اسم طرخون است وگفته شود حرمانه بعربی گویند و بر بانطر بقلی
وگفته شود حو اسفیدار بستان افروز است وگفته شد حیه ما را است
وانواع آن بسیار است آنچه در تریاق مستعمل قرص افعی بود که از گوشت افعی
سازند و منفعت آن در مرکبات گفته شود حیاة الموت قطران است وگفته
شود حی العالم ایرون گویند و معنی ایرون الحی ابدا یعنی همیشه زنده هرگز
ورق آن نیفتد و همیشه سبز بود و بیش بهار سبز خوانند و بعضی گویند
بستان افروز است و بعضی گویند تخم آن است واین هر دو خلاف است
آنچه محقق است نوعی از ریاحین است که در هند بسیار باشد و دائم سبز
بود وحی العالم دو نوع بود کوچک و بزرگ و دیسقوریدوس گوید بیونانی عشت
بجنوع کوچک خورد وی در جایها سایه رویند بر دیوارها و کوهها وقضبان
وی کوچک بود یک شاخ بیش بود و ورق بسیار بر آن بود و تقدار یک خرو
بود وگل وی زرد بود و در قوت مانند نوع بزرگ بود و بستبری انگشت
بود بعضین وی بیتانی بود وطبیعت آن سرد است در سیوم وخشک است
در اول هر دو نوع کوچک و بزرگ نافع بود جهت ورمها گرم و جگر و سینه
طلا کنند بر حمره و نمله و در عشها بالبلاد و ورم گرم که در چشم پیدا شود
و سوختگی آتش و نقرس نافع بود و بیت درم از آب وی سده جگر بود هم

را نافع بود و مسهل صفرا بود و مبرد و جهت اسهال و ریش بود نافع بود
و با شراب گرم در از بیرون افکند و فولس گوید بیخ درم آب وی با سکنجبین حدة
دم ساکن کند و صفرا و قوت ببرد بدهد و نوع سیوم بعقل الحمقا خوانند
و بعضی طیلافون خوانند و اهل روم ابلیز گویند و این نوع میان سنگستانها
روید و طبیعت وی گرم بود و مفرح جگر بود و چون با سبه کهن بر خنازیر
ضماد کنند تحلیل دهد و حی العالم مضر بود بسپرز و مصلح وی طین ارمنی
بود حصیل حدق است وگفته شد والله اعلم والحکم ۵ باب
الخا خانق النمر صاحب منهاج گوید خانق النمر والذئب ویسمی
قاتل النمر والذئب وهی حشیشة و در صفت قاتل الذئب گوید قوته کقوة
خانق النمر وهو نمره پس بدین تقدیر این دو اسم و ماهیت ان یکی باشد
آنچه محقق است خانق النمر نباتیست که چون پلنگ و یوز و گرگ و سگ
و خوک و غیر آن بخورند خناق بگیرد و بدان سبب خانق النمر و قاتل النمر
خوانند که مخصوص است به پلنگ که زودتر میکشد و آن نوعی از
مازریون است و بعضی گویند خربق سیاه است و این هر دو خلاف است
وانرا قونبطس گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در چهارم خانق الذئب
قاتل الذئب هم خوانند و در قوه مانند خانق النمر بود اما مخصوص است به پلنگ
و آن بتحقیق خربق سیاه است و طبیعت آن گرم و خشک است در آخر درجه
سیوم چون بکوبند و بر گوشت خام افشانند و گرگ بخورد بمیرد خانق
الکلب قاتل الکلب هم خوانند و در عمل همان فعل میکند لکن زیادة تر
اما سگ را زودتر میکشد و وی سم همه حیوانی بود که دنبال داشته باشد
و آن از هند خیزد و آن ادراقی خوانند وگفته شد خانق الملک ساد
اوران است وگفته شود خامالاون صاحب جامع گوید حرباست
و صاحب منهاج گوید نوعی از مازریون است سیاه و صاحب جامع

کوید خامالاون اسم مازریون است آنکه کفته اند اسد الارض مازریون
است سهو کرده است اسد الارض حرما است وکفته شد وسبب اشتراک
اسم سهو کرده اند وهم صاحب جامع کوید از قول بعضی از شارحان که اسد
الارض خامالاون مالس است که آن مازریون سیاه است پس بدین تقدیر
قول صاحب منهاج معتبر است وخامالیون وکالیون نیز خوانند خامالاون
لوفن معنی لوقس بیونانیه سفید بود وبعضی اشخیص کویند وبه تبریزی اداد
ودرالف کفته شد اشخیص اسود وابیض خامالاون مالس اداد اسود
وآن خمالیون وکمالیون نیز کویند وآن خانق النمر است وکفته شد
خامالا بیونانیه معنی آن زیتون الارض است واماماذریون است
وکفته شود انواع خالیدونیون بخالدونیون نیز کویند وآن دو نوع است
کویند بدانک آن عروق الصفرا خوانند وکوچک آن بامیران ومعنی خالدونیون
ذوالخطاطیف بود وبدان سبب این اسم بوی نهاده اند که چون پرستوک بچه
وی در آشیانه نابینا شود مادر برود وشاخی مامیران بیاورد ودر
آشیانه بنهد بچه نابینا کردد فتبارک الله احسن الخالقین خامالاوت
حنطه رومیه است وکفته شد وبپارسی کاکل خوانند ودر خندروس
طبیعت ومنفعت وی کفته شد خاماسلین بابونج است وکفته شود
خامابنطس معنی آن بیونانیه صنوبر الارض بود وآن کافیطوس است
وکفته شود خاماالمنطی معنی آن بیونانیه بلوط الارض است وآن کاماذریوس
بود وکفته شود خامانافطی معنی آن بیونانیه خمان الارض بود وآن خمان
کوچک است وافطی خمان بزرگ وکفته شود خاربخان خربوادارو
کویند وآن خولنجان است وکفته شود حاسه شیطرج است وکفته شود
حبه بزر الحنظل است بشیرازی تخم کوخوانند وباصفهانیه خاکشی وبتبریزی
سوا ایف وبترکی ... وشونکوترین آن سرخ خالص قوی رنگ بود وخوش بوی

خاما بنطس
خاما ندیوس
خامان افطی

وطبیعت

وطبیعت آن گرم وتر بود شربی را سودمند بود وحصبه واصحاب
سودا وچون باشراب ونبات بیاشامند بدن را فربه کند ولون را نکو
کرداند خبازی بپارسی خرو کویند وبشیرازی بان کلاغ وآن نوعی
از ملوکیه است وکویند ملوخیا بستانی است وملوکیه بری دو نوعی
از ملوخیا بقلة الیهودیه خوانند وملوکیه کویند وآن خطمی است وبری
لطیف وخشکتر از بستانی بود وطبیعت آن سرد وتر بود ودر اول
وکویند معتدل است در گرمی وسردی وکویند لین در دوی هست
ومعتدل بود وبولس کوید گرم وخشک است واین قول دور است
ورق وی بر گزیدگی زنبور ونحل ضماد کنند نافع بود وقتی که خام بود
وورق بری نافع بود با زیتون بر سوختگی آتش وجرم وزنان چون در طبیخ
آن نشینند صلابت رحم نرم کرداند ومقعد وورق آن با بیخ وی بجوشانند
نافع بود جهت زهرها وادویه کشنده وبر گزیدگی رتیلا ضماد کردن نافع بود
وبول براند وورق وی دمامیل ودرمها بکشاید ومواد معده را نیز بود
وتخم وی خشونت سینه وشش وشانه ودرمها کرده وسرفه که از خشکی
بود نافع بود وبول وشکم براند وورق وی چون بخایند وبا عسل ضماد
کنند ناصور که در چشم بود پاک کرداند وکوشت برویاند وبر کزیدگی حشرات
خاصه با زیت نافع بود وکل وی قرحه مثانه نرم کرده را نافع بود وشکم
نرم دارد ونوعی از خبازی بری بود که مسهل مره خام بود تا حدی که کاه
باشد که خون بیاید خبز بهترین آن بود که از کندم ... تا رسیده
فربه باک صلب بود ونان سمید وحواری در شکم از شکم بیرون آید
ونفخ در وی زیاده بود ومولد بلغم وسده جگر وسنک کرده بود
وشکم ونان خشکار ... غلیظ کند وخونی که از وی حاصل شود میل
بسیاهی داشته باشد ضد آن بود ونان فطیر نفخ در وی زیاده بود

شد

ونان خشک کهن شکم به بندد ونان نرم خشکار چون با آب ترکنند و تنک
و برقوبا کهن ضماد کنند زایل کنند و شکم نرم دارد و اصحاب قولنج را
سود دارد و غذا اندک دهد و بد تر از نوع نانها بود که از گندم ترید
و جرب و حکه و بواسیر تولید کند و مصلح وی ادهان و حلاوات
والبان بود و بهترین نان سمید بود و غذا بیشتر دهد و دیر هضم شود
بسبب اندکی نخاله و در گرمی معتدل بود و بدن را فربه کند و شکم به بندد
و سده پیدا کند و اولی آن بود که نمک و خمیر تمام داشته باشد
و با اسفیدباج و طباهجات سود خورند و بعد از آن حواری و کنکم
وی سایه سمید و خشکار بود و متوسط بود در کثرت غذا و قلت آن
و سرعت هضم و بطی آن و نزدیک بسمید بود در بهترین احوال و شکم
به بندد و اصحاب کبد را سود دهد و معده قوی کرم و دیر هضم شود
و مولد ریاح و نفخ بود و سده سنگ کرده احداث کند و مصلح وی
زنجبیل و اطریفل و بعد از آن ماء العسل خوردن و خواب دراز کردن
و بحمام رفتن مناسب بود و ایرغرانی ترید و دیر هضم شود و مزاجها
خشک را سود دهد و مصلح وی چیزهای شیرین بود و نان قطایف
شکم به بندد و مولد جرب و طبیعت آن سرد و خشک بود و غذا اندک
دهد و شکم به بندد و دیر هضم شود و مصلح وی روغن بادام بود و نان
جو بهترین آن بود که از جو تازه فربه ترید و طبیعت آن سرد و خشک
بود و شکم به بندد و غذا اندک دهد و نفاخ است و مصلح وی چیزها چرب بود
خبز الغراب قحمان است و گفته شد خبز القرود لوف است و گفته شد
خبز المشائخ بوزیدان است و گفته شد خبز الحدید بپارسی ریم آهن گویند
و بشیرازی ریم آهن خوانند و نیکوتر از همه حبشیها بود و آن را افیهنوس خوانند
و بهترین وی پولاد الماس بادها کوچک تنک بود که در وی خشونت نبود و طبیعت

ان

نسخه
نسخه

آن گرم و خشک بود در سیوم مجفف رطوبات بود و محلل ورمهای گرم و وی
بود جهت خشونت جفن و مقوی معده بود و چون با شراب کهن بیاشامند
و خون بواسیر قطع کند و منع آبستنی بکند و چون بخور بر گیرند
بر بیضه باد خون رفتن باز دارد و قطع سلس البول بکند و سفل ما حکم
دارد طلا کردن و چون بیاشامند جهت شیر که در پستان بسته بود
سود دهد و مقدار دو نیم درم مستعمل بود و خبث الحدید در قوت مانند زنجار
الحدید بود و چون با سکنجبین بیاشامند منع مضرت دوایی که کشنده
بود بکند و مانند مازریون و انخوردن مازریون وی چنان عارض شود
که از خوردن براده الحدید و علاج وی چنان کنند که کسی که براده خورده
باشد و اولی آن بود که مدبر کنند صفت آن بگیرند خبث الحدید و سحق
کنند و در سرکه انگوری خوب بیندازند چهارده شبانه روز و بعد از آن خشک کرده
و با روغن بادام بریان کنند پس آن را مستعمل کنند باه را زیادة کند و ورم
سپرز تحلیل دهد و معده و جگر و سپرز را و اعضایی که محتاج تجفیف
بود و قبض و تقطیر بول و حرقه امعا و مثانه را نافع بود نیکوترین بدل
خبث الحدید مدبر و اطریفل کوچک بود و بدل غیر مدبر حرف بود
خبث الارنب تفل نقره بود بهترین آن بود که سبز رنگ بود و قابض بود
و در وی جذب و تجفیف بود جرب و سعفه و ریشها را نافع بود و چون
در مرهم بود منع خون رفتن از ناصور و بواسیر بکند خبث الفضه
در قوت نزدیک است بخبث الحدید و مس سوخته اما ضعیف تر از مس
سوخته بود خبث الرصاص قوت وی مانند رصاص محرق بود
و طبیعت آن سرد و خشک بود نافع بود جهت ریش چشم و بدل آن
اسفیداج رصاص بود ختر افسنتین است ختم الملک خاتم الملک
گویند و آن طین مختوم است و گفته شود خناء البقر زبد البحر است

وحرقه م

بپارسی برکین و گویند چون برو ضماد غلیظ نهند تحلیل کند و چون
بسوزانند و بر سوراخ بینی نهند با مرکب خون رفتن را باز دارد و مجموع
زهرها نافع بود و چون بخورند و چون کرم ببن نهند و رها کنند
تا خشک شود پس برگیرند و دیگر باره بنهند چند نوبت و چون بر پای
نقرس نهند و با خاکستر وزیت سود دهد و برگ زنبق و نحل
بغایت سود دهد و مستسقی را از آن طلا کنند نافع بود و بهترین
وی آن بود که در فصل بهار بود و چون خشک کنند و بسوزانند و سحق
بپاشند بغایت نافع بود و اگر زنان را بخور کنند زادن بروی آسان
گردد و مجرب مردم بینند اندرو بکشند در خواص ابن زهر آورده است که چون
بر ثالیل نهند قطع کند **خدربق** عنکبوت است و گفته شود **خلع الرجال**
ثد النبح است و گفته شد **خردل ابیض** اسفند اسفند است و گفته شد
خروع بپارسی بید انجیر خوانند و بتازی کنتقا بهترین آن بحری بود
و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و گویند تر است و اسحق گوید گرم
است در سیم مسهل بلغم بود و قولنج بگشاید و فالج و لقوه را نافع بود
و صاحب منهاج گوید شربتی پانزده حب بود از وی سفید کرده چون
سحق کنند و بپاشند مسهل مره و رطوبت مائی بود و قی آورد و غثیان
باز دید آورد و ورق وی کوفته با سویق ضماد کنند ورمها گرم و ورمها
بلغمی که در رحم بود سود دهد خواه پخته خواه خام و نقرس و درد مفاصل
چون ضماد کنند بغایت نافع بود اما خوردن وی مضر بود بمعده و مصلح
وی کتیرا بود **خراطین** نظام گرم گویند امعاء الارض است و حمر
الارض نیز گویند و آن کرمی سرخ بود که در زمین نمناک باشد بسبب
گل و طبیعت آن گرم و خشک بود خشکی وی در درجه سیم بود چون
بکوبند و بر جراحت اعصاب ضماد کنند و ببندند رها کنند بغایت سود دهند

و گویند در غایت سود دهد و سنگ گرده بریزاند اما مضر بود با عصاب
دماغی و مصلح وی روغن بادام بود و در بند کردن قضیب اثری عظیم
دارد خاصه چون بسوزانند و خشک کنند و سحق کنند و با روغن کنجد
طلا کنند **خربع** عصفر است و گفته شود **خرنوب نبطی** خرنوب
گویند و خرنوب الشوک و بعضی قریش نیز گویند و بپارسی کوز خوانند
و اهل شام و مغربیه گویند و بعربی ینبوت و گفته شود **خرنوب شامی**
بپارسی کوزپه و بشیرازی کهکانروتی و آنچه خشک بود بهتر بود و طبیعت
وی قابض بود و سرد و خشک در دوم بود و گویند گرم است در اول شکم
ببندد و با وجود سردی معده را نیکو دارد و ادرار بول کند و خاصه چون طبخ کنند
عنب پرورده باشند و جالینوس گوید چون تر بود شکم نرم کند و معده بد
بود و هضم نشود و چون خشک شود شکم به بندد و بول براند لیکن دیر
هضم شود و مقدار مستعمل از وی ج درم بود و اریباسوس گوید سود دهد
بود جهت اسهال اعصاب و مصلح وی لعاب بزر دانه بود و جلاب
و جلدی [illegible] سوراخ بود بفتن آن و گویند قرط بوزن آن **خرنوب
هندی** خیار شنبر است و گفته شد **خرنوب مصری** تخم سنط است و گویند
خرنوب نبطی بود و گویند قرظ است و گفته شود **خردل** بهترین وی بستانی
بود تازه فربه سرخ رنگ و چون بکوبند تند بود و طبیعت آن گرم و خشک است
در چهارم و از خواص وی آن است که چون در عصیر انگور اندازند [illegible]
تند بماند و بجوشد و چون بکوبند و در دماغ دارد عطسه آورد و چون
بر نقرس ضماد کنند نافع بود و داء الثعلب همچنین شیخ خاصه هندی و درد
سپرز و صرع و درد مزمن که باشد چون خواهند که جذب آن از عمق بدن
بکنند نظام [illegible] ضماد کردن سود دهد مولف گوید اگر کسی قوی
داشته باشد که هیچ جز ثالیل نشود و بگریزد خردل کوفته وقتی که از حمام بر آید

بیرون آمده باشد و کرباس پاره را انگشت پیچد و برص یا ملا الاحنید بجوب
آلوده کرده بعد از آن خردل کوفته بر آن بمالند تا اندک آب بسیار
از وی روان شود و صحت یابد و رازی گوید اگر کسی درد دندان
دایم داشته باشد که بی علم و وجود سحق کشند و بر دندان نهند
عجایب بیند و چون بر برص طلا کنند سود دهد و ضماد کردن بهر جمیع
زحمه لیمه عرق النسا نافع بود و در داروها چشم جهت شکوری
سود دهد خاصه چون کوبند و در آب بپزند و با عسل در چشم کشند
و باه را زیاده کند و تنها کهن زایل کند و مقدار مستعمل از وی دو مثقال
بود و خردل غیر خلط بد از وی حاصل شود و بزرگی اثر آن فی چه آنند
و محرور معطش باشند و در دسر آورد و مضر بود دماغ و مصلح وی آن بود
که با دام و سرکه پرورند و باید که در خوردن با وی نمک هندی اضافه کنند
و بیاشامند و صاحب تقویم گوید مصلح وی صندل و کافور و گلاب
بود و بدل آن حب الرشاد و گویند دو وزن آن تخم شلغم **خردل**
بری لسان است و گفته شود **خردل فارسی** نوعی از حرف است
که آن را اسفند اسپند و خردل سپید گویند و گفته شد **حرو** حروج
خوانند و آن خبازی است و گفته شد **خربق** بزبان اهل دمشق
خردل فارسی است و گفته شد **خربق ابیض** بیخ است پوست وی
مستعمل است و بیخ کرمانه و گیاهش بلسان الحمل ماند در درازی
ساق وی چهار انگشت بود و مجوف بود و بطعم او خربق سیاه تلخ
تر بود و از خربق دیگر بسیار رسته باشد مانند اسارون و نوعی
هست که ریشه ندارد و املس بود و بغایت صلب بود و بهترین
آن بود که سپید بود و زود منفعت شود و لعاب داشته باشد و در
حال زبان را بگزد بعد از آنکه بگردد سیخ و طبیعت آن گرم و خشک است

دروم

در دوم فالج و صرع و درد مفاصل را سود مند بود و منقی بلغم و اخلاط سرد
سرد بود و چون زیت بجوشد و بر کرده حیض براند و بچه بکشد و در شیافات جهت
جهت تاریکی چشم مستعمل کنند و روشنائی چشم بیفزاید و اولیتر آن بود که یک
رطل از وی تازه کنند و در سه روز بعد از آن بپزند تا دو دانگ بماند و
بعد از آن صافی کنند و خربق بیندازند و دو رطل عسل مصفی بر آن ده
کنند و بجوشانند و کف آن بگیرند و بقوام آورند و شربتی از وی [illegible] بود
بود و با بکرم و این سالم بود و این و اگر سحق کرده بوی آن بدماغ رسد که
معطس بود و سرفه پیدا کند و اگر سحق کرده بیاشامند خطر بود و تشنج و
و کرار پیدا کند و فی الحال بقوت و خناق باز دید کند و افراط در آن بکشد و
و مقدار مستعمل از وی نیم طسوج بود و کسی که خورده باشد از وی چون
مرغ بخورد بمیرد و صاحب تقویم گوید مصلح وی دوغ تازه و جلید بود و
و صاحب منهاج گوید مصلح وی مصطکی بود و منداق کسی که خربق خورده
باشد بمرق مرغ کنند و بهتر آخوش و کسی که آن بیاشامند شاید که
که معده وی خالی بود و از خواص وی آنست که چون با سویق و عسل
بسرشند و موش بخورد بمیرد و وی سم کلاب و خنازیر بود و بدل وی
حلا الغی بود و ماهیزهرج **خربق اسود** و حراقه وی زیاده از حراقه ابیض
بود و ورق وی بورق خبازی ماند اما شکافته تر بود و سیاه تر و ساق
وی کوتاه بود و گل وی بنفش بود و اندکی سرخی مایل و تخم وی مانند
خسک است بود و بیخ وی سیاه بود و رشتهای داشته بود و بر کوه بود و پوست
بیخ وی مستعمل و وی در زمستان خشک شود و چون وی را بشکنی از
اندرون وی چون غباری بیرون آید و بهترین آن بود که نبات
فربهی و لاغری بود و بسیار کرم مجوف بود و لون بیرون وی سیاه بود
مانند سعد و اندرون بیرون وی اندک تلخ با ایک داشته باشد

باشد وانرا خال زنکی کویند ورجل الغراب خوانند وما لبنو فیون وما البنوس
کوید نیز خوانند وطبیعت آن کرم وخشکست در سیوم کو شستر ده بخورد
بخورد وبا سرکه بر بهق طلا کردن نافع بود ووسواس ومالیخولیا وجرب ودر
ودرد داوها جشم کردن نافع بود وبقوه باصرم بوصل واکر در نزدیک درخت
کرم انکور بروید شرابی که از ان انکور سیمند مسهل بود ودفع سودا بکند از جمیع بدن
بدن ومسهل صفرا وبلغم نیز بود وصفرا غلیظ مستفرغ کند زیاده از سقمونیا
ود ودرعلتها مزمن که محتاج بداروی مسهل بود مانند مانیا وصداع وشقیقه
را نافع بود وشربتی از نقیع نیم درم یا نیم مثقال با فوذنج وسعتر وادویها کرم که
معدله رانیکو بود وبعضی در سکنجبین یا شراب شیرین خیسانند بعد
و از ان بخوداب بیرند با مری فعرق آن بیاشامند مسهل بلغم وصفرا وسودا
بود اما مضر بود بکرده واسهال بسیار روباشد که خناق آورد ومقدار دو درم
و کشنج احداث کند ومصلح وی در استعمال کردن ودوا وکتیرا وقطر
اسالیون وسعتر بود وبدل وی آن نیم وزن ان کندش ونیم وزن آن
ماهیزهره است خردل ابیض خردل فارسی است وکفته شد **خرز هرج**
که دفلی است وکفته شد **خرو الدیک** سرکین خروس وعرع بود مجموع
سرکینها مسخن ومجفف بود ومصلح قولنج بود چون با شراب یا با سرکه
بیاشامند وتریاق قطر حانق بود با عسل چون بیاشامند تو بین یک مثقال
بلسکنجبین بفع بلغم آورد وسرکین خروس چون مسحق کند وبکرنر کی سات
دیواز نهند سود دهد سرکین موش کرم بود وداء الثعلب طلا کردن
نافع بود خاصه با سرکه وباکندر شراب اشامیدن سنک کرده بریزاند
وشیاف وی کودکان را شکم براند ودرچشم کشیدن سفیدی هردو مژه ببرد باید
ودرطوبت قرنیه پاک کند **خرو الطاطب** است وکفته شود **خرزه
الضفادع** بطحع است وکفته شد **خزیفان** بنابیست بشکل سنبل الطیب

اما لون آن بسبزی مایل بود بیخ مانند سنبل بود وبوی ان هم بسنبل ماند
ودر طبیعت وخاصیت نزدیکست بسنبل ودر طعم وی اندک حلاوتی بود
حزقه بقلة الحمقاست وکفته شد **حزنابق** مرماخوراست وکفته شود
خنابوس لسان الحمل است وکفته شود **حزطال** قرطاس است ومرهم
وکفته شود **خسرفغ** ثمره عشراست وکفته شود **حرقطان** سوهماست
وکفته شد **حزنیان** جندبیدستر است وکفته شد **حزف** لطیفی خزفها
خزف سرطان بحری بود وطبیعت خزف سرد وخشکست وجلا
دهد خاصه خزف بنور وخزف سرطان خشک چون با هیچندان
تخم تربزه کوفنه بر بهق وکلف ونمش نهند زایل کند ودرمیمی که ازین مساند
بسازند جراحتها زود بصلاح آورد وجرب وقرحها ونقرس وبا سرکه
بر قوبا وجرب وحکه وسعفه وحصف را نافع بود وخزف مضار
صبغی دندان را جلا دهد وخزف مضر بود باعصاب دماغی ومصلح وی کرفس
بنفشه ومقدار مستعمل از وی دو درم بود **حزفی** جزی بریست بشیرازی
اروانه کویند طبیعت ان کرم ولطیف بود ومسخن دماغ سرد چون مانیا
سی المزاج را نافع بود وجکر وسپرز ومسخن رحم بود ومجفف رطوبات
آن چون زن بخود برکیرد آبستن کردد **حسف** حوز است وکفته شد
خس بپارسی کاهو کویند وبستانی بود وبهترین بستانی بود تازه
بن ورق وطبیعت آن سرد وتر بود در سیم وکویند در دوم حرارت
معده رانیکو بود وخواب آورد وبول براند وخونی که از وی متولد
شود نیکوتر از بقول دیکر بود ومیل بسرخی داشته باشد وجماع
کردن نافع بود وآنچه بر باشد در دفع بود وآنچه شسته بود نقاخت
هضمی زیاده واکر در شراب میان نقل کنند مستی کمتر دهد ودیر زود
هضم شود وتشنکی بنشاند وبا سرکه اشتها طعام باز دید کند وبقان را نافع

مند

بود ودو مهاکرم وحرم وبخوانید خواه خام وخواه پخته نافع بود وقطع سیلان
منی ودرد چشم که از گرمی بود بکند وتخم وی قطع احتلام وشهوت جماع
بکند وکاهو بری لبن وی در قوت مانند خشخاش سیاه بود وشیر در هم
از لبن بری مسهل کیموس مائی بود وگزندگی عقرب ورتیلا نیکو بود وکاهو
بسیار خوردن مضعف چشم بود وتاریکی آورد ومصلح آن هلیله مربا
بود ومضر بود باه را ومصلح وی کرفس ونعناع بود **خس الحمار** بنجار
است وسوقیلوس وابوخلسا گویند ودر الف گفته شد **خشخاش دارو**
خولنجان است وگفته شود **خشخاش سفید** بستانی بود وبهترین وی
تازه فربه بود طبیعت وی سرد وتر بود در دوم وگویند در سوم وبعضی
گویند سرد وخشک در دوم سرفه کهن ونزله سینه ورطوبات معده
ونفث دم ومادها ونزله که از سر فرود آید نافع بود وبا عسل منی زیادت
کند ومقدار دو درم با پنج درم مستعمل بود وحب وی شکم ببندد
ووی منوم بود وغذا اندک دهد ومصلح وی شیل بود با قند وصاحب
تقویم گوید بسیار از وی مرخی بشن بود ومصلحان سکنجبین ومصطکی
بود وپوست وی از دانه منوم تر بود وچون ضماد کنند بر پیشانی بخواباند
را نافع بود **خشخاش سیاه** صاحب تقویم گوید بری وبستانی بود
وصاحب منهاج گوید بری مصری بود بهترین تازه فربه بود وطبیعت
آن سرد وخشک در سوم وگویند در چهارم وگویند تا آخر چهارم
کل وی ربیثها چشم مواشی زایل کند وخشخاش سیاه چون بکوبند خرد
وبا شراب بیاشامند اسهال ورطوبات سیلان مزمن که از رحم بود سودمند
بود وبا آب برشته ضماد کردن بخواباند بر جبهه حرارت حکه نافع بود
ومقدار مستعمل از وی نیم درم بود ودیسقوریدوس گوید خاکستر ان با روغن
گل سرکه حبه را نافع بود واگر با سرکه بر صدغین طلا کنند درد سر که از گرم

سلیخه

بود را از حرارت آفتاب سود دهد ووی منوم بود ومخدر بود ومضر بود
به سر وشش ومصلح وی تخم ارایانه بود وگویند روغن زنبق ونرگس
خشخاش زبدی میقن افرودس خوانند وان خشخاش زبدی بود وبدان سبب
بدین اسم خوانند که چون زبد سفید بود وبعضی از اطبا خوانند ونبات
وی بورق وی وثمر وی مجموع سفید بود وتخم وی مسهل بلغم بود ودر
قوت وطبیعت نزدیک به جبلهنک بود **خشخاش مقرن** خشخاش
بحری خوانند وغلاف آن مانند شاخ گاو بود بدین سبب ویرا مقرن
خوانند ونبات وی در کنار دریاها روید بر نقرس طلا کردن با شیر
نافع بود وبیخ وی چون بجوشانند بآب تا به نیمه باز آید وطبیخ
آن بیاشامند نافع بود جهة علة جگر که از خلط غلیظ بود ه د
خشکنجبین عسلی خشکست که از کوهستان فارس خیزد از حد
کازرون در میان حص وطبیعت گرم وخشک بود گرمی وخشکی
وزیادة از عسل بود وجل از نیم ونیز آن گرانگبین وگویند نیمی وی
ونیم عسل بود **خشخاش عربی** خشخاش مقرن است وگفته شد **خشک**
مقل است وگفته شود **خشکار** آردی بود که نخاله از وی جدا نکرده باشند
خشب النعیر سیساوران است وگفته شود **خصیه** بهترین آن
خایه خروس بود فربه ونیکی وبدی خصیه بحسب حیوان بود وطبیعت
وی گرم وتر بود وبعضی گویند سرد وخشک بود وغذائی نیکو دهد
خاصه که از حیوانی نیکو بود ومصلح آن انجدان وفوتنج کوهی ونمک
وصعتر بود **خصی الثعلب** بهترین وی [illegible] فربه بود که از وی بوی منی
می آید وطبیعت وی گرم وتر بود در اول تشنج وقولنج وفالج وشهوت
جماع را نافع بود وانعاظ تام آورد وقایم مقام سقنقور بود خاصه
با شراب ومقدار شربت از وی یک مثقال با دو مثقال بود وصاحب

منهاج وصاحب تقویم کوید تری است وابن بیطار در جامع ادلّه درین
بحث وقول صاحب جامع معتبرتر است وبدل آن بوزن آن بوزیدان
وبوزن آن تخم جرجیر بود وصاحب تقویم کوید فم معده را موافق نبود
ومصلح آن عصاره لسان الحمل وسکر بود **خصی الکلب** بجنست ماند خصی
الثعلب وآن دو نوع بود کوچک وبزرک ومانند بلبوس بود بنکلا اما
ببازی مایل بود وآن نوعی بر فوق زوجی بود بحیه بود وبکی لاغر بود
وکویند نوع بزرک چون مرد بخورد فرزند نرینه آورد واکر نوع کوچک
زن بخورد فرزند مادینه آورد وطبیعت وی کرم وتر بود ودر نوع بزرک
رطوبتی فضلی بود محلل در جها بلغمی بود ودر ریشها بلید خوردن وقلاع
وغلد وناصور نافع بود وکویند چون تر بخورند باه را زیادت کند
وچون خشک بخورند قطع شهوه کند واکر نوع کوچک بخورند منع آن
کند بر خلاف یکدیکر ووی مسخن شش وسینه بود ومصلح آن صمغ
عربی وخشخاش سیاه بود **خصی هرمس** جلوبست وکفته شد بیونانی
اسطوبو اسورسطی خوانند **خصی العجاجیل** خایه کوساله چون
خشک کنند وبکوبند ویاشامند نعوظ تمام آورد **خصی الابل**
خایه شتر کوهی خشک کرده با شراب بیاشامند کزندکی عقرب افعی را نافع بود
خصی البحر جند بیدستر است وکفته شد **خصف** خربزه نارسیده
بود بتازی هبکوکبک کویند **خصلات** درخت مقل است وکویند
مقل مکی است وکفته شود **خطمی** بهترین وی سبز کوهی بود که کل وی
سفید بود وآنچه بستانی بود بعد الزوال خوانند بری را بشم المرج وسوا
کیاه کباه وکل وی کنبی بود وطبیعت آن سرد وتر بود وکویند کرم بود باعتدال
ودر وی تلیین وانضاج وارخا وتحلیل بود وبیخ با سرکه طلا کردن ودر آفتاب
نشستن نافع بود ودر صلابتها ورم کند وخنازیر ودبیلات ووجع پستان

کما از کرمی بود وورم مقعد ودرد مفاصل با پیه مرغ آبی وعرق النسا
ودر عسر خاصه چون با شراب بخته باشد وطبیخ وی سرکوی بد
مجرا اعضا متکسر بود ومقوی آن سی درم از وی وبیخ را نافع بود وجون
حیض فرو آورد وبول براند وجهت اخلاط سودا وی لقیات مفید
بود وصداع وسقیفه را نافع بود وبا آرد جو وعسل بر ذات الجنب
طلا کردن سودمند بود وورق وی با روغن زیت بر کزندکی جانوران
وسوختکی آتش ضماد کردن نافع بود وجهت سرفه کرم لعاب کرفتن ولاعقه
آشامیدن نافع بود ودر ضمادات وذات الجنب ودبیله وپوست بیخ
وی با آب مفاصل واعضا صلب نرم کرداند وورق وی بسر ودرشن
نشستن نافع بود وپاک کرداند وتخم وی حرقه وی وارد استخوان حرملا وجرو
وبا سرکه ورم قضیب را نافع بود وصاحب کوید بیخ خطمی کوهی جهت نقرس
کرم با کلاب ضماد کردن مفید بود وجهت سرفه صفراوی با نبات سفوف
ساختن یا جلاب کرم خوردن نافع بود واسحق کوید مضر است بر شش
ومصلح آن عسل است وبدل آن کویند خبازی وکویند بدل خطمی سفید
نیلوفر است **خطر** وسمه است وکفته شد **خطاف** بپارسی پرستوک
استا ولا وطبیعت دماغ وخاکستر وی روغن کوید سرد وخشک است
احشا را زیان دارد ومصلح وی عود هندی وقرنفل بود ودیسقوریدوس
کوید چون بکیرند نخستین وی ودفعی که ماه در افزونی بود وشکم وی
بشکافند دو سنک یابند در شکم وی بود یکی یک رنک ویکی مختلف
رنک از هر یکی چون خون در پوست کی ساله بندند یا کوسفند کوهی کاو
کوهی بیش از آنکه خاک روی بنشیند وبا ... وبر بازوی مصروع بندند
وما بر کردن وی صرع از وی زایل شود وخوردن وی روشنائی چشم بیفزاید
وخاکستر وی باصره را قوت دهد ودماغ وی با عسل در چشم کشیدن

در ابتدا روان آب سود دهد و چشم وی سخت که به باروغن زیتون بر ناف
مالیدن نزدیک نفاس نافع بود و این زهر در خواص آمده است چون
بکوبند سرد و بر سنگ یکی نرو یکی ماده ریسوا شد و در شراب اندازند
هر کس که از آن شراب بخورد مست نشود و چون بخورد زن دهند
چنانکه نداند شهوت وی زایل کرده و شیخ الرئیس گوید سرگین وی
چون در چشم کنند سپیدی ببرد و ارسطاطالیس گوید ذهن پرستو
چون بدان سعوط کنند موی سر و ریش که سپید شده باشد سیاه
گرداند پس چون خواهند سعوط کردن دهن را پر از شیر تازه کنند
تا دندان سیاه نگرداند **خطبان** حنظل را است و گفته شد **خفاش**
و طواط خوانند بپارسی شب پره گویند و شیراز موش کور خوانند
و شریف گوید چون بکشند و بر زهار کودکان پیش از بلوغ طلا کنند
منع موی رستن بکند و چون در روغن بپزند بجوشانند آن روغن
عرق النسا را نافع بود و مرق آن شکم براند و خاکستر وی روشنائی
چشم زایل کند و این زهر در خواص آورده است که چون سر وی در ظرفی
مسین یا آهنین با روغن زنبق بپزند چندانکه مهرا شود و روغن آن بتریس
مالند فالج قدیم و رعشه و ورم اعصاب و درد را نافع بود و زهره وی در زنخ زنی
مالند که دشخوار زاید در حال بزاید و اگر دماغ وی در شیب پای مالند باه را
برانگیزد و اگر طبیخ آن بر سوراخ قضیب چکانند بول براند و صاحب فالج را
مفید بود در آن نشستن و دماغ وی در چشم کشیدن سپیدی از چشم زایل کند
و آب پیاز زود را بر اماغ کند و اگر سر وی در برج کبوتر پنهان کنند هر چند کبوتر
که از آنجا نروند و الفت گیرند و اگر در سوراخ موش نهند همه بگریزند **خفنج**
خردل بری است و در لغت گفته شد **خلال مامون** اذخر است و گفته شد
خلاف بپارسی بید گویند و خلاف بلخی بهرامج و گفته شد و خلاف نوعی

از صفصاف است و صمغ وی از وی بیرون آید و بهترین بیدان بود که در کنار
چشمه‌ها رسته باشد و طبیعت وی سرد و خشک بود و عرق و ورق آن هر دو قابض
بود چون بکوبند و بغایت جلا دهنده بود و خاکستر وی با سرکه ثالیل و غدد را نافع
بود و ثمر وی بوصیفی که بر حلق فرو رده باشند نهادن نیکو بود و قطع خون دهن بکند
و صمغ وی جهت ضعف بصر سود مند بود و اسحق گوید مضر است بشراسیف و مصلح
وی گلاب بود **خطای** قنه است بیغانی و گفته شود **خل** بپارسی سرکه گویند
و وی مرکب بود از دو جوهر مختلف گرم و سرد جوهری غالب بود از گرمی به بوتن و وی خمر
بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در سیوم و گویند سرد است در اول و خشک است
در سیوم معده گرم را نیکو بود و اشتها باز دید کند و قطع خون رفتن از هر عضو که
باشد و چون بیاشامند با عضو بدان بشویند و چون بوسر بنهند درد سر را نافع
بود و صفراوی مزاج را نافع بود و بدان مضمضه کردن و بن و احکم دارد خاصه
با سبب یانی و ریشها که در دهن باشد از حمره و علم و جرب تر و سوختگی آتش و قوبا
و بواسیر و داحس چون با بعضی ادویه موافق در این جنبا استعمال کند نافع
بود و ریشها پلید خورنده و چون با شته بدان تر کنند با روغن گل و بر سر نهند
درد سر که از حرارت آفتاب بود زایل کند و بخار وی استسقا را تحلیل دهد
و کرم از گوش و کرم از بیرون آورد و طنین زایل کند و بر گزندگی جانوران گرم کرده
وقتی که بدن سرد گشته باشد و اگر بدن گرم بود بسرکه سرد کرده بدان موضع
بمنند دفع مضرت ادویه کشنده خاصه افیون و سوکران و خانق النمر و شوکر
بسته بود با نمک آشامیدن نافع بود و غرغره بدان قطع سیلان فضول
از حلق بکند و خناق و لهات را سود دارد و علق که در حلق چسبیده
بود بیرون آورد و تلطیف اخلاط غلیظ بود و تشنگی بنشاند و درد دندان
گرم و سرد را سود دهد و سرکه که از انگور بخش گیرند گزندگی سگ دیوانه را نافع
بود اما سرکه مضر بود بسوداوی مزاج و بسیار وی بصر را ضعیف کند و عصب

با زبان دارد وادمان بلسنقا الخلیه وچون باب وقند ممزوج کنند
مفرح وی کمتر بود وصاحب نقرس کوید مصلح وی روغن بادام وبید بود
خل العنصل بپارسی سرکه عنصل خوانند نافع بود عرق النسا وتنکی
نفس وربو ودهان مضمضه کردن بن دندان را محکم دارد وکند دهن زایل کند
خاصه که هر بامداد بیاشامند دو درم از وی بیاشامند ودر کوش چکانند
کرانی کوش هر دو بناشت اشامیدن او از صافی کند ودرد معده را سکون دهد
ومصروع را سود دهد وکسی که مزاج سودا بر وی غلبه کرده باشد وسنک
مثانه بریزاند واحساق رحم وصلابت سپرز ودرد دندان ودرد پشت وعصب
زایل کند واز دو درم ابتدا کند تا بیست درم هر روز قدری می افزاید صفت
آن بستانند اسقیل سفید رنک وبکار وجوپید یا ریزه کنند ودر ریسمان کشند
وچهل روز در سایه بیاویزند وبعد از آن یکمن از وی در هشت من سرکه انکوری
اندازند وشصت روز در آفتاب نهند از اول سرطان تا آخر اسد وبعضی
یکمن عنصل در پانزده من یا شانزده من سرکه کنند ودر سرکه نهند تا آخر دو ماه
در آفتاب بود فوق وی غالب بود **خلال** بپارسی بلغه وادی القری وبعضی
مدینه سدی خوانند وان جو ثمر بود در اندرون طلعه ووی صالحست
از تلخ بود واخذ رسیده ممسک بود **خلد** بپارسی موش کور خوانند
ونیز انرا انکشت برک کویند وان جانوریست کور بود در زیر زمین باشد
وکویند کور تراست وبیخ ونبات واشجار خورد ودر شیب بیاز وکندنا
بیشتر بود بطلب بوی پیاز وکندنا از سوراخ بیرون آید اکر خواهند
که وی را بکیرند پیاز وکندنا بدر سوراخ وی نهند بیرون آید از جمله سموم
قتاله است واین زهر کید چون یکه در کوش وی بود خنازیر را نافع بود
واکر وی بسوزند وبا قلقطار سحق کنند وکسی که بینی او کنده بود
در بینی جمع کند بینی ببرد ومرصاحب تب ربع بستن نافع بود ومهرا

کوبود دماغ وی چون با روغن کل بکمایانند وبر برص وبهق وهر چیز که
از جنس بیرون آید بمالند زایل کند **خلر** حلبان خوانند وخرفی دان
جنسیت نزدیک بکرسنه ودر یزد ونواحی کرمان وقهستان وولایت لرستان
بسیار خورند وبنان پزند وهمچنان تنها مانند عدس وباقلا پزند وخورند
ودر بهار چون تر بود همچنان ناپخته مادوا را آکنده وبزبان آن قوم
کرو خوانند وبشیرازی مشو ومولف کوید هر کس که ادمان خوردن آن کند
لنک کردد وآنرا اخرد خوانند وطبیعت آن سرد وخشکست غذا اندک
دهد وخونی بد از وی حاصل شود ومولد سودا بود واعصاب را
مضر بود وبغایت نفاخ بود وفربه کند مانند کرسنه ونوعی دیگر
ن هست که از وی بزرکتر بود وآنرا ابلد خوانند وچون زنان بخورند شیر شان
بیفزاید وآن نوع بری بود **خمر** ماء العنب است ومدام وراح وصهبا
وطلا وعقار وقهوه وقرقف ورحیق وبنت بپارسی شراب کویند
ونیز انرا سکی خوانند بهترین آن بود که قوام آن معتدل بود ولون
وی زرد بود وخوشبوی بود چنانکه ادویه در وی کنند ومتوسط بود میان
نوی وکهنکی وآنرا ریحانی خوانند وطبیعت آن کرم وخشکست دوم اما
آنچه سیاه بود غلیظ بود دیر هضم شود لیکن کوشت زیاده کند
وآنچه سفید ورقیق بود غذا کمتر دهد ومحرور را موافق بود وادرار
بول کند وشکم را نرم دارد اما شراب سرخ متوسط بود میان سیاه وسفید
ودر میانه بود ودر هر دو حالت آنچه شیرین بود غلیظ بود ونفخ در معده
پیدا کند وشکم براند اما غذا تر وکرده را موافق بود وآنچه در وی قبضی
بود در وی ادرار زیاده بود وصداع وسکر بود وآنچه عفص بود شکم ببندد
ومعده را موافقت اشتها زیاده بود وقطع سیلان مواد بکند وآنچه
لین بود مضرت وی با اعصاب کمتر بود وادرار کمتر کند وآنچه کهن بود

ورقیق سفید بول براند اما مصدع واکر بسیار خورند مضر بود بعیلاو ابخره
تازه بود بادانکیز بود ودشخوار هضم بود وبول براند وبهترین آن نوع
که کفته شد در اول نافع بود جهة شهوة کلبی ورمد بلغمی وغشی
و زهرها وهضم را نیکو کرداند چون بمکند تشنکی ساکن کند وبول براند
وطبع نرم دارد واکر افراط کنند دروی مضر عقل بود وسپرز وضعف جکر
ضعیف ومبطل باه وشهوة غذا ببرد ونسیان آورد ودبیع ونخی وضعف
بصر واعصاب وصرع وسکتة ومرک مفاجات آرد وبیمارا اکر ناشتا
خورند ببداند بخنی وکاردها سخت خناق آورد والتهاب اوجاع ومداوا
وی بفصد باشد ونیز اکر خواهند که مستی کمتر کند رب غوره یا تخم کرنب
تنقل کنند وغذا کمتر خورند وفالوده قندی خورند ونیلوفر ببویند واکر
محروری مزاج بود شعل با تا رمز کنند وسیب وکاهو وخیار وطلع وغا
بیشتر از شراب خوردن آش غوره وسماق وانار دانه خورند ودفع مضرت
وی بشراب اترج وریباس کنند خمر تری وخشکی وی بقدر غلک بود
در قلت وکثرت وفا نعی کهر در طعم وکهن وی کرم وخشک بود
در سیوم ودرجی قوة متضاده بود مرکب از سرد وکرم سردی وی از جهة
حموضه وکرمی جهة عفونة وکرمی طبیعی از جهة نمک دارد ودروی قوة
جالیه وجذب ماده بلغمی بکند از عمق تن بظاهر آن ومحلل ومنضج
ورمها بود خاصه دمامیل چون با نمک ضماد کنند وچون حمد لکبود
در آب خود سانده وبعد از دو ساعت صاف کنند ودنکی طباشیر وطنوج
زعفران ودنکی قند در مقدار سی درم از آن آب حل کرده بیاشامند تسکین
خمار بکند وتشنکی بنشاند وچون خمیر در آب کنند ودنکی ونیم وزن
آن روغن بنفشه با آن بیامیزند وبدان غرغره کنند نافع بود جهة ورم
حلق وچون در آب حل کنند واز آن حسا نی سازند وقطره چند بر که بان

حکانند

چکانند بیاشامند قطع اسهال بکند حنظل سورنجان است وکفته شود
خمان دو نوع است بزرک وکوچک وخمان کوچک بیونانی خاما اقطی کویند
ونطیف بوده وکفته شد درباب تا در صفت ثمر آنکه از ثمر خمانند هم
کفته شد وخمان بزرک سبوقر کویند وکفته شود وفوع هر دو مجفف
ومعل ومحلل بود تحلیلی معتدل وقوة خاما اقطی مجرب بود ومسهل بسبب
رطوبتی مائی که دروی هست لیکن معده را ملایم بود ووری آن چون ببندند مانند
نهادشتی مسهل بلغم بود واکر کسی را افعی زده باشد اصل وی با شراب
بیاشامند نافع بود واکر زن در طبیخ آن بنشیند صلابت رحم نرم کرداند
ونیز وی با شراب ممیز حمل کند وچون بر موی بمالند سیاه کند وورق
وی برک زندکی سک دیوانه نافع بود وبا بیه نقرس ضماد کردن سود مند بود
خمخم حمم است وکفته شد خمنه اوباقی بخکشت وکفته شد
ورق خمنه او را هم کفته شود خماهان صند لحدیری کویند وان
حجری سیاه رنک بود وان دو نوع است نر وماده امان نر بغایت صلب
بود وتیره رنک وچون باب بسایند محک آن تیره بود مانند زنج
وصلب بود وآنچه ماده بود صلبی آن بغایة نبود وجوهر آن پاک بود
واکر باب بسایند محک آن چون زنجفر بود سرخی بغایة وطبیعت هر دو
سرد بود وآن نوعی از آهن است بپارسی خماهن کویند وحکوک وی
بر مرغ بوجمره طلا کردن نافع بود وهر دو این نوع این خاصیت دهد
وورمها موی وصفرای خاصه ماده که ببرید وتسکین دروی زیاده بود وان
محک نوع تر است خندریلی نوعی از کاشنی بری بود اما بغایت تلخ بود
واطباء التقصید خوانند ورق وی همچون سپیل لیکن قدری کوچکتر بود
وبعد وی صمغی پیدا شود مانند مصطکی بمقدار باقلائی وقوت
وی مانند کاشنی بستانی بود اما سبب تلخی وی که زیاده است

بحفیف درد وی زیاده بود و صمغ وی موی زیاده که در چشم بود زایل کند
و با شراب کرنبکی افیون را سود دهد و آب وی با شراب پخته شکم ببندد
و صمغ وی با آب کاسنی باد سبل که در چشم بود زایل کند و درد سر از وی
با خر کرنبکی افیون را نافع بود و آب عرق وی بر بواسیر طلا کردن نافع بود
خردرس خلّار او را گویند و آن حنطه رومی است بپارسی کاکل گویند
و طبیعت آن گرم و تر بود و لزج غذای وی بسیار بود از غذای گندم بد
و کمتر اما غذایی نیکو بود اما اگر بیخ غذا نیکوتر دهد و طبیعت ببندد
و معده را نیکو بود خنثی برواق خوانند و بزبان بربری بتقلیلحو و ورق
وی مانند ورق کندنا شامی بود و بیخ وی دراز بود و گرد شکل بطریقه
بیخ نیلوفر و حریف بود و گفته شده اصل الخنثی و طبیعت آن گرم
و خشک است و گویند سرد و تر و دیسقوریدوس گوید چون بیاشامند
بول و حیض براند و درم انثیین با شراب درد پهلوها و سرفه را نافع بود
و خاکستر بیخ وی بداء الثعلب مالیدن موی برویاند و اگر بیخ وی
با شراب بجوشانند و بر دملها و ریشها بلیدند و در حمام استان
و خصیه ضماد کردن نافع بود و با سویق در ابتدا ورمها که ضماد کنند
سود دهد و اگر تخم وی و گل وی با شراب بیاشامند نافع بود گزیدن گ
عقرب را و شکم براند و بیخ وی بروغن با طلا کردن زایل کند و اگر با زیت
بجوشانند و در گوش مخالف چکانند درد دندان ساکن کند و ساق
وی بر بیرند و با سرکه و زیت یرقان را نافع بود و استسقا نیز هم و بسیار
وی مرا آورد و مصلح وی تمر هندی بود با غوره خنفسا بشیرازی
خزوک نسکن خوانند اگر با زیت بجوشانند و در گوش چکانند درد ساکن کند
و در خواص ابن زهر آورده است که خنفسا چون در شیب گل کنند مرده
شود و باز چون در شیب سرگین کنند زنده شود و اگر سرها ا خنفسا در ح

کبوتر نهند میان کبوتران اجتماع پیدا شود و متفرق نشوند و شریف گویند
موی خروی پاره کنند و میل بدان فرو برند و آن رطوبت در چشم کشند
قوت باصره بر دهد و اگر با زیت بجوشانند در گوش چکانند و بیان آدمیان
کنند کری که نو بود زایل کند و اگر در بواسیر مالند نیکو بود و اگر سم وی
بر کزنوکی عقرب نهند درد زایل کند خولنجان بهترین وی آن بود که سرخ
رنگ و سطبر و کم گره بود و آن بیخ است که بازار وی اشنانه سازند
و پیراب دریا در وقت بچه کردن و آنرا در خانها … از زمین
خیزد و آب می آورد و کس آنرا بجا … بدان خانه باز آن گیرند و بپوشند و بار
پارسی … خسرو دارو خوانند و بترکی … خوانند و طبیعت وی
گرم و خشک است در دوم و گویند در سوم معده را نیکو بود و درد قولنج و … کرد
و باه زیاده کند و بوی دهان خوش گرداند و عرق النسا را نافع بود
و بول ببندد چون از سردی گرده و مثانه بود و بادها و بلغمی مزاج و رطوبتی
که در معده بود نشف کند و تحریک منی کند و هیجان آن و صاحب جامع گوید
یکدرم از وی کوفته بر سر چهار یکی بر کاو … در قوت
باه بغایت بود و در خواص وی آن است که در دهن یک باکاسه که
بود مگس گردان نگردد و جهت معده و جگر سرد بغایت است و قوة نافع
اعضا باطنه بر دهد و گویند مضر است به … و مصلح وی کثیرا بود و چیزها
چرب و صاحب تقویم گوید مضر است بحجاب سینه و مصلح وی صندل
و طباشیر بود و بدل وی قرفه و قرنفل خولان حضض است و گفته شد
خرنوب بپارسی شنشا گویند بهترین وی آن بود که استخوانها سهل از وی
جدا شود و وی زود تعفن شود و آن نوع را … خوانند و از معده زود
ترگذرد و آنچه صلب بود الشامی برگوشت چفسیده … بود
غلیظ بود و دیر هضم شود و طبیعت آن سرد و تر است و گویند در آخر درجه

اول سبز بود و در وی قبضی بود معده گرم را نیکو بود و آنچه عفص بود
قابض بود و اگر خشک بود قبض وی زیاده و آنچه خشک بود بجوشانند
و طبیخ وی بیاشامند قطع سیلان فضول از معده و شکم بکند اما خشک
وی دیر هضم شود آنچه تر بود رسیده اشتها طعام باز دید کند و گرم مزاج را
باه زیاده کند و تنها محرور را سود دارد و حرارت بنشاند و تشنگی ساکن کند
و فساد وی چون فساد زرد الو بود و لذیذتر از وی اما غذا وی غلیظتر
از غذای آن بود رطوبت وی زود متعفن شود و مولد بلغم بود و اولی آن
بود که بعد از خوردن وی زنجبیل مربی خورند یا عسل یا شراب آب
ورق و بهای وی حب القرع و کرجها بکنند **خوخ الزع** گویند ساذج هندی است
و گفته شد **خوخ فلوس** بر قاقلا است و گویند هیل بوا است که آن قاقله
کوچک است و گفته شد **خون سیاوشان** دم الاخوین است و گفته شود
خزهرج سم الحمار است بشیرازی خرزهره گویند و بپارسی خرزهره
و آن دفلی است و گفته شود **خوص** ورق مقل است و نخل و بار حل
و مثال آن **خواتم الملک و ختم الله** طین مختوم است و گفته شد **حشفرج**
حب العظل است و گفته شد **خیار** قند خوانند بشیرازی خیار بالنگ
و صاحب منهاج گوید لطیف‌تر از خیار زه بود و سرد تر بود در وی اندکی
قبضی بود و اسحق بن عمران گوید سردتر و لطیف‌تر از خیار زه بود و طبیعت
وی سرد و تر بود در دوم سودمند بود جهت تب‌های محرق و بول و انواع تشنگی
بنشاند و سرد احشا عروری بود و آب وی سی مثقال با جلاب یا سه مثقال
باده درم شکر سلیمانی مسهل صفرا بود و از خوردن وی خلطی بد
متولد شود و افضل وی آب وی بود و موافق جگر و معده گرم بود و خالی
کبد آب وی لطیفتر از آب خیار زه بود اما جرم خیار دیر هضم شود و قیفاتر
سرد بود و جندی وی تشنگی آورد و در معده و خاصره و مصلح وی عسل بود

با میوه اما آنچه بزرگ بود و تر بغایت سرد بود حرارت بنشاند اما در معده دیر ماند
اما اولی آن بود که بعد از طعام‌ها غلیظ خورند **خیار شنبر** بپارسی و هندی
خیار چنبر خوانند و وی هندی و کابلی و مصری بود و بهترین وی هندی بود
ستبر و سیاه رنگ و رسیده و فلوس وی براق بود و پوست وی
رقیق بود و بهترین آن بود که در زمان که خواهند مستعمل کردن در لحظه
از قلم بیرون آورند و طبیعت وی معتدل بود در حرارت و گویند گرم است
و گویند سرد است محلل و ملین بود جهت ورم‌ها گرم نافع بود که در احشا
باشد خاصه در حلق چون بدان غرغره کنند و با آب کشنیز تر و لعاب
بزرقطونا یا خناق را نافع بود غرغره کردن و طلا کردن بر نقرس و دردها
صلب و مفاصل را سود دهد و در درد جگر و با تمر هندی مسهل صفرا بود و با ترید
مسهل بلغم و رطوبت بود و با آب کاسنی و با آب عنب الثعلب یرقان را نافع بود
و اسهال وی برحمت بود تا حدی که اگر زن آبستن بخورد هیچ زیان ندهد
بلکه مصلح وی بود نیاندن او مسهل شود و مره محترقه و بلغم با خود شکم نرم کند
و سینه و قولنج بگشاید و شربتی از فلوس وی از پنج درم تا پانزده درم بود
و اسهال وی بقوت جاذبه بود و گویند بر وجه دهر کس که امعاء وی ضعیف
بود و اولی آن بود که بیش از استعمال بروغن بادام خوب سایند یا بروغن سر
و اسحق گوید مضر است بمقعد و مصلح وی عناب بود و بدل وی صاحب منهاج
گوید بوزن آن ترنجبین و بوزن آن میویز بی دانه و مقدار تر بود
خیری انواع است یکنوع خیری سیاه است و آنرا خیری خطلی گویند و یکنوع
بنفش است و آنرا خیری یهودی خوانند و هفت رنگ گویند و یکنوع سفید
است و یکنوع سرخ است و آن بری بود و آن خزاما است و گفته شد و یکنوع
زرد است و بهترین آن زرد رنگ بود که بپارسی خیری شیرازی خوانند و در بغداد
و موصل آنرا عصفره خوانند و طبیعت وی گرم بود و گویند گرم و خشک بود

در اول و گویند در دوم گل وی چون خشک بود قوی وی زیاده بود از برد طبیخ وی
حیض بانو و ریم را نیکو و بجرجه و مشیمه بیرون آورد و در آن نشستن و اشامید
معتدل بجه بود تجربه بسبب حرارتی که در وی بود و فوق تخم وی و گل یکسان
بود و دو مثقال از تخم وی آشامیدن حیض براند و طبیخ وی برگ درد دندان
سود دهد و گل وی در مرهم روغن شقاق مقعد و انگشتان نافع بود
و با عسل قلاع زایل کند و جزء خطائی طبیعت وی معتدل بود سودمند
بود جهت بادی که در سر بود بغیر از نوع زند و سرخ که صفت آن گفته شد
که در طب مستعمل است و منفعت آن بسیار است اما در انواع دیگر جزء چندان
منفعتی که مشهور بود نیست که آنرا یاد کنیم **خبزوج** خبازی است بابلی
خرنوب گویند و قدیم الملک نیز گویند و در خبازی گفته شد **خبزیا** هیل بوا خوانند
بهترین آن تازه فربه سبز بوی بود و از یکی بیند در قوم مانند قرنفل بود و لطیفتر
اتفاق فلفل بزرگ و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم معده و جگر سرد را
نیکو بود و ابن ماسویه گوید معده را از اخلاط بلغمی پاک کند و اشتهای طعام
باز دید کند و در دهان و خاصه که در دماغ باشد نافع بود و وقع سر دهد
و اربیاسوس گوید جهت بهق که در همه بدن باشد نیکو بود چون بلح و
از وی یک جزو ارکندش و یک جزو تخم تربزک کوفته با عسل بسرشند
و طلا کنند و گویند مضر بود باحشا و مصلح آن شیر تخم خرفه و سکنجبین
بود و وی را بهندی الاچی خوانند **خیزران بلدی** اسم بری است و گفته شد
در الف و میم هم گفته شود انشاء الله تعالی والله اعلم و احکم
باب الدال **دابغ وبر** دابغ ابروج و دابغ افروزنات
نیز گویند بیر ازی انجک خوانند و از کوه کیلویه که از ولایت فارس است
خیزد و در هیچ موضع دیگر نباشد و طبیعت وی گرمست و معتدل بود در
تری و خشکی منی بیفزاید و شهوت جماع انگیزد **داری** حبیبت مانند جو باریکتر

و در ازوی بطعم تلخ بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و گویند سرد
است و بو حنا گوید گرمست در اول و خشک است در دوم بهترین وی
سرخ رنگ بود کوبی خوش بوی تازه و وی قابض بود و بعضی حرمانی را از
ترشی نگاه دارد و ملین صلابات بود و شکم ببندد و در حقنه را سود دهد
و استرخاء آن در طبیخ آن نشستن و ده درم از وی کوفته و پوست حرب کنند
و مثقوب سازند بواسیر را نافع بود و دفع نفرها کند و با عسل لعوق کردن
کرم های بزرگ و کوچک بکشد و بسیار خوردن وی کشنده بود و سدا وی
وی بنق و اسهال و شیر تازه و جنبهای جرب بود و صاحب تقویم گوید
سدد اورد و بواسیر و دوار و مصلح آن خمیره بنفشه با هلیله بنفشه بر او وی
در تحلیل صلابات چهار دانگ وزن آن با چهار درم و نیم فندق آن اهلیلج اسکر
در آمیختن شاید که ابهل دهند **داری بودی** هو فاریقون است و گفته شود
دارشیشعان قندول خوانند و بزبان بربری الاوری و بلغت دیگر اسفلابوس
و آن درختی سبز خار ناکست و در پوست وی حرافتی بود و در شکل وی حدتی و در
حب وی عفوصتی بود و بعضی گویند بیخ سنبل هندی است و گویند
حب سنبل بعی است و این خلاف آنچه معتبر است پوست وی مانند
قرفه بود بشکل اما بسطبری چنبلی از وی ستبرتر بود و سرخ تمام شد
خون و بهترین آن بود که گران وزن بود و آنچه سرخ زند و چون پوستش
بازکنی بلون خون بود و خوشبوی و ستبر بود و در طعم وی اندکی تلخی باشد
نوعی از دارشیشعان بود که املس باشد و تابان و بغایت تلخ بود
و سفید رنگ و بوی نازکتر باشد و طبیعت وی گرم است در اول
و خشک است در دوم و گویند سرد است محلل ریاح بود و مصلح عفونت
و قطع خون بکند و شکم ببندد و چون طبیخ وی بیاشامند و استرخای عصب
بغایت نافع بود و در ادویه فرزجه بکار برند و صرع الولد را نیکو بود

ورطوبات غلیظ فشف کند و مقدار مستعمل از وی یک درم بود تا دو درم
و سودمند بود تنغ معده را و با روغن جوزی کرم کوش بکشد و با سرکه درد دندان
ساکن کند و جالینوس کوید عفونات و نزلات و وسواس سوداوی را نافع
بود و اسحق کوید مضر است بجکر و اصلاح وی به [illegible] کنند و صاحب
تقویم کوید مجفف اعصاب بود و مصلح وی صمغ عربی و کثیرا بود و بدل
وی بعد دیسقوریدس کوید راسن خاصه بوزن ان راسن و جهار دانک
ان زنا و نیم وزن ان دروغ **دارفلفل** جالینوس کوید بیخ دارفلفل
سفید است و کویند درخت وی غیر درخت فلفل است تحقیق [illegible] وی
آنست که سبز بود و بطعم فلفل بود و طبیعت وی کرم و خشک در سیم
و کویند خشک است در دوم و کویند تر است در اول محلل بود و ریحهای سرد
زایل کند و جون در میان جکر [illegible] بریان کنند تاریکی جشم و شبکوری زایل
کند و قی مسدعه بدهد و باه زیادت کند و قایم مقام زنجبیل بود و دیسقوریدس
کوید که عرق النسا و نقرس و فالج را نافع بود و [illegible] کوید قوة [illegible] بدهد
و شهوة زیادة کند و ماسرجویه کوید زهرها [illegible] کنند و کزیدکی افعی و صرع
را مفید بود و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود و مضر بود بسر و مصلح وی
صندل بود و بدل ان فلفل **دارصینی** بمعنی ان جینی بود و خوش بوی تر [illegible]
تر و طعم درطعم وی تیزی بود و طبیعت وی کرم و خشک در سیم و کویند در دوم
و دهن وی کرم بود و دارصینی در غایت لطافت و مصلح عفونت و خوردن
وی و کحل کردن تاریکی جشم زایل کند مفرح قلب بود و در وی تریاقیت هست
و جون با مصطکی بپزند و آب آن بیاشامند فواق زایل کند و دارصینی
نقوط تمام آورد و رعشه را نافع بود و زهرها کزندکان و بوکزیدکی عقرب
با انجیر ضماد کردن و با سرکه برقوبا و عسل بر کلف [illegible] بود و [illegible] را
دور کرده و [illegible] را [illegible] بود و اولی آن بود که کفته شد باشد [illegible]

دهن

و قرص سازند و در سایه خشک کنند و نکاه دارند قوة وی بانزده سال
بماند و بقراط کوید قوت انسان انکاه دارد جندانکه در جیوم باشد
و ذهن تیز کند و جالینوس کوید معده و دماغ را از فضول بپاک کند و نسیان
ببرد و دیسقوریدس کوید جشم را روشن کند و حیض براند و سر کردن را نافع بود
و مسام را قوت دهد و [illegible] را نافع بود و مقدار مستعمل از وی یک درم
بود و کویند مضر بود بمثانه و کویند مضر بود بسر و مصلح وی جرم بنفشه بود
و بدل وی پوست سلیخه بوزن آن و نیم وزن آن کبابه **دارشان** نوعی از
مرو است و کفته شود در جیم **داربوینان** بعم است و کفته شد **داررومی** سولان
است و کفته شود در نون **دبق** افسونس است و آن جیست بشکل زرشک
و دانه مورد و عطار آن شیراز انرا جوزج عسلی خوانند جون خشکند
عسلی رنج بغایت خسفیده [illegible] اندرون وی [illegible] بود و بهترین وی تازه املس
بود که لون اندرون وی کراثی بود و لون بیرون وی سرخی که بسیاهی زند
و طبیعت وی کرم و خشک است در سیم و کویند در دوم و در وی رطوبتی فضلی
بود غیر نضج و اسحق کوید تر بود و محلل و ملین [illegible] بناخن [illegible]
[illegible] نهند قلع کند و [illegible] جمعی ضماد کردن [illegible] و ما را بتنج
ره و موم مساوی بر [illegible] و مجموع [illegible] کند [illegible]
بر [illegible] نهند بکدازاند و بلغم و عرق النسا و نقرس را نافع بود و جون نیم
درم از وی مستعمل کنند و دیسقوریدس کوید محلل اخلاط فاسد بود
که در ورکین است اما مضر بود بمعده و از خوردن وی [illegible] در شکم پیدا شود
مند و مغص آورد و دوا روا آن بود که باب و عسل قی کنند و سکنجبین بیاشامند
و مصلح وی با [illegible] بود و بدل وی بوزن ان [illegible] در [illegible]
و [illegible] جهار دانک و زن آن [illegible] و نیم وزن ان [illegible] **دبس**
شد بادسی دوشاب خرمائی کویند بهترین ان بصری بود که از [illegible]

وانش پذیره باشد وآنچه از رطب فارسی کیرند وشراب خواسند طبیعت
وی کرم وتر بود وکلف زایل کند جون با قسط وعسل بمالند وطبع نرم
دارد وغذا دهد لیکن خلطی غلیظ وخونی که از وی متولد شود ومصلح
وی بادام وخشخاش بود وبعد ازان سکنجبین ساده با مغز کاهو دبا
قرع است وگفته شود دباب سیفر است وگفته شود دبودار
دیودار وبیدار کویند وگفته شود دجاج بپارسی ماکیان کویند ومرغ
خانکی کویند وطبیعت وی معتدل بود در کرمی دماغ را زیادت کند وعقل
بیفزاید ودماغ وی جون با شراب بیاشامند منع خونی که از جهت دماغ
روانه بود بکند وآواز صافی کند ودفع کرند کی جانوران بلید را نافع بود
وحرارت کاهد وکرم بر موضع کزیدکی نهند وزمان زمان بدل کنند
سود دارد ومنع سیلان سم بکند ومرغ غذا تمام بود ونشاید که اد
خوردن وی کنند خداوند ریاضت وکدو اولی آن بود که بعد از تناول
وی سیفنج بخوردن دماغ وی منی زیاده کند ودماغ بیفزاید وشوربای
حون جوانمرغ فربه با سکبینه خدا که بخته شود وکسی را که سرفه جوان مرغ
خشک بود خوردن آید زایل کند واکر مرغ را بخسکیا بیز مز کنند دوازده
روز بعد از ان بکشند وبیه وی بیرون آورند وبحملتم در اعضا
مالد نافع بود وجون مرغ فربه را بیاشامند کسی که لون وی زرد بود
وسبب آن معلوم نباشد هفت روز هر روز یک مرغ با نان حواری بخورد
لون وی بحال صحت رود دج ودقس کوین فاضلترین مرغ بری بود
وبعد از وی تیهو و در شمار نیس حجل ودراج وطیهوج وشقنین وفراخ
الحمام وطبیعت ابنها همه کرم وخشکست دجر لوبیاست وگفته شود
دخن بپارسی ارزن کویند وشیرازی الوان نوعی از جاورس است
وطبعت آن سرد وخشکست در دوم وکویند در سیوم وکویند کرم وشکم

چند دو بول براند وغذا اندک دهد وبستهانه بر ند خشکی وی کم شود
وغذای بسیار دهد لیکن سده وسنک کرده پیدا کند ومصلح وی قند بود
وسویق وی قطع اسهال که از صفرا بود بکند واسحق کوید مضر است
به شش ومصلح وی مصطکی بود وشابور کوید بدل وی برنج است
دخان بپارسی دود کویند مجموع دخانها مجفف بود ودروی اندک بعینی بادی
بود وبهترین دخانها دخان قطران بود بس زفت بس سعد بس مر
بعد از ان کندر ودخان کندر در ادویها جهة ورم چشم استعمال کنند
که هوی قرحه بود آن قرحه را پاک کند وکوشت برویاند ودر کحلها
نیز مستعمل کنند جهت منع موی زیاده که در چشم بود بنه انکه دمدود
ودخان فی الجمله کرم بود ودفع سیل بکند وروشنائی بیفزاید دراج
کوشت وی معتدلست از کوشت فربه بود وفاخته فاضلتر ولطیفتر وخشکتر
از کوشت تدرو بود وحرارت بکثر منی را زیاده کند وشکم ودماغ وجوهر
زیاده کند ومصلح نا تمام بود ودراج بشیرازی کبک کوهی خوانند درافس
دراقن نیز کویند بلغت اهل شام خوخ است وگفته شود دردی الخمر
بهترین وی دردی شراب کهن بود وطبیعت وی کرم وخشکست محلل
اورام بود وکلف ونمش وآثارهائی که مانند عدس بود روی جملهٔ عرق
بسایند وبا اشنان خلط کنند وبر روی مالند وبشویند روی را پاک
کرداند وجلا دهد دردی الخل دردی سرکه جون خشک کنند وبسوزند
مانند زنجار بود که کوادی نو کنند بر سر آتش نهند وعلامت سوختگی
وی آن بود که سپید کردد وبشویند مانند قلیا سوخته ودروی محرق
ومعفن بود ومسخن ومجفف بود وکوشت زیاده که در ریشها بود بخورد
وبا را تنج سفیدی ناخن طلا کردن زایل کند وبا روغن مصطکی وراتنج
اکر بر موی مالند وشب رها کنند موی را سرخ کرداند وآنچه نشسته بود

اثار دماميل و ريشها ان سود و تاريكي چشم زايل كند و آنچه بسوخته بود
با مورد بشكم و معده ضماد كنند محكم كرداند و منع سيلان رطوبات
از ايشان بكند و بر ورم پستان ضماد كردن نافع بود درونج صاحب منهاج
كويد دو نوعست فارسي و قبطي و بهترين آن رومي بود و آنرا درونج عقربي
كويند از بهر آنك بشكل عقرب بود و صاحب جامع كويد در كوهستان
شام و اندلس بسيار بود و طبيعت آن كرم و خشكست در سيوم و عيسي
كويد كرم و خشكست در دوم بادها را بشكند و كزيدگي جانوران زهردار
و درد رحم كه از سردي بود و خفقان كه از سردي بود و بادها غليظ كه در
معده و امعا بود و رحم و كزيدگي عقرب و رتيلا را نافع بود و تقويت دل
بدهد و مفرح بود و ترياق همه زهرها و اولي آن بود كه با شراب سيب
ممزوج كنند تا سخونت آن كمتر بود و جهة خفقان با كافور خلط كنند و اين
زهر كي بود در خاص كه چون قطعه از وي در اندرون خانه بياويزند عقرب
در انجا نبود و اگر سوراخ كنند و ريسمانه در وي ببندند و از ميان هر دو ران
زن حامله بياويزند فرزند وي را نكاه دارد از بسيار افتي و زادن سهل كند
و سفين اندلسي كويد مسخن دل و معده و جگر بود و هضم طعام بكند
و ما البيض را و معايي را نافع بود بتحليل و نفخ و تلطيف غلظ اخلاط
و مقدار مستعمل از وي يك درم بود و اسحق كويد دو درم و ثمرو كويد مضر بود
بمثانه و مصلح آن رازيانه و قند بود و بدل از وي نيمه بدل وي در دفع سموم عاج
بود درونوس از جمله مجربات بود و نبات وي چون نبات زيتون باشد
ليكن اندك كه كوتاه تر بود و برگ وي چون برگ زيتون بود اما
درازتر بود و تنك تر و بغايت صلب و لون وي مختلف بود و بيخ
وي بدرازي يك كز و ستبري انگشت و در كوهسار رويد و طبيعت
وي مانند بذرالبنج و لفاح خشخاش سياه بود و مسكر بود و اگر زياده

خورده كنند بود و خناق سخت و فواق و مغص آورد و اسهال
خون و سبت و كشنده بود و از چهار روز تا هفت روز مداوا
بقي بود تا معده پاك شود و همان معالجه كه در خوردن بذرالبنج كفته
شد دردار شجرة البق خوانند و بپارسي درخت پشه و بشيرازي اسغد
دارو بسمرقندي كل كرش و در صفاهان كنجشك دار و باندلس شجرة
النسيم و در بخارا الاسكر و عرب نوعي و غرب نوعي از آن دوست و صغر
در غرب كفته سوداما و ورق دردار درو بي فتني و جلايي بود
و پوست وي قابض و سرد تر از ورق بود و طبخ اصل وي چون
با استخوان شكسته بطول كنند سود دهد و چون پوست ستبر وي
يك مثقال با آب سرد يا شراب بياشامند مسهل بلغم بود و ورق
وي چون سحق كنند و بر جرب ريش نهند سال النانافع بود و بيخ وي
چون بر آتش نهند و بسوزند رطوبتي كه از وي بيرون آيد در كوش
چكانند كري كه از رطوبتي دراز حادث شده باشد زايل كند
و عصاره ورق وي چون در كوش چكانند نيم كرم و ديم كوش را نافع
بود و با عسل در چشم كشند تاريكي ببرد و مسيح كويد ورق وي سرد
و خشك بود در درجه اول در غمائيلي است و كفته شود درو بطارس
درو مطارس نيز كويند و معني آن بلوطي بود يا ارجس بلوط و آن
چيزيست كه بر درخت بلوط كهن پيدا مي شود مانند رخس اما كه حكيم
بود و در حلاوتي بود با اندك تيزي و تلخي اما اصل وي با وجود
شيريني و تيزي و تلخي عفص بود و قابض و مغص و در غايت حرارت
چون بكوبند با بيخ سپستان بر موي ضماد كنند موي را سياه كند و فالج و لقوه
را سود دهد درياب دستنبويه است و كفته شود دادانيج
كويند بعضي داست و كويند نوعي از بلابست و اين صحيح تر است

وهر دو کفته شود **دستنبویه** بعضی اهل شام شمام خوانند بپارسی دستنبویه
وان نوعی از بطیخ کوچک است بوییدن وی ادمان بران نمودن
دماغ را کرم کند وسده وی بگشاید وبادی که در وی بود بشکند
وکوشت وی بطی الهضم بود وبوییدن وی سودمند بود واکر ختان
کرده بدان روی بشویند پاک کند وجلا دهد **دفلی** جراست وان دو نوع
بری وبهری وهر دو نوع را اسم الحمار خوانند بپارسی خرزهره وشیرازی
خرهرم بهترین وی سبز رنگ ورق بود وبغایت ماشد وکل وی مانند کل
سرخ بود بوتان وثمر وی صلب بود وطبیعت وی کرم وخشک بود
در سیوم وکویند خشکی وی در دوم وکویند در اول وبغایت محلل بود واکر طبیخ
وی در خانه بیفشانند براغیث وارضه بکشد ووی محلل ورم صلب
بود وحکه وجرب ودرد پشت وزانو ضماد کردن خاصه چون ورق بخته
بران نهند واب ورق وی جرب وحکه را نیکو بود وچون با شراب
وسداب بجوشانند وبیاشامند نافع بود جهت کزیدکی جانوران زهردار
مقدار مستعمل از وی نیم درم بود ومفاصل را نافع بود وورق وی سم
حیوانات مثل خر وبز اکر دفلی با آب خوشانند واب با ایشان دهند
کشنده بود واثر کی از وی کرب آورد سخت وباد در شکم پیدا کند وانسان
که دفلی بوی رسیده باشد بد بود وتفاح وی بغایت منعطش بود وورق
وی چون خشک کرده شود بر البسها افشانند خشک کرداند ومداوات کسی
که دفلی خورده باشند جبنه وخصوصا ولعاب بزرقطونا وروغن کل
وکشنیز وتر شیر عجب حنبد بود **دفطانون** شکل اشیع است ودیمه
شود **دقاق الکندر** بوضع کندر کفته شود **دلب** بپارسی چنار کویند وشیرازی
چنار وپوست وجوز وی بغایت خشک بود در درجه اول وسرد بود وجوز
وی سرد وتر بود وورق وی تر بود چون با شراب بپزند وبچشم ضماد کنند

آب رفتن از چشم باز دارد وورم ها بلغمی وورم ها کرم که در وی کرانو بود سود دهد
واکر کوفته بر ریشها برافشانند خشک کرداند وسوختکی آتش بر وی چون
نهند با شراب بیاشامند کزیدکی جانوران را سود دهد وچون با پیه خوک
آتش نهند نافع بود وجا ذکه بدون ورق وی نشسته بغایت مضر بود بحال وخشم
وادراز وباید که ستر تان از وی ان بخورند وصاحب تقویم کوید مصلح ان عود بود
یا قرفه ودارصینی وجوز وی با پیه برکنجی جانوران ضماد کردن نافع بود وپوست
وی سوخته جلا نیک تمام دهد تا بحدی که برص را شفا دهد تمام وچون
دلق وثمر وی بخور کنند حشرات بکریزند **دلبوث** نوعی از سوسن بری است
وان معروف است بسیف الغراب وبدان سبب این اسم بدان نهاده اند که ورق
وی مانند سیف است وبشکل ورق ایرسا بود اما دلق ایرسا باریکتر بود وکوتاه
وساق وی مقدار یک کز بود وکل وی سرخ رنگ بود وبه اشقراغا بیون خوانند
وبعضی با خادیون وکسیعی شیر کویند واصل وی مانند دو پیاز کوچک بود
ز یکدیگر انکه در نشیب لاغر بود وبالا فربه تر بود ووی قوت جاذبه بود وملطف
ومحلل بود ودر بغداد ان بیخ را با قوح خوانند وزنان بغداد جهت فربهی مستعمل
کنند وجه جلاء چون روی بدان بشویند بغایت لون را نیکو کرداند ودر بغداد
بسیار بود بیخ بالایی وی چون زن بخود برکیرد حیض براند وبا شراب شهوت جماع
برانکیزد وبیخ نشیبی وی چون زنان بیاشامند قطع شهوت ایشان بکند واکر خشک
کنند بیخ وی وهر روز یک درم با ماء العسل بیاشامند بواسیر خشک کرداند
دلیکر ثمر کل است چون کل بریزد ان ثمر حاصل شود مانند تخم کل سرخ رنگ
بود وچون پخته شود در طعم وی شیرین بود ودر شام ثمر الایک خوانند
دلینس نوعی از صدف کوچک که معنیان خام نمک سود خورند وکفته شود
در صاد **دلف** هراوی مانند سمور بود در همه حالی وبازی کوید که
وی کمتر از سمور بود سخونت وی معتدل بود از بهر آنکه طبیعت حیوان کرم وتر

کهتن

دلفین ماهی نیکت سیاه رنگ و روی مانند سر خوک بود و دندان دارد و او را خنزیر البحر خوانند و در جیحون خوک ماهی خوانند و گوشت وی فربه بود و چون پیه وی بگداز و در حنظلی که پیه وی بیرون کرده باشند و در آن بجوشاند و در گوش چکانند کری کهن شده و ثقل زایل کند و گوشت وی سرد و غلیظ بود و دیر هضم شود و تولید سودا و لیموس بد کند و دندان وی چون بر کودک آویزند نترسد و چون بیخه وی بخورند درد مفاصل را سود دارد دماغ بهترین مغزها مغز مرغان بود خاصه کوهی و بهترین مغز مواشی بره و گوساله بود و بیخ الریش گوید مصلح کسی بود که زهر خورده باشد با کزبره و برا کزبره باشد و بقراط گوید مجموع زهرها سرد تر بود و خونی سرد و لزج و خلطی غلیظ الذی متولد شود و چون هضم شود بدن را فربه کند و دماغ را زیان دارد و مولد بلغم بود و اما سیما بیرد و معنی بود نزدیک هضم شدن دیر معده ما لیده شود و قی آورد و شکم نم دارد و آنچه بریان کرده بود دیرتر از معده بگذرد و آنچه دسیله بود و مصلح وی نعنع و صعتر و فلفل و خردل و دار صینی و سرکه بود دماغ الدیک و الدجاج مرغ خروس و مرغ بود چون بخورند گزیدگی مار و دد نافع بود و چون بسرشند بآسیاب و مقدار باقلایی بخورند خون رفتن بینی باز دارد خاصه دماغ مرغ و خاصه که آن خون که از حجب دماغ نازل بود دماغ البعیر مغز شتر چون خشک کنند و با سرکه بیاشامند صرع را سودمند بود دماغ البط مغز بط ورم مقعد را سود دهد دماغ ابن عرس مغز راسو چون خشک کنند و با سرکه بیاشامند صرع را بغایت مفید بود دماغ البغل مغز اسب محرق و معفن بود دماغ الخفاش مغز شبپره با عسل چون در چشم کنند در ابتدا نزول آب نافع بود و خاکستر آن روشنائی چشم بیفزاید و حنوری تا نه چون بر کف پای مالند باه را برانگیزد دم الاخوین سیاوشان خوانند و انواع و دم الثنین و دم الثعبان بپارسی خون سیاوشان خوانند

دهوته

و بعربی قاطر الدمع و مولف گوید آن سه نوع است چکیده و حشی و زنب بهترین آن چکیده بود صافی که قطعا حبوب در وی بود و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود و خشکی وی در دوم بود و مسیح گوید سردی وی در سوم بود و بو حنا گوید گرم است در اول و خشک تا دوم و قوی و معده و جگر بدهد و شقاق مقعد و سحج امعا را نافع بود و قطع خون رفتن بکند از هر موضع که باشد و بیم در م از وی و سر بندد و تخم مرغ نیم برشت شکم به بندد و سحج را نافع بود و روغن گوید ریشها و دملها را نافع بود و جالینوس گوید که گوشت بر جراحتها کند را منعا بود و ظاهر بیت بروایند و وی شش باید بود و مصلح وی صمغ عربی و کثیرا بود و بدل وی در نیم فعلی کاهو بود و گویند خصی الحمار بود و مولف گوید وی صمغ بقم بود و از جزیره سقوطره خیزد و آنچه چکیده بود و آن دو نوع دیگر از هندوستان خیزد از موضع دیگر دم خون گرم و تر بود گفته شود هر یک بجای خود دم الارنب بپارسی خون خرگوش بود نافع بود بهق و کلف را چون بدان طلا کنند منفعت و رمها گرم بود بنودی و چون بریان کنند جهت قرحه امعا نافع بود و قطع اسهال مزمن بکند و چون با شراب بیاشامند سمها را نافع بود دم الابل خون گوسفند و گاو و گوزن چون بریان کنند سمها که بر پیکان کرده باشند و دوسنطاریا را سود دهد و اسهال کهن و کسی که زهر خورده باشد دم ابن عرس خون راسو چون طلا کنند بخنازیر و مفاصل تحلیل کند دم السلحفاه خون سنگ پشت آنچه بری بود چون با شراب بیاشامند صرع را نافع بود دم الانسان خون آدمی و فنی که حجامت کنند با آرد شلیز بسرشند و با سداب تر و عسل طلا کنند بر هر ریشی که بر اعضا باشد خاصه بر ساق و ریشها که آب از وی روان بود بصلاح آورد دم الوراد بپارسی خون کبند چون در میان شراب کنند مستی زیاده کند و زود آورد و این از خواص است چون دم البقر خون گاو ماده چون بر جراحت ریزند

خون به نبود دم الحکم دم القراد است که کفته شده و منع موی زیاده
که در چشم بود نکند چون برکنند و بر موضع ان طلا کنند و ان اقوی بود از دم
ضفدع دم الحمام والورشان والشفنین والدراج خون کبوتر و خون ورشان
که پارسی کباد خوانند که چون شفنین که بوتیمار خوانند و خون مرغ خانکی
همچنین آن بود که از حیوان سلیم کیرند کرم بود جهة منع ورم جا که تولد کند
بسبب سقطه با روغن کل نافع بود و بجهة جراحات چشم چکانیدن سودمند بود
خاصه خون که از بال وی کیرند و خون فاخته و کبوتر قطع خون رفتن که
از حجب دماغ بود بکند دم البقر خون کاو چون تر بود از جمله سمیات بود
و از خوردن وی عسر النفس و وجع حلق و بری و سرخی زبان و غشیان و بحث
و کرب و اضطراب پیدا کند و دندان خاییدن و خناق کند و کراز اول
و مداوای وی بحقنه و اسهال کنند و فی هذا انها خطرناک بود که خناق ارد — سعداوای ٥
و بعد از حقنه و مسهل ادویها که نافع بود جهة فرزکی خون مانند نیج انجدان
و بورق و حلتیت و خاکستر چوب انجیر بسرکه و فاغل و انجمرا و افتها در سرکه
دهند و خاکستر بره و تخم کرنب و عصاره عوسج و علاجات خالص وی
آن بود که از وی مانند زعفران چیزی بیرون آید و اولی آن بود که چشمه
و شکم وی آرد جو با ماء العسل ضماد کنند و اکر خون وی [illegible] کرم [illegible] طلب
ضماد کنند یا سویق تحلیل دهد دم الصفادع خون وزغ که بشیرازی بک کویند
همچنین آن خون ضفدع نیز بود و سبب منع موی رستن بکنند و موی زیاده
که در چشم بود بکنند و بر موضع ان طلا کنند و خاکستر وی چون در بینی
دمند خون رفتن باز دارد و علی ابن العباس المجوسی کوید چون طلا کنند
و دندان برویاند و عزاوی کوید که ضفدع و خون وی چون طلا کنند بر دندان
بیفکند دم الخفاش خون افتاب پرست که ان نوعی از عظایه است منع موی
زیاده که در چشم بود بکند چون بکشند و بر موضع ان طلا کنند دم الحایض

چون بر ایشان طلا کنند بحال خود نکاه دارد و نکذارد که بزرک شود و دم الکلب
کویند بعضی وجع نقرس بود و حسن و چون زن بخورد بر کیرد منع آبستنی کند
دم الکلب الجنون خون سک دیوانه که نکی وی بسم سهام ارمینه نافع بود و بجهة
سرعت آید و منع موی زیاده که در چشم بود بکند و جالینوس کوید در [illegible]
دم الدب خون خرس چون کرم بود بعد [illegible] هندی زود بخته کند و بعض
کوید خون وی چون دیوانه بیاشامد نافع بود دم الورک والحردون
خون ایشان چون در چشم کشند قوة باصره بدهد و ایشان نوعی از عظایه اند
در صفت حردون کفته شده در ورک کفته شود دم البوم خون بوم
با سودمند بود دم التیس خون بز نر که بشیرازی [illegible] خاصیت وی
آن بود که از کوهی کیرند چهار ساله وقتی که انکور رنک خواهد کرفت دیکی
سنکین بیاورند و حلق وی ببرند و خون اول رها کنند و اخر را ان
میانه بکیرند و در دیک رها کنند تا سرد شود پس قرصها سازند و خشک کنند
و از غبار نکاه دارند و در جائی نهند که نم بود و چون استعمال کنند جهة
سنک کرده عجایب بود و این از جمله مجربات است دم المعز خون بز چون
با عسل بیاشامند دوسنطاریا را نافع بود و چون بیان کنند سودمند
بود جهة سهام ارمینه دم الحمل خون بره سودمند بود بخاصیة صرع
را دم الفار خون موش چون بر ثالیل و سایر طلا کنند قلع کند
دم الخنزیر خون خوک چون کرم و تر بود مانند خون آدمی و کوشت وی مانند
کوشت آدم بود بطعم و قطعا فرق نتوان کرد کسانی که آدمی خوار بود دم الدیک
والدجاج خون خروس و مرغ خانکی که از عشا دماغ روانه بود باز دارد
دم الحمار خون خر منع رعاف که از حجب دماغ بود بکند دم الحرباء خون حرباء
صرع را نافع بود خوردن دم السنجاب دم الثنین کویند و ان دم الاخوین — ست
را کفته شد دیفقر ابقر خوانند و طبیعت وی کرم و خشک بود

دفع مانند نمک بود بلکه اقوی بود از وی چون سحق کنند و با سرکه بر کلف
و اعضا طلا کنند زایل کند و موی غلیظ رقیق کند بادی ... کز بود
دند بشیرازی ماهو گویند و آن حب صینی است و حب خطائی
خوانند و حب سلاطین و آن سه نوع است صینی و هندی و بحری بغدا ز
بیدانجیر بود و میل به سرخی زند و نقط سیاه بر آن باشد و هندی از صینی
کوچکتر بود و از بحری بزرگتر و مغز آن میل به زردی زند و بعضی گویند حب
الملوک دند است و این خطاست و خلاف حب الملوک ما هو دانه است
و گفته شود و طبیعت دند گرم و خشک است در سوم و بهترین وی صینی بود
پس بحری پس هندی و شربتی از وی یک حبه و نیم بود با دو حبه و گفته اند دو دانگ
با نیم درم مسهل رطوبات سودا و بلغم آنچه در مفاصل بود و نشاید که در شهرها
گرمسیر استعمال کنند الا در زمستان و طبیعتها سرد و مصلح وی آن بود که پوست وی
آن بود که بگذارند تا بازکند بباید که آب ندهند وی چندین روز تا که پوست وی
سرخ آب زایل کند و در اندرون وی مانند زبان گنجشک بود و آن را بیندازند
و با قدری نشاسته و عرق گل سرخ و زعفران و کتیرا و بادام نیز گویند و اگر
خواهند که با ادویه مسهله ممزوج با تربد و عصاره افسنتین و مانند که همان
مزاج داشته باشد و نباید که دند در ترکیبی که افیون و فرفیون باشد مستعمل
کنند و اگر با شیر خر و مسکه مستعمل کنند هم شاید چون زدن مرض سودا و بلغم را
سود دهد و مسهل خلط خام بود و در مفاصل با تحلیل دهد و سیاهی
موی را نگاه دارد و رها نکند که زود سفید شود و عیسی بن علی گوید
که وی هیچ امعا اندد و باید که بعد از آن شیربرنج خورد و روغن آن گل
با سیب و عوره و قدری بندیان افشانند و اگر ماهی خورند شاید و اگر حسو
سازند از برنج و جو مقشر بود عن کل نافع بود **دنغر** روان است و شیلم گویند
و گفته شود **دو غیر** حنطا یا نا است و گفته شد **دوسر** زن خوانند

و آن حشیشی است در میان گندم روید و بشیرازی تخم آن کرکاس خوانند
و طبیعت آن گرم است در اول و خشک است در دوم و گویند سرد است
ملین و رحمانی بود که در ابتدا بغایت صلب بود و چون به دا الثعلب
طلا کنند سود دهد و چون با زر برعرب ضماد کنند نیکو بود و در دوم
اقوی مسهل گرم بود و وی مضر بود با نبین و مصلح وی کشنیز بود و تنبی
وی سیاه رنگ بود و عصاره که از حشیش وی گیرند باید که با آرد آغرند
و خشک میکنند و بعد از آن استعمال کنند **ددم** درخت حفل است
و در سیم گفته شود **دوتر** تخم خربزه ببری است و بیخ آن سنقاقل است
و کاه وی خرس گیاه و گندم و خرس و بر بغایت دوست میدارد و گویند
دوقو بیخ کرفس کوهی است و خلاف است سوبانی دوقس خوانند و دوقس
نوعی از آن است بشیرازی بدابی گویند و صنعت آن در فوقالس گفته شود
و دوقو عربا و دوقو ازی و دوا اعرابی شکفته و صفت همه در قاف
گفته شود و بهترین دوقو تازه زرد رنگ بود و طبیعت آن گرم است
در سیم و خشک است در اول و عیسی گوید گرم است در سوم و خشک است
در دوم مفتح سدد کند و بول و حیض و سنگ اطفال را نافع بود و مقدار
شربتی از وی یک درم و مضر بود و مصلحها عسل ... از بستانی کند
صرفه کهی که از سبب آن بود زایل کند و روفس گوید مهیج شهوت جماع بود
جماع بود و مدر طمث و صاحب تقویم گوید مضعف مثانه بود و مصلح
آن تخم مورد بود یا بلوط و صاحب منهاج گوید مضر بود مثانه را و مصلح آن
مصطکی بود **دودک** گویند طالیسفر است و گفته شود **دو بارو دج** گویند کالنج
است و گفته شود **دود القرمز** دود الصباغین است و آن کرمی سرخ است
که در درخت بلوط یابند و وی صدفی شکل بود کوچک مانند عدس و جا لینوس
گوید از درخت بگیرند و تر بود و سرد و خشک بود در دوم و بعضی گویند گرم

شود **دود الحریر** بپارسی کرم ابریشم گویند چون بگیرند وخشک کنند وسا شا
چند روز بیابند لون روی را بغایت نیکو کرداند و بدن را نیکو کرداند واگر
بکی ازوی خشک کنند و در خرقه ارغوانی بندند و بر محموم آویزند سود مند بود
دوع عصیر بقراست وگفته شود **دوقص** بصل است وگفته شد **دودحولی**
نوعی از سوس است بیونانی کسیفون گویند و ان دلبوست وگفته شد
دود الشجر الصنوبر کرم درخت صنوبر در قوت مانند ذراریح است ودر
فعل همان عمل میکند وان سبز رنگ بود چون بکوبند و بر موضعی ضماد کنند
گوشت را سیاه کنند واگر برو زمی و دملی که محتاج لشکافتن بود نهند بشکافد
دوص آبجیست که آهن تافته دران اندازند واز مقویات باه بود وصفت وی
در حدید گفته شود **دواء التمریخ** بفلکا است ودر صفت زوال گفته شود ودر باب
نون **دواء الحطاطی** خالد و مین است وگفته شد **دهنج** سنگی سبز است
بپارسی دهانه گویند وان دو نوعست کرمانی و فرنگی و بهترین آن فرنگی سبز رنگ
بود و نرمی و شیرینی امتحان معلوم کنند که وی را بسایند و در روی آینه کنند
ورها کنند تا خشک شود واگر آینه رنگ برآورد نیک بود و الا اگر نه شیرین بود
ودر طبیعت نزدیک بتوتیا بود بامروارید ناسفته و توتیا مساوی سفید چشم
را نافع بود و وی از جمله سمومات بود واگر بحکوک وی کسی یا دهند که زهر خورده
باشد دفع زهر بکند و کسی که نه زهر خورده باشد بخورد سم مهلک بود **دهمشت**
درخت غار است وگفته شود **دهن الخل** شیرج است بپارسی روغن کنجد گویند
و شیرازی شیرجت و در شیرج گفته شود **دهن الحلوق** روغن زعفران است
و در مرکبات گفته شود **دهن البان** آو مالی است وگفته شود **دهن بلسان** روغن
بلسان از درخت بلسان گیرند بعد از طلوع شعری شامی آلاهن ساخته اند و بهم
بکی شق کنند چنانکه بدان جایگاه که روغن است برسد و ترشح پیدا کند
وگویند به پنبه حاصل میکنند وگویند شیشها ساخته اند که هر یک پنج مثقال

آن بگیرد و در شیشه هر یکی که شق کرده باشند بیاویزند و بهترین وی لزر بود
که از ان بود و بوی وی قوی بود امتحان وی چنان کنند که چون بر صوف
چکانند و بشویند هیچ اثر بر صوف نماند واگر اثر بود و همچنان مانع باشد
مغشوش بود واگر در شیر چکانند ببندد واگر در آب چکانند و حل کنند مانند
شیر سفید بود واگر بر ابریشم چکانند تا ابریشم بسوزند و خاکستر آن برسند
و در آب اندازند در بن آب نشیند و آنرا شیر بلسان و صمغ بلسان خوانند
و بحقیقت آن روغن هست بلکه صمغیست و آن موضع که بلسان از آنجا
خیزد در قدیم باغ فرعون بوده است و آنرا عین الشمس خوانند و بلسان
از معجز عیسی علیه السلام است و تخم آن نیز روغن هست و آنرا حب بلسان
خوانند و گفته شد و صفت عود گفته شود و صفت آن دفوع تر از عود آن
بود امتحان بکند با و حال دوزش کنند و دو لعن گوید این دعا منجان معرنیست
که بعضی مغشوش کنند و سنن آمیخته شود و غش ان بروغن صنوبر حبتی
کنند و روغن مصطکی و روغن حنا و شمع گداخته و او را تیغ حبة اگو
جون کند تا جان حرب کنند وبرا تش دارند برافروزد و طبیعت وی گرم
و خشک است در سیم و گویند در دوم ولطافت وی از حب و عود زیاده بود
و در چشم کشیدن جهت نزول آب نافع بود و روشنائی بیفزاید و سردی رحم سرد
و چون زن بخود برگیرد با موم و روغن گل مشیمه و بچه برون آورد و چون
بیاشامند بول براند و عسر البول را نافع بود و دفع سموم بکند مثل خانق النمر
و افیون و کسی که فطر خورده باشد و برگزیدگی جانوران چون دود تن الوحی
یا بی کرنان خواهد وی جوشانیده باشد بیاشامند الغایت نافع بود و سنگ
گرده بریزاند و مرضهای عصبی را نافع بود و مولف گوید دهشه مزمن را نافع بود
و بدل آن بوزن آن دهن حادی یا بنیم وزن آن روغن نارگیل و دانک و نیم از زیت
کهن بود **دودار** دبیدار و معنی دیودار شجر الجن است و آن نوعی از اهل است

بامقل وانرا صنوبر هندی کویند وعیلان وی مانند عیلان رزنباجی بود
وشیر دبودار لبن وی است وکرم وتیز وبحرق ومعطش بود وکرمی وی کمتر
ازخشکی بود جنابجز بیوست وی درسیم بود است رخا عصب وفالج ولقوه
ومرضها سردکه در دماغ بود وسکته وصرع وسنک کرده ومثانه را نافع بود
وطبعت به بندد ودرطبیخ وی فشستن استرخا معقد را نافع بود ودیودار
نیز کویند دیواسپت جند قوقی است وکفته شد دیادوبر خراست
وکفته شد دیوافرنبطس اصل اللوفست وکفته شد دینار سریانی بزد الکشوث
است وکفته شد دیوفودا شراب خشخاش است که با پوست پزند
دیغروجس دیفروجانس کویند ودیفرجانس وآن سه نوعست یکنوع معدنی
بود که در جزیره قبرس از جاهی بیرون می آیند وآن نوعی از طین است
لیکن بصلبی سنک بود جون بآفتاب خشک کنند ونوعی دیکر نقلی است
که ازمس جکیده جون نحاس بکدازند وآب بزند جون از بوطه بیرون
آورند بشیب او یابند ونوع سیم مرقشیثا است که می سایند مانند کلس
ولون وی مانند نقره بود وجالینوس کوید طعم وی وقوت وی مرکب بود وقبض
وی زیاده از حرارت بود وبغایت مجفف بود ونیکو بود جهت ریش که در دهان
بود جون تنها مستعمل کنند وباعسل کف کرفته خناق را نافع بود وهر
ریشی که در دبر وعانه بود ودهن وکوشتها زیاده بخورد و ...یا بکه درون
بود جون با صمغ البطم بیامیزند ... روغن طلا کنند زایل کند وجون سحق
کنند وبر موی غلیظ افشانند رقیق ونرم کرداند دیک ... بپارسی خروس کویند
خصیه وی زود هضم شود وکوشت وی کرم وخشک بود وبقراط کوید مرق
وی رعشه ودرد مفاصل را نافع بود خاصه جون با شبت وبسفایج وبیار
بپزند وصاحب منهاج کوید باشبت تنها بپزند تا دو ثلثی آب بماند وآن مرق
بیاشامند ومرق خروس پیر ربو را سود دارد وجون بسفایج وپیست

اضافه کنند قولنج را سود دهد وباخشکه اسهال نافع بود وجون باجزها قا
بپزند سیج را نافع بود وجون با شیر بپزند قرحها امعا را نافع بود وجون اشکافند
بعد از کشتن وکویند جون زنده بود بر کزیدکی افعی ودرد نهند بغایت نافع
بود وپوست اندرون سنک دان وی اکر خشک کنند وبا شراب بیاشامند
درد معده را بغایت نافع بود ومولف کوید با نبات وتذری سفوف سازند
نیکو بود وهمین عمل کند دیساقوس اتناخس الکلب خوانند وجراحان
ومشط الراعی نیز خوانند وآن نوعی از خاراست بشبه از بی ارطو... که
کویند ساق وی دراز تو وخارناک بود ومعنی دیساقوس عطشان بود
وجون خشک شود لون آن سفید کردد وجون اشکافند درمیان وی کرمها
کوجک بود وطبیعت وی وبیخ وی خشک بود ودر دوم بیخ وی جون با شراب
بجوشانند وبکوبند تا بقوام مرهم شود وبر مقعد ضماد کنند شقاق را
زایل کند وبر ناصور نهند سود دهد وکل وی خواه خشک وخواه تر با بو
نیکو بود وجون بکوبند ودر خرقه پاک کنند وسر خرقه ببندند ودرمیان شیر نهند
وبمالند جنانچه هیج در خرقه نماند وآن شیر با شیر دیکر منضم کنند مجموع یکسان
کردد وببندد واکر در آب بمالند همجنان که کفته شد وسر با مداد بناشتا
بیاشامند سپرز را دفع کند وجون بجوشانند وبخورند مسخن بود وبول براند
واکر جوشانیده ضماد کنند بر موضعی که قطع خواهند کرد منع حس کند
دیک بدیکر بشیرازی مرک موش عیلی خوانند ومولف کوید آن للتبخ مصورا
هرکس که آن خورد هلاک شد ومداواه آن در صفت ... کفته شود واکله
را سود دارد وهر ریش که عفن بود وکوشت زیاده بخورد وبواسیر قطع کند
وبوی کند آن ببرد وازجمله سمومات قتاله بود **باب**
الذال ذاقیل اسکندرانی یعنی ان بیونانی غار الاسکندرانی بود
ودیسقوریدوس کوید ورق آن از ورق مورد بزرکتر بود ونرم تر

ونبات سفید و ثمر وی در میان ورق بود و بمقدار نخودی و در کوهستانها
روید بیخ وی مانند بیخ مورد بری بود ولیکن بزرگتر و خوشبوی‌تر و چون
بیخ وی بگیرند بمقدار شش درم و با طلا بیاشامند سود مند بود جهت
دشواری زادن و چکیدن بول کمیز که بجای یکبار خون بانوی باید و جالینوس
گوید طبیعت وی بغایت گرم بود و در طعم وی تلخی بود و بول براند و امعاد مادا
معنی آن خار الارض بود و دیسقوریدوس گوید ورق وی مانند ورق خار بود
و لون آن سبز بود و قضبان وی مانند تیک کم بود و ثمر وی گرد بود و سرخ
رنگ و بپوسته بود ورق ورق وی چون بنات بکوبند و ضماد کنند صداع ساکن
کند و التهاب معده و چون با شراب بیاشامند مغص را ساکن کند و عصاره
وی با شراب بول و حیض براند و چون زن بخود برگیرد همین عمل کند و جالینوس
گوید قوت وی مانند قوت داقی الاسکندرانی بود و حبل الله صلح گوید فرق میان
داقی الاسکندرانی و خامازلیقی ورق وی کوچک بود و از قضبان جدا بود
و باقی همه مانند یکدیگر اند **فاقیون داس** یونانی یعنی مانند خار خاصه و بعضی
ما بجز محقق است نوعی از مازریون که ورق آن پهن بود و مازریون نیز
گویند و پیش ازین یاد کرده شد و استعمال کردن وی بد بود و نشاید **ذبل**
جلد سلحفاة هندی بود و گویند بحری بود و چون بسوزانند و خاکستر وی
بسفیده تخم مرغ سرشند و طلا کنند بر شقاق کعبین و انگشتان سود بود جهت
شقاق که زنان را نزدیک حیض آمدن پیدا شود بغایت نافع بود **ذباب** این
زهر گوید مکس الوان بود هر جانبی را مکسی معین بود شتر و گاو و سگ و امثال آن
و اصل آن مکس آدمی از سرگین حاصل می شود و اصل ایشان کرمی کوچک
بود که از بدنها ایشان بیرون آید از هر جانبی که باشد و آن کرم مانند
مکس شود و زنبور و هم گوید چون بگیرند مکسی بزرگ سری و دروی
شیره که در مرغ باشد حکی کند حکی سخت زایل کند و اگر مکسی بگیرند

و اصل آن مکس آدمی از سرگین حاصل می شود و اصل ایشان کرمی کوچک
بود که از بدنها ایشان بیرون آید از هر جانبی که باشد و آن کرم باز مکس شود
و زنبور و هم گوید چون بگیرند مکسی بزرگ سری و بجد وی شیره که در مرغ
باشد حکی کند حکی سخت زایل کند و اگر مکسی بگیرند و بانده تخم مرغ سحق
کنند نیک و ضماد کنند بر چشمی که گوشت سرخ در اندرون وی جسته
باشد و یونانی گرماسیر خوانند در ساعت ساکن کند و اگر حک کنند
بر داء الثعلب حکی سخت داء الثعلب را زایل کند و اگر بر گزیدگی زنبور مالند
سخت درد ساکن کند و دیسقوریدوس گوید بر گزیدگی عقرب و زنبور و نحل
بمالند سخت چند نوبت بر موضع بغایت نافع بود و خاکستر وی سرد و خشک
بود **ذراریح** جانوریست که از مکس بزرگتر بود مانند زنبور سرخ اما باریکتر و بغایت
سرخ رنگ بود و نقطه سیاه بر آن و آن قاتل است و مولف گوید در جانب
همدان و کوه و کوه‌ها آن نواحی بسیار باشد هر یک بمقدار زنبوری بزرگ و بر نبات
شبرم نشسته باشند و غذا ایشان شکوفه شبرم باشد و بحد باشند در آن
صحراها و چون خواهند که استعمال کنند در کوزه نو کنند و سر آن بگیاه
یا به بگیرند و آن کوزه بر سر دیگی که سرکه در آن جوشیده نهند تا بخار سرکه بایشان
رسد و خناق ایشان بگیرد و بعد از آن مستعمل کنند و بهترین وی ذهبی
رنگ بود و طبیعت بغایت گرم و خشک بود و گویند گرم و خشک بود در درجه
ناخن تباه شده بجلاند بقدری و برص و بهق با سرکه نافع بود و بجا خرد دل
موی بروید و در سرطانی بجلاند و جرب و قوبا را نافع بود و دوانی که اندر وی
چون بنا با ادویه بود که دفع مضرت وی بکند و مدر بود و گویند اگر با زیت
بجوشانند و موی بر داء الثعلب بروید و اگر در روغن کنند و یک هفته در
آفتاب نهند پس قطره قطره در گوش چکانند درد گوش زایل کند و گری بود
هر کس که یک ذراریح بخورد گویند کشنده باشد و علامت وی آن بود

کرم قضیب و زهار و نواحی آن پیدا کند و قرحه مثانه و بول خون کند و چون
ماکول شد بر بعضی بیرون آید و سوزش سخت و اسهال سحج و غثیان
و اختلاط عقل و سوزش حلق و افتادن در وقت برخاستن و غشی
و تاریکی چشم و طعم دهن مانند قطران یا مثل و سه طسوج از وی قرحه مثانه
پیدا کند بخاصیت با وجود آنکه سنگ مثانه بریزاند و اگر خواهند که در
مداوای مستعمل کنند یک طسوج با ادویه که مصلح وی بود مانند کثیرا
و مداوای کسی که از خورده باشد بقی و حقنه و شیر تازه و اشیای
و لعاب و روغن بادام شیرین و جلاب و مرقها چرب و بیض نیمبرشت
کنند و صاحب تقویم گوید مصلح وی کافور و طین مختوم بود و بدل وی
طیبوث است و گویند کرم درخت صنوبر است **ذرو** حادرس هندیست
و چیزی از وی نیز هم مانند وان دو نوع است سفید و سیاه بهترین آن سفید
فربه بود و طبیعت آن سرد و خشک است و مجفف قطع اسهال بکند
و اگر استعمال کنند مانند ضماد سرد کرداند و جفاف پیدا کند **درق**
جندقوقا است و گفته شد **ذرق الخطاطیف** بپارسی سرگین پرستوک چون
در چشم کنند سپیدی که در چشم بود زایل کند **ذوکر** فطراسالیون است
و گفته شود **ذوبی** نوعی از سداب است و بوئی ندارد و شکل وی زیاد
خوش و لکن بو و چون بکوبند ورق آن بیاشامند جهت درد امعا و وجع
ربع [illegible] سودمند **دب الجبل** نباتیست [illegible]
وی بحرف و برخی مایل و صلب بود و بیک [illegible] ورق بود
مانند ورق ادخر باریک و اطراف وی بسیار بود مانند دنب الخیل و بیخ
وی صلب بود و طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در دوم
قابض بود خصوص عصاره وی و مجفف بود بغیر لذع و قطع خون بعضی
بکند و جراحتها عظیم ببندد ضماد با صلاح آورد اگرچه عصب بود و فتق را نافع

بود و قرحه و قرحه امعا و انواع شکم رفتن چون با آب بیاشامند سود دهد
و عصاره وی رعاف را نافع بود و بیخ و حشیش وی سرفه و ضیق النفس
و ورم معده و جگر و استسقا را نافع بود و وی نوعی از لحیة التیس است
و بسیار مستعمل کردن سست کردن اعصاب بود و مصلح وی جنبر بنفشه
ذنب الضان لسان الحمل است و گفته شود و بدان سبب این اسم نهاده
اند که خوشه وی بدست موش ماند **ذو خمسة اوراق** ذو خمسه اصابع
فنجنکشت است در این قول صاحب منهاج سهو کرده است که
میگوید فنطافلون جز فنجنکشت است گویند قول صاحب منهاج
معتبر است و ذو خمسه اجنحه نیز گویند و در صفر بنجنکشت گفته شد
و در ابلق هم **ذو ثلاث حبات** زو عربیلاست و گفته شد **ذو ثلاث شوکات**
شکاعی است و گفته شود **ذو ثلاث اوراقات** این اسم بر چند چیز واقع
است بر حندقوقا و بر خصی الثعلب و بر فصفصه و بر حوما به و هر یک بجای
خود گفته شود و شد **ذو ثلاث الوان** ذو ثلاث اوراق نیز خوانند وان طریعاک
و طریفلیون هم گویند و گفته شود **ذهب** بپارسی زر گویند طبیعت وی
معتدل و لطیف بود و قولی گوید گرم و لطیف و نافع بود جهت درد دل و خفقان
و تعویذ آن در ادویه داء الثعلب و داء الحیه طلا کردن نافع بود و سحاله وی
در دهن گرفتن گند دهن زایل کند و در چشم کشیدن قوت باصره دهد
و روشنائی بیفزاید و اگر میلی زرین با مداد در چشم کشیدن بغایت نافع
بود و سحاله وی در ادویه جهت سودا نافع بود و محلول وی لطیفتر بود
و اقوی تر از سحاله و صاحب منهاج گوید مقدار مستعمل از وی قیراطی بود
و گوید مضر بود بمثانه و مصلح وی شلیا است و عسل و صاحب تقویم
گوید مضر بود بمثانه و آلات بول و مصلح آن حب الآس و شاه بلوط و زنجبیل
و شربتی از وی دانگی بود و دیسقوریدوس گوید جهت خوف و غم و [illegible]

وبادی که در دل بود و عشق و فزع که از سودا بود و درد دل را عظیم نافع بود
و بولس گوید بدن را فربه کند و سرگردش و جذام و عرق النسا و نقرس و فالج
و جمله درد سودا وی بحصل و مقوی اعضاء اصلی بود و نافع باشد اگر زر
خالص بر کودکی آویزند نترسد و صرع گرد وی نگردد و در خواص اقلیدس انو
اگر نیم دانگ زر سرخ در ده رطل زیبق اندازد ترجوش کند و هر جسم دیگر که
در اندازد عوض نکند **ذئب** بپارسی گرگ گویند سر وی چون در برج کبوتر
بیاویزند هیچ حیوان موذی گرد آن برج نگردد و دماغ وی چون با آب
سداب و روغن زیت بکار برند و در حس مالند نافع بود جهت هر علتی که
در ظاهر و باطن بینی باشد از سردی و اگر چشم وی بر کودک بندند نترسد
و اگر کعب وی دفن کنند نزدیک دیهی هیچ گرگ نزدیک آن ده نگردد اگر سرگین
وی در پوست بزی کنند که پاره ای از وی چیده باشد و بر خادم صاحب قولنج
بندند بگشاید و ابن زهر در خواص ادویه که گرگ خاک و گیاه نخورد الا وقتی
که رنجور شود همچنانکه سگ و همه حیوانات قضیبهای ایشان از عصب است او
عصب نبود بغیر از روباه و گرگ که از استخوان بود و شیخ الرئیس گوید که
زهره وی منع تشنج و کزاز و الیتها عصب بکند خاصه که از سردی بود
و چون سعوط کنند مر آن نزله های سخت را نافع بود و در خواص
ابن زهر آورده که چون گرگ اسپی بگزد و از وی جدا شود آن اسپ
در مجموع اسپان از رفتن سبق گیرد و پیه وی داء الثعلب و داء الحیه
را نافع بود حافظ گوید که اگر آدمی خون آلود بود و گرگ بوی وی بشنود
قصد کند و اگر چه سلاح تمام داشته باشد و در شجاعت و پهلوانی نظیر
نداشته باشد تا بحیلتی در پی وی کشد که بخورد و همو گوید اگر سر گرگ
در موضعی که گوسفند بود دفن کنند مجموع بمیرند و اگر نکاح نامه بپوست
بزی که بعضی از وی گرگ خورده باشد بنویسند قطعا در میان زن و شوهر

موافقت نباشد و چشمهای وی چون جمع کنند آدمی با خود دارد در خصم
غالب آید و محبوب خلایق گردد **باب الراء راوند**
ریوند گویند مولف گوید بیخ ریباس است و صاحب منهاج گوید
دو نوعست صینی و خراسانی و معروف بود براوند الدواب و راوند
چهارپایان استعمال کنند و صینی جهت آدمی و بهترین آن صینی بود که چون
سحق کنند برنگ زعفران بود و چون بشکنند اندرون وی بطریقه
کوهان گاو بود و آنرا ریوند چینی خوانند و باید که سمها بزرگ بود مانند سم
اسپ و باید که قطعا سوراخ در وی نبود و طبیعت آن گرم است و گویند
معتدل مسیح گوید گرم است در سیوم و خشک در دوم و گویند در اول
و گویند آن گرم و خشک در دوم چون سحق کنند با سرکه و بر کلف روی
مالند زایل کند و چون بیاشامند بادها را نافع بود و ضعف معده
و درد گرده و مثانه و رحم و درد جگر و مغص و ورم سپرز و عرق النسا
و سموم و گزندگی جانوران و شربتی از وی نیم درم بود یا دو درم و گویند از
دانگی تا یک درم و اگر با سرکه و موم یا طلا کنند زایل کند و چون با آب ضماد
کنند ورمهای گرم مزمن بگدازاند و جالینوس گوید درد جگر و سپرز را نافع
بود و سده جگر و امعا بگشاید و خاصه وی درد جگر و وجع آن اگر چه مزمن
شده باشد و ورم و صلابت آن و فوق جگر زیاده از همه چیز بود و ار
بیاسوس گوید نافع بود با سهالی که از ضعف معده بود و شیخ الرئیس گوید
چون روغن وی بمالند جهت فتق که در عضله حادث شود و مداوان در
و امتداد آن نافع بود و مجهول گوید چون طلا کنند میان هر دو شانه خوف
اندک برد و سفیان اندلسی گوید مقوی اعضاء باطن بود و سده [illegible]
و رطوبتهای فاسد خشک کند و طبیعت پاک از جمیع [illegible] م و اسها
ل را سود دهد و سنان کرده و مثانه را [illegible] و انواع اسهال که از سده

یا ساریقا جگرها از رطوبت بسیار بود سود دهد چون با صبر بود و عمل وی
اقوی بود و همچنین با هلیله تنقیه تمام بود و ذهن را نیکو کرداند و تحلیل
ریاح کند و تب ربع و تب صفرا را نافع و قولنج گوید بدن را پاک کرداند
از همه حرارتها و ورمهای گرم را سود دهد و درد جگر و سپرز و بوحنا گوید
درد معده را و درد جگرها نافع بود و بواسیر و ناصور که در مقعد بود چون
سحق کرده بران پاشند خاصه با انزروت و گویند مضر بود بسفل و مصلح
وی صمغ عربی بود و بدل آن نیم وزن آن زراوند دحرج و وزن آن
ورق گل سرخ و سنبل و رازی گوید بدل آن در ضعف جگر و معده یکوزن
و نیم گل سرخ و یکوزن آن سنبل بود **رانج** نارگیل است و گفته شود
رازیانه بری و بستانی بود بستانی را بارزون خوانند و بری را قومانون (?)
بهترین وی بستانی بود تازه و بری گرم و خشک بود در سیوم و بستانی
در دوم و بری را بشیرازی خولالو گویند و بستانی ورق وی گرم بود در اول
و تخم وی و بیخ وی گرم بود در سیوم و بقراط گوید گرم بود در دوم و خشک
بود در اول سده بکشاید و روشنایی چشم بیفزاید خاصه صمغ وی
و سودمند بود جهت نزول آب چشم و در تندیک (?) قوامون (?) اب و رازیانه
چون بخورند شیر زیادت کند و تخم وی همین عمل کند چون بیاشامند
با ماء الجبن و اگر طبیخ وی با شراب بیاشامند گزندگی جانوران نافع بود
و طبیخ وی حیض و بول براند و محلل ریاح بود و چون با آب سرد بیاشامند
در تهاب (?) غثیان و التهاب معده را ساکن کند و بیخ وی با عسل گزندگی سگ دیوانه
را نافع بود و آب رازیانه روشنایی چشم بدهد و بیخ وی در معالجه از تخم قوی
بود و مسیح گوید سده جگر و سپرز بکشاید و بری سنگ گرده و مثانه بگرداند
بریزاند و بقطیر البول را نافع بود و بهتا مزمن و غریب گوید انقول صاحب
فلاحه نبطی با نقل آدم علیه السلام که تخم رازیانه مقدار یکدرم بیافزد هر روز

سفوف

سفوف سازند ابتدا آنکه آفتاب بحمل آید یا آنکه برج سرطان رود
و مداومت بدان نماید در سالی آن سه ماه قطعا مرض نشود و اگر چه سن
طبیعی برسد و حواس وی بصحت باشد تا آن زمان که عمر دو و اسحق
بن عمران گوید رازیانه دابغ معده بود و تخم وی خشک کرده سده طحال
و گرده بکشاید و درد پهلوها و سینه که تولد کند باریاح غلیظ نافع بود
و مسخن معده بود و رطوبت از وی بزدآید و بقراطیس گوید که ماران
بر تخم رازیانه چرا کنند تا چشم ایشان قوی گردد و افعی و مار بعد از زمستان
چون از سوراخ بیرون آیند چشم ایشان ضعیف شده باشد چشم
خود بدان بمالند روشنایی و تقویت یابند فسبحان الذی الهمها هذا
و ارشدها الیه و رازیانه محرورین مزاج را صداع آورد و مصلح آن صندل
و کافور بود و بدل رازیانه تخم کرفس بود اما بری وی اقوی بود و سنگ
گرده بریزاند و یرقان را شفا دهد و بول و حیض براند و شکم به بندد
و طبیخ وی با شراب گزندگی جانوران و سلسل البول را نافع بود **رازیانج
شامی** انیسون است و گفته شد و رازیانج رومی نیز گویند **راسن**
و برا زنجبیل شامی خوانند بعضه اندلس جنلح (?) و کلموح (?) نیز خوانند و آن
دو نوع است یکنوع بستانی بود و آن قیطون (?) است و گفته سود یکنوع
دیگر جبلی بود و آن به شکل قسطی تر است و بیخ آن اسیر کهار رخوا (?) نشد
و طبیعت آن گرم و خشک در دوم و گویند در سیوم و در وی رطوبتی
فضلی بود بهترین آن بود که سبز و تازه بود نافع بود جهت وجع الورک و عرق
النسا و درد مفاصل که از رطوبت بود چون با روغن بپزند و بدان طلا
کنند و اگر در معجونات کنند نافع بود اخلاط لزج که از سینه بود چون با روغن
بپزند و بدان طلا کنند اگر در معجونات کنند نافع بود اخلاط لزج که از سینه
بود از نیک تمام بدهد و چون طبیخ وی بیاشامند بول و حیض براند و اگر

بیخ وی چرا کنند با شراب بغایت معده را نیکو بود و مربا چنان کنند که اول خشک
کنند افکی و ببرند و بعد الان در آب سرد خیسانند پس در شراب بپزند
و شیخ الرئیس گوید نافع بود جهت املها و دردها که از سردی بود و مفرح دل
و مقوی آن و دیسقوریدوس گوید که گزندگی جانوران را نافع بود خاصه
مصری آن مقدار دو درم و لعوق وی سرفه و حصر النفس را سود دهد
که با عسل بود و چون با شراب بپزند و ضماد کنند عرق النسا را سود دهد
و باسرچوبه گوید چون زن در شب خود دود کند ترک حیض کند و اگر بکوبند
و با عسل بسرشند و بجمال بیاشامند سخن اعضا سالم بود که سبب آن
سردی بود و منصوری گوید سدد جگر و سپرز بگشاید و بسیار خوردن
وی خون را تباه کند و منی کم کند و شیخ الرئیس گوید مصدع بود لیکن
درد سقیفه بلغمی ساکن کند خاصه مطول کردن و مصلح وی کر بود
و گویند مصلح وی مصطکی و حماما بود و گویند خمیره بنفشه و بدل ایرسا
بود **رامک** مرکبیست از مازو و پوست انار و زاج سیاه و صمغ و دوشاب
با عسل و طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند گرم بود و وی قابض
و لطیف بود و صفت وی در مرکبات گفته شود **راطینج** بیونانی جمع
علکهای بدین نام خوانند یا تباج و ریناج بود یک نوع سایل بود که منعقد
نشود و یک نوع صلب بود و ساده و نوع سیوم صلب بود بعد از آنکه آتش
بخته باشند و آنرا اقلفونیا گویند و شیرازی نجاری خوانند و بهترین وی
آن بود که سفید بود و اندکی بزردی زند و بوی آن مانند بوی صنوبر بود
و طبیعت آن گرم و خشکست و عیسی گوید گرم است در سیوم و خشکست
در اول محلل بود گوشت بروباند در ریشها لیکن جیم الم بود و ریشها
را با صلاح آورد با کلنار و عروق و امثال آن و وی سخن اصحاب بود
و مصلح وی موم روغن ایجی العالم بود و بدل آن علک البطم است وقته

راتینج صاحب جامع گوید نازقی سوسن سفید است و چند فتی و دیگر
آورده است که رازقی مطر است و دیگر گویند رازقی گل آن را است و گویند نوعی
سوسن سفید است و صاحب منهاج گوید زنبق سوسن سفید است و صاحب
جامع گوید یاسمین سفید است و هر دو خلاف است اما اگر گویند زنبق نوعی
از سوسن سفید است دور نباشد **راس القار** سرهوش چون خشک کنند
و بسوزند و بکوبند و با عسل بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود **راس
الارنب** سرخرگوش چون بسوزند و خرد بکوبند و با پیه خوک بر داء الثعلب
طلا کنند نافع بود **ربیثا** مؤلف گوید ماهی کوچک است که از طرف هرموز
آورند و در کرمیر ماهی اشنه خوانند و از وی ماهیانه سازند و همچنان
خشک نیز میخورند و طبیعت گرم تر از الاربیان بود و مهیج باه بود و معده
را نیکو بود و تشنگی آورد و مصلح وی کاهو بود **ربوف** حب الثعلب است و گفته
شود **السوس** عصاره سوس است و در همین گفته شود در صفت عطاکا
ربل نوعی از افسنتین است لیکن کوهی بود و گفته شد **ربتر** بندق
هندیست و گفته شد **ربتیلا** مولف گوید جوا بنست مانند عنکبوت و در
بنگالان و نواحی بسیار بود و آنرا خانه کرک گویند با دستی و ملد و بترکی بایک
و از جمله گزندگان زهردار بود و لون وی زرد بود و نباتی هست که بیونانی
فالصین خوانند و نافع بود دیگر ندگی ربتیلا و ابن بنات هم ربتیلا خوانند و در
فا گفته شود **رجل الجراد** شیخ الرئیس گوید بقله است که قایم مقام بقله یمانی
بود و بس دهند بود جهة سل و طبیخ وی نافع بود جهت تب ربع بود و بنها
مطبقه و مسیح گوید ندب است و مولف گوید بتحقیق ریناست و آنرا هردو
ترکستانی خوانند و گفته شود **رجل الغراب** در شام رجل الراح خوانند و از جمله
حشایش بود بشکل پای کلاغ و چون بپزند نافع بود و اسهال مزمن و درد شکم
خاصه اسهال وی چون بخورند و بیخ وی سود دهد و آنکه مضر فی بوی رسد

وربیت وران ونوانو بغایت نافع بود واما اصل وی گرم بود در آخر درجه
اول وخشک بود در اول درجه دوم وشربتی از جمله نقرس چون تنها بود از دو
از دو درم با سه درم کوفته وبیخته واگر در حبی که جهة مفاصل استعمال کنند
انکبدم تا یک مثقال شاید ودر مفاصل همان عمل سورنجان میکند
بی مضرت رجل الحمامه شیخها است وگفته شد در الف در صفة ابوخلسا رجل
بقلة الحمقا است وگفته شد رجل العقاب ورجل العقعق ورجل الزرزور
ورجل الغراب است که گفته شد در صفة اطریلال با رجل الغراب خوانند
وگفته شد صفت هر دو رجل القروع رجل العلوبین نیز گویند وان الغافلی
است وگفته شود رحبین نوعی از مصل است وبشر ازوی قورقوط خوانند
وابن ماسه کوید طبیعت آن گرم وخشک است در دوم معده گرم را نیکو بود
وخلطی بد ازو حاصل شود واز نشاسته ازوی بخورد بر کیرید شکم باشد رخمه
مرغیست که ویرا مردار خوار خوانند ودو با کوبند زهره وی در گوش کند زهره وی
چون در گوش محالف چکانند بادی کم کودکان را بود بارو عن بنفشه یا
با شقیقه جانب عالند در گوش وشقیقه زایل کند اگر زهره وی با کلاب
در چشم کشند سپیدی ببرد واگر سرگین وی در شیب زنان بخور کنند بچه بنهاد
واگر با زیت خلط کنند ودر گوش چکانند کرانی گوش ببرد وزهره وی بر گزیدگی
مار وعقرب وزنبور رمالند نافع بود وگوشت وی چون با خردل خلط کنند
وخشک کنند هفت نوبت در شیب کسی برزنان بسته بود گشاده گردد
وچون بر پای زیاد راست وی بکره ودر میان پای زن آبستن بندد
سک بزاید ودر خواص آورده اند که روی چون بخور کنند در خانه کبوتر کان
نه بر پای کبوتر وجگر وی چون بریان کنند وباریک حل کنند وکسی که جوش
داشته باشد بیاشامند هر روزی نوبت سه روز چنین کنند سالی صحت یابد
وپوست زند که در اندرون سنگدان وی بود خشک کرده سحق کنند وبا کرا

بیاشامند سودمند بود هر چه کرم باشد واگر مردی زنی که دوست دارد اید
بیاورند اسان بباید رخام نوعی از احجار بود والوان است زرد وسیاه وچرب
رنگ وزردی بهترین وی سفید بود وشریف که طبیعت آن سرد وخشک
چون سه روز هر روز یک مثقال سحق کرده مانند حنا بعسل بسرشند وبخورند
منع دملها بکند که باعضا از هیجان خون پیدا گردد وچون سوخته سحق
کنند برجراحتی که خون ازوی روانه بوده باشد قطع بکند ونصلاح
آورد ومنع ورم بکند وچون خلط کنند جزوی ازوی با جزوی شاخ
سوخته وبا آهن طلا کنند ودر آتش نهند تا سرخ شود بعد از آن بیرون
آورند ودر آب ونمک اندازند آهن سپید شود واگر از رخامی که تواریخ بران
نقش کرده باشند بر سر قبرها ایستانند وسحق کنند وکسی که عاشق بود
باسم معشوق بیاشامد معشوق را فراموش کند صاحب منهاج گوید
گرم بود در دوم وخشک بود در اول سودمند بود جهة سعفه وداء الثعلب
رشاد حرفست وگفته شد بپارسی سپندان وتره تیزک وطبیعت آن
گرم وخشک بود وکرمها بکشد وبادها تحلیل دهد وقطع بلغم بکند ومضر
بود بمعده ومثانه وتقطیر البول احداث کند واولی آن بود که محرور
المزاج با کاسنی وکاهو بخورد رصاص قلع بپارسی ارزیز ونیز ازوی قلع وبهترین
آن بود که صلب بود وطبیعت وی سرد وتر بود وگویند خشک بود ومحرق
آن اسفیداج لطافت وی زیاده ولین وتحلیل وصفت حرق آن در باب
الف در صفة ابار که آن اسرب سوخته است گفته شد واسرب رصاص زنج
بود وسردی وی زیادة از قلعی بود وقلعی را قسطر وقصدیر هم خوانند واگر
صحیفه نیل بسازند از سرب وبر عانه بندند ما کهگاه منع احتلام بکند
بر شود بر حصیب پیدا شود بنهند زایل کند وهر ماده که پیدا گردد در ابتدا
مثل خیارک چون بروی بنهند بکدازد وهمان متعلم که باد بیش افتاده بود

بواسیر وجها قضیب وتها روبستان ودبیتها جثل سرطانات که هر غایة از سرکه
بود با روغن زیت با کل بدهن حل کنند نافع بود وبراده آن چون بیاشامند
همان علت حادث شود که از خوردن مرداسنج از بستن وحابط وثقل
وثقل معده ومعا ونفخ در ایشان وضیق النفس ما بجری که بخناق کشد
وایلاوس پیدا کند ولون وی رصاصی بود ومداواء آن قی کنند وبطبیخ تخم کرفس
وشبت وانجرو بود وماء العسل وضماد اسفیدباج ونشانه خلاص وی
آن بود که ادرار بول واطلاق طبع حاصل شود واین زهر در خواص آورده
کذا الزیاره رصاص در دبك بود قطعا ما نخته نکردد وهر کس که انگشتری از رصاص
در انگشت کند بیك حی لاغر گردد واگر رصاص در روغن عالند تا زنگ ما او
وآن روغن را هر طلا کنند هرگز زنگ نگردد واگر طوقه از رصاص در حلق کنند
که ثمر وی بیفتد وزیاده گردد رطب گرم بود در دوم وتر بود در اول وگویند
حرارت وی کمتر از رطوبت بود وهرچه حلاوت زیادة بود وحرارت وی
زیاده بود واسحق گوید گرم وتر است در دوم وغذای وی بیشتر از بسر بود
وبهترین جنی بود وبسیر وی بعد از آن نبذ ورطب نفخ در شکم پیدا کند
مانند انجیر تر ومثال انجیر خشك همچو خرما ورطب بود ورطب معده
سرد را نیکو بود ومنی بیفزاید وطبع را نرم دارد وسرد مزاج را ورطب وخرما
مفسد دندان وگوشت بن دندان بود ومضر بود بمحرور واواز وخونی
که از وی حاصل شود بد باشد وزود متعفن شود ومصدع بود وسدد آرد
ومصلح وی بادام وخشخاش بود که با وی بخورند وبعد از آن کاهو با خیار
سرکه با سکنجبین خورند رطبه فصفصه است وچون خشك شود قت
گویند بپارسی اسپست خوانند ودر فاکهه شود راعی الابل سعانی بود
وان حشیشی است که دانه وی چون دانه مورد بود ودر وی حلاوتی
اعکی بود وطبیعت آن گرم است در اول وتر است در دوم ولطیف

وچون بوی خرا کند هیچ حضرت بوی نرسد لیکن سم جانوران که زهردار بود
وطبیخ وی موی را سیاه کند وتخم وی با شراب بیاشامند جهت گزندگی
جانوران سودمند بود ووی مضر بود باحشا ومصلح وی قرنفل بود سنبل
الطیب رعی الحمام فوسطاریون وفارسطایون نیز گویند وآن حبیست
تیره رنگ بمقدار ماش انگیزند که چون پوست از وی باز کنند مانند
عدس مقشر بود صلب و بطعم عدس شیرین تر وطبیعت وی گرم
وخشك بود کبوتر ورا دوست دارد وکاو مثلث نیز خوانند وکاو
نیز بغایت دوست دارد وهیچ چیز مانند وی کاو را فربه نکند ودو شلك
نیز خوانند ومولف گوید نوعی از گرسنه است ودر کاف گفته شود رعاد
حیوانی دریایی است ود بسقوریدوس گوید ماهی دریایی است مخدر بود چون
بنهند بر کسی که صداع مزمن داشته باشد ساکن کند وچون بخود بکیرند
مقعدی که بیرون آید شفا یابد رعی الحمار گویند رعی الابل است وگفته شد
رعت جلنار است وگفته شد رغیفا دانه ایست که در میان گندم می باشد
وانرا از گندم پاك کنند مضر بود بخوردن وبشیرازی اینا هر خوانند وسارکی
حر رغوة القمر بدا قالقمر است وزبد القمر نیز گویند وآن حجر القمر است
وگفته شد رغوة الحجامین اسفنج اسفنج است وگفته شد رغوة الملح
زبد الملح گویند وقوت وی زیاده از قوت ملح بود ومحلل وملطف بود رغوة الملح
در غایت حرارت وحرافت بود که بسوزاند رعی سلحفاه بحریست وگویند
سلحفاه بریست وگفته شود در سین رقاقیس گویند حقت افریست
وبعضی گویند لعبه بربر است وبعضی گویند خصی الثعلب است وصفت
هریك در باب خود گفته شده است رقون حنا است وگفته شد رقعا
سر خر است وگفته شود رغم هر دوایی که حیر کند انرا قعر خوانند
مثل انجبار وتودری وخاما افلطی ورقعه خاص اسم بنجی است سرخ رنگ صلب

سرکنجبین جه م

۱

وطبیعت آن سرد وخشک چون بکوبند و کمتمال ازان در دو بیضه بنم
پوشت سه روز بیاشامند هر روز دو درم و از این مقدار موافق بود و بی وحشی
که در بدن پیدا شود بسبب افتادن یا زخم یا برداشتن چیزی سنگین
رقلم یمانی نیز الخی ماند اما سرخ شکافته بود و خلث بود و بهترین آن
بود که رسیده بود وطبیعت آن گرم وخشک است مسهل بلغم و رطوبات معده
بود و خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد **رمان حلو** انار شیرین بهترین آن امیلسی
شیرین ملیسی بود وطبیعت آن سرد بود در اول درجه و تر بود در آخر آن و گویند
گرم بود باعتدال و دروی جلا بود با قبض و تلیین بود و دانه وی با عسل
در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و وی حلق و سینه را نافع بود و نرم
دارد و معده را جلا دهد و خفقان را نیکو بود و موافق معده بود و بول
براند عصارهٔ وی روشنائی چشم بیفزاید و دانه وی نفخ ریاح در معده
پیدا کند و گویند مصلح وی انار ترش بود و ... گوید انگبین دار د
وگاه باشد که نفوط آورد و محتاج باصلاح نیست الا آنکه نفخ وی
نعد بکند وکل وی چون بسوزند جراحت را سود دهد **رمان حامض**
انار ترش بهترین آن بزرگ آبدار بود و انواع انار غذا اندک دهد و قابض بود
وقابض ترین اجزای کل وی بود و انار ترش سرد و خشک بود
در دوم و گویند معتدل بود در تری و خشکی صفرا بشکند و منع سیلان
فضول بکند از احشا و دانه وی چون در آب باران خوشانند منع نفث
دم بکند و وی خفقان را سود دهد و جلا دل بدهد و التهاب معده را نافع
بود و جگر گرم را سود دهد و جلا دل بدهد و التهاب و سوزش وی
مصلح ان وی زنان آبستن بود و قدری ادرار بول زیاده کند از شیرین
و شراب وی و رب وی خمار را سود دارد و تشنگی بنشاند و عثیان و قی
باز دارد خاصه منفع وی و بسیار خوردن شهوه را مضر بود و اما رد انز

منفع

حدّ

حنك در ترش شکم به بندد و صاحب تقویم گوید انار ترش مضر بود به سینه
و اوازو صاحب منهاج گوید دانه وی بد بود و محشن حلق و سینه و مضر
بود بمعا و معده و مصلح آن حلوای عسل یا قندی بود و هرچه بران باشد
اولی آن بود که زنجبیل پرورده یا مربی پرورده خورند **رمان السعال** خشخاش است
وگفته شد **رمان الانهار** نوعی از تمر فاریقون است وگفته شود در هوا و در دمشق
را بود و یاس خوانند **رمان البر** درختست که بدرخت رمان ماند کوچکتر
و حب فلفل دارد و بست دمعات پیدا شود و صفت حب فلفل گفته شد
شود و معات گفته شود **رماد** بپارسی خاکستر است بجمع محقق باشد
رماد الهیبون جلا دهنده بود و متعفن و روشنائی چشم بیفزاید **رماد خشب البلوط**
خاکستر چوب بلوط قابض بود خون به بندد و چون بجرب بپزند و هر یا معاد
بناشتا دو درم با شراب سیب بیاشامند نیکو بود و جلا معده را و در بن ... نیکو
نیکو بود **رماد حطب الکرم** خاکستر چوب رز بهترین آن بود که از درخت بر بود
وطبیعت آن سرد و خشک بود و گویند گرم بود و ابض بوده را نافع بود معدا ریم
دم و گویند مضر بود به شش و مصلح آن کتیرا بود و چون با سرکه ضماد کنند بوکزیدگی
جانوران و سگ دیوانه سود دهد و چون با مطروث و سرکه ضماد کنند نافع
بود جهت گوشت زیاده که در پوست خصیه پیدا شود و چون با نیشدر که
ضماد کنند نافع بود جهت شدخ عضله و استرخاء مفاصل و تعقد اعصاب
نافع بود **رماد قصب** خاکستر نی بهترین آن بنطی بود و طبیعت آن سرد و خشک
بود و گویند گرم بود در سیوم سدهٔ که در ... بود مقدار دنگی نافع بود گویند مضر بود
به شش و مصلح آن کتیرا بود یا قند **رماد عشر** خاکستر ایشانه برسوک بهترین
آن بود که در موضعی ساخته باشد که بسیار هوا بود و صفت سوختن آن چنان بود
که در کوزه کنند و بگل حکمه بگیرند و در تنوری نهند که آتش تیز بود یکساعت و بعد
از آن بیرون آورند و سحق کنند طبیعت آن سرد و خشک بود نافع بود جهت ...

زادن ومقدار یکمثقال وگویند مضر بود بشش ومصلح ان سکنجبین بود رماد

السرطانات صاحب منهاج گوید صفت سوختن وی چنان است که درکوزه

کنند ودرکل حکمت کیرند ودر تنوری که آتش بشن بود بنهند وبعد از ان بیرون آورند

وسحق کنند وطبیعت آن کرم بود در اول وخشک بود در دوم ومنفعت در سین

درمیطان گفته شود رماد بیز الباقلا خاکستر چوب باقلا وقتی کم بود چون

بسوزند وخاکستر آن ضماد کنند عالند در حلم اثار جرب سیاه که در بدن باشد

ببرد رنف بهرامج است وگفته شود رند صاحب منهاج گوید آس است

وصاحب جامع گوید درخت غار است وصفت اس گفته شد وصفت غار گفته شود

روس بهترین سرها آن بود که از حیوانی معتدل در رطوبت گیرند وطبیعت

آن گرم وتر وغلیظ بود وغذا بسیار بود دهد ومنی بیفزاید ومصلح اصحاب که بود وسر

میش چون بپزند ومرق آن حقنه کنند امعا سفلی ترکند وگرده واعصاب

وبجک را نیکو کرداند وباه را زیاده کند چون درویی از کرحرارت وبیوست بود

وخوردن وی مضر بود بمعده از بهر آنکه دیر هضم شود واولی آن بود که آن را

صبح خیزند وبعد از ان مصطکی بخایند وسر گوسفند بهتر از سر بز بود وسر

بز بهتر از سر آهو بود وبدین قیاس ... خوانی بود کان نیک سخت نیکو باشد

وغذا بسیار دهد وقوت بنک ضعیف بهد وچون هضم یابد مستولی بود وکسی

که معده وی ضعیف بود نشاید که قولنج آورد وقولنجی سخت وگوشت زبان سیکتر

بود وگوشت خدین غذا بسیار دهد وچشم چرب بود ودیر تر بکورد ودماغ

سرد وتر بود وزیان با نمک خورند ومصلح دماغ در صفت دماغ گفته شد

اما سرها ماهی کوچک نمکسود خشک کرده چون بسوزانند جهت شقاق

که در مقعد وملازه وورم کرده وورم صلب وماننداان نافع بود وسر وی

نمکسود چون بسوزانند وبر گزندگی عقرب مالند سود دهد رواس حرحص

جرجیز الما است وگفته شد روسختج بتاحت گویند وان نحاس محرق

است بپارسی مس سوخته گویند لیکن بپارسی روی سوخته گویند

وبهترین ان مصری بود وطبیعت آن گرم بود در سیوم وقابض ومجفف

وملطف بود ومسهل آب بندد ودر خضاب موی استعمال کنند ودیمها

پاک کند وبصلاح آورد وچشم را جلا دهد وگوشت زیاده بخورد وریشها که

در بدن باشد منع کند روبیان اوبیان است وگفته شد واهل مصر قریدس

واهل اندلس قرین واین نهر در خواص آورده که چون بکوبند وبا نخود سیاه وبناب

ضماد کنند حب القرع بیرون آورد وگویند چون خشک کرده سحق کنند

با فلفل ودر چشم کنند شب کوری را نافع بود وماسرجویه گوید گرم وتر بود وباه

منی را زیاده کند وشکم را ببندد نرم دارد وبصری گوید بیشتر آنکه نمکسود کنند

با نمک کرده ومولد سودا وحکه بد بود ورازی گوید دشخوار هضم بود معده

را بد بود واولی آن بود که بصلاح آن سرکه ومری وکرویا کنند وبعد از ان

جوارش عود یا سفرجل مسهل واگر محرور مزاج بود از عقب آن رب انار

منعنع خورد واگر از جهت باه خورند نشاید که سرکه خورند بعد از ان که خورند

نیک بخته باشد با روغن گردکان ونرده تخم مرغ وپیاز وکند ناقلیه سازند

تناول کنند سحق کرده ودرحم بود وباه را زیادت کند روث الحمار الاهلی

سرگین خر خواه سوخته وخواه ناسوخته قطع سیلان خون بکند خاصه

چون با سرکه بیامیزند واگر سرگین پاره بفشارند وآب آن در بینی چکانند

رعاف زایل کند وهمچنین چون با سرکه بروی افشانند وبوبند همین عمل کند

وچون تر بود بفشارند دا آب آن بپاشانند سنگ کرده ویغانو وسرگین اسب

نیز همین عمل کند وسرگین خر که در علف چریده باشد چون خشک

کنند وبا شراب بیاشامند جهت گزندگی عقرب عظیم نافع بود روث البرذون

سرگین استر چون دود کنند در شب زن حامله بچه مرده ومشیمه بیرون آورد

روباه تربک عنب الثعلب است وگفته رهشی ... رازی ایده خواند وطبیعت

وی گرم و تر بود و غلیظ و مصلح وی عسل بود یا دوشاب و گفته شود دبح الفار
خرفغان گویند و آن سم الفار است و تراب الهالک نیز خوانند و آن ذکر شد است
و در شین گفته شود دبلج را بخ است و گفته شد دیلس بپارسی رباح گویند
طبیعت آن سرد و خشک است در دوم حرارت بنشاند و مستی باز دارد و حار و دبا
و طاعون را نافع بود چون عصاره وی در چشم کنند روشنائی بیفزاید و وی
اسهال صفرا و حصبه و حصری را سودمند بود و بواسیر و غثیان هم و قوت احشا
بدهد و معده و جگر گرم را و آب وی با آرد جو بر حمره و نمله طلا کردن سود دهد
و صاحب منهاج گوید مضر بود به سینه و قولنج و مصلح وی شراب عود بود یا انیسون
بود و بول و حیض را ادرار کند با عوده دبیر بپارسی شش صاحب منهاج گوید گرم
و تر بود و سهل الانهضام و طبیعت ببندد و غذاء وی اندک بود و میل بلغم داشته
باشد و مضر بود باصحاب کد و بقراط گوید مجموع ششها سرد و تر بود و دود فرکوبر
خشک بود و دشخوار هضم بود و اصلاح وی آن است که بر که و کرویا بجوشانند
بس از آن بریان کنند و بهترین ششها شش بره بود و کی سفید گوید و شش بره
چون بریان کنند با نمک و رطوبتی که از وی روان بود بگیرند و بر ثالیل خشک
که با عضاء دست باشد طلا کنند و بر آن ادمان کنند زایل کند و همین رطوبات
بقوباء خشک مالند زایل کند و مضر بود به معده و آلات بول و مصلح وی حب الآس
و سکر بود دبیر الثعلب شش روباه چون بار که عنصل بخورند ضیق النفس
را سود دهد دبیر الخنزیر و الحمل شش خوک و بره چون بسوزانند و خاکستر
وی بر پیچی که حادث شود در پای بسبب موزه نافع بود و اگر سوخته بمیان
کرم بر آن نهند نافع بود و شش خرس نیز همین عمل کند و منع تورم آن
بنوبگند و خاکستر شش خوک بر جرب تر افشانند سود دهد دبیر الحمار الوحش
شش خر گور خشک کنند و بیاشامند سودمند بود ضیق النفس و سرفه را
دبیر البحر فلوس بلاسیوس آن چیزیست در ساحل دریا یابند مانند آبگینه چون

تر بود چون سحق کنند و بر نقرس ضماد کنند نافع بود و شقاق که در دست و پای
می باشد بسبب سرما بر آن ضماد کردن نافع ریحان و ریحان الملک و شعران
هم گویند و بپارسی شاهسفرم خوانند بواسیر را نافع بود و در سین یاد کرده
شود ریحان سلیمان شاهسفرم و جاهی سلیمان نیز گویند و نبات وی در کوهستان
فارس و اصفهان بود و ماشد شیت و ورق وی مانند خطمی بود و گفاح وی
کوچک بود مانند لبلاب به درخت بپیچد و سود وی مجفف و لطیف
بود و با سرکه بر حمره طلا کردن سود دهد و بر دمها بلغمی طلا کردن و بر نقرس
و بواسیر و لقوه بغایت نافع بود و بر گزیدن عقرب طلا کردن و چون زنان با عرق
گل بخور دبور کرد جهت درد رحم نیکو بود و ابن ماسویه گوید طبیعت وی گرم بود
و بواسیر ظاهر و باطن را سودمند بود و بسیار از وی صداع آورد و مصلح آن نیلوفر
و کافور بود و بدل آن مرزنگوش ریحان داود و ریحان داود نیز گویند و آن اذان
الفار است و گفته شد ریحان الکافور و کافوری بود و شجرة الکافور نیز خوانند
و بپارسی سوسن گویند و آن نوعی از انادرخت است و نبات وی بیشتر
در خراسان بود و گل وی مانند گل حرسا بود و ورق وی مانند ورق گاشنی
بود و گل وی و ورق وی بوی کافور کند و قوی چون بو بند یا در دست بمالند
خواه خشک و خواه تر و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و بوئیدن بسیار
وی و ادمان بر آن نمودن رطوبات از اعضاء دماغ بکشد چون ادمان بر آن
نمایند اخلاط غلیظ که در سر باشد تحلیل کند و بوئیدن وی سرد مزاج
را سودمند بود و مزاج گرم مزاج ریحانی شراب صرف بود خوشبوی ربیعت
سعدانست و گفته شود ریتیناج صاحب منهاج گوید سنگیست مانند سرطان
و طبیعت آن سرد و تر بود در دوم لشف رطوبات چشم بکند و جلا دهد و شنانی
بصر ابود و مولف گوید آن نوعی از سرطان بحری است و در سرطان گفته شود
ربتی مزهبشکو بر هاء چون بسوزانند و خاکستر آن بر جراحت افشانند

خشک کرده اند و برها بند لیادی دهند نافع بود در رفی و در علاج بینی شکسته و منافع
هر مرغی در موضع خود با منفعت آن گفته شود والله اعلم

باب الزاء **زاج** انواع است سفید و سرخ و زرد
و سبز بود و زاج سفید قلقدیس خوانند و شوعار گویند بیونانی خلقتیس
و زاج سرخ سوری خوانند زاج شتر دندان خوانند بهترین آن مصری بود
براق مانند زرنیخ بدخشی و چون در دست بمالند زود بریزد شود
و پاک بود و کهنه باشد و نوع دیگر از زاج سوری هست بپارسی زاج کفشگران
گویند و بشیرازی زاغ سیاه و بیونانی بالنظریا و مالیطریز گویند و جالینوس گوید
قلقطار چون کهن گردد زاج شود و وی معتدل‌ترین زاجات بود و محرق
وی الطف محرقات بود و زاج احمر و اخضر و اصفر در قوت مانند یکدیگر اند
لیکن اختلاف در غلظ و لطافت است لطیف‌ترین سفید است و قوی‌ترین
سبز و غلیظ‌ترین سرخ و قلقطار جز الاحمر اوسطها بود متوسط است میان
غلظ و لطافت و زاجی دیگر هست که بیونانی مسیق گویند و بهترین آن قبرسی
بود که لون آن مانند زر بود و طبیعت قلقطار گرم و خشک بود در سیوم و همه زاجها
در طبیعت مانند یکدیگر اند و وی قابض بود و محرق خشکریشه احداث کند و حرق
و سعفه و ناصور و رعاف و درد گوش و نرمان سود دهد به خاصه چون فتیله
بعسل بیالایند و با قلقطار بگردانند و در گوش نهند و اکله که در دهان بود [illegible]
بود و ریش آن خاصه سوری سودمند بود و خوردن آن مجفف شش بود
تا حدی که بکشند و منافع آن بسیار است و [illegible] همانند آن کنند و بلغ
منفعت هر یک در باب خود گفته شود [illegible] که ازبان خوانند
و گفته شود [illegible] میویز گویند و مویزی که
خشک شود زبیب خوانند [illegible] خوانند و زبیب عجم خوانند
و بهترین آن خراسانی بود بزرگ شیرین گوشت وی گرم و تر بود در اول دانه وی

سرد و خشک بود در اول جالینوس گوید سرد بود در اول و خشک بود در دوم
و با دانه خوردن در دامعا را نیکو بود و معده و جگر دوست دارد و گوشت وی
گرده و مثانه را نافع بود و یاری دهنده بود داروها و مسهل چون ده درم او را
اضافه کنند و چون بی دانه بود شکم براند و آن نوع که ترش بود قابض حرارت
وی کمتر بود و معده را قوت دهد و طبیعت ببندد و محرق دم بود و مصلح وی
جوارشش و گویند شیر تخم بود که واسحق گوید حدة دم بنشاند و قول اول اصح
است و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی سکنجبین بود یا فی اگر ترش حریف
پس آن خوردن و مویز بلی را فربه کند و هیچ ادویه و مضرت نرساند الا مگر
محرور مزاج بود و دیسقوریدوس گوید گوشت وی موافق قصبه شش
بود و سرفه را نافع بود و چون مسحوق کرده با شراب ضماد کنند و هرچه پیدا شود
در پوست مثل جدری و ریشها شهد و عفونات که در مفاصل بود
و سرطانات و چون بو ناخنی که جنبد جسفا شده دفع کند و مویز
غذا زیادة از انگور دهد و جلا مویز کمتر از جلا انجیر خشک بود بمعده دل
آن کشمش است **زبیب الجبل** مویزج است و گفته شود و صاحب جامع
گوید حب راس است و آن سهو است حب الراس گفته شد و صفت مویزج
گفته شود و بشیرازی مویزک گویند **زبد البحر** بپارسی کف دریا خوانند
و آن پنج نوع است یکنوع بشکل اسفنج فربه بود و بوی وی مانند بوی ماهی بود و در ساحل
دریا بسیار باشد و نوع دوم بشکل لخته حشم بود با اسفنج و بسیار ریختی بود
و بوی وی مانند بوی طحلب بحری بود و سیوم بشکل کرم بود و وی را میلیون
خوانند و بشیرازی کرم ادوب و نوع چهارم مجوف چون مانند بسیار
مجوف بسیار و بولغی گویند اسفنج است و گفته شد و نوع پنجم بشکل مانند
قطن بود و وی را هیچ بوی نبود و با طرفی خشن بود مانند قیشور و ظاهر املس و بیسرا
آن حد که به بندی پایل بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند

تو بود و داء الثعلب را نافع بود چون بسوزانند و با زراب سرخ رنگ که قوام
آن رقیق بود بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و خنازیر و جرب و قوبا
و بهق و هر علتی که در جلد پیدا شود سود دهد و چون با موم و روغن گل
سرخ استعمال کنند و نوع سیوم عسر البول و سنگ گرده و ورمها که در مثانه
بود و درد گرده و استسقا و درد سپرز را سود دهد و حیض براند و باقی انواع
آن منفعتها دارد که گفته شد در ایشان باشد و انواع زبد البحر موی مستورد
برویاند و یک نوع هست که سفید بود و طبیعت وی گرم بود و تیز و خشک
بود در دوم جلا چشم بدهد و مقدار مستعمل از زبد البحر از دانگی تا دو دانگ
بود و مضر بود بسر و حواس و مصلح وی روغن کدو بود و بدل وی بوزن آن
حجر القیشور بود و اگر خواهند که وی را بسوزانند در دیگی گل ناپخته کنند
و سر بپوشند و شکافی آن بگیرند و درون در میان آتش نهند چون پخته گردد
بیرون آورند از میان دیگ و بوقت حاجت استعمال کنند و اگر خواهند
که غسل آن کنند مانند اقلیمیا مغسول کنند **زبد البحر** سریانی ادرافیون
و آن ادرقی و ادراقیس نیز گویند و بپارسی خاقودا و آن بر کردی جمع شود
در دریا مانند کف و در میان نی و گیاه باشد و لون وی مانند حجر اسیوس
و شکل مانند زبد البحر است و بسیار سوراخ و طبیعت وی در چهارم
گرم بود و شاید که تنها استعمال کنند یا بر که ادویه با وی خلط کنند که جوزه
وی بکند و قوه و اگر محتاج باشند از جهت بیرون آوردن لیکن از جهت جرب و ریش
شدن و کلف و قوبا و بثرها و مانند آن بغایت سود دهد و فی الجلد دوائی
حاد بود و نقل مزاج بود که عارض شود در اعضا ها باز مزاج نیک کند
و عرق النسا را سود دهد و دانی که بچشم را جلا دهد و ورم پستان
ساکن چون کوفته با آب طلا کنند **زبد القمر** حجر القمر است و گفته شود
زبد بپارسی مسکه گویند و بشیرازی مسکه بهترین آن تازه که از شیر

کونه

کونه و طبیعت آن گرم و تر است در اول تری وی زیاده بود منضج و محلل
بود و اگر بر بدن طلا کنند بدن را فربه کند و غذای وی بد بود و جراحات
اعصاب و درد گوش و انثیین و دهن و همه ریشها که در دهن باشد نافع بود و با عسل
ورم سنش و بثات الحب را نافع بود و بدان حقنه کردن و رحمها صلب و حادث
درد رحم و امعا و انثیین بود و ریش روده سود دهد و دفع زهرها بکند و بسیار خور دن
وی مسهل بود و مغثی و مرخی معده و مصلح وی چیزها قابض بود و گویند
مصلح وی فانیذ قندی بود و نافع بود درشتی حلق و قوبا و سعفه خشک و حس
خون بدان بمالند و حرقه مثانه و بعضی از ادویه بدل ذنب و در بعضی ادویه
بدل شحم و دوده وی در ادویه چشم مستعمل کنند مجفف بود و قبضی اندک در وی
بود و قطع سیلان ماده بکند و ریش آن پاک کند **زباد** نوعی از طیب است
و آن ترشحیست که از میان هر دو پای جانوران گربه که بشکل گربه ماند اما سر وی
کوچک بود و آنرا گربه زباد خوانند و طبیعت وی گرم بود در دوم و سیوم
و معتدل بود در رطوبت و یبوست بوئیدن و مالیدن صداع سرد و شقیقه
زکام را نافع بود و اگر یک قیراط در ده درم شرابی که در مفرح بود بگدازانند
و بیاشامند خفقان زایل کند و ضعف دل را در این عمل بغایت است و اگر
زنی دشخوار زاید یک درم با زعفران در مرق مرغ وزنه کنند و بیاشامند زاییدن
جوی آسان کرده **زبل** بپارسی سرگین گویند و مختلف بود بسبب اختلاف
اشخاص یک نوع تنها خاصه ایشان و مجموع زبلها محلل و مسخن و مجفف و همه
مفصل گفته شود **زبل الاطفال** آنچه اول از اطفال بیرون آید بستانند
و خشک کنند و سحق کنند با هم چندان ورق ماميثا و هم چندان نبات
در چشم کشند سفیدی که در چشم بود زایل کند در چند روز و بهترین زبل الطفلان
آن بود که از طفلی گیرند که محفوظ باشد از تخلیط و بعسل بسرشند و بدان
تحنیک کنند خناق و ذبحه را نافع بود و با در حلق دمند همین عمل کنند و اگر

واکر کسی تقدم حلق پیدا کرده باشد و نزدیک مرگ بود و احتیاج بنفشد
باشد زبل کودک خشک کرده بعسل معجون کنند و بر حلق وی طلا کنند
نافع بود و باید که غذای کودک سه روز ترمس با نان شوربی دهند که نمک
خوش کرده باشند و شرابی که اندک مزاجی داشته باشد سه روز بیاشامد
وغذاهای معتدل دهند چهارم زبل وی بستانند و خشک کنند و نگاه
دارند تا بوقت حاجت بعمل آورند و اگر غذای وی گوشت مرغ و دراج
پخته با آب بود نیکو بود و باید که اعضاهائی که رطوبت بسیار داشته
باشد نگاه دارند و اگر نگاه ندارند نگاه ندارند عمل و قلع نتی ماند زبل کلاب
وزبل اطفال بزرگتر تریاق کسی بود که پیکان زهر دار بروی زده باشند
وزبل الانسان چون خشک کنند و با شراب یا عسل بیاشامند جهت نهش
دابه و گزندگی جانوران و ادویه کشنده تلف کنند و یرقان را نافع
بود **زبل اللقلق** سرکین لقلق چون بیاشامند مصروع را سود دهد
زبل الجراد سرکین ملخ بهق و کلف را زایل کند **زبل الحرذون والورل** سرکین حضابه
لون را نیکو گرداند طلا کردن **زبل الخطاطیف** سرکین پرستوک سعفه جشم
زایل کند **زبل الکلاب** سرکین سگ بهترین آن بود که از سگی گیرند که استخوان
خورده باشد و آن برای غسل نافع بود جهت ریشها کهن و بعسل طلا کردن
خناق زایل کند و جهت دفع اسهال اشامیدن با شیر سودمند بود خاصه
چون ذوسنطاریا بود و جهت قولنج بدان حقنه کردن با آب گرم نافع بود
و دیسقوریدوس گوید سرکین چون بگیرند در تابستان بعد از غروب ستاره
کلب و خشک کنند در سایه و با شراب بیاشامند با آب شکم ببندد و سرکین
سگ که استخوان خورده آنچه سفید بود و خشک و کشنده بود از او خشک
کنند و نگاه دارند و چون خواهند که استعمال کنند جهت ورم حلق و حاق
بغایت سحق کنند با ادویه که نافع باشد بدین زحمت و اگر با ادویه که محلل

بود مخلوط کنند ورمها بگدازاند **زبل الذئب** بهترین سرگین گرگ آن
بود که از خار گیرند و سفید بود و در وی استخوان و موی بود قولنج را نافع بود
وخاصه که گرگ استخوان خورده باشد در غایت کمال نافع باشد و اگر نزدیک
جای صاحب او بنهند همین عمل کند و اگر در پوست ایل یا پوست گرگ کنند و بیاویزند
بر پیمانی که از پشم کبش که بعضی از وی گرگ خورده باشد نیکوتر بود
این مرض را **زبل الزرازیر** سرکین توینک بهترین آن بود که از
زرد وری گیرند که برنج خورده باشد و قوبا و بهق و کلف را سود دارد
زبل العصافیر سرکین گنجشک ماک کشن و نابرکنند کلف از روی ببرد و چون
بلعاب دهن سرشته و بر ثالیل طلا کنند زایل کند **زبل الرخم** مردار خوار
بود چون دود کنند در شب زن بچه بیفتاند و چون با زیت بیامیزند
و در گوش چکانند گرانی گوش زایل کند **زبل الحمام** سرکین کبوتر گرم تر
از همه سرکینها بود و سودمند بود هر مرضی سرد که باعث او اگر جوجی
بیامیزند محلل بود و چون با سرکه بیامیزند خنازیر را سود دهد خاصه
تره تیزک کوفته با وی اضافه کنند و سرکین کبوتر هوائی و کوهی حاد و ببار
سخت تر بود و سرکین کبوتر در مرضها استعمال کنند و مرضها سرد که احتیاج
بسخونت بود و قوبا و درد مفاصل و سعفه و درد شکم و درد گرده را نافع بود
چون با آب بیامیزند و با سرکه و عسل بپزند و ضماد کنند بر دمبیله و خنازیر
و ورمها صلب بگدازاند و بصلاح آورد و بر مستسقی طلا کنند سودمند بود
و سرکین کبوتر سرخ چون درم یا سه درم از صبح بیاشامند سنگ
گرده بریزاند و چون بسوزانند در خرقه کتان با ماننده خاکستر شود
و با زیت بیامیزند و بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و گویند سرکین کبوتر که کتان
خورده باشد سنگ گرده را بریزاند و سرکین کبوتر در قولنج نافع بود **زبل الفیل**
چون به پشم یا به بخور بکار برند هر که آبستن نشود و اگر بخور کنند صاحب

کهن را نافع بود زبل الفرس سرکین اسب همان عمل سرکین خر میکند
زبل الدجاج سرکین مرغ اگر دود کنند درد دندان را نافع بود و کسی که قطر
کشنده و ادویها خورده باشد و بلسرکه خناق را نافع بود و با شراب بارکه قولنج
بکشاید زبرجد نوعی از زمرد است و طبیعت آن سرد است در دوم و خشک
است در اول با صرع را قوت دهد و دیگر منافع در صفت زمرد گفته شود
زبل الفار در مسحقونیات و گفته شود زحل کشوث و گفته شود
زجاج بپارسی آبگینه گویند و طبیعت آن گرم است در اول و خشک است
در دوم موی برویاند چون با روغن زیت طلا کنند و در وی قبضی و لطافتی
بود و سپیدی چشم زایل کند و روشنائی بیفزاید و سوخته در عمل قوی و لکن
سوخته بود و سحق کرده سنگ گرده و مثانه بریزاند چون با شراب بیاشامند
و اگر غیر محرق استعمال کنند بد بود و صفت سوختن وی چنان است که در کوره
آهنگران بوشند یا نزدیک گداختن بود پس بیرون آورند و در آب دقلی
اندازند بعد از آن سحق کنند و مستعمل کنند زدوار جدوار است و گفته
شد زرنباد بزبان هندی کچور خوانند و بزبان اهل مکه عرق الکافور و صحبت
که از وی بوی کافور آید و بلفظ دیگر سطوا الخوانند و در طعم وی تلخی بود
و آنچه در تریاق بکار دارند پاک کنند بجوشانند تلخی وی کمتر بود و آنچه بار •
نکرده باشد و آن نیکوتر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم یا سیم
و گویند در اول محلل ریاح غلیظ بود خاصه در ارحام و بدر زراعه کند و قطع
بوی سیر و پیاز و شراب بکند تا بجائی که نزدیک بجدوار بود و گرم بند
و مقوی و مفرح دل بود و از ادویه تریاکات کبار است و مسهل سودا و بلغم بود
و شربتی از وی یکدرم باشد و مرضها سوداوی و خفقان دل و فساد فکر و غم و وحشت
و در بستن شافعها ماتنکه ریح عرقی بود و معده تر را خشک گرداند و درد دندان عقرقی
و گند دهن زایل کند و چون در خانه بخور کنند حیوانات بگریزند و اگر بگچ در دست از وی

کدرح

سوراخ کنند و بیاویزند بر حقو کسی که شهوتش منقطع شده باشد از علتی نه آنکه
طبیعی بود بحال صحت باز آورد و انتشار حاصل کند و صاحب تقویم گوید
مصلح وی سنبل الطیب و نبات بود و بدل آن رازیانه گوید در مداوا کن بکی جانوران
و بادها غلیظ بکوزن و نیم آن درونج است و جماعه گفته وزن آن دانه اترج
بود زرین درخت گویند درخت اترج است و مولف گوید در خیشی نکلاه
کازرون و سلجابیا باشد خاصه در بسا بود و برگ مانند ورق دیتوهوح
و گل وی مانند قرص آینه زرین بود و در وقت انگور بشکفد و عرق وی سبز
بود بگویند و عصاره آن با سکنجبین بیاشامند عرق النسا و عسر البول و طرق را
نافع بود و خون بسته از مثانه بیرون آورد و گزیدگی جانوران را سودمند بود
و وی مضر بود بمثانه و مصلح وی حب الآس و بلوط بود و بدل وی بوزن وی
قنطوریون باریک بود و بوزن آن حب الاترج زراوند مدحرج زراوند
مدور خوانند و معروف بود و شامی و وی ماده بود بپارسی زراوند گرد گویند
و بهندی کجور گویند و زرنباد همه کجور خوانند و بهترین آن بود که بلون
زعفران بود و بغایت فربه بود و طبیعت او گرم است در آخر دوم تا اول
و خشک است در دوم و گویند گرم است در دوم و خشک است در سیوم و وی
اقوی بود و الطف تر از طویل نافع بود جهت ربو و صرع و وسواس و فواق
و نقرس چون دو درم از وی بیاشامند و همه گزندگی جانوران و ادویه
کشنده و جذب سیلو و شوک و سهام کند چو ضماد کنند و از اعضا بیرون
آورد و بهق را سود دهد و دندان اجلا دهد و دفع اخلاط بلغمی و مراری
بکند و قوت سم دهد و ریشها بد پاک گرداند و گوشت برویاند و چرک گوش پاک
کند و درم سپرز و دهن و عضله را و درد پهلو و درد سر و شقیقه که از سردی
بود و یرقان صفراوی و بلغمی یا علل و درد کمر و عرق النسا و نقرس و فالج
و دردها مزمن کهن شده را نافع بود و صاحب منهاج گوید مضرات جیده

ومصلح وی عسل بود وصاحب تقویم گوید مقدار مستعمل از وی بیکدم یک
مثقال تا دو درم بود وبدل وی بوزن آن زرنباد ودو دانگ آن بسباسه ونیم وزن
آن قسط زراوند طویل شجره رستم خوانند وارسطولوخیا وارسطولوخیا
نیز خوانند وتوقنطولیطس نیز گویند ونیکوتر بود وطبیعت آن گرم است
در سیوم وخشک در دوم گوشت بویاند صرع وگر از دابتگو بود ولون را صافی
گرداند وسینه را پاک گرداند واخلاط نافع بود وریشها تر وعفن شده را باصلاح
آورد ودندان وبن دندان پاک کند از رطوبتی که در آن بود واگر کوفته بر گرد بر شند
وطلا کنند وسپرز نافع بود وگزیدن جانوران وادویه قتاله بغایت سود دهد
وفرزجه وی حیض بیاورد وبچه بیرون آورد وگرم داد وحب القرع را بکشد
ومعده را سود دهد واسهال کند مضر است بجگر ومصلح وی عسل بود وبدل آن
سنطریون زرشک وندنک اثرباربیراست وگفته شد زرنیخ الوان انواعست
زرد وسرخ وسبز وتیره ودیزج وسفید معتبر آن زرد بود ومانند طلق زرد
براق وبوی کبریت از وی آید بپارسی زرنیخ بوخشی گویند طبیعت آن گرم
وخشک در سیوم سوزنده بود ودر وی قبضی ومعفن بود ولذع بود گوشت
زیادتی بخورد در ریشها وموی بستر وجرب وسعفه مناسب بود وبا روغن
گل جهت داء الثعلب ودهن واکله نافع بود وچونی گوید زرنیخ سی نوع است زرد
وسرخ وسفید نوع سفید کشنده بود وسرخ در قلقیر نیکو بود وبا سحق
گویند زرنیخ زرد چون سحق کنند ودر سرکه کنند مگس که در آن افتد بمیرد
ودیسقوریدوس گوید زرنیخ مانند نوع زرنیخ زرد بود وچون با ابنج بیامیزند
داء الثعلب زایل کند وزرنیخ بر اعضا طلا کردن وزرنیخ مصعد کشنده بود
واز خوردن وی همان عارض شود که از خوردن شک ومداواه آنکس که
زرنیخ مصعد خورده باشد قی وآب گرم وروغن کنند وبعد از آن آب گرم
وجلاب [illegible] وروغن کنجد [illegible] مادام شیر ولعاب دهند [illegible]

سرکین

بدل زرنیخ سرخ نیم وزن آن زرنیخ زرد بود وصاحب تقویم گوید زرنیخ
معفن اخلاط بود ومصلح وی هلیله زرد بود ومقدار ماخوذ از وی
نیم درم بود وتشویه کردن زرنیخ چنان بود که دیگی گواری [illegible]
وبر سر آتش نهند وزرنیخ در آن کنند ودایم تحریک میدهند تا آن زمان
که لون آن تغییر کند وبریان شود بعد از آن فرو کرده وسرد کرده باشد
وسحق کنند ووقت حاجت استعمال کنند زرنب رجل الجراد خوانند [illegible]
اسم را بدان نهاده اند که مشابه است وبهندی [illegible] وبپارسی [illegible]
وطبیعت آن گرم وخشک در آخر دوم نیابتی تقوی ومفرح دل بود ومانند
زرنباد بسبب خطری که در وی هست وتلطیف وقبضی وتفریح زیاده تر دهد
چون با روغن گل [illegible] سعوط کنند ودرد سری که از سردی
بود وسود دهد اثری نیز در قوم مانند سلیخه بود وگاه رو معده
سرد را وجگر ضعیف را سودمند [illegible] اعصاب نافع بود وشکم
ببندد ومصلح وی جلاب [illegible] بود وبدل وی [illegible] د
وگویند سلیخه وکبابه وگویند بدل آن [illegible] است زردک آب حنک
است وصفت آن در [illegible] گفته شود زریج [illegible] است وگفته شد
زریا [illegible] زبان [illegible] شود زرقون گویند
مبارک است [illegible] گوشت [illegible] اسریح است وگفته شود زرنیخ زرافه
حیوانیست ویرا شتر گاو پلنگ خوانند ودر خواص حیوانات هست
وصف وی گفته [illegible] گوشت وی غلیظ بود وسوء الکیموس زرور گل
نباتیست که در کوهستان جرجان میباشد [illegible] ویرا اسفرک گویند
وجهت رنگ زرد صباغان استعمال کنند زعفران جادی خوانند وجساد
[illegible] وکرکم وشعور الصفالیه وخلوق ونیکوترین وی آن بود که تازه
سرخ رنگ وتیز بوی بود واز ولایت فارس از قم گیلویه خیزد وانواع

است وبهترین انواع زعفران آن است [illegible] خراسانی
که [illegible] بود و زعفران فرنجی که مشهور است [illegible]
بود بیشتر قلب است وطبیعت زعفران گرم است در دوم وخشک
در اول ودروی قبضی بود و محلل و منضج بود و مصلح عفونت
وبقوت مقوی احشا ودل را نیکو گرداند وچشم را جلا دهد و ظلمت
وتاریکی زایل کند و آب رفتن وی باز دارد چون با شیر زنان در چشم
کشند وبغایت مقوی دل و مفرح ومنوم بود با میبختج وبول بیارد
وسدد جگر بگشاید وچون با زرده تخم مرغ نیمبرشت که دشوار را بر ناشتا
معتاد رود درم در جماعت با ربند وصاحب منهاج آورده که یک مثقال
و با شراب مستی زیادت کند و تفریح بخشد تا بجای رسد که از غایت
فرح بدیوانگی کشد و دایم معده بر ده سبب عفونت که دارد و مقوی
معده و جگر بود و مقوی آلات نفس بود و قوت نسبت بدهد و در دوی
و تکبیر و مقوی دماغ بود و گرد آن کند و اسحق گوید مضر بود بشش
ومصلح وی انیسون بود ومقصد کوید مصدع و مغثی بود و مصلح وی
حصارم زرشک بود وچون سه مثقال از وی با شراب بیاشامند کشنده
بود و شرح حاصل آورده آنکه در هر خانه که زعفران بود سام ابرص
در آنجا نرود [illegible] بدل آن بوزن آن قسط و بوزن آن [illegible]
و دانگی وسیم آن سنبل و شش یک آن قشور سلیخه زعرور جبلی تفاح بری
خوانند وانرا [illegible] وی [illegible] حیاه هم خوانند و در
وبا بکلک خوانند و زعرور [illegible] گویند و جالینوس ابراهیمون خوانده
است و بهترین آن سرخ بود و آن [illegible] است و گفته شود [illegible]
اما نوع بری طبیعت آن سرد وخشک [illegible] بود و [illegible] معده
را نیکو [illegible] بیند [illegible] بیند و مسکن صفرا وخون بود و

باز دارد وفوق معده وجگر گرم [illegible] وصاحب تقویم گوید [illegible]
معده ومقوی ومسمن بود و [illegible] الغیلا را نافع بود
لیکن مصدع ومرخی معده بود ومصلح وی گلنگبین بود وصاحب
تقویم گوید غذا بدان بدهد ومقوی و مسمن بود وصاحب
منهاج گوید در [illegible] مستعمل بود و [illegible] آرد وکرده را
بد بود ومصلح وی انیسون بود و اولیان بود که [illegible] رسد بود
زعرور بستانی ثلث عجم خوانند شراب کل سرخ خوانند بهترین
آن رسیده بود طبیعت آن سرد وخشک بود وگویند تو مولد
بلغم بود و معده گرم را بد بود ومصلح وی دار زیانه بود زعفران الحدید صدو الحدید
هم گویند بشیرازی زنگار آهن خوانند وآن آن آهن که بصفت او بستانند سوس
آهن [illegible] صیقل کنند و بنهند تا خشک شود ویکوبند آنچه مانند باشد
دیگر باز نم کنند و بنهند تا خشک شود وبکوبند تا ان زمان که زعفران شود
طبیعت وی قابض بود وسرد چون کهن شود گرم وخشک بود در دوم وچون زنان بخورد
بگیرد و قطع خون [illegible] بکند چون زنان [illegible] مانع آبستنی بکند وچون با سرکه
بیامیزند بجرم و شراب [illegible] نافع بود و خشونت اجفان و بواسیر که در مقعد
رسته بود سود دهد و بن دندان محکم کند زغبر هو سفیدا است و در میم گفته
شود صفت انواع زفت رومی سه نوع است بری و بحری و جبلی بهترین
آن براق صافی بود بی کراهس وطبیعت آن گرم وخشک بود حرق النسا و نقرس
ومفاصل را سود دهد و [illegible] یک درم با ده درم مستعمل بود و اسحق گوید مضر است
به شش ومصلح آن کثیرا بود و بدل آن حاو شیر و علک البطم بود زفت یابس
رفت تر است که خشک میشود طبیعت خود [illegible] بوسقاس خوانند و بشیرازی
مانند گیرند وطبیعت آن گرم وخشک است در اول و گویند در دوم و جالینوس گوید که گرم
است در سوم و وی خشک تر از زفت رطب بود و قوی تر نافع بود و در [illegible] فاسد [illegible]

از رطوبة پاك كند وبنهادرد وكوشت برویاند ومنفخ ومحلل وملین جراحات
بود وبر موضع ضربت طلا كنند سود دهد ومنضج ورمهاء صلب بود **زفت رطب**
زفت تر است وان روان بود ورمها حل كند وان از قبیل قمر است ...
وغیر آن از انواع صنوبر كیرند وزفت نزدیك بر قطران بود وروغن وی
قسلاوون خوانند وآنجنان كیرند كه زفت در ظرفی بر بالای صوفه پاك اویزند
كه بدان متصاعد شود وچون بسیار كردد ان صوف فشار ند وبعضی طریقه
با در قرع وانبیق نهند تا بچكد وانرا روغن زفت خوانند وچون با آرد جو
میدا المقلب ضماد كنند موی برویاند واكر بر خنازیر نهند نافع بود ومجفف
ومنضج اخلاط غلیظ بود وبرص را حی ... وملین ورمها صلب بود وقوبا را
زایل كند وچون با شكر بخور ند سینه را پاك كند واكر بر دبش چهارپایان
وجرب ایشان اندازند سود دهد اكر جند ... وهر عضو كه خواهند طلا كنند
فربه كند وبر شقاق پای سودمند بود ومنع نفث دم بكند ومسهل بود وشربت
كود چون زفت در خفته كنند كزیدكی مار وعقرب را نافع بود وچون بیان سر
تراشند كسی كه علق فرو برده باشد وبر ان روغن قطران چرب كنند علق
از حلق بیرون اید وچون در چشم بوی اندر وریش ان زایل كند مانند دخان
كندر بود **زغرب** بزبان اندلسی شابت وكفته شود **زلابیب** سرایی اللحی
خواشرو حلقی ... كویند وان ... از لوزینج وقطایف بود زود هضم
شود وسرفه تر را سود دهد ورطوبه سینه وشش نافع بود ومولد ...
بود ومصلح وی آن بود كه بعد از وی سكنجبین خورند با انار میخوش وبسیار تولد
كند كسی را مجاری جكر وی تنك بود **زمرد** ارسطاطالیس كوید زبرجد وزمرد
هر دو یك جنس اند ومعدن زمرد از مغرب زمین خیزد وطبیعت وی سرد
وخشك است وخاصیة وی آنست كه چون بیاشامند بوزن هشت جو از زهر
جانوران زهردار وسمها كشنده خلاص یابند وباوكو ... الخدام ...

خلاص

علاج كنند وبیاشامند از هر كه خلاص شود وموی نریزد وپوست رها نكند واكر از وی
كردن بندی سازند یا نكینی ویا وجود نكاه دارد دفع صرع بكند وچون پیش
از ان زحمت نكاه داشته باشد وچون بر كودكان خرد بیاویزند خاصه اطفال
كه باید از صرع ایمن باشد ومجهول كوید زبرجد چون حل كنند وبیاشامند
جذام را نافع بود ودر خواص اورده اند كه چون افعی نظر بروی افکند اب
از چشم وی روان شود آنكه كویند كه كور شود وخلافست وچون سحق كنند واندر
جهت سعفه استعمال كنند بغایت نافع بود وادمان نظر بدان كردن كندی
چشم زایل كند **زبج** مرغیست كه بدان صید كنند وسار سی چرخ كویند وشربت كویند
كوشت وی خوردن ومداومت بدان نمودن ضعف دل وخفقان را
نافع بود وزهره وی چون در كحلها كنند تاریكی چشم وشب كوری زایل كند
ومركین وی چون بر كلف وغش طلا كنند زایل **زنجبیل** بهترین ان صینی بود
كه ان هندی مایل بود اندكی وطبیعت آن كرم است در اخر سیوم وتر است در اول
مدد كه در جكر بود از سردی ترد بكشاید ومجامعت را قوت دهد ومحلل اخلاط
غلیظ ورباح كه در معده وامعا بود وجكر معده سرد را نیكو بود وچون دو درم
از وی با قند اب كرم بیاشامند مسهل اخلاط لزج بود ودر چشم كشیدن و
خوردن تاریكی چشم زایل كند وخوردن وی حفظ زیاید ورطوبت از نواحی سر
وحلق بزداید وكزیدكی جانوران زهردار را نافع بود ومقدار دو درم مستعمل بود
واسحق كوید مضر بود بحلق وبدل وی بوزن ان فلفل سفید وكویند بدل وی
آن عاقرقرحا بود **زنجبیل الكلاب** فلفل الماست وورق وی مانند ورق بید
بود اما بغایت زرد بود وقضبان وی سرخ بود وبطعم زنجبیل بود وزنجبیل
الكلاب از بهر آن كویند كه سك دایم كشد وطبیعت آن كرم است در سیوم و
وخشك است در اول وچون تر بود بكوبند وچون با تخم وی بر كلف ودوی ونمش كه
طلا كنند نافع بود **زنجبیل العجم** اشترغاز است وكفته شد **زنجبیل شامی**

کلفست سفید که اندرون کل وی دو سه شاخک زده باشد و فندان شاخ که گل دارد یک گز باشد و زیاده نیز و کوتاه تر نیز و بهی شاخی چهار و پنج و شش تا و زیاده تر گل بود و بوئی عظیم خوش دارد و برگ که برین شاخ بود مانند برگ مورد بود و از تر و برگ اصل وی مانند برگ کاشنی بود لیکن سبزتر بود و صاحب جامع گوید هو ضرب من النخل مزنی بالیاسمین هو السوسن الابیض و مولف گوید آنچه محقق بود گفت و اگر گویند زنبق نوعی از سوسن سفید است شاید و مولف گوید از زنبق سوسن است با فی همه اقوالها خلاف و خطا و طبیعت ان گرم است در اول و معتدلست در تری و خشکی **زنجار** سار سی زنگار خوانند و یونانی قسطوس و معنی آن محرور بود و آن دو نوع است معدنی و عملی و بهترین آن عملی بود که در معدن مس حاصل شود و از یونانی لا سفا و لیس و معنی آن آورده است و طبیعت آن گرم و خشک است در چهارم تیز بود و خوردن گوشت صلب و بهق و برص و ریشها پاک کند در دهن باشد و نیکو بود و فوق زنجار مانند قوه مس سوخته بود لیکن زنجار از وی بقوت تر باشد و چون در بینی دمند گند بینی زایل کند و ربو آن و باید که دهن به آب کند تا گرد آن بحلق نرسد و با ادویه که مناسب بود ناخنه و سبل و سپیدی چشم و جرب و سلاق زایل کند و تری زیاده کند و رطوبات آن خشک گرداند و ریش دهن و استرخاء لثه و غلظ اجفان با عسل و ضماد ی الحلق بود مداوا وی جیبر تازه و مسکه کند و وی از جمله سموم بود و چون بیاشامند از بهر انکه چون بجگر رسد تفتیح کند و مضر بود و عسر ه و ادرخوردن وی مغص سخت و لذع قوی در حلق و تقطیع در احشا و ریش پیدا کند و قی آورد و معالجه آن جلاب و آب گرم و روغن بادام و لعابات و مرقها چرب بود و بدل آن بوزن آن اقلیمیا و نیم وزن آن ریخعر **زنجفر** سار سی زنجفر خوانند و بعضی از وی صنعتی خوانند آن حجر الزیبق بود و آنچه مصنوع بود و آنچه مخلوق

یونانی قیصا ناری خوانند و آن از کوکرد و زیبق سازند و آنچه مخلوق بود از معدن کوکرد جزیی بمعدن زیبق رسد و متخیل شود بزنجفر و قوت زنجفر مانند اسفیداج بود و گویند بقوت شادنج و طبیعت آن معتدل بود و حرارت در وی قوتی محلل بود ج
و گویند گرم و خشک است در دوم و گوشت در ریشها برویاند و برد و ورم حار بود و جالینوس گوید سرد است و خشک و در مرهم سوختگی آتش را سود دارد و جراحتها با صلاح آورد و اگر ذرور کنند در آکله نافع بود و بر ریشها عفن و در داروها جبنم بقوت تر از شادنج بود و وی از زیبق مصعد و مداوات وی بجرها جرب و شحمها و آنچه در مداوای زیبق گفته شد **نانخ** دوس است و گفته شد **زوفرا** تخم خرا است و گفته شده خرا و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم **زوان** شلیم است و گفته شود **زعادوک** زعادف است و گفته شد **زوفا یابس** کیا بیست که سرکه حنا مکی مانند و حبلی بود و بستانی بود بهترین آن بود که از کوه بیت المقدس خیزد و آن مشهود بود بزوفا مصری و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم و لطیف بخار طبیخ وی چون با انجیر بود جهت دودی گوش نافع و با سرکه بختنه مضمضه کردن درد دندان ساکن کند و با انجیر و عسل و سداب بجند ورم سنتش گرم و ربو سرفه کهن و نزله که از سر ببند بحلق و سینه و دشواری نفس را نافع بود و کرم بکشد و حب القرع بیرون آورد و مسهل بلغم بود با طبیخ انجیرهای را نافع بود و الوان را نیکو گرداند و با شراب چند روز متواتر تا شامیدن واستسقا را نافع بود و کرمکی جانوران و چون با آب بسرشند و بر چشم نهند نزول آب را نیکو بود و مقدار مستعمل از وی چهار درم بود و اسحق گوید مضر بود بجگر و مصلح وی صمغ عربی بود و گویند عناب **زوفا رطب** و سعفت بدو بنهلمیش او من جمیع مینی دبیب کیاهی شبر دار و آن از نوعات

بود چون بخورند لیکن حالة وقوع آن بشر و سیخ بر دنبه ایشان جمع شود باشد که
روان شود آنرا بر بندند و بقوام آورند و گویند که هرگاه که ایل افعی را بخورد و وقت طبیعت
ایل دفع سمیت است حرکت کند تا دفع ضرر سم کند و عرق بسیار بر حشایاء وی
جمع شود و کثیف گردد آن زهفا تر بود و این نوع بغایت قوی بود و طبیعت
زهفا تر گرم است در سیم و گویند در دوم و تر است در اول محلل اورام صلب
بود و دشید چون بدان ضماد کنند و با بوره و انجیر و سیر زنافع بود و استسقا
و سپرز جگر را نیکو بود و محلل صلابتی بود که در حوالی مثانه و رحم باشد
و تشنج را نافع بود و صاحب تقویم گوید مولد صداع بود و مصلح وی روغن گل
و سرکه بود و مولف گوید آنچه مصنوع بود جگر بند و شحمهای که در میان ران
گوسفند بود و چرک آن در دیگی کنند و بجوشانند با قدری آب
و چون بسیار بجوشد که بر سر آب رها کند تا سرد شود آنرا بردارند و استعمال کنند
بدل آن مغز گاو بود **زهرة الحجر** خرا الصخر است و گفته شد **زهرة** زهرة
زرنیخ است و گفته شد **زهرة الملح** نباتیست که در نیل مصر بروی آب بود
و در آبهای ایستاده و نهرها نیز بود و در زمینها شور نیز روید و بهترین آن زعفران
رنگ بود بغایت منتن بود و در طعم وی شوری و کندگی بود و محلل و ملطف
بود و مصلح ریشها بلید و در بیشها خوردن و رطوبتی که از گوش آید و چون با آب
و شراب بیاشامند شکم ببندد لیکن معده را بد بود بدل آن بهق الجلد و حکه و لدغ
مانند نمک بود **زهرة النحاس** آن چیزیست که چون مس بگدازند و در
کوی از زمین و آب بر آن ریزند تا بر بندد و آخر مس جمع شود آن چیز
گرم شود کوی کرده مانند نمک و آنرا زهر النحاس خوانند بهترین آن سفید
بود و وی اکال و لذاع و قابض بود و گوشت زیادة بخورد و در کهن شده
زایل کند و چون سحق کرده در گوش دمند مسهل آب زرد بود و بواسیر را

حدا

خشک کند و بورها را تحلیل دهد و ریشها بلیده را باصلاح آورد **زیتون**
آنچه رسیده بود در حرارت معتدل بود و گویند گرم بود و آنچه نارسیده
بود بغایت سرد و قابض بود و زیتون سبز بهترین آن بود که تر بود وقابض
و طبیعت آن سرد و خشک بود و زیتون سیاه غذا زیاده تر از
انواع زیتون دهد و طبیعت آن سرد و خشک بود و زیتون طبیعت
وی گرم و خشک بود و زودتر از سبز هضم شود و چون با استخوان بخور کنند
ربو و مرضها شش را نافع و لیکن خوردن وی تشنگی آورد و صداع
و خلطهای سودا وی از وی متولد شود و اولی آن بود که در میان طعام خورند
و سرکه کم بعضی از سردی وی بکند و زیتون کوهی گرم و خشک بود و آنرا
عتم خوانند و زیتون الماء آنچه نارسیده بود سرد و قابض بود و آنچه
رسیده بود معتدل بود در حرارت در حرارة جوارشها بهد خاص
معده چون جرکه بود و چون سحق کنند و ضماد کنند ریشها چرکن
پاک گرداند و سوختگی آتش و زیتون سبز طبیعت بر بندد و معده
دباغت کند و قوة شهوة غذا بدهد خاصه که شود اما دیر هضم شود
و غذا بد دهد و چون در سرکه نهند زود هضم شود و شکم سست بندد
و اسحق گوید نمک سود چون عجم آلوی بیاشامند نافع بود خصوصاً مره
صفرا و گویند مضر بود به شش و مصلح وی عسل بود و عصاره زیتون
چون زن بخورد بگیرد سیلان رحم و خون آمدن باز دارد و بعر استخوان
وی چون با سبیل وارد بیامیزد و بر برص ناخن نهند زایل کند آبی که در آن
زیتون نهاده باشند چون بدان مضمضه کنند بن دندان که متحرک بود
محکم گرداند و آنچه نارسیده بود و بلون یاقوت بود معده را نیکو بود و آنچه
سیاه بود معده را بد بود و زود تباه شود و آنچه در نمک آب نهند لطیف
الکان بود که در آب نهند **زیت** بپارسی روغن زیت خوانند آنچه بهترین بود

از زیتون سبز گیرند متوسط میان رسیده و نارسیده و آنچه از زیتون سبز
گیرند آن را زیت انفاق خوانند و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و گویند
در وی رطوبتی بود معده را نیکو بود و آنچه از زیتون بری گیرند مانند
روغن گل بود در آکله الفنا و سودمند بود جهت حمره و شری و حصف
و جرب و قوبا و صداع و دندان متحرک را محکم گرداند و سبوسه سر را
زایل کند و آنچه زیت کهنه بود بقوه روغن خروع بود و آنچه تازه بود
معتدل بود میان تری و خشکی و شستن وی چنان است که در آب
سفید کنند و بر دست بزنند چند نوبت و صافی کنند و حال نیک
گوید زیت گرم است در دوم و گویند کهنه وی چون در چشم کشند تاریکی
چشم زایل کند و آنچه شسته بود موافق بود درد اعصاب بود و عرق
النسا و با جوارش خوردن ده درم مسهل بود با آب گرم بیاشامند قی کردن
کرمها بکند و زیت انفاق و زیت الاصحاب گویند بهترین آن شربت
تازه بود معده را نیکو بود و بن دندان و دندان را محکم دارد و در بدن
نفوذ و تلیین طبیعت بکند و قولنج را که سبب آن ورم امعا بود و ارسل
که عارض بود با از رحم با پس بدان حقنه کردن سود دهد و دیگر
باد سنبل و رطوبت غلیظ با بس باز دارد که در احقان بود زایل کند و وقع
[illegible] دهد و زیت بیک سال کهن شود و هر چند بگذرد فاضلتر بود
و بر گزیده که [illegible] کم کرده درد ساکن کند و زیت کهن روغن خروع بود
و [illegible] زیتار نقل زیتون بود [illegible] خوانند و [illegible]
عکر الزیت و بپارسی دردی زیت [illegible] طبیعت آن گرم و خشک بود
در دوم و منفعت وی در عکر گفته شود زیت رکابی زیت انفاق است
و اهل عراق زیت الرکابی خوانند و [illegible]
و اهل مصر زیت فلسطینی خوانند و گفته‌اند زیت الحبش و زیت الکابر

زیتون بری است و گفته شد زیت الارض مازریون است و گفته شد
زیرفون نوعی از درخت غبیرا است در دمشق که بری نیکو دهد و گویند اصلی
است و در صفت غبیرا گفته شود زیت السودان گویند زیت الهرجان است
و اهل مغرب الاقصی ارجان و ادقان خوانند و درختان دو نوع است
یک نوع بزرگ بود خارناک و ثمر وی مانند بادامی کوچک بود و بعضی آن را بشکنند
و بشیرازی درخت ارجن خوانند و یک نوع دیگر بادام کوهی است و بشیرازی بخرک گویند
و لوز البربر خوانند و گویند زیت السودان غیر زیت الهرجان است و آن
ثمریست که از بلاد سودان آورند و نعابت گرم بود در دهان و علتهای رد را
نافع بود و اما منفعت وی مثل لوز البربر بود و در صفت جلوز گفته شد
زیر کتان است و گفته شد زیز صرصر است حیوانیست که حیات
مانند ملخی و بشیرازی [illegible] خوانند و شب آواز کند و در صاد
گفته شود زیت المرجان در زیت السودان گفته شد زیبق بپارسی
سیماب گویند و [illegible] نام بسیار است بلغت اکسیریان الغیاوق العبیط
اللبن الحل الدهن لا یثق الفرار الروح النافذ الطیار ابن مجوع [illegible]
اکسیریان الغیاوق العبیط اللبن الحل الدهن لا یثق الفرار الروح النافذ
الطیار ابن مجوع [illegible] اکسیریان است و بشیرازی جیوه گویند و بهترین
آن بود که زیبق بود و مستعمل کرده باشند [illegible] تا بیرون آید و لون کرباس
سیاه شده باشد و طبیعت زیبق گرم و محرق بود و مقتول وی [illegible]
شپش [illegible] دارد و قوبا و جراحات بکشد با روغن گل جرب حکه
را نافع بود و خاک وی با طعامی سرشته موش را بکشد و دخان وی ریحها
پیدا کند مانند فالج و رعشه و کری و عقل را زایل کند و چشم را تاریک کند
و لونها زرد کند و جستن اندامها پیدا کند و بوی دهن ناخوش کند و خشکی
در دماغ و در موضعی که دود وی برو دمار و عقرب و کژدم [illegible]

بیرون زیبق مصعد کشنده بود و اگر زیبق در گوش کسی ریزند اختلاط
عقل پیدا کند و باشد که بصرع و سکته کشد و مداوا آن بود که مسلی رصاص
در گوش وی کنند تا زیبق بوی چسپد و بیرون آید و مضرتی زیاده نرساند
و علاج وی مانند علاج کسی که مردارسنگ خورده بود کنند و مولف
گوید تصعید بستانند و بباید زیبق بیامیزند با هم وزن آن و وزن آن از اسرب
یا قلعی و بسایند با هم چندان زاج سوخته و همچندان خشت پخته و بوزن
مجموع نمک بریان کرده و همه را در صلایه بسایند و آب حامض از ترنج بر آن
می ریزند آهسته آهسته و می سایند تا غلیظ شود پس آن را بریان کنند
و در شیشه بگل اندود یا دیگی نو بگل اندود کنند و سربسته بآتش نرم
بریان و دیگر بستانند یکبار حامض و دیگر بریان کنند بآتش نرم هفت نوبت
چنین کنند بعد از آن بسایند و در شیشه کنند و اندود کنند و تصعید
کنند سه نوبت تا سفید گردد مانند مروارید آن سم قاتل است نعوذ
بالله من شره والله اعلم بالحکمه ۝ باب السین ساذج
صاحب منهاج گوید هندی بود و رومی بود و هندی را ما هستار حواله
و مالاینبوز و مالا توبیز که هندوان در رفیت مانند ورق گردکان
و بر روی آب پیدا شود و ورا بهی بود مانند ادبس المائیه بر آن بود
که تازه بود و رنگ روی هندی مایل بود و پشت روی دیگر بسبزی و آنچه بوی
قوی و آن که او سیاه بود رنگ قرنفل بود و طبیعت ساذج گرم است
در دوم و گویند تا سست و رازی گوید گرم است در سوم و خشک در دوم
چون بر جامه با کندا از سوس ایمن باشند و از درمشب زیان پیوند بوی
دهان خوش کند و معده و جگر سرد و درد دل و خفقان را نافع بود و در قوت
نزدیک سنبل الطیب بود الا آنکه اقوی تر بود و مقدار یک مثقال مستعمل
بود و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح آن مصطکی بود و مضر بود بمثانه و مصلح

آن شراب بزوری بود و بدل آن بوزن آن سلیخه است بالطالیس ساذوکان
سنطار خوانند و معنی ساداوران بپارسی سادا القضاه بود و رحیم الملک
جنگی هند شیرازی بیهات داوران گوید و صاحب منهاج گوید صمغیست
و صاحب جامع گوید چیزیست مانند صمغ که اندرون بیخ درخت گردکان
که مجوف شده باشد یافت شود و مولف گوید آن چیزیست که در میان درخت بطم
که مغز باشد و آن را اب بن خوانند و صاحب جامع گوید آن درخت جوز را
درخت بطم سهو کرده است و بهترین آن بود که بسرخی مایل بود و طبیعت
آن سرد است در دوم و خشک در سوم و گویند گرم است چون دارند
و خوردن و اندرون ضماد کردن یا بخور برگرفتن خاصه چون سحق کنند
و نیم درهم از وی با آب لعاب الحلبه بیاشامند هم خون بر بندد و هم قطع اسهال
بکند و اگر حل کنند در آب ورق مورد و مقدار دو مثقال وی درهم با یک درهم
روغن مورد اضافه کنند و در موی خود را بدان خلاف سازد وی موی
با آب مورد که در وی حل کرده باشند برکند چنانکه بخورد قوت موی دهد
و از تساقط منع کند بخاصیتی که در وی است و ابن جزی بخور گوید بخاصیت
موی را قوت دهد و خوردن وی گویند مضر بود به سر و مصلح وی زعفران
بود و بدل آن بوزن فیلزهرج و دو دانگ آن عنبر نی ساج شریف گوید
درختیست در هندوستان که هیچ درخت از وی بزرگتر نبود و چوب وی
صلب بود و سیاه و طبیعت آن سرد و خشک بود چون بسوزند
و در آب ما میثا اندازند و بعد از آن سحق کنند و بر برند و در چشم کنند قوه
حدقه بدهد و ورم اجفان را نافع بود و بهو را جما صفرا وی و دموی را بسیار
بکمار اند چون با الحی بود که طبیعت وی سرد بود و از ثمر وی روغنی گیرند
که معروف بود دهن الساج و خشن را مثان جان کنند و دان جوش کند
و بیدا نشد الا وزن آن زیاده کند و فشاره چوب آن چون بیاشامند

وفربه وصمغی بود وطبیعت ان معتدل بود وکویند سرد بود وکویند کرم ودر
نافع ازجهت سرفه که ازکرمی وخشکی بود وسینه وحلق رانرم دارد
وشکم رانرم وتشنکی بنشاند ومسهل سودا بود ومنقی بدن ومقوی ان
وامعا را ازاخلاط پاک کند ودرادویه مسهله نیکو بود وفعل وی وتنها
کرم که وی بخون یاصفرا بود واین بخار ازبلغم شور بود سود دهد ومقدار
مستعمل ازوی سی عدد بود لیکن غذا اندک دهد ومولد بلغم بود وکویند
مضر بود بجکر ومصلح وی ابی عناب بود **سبح** صاحب جامع کوید
سنکیست سیاه براق که از هندستان اورند وصاحب منهاج کوید
آن چیز نیست بلکه سنکیست مانند کهربا درجرج لیکن سیاه وبراق
بود ومولف کوید آن دو نوعست یکنوع ازدربند وقبچاق وان اینست
که بمرور ایام منجمد میکردد وسبح می شود بتاثیر سنده هوا ویکنوع از جلا
آورند وان کانی بود بهترین آن در بندی بود وبپارسی شبه کویند
وشب رنک کویند وبشیرازی شوق کویند وطبیعت ان سرد وخشک
بود وشریف در خواص آورده استکه هر کس که با خود ارد از چشم بد ایمن بود
وارسطالیس کوید کسانیکه نامس باشند ودرچشم ضعفی باشد
مانند خیالی عکسی یا بهجی ابو حیزی یا برچشم اید وحرکت کند اینه
ازوی بسازند وبر نظر خود دارد ان رحمت زایل کند واز سول
اب ایمن باشد ومیل آن درچشم کشیدن روشنایی بیفزاید **سبع الارض**
شعر الحرا است وکزبره البیر سنز کویند وان پر سیاوشان است وکفته
شد **سبع الشعر** کویند افتیمون است وکفته شد **سجالاط** یاسمین است
وکفته شود **سجینوس** خلال ماموی کویند وان ادخر است وکفته سود
سحیه کرم وخشکست مقوی معده بود وسده جکر بکشاید بنلجی که در وی
است وهضم طعام بکند وبخاصیت قطع بلغم لزج غلیظ ازمعده بکند

کرم ازشکم بیرون آورد بغوی که دروی است **سا...** پر سیاوشان است وکفته
شد **سامادکنت** ترد الاعزه است وکفته شد **حام ابرص** صوار
خوانند صاحب منهاج کوید وزغ است که سهوکرده است ونغه سم
مهلک است وسلم برص موذی نیست وبشیرازی مارتک خوانند
وباصفهانی بالوالی وطبیعت ان کرم وخشکست وبهترین آن بود که در
بوستانها بود که بزرکی عقرب وچون بشکافند وبران نهند درد ساکن کند
وکویند چون خشک کنند وبا زیت بیامیزند وطلا کنند موی برکالبد برویاند
وخون وبول وی فیق کودکان را بغایت سود دهد چون بپزند ودران
نشینند وحکروی چون درسوراخ دندان نهند درد ساکن کند وچون
بکوبند وبرموضع سهام نهند بیرون آورد **ساسالیوس** سیسالیوس است
وکفته شود **ساطل** شاطل کویند وسائل نیز کویند وکفته شود
سایزج وسایزک نیز کویند وان لفاح است وکفته شود
سطریون سطبون است وکفته شود **سلامندرا** نوعی ازحصا انست
وچهار پای دارد ودر کان نوشادر بسیار بود ودنب وی کوتاه بود
وان تیره کنر وبهتر از سام ابرص بود وکردن وی باریک بود ولون وی
ابلق بود از سیاه وزرد وکویند چون در اتش اندازند نسوزد واکر سرد بیند
او سیاه بود وکویند که سنکیست معروف زنکار کر نشود واز جمله سموم قتاله
است مانند ذراریح ومعالجه وی مانند معالجه ذراریح بود وعلامات کسی
که آن خورده باشد درد معده سخت بود وورم شکم وتکرار واحتباس
بول وورم زبان وزایل شدن عقل ولون اندام سیاه کردد مانند بادنجان
ومنفعت وی درجرب ودو کفته شد **ساق الحمام** چون سبوزانند وکوبند
وبیاشامند نافع بود جهت شکم حیوانی بغض **سبستان** مخاطیه ومخیط کویند
ومعنی سبستان الطباء الکلبیه ومعرب بوفی بهترین آن بحری بود که تا ده

وسدد بگشاید وبادها بشکند ومصروع را نافع بود ومضر بود بمحرور
مزاج وتب آورد سدر بلغت اهل مدینه خلال است وگفته شد
سندروس بنج است وگفته شود سرو بپارسی کنار گویند وان دو نوع است
یکنوع خار دارد ویکنوع ندارد آنچه خار دارد وی را ضال گویند وآنچه خار
ندارد غبری خوانند ودر بیق گفته شود وبهترین آن بود که ورق وی
سبز وپهن بود وطبیعت آن گرم وخشک دخان وی بغایت خاص بود
وصاحب منهاج گوید حزاز زایل کند وموی را سرخ گرداند وبدبو دفع بود
ومحلل واسحق گوید دو درم ازوی مقوی اعضا بود ومضر بود بسپرز ومصلح
آن کثیرا بود سداب فیجن خوانند وپیغلن نیز گویند وان بستانی
وبری وجبلی بود بهترین آن بستانی سبز تیز بوی بود که نزدیک درخت
انجیر رسته بود وطبیعت بری گرم بود بهق زایل کند وثالیل وچون بخایند
بوی سیر وپیاز قطع کند ومحلل خنازیر بود وفالج وعرق النسا ودرد
مفاصل وصداع مزمن نافع بود وچون با زیت بپزند وحقنه کنند
نفخ معا که آنرا قولون گویند ونفخ رحم ونفخ معا مستقیم را نافع بود
وبا نطرون بهق سفید را بآن بشویند صحت یابند وبا انجیر استسقا
لحمی ضماد کردن نافع بود وشریف گوید فالج ورعشه وتشنج نافع بود وهر روز
یکدرم ازوی بخایند مانند فواق زایل کند واگر بیاشامند یا ضماد
کنند جهت گزیدگی عقرب ومار ورتیلا وسگ دیوانه بغایت سودمند
بود ودوی نافع نهر ها بود ودروغن گوید شمع آگیننی بکنند واسحق بن
عمران گوید چون سحق کنند بغایت سداب جبلی را وطلا کنند بر موضع
داء الثعلب زایل کند اگرچه کهنه شده باشد وقصاص سداب جبلی
واصل وی باموم بیامیزند وورق بستانی با بندون سینی بچکانند
بچکال طلا کنند سودمند بود جهة صرع ایشان که از ام الصبیان

حوابر

خوانند وشراب وی منی را خشک گرداند ومقطع شهوت باه بود
ومضر بود بچشم بسیار خوردن وی صداع ومولد شقیقه بود ومصلح آن
انیسون بود ومقدار مستعمل از بستانی سه درم بود بزرگان را وکودکان را
قیراطی تا دو قیراط وگویند بول بستانی نعناع وفودنج بود وگویند
بسیتیر وبری چون بکوبند وبر عضوی ضماد کنند ورم کی حادث
شود واز خوردن وی حرقتی والتهابی سخت پیدا شود ومداوای وی
قی کنند وآبجوش در مداوای وی گفته شد سرمق سرمج است وانرا
قطف خوانند وگفته شود سریقون اسرنقون است وان ارزیز
سوخته است وگفته شد در صفت ابحر سرخس حلیدا ووجهان
وسعین وکیلکان گویند ویونانی بطارس گویند وبلغتی دیگر بلحون
وآن نر وماده وقوت هر دو مانند یکدیگر وبهترین آن بود که سیاه بود که
بود چون بشکنند اندرون وی فستقی بود وطبیعت وی گرم وخشک
در سیم کد ودانه وکرم شکم ببرد بکشد وبیرون آورد وجالینوس گوید چهار
مثقال ازوی با ماء العسل بیاشامند جهت حب القرع وبچه مرده بیرون آورد
وزن مرده بکشد وچون بر جراحتها برنهند خشک گرداند وصاحب منهاج گوید
شربتی ازوی دو درم بود وازین مقدار زیادت نها که قابلات در او بود خلط
کنند وحمل کنند وا اسقاط کنند وگویند مضر بود بجگر ومصلح آن شیح ارمنی بود
وگویند بدل آن شیرم بود وگویند مصلح وی سناء بلیط است وشکر اسفید وبدل
آن شیح ارمنی بود سراد جلال است وگفته شد سرطان نهری
بهترین خرچنگ جویی آن بود که بزرگ بود ودر آبهای جاری باشد وطبیعت
وی سرد وتر بود مسلول را سودمند بود خصوص بشیر خر وچون هضم شود
غذا بسیار دهد وخاکستر آن شقاق پایها که سبب آن از سرما بود سود
دهد وبر گزیدگی عقرب ورتیلا نافع بود ومحلل اورام حاسبه بود

چون بروی نهند و خاکستر وی شقاق مقعد را سود دارد و شریف
گوید اگر بیاشامند با شراب سفید حصر البول را نافع بود و سنگ بریزاند و بول
آورد چون بسوزند بار از نانخواه و کرفس و صافی کنند و آب آن بیاشامند
مقدار سه درم بول و حیض براند و اگر همچنان خام سحق کنند و نیم بهند
و غرغره کنند حفر را اسکرچه خنازیر را نیز سود دارد و بصری گوید
گوشت سرطان نهری و مرق آن باه را زیاده کند و مسلول را سود دهد
و گویند چون با حشیش شعر بپزند ابتدا سل که از خشکی سینه و شش
بود سود دهد و شیخ الرئیس گوید دشخوار هضم بود و غذا بسیار دهد
و مصلح وی طین قبرسی بود و بدل سرطان خشک بوزن آن صدف بود
و مولف گوید صفت غسل وی چنانست که پایهای وی بیندازند و شکم
وی بشکافند و بخاکستر چوب رز و نمک بشویند و بعد از آن بپزند
با ماش یا جو مسلول را سود دارد و صفت سوختن وی چنانست
که دیگی مسین سرخ بر سر آتش نهند و آنرا فرو زند تا سوخته گردد
مانند خاکستر و باید که در تابستان بود بعد از طلوع شعرای عبور چون آفتاب
در اسد و قمر در ... شب گذشته **سرطان بحری** نوعی از خرچنگ است
دریائی و حجری بود همه اعضای وی محرق و الطف محرقات بود و صفت
سوختن وی آنست که در کوزه کنند و در گل حکمت گیرند و یکشبانروز
در تنور نهند و بدارند و آن سرد و خشک بود در سیم سوخته وی چون
سنون کنند دندان را جلا دهد و کلف و نمش زایل کند و در بیماری جرب و نشف
رطوبات از طبقات وی بکند و بقوام طبقات و اعصاب و عضلات
تاخته آن و نوعی از سرطان هست در دریای چین که چون از بحر بیرون
آورند و هوا بوی رسد صلب میگردد مانند سنگ **سرطان هندی**
وی بود و گویند خشک مسلول را نافع بود و باه را زیاده کند و سرطان ...

کند

کلنجان خوانند **سرخینوس** شیطرج هندی است **سراج القطرب** و صاحب
القطرب نیز گویند و صاحب منهاج گوید آن جنم است و آن نباتیست
نزدیک بزوفا و مستعمل از وی تخم بود و بهترین وی تخم آن بود و طبیعت
آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم قابض بود و قطع خون ریختن بکند
و ریش روده را سود دهد و چون بدان احتقان کنند و صاحب جامع
گوید سراج القطرب ... الرقاد است و شجرة الصنم نیز گویند و همو گوید
شجره سلیمان بن داود علیهما السلام است و گویند شجره ذو القرنین الملک
الاسکندر ... است و اقوال دیگر بسیار آورده است و خود نیز گفته است
که آن اوافیتوس است که آن حرفی گویند و قول رازی آورده است که آنرا بیونانی
لحنیس گویند و قولی غافقی آورده که نباتیست که در شب مانند شعله آتش
بود چون تر بود و چون خشک شود نعل وی باطل گردد و قولی دیگر آورده است
که بیخ سرخ را دیده با تر بود چنان بود و چون خشک شد نعلش باطل شد
فی الجمله اقوال مختلف بسیار آورده و تحقیق نکرده است که چیست و صاحب
منهاج مطلقا گفته است جنم است و صفت یبروج دریا گفته شود **سرو**
در طب وی حرانی و جوانی و سرادقی و عفوصی و طبیعت وی معتدل بود
در گرمی و خشک بود در دوم و گویند سرد است و برگ وی قابض و محلل
بود خون را قطع کند و چون بکوبند و با سرکه موی را سیاه کند و چون ضماد کنند
تنها یا با سویق جو حمره و نمله ... که در چشم بود نافع بود و برگ
چوب و جوزه وی چون دود کنند پشه بگریزد و ورق آن بغایت سود دهد ضماد
کردن و منفعت جوزه وی در جیم گفته شد و از آن علک در هر جیب گویند سود
و بدل آن بوزن آن ... سرخ بود **سرو جبلی** عرعر است
و در ص گفته شود **سریخ** اسریخ است و آن اسفیداج سوخته بود
و قوت وی نزدیک بقوت ... بود و طبیعت آن سرد

آن سرد وخشک وقابض بود وچون بابیه بآب لسان الحمل حقنه کنند
قرحه امعا را سود دارد واگر با زیت بپزند تا چون مرهم شود گوشت
در جراحتها برویاند وپاک گرداند از گوشت مرده وخون را باز دارد ودرهم جهت
سوختگی آتش استعمال کردن نافع بود سیسالیوس گویند وساسالیوس وسیسالیوس
هم خوانند وطرسون نیز گویند وان انجدان رومی است وکاشم رومی نیز
گویند ومانند انجدان بود لیکن دراز تر از وی بود اندکی وبغایت سفید بود
وانجدان رومی بود وصمغ آن حلتیت طیب بود وتخم آنرا کاشم خوانند وسیسالیوس
هم گویند وطبیعت آن گرم وخشک بود در دوم محلل وملطف بود ودردهای
اندرونی ساکن کند وبلغم بسته بگدازاند وگویند چون چهارپایان بخورند نتایج
ایشان زیادت شود ومصروع را بغایت مفید بود ومقدار ازو یک درم بود وربو
وضیق النفس وسعال مزمن را نافع بود وعسر البول واختناق رحم ودرد گرده
ومثانه را نافع بود ورياح خاصه وبجالبین را سود دهد وگویند بدل وی
حرف سفید بود وگویند انجدان طیب مثل آن سطیوس [illegible] است وگفته شد
سعفد عود بلسان است وگفته شد سطرونیون گویند کندش است و[illegible]
گویند آن نوعی از کندش است واما اذربو گویند وگفته شد [illegible] وطبیعت
وی گرم وخشک بود نزدیک درجه چهارم وبغایت معطس بود ودر سفید کردن
کتان وصوف بغایت نیکو بود وبپارسی آنرا کلیم شوی وقصب شوی خوانند
ودر صفت عرطنیثا نیز گفته شود وبشیرازی آنرا چوبک اشنان خوانند سطرا
طیوطس آن نباتیست که ببلاد شام در روی آب پیدا بود وورق وی
مانند ورق بادروج بود که حکیم والقناع [illegible] طبیعت وی سرد وتر
بود وچون بیاشامند خونی که از گرده آید ببندد وچون با سرکه ضماد کنند
منع ورم از جراحتها بکند وحمره وورمهای ملتهب را نافع بود سطراطیس سطراکس
گویند وان ذرنبا داست وگفته شد سطاخ [illegible] که مروری [illegible] بود

مستعمل م

وانرا اسطاخ گویند همچون حاشا وامثال آن سطاریون فرسطاریون گویند
بپارسی جابان خوانند وآن گیاهیست طبیعت آن گرم وتر بود در دوم سیوم ز
گداز اند سطاخینس نباتیست که در کوهستانها وسنگستانها وزمینها درشت
روید ومانند اسپیون بود دراز تر از وی بود وورق وی که حکیم از ورق اسپیون
بود وطبیعت وی گرم بود در سیوم بول وحیض براند وبچه فاسد کند ومشیمه بیرون
آورد وبدا غرس [illegible] خوانند سطوس جلنار است وگفته شد سعد
انواعست بهترین آن کوهی بود فربه خوش بوی سنبلی خوشبوی وسفید بود وبعد از آن
هندی سفید بود وبدتر چون سیاهی از وی بجا باشند سفید وفربه بود ودر شیراز
یک نوع هست که آنرا سعد زنگی خوانند ودر میان ریگ وگل زرد ودر کنار
رودخانها بود وان انواع است وآن نوع اگرچه خشک بود بغایت از درون
وی سفید بود وسعد را بترکی [illegible] خوانند [illegible] سعد است وطبیعت
وی گرم است در اول وخشک است در دوم مسخن ومجفف بود [illegible]
قبضی بود لون را نیکو گرداند وبوی دهان خوش کند واکله [illegible]
وریش دهن وبریش دهن را زایل کند وسنگ بریزاند وبول وحیض براند
وگند بینی ودهن وقلاع واسترخاء لثه را نافع بود وحفظ [illegible]
معده وجگر بود وتقطیر البول وضعف گرده ومثانه وسردی رحم [illegible]
کهن وبواسیر را نافع بود ومقدار مستعمل ازوی یک درم بود ودروی قوه مسهله
بود وگرمیاصلان وحب القرع بیرون آورد ومقدار دو درم از شربت که سعد دران
جوشانیده باشند بیاشامند ووی مضر بود بسرفه وحلق ومصلح وی آن بود
که با قند یا صندل بیامیزد واسحق گوید مضر بود بشش ومصلح افیون بود
وبسیار خوردن وی جذام آورد ونوعی از سعد هندی هست که [illegible] چون
بخایند برنگ زعفران بود وچون در زیت [illegible] کنند در زمان موی بسترد
سعبر [illegible] است وگفته شد سغبین وصعبین [illegible] گویند وان [illegible] است

وگفته شد سفرجل بپارسی آبی گویند و بترکی ... و بیونانی قودوسامیا و بهترین
آن بزرگ رسیده بود و طبیعت وی سرد بود در آخر درجه اول و گویند در آخر دوم
وگویند در سیوم و شیرین وی سرد و تر بود و گویند معتدل بود در گرمی و سردی
و ترش وی قابض بود وکل وی مجنین و سفرجل منع سیلان فضول احشا
بکند و عصاره وی نافع بود و تشنگی بنشاند و مقوی معده بود و آب وی
فاضلتر از جرم وی بود در تقویت معده و بول براند و آنچه بعسل پخته باشند
ادرار در وی زیاده تر بود و دوسنطاریا سود دهد و خون رفتن باز دارد
و نافع بود جهت حرقت بول چو عصاره وی در سوراخ قضیب چکانند و اگر
بعد طعام خورند شکم براند بقوت عصر و اگر بسیار خورده باشد طعام هضم
ناشده بیرون آید و اگر پیش از طعام بود شکم ببندد و طبیخ وی حقنه کردن سقاوة
معده سود دهد و رحم و بیرون آمدن وی مقوی دل و دماغ بود و قطع قی و غثیان
بکند و چون اگر بسیار بخورند درد اعصاب و قولنج و مغص تولد کند
و آنچه نارسیده بود دیر هضم بود و مصلح وی بطبا العسل بود سفند
اسفند خردل سفید است و گفته شد سفادیکوس نوعی از بیابانی
است و طبیعت آن گرم و خشک است و مسهل خام و پخته خورند سفندلیونی
کمون بریست و گفته شود سقولوقندریون اسقولوقندریون است و گفته
شد در الف صفت آن و بیونانی اسقلبنوس کی بید اسقلبیون خوانند
و اعیون گویند و قطابقا و بولف گویند جنبه زرنگی دارد و خوانند و نباتیه
مصری بود مشابه کزبرة البئر و طبیعت آن گرم است در اول و خشکست
در دوم و گویند معتدل است در گرمی و خشکی و وی لطیف و محلل بود و عظم
و جهت سپرز نافع بود چون برگ بپزند با سکنجبین و حمل او زبان
باشامند و دسقوریدوس گوید نسیان و فالج و لقوه و وسواس سودا و
صرع را نافع بود و مقدار مستعمل از وی یک درم بود و وی مضر بود بمعده

و مثانه و مصلح وی مصطکی و عسل بود و بدل آن دو وزن آن کمادریوس
سقمونیا محموده است و آن عصاره گیاهیست از یتوعات گرد بود
از بلاد ت ماند و در انطاکیه و نبات وی ... بر پا چهار گز و شاخهای بسیار از یک
بیخ بود و گل وی سفید بود و بهترین آن صاف و سبک و متخلخل بود و بلون
ابریشم بود و چون در دست مالند خرد شود و سفید بود و در آب زود حل
شود و چون حل شود مانند شیر بود و آن انطاکی بود و آنچه سیاه بود
و بالنده سخت و بر سر انگشت خرد نشود آن نوع بد بود ... در میان سیب
و به مشوی بکنند شاید کاستعمال کنند و مولف گوید مشوی کردن وی
چنان است که در کیسه کتان کنند و به یا سیب خالی کنند در میان آن
نهند و سر آن باز جای نهند و سوی گل محکم کنند و در میان خمیر گیرند
و در تنوری که آتش آن آهسته بود بنهند و رها کنند تا پخته شود
بعد از آن بیرون آورند در سایه خشک کنند و استعمال کنند و طبیعت
آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و حرارت وی زیاده از یبوست
و بهق و کلف طلا کردن سود دهد و محلل خراجات بود و با عسل جهت دبر
کهن شده یا سرکه و روغن طلا کردن سود دهد و سقمونیا شربتی از تسوجی
با دو دانگ بود و برگ بزرگی عقرب طلا کردن و خوردن سود دهد و وی مضر بود
با حشا و معده و جگر و دل و کرب و غثیان و تشنگی آورد و اشتهای طعام
ببرد و مصلح وی آن بود که با کثیرا و انیسون و دقوا و بسباسه و روغن
بادام شیرین ممزوج کنند ... آن و چون بیاشامند از وی مقدار بسیار
و آن یک درم بود اول اسهال کند بعد از آن کرب و غثیان آورد و عرق سرد
و اسهال افراط و ... بکشد و اگر زن بخور بر کرد بچه بکشد و در درم ادرار
کننده بود شریف گوید که ... با دو جز تربد با شیر بیاشامند و سقمونیا شامی
گرم ... بیرون آورد و اصل نبات وی چون اسرکه بر بندد ... بکر بندد

وارد خرد بیرون آید و اصل بات وی چون با مرکه و آرد جو ضماد کنند عرق
النسا را نافع بود و رطوبت بیخ وی چون بریشم پاره زن بجود برگیرد
بچه بکشد و مداوا، کسی که سقمونیا بسیار خورده باشد بدوغ و سویق
و تفاح کنند و رب سفرجل و رب ریباس و صاحب منهاج گوید بدل
وی جزو ع بود و وزن آن و مولف گوید هیچ ادویه عمل وی نکند و بدل
وی نبود در مسهل صفرا حیلا لکه امتحان کنند و فوه سقمونیا سی ل
لمی بود سقوردیون توم بریت و آنرا اسقوردیون گویند و گفته
شد و سقوریدون نیز گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم
ملطف و محلل بود سقنقور ورک ماهی است سقنقس نیز گویند
و گویند از نسل تمساح است و آنچه آنست که نهنگ بر آب رود نیل
خایه می نهد و بچه برمی آورد هرچه در آب می افتد نهنگ بود
و هرچه در ریگ میماند سقنقور بود و وی هم در آب و هم در خشک
قادر بود و وی از نر و ماده متولد شود و صاحب جامع گوید گرمن کی
بیشتر در جمله نمستان بود و الشلاء سرها از آب بیرون آمد و روی
به بیابان نهد صیاد برو رسد صید کند و این قول خاصه صاحب
جامع است و هو نقل ابن جمیع میکند که سقنقور در رمل کنار نیل یابند
جنس در صعید در رمل و در آب نیل مرود بیان جبعرکه ماهی خوانند
ورک ازینها آن گویند که مانند ورک است و ماهی ازینها آنکه در آب جرود و فرق
میان سقنقور و ورک آنست که سقنقور در نیل و نزدیکی آن بود و ورک دریابها
در بیابانها و سرها ارک نمی بود و سقنقور را بکر و کشتن و ورک ورک
ندری بود که سر چو و نیز نگ زند و پوست وی خشن بود و رنگ ابلق بود
از زرد و سیاه و سقنقور سبز و پوست وی املس بود و محمد بن احمد التمیمی
در کتاب مرشد گوید نر سقنقور و قضیب داشته باشد و ماده آن دو فرج

و مولف گوید که یک سقنقور دیدم نر که قضیب وی سر شش دو سوراخ بود
اما بن آن یکی بود و دو خصیه بود مانند خصیه خروس بمقدار آن و هم
در موضع آن بود که از آن بود و ماده وی بالای نشست بیضه در رمل دفن
کند و بحرارت آفتاب تمام شود و بچه بیرون آید و غذای وی در آب ماهی بود
و در بیابان عضایات و غیر آن و صاحب جامع گوید که از اهل صعید
شنیدم و در بعضی کتب خواص یافتم که چون سقنقور صیاد را بسد
عضو از آن صیاد طلب آب کند اگر آب یافته آب رود و اگر نیافته شاشید
در بول خود غلطید صیاد مرد در حال و سقنقور سالم ماند و اگر صیاد پیش
از وی در آب رفت وی [illegible] و این از خواص عجیبست و اختیار وی و اجود وی نر بود
که در وقت بهار صید کرده باشند در موسم هیجان ایشان و بهتر اعضا
وی ناف و کرده بود که گرد و بن دنب و پیه آن بود که گوشت دو متانه
و سمینک باشد و غاث وی بهترین آن بود که از حوالی ناف برگیرند
که فوق ناف و کرده زیاده و پیه او وی بود و نمک وی باید که سیاهی بود
که برخی مایل بود و بر هم حسینه بود و آنچه سقنقور مصری نیکوتر بود
و سقنقور چون تازه بود گرم و تر بود در دوم و چون نمکسود کنند خشک گردد
و حرارت وی زیادت شود و رطوبت کمتر و صاحب منهاج گوید گرم بود در دوم
و خشک در اول و موافق کسانی که مزاج ایشان سرد و تر بود و کسانی که مزاج
گرم و خشک بود موافق نبود بلکه مضر بود و اگر تنها مستعمل کنند فعل وی
اقوی بود از آنچه مرکبات بود و شربتی از گوشت وی از مثقالی تا مثقال
بود و بحسب سن مستعمل کنند و وقت استعمال تا در کدام فصل بود
و اولی آن بود که اگر تنها استعمال خواهند که صرف کرده بر سر شراب کهن
صافی یا بر سر ماء العسل پخته یا بر سر ماء العسل نا پخته یا نقیع زبیب
شیرین یا نبید، بخم مرغ حجاج نیم برشت کنند و بیاشامند و سمین تر گردد وی

در اطعمه ماهی از یکدرم تا دو درم بود بحسب مزاج کسی که استعمال میکند
واگر بوسر تدنده تخم مرغ نیم برشت کند یا با تخم جرجیر سوده تناول کند نیکو
بود و بدل وی جالینوس گوید خصی الثعلب است و مولف گوید دراد و
ماهی خیلا آنچه امتحان کرده باشند هیچ ادویه بخصی الثعلب نمیرسد
خاصه چون شراب باشامند و گویند سقنقور در هندوستان
می باشد و در بحر قلزم و در بلاد حبشه اما این نوعها مشهور نیست
و گویند بدل وی خصی الثعلب است با خردل و مولف گوید اولی
آن بود که بدل وی در معاجین و تراکیب بوزن آن خصی الثعلب و نیم وزن
قضیب گاو جوان خشک سوده و نیم وزن آن تخم کزد **سکر**
بپارسی شکر گویند و در منهاج مراد از شکر ابلوج است بهترین وی
آن بود که سفید و سخت بود و از طرف هندوستان و چین اورند
آنرا قند خام خوانند و طبیعت وی گرم است در آخر درجه اول و در
تر است در میانه اول و چون کهن گردد میل بخشکی داشته باشد و وی
ملین بود نافع بود معده که تحلیل کند و وی هست و در جلا نزدیک
بعسل بود و سکر سلیمانی جلا و تلیین در وی بیشتر بود که در عسل
نحل و تلیین وی بیشتر از تلیین عسل قصب بود و سکر مصلح و راحی بود
که حادث شود در امعا و بطن و محلل طبیعت بود و اگر با روغن بادام سرشته
باشامند منع قولنج بکند و کهن وی نافع بود درجه بلغمی که در معده بود اما اگر
تشنگی آورد و خون بد از وی متولد شود و وی زمان حار بود و شربتی
که چون با روغن بادام یا روغن گاو یا روغن کوسفند بیاشامند احتباس
بول را سود دهد و موافق محرور و مبرود بود با غذایی که دارد و مخلج
مصلح بود و سده بگشاید و کرده را نافع بود و اگر بخور کنند قطع زکام
بکند و جرب جفون چشم چون پاره شکر حل کنند تا شود و اگر مخلج بود

حونادهم

دیگر باره سکر کشند نافع بود و اگر در دارو در چشم کند سفیدی که در قرنیه بود
ببرد و چون بپزند و کف از وی بگیرند تشنگی بنشاند و اولی آن بود که کسی
که در طبیعت وی لینی باشد و هیچ امعا از بسیار خوردن وی حذر کند
و گویند بدل وی آب آلو سیاه است و گویند مصلح وی بهی است و طباشیر
و بدل آن میویزج خراسانی **سکر العشر** صاحب جامع گوید صمغیست که از درخت
عشر بیرون می آید در موسم گل وی که خشخاش کرده و جمع میشود آنرا سکر العشر
خوانند و بعضی گویند طلیسیست که بر درخت عشر می افتد و در خراسان جمع
میشود همچون ترنجبین یا می افتد بر خاری مانند باران نمک و در روی حلاوتی
بود و اندک عفوصتی و جنس بود و ابخره بجاری بود و میل بسیاهی داشته و بعضی
گویند برحار ما نند بکبسی زیرک اشیا نمی ساز دو آن کرم در میانه ایشان باشد
و آن کرم به شیر ادی خروکک نیغا اوطبیعت وی معتدلست و میل
بحرارت دا شته باشد و نزدیک بمزاج سکر بود و وی لطیفتر از و بود و در وی
رطوبتی بود و طبع نرم دارد و چون در چشم کشند سفیدی که در چشم بود
زایل و در وشنایی زیادت کند و شریف گوید مستی بود و مشابه از وی باشد
هر روز یک درم با آب نیم گرم دیو دیرینه بجوارش را سود دهد **سکبینج** صمغ
نباتیست که بشکل مانند قثا بود و بصاحب منهاج گوید نیکوترین وی آن
بود که وی ابی بیرون وی سفیدی بود و اندرون وی سرخی و سفیدی
بود و رایحه وی متوسط بود میان رایحه حلتیت و قنه و حریف بود
و طبیعت وی گرم و خشک است در سیم محلل و تلطیف بود فالج را نافع
بود چون بیاشامند یا در حقنه کنند اوجاع و اسیر و سنگ کرد
و سردی که در معده بود و درد و احتقان نافع بود و صرع و الرئیس گوید
سکبینج محلل صداع باردو ریحی بود و استسقا و معص را سود دهد و درد
و مفاصل و وجع و سلعه بکیا را نیز و ضماد کردن جذب سلی و شوک بکند و کم کرده

وگرمها دیگر بکند چون بیاشامند و گویند فقریس که سبب آن از سردی بود
سود دهد و تاریکی چشم و غلظ اجفان وی فاضلترین داروها بود
که جهت دفع نزول آب استعمال کنند و شربتی از وی یک درم با یک مثقال بود
و نشاید که بغیر از سردمزاج با مرضا سرد استعمال کنند و عظیم سردمزاج و علتها
سرد را سود دارد و محرور را بغایت مضر بود و با شراب کهنه با جاوران ادرها
کنند ورا نافع و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی انیسون بود و بدل وی فلفل سفید
بود و صاحب منهاج آورده است که نوعی از قنه مستعمل سیستی دسکنبج
سک اصل وی چینی بود بلطان عصاره آمله است و نوعی دیگر مرکب بود
از عفص و بلح بود مانند رامک ترکیب کنند و بهترین وی آن بود که بوی
وی نیکو و خوش بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم قابض بود
و مقوی احشا و منع قی بکند که از رطوبات بود و شکم ببندد و چون بر شکم
ضماد کنند قوة اعضا اندرونی بدهد و باه را زیادة کند و سده بگشاید و منافع
را نیکو بود و درد اعصاب و منع نزف دم بکند و صداع را سود دهد و مقدار
نیم درم مستعمل بود و در بوی شکل وی گرم را صداع آورد و مصلح وی کافور
بود سک المسک مرکب بود از مازو و فاغره و فلنجه و بسباسه و صندل
مقاصیری و سنبل الطیب و عسل مرکبات گفته شود صنعت آن
سکیج: حجر الحانیطوس است و غاغاطیس هم گویند و گفته شد سکی
رجلا و سقی رجلا نیز گویند و معنی آن بیونانی کبیر الارجل است و آن سماع
بود و گفته شود سکنبوبیر سکبینه است و سجسبیر گویند
و آن بوزسبتان است و حب نقیدم گویند و گفته شد ملیحه سلق
دو نوع است یک نوع بپارسی هم سلق خوانند و مشهور است و آنرا اسود
خوانند و یک نوع دیگر بپارسی چغندر خوانند و بهترین آن شیرین بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در اول و گویند مرکب القوی بود و گویند تا استعمال ...

قوة بورقیه و محلل و ملطف و مفتح بود و در سیاه عضنی و جلاء و تحلیل و کلف
و داء الثعلب و خراز و ثالیل را نافع بود و چون با بسوی بمالند و بشیش بکشد و اگر
آب وی در سوم روغن کنند و در دم نهند ساکن کند و در بینی چکانند زایل کند
داء الثعلب و قولنج را سود دهد با موی و ثالیل و رعشه سرکه کرده و اگر
بسرکه بپزند بعد از چهار ساعت خورده شود و اگر آب وی با ادویه مسهله
بیاشامند بلغم بیرون آورد و اصحاب نقرس و مفاصل را سود دهد
و چون بود در بم آب وی ... تا ریقون حل کند خلطها غلیظ لزوج
لزج بیرون آورد سلق الماء حار الماء است و گفته شد سلق بری
سلق جبلی است و آن نوعی از حماض است و گفته شد در سلق جبلی
سلق بری است و بیخ آنرا فسرازی جلیمو خوانند و ان جلتاق است
و بپارسی انار دارو خوانند و هیلیون نیز گویند و طبیعت آن گرم و تر بود
بنقرس و مفاصل ضماد کردن نافع بود و جهت سرفه بلغمی با نبات سفوف
سازند نافع بود و عضوها که کوفته باشد ضماد کردن با کلاب مفید
بود سلت بپارسی جو برهنه خوانند و بیونانی طراغیس و آن مانند
گندم بود بی پوست و در شیر کهنه شود سلیخه فیسا خوانند پوست
درختیست که آن درخت را سلیخه خوانند سلیخه ساخرمان صعب گویند
که وبرا از کی تلخی بود و عفوصتی تمام چون بشکنند مانند بوی لحی
بود و قصبه وی دراز بود و سلخ وی تنک بود مانند قرفه و بجید
و آنچه سیاه بود بد باشد و گویند نوعی از سلیخه بود که ملحق بود بدار
صینی و آن نیکو بود و طبیعت آن گرم و خشک در سوم محلل ریاح غلیظ
بود و مقوی اعضا و حیض بگشاید و بول براند و تیزی چشم زیادة
کند در سینه و ... که تولد ان از اخلاط لزج ارباح غلیظ کند
سود دهد و شراب وی معده و جگر را سود دهد و کرمکی امعا را سود دا...

سلیخه

اشامیدن وشیجه بیرون ومجوع ورصاکم که عارض شود در اندرون
و درد کرده را سود دارد وسده مکشاید وبجه زدن وحرن مسار د
ومقدار مستعمل از وی یا یکدرم بود وکوید مضر است با معا ومصلح وی کتیرا
بود ویحیی بن ماسویه کوید بول ان نیم وزن ان حار صبنی بود **سبت**
زیتاست وکفته سد **سلجم** شلغم است وکفته شود **سلخ الحیه** بوست مار بود
ونیکوترین ان بوست مار نر بود که لون آن سفید بود واز بیا سوس کوید
سرد وخشک بود وبغایت مجفف واکر با شراب واکر در کوش چکانند درد
کوش را عظیم سود دهد خاصه چون سحق کرده بعسل یا شراب در چشم کشند
تیزی چشم زیادة واکر در سرکه بیزند وبدان مضمضه کنند درد دندان را سود دهد
واکر با ورق کبر بپزند همین عمل کند واکر بسوزند وبدا، الثعلب لطوخ
کنند موی برویاند واکر یکدرم از وی با سه خرما بسرشند وبخورند تا لبل زایل
کند اکر یکدرم با دودرم آرد جو بسرشند ودر آتش کنند تا بخته کردد بخورد صاحب
بواسیر دهد خواه ظاهر وخواه باطن سودمند بود وچون در آتش بخور کنند مار
بکریزد وچون بوزک زن آبستن بندند آسان بزاید یا بچه در شکم وی مرده بود
آسان بیندازد وچون در زیت بجوشانند ودر کوش چکانند درد کوش که از سردی
بود ودر پیش آن وماده که از وی روان بود سود دهد واکر در زیت اندازند
وچند روز در آفتاب کرم بیاویزند غلظ اجفان ودمص وریحها که در اجفان
پیدا سود دهد **سلوی** سمانی است وکفته شود **سلور** جری خوانند
وآن ماهی است در نیل مصر وصفت آن هم در باب سین در سمک کفته شود
سلحفاة بپارسی سنک پشت کویند وآن بشیرازی لاک پشت خوانند چون سنک
پشت دریایی بیاشامند بشراب وسرمایه خرکوش سود دهد بود جهة کزیدن کی
جانوران وکسی که صفدع اجامی خورده باشد وهر نوع که خورده بود وزهره سنک
پشت چون در بینی مصروع چکانند نافع بود وچون لطوخ کنند خناق را نافع وجهه

ولیشها که عارض شود در دهان کودکان زایل کند وبیضه وی سرفه بچکاند را
نافع بود وسنک پشت دریایی را اکر بسوزند تا سفید کردد وبا روغن کل سحق
کنند وبر جری طلا کنند وبر سرطان ریش زایل کند وشریف کوید سه نوع است
بحری ونهری وبری وچون سنک پشت بحری را بکشند وهرچه در شکم وی بود
بیرون آورند وبا بسوزانند وخاکستر آن با اندکی فلفل بیامیزند وبا عسل بسرشند
ومعلول را بامداد وشبانگاه مقدار یک لعقه بدهند سودمند بود وبعد از حشت
ولیش را نافع بود چون سنک پشت بحری با آرد جو وعسل بسرشند
ومانند فلفل حبها سازند ومصروع را از آن بیاشامند وهر شبانگاه مجرب
عجایب نافع بود وچون وی در دست وپای مالند درد مفاصل ونقرس
را سود دهد خاصه چون بپاپی عالند وصاحب فلاحه کوید اکر
در موضعی که تکرک بسیار آید وزیان دهد بکیرند سنک پشت آبی دو از کوه
بر زمین هارند ودست وپاهای وی مالند درد مفاصل ونقرس را سود
دهد خاصه چون بپاپی عالند وصاحب فلاحه کوید اکر در موضعی که
تکرک بسیار آید وزیان دهد بکیرند سنک پشت آبی دو از کوه بر زمین
هلانند ودست وپاهای برهنا کنند ومهمان رها کنند دیکر تکرک در آن
موضع نبارد واین زهر کوید زهره وی چون خشک وبعسل که رود بزند
باشد سحق کنند ودر چشم کشند سود دهند جهة نزول آب وما سرجویه کوید
سودمند بود جهة سفیدی چشم ونزول آب وچون بمغز آب وکودکان که
فتق بود در آن نشینند سود دهد **سلاخون** درختیست که بالای وی
مقدار یک کز بود وکلی سرخ داشته وبعد از آن یا دانه میکسی بمقدار کشنیزی
وآن نبات وحب وی جهة کزیدن کیمار ومجموع کزندکان زهر دار سود دهد
وچون بیاشامند سینه وحلق را از خشونه پاک کرداند وآواز را نیکو ومصلح
کند **سلاحه** بول بزکوهی است که هنکام سیح بسنک کرده باشد وسنک سیاه

شده باشد مانند قرحه تنک در ادویه استعمال کنند که جلا را سود دهد
سلیخه شوله قنطاست و گفته شود سماق عیتم خوانند و طم خوانند
و عرب سماق الدباغین خوانند و بهترین وی تازه سرخ بود و طبیعت
آن سرد بود در دوم و گویند در اول و خشک بود در سیوم و قابض بود منع
نزف بکند تا بحدی که بعضی گویند که اگر از خود بیاویزند همین عمل کند و قوت
ورق وی قابض بود مانند اقاقیا و طبیخ ورق وی موی را سیاه گرداند
و بدان حقنه کردن قرحه امعا را سود دهد خوردن و در آن نشستن و اگر
در گوش چکانند چرکی که از گوش روان بود بگیرد و ورق خشک وی چون
با آب بپزند تا بقوام عسل آید مانند حضض بود در عمل و نیروی اگر همچنین
کنند همین سبیل بود و موافق بود چون در طعام اندازند جهت کسی که
اسهال مزمن و قرحه امعا داشته باشد و ابن ماسویه گوید اشتها
طعام باز دید کند بخصوص که دارد و اسهال صفراوی که مزمن شده باشد
سود دهد چون بخورند یا بدان صبغ کنند و اگر با گوشت دراج و با مرغ بپزند
شکم سخت دارد و اگر بر معده و شکم ضماد کنند همین سبیل و چون بریان
کنند شکم زیاده تر ببندد و چون در گلاب خیسانند و از آن گلاب در چشم
کنند سودمند بود در ابتدا درد چشم که از گرمی بود یا ماده و حلق را قوت دهد
و سویق وی شکم ببندد معده را سود دهد و هیجان اسهال و صفرا آن
و اسحق بن عمران گوید اگر از بتمع وی در چشم کنند سلاق و سوزش و خارش
آن زایل کند و اگر کسیکه فی الحال بر کند و هیچ در معده وی قرار نگیرد از طعام
و نه از شراب سماق و مکون چون بکوبند با آب سرد بیاشامند قی باز دارد
و سماق دماغ معده بود و مقوی آن و تشنگی بنشاند و غثیان صفراوی و قی باز
کند و سحج را سود دارد و ذو سنطاریا را بدان حقنه کردن و سیلان رحم و بواسیر
را نافع بود و چون ورق وی بپزند و عصاره وی بگیرند جهت جد غلیظ بود

قوة اعضا بدهد و در منع ماده از چشمها بغایت سودمند بود و چون حل کنند
در آب لسان الحمل و طلا کنند بر ریشها پلید هرچه بود خشک گرداند و چون
ضماد کنند بر ناف و بن قضیب سودمند بود و سلس البول که سبب آن سرما
بود همان مضرت بود بدماغ سرد و گویند مصلحان مصطکی بود سمق گویند
در بخش است و در ادان الفار گفته شد سمن جز به گوشت نیکوتر آن بود
که از حیوان مستکمل گیرند و طبیعت آن گرم و تر بود شکم باند و زود هضم شود
و باه را زیادة کند و غذایی بد بود بلغمی مطفی طعام بود و زود مستحیل شود
بدخانی مراری اولی آن بود که اندک خورند بقدر آنکه لذتی برهد و مصلح وی
لیمو ترش بود و زنجبیل و دارچینی و فلفل محلل سمسم بپارسی کنجد گویند و بهترین
آن تازه و نیک سپید بود و جرم وی اقوی بود از روغن و طبیعت وی گرم
است در میان درجه اول و تر است در آخر آن و گویند در دوم و یابس بود
و محلل خون بسته بود و اکثر کبودی که از ضربه حادث شود نافع بود جهت شقاق
پایها و خشونتی که در بدن بود و ورمها و سوختگی آتش ضماد کردن سود دهد
و بغیر سمسم حیض براند و بجمیت داند و چون مقشر کرده بریان کنند غذایی
صالح دهد و فربهی آورد و چون هضم شود در معده و احشا و لعوق وی مرضها
سینه و شش و سرفه را نافع بود و خونی که از وی متولد شود سوخته و متوسط
بود در نیکی و بدی و وی مسکن حرقتی و لذعی بود که در معده عارض شود
از خلطی شود یا بتر از شراب و دارویی گرم و وی منی بیفزاید و باه را زیادة کند
و گرسنگی مار سود دارد و اگر با بزرگان بخورند قوة باه بدهد و معتادان را خود ازو
مخرم بود و معده را بد بود و بوی دهان بد کند و مرخی معده بود و غثیان
و تشنگی آورد و مولد خلطی غلیظ باشد و بطی الهضم بود و اولی آن بود که بریان
کنند بریان کردن سبک و با عسل بخورند و جالینوس گوید بدل وی در علس
خاصه در کتان بود و اگر سمسم بن خام بخورند و قدری مری بر سر آن بیاشامند

نزود بکدرد و اگر بطبیخ ورق وی چوبی منو بدهم و دراز کرداند سموریون سمونیون
نیسنکوبید و آن کرفس بری است و گفته شود در کرفس سمقوریون سمقی است و گفته شد
سمیریی جلبهنک است و گفته شد سمایلز سماقی است و گفته شد سم الفار اهل عراق
زاسلهالك و اهل نولس رهج الغار گویند و آن شك است و گفته شد سم
الحوت ماهی زهره است و گفته شود سمن بپارسی روغن گاو و گوسفند خوانند
و نیک وی سماننده بود در انضاج و ارخا و تلیین اقوی بود از وی و طبیعت
وی گرم و تر بود در اول و حرارت وی بیشتر بود از زبد و خوزی گوید روغن گاو
منع سم افیون کند و ... کنبل دیسد و رازی گوید در بادیه شخصی و یرا
افیون گزید روغن گاو ... باشانید هیچ ضرری نرسید و روغن چنانکه کهنه تر
گردد حرارت وی زیادة گردد و قوت جلاء وی محکم تر بود و شیخ الرئیس گوید منضج
و محلل بود بیشتر نقل وی در بینهایکو و میانه بود در اجناع محکم و منضج و رحمان
بود خاصه ... بن کوش و خاصه از آن کودکان و زنان و سینه را نرم کرداند
خاصه با شکر و بادام تلخ و هم شکم بیبندد و هم براند و وی تریاق زهرهای
بود که خورده باشند انفع مقدار ده درم با پنج درم شکر بول براند در حال و چون
بعرزحه بجنهاند ... راسود دهد و بر مقعد مالند بواسیر را نیکو بود و چون
بر چشم طلا کنند صلابة آن زایل کند و بار رت جرب اجفان را زایل کند و داء
الثعلب ضربان چشم ... آن و درد گوش ... سود دهد و بناشتا خوردن
سرفه را نیکو کرداند و اولی آن بود که علتی باطنی داشته باشد و بدان مداومت
کند سود دهد و چون هفت شب روغن بروی طلا کنند و بدان بخسبد
روی را پاک کند و حسن وی زیاده کند و جلاء تمام بدهد و ...
عمل کند سمیذون سمنه است و گفته شد و هر ترکیبی که جهت فربه کنند
اتا سمنه خوانند سمن و نیز گویند و آن ... ابیض است بپارسی گل سفید
گویند و وصف در د گفته شود سماروغ قطر است و گفته شود سماق ماسی

گویند و بعضی بقیاس بعضی گرم بود میمون لرسیح و مار ماهی ...
کرده نیز و نیکوترین آن صحوری بود که پوست وی رقیق بود و فلوس وی
کوچک بود و میش سط بود در حد بزرگی و فربهی و لاغری و سهو که نداشته
باشد لذیذ بود و فاضله ترین انواع آن شبوط بود و بپارسی ... و شبوط
در ازاط و در دجله بغداد بسیار بود فاضلترین جایگاه ایشان جایگاهی
بود که سنگ ریزه بود یا رمل و آبها شیرین بود و اگر بحری بود افضل آن
بود که در دجله بود و آنچه خورند جهت رطوبت باسفیداج بود ... از موی
مطبوخ و آنچه بر آتش بریان کرده باشند سبکتر بود و بر معده بکنند اما آنچه
بروغن بریان کرده باشند و ... بود تشنگی بسیار آورد و دیر از معده بگذرد
ماهی سرد و تر بود در دوم باه را زیاده کند خاصه ها زنی و مدوفی اگر عرق کند
فربه کند و مرق وی نافع بود جهت زهرهایی که خورده باشند گزندگی نیز و چون
مداومت کنند بدان گزندگی مار شاخ دار و ... دیوانه سود دهد و جری که انرا
سلور خوانند و آن در نیل مصر بود و بر اقصوص ... و ریش بود و طویل
و املس بود و بروی ... مایل بود و دهن وی کشیده بود ماننده ...
و دیقوریدوس گوید و پراسلور خوانند است و وی فربه بود و تر و در گوشت
وی دخاوتی و لزوجتی بود و جهودان وی را نخورند و بود می وی را سمارس خوانند
و چون تازه بود غذا اندک دهد و قصبه شش پاک کند و آواز صافی کند و از
گوشت نمکسود وی گرفته ضماد کنند از بیرون ریسکی آنرا بیرون آورد از
عمق گوشت و طبیخ نمکسود وی چون در ان نشسته در ابتداء قرحه امعاء
موافق بود بسبب جذب مواد که بظاهر بدن آورد و چون حقنه کنند عرق
النساء را زایل کند و انواع ماهی مولد بلغم ماهی بود و مرخی اعصاب بود و از
بود الامعاء کرم و شبکوری آورد و مصلح وی سنك بود با عسل بسیار
که عسل وی گرم کند و محکم و لطیف و زود بیرون آورد و جالینوس گوید

دشخوار هضم شود وازان بلغم مرضها غلیظ متولد شود وماهی که سر وی شکسته باشد
ودر موضعی نمناک نهاده باشد از خوردن همان عارض شود که از خوردن قطران
وماهی آنچه نمکسود نیکوترین آن بود که کهن نباشد ونزدیک بود که نمکسود کرده
باشند واولی آن بود که در آب بجوشانند وبعد ازان در آب اندازند وبپزند
وطبیعت ماهی شور گرم وخشک بود سردی نافع بود جهت ملانه وشقاق مقعد
وسر ماهی شور که آنرا اسمارس گویند چون سوخته بر گزیدگی سگ دیوانه وعقرب
نهند سود دهد وگوشت وی همین خاصیت دهد وماهی شور بلغم بگدازد
وبهق سیاه آورد وتشنگی بیشتر از ماهی تازه آورد ومصلح وی آن بود که بر که
وسعتر وکرویا معمول کرده باشد وبعد ازان حلوا وروغن خورند وسرد مزاج
نشاید که ماهی تازه خورد ومداومت خوردن آن مرضها بد در اعصاب ودماغ پیدا
کند واگر مداومت خوردن وی خواهد بروغن کنجد کان وروغن زیت بریان
کرده وفلفل خرد کرده بران افشانند وبخورد وبعد ازان زنجبیل مربا وشراب
صرف محکم بخورد وبعد ازانکه بخواند واگر اتفاق آب افتد عدد درجه سپر اکند
وقی آورد ونیکوتر آن بود که آب بخورد الا اسکر روزی که عزم قی داشته باشد واگر
بخورد اتفاق قی نیفتد بعد ازان دوائی مسهل باشامد تا از معده وبدن بیرون رود والا
بلغم زجاجی ازوی متولد شود وآن سبب قولنج سخت وفالج وسکته گردد ومصلح وی
عسل بود که از عقب وی بخورد بلغم بزداید وتغیر مزاج آن بیما کند وسرکه نیز
موافق بود در اصلاح آن وسمک مالوح وممقور نیکوترین آن بود که تر وفربه بود وی
نمکسود کند ودر سرکه بنهد وکشنیز خشک اضافه کنند وطبیعت آن سرد وخشک
بود اشتها غذا بیاورد وتشنگی کمتر از نمکسود کند از آن بریان کرده ووی مصلح د
بعرق النسا وسحاوی مزاج ومصلح وی اترج بود وسمک سکبج نیکوترین آن بود
که بهار با بوعفران آش سرکه است واولی آن بود که سرکه بجوشانند با سلاب ورس
وزعفران وبعد ازان ماهی بر چه کنند ودر آن اندازند وبپزند بعد ازانکه بهرا شود ولذت

وی باقی بود وباید بعد ازانکه صید کرده باشند زمانی رها کنند بچندان که
متغیر شود وتباه گردد وطبیعت آن سرد ومعتدل بود در رطوبت وگرم بالمانع
بود ویرقان وتهیما صفراوی یا صرع یا مصر بود ومصلح وی فالودج بود **سمک**
صیدا در شام بیمکدا التزلیه خوانند شریف گوید وی در حیتشه بود نزدیک بعد شهر
صیدا الذی بن شام ووی مانند ورمی کوچک بود ودر زمان بهار صید کنند
ودر هیچ فصل دیگر نتواند کرد ونیکوترین آن نر بود مادام که زنده باشد فرق
توان کرد نر از ماده وچون خشک شد علامات هر دو پنهان شد وچون صید
کردند نمکسود کنند وخشک کنند وچون استعمال کنند نیم درم ازوی سحق
کنند وبر شراب سفید کنند ویا با شنانمد اگر بر سر طعام کنند شاید وشهوت مجامعت
انگیزد ونعوظ تند وی آورد وبعضی گویند فرق میان نر وماده آن بود که نر دراز
کوچک وبدن دراز بود واین جمیع میکویند در کتاب ارشاد نیکوتر آن بود که بعد از شلغم
مستضعف شهر نشاط صید کنند زنان هیچ با حیاء مردان بود وماده هیچ با
زنان وی سر بیضه صبح شهت کنند وبجویند **سمانی** شریف گوید مرغ است
که اندر یا بحر دو بوا فسل الرہ اجزا نیدند بدان سبب که چون آواز رعد بشنود بمیرد
زهره وی چون لعوق کنند صرع را سود دهد وچون در گوش چکانند درد گوش زایل
کند وچون نجور کنند وادمان اکل وی بکنند دل سخت را نرم گرداند وگویند از خاصیت
دل وی باشد وبس واین نقر گوید سرگین وی مطلق سرگین گنجشک ماند
بشکل نه بمزاج ودر مزاج میان کبک ودرغ بود ووی نه چون مرغ کوچک نفلاد
بود لطیف تر ازوی ومیل بگرمی داشته باشد وکیموس نیک دهد وخوش طعم بود
ونافع بود جهت ناقهان وگوشت وی سنگ بگذارد وبول راند
وصاحب منهاج گوید نیکوتر آن بود که مخالیف روی بود وطبیعت وی گرم
وخشک بود مفاصل سرد را سود دارد وشیخ الرئیس گوید خوردن گوشت
وی باشد که تشنج پیدا کند چون خورباشد غشاکالیچی که میان افتاد است

ومصلح وی آن بود که بجز کهر و کشنیز بند و بشیرازی ویرا اروهی خوانند
سمور جانوریست که در ترکستان بسیار بود و گرم و خشک است بغایت و وی
زیاده از همه حیوان سبعی بود و پوست وی زرد تغیر بر بیرد الهر اکو دباغت
وی نه همچنانکه همه پوستها بود و صاحب منهاج گوید وی و دلق نزدیک
یکدیگر باشند مسخن و مجفف بود و پوشیدن وی سرمه را ... سود دهد و سینه
و گرده را نیکو بود سنا نیکوترین وی حجازی بود که بوک وی بطریق ... بود
بود و طبیعت وی گرم و خشک در اول مسهل ... صفرا و ... سودا و بلغم
بود و خوص در ... که حادث شود از اخلاط مر صفرا و بلغم سود دهد
و شربتی از وی در مطبوخ از چهار درم تا هفت درم و اگر کوفته استعمال
کنند تا سه درم شاید و اسحق جنین گوید از جاله بولس که وسواس سوداوی
و شقاق که دستها پیدا شود و تشنج عضلها را نافع بود و داء الثعلب و داء
الحیه و سپوس که در بدن پیدا شود و صداع کهن را نافع بود و جرب و حکه
و بثرها و صرع و درد پشت و ورکها را سود دهد در مطبوخ خلط سودا آورد
و اسحق گوید مضر است بمثانه و مصلح وی هلیله زرد بود و در مطبوخ صالحتر
بود که مدقوق سنبل صاحب جامع گوید سه نوع بود هندی و رومی و جبلی
و سنبل الطیب هندی بود و سنبل العصافیر گویند و رومی اناردین اقلیطی
گویند و در فرنگ کهنه شود و نیکوترین آن بود سوری بود تازه خوشبوی سبک ...
... بود و خوشبوی کوچک بود و مجفف زبان بود و بوی خوش ... دهان
... کند چون بخایند و آن از کوهی خیزد که ... سودیاست و از طرف دیگر
و آنچه هندی بود آنرا عصفطس میخوانند و خوشه وی درازتر و بزرگتر بود و جالینوس
گوید سنبل الطیب گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند در سیوم و وی مسخن
و محلل بود و اولی آن بود که چون مستعمل خواهند کرد در بیخ وی ماننده گل
خزی بود ... وی بکرند و آن خاک جهت دست شستن نیکو بود و خوشبوی

هر

بعد از آن مستعمل کنند و در روی منع عرق بکند و وی جگر را نافع بود
و فم معده ... ضماد کنند محلل اورام بود و مقوی دماغ ... و در گرما
موی ... و ... سینه و ... کند و یرقانرا نافع بود و سدد جگر و معده
بگشاید و قوت هر دو بدهد و لون را نیکو کند و ضیق النفس و استسقا الحمی را
سود دهد و ممسک طبیعت و قی بلغمی باز دارد و محلل ریاحی بود که متولد
شود در معده و مقوی فعل قوت ماسکه بود در بیرون بدن مجموع و سده
که در سپرز باشد بگشاید و درد سپرز را نیکو بود و مقدار ماخوذ از وی یک درم
و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی کثیرا بود و جالینوس گوید بدل آن اذخر خوشبوی
بود بوزن آن و گویند بدل آن ساذج بود سنبل هندی صاحب منهاج گوید
... داستنبعار است و خلافست سنبل هندی سنبل الطیب و گویند
سنبوت کون است و گفته شد سنبل الکلب صاحب منهاج ... تا
که معروفست بالسنة العصافیر ... است که ... و سنبل
الکلب ... است سندروس صمغی زرد است مانند کهربا لیکن سست
تازه وی ... و در روی اندکی تلخی بود و طبیعت وی صاحب منهاج گوید
گرم و خشک بود در دوم قبضی بود و صاحب جامع از قول ابن ماسویه گوید بر
گرم و خشک بود در اول خون را ببندد و بواسیر را سود دهد و اشاید ...
و قطع فضول حیض از ... و امعا کند و کرم حب القرع بکشد و ... حادث
شود از افراط برودت و رطوبت و امتلا سود دارد و اگر روغن وی در ناصور مالند
خشک کند و چون بیاشامند خون از هر موضع که باشد ببندد و دخان وی
نزله و زکام را نافع بود و درد دندان را سود دهد و مقدار ماخوذ از وی نیم درم
آب ماننده کهربا بود در دفع ورد ... و در روی ... که بدن را
لاغر کند چون هر روز از وی باندری سکنجبین بیاشامند سندوقس ...
وگفته شد سجفس بخزات وگفته شد سنباج ارسطاطالیس گوید

زیاده

طبع بجوی مرد . و در درجهٔ دوم وخشک بود در سیم و معدن وی در جزایر دریا صبر بود
و دوی جلائی تمام بود دندانرا از چرک پاک کند و جلائی عجیب ... بکند
با نشر بسوزانند و سحق کنند و بر ریشها و بثرها ... کند از کشتن باشد و ...
بریان کنند زایل کند و نقاشان در جلاء نگینها و خاتمها استعمال کنند سنجاب
گربه‌ای وی کمتر از سمور بود و گوید بقیاس وی ... و تر بود و پوشیدن وی محرور
مزاج را سود دارد و حواشی نیکو بود کسی را که شرب دایم کند سندهاس درختی بلوط
است و زند اصل نام بخلاف سندیان الارض فراسیون است و گفته شود سندهان
هو هندی است و طبیعت آن گرم وخشکست در سیم نقرس را سود دهد
خوردن و ضماد کردن بران سنور فرودی آنچه هندی بود گرم وخشک بود
بغایت ... بود قایم مقام فرودنفلت بود و شریف گوید و نام ... سیسم آن
در دیگی که بجا حکمت گرفته تا ... را کستر کرده و باشر کرده بیامیزند
و بر ... طلا کنند بر شقاق که در میان انگشتان دست و پا بود زود
زایل کند و غافقی گوید گوشت گوبه گرم و تر بود و بواسیر را سود دهد و مسحوق
کرده بود و درد پشت را نافع بود سکبویه سکسوبرا است و گفته شد سورنجان
در مصر ... خوانند و در عراق لعبه بربری و یونانی قلبحص و بعضی ...
و بعضی افیمارون ... وی مصری بود که اندرون و بیرون وی سفید بود
و شکستن وی صلب بود و آنچه صلب بود و آنچه سرخ و سیاه بود بد بود
و حبیش ابن الحسن گوید طبیعت وی گرم است در اول درجهٔ سیم و خشکست
در دوم و در وی قوتی بود که مسهل بلغم بود و بخاصیتی که در وی است تسکین
درد مفاصل میکند و نقرس و حذر در بدن و نافع بود جهت جراحتها و اگر
بسیار ضماد کنند از وی ورم را صلب کند و وی تریاق جمیع مفاصل بود و مسیحی
گوید وی را خاصیتی عجیب است در بواسیر باطن چون بخور کنند و نیم درم
از وی و شکر سفید کوفته بسرشند و بدهند تا نه بخورد بر کرد و مضروب

گوید منی بیفزاید و بجوله گوید سورنجان سفید منی بیفزاید و باه را زیاده کند
و صاحب منهاج گوید بخاصه باز نجبیل و فودنج و سکون و مقدار ما خود
از وی نیم مثقال بود با قند و ابن ... گوید مسهل بلغم خام بود جهت مفاصل
و نقرس و ماده که در ایشان بود براند و پاک کند و شربتی تمام از وی یک مثقال
با قند عادی با زعفران و چون با ادویه بیامیزند نیم مثقال تا یک درم و اسحق
گوید مضر بود بارد به و معده ضعیف را بد بود و مصلح وی کثیرا بود با قند
با زعفران و آنچه سیاه و سرخ بود بغایت مضر بود و اگر باد و بر
مسهل را بهم شود بیامیزد ادویه مسهل در معده ببندد و آفتی عظیم سبب
کنند و از هر نوعی نشاید که استعمال کنند که در ایشان سمیت هست و دوا
سورنجان اسفید بود آن ترید و دو دانگ وزن آن افتیمون و ده یک
آن ... بود سوقطیون خصی الثعلب است و گفته شد سلوری
نوعی از زاج است و گفته شد سوس . ... خوانند و ... ملک
خوانند و جالینوس گوید منفعت وی در بیخ وی است و عصاره وی
و گفته شود در عین و اصل آن گفته شد در الف و گویند و گویند ...
صاحب منهاج گوید در حکم [illegible] نافع بود و مقدار ما خود از وی یک مثقال
بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن وی ورق گل سرخ بود و جهت بوی
بغل و عرق آن و انان بایی نیکو بود چون استعمال کنند بمجان ... تا ۵
سوسن چهار نوعست یکی سفید و آنرا ازاد خوانند و یکی ازرق و آنرا کبود گویند
و یکی صحرائی بود و آن الوان رنگ بود ازرق و سفید و آنرا اسما نجونی
خوانند و بیخ وی را ایرسا گویند و یکی زرد بود و آنرا خطائی خوانند و شاخ وی
بغایت بلند بود و گویند سوسن بری بود و بستانی نیکوتر بود آن اسمانجونی بود
و طبیعت آن گرم است در اول و گویند معتدل است و گویند سوسن ...
گرمی و خشکی وی زیاده بود و جلائی دهد و کلف و نمش را سود دارد و بستانی

نافع‌ترین ادویه بود جهت سوختگی آب گرم استعمال کنند و در دسپیر و زکریا
جانوران و بویدن وی محلل فضلها دماغ بود و بیخ وی مسهل آب زرد
بود و چون با عسل یا شاش مندو شربتی از وی ادیک مثقال تا یک مثقال بود
و بو شیدن وی مضر بود به دماغ که از گرمی بود و مصلح وی کافور بود و شیخ
الرئیس گوید سوسن آزاد طبع وی نزدیک است بزعفران و حکم وی نزدیک
است بحکم آن لیکن در گرمی و خشکی کمتر از آن بود و از ادویهٔ قلبی بود
و نفرنجی دروی بود **سواد النفا** عفص است و گفته شود **سواد الهند** نوعی
از سلیخه است و آن را سلیخهٔ السواد خوانند و از ادویهٔ تریاق است در
سلیخه گفته شد **سوران** شیخ الرئیس گوید دوائی رومی است گرم و خشک
بود تا حد اول و چون یک حبه از وی با آب سلق سعوط کنند لقوه را نافع
بود **سود الحیه** صاحب منهاج گوید کشت برکشت است و گفته شود
سودانیات مرغیست که بپارسی وارو گویند و شیرازی دارغک گویند
و طبیعت وی گرم و خشک بود و باه را زیاده کند مضر بود بدماغ و در گوشت
وی حدتی بود از بهر آنکه حشرات خورند و بوی بد دارد خاصه چون لاغر بود
سورج نوعی از کف دریاست و در موضعها که سنگ بود نزدیک دریا متولد
شود و در وی نمک مانند بود و مانند زهرة الملح و لطیفتر از نمک بود
و بسیار و لطیف بود و محلل **سویق الشعیر** بپارسی پست جو گویند و نیکوتر
آن بود که معتدل بریان کرده باشند و مخالف وی آرد کل بود و وی سرد و تر است
کنجد بسیار شکم ببندد و چون با آب انار بسرشند یا سفوف کنند سحج را نرم
معده را خشک گرداند و قی صفرا را باز دارد و درد سر را سود دهد و غثیان
ساکن کند و قوت معده دهد و اگر از وی حریره یا عصیده سازند با قدری شکر
و غذای اطفال از آن کنند بدن را فربه کند و وی مولد نفخ بود و مصلح وی قند بود
سویق الحنطه نیکوتر آن بود که معتدل بریان کرده باشند و طبیعت آن گرم و خشک بود

سويق الرمان

در اول و گویند نرم موضع کند طبیعت وی سرد کرده و حرارت بنشاند و ترطیب
حاصل کند و دیر از معده بگذرد و کثیر النفخ بود و اولی آن بود که با آب گرم
بشویند و قند اضافه کنند **سویق النبق** بپارسی پست کنار گویند معده را سود
دهد و شکم ببندد و تشنگی بنشاند **سویق التفاح** طبع را نرم دارد و سرفه را
نافع بود و درد سینه که از گرمی بود **سویق الرمان** سرد و خشک است مسکن صفرا بود
و معده را قوت دهد و طبیعت سخت دارد و اشتها طعام باز دید کند **سویق
الخرنوب والعنرا** طبیعت ببندد **سیسبر** بپارسی سنبل خانند و نمام نیز گویند
و نماما و نمام الملک بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و وی جنسیست
میان نعناع و پودنه و بوی تیز دارد و تخم وی نیز سیمی بود و هر دو لطیف
و محلل باشند و فواق و معص را نافع بود و تخم وی با شراب تقطیر البول و سنگ
گرده و مثانه و معص و فواق را ساکن کند و ورق وی بر پیشانی ضماد کردن
نافع بود بدل وی در تحلیل **سیاب** بلغة وادی قری خلال است و گفته شد
و گویند تخم **سیسارون** صاحب منهاج آورده در ازیش در حاوی چنین
گفته است که سیسارون خشب شونیز است و در وی حرارت و قبض بود
طبیعت آن گرم و خشک در دوم و در وی تحلیل بود و طبیخ وی معده را
سود دهد و بول براند و صاحب جامع گوید از سخن دیسقوریدوس و جالینوس
روشن می‌شود که سیسارون قلقاس است و همو گوید او شن چنین که حجیت و جای
بحث است **سبستان** صاحب جامع گوید حب القلقاس است و گفته شد **سیسبان**
نامیست معروف در ناحیه بیت المقدس و حزنی که در اندرون وی بود آن را لسان العصافیر
خوانند و در بعضی ساحل مغرب به قناطر خوانند و چون بیرند و حوصله وی
بخورند شیحار هضم شود و شکم براند و سوخته وی بهق و کلف و نمش و جرب را زایل
کند و دخان را جلا دهد و لعاب سیاه که از وی بیرون آید موی بدانا المغلب بر و باند

سیکران

ماند مداد سیاه بود واگر بدان کتابت کنند بدان ماند کرد سیف الغراب نوعی از سرخس
است وآنرا دلیوث خوانند وگفته شد سیسرون ماهیزهرج است وگفته شود
جرجیر الماست وکرفس الما وقرة العین وبهق شن گویند ودر ... ایستاده
بود وعطر بنی دروی بود ومسخن ومحلل بود وحیض وبول براند وسنگ گرده
برباند خواه پخته وخواه خام خوردن ومولف گوید در ... روان تیز باشند ...
منفعت در قرة العین گفته شود سپال یاسمین است وگفته شود

باب الشین شاهلوج

نوعی از اجاص است وپارسی آلو
گویند وآنرا اجاص ابیض خوانند واصفر خوانند وشاهلوک نیز خوانند واسحق
بن سلیمان گوید نیکوترین آن زرد بود بغایت رسیده واسهال وی کمتر از سیاه
بود بسبب غلظ وقلت رطوبت وآنچه رسیده بود بد باشد واجاص خشک
کرده اشتهای طعام ببرد وعروقی را نافع بود سرایران واگر بخورند در حال امعه که
مصطکی وکندر وقدری استعمال کنند تا از معده بگذرد که آنگاه معده اندر ورد شود
واسحق بن عمران گوید چون تر بود سرد وخشک بود وگرم مزاج را موافق بود وقطع
قی بکند وحکه ببرد واختیار در آن بود که صادق الحموضه بود وآنچه پخته بود
نقیع وی در انواع سرفه نافع بود بهجانکه هر که در انواع آن مضرات وآب
وی حیض براند وطبیخ خشک وی با قدری قند بیاشامند نافع بود تبها صفراوی
وشکم براند شاه انجیر نوعی از انجیر است ونیکوترین انجیرست باد ... انجیر منوی گویند
ودر صفت تین گفته شود شاهترج دیسقوریدوس گوید که آنرا قفیص خوانند
وجالینوس بقلة الملوک گفته وآنرا ... قابون خوانند ومعنی آن دخانی بود
وجنین در کتاب حوادث القصا خوانده است ووی ملکان وی بود ویرا کر...
الحمام خوانند وبقلة الملک گویند وبشیرازی شاهتره ونیکوترین وی آن بود که
سبز وتازه بود وبطعم تلخ بود ورقهای نیکو تا انقصبان او بود وطبیعت آن

معتدل

معتدل بود در حرارت وخشک بود در دوم وگویند سرد وخشک است در سوم وگویند
سرد است در اول خون را اصلاح کند وچون بیاشامند جرب وحکه را بغایت
نافع بود وبن دندان سخت کند ومقوی معده بود ودافع آن وسده جگر
بگشاید وبول براند ومره محترقه وطبع نرم دارد وچون آب تر وی بهم با
خام بیاشامند خلطهای سوخته وجرب وحکه که سبب آن از خون عفن
وصفرای سوخته وبلغم عفن بود همه را نافع بود واین خاصیت در آب تر وی
بود وشربتی از وی ده درم تا نیم رطل بغداد بود با قندی آنگاه بجوشانند
وشربتی از خشک وی در طبیخ از چهار درم تا هشتم ده درم واز تخم وی گویند
وپخته تنها وتخم وی اقوی بود از وی در فعل وشربتی از سه درم تا هفت درم نافع
بود وشریف گوید اگر حشیش وی در آب خیسانند بعد از آن سر وریش بدان بشویند
شپش بکشد وچون بآب طبیخ وی مضمضه کنند بن دندان سخت بکند
وحرارت زبان ودهان ببرد وچون ماء تازه وی گرم مننوی بالعسل بیاشامند
حکه وجرب زایل کند وقوت معده بدهد وسده جگر بگشاید ودوا از وی صلابه
زرد بود شاهبلوط بسطل خوانند وآن شبیه است تا از بلوط بود وفاضلتر
وخشکی وی اکثر ونیکوترین آن بود که رسیده وتر بود وطبیعت آن معتدل
است در گرمی وسردی وخشک بود در اول وگویند در وی اندکی حرارت بود وگویند
گرم در دوم غذا بیشتر از جوب دهد ودر وی جلائی بود وسموم را نافع بود اما
بطی الهضم بود وغذای وی نه محمود بود آدمی را وخوک را نافع بود ومصلح وی قند
بود وگویند بدل وی بلوط بود وگویند خرنوب شاه جنی گویند عصاره گیاهی
است صبغی وگویند بعضی جنا آنجا سحق کنند وبرگه می سرشند ولوح می سازند نر
طبیعت وی سرد بود صداع گرم ودرد چشم گرم سود دارد طلا کردن شاه سفرم
حمص کرمانی است ونیکوترین آن سعتری بود وآنرا شاه سفرم کرمانی خوانند
وریحان خوانند وطبیعت آن گرم بود در اول وخشک بود در دوم وگویند سرد است

کوید ولذن آن ٣

محلل فضلات دماغ بود چون آب سرد بروی ریزند و بوییدن مجرد وی صداع را نافع
بود قدر وی قبضی لطیف بود سدد دماغ بگشاید و دماغ سرد را از بخار
ممتلی کرداند و قلاع را سود دهد و چون با آب سرد برکشند و بویند خواب آورد
و گویند مصلح وی نیلوفر بود شادنج بپارسی شادنه گویند و بعربی حجر الدم و آن
انواع است عدسی و جاورسی و هندی و نیکوترین آن عدسی بود و جاورسی
که آنرا خشخاشی خوانند بعد از آن هندی و عدسی باید که بسیار زعفرانی بود
و بغایت سرخ بود چنانچه بسیاهی مایل بود مانند کل ارمنی و چون بشکنند
اندرون زرد بود و زود شکسته شود و آنچه کوچکتر و کرد تر چون در آب بمالند
سرخی اندر وی زایل شود و سفید گردد و صلب بود مانند سنگ آن نوع بد بود
و اما شادنه هندی حجری صلب است و کرم تن شادنه چون نشسته باشد گرم است
در اول خشک است در دوم و آنچه شسته بود سرد است در اول درجه دوم و شستن
وی چنان کنند بسایند شادنه خوب و بکوبند و بغایت سحق کنند و با آب
در کاسه چینی کنند و آب آن از سر آن بر بوند در کاسه دیگر و آنچه آب بر روانه شده با شد
نگاه دارند و دیگر بار با آب سحق کنند و چندان مکرر کنند که شادنه بود با آب
روانه شود و ریگ باقی بماند بعد از آن آبها بنهند تا شادنه در بن آب نشیند آب
اندوی بریزند و شادنه خشک کرده اند و در وی قبضی سخت بود و تحقیق زیرچون
بر کوشت زیاده افتاده بود جدا از او و در ریشها چشم را سود دهد خاصه چون با سفیده
تخم مرغ بود جهت خشونت اجفان و ورم گرم آن نافع بود هم با سفیده تخم مرغ بود
یا با شیر که حلبه در وی پخته باشند و منع گوشت زیاده بکند در ریشها و خون را قطع
کند و صحت چشم را نگاه دارد و با آب انار دین نفث دم را نافع بود و با اقاقیا ریشهای
چشم و جرب را نافع بود و وی مضر بود بمعده و احشا و مصلح وی عصاره زرشک
و بدل آن نیم وزن آن دوی سوخته چنانکه و چهار دانگ توتیا شابابك
وشاباج و غاپانک نیز گویند و شاپانک و شاهباج هم گویند و آن بفتح الکلاب است

بعربی قثوق الکلاب گویند و صاحب جامع گوید بزر نوفا است و هم او گوید شعر البرهم
گوجکست و هو از قول غافقی گوید نوعی از قیصوم است و آن از قول صاحب حاوی
گوید که حب شبیه بری است و مولف گوید این همه اقوال اختلافست آنچه محقق است
بفتح الکلاب است و به شیرازی آنرا بوستان خوانند گرم و خشکست در دوم صرع را
سود دارد و قطع اب دهن از دهان بکند خاصه از دهان کودکان و محلل
ریاح شکم بود و قایم مقام مرزنجوش بود شاطل و شاسل نیز خوانند و آن دوائی
هندیست مانند کاه خشک و گویند چوبی خشن بود که مانند بقاع و سعد
مقدار ما قلاسی بود و مولف گوید قول اول اصح است که آن مانند کاه خشک
بود و از هندوستان و ترکستان آرند و بشیرازی آنرا دوشنک خوانند
تمیمی گوید طبیعت وی گرم و خشک بود در آخر سیوم و مسهل کیموسات غلیظ
و گویند مسهل کیموسات محترقه بود و شربتی اندوی یکدرم با ونیم آن نباتی که با آب گرم
بیاشامند شاب رومی فلفل سفید است و گفته شود شادانق شاهدانج
است و شهدانج گویند و گفته شود شهم بنامیست که در بستانها و ملک کنار جویها
و صحراها و مولف گوید بشیرازی ویا کا و بنسوطک و کاو بنطوبک نیز گویند بنابراین سبب
که اگر گاو وی را بخورد بمیرد و گوسفند هر چند بخورد هیچ مضرت بوی نرساند و سوزن وی سیاه
بود که لون ساق آن بسرخی مایل بود و وی بین انواع آن یادس بود و صاحب منهاج گوید
گرم است در اول درجه دوم و خشکست در آخر سیوم حبیش ابن الحسن گوید گرم است در درجه
سیوم و خشکست در درجه آخر دوم و وی از جمله سموعات بود و لبن وی گرم
و خشک بود در چهارم و صاحب منهاج گوید لبن وی قطع دندان میکند و در
باید که شیر اصلاح ناکرده مستعمل نکنند و اصلاح وی چنان کنند که بستانند
شیر تازه و شیرم کوفته در آن اندازند و بجوشانند یکشبانه روز و نیاده ها کنند
و در آن یکشبانه روز دو نوبت یا سه نوبت شیر تازه کنند که مصلح وی بود بعد از آن
در سایه خشک کنند و قدری نا کوفته هم بیامیزند با ادویه مسهل که ملایم وی بود

ماند انیسون و رازیانه و مکون گرما نی و تربد و هلیله پس کارآید و بهاد رعفونی بفضی
بود و بررستی کاخلاق حدم شبیم بوطاز بهر آنکه در ان لدو بها امزاج صالح است و بر نفع
طبایع را جان بر خلاف انکه در شبیم است از بهر آنکه نلطف است و حدت وی را
زایل کند و اگر در معالجه قولنج که سبب آن ریاحی غلیظ بود و بلغم مستعمل کنند خلط
کنند با معل و بد و سکبینج و اشق و سرکین کرک حب سازند اگر در معالجه
ادرام و سلع و آب نزند و بلغم و سودا مستعمل کند چون از شیره بیرون آورند
و خشک کنند در آب کاشنی و آب رازیانه و عنب الثعلب صافه کرده خو نیسا ند
سه شبانروز بعد از آن خشک کنند و قرص سازند با انزوت غاث هندی و صبر و تربد
و هلیله بعد از آن مواتی نیکو بود و لبن وی نشاید که قطعا بیاشامند البته که هیچ
نیکی در وی نبود و کشنده بود و مقدار شربتی از اصلاح کرده وی یا ادو یها کم گفته شد
از دنگی یا دو دنگ بود بحث فی و صاحب جامع گوید ما بین چهار دنگ با دو دنگ
بود بحسب قوة و صاحب منهاج گوید شربتی از وی دنگی بود فی الجمله مضر بود
خاصه بر احشا، گرم و مضر بود بمعده و جگر و باه و منی و عروق سنبل مصلح گرداند
و لبن وی در دوم کشنده بود در معالجه وی بسکر و روغن گاو کنند و مولف گوید اگر
لبن وی برقی یا توو خشک طلا کنند البته زایل کند و بول وی مادر بود بود شبت
بپارسی شود گویند بهترین آن سبز تازه بود و گل آن شکفته باشد سوزنده وی ما بین
درجه دوم تا سوم بود و جفاف وی میان اول و دوم بود و اسحق گوید گرم
و خشک بود در دوم و وی منضج اخلاط سرد بود و مسکن اوجاع و حرارت بود
حرارة وی کمتر چه در رطوبتی در وی بود انضاج وی سخت تر بود و چون
خشک بود انضاج و تحلیل وی زیادة بود شبت منضج و رحما بود و اگر در زیت
بپزند آن روغن محلل و مسکن وجع بود و خواب آورد و چون شبت سوزانند
گرم و خشک بود در سیم و خاکستر آن در بثها که حادث شود در سفل و ذکر
و در بثها، کهن چون بر آن افشانند نیکو بود و اگر بوا سیر که رسته بود ضاد کنند

سود دهد و مقدار ماخوذ از شبت پنج درم بود و نولق مثلا ثی و معص یانافع بود
و شربتی ابو عصان وی درد گوش را سود دهد و طبیخ که در وی بود خشک گرداند
و طبیخ وی با عسل بلغم و صفرا پاک کند و سنان شانه بر برانند و ادمان خوردن وی مضعف
جسم بود و مضر بود بمعده و شانه و مصلح وی لیمو بود و گویند مصلح وی عسل بود و صاحب
تقویم گوید مصلح وی دارچینی با قرنفل و بدل وی تخم وی است شب انواع است
و اما ناج بلور خوانند و از کوه نخو و جلد و بصره مانند یخ آنچه از کوه یهاس خیز د
لون وی سفیدی بود که بزردی مایل بود و قابض بود و در وی حموضه بود
و نیکوترین انواع شب بود و انواع آن یمانی مشهور بود و دیسقوریدوس گوید
انواع شب بسیار است اما آنچه مستعمل است در معالجه طبی سه نوع است مشقق و رطب
و مدحرج مشقق یمانی بود و طبیعت وی خشک بود در دوم و سرد بود و گویند گرم و خشک
بود در سیم و گویند گرمی وی در دوم بود چون با دردی سر که بود نافع بود جهة ترقی دم
از هر موضع که بود چون با سرکه و عسل مضمضه کنند دندانها که متحرک بود محکم گرداند
و با عصب الراعی بهق را سود دهد و سیلان ماده که از گوش آید مانع بود
و سوختگی آتش را سود دهد و برو دهما، بلغمی لطوخ کردن نافع بود و در شب
بغل ما البدن کند تعل سود و چون از وی در چشم با بغم دم نهند پیش
از جماع نیکو بود جهت قطع خون و منی ابستنی و بچه بیرون آورد و جهة ورم لثه و دهات
و قلاع و جرب از بن و وجع فرجها و اثنین نافع بود و رازی گوید چون در آب تر [illegible]
تیرة از اندر و صاف کند در اندک زمانی زرد گویند چون شب در شیب جامه خواب
کسی نهند که در خواب بانک و آن کند دیگر نکند و خوردن وی مضر بود [illegible]
که کشنده بود و سر مضر سخت پیدا کند و باشد که بسل انجامد و مداوای وی بشیر
تازه و قند و سکر کنند و بدل وی نمک طبرزد بود و مغلت سیاه بوزن آن شب
الاساکفه و شب العصفر شب القلی است و گویند شود در قاف شبطباط عصی

مصبی الراعی است وگفته شود شبوق همان بزرکست وگفته شد شبوط نوعی از ماهی
است و در دجله بغداد و فرات بسیار بود و زهره وی در داروهای چشم استعمال
کنند و منفعت وی در سمان گفته شد شیاب درخت ماهودانه است وگفته شود
شجره حره ازاد درخت وگفته شد شجره الله اهل هند بیت دیوار جا نشد
وگویند صنوبر هندیست وگفته شد در دال شجره بق در دار است وگفته شد
شجره الکله نجوم الله است وگفته شد شجره الحیات درخت سرو است وگفته شد در سین
و ابراهیم بدان سبب نهاده اند که جایگاه مار است شجره باردة بلاذیست وگفته شد
شجره ریم لاد و خطوبل است وگفته شد شجره موسی علوق الکلب است وگفته شود
شجره الدین لوف الکبیر است وگفته شود شجره الخطاطیف عروق الصفر است وگفته شود
شجره الطحال صریمه الجدا است وان نباتیست که بهر درختی که نزدیک ستان بود پیچیده
شود و ان نوعی از فلفل است وگفته شود شجره الضفادع کبیکج است وگفته شود
شجره ابراهیم غافقی گوید پنجنگشت است و بعضی گویند شاهبانج است و صاحب
ملاحه گوید درخت برم است که از مغیلان است شجره الکف اصابع الصفر است
وگفته شد شجره الیهود قنابری است وگفته شود شجره ابو مالک در دمشق
صابون القاف خوانند و ان نباتیست که بر موضعهای نمناک روید و در حیات بنزها
و در جامه پاک کردن بیخ ان مانند صابون است و مولف گوید نوعی از کلم شوری
است و در باب الف در فصل الراء طیشا گفته شد و بیخ ان مهل مره سودا بود
اسهالی برفق و سودمند بود جهت زخمها حتی الجذام شجره الذب درخت زعرور است
و باقی احوالها که گفته اند خلافست شجره الدب درخت سپستان است شجره البق
طراعون است وگفته شود شجره البراغیث طباق است وگفته شود شجره مریم
صاحب جامع اقوال مخالف بسیار بیکدیگر آورده و تحقیق نکرده و صاحب منهاج
تحقیق کرده وگفته که آن بخور مریم است و آن سه نوع است یکنوع برگی دهد دو نوع

بر میاید و بیخ آن عرطنیثاست وگفته شد در صفت آن در بخور مریم شحم الفار
دسمنا است و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم و منفعت آن در غار گفته شود
شحم شحرور صاحب منهاج گوید بهترین وی کوچک بود و گوشت
وی گرم و خشک بود و دشخوار هضم شود بسببی که دارد و غذای بد بود
و خون بد گرم و خشک از وی متولد شود و روغن بسیار مضرت وی کم کند
و صاحب جامع از قول رازی گوید گوشت وی تر بود و کیموس وی محمود بود
و زود هضم شود و فرالطبیس الروحانیه گوید که فاضلترین اصحاب مالیخولیا
بود و بپارسی و بیماد خوانند و از مرغان خوش آواز بود شحم بنکوترین پیه آن بود
که از حیوان فربه مستعمل گیرند و طبیعت آن گرم و تر بود و مختلف بود بسبب
حیوان که از وی حاصل شود و رطوبت وی کمتر از سمین بود از بهر آنکه چون کهنه شد
شود ترکیبست شود و گویند خشکست سود بود جهت خشونت حلق لیکن مرخی
و حقنی و مرخی بود و دفع مضرت وی لیمو و نمک کند و زنجبیل و داس محلل
کنند شحم البط گرمتر از پیه مرغ بود بغایت لطیف بود چون موم روغن سازند
و در روی بمالند پاک کند و جلا دهد شحم الدجاج گرمی وی کمتر از پیه بط
بود و پیه خروس میانه بود و پیه مرغ خشونت زبان و درد رحم را نافع بود شحم الاوز
حار الغلیظ الحس سود دهد و شقاق لب در روی شحم الارض صاحب جامع عرطنیثا
و صاحب منهاج گوید قیطون است وگفته شود و مولف گوید خراطین را امعاء
الارض خوانند و ان گفته شد شحم الفیل گرم بود چون در خود بمالند کزدم کان
بگریزند شحم الابل بغایت گرم بود تشنج را سود دهد و چون لطوخ کنند کزدمکان
بگریزند شحم الاسد گرمترین شحمها بود و رطوبت وی کمتر بود و خشکی وی زیاده
تر و بفوة تر بود جهت عرق را ورام غلیظ صلب شحم الحمار نافع بود جهت اثرها
که در پوست بود و سوختگی آتش شحم الحمار الوحشی نافع بود و قسط درد پشت
را سود دهد که از باد بود شحم المعز قابض ترین شحمها بود و شحم تیس

بحلیل هروی زیاده بود نافع بود جهت لدغ معا والش آن وشحم عربعو
تر بود از شحم حر واز بهر آنکه بسته بود وحقنه کردن بدان سحج معا سفله
وترحرا نافع بود وکسی که در اریح حوزن باشد شحم الخنزیر نیکوتر وآن بود
که از خنزیر جوان کیرند وطیبتر وی زیاده از جمیع شحمها بود وفضل وی نزدیک
بوبت لیکن تیبیس وی بیشتر زیاده بود که درد سر وکرمی آن کمتر از کرمی شحم بز بود
ومیش ودرجها ورجها معا ساکن کرداند ونافع بود که عوض آن بیه بز
کنند که قایم مقام وی بود وازین ذحتها یک و وی حرام بود وکویند بول وی
شحم کلب الما بود شحم البقر کرم وخشکتر از بیه میش وبز بود ومتوسط بود
میان بیه شر وبز وبدل وی بیه بط شحم العجل کرمی وی کمتر از شحم بقر بود
شحم الدب لطیف بود داء الثعلب را سود دهد وشقاق که از سرما بود وبعقد
مزمن وبرص سودمند بود و شریف کوید وی چون در پوست انار کرم کنند
ویا همچندان زیت بیامیزند وی را بر وطلا کنند موی بسیار بروباند وچون بر ناصور
مالند زایل کند واکر بیه وی سحق کنند وبر مفاصل منقرس طلا کنند
سودمند بود وچون در آفتاب در اعضا مالند عموم تا اعضا ورا بجوزد
اعصاب را لطف کرداند ودر غایت تکیین بود وبدل وی شحم الکلب بود
وابن زهر کوید برداء الثعلب مالند موی بروباند وچون کداخته در کودک مالند
که زایل باشد از ضمآ مها ایمن باشد وحرزی عظیم بود ویا شحم السمک البحری
بتریج بچشم زیاده کند نزول آب را سود دهد اعبل کشبد شحم الافعی
کرم وتیز بود وجمله اطبا متفق اند که منع نزول آب از چشم بکند وعلی
بن عیسی کوید منع موی زیاده از چشم بکند وقتی که بکنند وبدان مالند عاجی
کوید مقدار دانکی یا دو دانک زهرها وکلیه‌ها را سود دهد ومضر بود
وحل وی بصل الفار بود شحم قادیری قادنه کوید ودر بعاف کفته شود
شحم الثعلب درد کوش را ساکن کند چون در روغن سوسن بکداختند وبه جنبه باده

وتفتح وتفتیح

در کوش بهند ودرد دندان سود دهد وکویند بکداختند وبر نقرس مالند زایل
زایل کند واکر طلا کنند بر خارش ما حولی ودر کوش خارش رها کند براغیث جوا
جمع شوند وبرغوث بیاری که آن خوانند شحم التمساح جالینوس کوید بیه
وی چون بر کزیدکی وی بهند در ساعت درد ساکن کند شحم الحنظل
چون از حنظل بیرون آورند بعد از یکماه قوة وی ضعیف شود ومنفعت
وی در صفت حنظل کفته شد شحم المرح حطمی ... وکفته شد
شجار وشجیر قلی است وکفته شود در رقاف شربت فراسیون است
وکفته شود شری شجره حنظل است ودر حنظل کفته شد شربین
درخت قطران است وان از جنس شجر صنوبر بود وثمر وی مانند ثمر
سرو بود لیکن کوچکتر بود ووی خار ناک وان دو نوع است دراز وکوتاه ودر
وی قبض بود وطبیعت وی کرم وخشک است نزدیک درجه سیوم وچون ورق
وی با سرکه بپزند وبدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند وثمر وی سرفه
را سود دارد وجگر را ومقطر البول را نافع بود ومشیمه بیرون آورد وبول بیارد
وبا فلفل شکم بیاند وثمر وی با شراب کسی که ارنب بحری خورده باشد سود دهد
وبا شحم ایل چون مسح کردن هیچ کزنده نزدیک وی نکردد وثمر وی معده را بد بود
ولداع بود ودرد سر آورد وبجه ... اصلاح وی تعصات لسان الحمل
وجلاب کنند شقاقل اشقاقل است وکفته شد سیندان فارسی
است وکفته شود ششتر فراست وکفته شود شطرج نوعی از سعتر است
وورق آن دراز بود وبستانی بود وبربانی ... خوانند ودر صفت صعتر
کفته شد شعور الصقالب زعفران است وکفته شد شعر الجن وشعر الجبات
وشعر الارض وشعر الحار وشعر الغول وشعر الجاد وساق الاسود وساعد
ما وصفار الجن وشعر الخنازیر وکزبرة البئر ان جمله اسم پرسیاوشان است ذکرها
کور سو خوانند وزان شیر از ویا کلبس بری خوانند شقاقل قناء صحرا است

وگفته شود **شعیر رومی** خندروس است وگفته شد **شعیر** نوعی از وی که بی پوست
بود واو را سلت خوانند بپارسی جو برهنه گویند و فعل وی نزدیک است بفعل
جو با پوست و نیکوترین جو آن بود که تازه و سفید و بزرگ دانه و فربه بود و طبیعت
وی سرد و خشک بود در اول و گویند در دوم و خشکی وی از باقلا مقشر بود و باندک
جزوی اما در همه خصلتها مانند وی بود چون از بیرون استعمال کنند چون پخته خورند
فاضلتر از باقلا بود و در وی تحلیل و جلا بود و غذای وی کمتر از غذای گندم بود
و بر کلف گرم کرده طلا کنند سود دهد و بر جرب ریش شده با سرکه گرم کرده طلا
کنند و با سرکه و بر نقرس و با انجیر پخته تنها و بلغمی را نافع بود و بر ورمهای گرم بکدارند
روی باد انگیزد و مغص آورد و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی انیسون است و چون
آرد جو با راتینج و زفت و سرگین کبوتر بیامیزند و بر ورمهای صلب نهند نفع دهد
و چون با زفت و موم و بول کودکان که محتلم نشده باشند و زیت بیامیزند و بر
خنازیر نهند نفع دهد و بر معده و ورمهای گرم مثل حمره و جمره و خلغونی و امثال آن
و چون با سرکه بپزند و بر پیشانی طلا کنند درد سر گرم ساکن گرداند **شعر**
جالینوس گوید اگر موی را بسوزند در رفع مانند پشم سوخته بود یعنی گرم و خشک
بود در سیوم اگر موی آدمی تر کنند بسرکه و بر گزیدگی سگ دیوانه ضماد کنند
در ساعت درد ساکن کند و گویند سحق کرده بسرکه تر کنند و ضماد سازند
و اگر بشراب صرف و زیت تر کنند و بر جراحتها سر نهند منع ورم آن بکند و اگر
بران دخان کنند خناق آن و سیلان آن سود دارد و موی سوخته چون
سحق کنند بسرکه و بر ریشها نهند زایل کند و چون سحق کرده با عسل بر قلاع و ریش
سر که عارض شود و در دهان کودکان بمالند نافع بود و باز کند بر جراحتها که
در سر باشد افشانند نافع بود خاصه با زیت و اگر سحق کرده بعسل بر جراحتها نهند
زایل کند و چون سوخته کنند با مرداسنگ و بر چشمی که جرب و حکه سخت داشته
باشد طلا کنند ساکن گرداند و چون با روغن گل در گوش چکانند درد آن ساکن

کذ

صلب م

کنند و اگر طلا کنند و سوختگی آتش نافع بود و ابن زهر گوید اگر بیاویزند موی
موی طفل پیش از آنکه طفل بالغ شود بر کسی که نقرس داشته باشد یا عقرب او را
گزیده باشد نافع بود و اگر موی آدمی بخور کنند بجزئی زند که دا ملالت معطر وی
چون بداء الثعلب مالند موی برویاند صفت سوختن وی چنان بود که
دیگی نو پر موی کنند و طبقی بر سر آن نهند که سوراخی در میان آن بود
بعد از آن بر سر آتش نهند تا بسوزد **شعر الجبار** شعر الجراد است و گفته شده
شفلح ثمرة اللطیف و آن اقنا. الکبر خوانند و در تا گفته شد **شقنین بری**
مرغیست کوچک تمام خوانند بپارسی بوتیمار و صاحب منهاج گوید بهترین وی
کوچک بود و خشک بود و خشکی وی بقوة بود مفلوج را سود دهد و بجوشانند
آورد و مصلح وی سرکه و کشنیز بود و نشاید که از یکسال گذشته باشد خورند که بغایت
مضر بود و اولی آن بود که از گوشتن بگروز رها کنند بعد از آن بخورند و ابن زهر
گوید گوشت تمام حفظ را زیادة کند و ذهن تیز گرداند و قوه حواس بدهد
شقنین بحری جانوریست دریائی است بشکل خفاش و دو بال داشته
باشد مانند بالها خفاش و لون وی مانند وی بود و دنب وی مانند دنب
موش و در بن آن خاری بود مقدار زخمی و بران بگزد و دردی سخت پیدا شود
از گزندگی وی و صاحب جامع گوید در مدینة العز بلاد اندلس ویرا ابو حمامه
و شریف گوید اگر زنی یا مردی بول بکند در موضعی و در ان موضع خار غایب بحوی
فرو برند آنکس که بول کرده باشد سوزشی تمام و دردی سخت پیدا شود و مادام
که خار وی در آنجا فرو برده باشند و جهار ابن رومی گوید چون بنهند در زیر
جامه خواب کسی که خفته باشد مادام که آن نهاده بخواب نرود تا آن برگیرد
و اگر دفن کنند در بن درختی بار آن درخت فرو ریزد و خشک گردد و اگر دفن کنند در خانه
قومی منتفر و شورش آن قوم و اگر بسوزند و سحق کنند و آن خاکستر بر کسی افشانند

از یکدیگر پراکنده شوند و دشمن یکدیگر شوند و بعضی آن را جوب الرز خوانند **شقایق**
النعمان سقرجا خوانند و به عربی ارجوانی و بری بود و بستانی بود و گل وی تنکنه بود
چهارسبی ازاله الدم خوانند و نوعی دیگر هست از شقایق که انرا اذربون خوانند و گفته شود
و طبیعت هر دو نوع صاحب منهاج گوید گرم و خشک بود در اول و گویند خشک و گرم
است در دوم و تو عیسی گوید گرم و خشک بود در دوم و وی محلل و منضج بود و جلا بی
و حدت در وی بود و اگر گل شقایق با پوست جوز تر با هم بکوبند موی را بغایت سیاه گرداند
و منع نزول آب در اتبد بکند و سری وی زیاده و قوت بر هضدا کرده زبان بوی
رنگ کنند خضابی نیکو و عجایب بود و ابن رضوان گوید تخم وی جند روز حتی ار
هر روز بکدرم با آب سرد بیاشامند از برص شفا یابند باذن الله تعالی و چون
زن بخور بر کرد حیض براند و چون ورق قضبان وی با حشیش بپزند و بخورند
شیر بزاید و شقاق را نافع بود و جهت نمش و جرب دیش ننفع و فوبا **شقاقل**
اشقاقل است و شقاقل نیز گویند و گفته شد بعضی از منفعت وی در باب
الف و منصوری گوید مربای وی مقوی و مسخن معده و جگر بود و منی زیاده کند
بسیار چون ادمان کنند بران و ابن وافد گوید گرم و تر بود در اول رطوبت وی جهت
از حرارت و مهیج جماع بود و باه را زیاده کند و نفوذ آورد خاصه مربا بعسل و جالینوس
گوید گرم و تر بود در سیوم شیر بیفزاید و قوت باه بدهد و حیض فرود آورد و مقوی اعضا
بود و شیخ الرئیس گوید خطر آنست که سخنه وی لطیف بود و ترطیب وی قوی در روح
زیاده کند و رازی گوید بدل آن بوزیدان بود و گویند بدل وی دارصینی و تخم جزر بود
و بسیار خوردن وی مضر بود به شش و مصلح آن پر سیاوشان با نبات بود که جلاب
سازند **شقر** شقایق است و گفته شد **شقراق** ملولیه و سقر گویند پارسی
کاسکینه و شیرازی کاشه سکک کم بود و در وی زهومتی قوی بود اما محلل
ریاح غلیظ بود که در امعا باشد خوردن وی سم بود **شقردیون** اشقردیون

حرانرا اسقوردیون است و گفته شد و آن ثوم بری بود و حافظ الاجساد و حافظ
الموتی خوانند و بغایت بود و بول براند و چون تر بود بکوبند و چون خشک بود بریزند
بشراب بیاشامند کرم بکجا بوذان و ادرار کشندرا نافع بود و سینه را از اخلاط و کیموس
غلیظ پاک کند و مقدار ده درم با ماء العسل قرحه امعا و عسر البول و لدغ هوام را نافع
بود و چون با حرق و عسل و زاج بیامیزند چون خشک شود بر موضع نقرس بنهند
درد ساکن کند **شکرهج** سکرهج نیز گویند و آن حلک است **شکاعی**
صاحب منهاج گوید حشیشه ایست در نوع مانند باداورد و نیکوترین آن سبز بود
و گویند زرد و طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم و گویند گرم است در اول
و خشک است در دوم محللی لطیف بود بغایت و گویند چون در شیب جامه خواب کودکان
بنهند سودمند بود جهت آب رفتن از دهان ایشان و بر فالج طلا کردن و شراب
آشامیدن نافع بود و رطوبت هر که در معده بود و بادی که در رحم بود سود دهد و مقدار
مستعمل دو درم بود و مضر بود به شش و مصلح وی صمغ عربی بود و جهت ورم
ملانه و ورم متعد و نیز وی قطع سیلان رطوبت مزمن از رحم و خون رفتن
بار بکار رود از سینه و مجموع سیلان رطوبات از بدن بکند و شیخ الرئیس گوید
سودمند بود بر بثها و کهن خاصه صبیان را و مولف گوید شیرازی خار مهک
خوانند و وی نباتی کوهی بود در زمینی که سنگستان بود باشد و جهت بثور
و تب سرما و عقارب خوردن نافع بود **شکوثا** اکشوث است و گفته شد **شک**
تراب الهالک خوانند و اهل عراق و مغرب و سم الفار گویند و بعضی سم العار
و شیرازی مرگ موش کانی و صاحب منهاج گوید دو نداست که از خراسان می آورند
و گویند دو نوع است که در خراسان در معدن نقره حاصل می شود و مولف گوید
این محقق است از طرف دنامی از کوه کیلویه بر میکوند وی کانی است و اکبریان
و بر از زنیخ خوانند و وی سم قاتل بود و معالجه کسی که آن خورده باشد چنان کند.

که معالجه کسی که زیبق مصعد خورده بود مشکل خلاص یابد از بهر آنکه بغایت مهلک
است و اگر در میان خانه بسوزند یا در چیزی دیگر در میان خانه بنهند تا موش بخورد هر موش
که آن بخورد بمیرد و هر موش که بوی آن موش مرده بشنود بمیرد چنانچه آن خانه از موش
پاک گردد **شلجم** و شلجم نیز گویند و آن لغت است بپارسی شلغم گویند و وی بری
و بستانی بود و طبیعت وی گرم است در دوم و تر است در اول غذا بسیار دهد و منی زیاد
کند و سینه را نرم کند و باه برانگیزد و بول براند و مسهل بود و اشتها طعام بیاورد
با سرکه و خردل مقوی معده بود و آب وی حصی را سودمند بود و چون بخورند تر
در خود احساس تلخی کند بعد از آن جوارشی تناول کنند مفید
بود **شل** اسحق بن عمران گوید شل در هندوستان سفرجل
هندی خوانند و آن ثمر بود مانند زردالو قوة وی
مانند زنجبیل بود و طبیعت آن گرم بود در سیم و تر بود در اول ملطف
کیموس غلیظ بود و صلابت اعصاب را نافع بود و شیخ الرئیس گوید
طعم وی تلخ بود و تیز و قابض بادها را بشکند و در وی تحلیل عجیب
بود و اعصاب را نافع بود و عرق النسا و نقرس و مقدار مستعمل از
وی تا یک درم بود و گویند مضر بود به شش و مصلح وی عسل بود
و صاحب منهاج سهو کرده است که از خوردن وی خناق عارض
شود که از زیبق منقول و حق بطرف صاحب جامع است که او از
ستاک ماشل سهو کرده است **شمع** بپارسی موم خوانند و دو نوع
و گویند بهترین وی سرخ رنگ بود خوش بوی که بوی عسل از وی آید
آید و مخلوط نبود و طبیعت وی معتدل است و گویند گرم بود ملین و ماده
مرهمها گرم کند و بود و در وی انضاجی اندک بود و ملین اعصاب
بود و خشکی پستانها و خشونت سینه را نافع بود طلا کردن و با روغن بنفشه لعق

کردن

کردن منع شیر بستن در زمان بکند و چون ده حب هر یکی بمقدار
جاورسی ساخته باشند و همین مقدار جو با جاورس ابریخ
کنند قرحه امعا را نافع بود و جذب سموم بکند و شربت
گوید چون با روغن سوسن یا زنبق بر بهق طلا کنند لون
را صافی کند و کلف ببرد و منضج دملها بود و استنشاق رایحه
وی در زمان نافع بود و خوردن وی شهوت طعام را ضعیف کند
شمشار مرزنجوش تر است و در آذان الفار گفته شد **شمار** بازاغ است
نزدیک اهل مصر و شام و گفته شد **تمساد** بقس است و گفته شد
شمیر سوشمیر گویند و آن قاقله صغار بود و گفته شد **شمام**
دستنبویه است و گفته شد **شنجار** بپارسی شنگار گویند آن ابو
خلسا است و گفته شد در الف **شنبرله** توذری است و گفته شد
شبنلید صاحب جامع از قول تمیمی گوید شبنلید تفاح سورنجان
است صاحب منهاج گوید ورق سورنجان است و قول اول اصح است
که آن تفاح سورنجان است و نیکوترین آن اسفید تازه بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود بوییدن آن صداع را سود
دهد و بادها غلیظ که در دماغ بود بشکند و سده دماغ بگشاید
و چون اول بار باید باشد که هنوز آفتاب بجدی نرفته باشد
بشکفد و مانند بهار نارنج شکفته بود بشکل و قد و بوی نیکو
تیز داشته باشد **شنج** نوعی از حلزون است بپارسی لحک
و شیرازی قصب وان کوچک بود و بزرگ بود و صاحب جامع
گوید سپید و بزرگ و پیچیده بود و لون ظاهر آن زرد بود با طراف
سپید و عطاران شیراز آنرا توتیای اکبر خوانند و آن ودع
است و در واو گفته شود و بهترین شنج تازه سپید املس

بود وچون بسرزانند ودر داروی چشم مستعمل کنند وسوختن وی
چنان بود که در گل کیرند بگلی که سرکین با وی سرشته بود ودر
تنوری نهند که آتش تافته بود تا بسوزد وعلامت سوختن
وی آن بود که سفید کشته باشد که اکر سفید نکشته بود
دیکر در گل کیرند ودر آتش نهند تا تمام سوخته شود وسفید
کردد وبعد از آن بآب سحق کنند وبشویند وخشک کنند
ودیکر بار سحق کنند ومستعمل کنند وطبیعت آن سرد وخشک
بود وکویند توتیای سفیدی که در چشم بود زایل کند ونشف رطوبت
از چشم بکند وآب رفتن باز دارد وجلائی تمام بدهد واکر
ناسوخته در چشم کشند جلا زیاده دهد واکر سوخته کشند
نشف رطوبت از چشم بیشتر بکند وتخفیف دردی [illegible]
بود واکر بعد از سوختن غسل کنند نشف بی لدغ کند وسنون
کردن دندان را جلا دهد ومسکن وجعها اکرم بود [illegible] در اما مضر بود
شش ومصلح وی عسل بود وبدل آن ودع **سنقتار** سجاد است
وکفته شد **شنان** فراسیون است وکفته شد
شونیز شونیز است وحبة السودا بپارسی شونیز
کویند نیکوترین آن فربه بود وطبیعت آن کرم وخشک
بود در سوم قطع بلغم بکند وجلا بدهد ومحلل ریاح
ونفخ بود ودر دمهای بلغمی [illegible] ودردها صلب [illegible] کویند
وبا میز کودکان که بالغ نشده باشند بر شند وضماد کنند [illegible]
وچون کوفته با آب ترکرده [illegible] ضماد کنند کرم دراز
بیرون آورد واکر با آب حنظل تر بر شند با جوشانند
برناف طلا کنند حب القرع بیرون آورد واکر با آب [illegible] بر شند

سنقتار

وطلا کنند مجموع بیرون آورد وچون سحق کرده قدری با روغن
حب الخضرا بیامیزند وسه قطره در کوش چکانند نافع بود
جهت سردی وبادی وسده که در کوش بود وچون سحق کنند
بریان کرده ودر صره بندند ودایم ببویند زکام سرد را نافع بود
واکر با سرکه بر بهق وبرص طلا کنند سودمند بود وبا عسل وآب
کرم آشامیدن سنگ کرده ومثانه بریزاند وبا عسل وروغن
کاو سرشته درد رحم ودرد کرده ودردی [illegible] باشد نافع بود
در زنان امساک خون نفاس قطع ثالیل وحبلان وبهق
وبرص وجرب ریش شده بکند وبر پیشانی طلا کردن درد
سر که از سردی بود سود دهد وسده مصفات بکشاید وچون
یک شب در سرکه خیسانند وبامداد سحق کنند ودر آن سعوط کنند
دردسر کهن ولقوه زایل کند واکر ادمان خوردن وی کنند چند روز
بول وسپرز وخون حیض براند وبانطرون خوردن عسر البول
را نافع بود ودو درم از وی با آب آشامیدن کرنکی را سود دهد
واکر در خانه دود کنند کزندکان بکریزند وبخاصیت تبها بلغمی وصفراوی
وسوداوی زایل کند وچون روغن وی سعوط کنند سودمند بود
فالج ولقوه وقطع سردی [illegible] کند که اکر جمع شود افلاج حادث شود
وشریف کوید چون هفت دانه از وی بشیر زنان بجوشانند یکساعت
وسعوط کنند در بینی کسی یرقان داشته باشد وچشمهاش
زرد شده باشد بغایت نافع بود [illegible] بکند وکویند
مضر بود بکرده ومصلح وی کثیرا بود وبدل وی صمغ [illegible] وکویند
بسیار خوردن از وی کشنده بود ونوعی از وی هست که خناق وغثیان

آورد و اولی آن بود که قی کنند و شیر زنان بیاشامند و مداوای
وی چون مداوای کسی کنند که کندش خورده باشد **شوا صرا**
نوعی از بر بجاسف است و آن اساك الجن خوانند و طبیعت آن
گرم و خشك است در حقنها نیز کنند سودمند بود جهت عرق النسا
و اوجاع مفاصل سرد از بهر آنکه حمل اخلاط غلیظ لزج بود **شو حطر**
خوشه بادزن است **شو بلا** بر بجاسف است و گفته شد **شوع**
درخت انار است و صفت آن و حب آن گفته شد **شو شیمیر**
جز بواست و هیل بوا نیز گویند و آن قاقله صغار است و گفته شود
شوکة الدارصین مشط الراعی است و بیونانی قوس گویند و گفته شد
شوکة الفلفل اشخبص است و گفته شد **شوکة الدین** عنکبوت است و گفته
شود **شوکة عربیه** شکاعی است و گفته شد **شوکة قبطیه** قرطاس است و گفته
شود **شهبا** یتیوفت و گفته شود **شوکة منتنه** خنبی گوید طباق است
و گفته شود و طباق خازناك بیست که آنرا شوکه خوانند **شوکة بیضا**
بادآورد است و گفته شد **شوکة مصریه** شوکه قبطیه است **شوکران**
جفطوطر بیونانی مونیون و بعضی بیون و بادیقون و طینقون نیز
گویند و آن طحال است و گویند تخم بنج رومی است و دیسقوریدوس
گوید ساق آن مانند ساق رازیانه بود و ورق آن مانند ورق
خاره و گل وی سفید بود و تخم وی مانند تخم انیسون رومی بود اما
سفیدتر بود و روفس گوید ورق آن مانند ورق خارزه و گل وی
سفید بود و تخم وی مانند تخم انیسون رومی بود اما سفیدتر بود و بیخ
زردی بغایت بود و بیخ آن باریك بود و تخم آن مانند نانخواه بود
بشکل به سطح و بعالی داشته مولف گوید بعضی گویند که هست پارسی دوبرس

خوانند بهترین آن بزری بود که از ولایت یزد از نفت خبز خوارا
دورس نفتی خوانند و تخم آن شوکران است و طبیعت آن سرد
و خشك است در سیوم و بلجا دم و کشنده بود اگر عصاره وی بلکه بیش
از آنکه تخم وی خشك شود در آفتاب نهند تا منعقد گردد بسیار
منفعت داشته باشد در اطلیه و در شیافها و چون ضماد کنند
بر جمره و علة ساکن کند و اگر نبات وی با درق بکوبند و بر انثیین
ضماد کنند نافع بود جهت کثرت احتلام و چون ضماد کنند در قضیب
سستی در وی پیدا کند و چون بر پستان دختر بکر ضماد کنند بزرگ
نشود و اگر کسی بخورد علامت وی آن بود که عقل ازوی زایل شود
و چشم وی تاریك گردد تا حدی که هیچ نبیند و فواق آورد
و اعضاء وی سرد شود و در آخر کار تشنج اعصاب افتد و خناق و تنگی
قصبه شش و بحرم پیدا کند بسبب دماغ و مضرت وی بیشتر بدان
رسد تا بحدی که بکشد مداوای وی قی کنند بعد از آن شراب
صرف و ورق غار در انجدان و حلتیت با روغن دهن او انقرفون نیز کنند
و اگر از تخم وی اوزی در شراب کنند مسموم بود و بدل آن دو وزن آن بزر
البنج بود **شو غار** تاج سعید است و گفته شد **شوذا نبق** سودابنان است
و گفته شد و غذا انوک دهد و کمی بروی کند بود **شهدانج** بزر القنب است
و آن بزری بستانی بود و درقاف گفته شود **شیطرج** عصا بخوانند
بزبان بربری و بیونانی لیبدیون و آن انواع است صاحب منهاج گوید
بهترین آن هندی بود با بحری و مولف گوید چنانکه امتحان کرده شد
بهتر از پارسی نیست که در لحظه المیر بود و هندی ابلد بهتر و مس محقق
بود که حدت وی زیاده از هندی نیست و این نوع نیکوتر است بحد جهه
یکی آنکه تازه بود دوم آنکه مقشر بود فی الجمله طبیعت آن گرم و خشك

دراخر دوم وجالینوس کوید کرم بود در چهارم شیخ
الرئیس کوید و بهق سفید و برص و جرب و نقش پاشو با سرکه
طلا کردن بغایت نافع بود وچون بیاشامند درد مفاصل
را سود دهد و بسپرز طلا کردن بکدازاند وچون نهار بکوبند
با بیخ داس و عرق النسا ضماد کنند دنکی ونیم و ساعتی
رها کنند نافع بود و سپرز و جرب و ریش شرح نافع بود
ومولف کوید از خواص وی آنست که اکر کسی را درد دندان کند
شیطرج را در کف دست مخالف نهند و بر شیب دندان نهند
درد ساکن کند وجهة قوبا با سرکه نافع بود ومقدار مستعمل از وی
یک مثقال بود ومضر است بشش ومصلح آن مصطکی بود وبدل
آن فوه وکویند بدل آن بیخ کبراست شیح بپارسی درمنه کویند
بهترین آن ارمنی بود وآنرا درمنه ترکی خوانند وشیح جبلی را افسنتین
خوانند وطعم وی تلخ بود وطبیعت وی کرم وخشک بود در
سیوم وکویند کرم بود در دوم وخشک بود در اول محلل رایح بود
ومقطع ودر وی قبضی بود دون قبض افسنتین وچون بسوزند
وخاکستر آن با روغن بادام بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود
ومنع اکله بکند وعسر النفس را سود دهد وکرمها وحب القرع
را بکشد وبول وحیض براند وکزیدکی عقرب ورتیلا و
زهرها را سود دهد وشربتی مقدار دو مثقال بود ووی
مضر بود باعصاب ومصلح وی شراب ریباس وشراب تا نیع (?)
بود وبدل آن در قاتلات دود بنک کابلی بود ودر
عملهای دیکر غیر ارمنی بدل وی کنند شیلم
زوان است وبهترین وی آنست که ادکن وفربه

که ادکن وفربه بود وطبیعت وی کرم بود در سیوم وکویند در اول وکویند
در دوم ووی ملطف ومحلل بود وجلا دهد وبا کوکرد بر بهق طلا کنند
سودمند بود ومحلل اورام وخنازیر بود با بزرکتان وسرکین کبوتر
بر روی نهند سوراخ کند وبا کندم بر قوبا و ریشها دود کردن نافع بود
وبخور کردن بدان نابستن را یاری دهد خاصه چون با مر و زعفران
وسویق وکندر بود وچون بکوبند و بسرشند و بر عضوی نهند که سکی
یا خار بود بیرون آورد ووی مسکر ومسدد بود وبشیرازی شلمک
خوانند واکر در میان کندم ان زمان بغایت رسد مسکر آورد وبدل
آن چند قوتی بود واکر میان شراب نهند تا بجوشد وبیاشامند
غلیظ مسکر بود ومستی وخواب آورد وروغن وی جهة قوبا از روغن
بذر کتان نیکوتر بود وچون بر صدغ بمالند خواب معتدل آورد ورازی
کوید بدل آن قواست شیرج دهن الخل است بپارسی روغن کنجد
کویند وشیرج کویند طبیعت وی کرم وتر بود سودمند بود جهة
شقاق وخشونت سوداوی خوردن وطلا کردن وچون بر درد روی
بیرون موی را نکاه دارد وترخ ببهد وخوردن وی با آب میوه حکه
دموی وبلغمی را زایل کند وضیق النفس را صلاح کند ومعدل طبیعت
بود وسموم را نافع بود وخشونت حلق وسینه را سود دارد وسهوکه
طعم را زایل کند ودر وی غلظی بود ومعده را بد بود ومرخی وی بود
واکر خواهند که غلط الذکر شود ومصلح وی آن بود که بریان کنند وبعضی
کویند سوداوی را هیچ نفع نبود شبه العجوز اشنانست
وکفته شد ستان در الاحوین وکفته شد سرین وشیرخ
نیز کویند صاحب جامع کوید سرکین خفاشست وکویند بول اوست
وصاحب منهاج کوید شیر اوست ومولف کوید آنچه معروف است

شیر خفاش است که هیچ مرغ شیر ندارد الا الخفاش و شیر مرغ که مردم
بافواه کویند شیر رفتا است وطبعت ان کرم وخشکست وبغایت
کرم است سنگ مثانه بریزاند و تلخ و سعدی چشم زایل کند شیرانز
خشخاش است وکفته شد سنیز شونیز است وکفته شد
شیر حبشی طفل سیاهست وکفته شد سنخ حیوانی دریائی
است که سر و بینی وی مانند کوساله بود وکویند دوه شبه البته از
دریا بیرون شاید شیاف حوری پوش دهندی است وکفته شد
شیرابج ابج چون در شیر خیسانند از شیر ابج خوانند وقبض وی
کمتر از ابج بود ونیکوتر آن بود که چند روز در شیر خیسانند وطبعت آن
سرد وخشک بود در سیوم وکویند که وتر بود بلغم تر را زایل کند وقوت
شهوت بدهد وقطع قی بکند وآب دهن از دهان باز دارد وجراحت چون
بنشاند ومقدار مستعمل از وی یک مثقال بود وکویند مضر بود بمثانه
ومصلح وی شهاب بود وعسل شیراز بپارسی دوغ بود شیرخشت
نجست زرد رنگ که از هندوستان می آورند وطبعت ان کرم و
خشک است مسهل مره سودا بود وبلغم وخلطها غلیظ سوخته بیرون
آورد وبادها فاسد وشربت از وی دنکی تا دو درم بود شیرخشک
بپارسی شیرخشت کویند وطبعت ان کرم بود باعتدال وفعل وی قوی
بود از ترنجبین ومانند وی وبهترین وی آن بود که شفاف بود مانند
صمغ عربی والله اعلم واحکم

باب الصاد

صابون کرم وخشک بود در چهارم ومفرج اعضا بود محکم وقولنج بکشاید ومسهل
خلط خام بود وچون شافه از آن بخود برکیرند وبهار انضج دهد وشربت کوید
چون در میان خر وصوف نهند وحرار وقوبا را بدان بمالند محکم زایل کند
واکر با هیجدان بنمک بیامیزند ودر حمام بمالند حکه وجرب زنده شدن را

نافع بود واکر هیجدان حنا بیامیزند وبر زانو طلا کنند درد زانو ساکن کند
وبر نقش طلا کردن زود زایل کند وچون طلا کنند بر ریشها شهد بروجهت
رو بجانب کند پس با آب کرم بشویند هیچ دوا بهتر از این نبود وچون دود درمان رو
با هیجدان با سلیقون وهیجدان نور آب دهند بر ریش خضاب کنند ودر حمام
بعد از آن که نشسته باشد پاک ونیم ساعت صبر کنند سوی را زایل کند وچون
براورام بلغمی دشخوار نضج نهادیا ادویه که موافق بود ونضج دهد وچون
براورام نهند با ادویه که اورام بود مانند حرف وسرکین کبوتر واصل قثا
الحمار فعل وی قوی کرداند وبر جراحتها طلا کردن بکشاید وآب وی
اکر بخورند کشنده بود نزدیک بخوردن نوبه است ومداوای وی نجی کنند
باب کرم وروغن کنجد وبعد از آن کوشت از مرغ وروغن بادام صابون
الغلق ابی مالک است وکفته شد صابون الصادر کویند قثا الحمار
وکویند بتحقیق نوعی از شوحات است صبار لوف الصغیر وکفته
شود صاحیه جو است وکفته شد صنار مر هندیست وکفته
شد صبابی کویند عصاره سبنا است وکویند عصاره زرد رنگ
است طبیعت آن سرد است بغرهن کرم را نافع بود صبر سه نوعست
اسقوطری وعربی وسجانی بهترین ان سقوطری بود واسقوطره جزیره
ایست نزدیک ساحل یمن وان جزیره چهل فرسنگ است واهل آن جزیره
بی دینان اند وساحران محکم واصل ایشان از یونان است اسکندر ایشان را
از زمین یونان بدان جزیره فرستاد جهت ساختن صبر وزنان ایشان
مجموع ساحر باشند عجب آنکه اگر خصمی با کسی داشته باشد اگر آن شخص
حاضر بود والا شکل وی در ضمیر خود در آورند وقدحی پر آب پیش خود نهند
وآغاز سحر کنند تا آن زمان که نقطه چون در میان قدح پیدا شود بعد
از آن قدح بر جگر ودل او نقش کرده وآن شخص در حال بمیرد از حد مبالغت

در ساحلهای ایشان و نیکوترین صبر اسقوطری آن بود که لون مانند لون جگر
بود و بوی وی مانند و براق بود نزدیک بصمغ عربی و چون در دست بمالند
زود خرد شود و بلون مانند زعفران بود و از وی بوی روغن گوسفند
آید و قطعا سنگ ریزه در وی نبود و نوع عربی را عدنی و یمنی خوانند
و طبیعت صبر گرم و خشک بود در دوم و گویند گرمی او در اول بود و جالینوس
گوید خشکی وی در سیوم بود و گرمی وی در اول بود و گویند جهة معده
از همه دواها سودمندتر بود و ریشها که مشکل نیک شود خاصه در
کرود بر وی چون ناب بگدازانند و طلا کنند همچنین و ریشهایی که در دهان
و بینی و چشمها حادث شود و فی الجمله خواص وی آن است که منع ماده
بکند و اگر جمع شده باشد بگدازاند و مسخن معده و دماغ آن بود و بادها
بشکند و مسهل صفرا بود و رطوبت و بلغم از سر و مفاصل جذب جمع کند
و سده جگر بگشاید و با وجود آنکه مضر بود بجگر و ریش چشم و جرب آن
و درد و سوزش آن زایل کند و رطوبت آن خشک کند و در ابتداء نزول آب و
سر و معده و مجموع بدن را از فضول که جمع شده پاک گرداند و عروق و
اعصاب را از اوساخ پاک گرداند و ذهن را صافی کند و حبیش ابن الحسن
گوید شاید که صبر در سرما سرد و گرما گرم مستعمل کنند الا در زمان
معتدل که اگر در سرما سرد مستعمل کنند مضر بود بمقعد و باشد که اسهال
دموی آورد از بهر آنکه سر تنگی عروق بواسیر مقعد بود پس افواه آن بگشاید
و خون روانه کرد و صبر عربی مغص و کرب آورد و قوت وی در طبقات
معده بگذرد و زیاقی ماند و سقوطری هندی بود و چون بیاشامند
بخاری لطیف از وی متصاعد شود بسر و دماغ و فضول و بلغم که جمع
شده باشد پاک گرداند و روشنایی چشم زیاده کند و بدین سبب است
که در صبر در ایارجات و معاجین کنند و صبر چون شسته باشد

اسهال

اسهال زیاده کند و چون مغسول در ایارجات و معاجین و صبر چون
مغسول کنند قوة دوایی بسیار نقصان کند و از طبیعت دوایی بیرون
رود و صفت شستن وی صاحب جامع گوید بگیرند صبر اسقوطری
یک رطل بغلی صعینی ببرند بعد از آن افسنتین ربع رطلی و از هر دو
ایارج مصطکی و حب بلسان و دارصینی و سلیخه و عود بلسان و سنبل
و اسارون از هر یکی سه درم ان داروها در دو رطل آب شیرین بپزند تا بنیمه
آید و گرم بنوعی بپالند و صافی کنند تا آن آب از صبر صافی شود دیگر در هاون
کنند و دو مرتبه بشویند تا زمانی که هیچ باقی نماند الا مانند خاک که درد بعد از آن
از وی ببرند و صبر باقی ماند پس شش درم زعفران با وی بیامیزند و بر دارند
بوقت حاجت استعمال کنند شربتی از وی ما بین یک درم تا دو درم و صبر چون
کهن شود سیاه گردد و شسته وی زودتر از ناشسته ضعیف شود و گویند
مسهل سودا بود و صاحب جامع گوید مغسول وی مفرد شربتی نیم درم تا دو
درم بود با بکرم مسهل بلغم و صفرا بود و با ادویه شربتی از وی دو دانگ
تا نیم درم و مضر بود بمعا و تعدیل آن بکثیرا کنند و مضر بود بجگر و مقعد
و مصلح آن مصطکی و ورق گل سرخ و مقل بود و نوع سجانی سیاه بد بود
و صبر تنها استعمال کردن بغایت بد بود و بر مقعد از بهر آنکه خشکی وی در سیوم
است و مقعد عصبی است و برای آن سرد و خشک بود چون بر آن بگذرد
بشکافد و خشکی مضر بود بعصب و بدل صبر بوزن آن حضض بود **صحنا**
بپارسی ماهیابه گویند طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند
در اول و خشک بود در دوم و آن از ماهی سازند که آن را ماهی آشنر خوانند
در گرمسیر شیراز و خلطی بد از وی حاصل شود و نشف رطوبت معده
بکند و وجع ورک بلغمی را نافع بود و گند دهان که از فساد معده بود
زایل کند و قطع بلغم بکند و جرب و حکه آورد و دفع صداع وی مغز کاهو

بود **صدف** بهترین آن سفید بود که در آب شیرین باشد و طبیعت آن
خشک بود و صدف مروقش و صدف مر فرزنا سوخته استعمال باید کرد
زیرا که جراحات سحق کنند و این باب عام است هر چیز که جوهر وی حجری بود
تنها استعمال کنند نافع بود جهت جراحتها خبیث از بهر آنکه عفونت
لدغ بود و گوشت صدف بری چون سحق کرده طلا کنند برایرا خشک کرداند
بقوت و صدف حذب سلی و عطار بکند و مسکن وجع و نقرس و مفاصل
بود ضماد کردن و اگر قطع رعاف بکند و وی مسکن وجع بود و صدف
کوچک شکم براند و بدان بخور کردن اختناق رحم را نافع بود و مشیمه
بیرون آورد صدف سوخته جلاء دندان بدهد در کحلها چشم مستعمل
کنند و پشت چشم را نافع بود و غلظ الاجفان و موی زیاده که در چشم بود
بعد از آن که برکنند طلا کنند نافع بود و مقدار مستعمل از وی مثقالی
بود و از آب وی سه درم و صدف سوخته بهق زایل کند و ریشها پاک
و اسحق گوید خوردن وی مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل وی
ودع **صدف البواسیر** نوعی از صدف است که در ساحل دریا قلزم
بسیار باشد و در بحار حجاز نیز باشد چون در شب خود دور کنند
بواسیر را سود دهد و ببندارد و چون سوخته بعسل سرشته قطع ثالیل
بکند و تبر ۲ را سود دهد و شکل وی مانند حلزون بزرگ بود و او را
طبقات باشد و بوی وی کریه باشد و لون وی و فرقی که بسیاهی زند
و در قلزم بر کنار معروف بود **صد الحدید** زعفران الحدید است
و گفته شد **صریمة الجدی** نجوم الطحال است و گفته شد **صرو**
شوکران است و گفته شد **صوابر** حنظل است که ذکر خواهد
شد **صرصر صرب** صمغ است و گفته شود **صریرا** باد روح
است و گفته شد **صرصر** زیر گویند و آن حیوانیست کوچک که

شب آواز کند و بشیرازی جیرواسک خوانند و دیسقوریدوس گوید
اگر بریان کرده بخورند درد مثانه را سود دهد و جالینوس گوید بعد از آن
که خشک کنند کسی که قولنج داشته باشد یکعدد یا یکدانه فلفل بخورد
شربتی از آن حیوان سه عدد بود یا پنج عدد یا هشت عدد یا مثل آن
و در دو وقت هیجان درد و صعوبت آن و صاحب منهاج گوید چون
در زیت بپزند و در گوش چکانند درد گوش ساکن کند **صرفان** اسرب را
صرفان خوانند و نوعی از خرما سرخ مزه هست و آنرا هم صرفان خوانند
و بتازی [illegible] مکثوم گویند و در [illegible] گفته شد **صعتر** بشیرازی اوشر
گویند و بیونانی افدیاس و آن دو نوع است در اندرق و کرد و برگ و برگ
را بدیع گویند و نیکوترین آن کوچک ورق بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
در سیوم محلل و ملطف در دور کنی و درد دندان که از سردی و باد بود نافع
بود و طبخ وی با شراب کهنه کرم جانوران را سود دهد و با سکنجبین دفع
مضرت شوکران و قطر کشنده و افیون و سکنجبین دفع مضرت حسیین کند
و باحیا [illegible] عضله و معده و حکه را نافع بود و حیض و بول براند و طبیخ وی
شکم براند و فضول را بیرون آورد و خوردن وی عیشان را نافع بود
و آب وی کرم بکشد و حب القرع بیرون آورد و اشتها طعام باز دید کند
و بادها را تحلیل کند و تاریکی چشم و شکوریه که از رطوبت حادث شود
زایل کند و نیم مثقال از او مستعمل بود و روغن وی سینه و شش را
نافع بود و غذاء غلیظ لطیف گرداند و سردی معده و جگر را سود
دارد و سدهها بگشاید و قضیب وی با عناب بپزند و آب آن بیاشامند
خون غلیظ رقیق کرداند و فقاح وی مسهل مر سودا بود و بلغم شربتی
یکمثقال بود با نمک و سرکه صعتر قولنج و درد رحم و مثانه را نافع بود و چون
با عسل و سکر بر رو [illegible] هر شب که خسبند یکمثقال بخورند نزول آب دفع کند

ودهن را نیکو کرداند و گزندگی عقرب بغایت نافع بود و چون صعتر نزدیک
بقولی که مضعف چشم بود بنهند حرارت آن زایل کند و نوعی از صعتر
بوستانی هست که آن را سیکاریه (?) صعتری بری در رقت و فعل بهتر بود
و در تبریز بسیار بود و آن را امرزه (?) گویند و صعتر مضر بود بسپرز و مصلح
وی سرکه انگوری بود **صغبیر** سغبیر نیز گویند و آن سکبینج است
و گفته شد **صفصاف** خلاف است و گفته شد **صعبیه** (?) درخت
ابهل است و آن عرعر است و گفته شود **صفراعون** مرغیست که
آن را طواعلودیس گویند و گفته شد **صقر** مرغیست که بجهت
صید کنند و پارسی باشه خوانند و به تبریزی تایشا (?) گویند و ابوعمان
نیز گویند و گوشت وی گرم و خشک بود چون بپزند و خشک کنند و نرم
کنند و دو درم از وی با آب سرد بیاشامند تا سه روز سرفه سرد
و ربو را نافع بود و زهره وی نافع بود جهت ابتدای نزول آب در چشم
کشد و هرگاه باصم (?) بیهد و سرگین وی چون در کلف مالند زود زایل کند
صلوب خرنوب نبطی است و ثمر وی در مصر عجب الکلل (?) خوانند و
ایاغوس نیز گویند و صفت خرنوب نیز گفته شد و در ینبوت گفته شود
صلصل پارسی فاخته خوانند و اناعورس (?) نیز گویند و آن عقوا است
و گفته شود جالینوس گوید مجموع صمغها گرم و خشک بود لیکن بعضی
از بعضی فاضلتر بود و صمغ بشیرازی ازدو و پارسی زد و خوانند **صموغ**
صمغ بهترین صمغها بود و نیکوترین آن بود که صافی بود و چوب اندک
داشته باشد و سفید و شفاف باشد و چون در آب نهند زود بگدازد
و طبیعت آن معتدل بود و گویند گرم بود و گویند سرد و خشک و در وی
قبضی بود و جلائی با اعتدال در فر کرم (?) را نافع بود و مقدار مستعمل
از وی دو درم بود تا دو مثقال و خشونت سینه و حلق و قصبه

شش را نافع بود و حدت ادویه بشکند و اسحق گوید مضر است به سفل و مصلح
وی کثیرا بود و بدل آن صمغ بادام و حب الآس بود و گویند مصلح آن شراب
صندل و گلاب است **صمغ اللوز** بهترین صمغ بادام آن بود که سفید
بود و از درخت جوان گیرند و طبیعت وی مایل بسردی بود و گویند گرم
و تر بود و صمغ بادام شیرین درد حلق و سرفه و تب و دق را نافع بود و فربهی
آورد و صمغ بادام قابض و مسخن بود چون بیاشامند نفث دم را نافع
بود و با سرکه قوبا را نافع بود مالیدن و با شراب سرکه کهن را نافع بود
و سنگ گرده بریزاند و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی قند و خشخاش
بود و بدل آن صمغ عربی و کثیرا بود **صمغ الاجاص** بهترین صمغ
آلو بود که از درخت کهن گیرند و وی گرمی و خشکی بود و گویند گرم
و تر بود و درد شش و سینه را نافع بود و با شراب سنگ مثانه بریزاند
و با سرکه قوبا کودکان را زایل کند و جراحتها را باصلاح آورد و روشنایی
چشم زیاده کند و با سرکه ریشها و حزاز و شری و حصف را نافع بود و
اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح وی قند بود **صمغ السماق** چون
در دندان گیرند درد ساکن کند و جراحتها را نافع بود و در شیافات
روشنایی چشم زیاده کند **صمغ المحروث** حلتیت است و گفته
شد **صمغ الدامیتا** نیکوترین آن باشد که صافی باشد و به سرخی
مایل بود و در غایت حدت و حرافت بود و تلخی تمام داشته باشد و
بشیرازی اوواک (?) خوانند و از حدود شبانکاره خیزد و در هیچ جایی
دیگر نبود ملطف بود جهت بادها غلیظ کرده معده باشد سود دهد
و بعضی که در معده بود لطیف کرداند و بگدازاند و در قوت مانند حلتیت
بود و مولف گوید جهت درد دندان مقدار نیم درم نافع بود اگر سبب
آن تلخی بود **صمغ الصداب** گرم است در سیوم و خشک است

درد و برباد ها را بشکند و ورمها صلب را بگداند و ریش چشم را
نافع بود و چون بران افشاند و حنا زیر که در شیب بغل باشد بگدازاند
چون مقدار دنگی سعوط کنند بدال دو و زن آن حلتیت است
صمغ الخطمی سرد و تر بود تشنگی ساکن کرداند و شکم بربندد
و نافع بود جهة مرض صفراوی صمغ الجوز رومی کهرباست و
گفته شود صمغ الطرثوث اشق است و گفته شود صمغ القنا
کثیراست و گفته شود صمغ السداب البری تا فسیا است و گفته
شود صمغ الکمثری نیکوترین صمغ امرود آن بود که از درخت
کهن گیرند و طبیعت آن گرم و تر بود در دشش و ریشها آن سود دهد
و مقدار مستعمل از آن دو مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح
کل ارمنی بود صمغ البطم علک بار یعنی بناتیست و بنزازی
کند و طبیعت آن گرم بود و ملطف و محلل بود و در خواص نزدیک
بمصطکی بود صمغ السرو گرم و خشک بود و در قوة مانند
صمغ صداب و صمغ صنوبر بود و چون بدان سعوط کنند رطوبات
دماغ پاک کند و چون بر ریشها افشانند بالکلیه زایل و جمیع ریشهای
اعضا همین سبیل صمغ الصنوبر راتینج است و گفته شد
صمغ الخرشف کنگرزد خوانند و بشیرازی کنکری و آن تراب الحق بود
در کنکرزد و گفته شود صمغ الزیتون اسطرک است و گفته
شد و صمغ بری وی از ادویه قباله بود و چون در چشم کنند شبکوری
و تاریکی چشم زایل کند و جرب و قرح شده را سود دهد صمغ البلاط
صاحب جامع گوید بیونانی کیثوغلا خوانند معنی آن بتازی ارسند
ساخته و آن چیزیست که از رخام و سنگ میسان بود و صاحب
منهاج گوید معدنی بود و مرکب بود و الحجر مرکب بود از صبر

و مر و چون سیاوشان و علک و انزروت و صمغ عربی از عربیا جوزی
اصل مرجان و زاج از هر یک بهم جرد کوفته و بیخته بآب صمغ عربی و
بسرشند و در دیواری که بگچ سفید کرده باشند و بر تنور و ها کنند تا خشک
شود و هر چند کهن شود نیکوتر گردد و وی محفف جراحتها بود و منع
خون و ریم بکند و ریشها تر را بصلاح آورد صندل الابیض نیکوترین
آن مقاصری بود و زرد رنگ و طبیعت آن سرد بود در سیوم و خشک
بود در دوم درد سر و خفقان که عارض شود از تبهاء حاده و از صفرا
و جگر گرم و دهن گرم و محروری را بغایت نافع بود و ضعیف معده را سود
دهد و چون با بصلابه کنند و با گلاب و اندکی کافور بسرشند و بر
پیشانی طلا کردن درد سر که از حرارت بود ساکن کرداند و چون در
حمام با نوره در خود بمالند بوی آن زایل کند و بر نقرس گرم و ورم گرم
طلا کردن سود دهد و مفرح و مقوی قلب بود و چون محلوک
کنند اندک حرارتی در وی پیدا شود هیچ انکه از داخل و اگر خلط کنند
با ادویه جهة تقویه معده و جگر و سردی آن سود دهد و مضر بود
و مصلح آن نباتست و بدال آن آشناست صندل الاحمر
سرد و خشکست در دوم و گویند سردتر از سفید است و گویند سفید
سرد و تر است از سرخ لیکن سرخ خشک تر است از سفید محلل اورام
بود و منع ماده بکند و بر جمره طلا کردن نافع بود و در درد سر و اعظم
مناسب باشد و شریف گوید چون سحق کنند و با روغن زیت بیامیزند
تب دق از وی زایل شود و هم گوید صندل سرخ تر تراز اسندها بود
و بدال آن موفل است صنوبر بشیرازی کاج خوانند و صمغ آن
در جا گفته شد در پوست بیخ صنوبر صغار قبض بود و قوت
تمام و بیخ را نافع بود و شکم بربندد خوردن او و بر سوختگی آتش در دود

کند نافع بود و وی معتدل بود در حرارت و گویند گرم است در دوم
و خشک است در سیوم و گویند در اول و ورق وی کسی که در دهن وی
استن جایی بود و هر علتی که بود زایل کند و قشر وی چون بیاشامند
درد جگر و ریش شش را نافع بود و کرمی سبز هست که در درخت
صنوبر بود آن بقوت مانند ذراریح بود و قشور هر دو صنوبر چون
زمان در شیب دود کنند بچه و مشیمه بیرون آرد و ورق وی
چون بکوبند و ضماد کنند بر ورمهای گرم ساکن گرداند و با سرکه بپزند
درد دندان ساکن کند و دخان وی در مداد بغایت بود و در داروهای چشم
و موی چشم نکو گرداند و موی برویند و آب رفتن باز دارد و شیخ گوید
ثمر صنوبر کبار دیگر آن جلغوزه است چون کوفته با عسل بسرشند و هر
بامداد سه درم بخورند از املاح خلاص یابند و چوب وی چون ببرند
باب و اعضا کسی زحمت کشیده باشد بدان بشویند نافع بود و بدل
آن زفت است **صنار** دلب است و گفته شد **صرو برا**
اسمی یمنی است و آن صمغیست که از طرف یمن می آورند بلون سرخ بود
و در جراحتها استعمال کنند و قطع اسهال بکند و این صمغ بشکل خنصر ما
و از آن همچنان قرص میسازند و از ابوالابل خوانند و جراحتها
را با صلاح آورد **صوف الارض** فراسیون است و گفته شد
صوف بپارسی پشم خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود نیکوترین
آن نرم بود و پشم سوخته خشک بود در سیوم و مجفف بود صفت
سوختن آن مانند ابریشم بود بگیرند دیگی آهنین یا کواری نو و اگر
کواری بود نیکوتر بود و پشم را بشویند و فشار کنند و در دیگ نهند
و بر سر آتش نهند و طبقی بر سر آن نهند که سوراخ داشته باشد تا آن
زمان که سوخته گردد و ریشها را نافع بود و گوشت زیاده کرد در ریشها

بود بعضی دو پشم را سوخته کرده جرکن باشد چون با زیت و سرکه تر کنند
و با بزرت ضماد کنند بر جراحتها جرکن در ابتداء آن موافق بود و
بر جایی که حربی زده باشد یا استخوانی شکسته بود همچنین و چون
با سرکه و روغن گل تر کرده صداع و درد چشم و مجموع اعضا را نافع بود
و بران ضماد کردن و شریف گوید خرقه صوف چون تر کردن روندگان
بندد خستگی بر ایشان کار نکند و هیچ زحمت نرسد و چون پشم زده یا
کنند میان انگشتان دست و پای که شق کرده باشد شقاق آن زایل
کند و رازی گوید چون بپوشند صوفی که گوشتان گوسفند کرده خورده
باشد حکه در بدن انگیخته گردد و بقراطیس گوید پیمان بستی در گردن
گاو بندد زبون و عاجز گردد **سوطله** نوعی از سلق است زرد
رنگ و صفت سلق گفته شد پیش والله اعلم **باب الضاد**
ضال ثمر سدر خوانند بپارسی کنار گویند و در سین گفته شود
ضبعة العرجا حیوانیست و چون رود لنگ نماید و از بهر این ضبع
عرجا نام وی کرده اند بپارسی کفتار گویند گوشت وی گرم و خشک
بود در دوم مانند گوشت سگ و چون در دست وی حنظل بود
کفتاران از وی بگریزند و چون یک دندان وی با خود نگاه دارد
و بر سگ گذار کند بانگ نزند و چون زهره وی بگدازند با همچندان
روغن الخوان و در ظرف مسین کنند و سه روزها کنند بعد از آن
طلا کنند بر چشمی که داند داشته باشد در هر ماهی دوبار سفیدی
زایل کند و دانه برد و هر چند این روغن کهن گردد نیکوتر بود و چون
زهره وی با پیه شیر طلا کنند کلف برد و هر چند چون زهره وی
تنها در چشم کشند تیزی چشم زیاده کند و اگر طبیخ وی که با شبت
و نخود با آب پخته باشند سودمند بود جهت درد مفاصل و بر آن

نشستن بغایت نافع بود و مغز ساق وی چون باتفاق ملک انبذ و بر
نقرس طلا کنند بغایت مفید بود و پوست وی چون بر شکم زن حامله
ببندند بچه نگاه دارد و بیندازد و اگر جلد وی کحلی سازند و بدان کحل
تخم جهت زرع بر بمالند آن زرع از همه آفتها ایمن باشد و اگر این پوست
در قدحی کنند و در ان آب کنند و بکسی دهند که سگ دیوانه گزیده
باشد و بیاشامد هیچ زحمت بوی نرسد و صاحب جامع گوید که پوست
پیرامون حاضر وی چون بسوزانند و با زیت سحق کنند و مخنث در و
بر خود بمالد ابنه از وی زایل شود و صاحب جوامع اللذات گوید اگر موی
که پیرامون و دبر وی بود و خصیه آنچه نر بود بدین نوع که گفته شد
استعمال کنند این عمل کند و اگر از ضعف ماده بود بگیرند و بکوبند و سحق
کنند بزیت و طلا کنند بر دبر مردی که زحمت نداشته باشد ابنه
بر و غالب شود و گویند کفتار دشمنی همه حیوانات بود از بهر آنکه شکوبند
که هر حیوانی هر جنس وی که بوی بگذرد البته بر پشت وی رود و در
خواص آورده است که وی سالی نر و سالی ماده می باشد و سبب آن
آنست که در شب ذنب وی حلقه باشد که باندام زن و ماده نرسیده
باشد و بیش شکافته گردد و وی موافق خرگوش بود و مخالف همه
حیوانات و اگر عجایب وی آنست اگر سگ بر بالای ایستاده باشد
در مهتاب و سایه سگ بر زمین افتاده باشد و کفتار در شب سایه
سگ رود چنانچه در سایه مستغرق باشد سگ خود را از بالا در نشیب
اندازد و کفتار وی را بخورد و اگر دهم وی در بینی کنند که موی بر
زیاده داشته باشد و هیچ که بر کنده باشند کحل کنند دیگر نروید و در
شب هیچ حیوان با وی بر نیاید **ضب** عظاء است و عظا
نیز گویند و آن نزدیک بوزک است و بپارسی سوسمار خوانند و کبی

وی بر کلف و نمش طلا کنند زایل کند و سفیدی که در چشم بود ببرد
صحاج بکسر صاد اسم صمغ درختیست مانند درخت بان و
نبات وی در کوه تهوان از زمین عمان باشد و آن صمغی سفید
بود که جامه چون بوی بشویند پاک گرداند با کثر از صابون و مرد
سر را بدان بشویند و دانه پاک بار آورد مانند مورد سیاه و زبان
را بگرد و ضجاح بفتح صاد اسم هم درختیست که دود دام وی را بویند
مانند خروع و قب و آلب **ضرو** درختیست در کوهستان
یمن مانند درخت بلوط بزرگ الا از وی نیکوتر بود و ورق وی بسرخی
مایل بود و ثمر وی مانند خوشه بطم بود لیکن حب وی بزرگتر بود
و ورق وی چون ببرند و صافی کنند و دیگی بر سر آتش نهند و بپزند
انعقاد دهند از ان بردارند و استعمال کنند جهت حشوه سبز و سرفه
که از سردی بود و در دهان گویند قلاع را ساکن کند و حالو صمغ
وی می آورند بمکه و بعوم مانند لادن بود در بویها خوش زبان
مستعمل کنند و خشبوی بود و طبعت وی گرم بود در سیوم و گویند
در دوم و تر بود در اول و گویند خشکست در اول و بعضی گویند که کام
ورق تخم وی از است و گویند در دوم که کام الحالات یعنی پوست
بیخ آن و بصری گوید صمغ ضرو معروفست بکمکام و طبعت آن گرم است
بدرجه دوم و خشکست در اول محلل و جذاب بود از عمق بدن
و اسحق گوید خاصیت روغن حب وی آنست که ریاحی بلغمی را
زایل کند و رازی گوید صمغ وی جهت دفع قلاع و استطلاق بطن در غایت
نیکویی بود و شریف گوید و عنی بسیار از حب وی بیرون آورند
و بادها را بشکند و محلل و ملطف بود و چون ورق وی با روغن
بپزند و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و تخم چو سوی

جراحتها را نیکو بود و قطع خون بکند و نیکو بود خاصه جراحت حبشه
کودکان و اسحق بن عمران گوید بدل صبر و انزروت است و بعضی گویند صمغ
درخت حبة الخضرا است **ضرب** صاحب منهاج گوید عسل است
و همو گوید از قول شریف که آن حیوانیست بلغة همدان و براشیم
خوانند و بلفظی دیگر دلدل و آن نوعی از قنفذ بزرگست و خار دراز
دارد و مانند تیر اندازد و چون خواهد که بیندازد کرد کرد و چون
راست شود تیر بیندازد گاه باشد که سه چهار بیندازد و اگر بر اعضاء
آدمی آید مجروح شود و گوشت وی گرم و خشک بود و وی بمقدار
سگی کوچک بود و گوشت وی چون بخورند نقرس را نافع بود و چون
وی بر قدمین ضماد کنند نقرس را زایل کند و چون وی در اندام مالند
جرب را زایل کند و کلف را جلادهد البته **ضرع** بهترین
پستان آن بود که از حیوانی گیرند که گوشت وی نیکو بود و در وی شیر
بسیار بود و طبیعت وی سرد و خشک بود و اولی آن بود که با افاویه
خورند تا زود از معده بگذرد و شریف گوید زن شیر دار که شیر وی
اندک بود چون بخورد شیر وی زیادت شود **ضرم** اسطوخودوس
است و گفته شد **ضریع** نباتیست که در ساحل دریا بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود و چون با آب بپزند و در آن نشینند درد مفاصل را
عظیم نافع بود و چون خشک بود و بدان بخور کنند زکام زایل کند
ضروع الکلیب اسمی مغربی است درختی در کوهستان
مکه بود و آن نغوم است و درخت آن بشکل درخت صبر بود و اما گل
مجموع سفید بود **ضرس العجوز** خشک است و در جا گفته شد
ضغابیس قثاء الصغار است و گفته شود و باقی دیگر جهت
که ساق نبات وی مانند هلیون بود و از اثر ضغبوس گویند

ضغبوس حشف است و گفته شد **ضغایر الجن** گویند بپارسی
پرسیاوشان است و گفته شد **ضفدع** بپارسی غوک گویند و وزغ
و بترکی بک گویند و بپارسی بطرا خوانند و گوشت وی آنکه وزغ بود
چون با زیت و نمک بپزند نافع بود جهت گزندگی جانوران و پادزهر
هوام و مجموع جانوران بود و گزندگان و مرق وی چون بدان انواع
بپزند و یا موم و روغن گل روغن سازند موافق مرضهای مزمن را که اثر
ریشها عارض شده باشد و مدتها بدان گذشته باشد و چون
بسوزانند و خاکستر وی بر موضعی که خون روانه بود یا رعاف بدان
موضع افشانند خون بر بندد و چون با زیت یا میز بکوبد و داء الثعلب
مالند زایل کند و گویند چون پلک سبز بر موضع موی زیاده که در چشم
بود بچکانند بعد از آنکه موی بر کنده باشد دیگر نروید و چون با آب
و سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و چون وی را
مرضوض کنند و بر گزندگی عقرب و مار نهند نافع بود و چون بر دندان
نهند درد بیفتد و بوی وی کشنده بود و چون چهارپایی وی را در میان
علف بخورد دندانها وی بیفتد و گوشت وی گزندگی جانوران
را نافع بود و در خواص آورده اند که چون زبان وی بر ناف کسی نهند
که خفته باشد هر چه کرده باشد بگوید و انکار او را خبر باشد و چون
با خایهٔ مور بر موضعی نهند که موی ستره باشد دیگر نروید و اسحق
گوید شخصی را پیکان در استخوان روی مانده بود مدتی دراز و
علاج بسیار کرده بود و هیچ فایده نبود ضفدعی را پوست باز کرد
و بر جراحت و پیرامون آن نهاد در یک شبانه روز پیکان بیرون آورد
از جراحت وی در غایت قوت جاذب بود از بهر آن است که قلع
دندان بکند و خون وی بدن را نوره کند و لون را تیره کرده اند

وقلع قمنی را احداث کند و بدترین صمغ‌ها در آنچه گفته شد سبز بود
که در بیشه بود یا سرخ که در دریا بود و مداوا کسی که آن خورده باشد قی
و آب گرم کند و عسل و نمک تا معدهٔ وی پاک گردد و بعد از آن در حمام
رود و آب نیم گرم استعمال کند پس سکنجبین و اسفیدباج خورد با دار
صینی و شراب با مثلث نافع بود جهة استسقا و چون خلاص کرده د
دندانها وی همه بیفتد و اگر صفدع زرد خورده باشد قطع شهوة
طعام بکند و لون را تباه کند و غثیان و قی و درد و ورم شکم و ساقین
پیدا کند و علاج وی نزدیک بود بعلاج آنچه از پیش گفته شد **صومر**
حولاست و آن بادروج است و گفته شد **ضمیران** ضمیران نیز
گویند و از اشاهسفرم شرازی خوانند و آن سبز بود چون کرمانی
و صاحب جامع گوید فودنج جوبی است و سهو کرده است و طبیعت
وی خشک بود در دوم و گویند سرد بود و مروی مزاجرا نافع بود
خاصه چون گلاب بروی زنند و بر جایی که سوخته باشد ضماد کنند
نافع بود و قلاع را زایل کند والله اعلم والحکم **باب الطا طالیسفر**
یونانی است دار کیسه خوانند و ماو نیز گویند و صاحب منهاج گوید ورق
زیتون هندی بود و آن قشر هندی است و صاحب جامع اقوال بسیار
آورده است اول گفته است که بسباسه است دیگر قول ابن جلجل
آورده که لسان العصافیر است و دیگر گفته که عرق شجر هندی است و دیگر
گفته که عرق درخت توت است که کرم ابریشم برگ وی میخورند
و این قولها خلاف است و این موافق قول صاحب منهاج است و صاحب
جامع تحقیق نکرده که چیست و مولف گوید پوست بیخ زیتون هندی
است و باقی همه قولها خلافست و خطا و آن پوست سطبرتر از
دارصینی است و صلبتر و میل بسیاهی زند و طعم آن بغایت

عفص

عفص بود و قابض و اندک عطریتی داشته باشد و جالینوس گوید
در وی هیچ گرمی و سردی نبود و گویند خشک بود در سیوم و ابن
عمران گوید گرم و خشک بود در دوم و مجوسی گوید معتدل بود در
گرمی و سردی و خشک بود در دوم ذرب را نافع بود و قرحه امعا
و نزف الدم و بواسیر و فالج و لقوه و مقدار ماخوذ از وی یکمثقال بود
و چون بر سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و قلاع
سفید را زایل کند چون آب وی در دهان نگاه دارند و گویند مضر بود
بشش و مصلح وی عسل بود و بدیعورس گوید بدل آن چهار دانگ
آن کمون بود و نیم وزن آن اسهل **طاخک** ثمر ازادرخت است
و گفته شد **طاووس** مرغیست مشهور و بعد از یکسال
تمام پرها بر آورده باشد و هر یکسال یکبار بجبر بر آورد و گوشت پیه وی
چون با سفیداج بپزند و بخورند و مر آن بیماری را که نامند ذات الجنب را نافع
بود و چون پیه وی بگدازند و با آب سداب و عسل بیامیزند درد معده
و قولنج را نافع بود و گوشت و پیه وی مجامعت را قوت دهد و زهره
وی چون با سرکه بیامیزند و گزندگی جانوران را سود دارد و گوشت
وی صلبتر از سفنیدین و ورشان و بط بود و غلیظتر و دیر هضم
شود و ابن ماسویه گوید گوشت طاووس بد بود مزاجرا و صاحب جامع
از قول صاحب منهاج آورده که نیکوترین آن جوان بود و طبیعت آن
گرم بود و مصلح معده گرم بود که هاضم وی بقوت بود و اولی
آن بود که بعد از کشتن دو روز یا سه روز رها کنند و سنگی در پای
وی ببندند و بیاویزند بعد از آن با سرکه بپزند و ابن زهر گوید اطبای
ما تقدم مرغها اگر گوشت ایشان صلب بود یک ساعت پیش از
پختن کشته اند و بر او بخته اند از این ازبهران کرده اند که زود هضم

شود که چون زمانی در نمک کرد مانند خمیر کرده آرد رود هضم شود نیکوتر بود
این همچنانست ورازی کوید طعامی که سمی در وی بود چون طاووس
بیند رقص کند و فریاد کند و کویند چون بر بینند ظرف طعام که سم در وی
بشکند وابن زهر کوید اکر مطبون زهرم وی با سکنجبین وآب کرم بیاشامند
شفا یابد واکر بر برص مالند لون ان بکرداند **طارطقه** ماهو بر
دانه است وکفته شود **طارمعته** رنداست وکفته شود **طالیقون**
علی ابن محمد کوید طالیقون نحاسی بود که مدبر کرده باشند بتوبال نحاس
کرده که بر کمیز کاو خیسانیده بود و مرجان کرده آب اشنان تر خیسانیده
باشند پس در وی سمیتی تمام و حرارتی قوی بود ودیکر کویند ان
نوعی از مس زرد است وفرق میان وی وانواع مس زردی و است
وچون ان اتش بیرون آورند وبتک زنند شددی در وی پیدا شود وزرد
کردد و شکسته نکردد تا سرد شود ودر کتاب احجار کوید طالیقون
از جنس نحاس است علی الکه کوید در ادویه کرم مدبر کرده اند تا سمیت
در وی احداث کنند واکر از طالیقون منقاشی سازند وموی زیاده
که در چشم بود بوی بر کنند دیکر نروید خاصه چون مکرر کنند واکر کسی
لقوه داشته باشد ودر خانه تاریک رود که قطعه روشنی در وی نباشد
وایینه ازوی برابر نظر خود دارد وبدان ادهان کند لقوه زایل کند
واکر طالیقون در اتش نهند تا سرخ شود ودر آب فرو برند هیچ چهارپای
کرد ان نکردد واکر قلابی ازوی بسازند ودر آب آویزند ممکن که هیچ
چهارپای کرد ماهی ازوی خلاص نیابد وطریی کوید طالیقون
نحاس است که مدبر بود بتوبال النحاس وآنچه در زمان دخنی مرتفع
شود وتقشیر در موضع سکر ودر بولکا وخوشبانند وموکف کوید
اکسیریان طالیقون را مس دست خوانند وکویند در کان مس میروید

طباشیر نیکوترین آن سپید سبک بود که زود خرد شود وطبیعت
آن سرد وخشک بود در سیوم وکویند در دوم ومسیح کوید سرد است
در دوم وخشک است وشیخ الرئیس کوید مرکب القوی بود مانند کل
ودر وی قبضی بود وقوت معده بدهد وقلاع را نافع بود وسوختکی
سود دهد وشکم بربندد وتبهای حاده وتشنکی وقلاع که از مرض
صفرا بود باز دارد وکرمی جکر بنشاند ودر تبها وبثرها که در دهان
کودکان بود تبها یا با ورق کل سرخ بدان پاشند وبواسیر را ودرد چشم
که مرد را نافع بود وقوت دل بدهد وخفقان که از حرارت بود ساکن کرداند
وتوحش وغم وضعف معده والتهاب آن وغشی وکرب را نافع
بود ومفرح ومقوی قلب بود وتری که از معده نشف کند وقوت
اعضا که از حرارت ضعیف شده باشد بدهد وسرد مزاج را بزعفران
معتدل کند وتفریح وتقویت وی بغایت بود وکویند جو زدن وی باه
را مضر بود واسحق کوید مضر بود بر شش ومصلح وی کلاب بود وکویند
مصطکی وانیسون وبدل آن عصاره لحیة التیس است وکویند بدل آن
سه وزن ان تخم خیار دم وچهار وزن آن بزر قطونا وکویند بدل آن
نیم وزن آن کافور است **طباب** نوعی از ابحیه مرغ بزرک است **طباق**
کویند عرعاف است اما قول اکثر انست که عاقف است وکفته شود
طبیعتا نوعی از کندم است اما باریکتر بود وحشیش وی یک بالایی
مردم بود ودر سردیرها کارند وازا کاکل خوانند ومزاج وی مانند
مزاج کندم بود لیکن بعلج بود ونان وی چون کرم بود نیکو بود اما
چون سرد شود بد بود ودیر از معده بکذرد واکر از ارد وی حسوی
سازند سینه را پاک کرداند وسرفه سخت را نافع بود وجوا براشد
وکرده ومثانه را پاک کند ومضر بود بمعده ونفخ وقراقر پیدا کند

واکر اسب بخورد هیچ مضرة بوی نرسد چنانکه از کندم مضرت میرسد
طبرزد اسم پارسی معرب است واصل آن تبرزد است از بهر آنکه
صلب است بر سست و تبرزد و نمک طبرزد از بهر آن کویند که صلب بود
طبیخ بطیخ است وکفته شد طثرح موری کوچک بود ودر
باب نون در نملک کفته شود طحلب حرو الضفادع است بپارسی
جامه خواب بک کویند طبیعت آن سرد بود در سیوم وکویند در دوم وتر
بود در دوم خون را ببندد وطلا کردن بوی ورمها کرم ونقرس کرم
وحمره ودرد مفاصل کرم بغایت مفید بود وچون در زیت کهن
بجوشانند عصب را نرم کرداند واکر ضماد کنند بر قیلة الامعاء کودکان
نافع بود طحال نیکوترین سپرزان بود که از حیوان فربه کرفته
از بهر آنکه بدترین آن کبرزان لاغر بود وشیخ الرئیس کوید بهترین سپرزها
سپرز خوک بود ومع ذلك کیموس وی بد بود وطبیعت آن کرم وخشك
بود وکویند سرد در دوم وی ممضی بود وخونی سوداوی از وی متولد
شود ووی دیر هضم شود به سبب عفوصتی که در وی است واولی
آن بود که با روغن بسیار وبیه پخته کنند وبر روی شراب صافی
رقیق اکر بعد کر خورند طمحا شوکران است وکفته شد طفشیقون
طفشیقون است وتاویل آن توبیخ بود از بهر آنکه آن دوائیست که
اهل ارمن پیکار ابوی زهرالود کنند ودر جنکها بکار برند وحلتیت
بادزهر وی است طرقون برطانیقی است وکفته شد
طریخوماطس شعر الجن است وکفته شد طرستوج برستوج
نیز کویند وآن ماهی دریایی بود وبیونانی طربغلا خوانند ودیسقو
ریدوس کوید ادمان خوردن وی شبکوری وتاریکی چشم آورد
وچون بشکافند وبرکزندکی تنین بحری وعقرب وعنکبوت نهند

شفا یابد طرثوث طرثوث نیز خوانند بپارسی بل شرین خوانند
وسفید بود بهترین آن سفید بود وطبیعت وی سرد وخشك وقابض
بود و رازی کوید سرد وخشك بود در سیوم قطع خون رفتن بکند از
بینی وار سفل وجمیع اعضا رحم وشکم بر بندد وقوت مفاصل
سست بدهد ومعده را قوت دهد وچون با دوغ کاو وترش تازه
بپزند وبیاشامند استرخاء معده را مفید بود ومقدار ماخوذ از وی
یک مثقال بود تا ... واسحق کوید مضر بود به سفل ومصلح وی
کلنار است وبدل وی حبت بلوط بود طراغوریغانس
صودج جبلی است وکفته شود طرخون بپارسی ترخونی کویند
ونیکوترین آن بستانی تازه بود وطبیعت وی کرم وخشك بود در وسط
درجه سیوم وکویند سرد است مجفف رطوبات بود ونشف تری بکند
وقلاع را نافع بود چون بخایند زمانی نیک در دهان دارند وچون
بخایند پیش از خوردن داروی مسهل که بد طعم بود واحتباس طعم آن
بکند به سبب تخدیر ومعده را قوت دهد ودرد حلق آورد ودیر کوارد
مضر بود وقطع شهوت باه بکند وتشنکی آورد ومصلح وی کرفس بود از
بهر آنکه منع ضرر آن بکند وزود بکذرد وهضم کند وتمیمی کوید آب آن
با آب انار بطلم در شراب هندی کند که از شراب کاوی خوانند منع
البه وحصبه بکند خاصه آب طرخون این عمل بکند ومنع حروق
علل وبا بکند طریفلن معنی آن بیونانی دو ثلاثة اوراق بود و
این اسم مشترك است بر چند نوع که کفته شد وبر باب خصی الثعلب وابن نیز
کفته شد ودیکر بر دوایی که مخصوص است برین اسم وآن حوماز است
وبیونانی نام بسیار دارد وبعضی ویراسوس کویند وبعضی اسفلیطس
وبعضی اکسف قیلن وآن نباتیست که دراز بود ونیک که پا یا بیشتر

بود وقضبان وی باریک بود وسیاه مانند اذخر ودر ابتدا بوی سداب
کند وباخر بوی فقر وگل وی زیتونی بود وطبیعت ان گرم وخشک
بود در سیوم مانند فقر الیهود وتخم وی وورق وی چون با آب بیاشامند
نافع بود بشوصر وعسر البول وصرع وابتدا استسقا ودرد حمرو
بول وحیض براند وباید که از تخم وی سه درم واز ورق وی چهار درم
بخورند وورق وی چون با سکنجبین بیاشامند نافع بود جهت گزیدگی
جانوران ریزند در دساکن کند وبعضی از مردمان ورق
وسه حب ازوی با شراب بیاشامند ودر تب ربع چهار ورق وچهار
حب بیاشامند زایل کند وازاد و بها معاجین بود **طرفا** بپارسی
درخت گز بود وان انواع است یکنوع ثمر وی اگز مازج خوانند وثمر
وی را حب الاثل خوانند وثمر الطرفا خوانند وطبیعت وی سرد وخشک
بود در دوم وی قبضی بود وتحقیق وثمر وی بغایت قابض بود وگویند
گرم بود وطبخ وی چون بطول کنند سبش بکشد وچون ورق وبیخ
وقضبان وی با سرکه یا با شراب بپزند سپرز را نافع بود ودرد دندان
را نیز نافع بود وبدان مضمضه کردن وورق وی با آب بپزند وبا شراب
ممزوج کنند وبیاشامند سپرز را بگدازاند وموافق زنانی بود که رطوبت
از رحم ایشان روان بود ونهاده در ازیران گذشته باشد چون بطبیخ
آن بنشینند نافع بود وابن وافد گوید زنی بروی جذام باشد از طبیخ بیخ وی
با سیویز چند نوبت بیاشامند ازوی زایل شد وگوید تجربه دیگر
دیگر را هم صحت یافت وخوزی گوید چون دخان کنند هر سرد
را زایل کند وبغایت سود دهد در بیشتر ورمها ورازی گوید بخوری
سه نوبت بواسیر را خشک گرداند وشریف گوید چون بخور کنند
در دهان کسی که حلق در حلق جسیده باشد بیفتد وثمر وی که نکو

ریلان سود دهد ودیسقوریدوس گوید بدل ثمر الطرفا در داروی
چشم عفص بود **طرطلودیس** طرطلود قطلس است وگفته شود
طریغون طرسعینس است وگفته **طریخ** نوعی از ماهی کوچک
بود که از طرف ادربایجان می‌آورند بهترین آن بود که نرم‌تر باشد
وطبیعت ان گرم وخشک بود وطبع براند واندکی ازوی ملطف
سودا بود در بهار ربیع ووی مضر بود بر سینه ومعده ومصلح وی
روغن بسیار بود **طراغیوث** نباتیست که در جزیره اقریطس روید
وصمغ وی مانند صمغ عربی بود وحرارت ورق وصمغ وی در اول
درجه سیوم بود سنگ گرده را بریزاند وحیض براند چون یک
مثقال ازوی بیاشامند واین نبات بغیر از جزیره اقریطس نروید
ودرخت وی مانند درخت مصطکی **طرفلیون** سیسالیوس
است وگفته شد **طرنیله** طربفلن است وگفته شد **طروقوقون**
طریقوقن گویند سلیقن قاو بیا نیز گویند وان زعرور است وگفته
شد **طروعلود فطیس** عصفر الشوال است وعصفر ایساج
تیر گویند ومولف گوید آن مرغیست بمقدار گنجشکی ودنبال وی
برین زرد بود ونقطه سفید بر دنبال وی بود وبر لب آب نشیند
ودینی در اندر ار ومدام وی در حرکت بود منبرازی وبراد سنگ واگو
گوینده سنگ مثانه بریزاند ورها نکند که دیگر جمع شود در مثانه و
دیسقوریدوس گوید چون ازوی اندکی بخورند سنگ بریزاند ووی را
صعوا عون وطرعلود بیس نیز گویند **طرحا المیثون** نوعی از زیره
است **طریقان** نباتیست که در بهار روید وگل وی مانند گل خشف
بود زرد وگرد برگرد گل خار داشته باشد وشیرازی انکره خوانند و
آن فرطر بری بود اگر طبیخ وی برکرد بذکیا افعی ریزند در دساکن کند واگر

برعضوي سليم زير بدهسان درد و زحمت پيدا كند كه از كزندكي افعي
طفشيل عدس مقشر است كه با سركه پخته باشند طلق كوكب
الارض خوانند وعرق العروس وبيوناني اسطراي كوكب وغير آن
كوكب الارض بود ورازي كويد سه نوعست يماني وهندي واندلسي
ويماني نيكوتر بود ونيك وبراق بود وهندي بشكل يماني بود الاصل
وي نكند واندلسي صحيفه وي سبز بود وغافقي كويد ان نوعي
از حشيش است وان معروف بود بعرق العروس وارسطاطاليس كويد
خاصيت طلق ان است كه اكر بهاون يا مطرقه يا باهن و هرچيز كه چيز
ها بدان كوبند بكوبند كوفته نشود الا بجعر الماش بشكنند وقطعاوي
را سحق نتوان كرد الا مكر سنكي چند كوچك با وي اضافه كنند و درخرقه
خشن يا موي بندند و در آب بجنبانند تا جسم وي خرد شود وبكدازد
وعلي بن محمد كويد حل وي چنان كنند كه در خرقه بندند با سنكي چند
خرد و در آب نيم كرم اندازند و باهستكي بجوشانند تا حل شود وان
خرقه بيرون آيد بعد از ان آب از وي صافي كنند و در آفتاب رها
كنند تا خشك شود پس بين طرف بماند مانند خرده وابن مولف كويد
اين عمل را صلب خوانند چنانچه اين طلق كه اين عمل بر ان كرده باشند
طلق محلوب خوانند نه محلول و شيخ الرئيس كويد خوردن وي خطر بود
وطبيعت وي سرد است در اول وخشك است در دوم قابض بود و خون
بربندد وچون باب لسان الحمل بياشامند و مرهمي و ذكر وخلف
اذنين ومجموع كوشتي كه سست بود در ابتدا او نافع بود خون كه از سينه
آيد باب لسان الحمل بربندد وخون رحم ومقعد بربندد وچون مغسول
كرده باب لسان الحمل بياشامند وغافقي كويد نيكو بود جهت ريشها
كه بر اعضا بود ومان پيدا شود وصاحب منهاج كويد از قول اسحق بن

مثقال از وي سنك كرده بريزاند وكويند مضر بود به سپرز ومصلح
وي كتيرا بود ووي سوخته نشود الا بتحليله طلع ابو حنيفه
كويد اول ثمر نخل طلع خوانند و قشر وي كفري و جفري خوانند
وآنچه در اندرون قشر بود ولبغ خوانند بپارسي بهار خرما كويند و
طبيعت آن سرد است در اول وخشك است در دوم وكويند قبض در
وي ممكن نيست كويند تر بود و باقولي كويد دقيق نخل ذكر بپارسي
كشن خرما خوانند باه را نافع بود ومجامعت را قوت دهد و ابن ماسويه
كويد خشكي بر وي غالب بود بر خشكي خمار و سردي وي مانند سردي
خمار بود و دير از معده بكذرد وشكم بربندد بسيار خوردن وي
درد معده پيدا كند و قولنج واين فعل بخاصيت وي است وصاحب
منهاج كويد مصلح وي شهد است ورازي كويد طلع مقوي معده
بود وخشك كند وبجهت وي مزاج اسود دهد ودفع مضرت وي
از نفخ در معده و دير از معده كذشتن بزنجبيل مربا كنند يا بجوارشات
كرم وابن ماسويه كويد اكر مسلوق خورند بايد كه با خردل و مري
و زيت وفلفل وكرويا و سداب وكرفس ونعناع وصعتر خورند
واكر خام خورند با طعام مهاد چرب مانند مرغ و بره وبزغاله فربه وماشه
آن و بعد از ان شراب بر سر آن خورند طلح ميوه است در طرف
دريا كه از اموز خوانند و در سيم كفته شود طلسا نوعي از
صدف است واهل شام ويرا الطليس خوانند واهل مصر ابنيس و
نمك مسود با نان خورند در صفت صدف كفته شد طلا
خمر است وكفته شد وبعضي كويند مثلث است وابن سمجون كويد
مرعبست از قطران است ومولف كويد انچه محقق است ومشهور
شراب كهن است وآنچه خوب بود از اطلا خوانند طمطم

سماقاست وكفته شد طمرا خروع است وكفته شد طواره
بيش است وكفته شود طرثوث لعب الثعلب است وكفته شود
در عين طوطاق اعزباين حماض جبلي است وان نوعي از
سلق جبلي است ودر حماض كفته شد طهف غافتي كويد در است
وكويند طعامي است كه از ذرة سازند طيلابيون نوعي از حي العالم
است وكفته شد وجالينوس كويد طبيعت آن كرم بود در اول وخشك بود
در دوم يا سيوم جراحتها و عفن را نافع بود و بر بهق و برص يا سر كه
طلا كردن مفيد بود وديسقوريدوس كويد ورق چون ضماد كنند بر
برص وشش ساعت رها كنند تا خشك كردد بهق را زايل كند طيقي
وطيقي نيز كويند وآن دار است وكفته شد طيهوج بپارسي تيهو
كويند و بزبان اندلسي درس و نيكوترين فربه تر بود كه در زمان خريف بود
وطبيعت وي معتدل است در كرمي شكم ببندد و ناقهان شايد كه
ادمان اكل آن كنند خصوصا اصحاب رياضة واولي آن بود كه ماننده
هريسه پزند از بهر آنكه غذاي غليظ است طيب العرب اذخر است
وكفته شد طيطان كراث بري است وكفته شود طيثوث
حيوانيست مانند دراريح اما كوچكتر وهمچنان سرخ بود و نقطه
سياه بر آن وهمان فعل دراريح ميكند ومولف كويد بشيرازي ويرا
عروسك خوانند طين نوشادر است وكفته شود طين مجموع
كلها سرد ومجفف بود طين الحكمة بپارسي كل حكمت خوانند
وصنعة آن بسيار است ومولف كويد بهترين ان اين نوعست بكيرند
كل زرد پاك چهار من ونيكو بكوبند وبيزند ويكمن كاغذ ونيم من نمك در آب
كنند وبدست ميمالند تا حل شود بعد از ان كل بر سر ان كنند و چهار
يكي موي سر آدمي بمقراض چيده وچهار يكي سركين است بكيرد بيخته بر سر ان

كنند ونيك بمالد چندانكه بيشتر بمالد نيكوتر بود انكاه عند عند بنهد
تا خشك كردد هر زمان كه خواهد بكوبد وبآب صافي خمير كند واستعمال
كند طين مختوم كلي سرخ رنكست بغايت املس وازبل بجرع
آورند وكويند در ان زمين قطعا هيچ نبات وحشيش نيست وهيچ
سنك در ان زمين نبود وقبري در انجاهست وان كل را مغر ليماني
خوانند وطين ابكاهيني كويند از بهر آنكه زني ساحر ان كل يافته و
معزم لمينه خوانند وخواتيم نيز خوانند وصورت ارطامس بر ان بود
استاده وديسقوريدوس كويد كلست كه از جزيرة ليوس است كه بجون
نركوهي بي سرشند وآن صورت بر ان مي نهند وخواتيم الملك از بهر آن
كويند كه صورت ارطمس بر ان بود واقوال بسيار آورده اند در اين كل و
جالينوس كويد بهترين اين كل آن بود كه از اول امتحان وي بر لب كشتند
واكر بر لب بچسفد ديكر بزبان نهند وبايد كه بچسفد وبغاية نرم واملس
وبر آن بود وكويند آن زمين كه كل مختوم از وي مي آورند از زمين يونان
بود واين زمان آب كرفته وشيخ الرئيس كويد طبيعت وي معتدل بود
در كرمي وسردي مانند مزاج آدمي ودر وي خاصيتي عظيم عجيب بود
در تقويت دل وتفريح آن وترياق مطلق بود ومقاومت با مجموع زهرها
بكند مولف كويد كودكي ديكبار قريب دو مثقال ويك بر ديك كه از
سموم قتاله است خورده بود در زمان قدري از طين مختوم با شير مادر
بخورد وي دادند آغاز قي كردن ويك دو مجلس طبيعت بيايد واز ان
زهر كشتن خلاص يافت ومجموع ريشها كه خون دوانيد بود چون بر ان
پاشند چون بر بندد وچون بدان حقنه كنند دوسيطاريا دها
كل ابام بود ومعتاد از ماخوذ از وي دودر بود جهة كزنيدكي جانوران
كشنده مانند افعي وسك ديوانه با شراب بياشامند در حالتي كه زو

در ساعت دفع سم آن بکند و حب الغار نیز همین عمل کند در دفع سموم
و مسیح گوید سحق کرده بیاشامند و بقیع وی در زمان و با دفع وبا
بکند و اسحق گوید مضر است به شش و مصلح وی گلاب بود و بدل
آن در بعض جوهر طین رومی که بجون برگ هی سرشته و گویند
بدل آن مغره است اما در تریاق بدل آن نیست **طین ارمنی**
گلیست سرخ رنگ که به تیرگی زند و اسحق گوید سرخی است که بسیاهی
زند خشبوی و مذاق وی نزاقی بود و بر زبان بچسبد و طبیعت
وی سرد و خشک بود در دوم خون را ببندد و طاعون را خوردن
و طلا کردن نافع بود و جراحتها و قلاع را زایل کند و نزله که از
سردی ریزد و آنان ضیق النفس پیدا شود هیچ ادویه از وی به نبود
و مقدار یک مثقال مستعمل بود و سل را نافع بود و گویند در زمین
ارمن وقتی وبایی عظیم بود چنانچه گویند چند کس معین بماندند
و باقی تلف شدند و آن چند کس را چون تحقیق کردند همیشه
گل ارمنی می‌خوردند و این خواص از آنجا معلوم کردند از بهر آن
است که اطبا ایراب و گلاب فرمایند و اگر رطب بود و گویند مضر
بود بسپرز و مصلح وی گلاب بود و اسحق بن عمران گوید بدل آن
طین بحاری بود که در اندلس معروف بود بدیرا بجبار **طین ارمنی**
مجفف و مقبض بود منع وری کرد در جوف پیدا شود دیگر چون
با آب کاسنی طلا کنند خون که از چشم آید باز دارد **طین شاموسی**
طین شامس خوانند و کوکب یاموس و بهترین آن بود که سفید
و سبک بود و بغایت بر زبان بچسبد مانند دبق و چون در آب
نهند زود حل شود و از بلاد یونان آرند و قریب خیز دو وی خشک
از طین مختوم بود و بدل اعسل حاجت نیست و در بستن خون

قایم مقام طین مختوم بود و بر ورم تدبین طلا کردن نافع بود و در ابتدای
نقرس و در ابتدای نفث دم و در مداوای قرحه امعا پیش از آنکه متعفن
شده باشد حقنه کنند بماء العسل بعد از آن جنک آب بیرون یا آب
لسان الحمل حقنه کردن سود دهد و اگر با سرکه ممزوج بیاشامند
ورمها که گرم را نافع بود خاصه چون بر آن عضو رطوبت زیاده بود و
سست باشد مانند تدبین و بصنبس و بجمیع گوشها ست و قطع
نفث دم و طمث دایم بکند چون با گلنار بری بخورند و با شراب
بیاشامند کرمهای که جانوران و ادویه کشنده را بغایت مفید بود
طین قبرسی گلی سرخ و کلکون است و چون بشکنند در اندرون
وی رگهای زرد بود و چون بر زبان نهند بچسبد چنانچه بحیله باز توان
کند از زبان و طبیعت وی سرد و خشک بود و در وی قبض معتدل
بود مجموع جراحتها و ورمها و شکستگی اعضا و کوفتگی در زمان
افتادن از جای بلند سود دهد و مقدار ماخوذ از وی یک درم بود
از قول اسحق و نفع معایی و کبدی را سود دهد **طین قیمولیا**
حجر الرخام خوانند و آن مانند صفایح رخام بود سفید و براق و
خوشبوی و گویند از وی بوی کافور آید چون تازه بود و آن نازک بود
مانند حسین و آن نوعی از رخام است و دیسقوریدوس گوید آن دو
نوع است یکی سفید و دیگر مرفیری و وی و سم بود و جالینوس گوید
قوت وی مرکب بود و در وی تحلیل و سردی بود از بهر آنکه چون
مغسول کنند حرو محلل از وی دور شود و طبیعت وی سرد و خشک
است و چون با قدری سرکه و آب طلا کنند سوختگی آتش نافع بود و
ابخر و آنکه خالص بود بسیار منفعت دارد و چون با سرکه طلا کنند بر
مجموع ورمهای گرم و ورم شیب معده نافع بود و بهق بسیار

رحم چون بسوزانند وشسته کنند واستعمال کنند زود بحال صحت
آورد ومولف کوید که کوهستان یزدی باشد وزنان جهة جلاء
روی استعمال میکنند وابن سمجون کوید بدل وی طین مصر است وابن
حسان کوید اهل مصر طین قیمولیا را طین ابجی خوانند واصناف
وی بسیار است ارمنی و محلایسی وروی فاضلتر از اندلسی بود در
معالجه وان بغایة سفید بود وجرم وی صلب بود وزود شکسته
نکردد ودر آب حل نشود تا دیر زمان وجون حل شود در وی لزوجه
بیشتر بود که در غیر وی واندلسی دو نوع بود یکی سفید و یکی سیاه
آنچه بغایت سفید بود در معالجه مستعمل کنند وآنچه سیاه بد بود
وتصرف در ان نشاید کردن ومحمد بن عبدون کوید طین الحر الطین
علک خالص است از سنک ورمل علی بن محمد کوید طین الحر خالص از رمل
بود ومولف کوید کلی هست در نزدیک شیراز و بشیرازی کل کرنی
خوانند ودر طبیعت نزدیک بوی بود وآن را بتبریز هم بدین اسم خوانند
وان کلی بغایت سبز رنک است وجون بپوست بادام دخان کنند از
بهر خوردن لون را سرخ کرد اند وطعم آن خوش بود و کمتر بریان ناکرده
خورند وعلی بن زین کوید طین الحر سرد وخشک بود باعتدال نیکو بود
جهة همه جراحتها واکر با سرکه بر کزندکی زنبور طلا کنند درد ساکن
کرداند **طین فارسی** بهترین وی سرخ بود وبرشیرازی وی را کل
مرشوی کویند وطبیعت وی سرد وخشک بود ودر دشتی را نافع بود
جون دو مثقال از وی مستعمل کنند وکویند مضر بود بمثانه ومصلح
وی سرطامات بود **طین اسغر** طین الضم خوانند وان از موضعی
که نزد قسطنطینیه است میان دو کوه ولون آن زردی تیره رنک
بود ودر ان اغارتان رهبانان کر بر ان کل مهر می نهند وان طلسم

طین الحر

کسی

کسی نداند که چیست بغیر از ایشان واکر کسی دیکر بسازد ان طلسم
کسی نداند دیکر بسازد ان طلسم بشناسد وان عزیز بود وطبیعت
ان سرد وخشک بود ورو بهاکر طلا کردن سود دارد وجون رفتن
باز دارد خوردن **طین الحر** صنعت ان در طین قیمولیا کفته
شد **طین بلد المصطکی** طین جزیره مصطکی طین حیا خوانند
وحیوس هم کویند ودیسقوریدوس کوید نیکوترین آن بود که سفید
بود و بلون خاکستر مایل بود وان کل رقیق بود و صفایح داشته باشد
و پارها مختلف شکل بود وجون در حمام خود را بدان بشویند روی
ومجموع بدن را جلا دهد وفاضلترین ادویه بود که جهة ریشها
که از سوختکی اتش بود ومجموع بدن را جلا دهد ومستعمل کنند
طین افریطس مصعفترین طینها بود که یاد کرده شد و مضعف
جوارح بود وریشهاء چشم را نافع بود وجون زن ابستن از خود دور دارد
نکاه دارد و وی جلا دهد بغیر لدغ **طین کرمی** بیونانی اسا
لسالیطس خوانند ومعنی ان بیونانی اسم کرمی وبعضی موما فیطس کویند
واین اسم مشتق است از وممان ومعنی آن دوایی وان کل از مدینه سلوقیا
بلادسوریا بود ونیکوترین وی آن بود که سیاه بود مانند هم کران
جوب صنوبر کرید وآنچه خاکستری رنک بود جالینوس کوید بدان
سبب طین کرمی خوانند که در اول بهار اول آنکه درخت
کرم ورق بیرون کند این کل بود کرمی که درخت انکور میخورد و چشمها
آن درخت تباه میشود ودیسقوریدوس کوید قوت وی قابض بود
وملین وسرد ودر کحلها استعمال کنند موی سر برویاند وجالینوس
کوید که جوهر وی نزدیک بحجر بود **طین مصری** ابلیز خوانند
وجالینوس کوید مطحون وستعیان بسیار دیدم که در اسکندریه

طلا کردن نافع بود و بر ورمهاء کهن و دردهاء مزمن و بواسیر طلا کردن
سود دهد **طین نیسابوری** طین نانول خوانند و طین خراسانی
و آن گلی است که خام و بریان کرده خورند و بدان نقل کنند و وی نوعی
از طین الحر بود و لون وی بغایت سفید بود مانند اسفیداج و بشیرازی گل
سفید خوانند و طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند گرم بود بسبب آنک
شوریی که دارد و فعل وی معده بد هضم و غثی را نافع بود و منع قی بکند
و تری معده زایل کند و مقدار ماخوذ از وی یکدرم تا یک مثقال بود و
اگر زیاده کنند مفسد مزاج بود و سده آورد و سنگ گرده پیدا کند و تخم
کرفس و انیسون ضرر وی کم کند و صواب آن بود که ترک کنند از بهر آنکه فساد
زیاده کند و آب رفتن از دهان در وقت خواب و شهوت کلبی را عظیم
نافع بود و غثیان و کرب و هیضه را سود دهد **طین الضم** طین
اصفر است و گفته شود **طین ماده خراسانی** طین نیسابوری
است و گفته شد **طین الاحمر** مغره است و گفته شود والله اعلم

باب الطاء ظفر

و طفره فودنج بری است
و گفته شود **طفرة العجوز** ثمر حنک است و گفته شود در جاصفت
ان **طلیم** ذکر النعام و در بون گفته شود **طلف المعز** سم بز
سرد و خشک بود در سیوم داء الثعلب را نافع بود چون خاکستر آن
با سرکه طلا کنند و اگر سحق کنند با شراب و گزندگی جانوران و سباع ضماد
نافع بود و اگر سحق کنند و با عسل طلا کنند درد مفاصل و نقرس را نافع بود
و اگر بول کودکان بریزند و بر شکم ضماد کنند قولنج که از بلغم لزج و ریاح بود
نافع بود و مسهل آب زرد بود **طلف التیس** سم دکه چون بسوزانند
و سحق کنند و با عسل بسرشند و با آب بیاشامند نافع بود جهة کمیز کردن
در جا بخواب و اگر در خانه دود کنند مار بگریزد و اگر طلف معز بسوزانند

وسحق

و سحق کنند و بر ریشها که در اعضائی که یابس المزاج بود افشانند نافع بود والله
الله تعالی **طلح** اسم ثمر حولند جو در است نزد اهل عرب نغروان و
غزان **طیان** یاسمین بری است و بتبریزی ارزخوانند و بلغظی دیگر
زبد دقوفر و معنی آن مشبه الزار خوانند و نبات وی بیشتر در بیابانها
و تلها بود و مانند الملاب بعضی بر بعضی پیچیده بود و گل یاسمین شکل بود
و همیشه کوچک و بر شاخهاء وی خار بود مانند خار گل و بیشتر نبات وی
با علیق بود و همیشه از وی حبا تنوان کرد و بیخ وی سیاه بود و دراز
و فعل وی مانند خربق سیاه بود لیکن حرارة وی زیاده بود که گرم و خشک
بود در چهارم و چون بر عضوی نهند چشم را بسوزاند مانند شیطرج و چون
سحق و با سرکه بر بهق سفید و سیاه طلا کنند زایل کند لیکن دیر ها کشد
و چون ضماد کنند بر عرق النسا عضو را ریش کند و بغایت نافع بود و چون
بیاشامند از وی چهار دانگ … با همچندان بسفایج و همچندان مقل
ازرق و آن دو مثقال خلط سودا وی برانر نافع بود ربو و ضیق النفس را و گل
وی صداع سرد و ریاح غلیظ را بشکند چون ببویند و روغن گل وی
گرم و لطیف بود و محللی سود مند جهة لقوه و فالج و عرق النسا و رعشه
و همه مرضهای سرد

باب العین عاقرقرحا

در دمشق عود القرح خوانند و بیونانی … و بشیرازی اکرا و گویند
نیکوترین آن بود که تیز و محرق بود و زبان را بغایت بسوزاند و فربه بود و غلیظ
و چون بشکنند اندرون وی سفید بود و ابیخ طرخون رومی است
و گویند جبلی و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و چون سحق
کنند و با زیت مسح کنند عرق برانند و استرخاء اعصاب مزمن را نافع بود و
بلغم که از معده بود زایل کند و درد دندان که از سردی بود با سرکه
مضمضه کردن نافع و موافق بود اعصابی را که سردی بروی غالب

بود و مفلوج و مصروع را نافع بود و مجامعت بیفزاید و در برنجهای
سرد و تر و دمشقی گوید گرم و خشک بود در چهارم و اسحق بن عمران
گوید با سرکه مضمضه کردن ورم ملازه و استرخاء زبان که بسبب
بلغم بود نافع بود و ابو صلب گوید دو درم از وی مسهل بلغم بود و بعض
گویند روغن وی لقوه و استرخاء و فالج را نافع بود و با عسل پیش از مجامعت
شهوت برانگیزد و با عسل صرع را نافع بود و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح
وی میویز بود و بدل آن در عرعرم مویزج بود و در بعضها معده راسن
و گویند بدل آن دارفلفل است و عسل **عاقر شمعا** شجار است
و گفته شد **عاقول** گویند نوعی از حبوب است و خلاف است
عاقول درخت حاج است و گفته شد **عیب** و عبعب نیز
گویند و آن عنب الکلب است و گفته شد **عبهر** نرجس است و گفته
شد **عتم** زیتون کوهی است و گفته شد **عجب** حب النیل
است و گفته شد **عجم الزبیب** فضا خوانند بپارسی دانه مویز
گویند و طبیعت وی سرد و خشک بود در اول و گویند در دوم
شکم ببندد **عدس** بلسن خوانند و بیونانی فاقوس گویند و وی
تفاح بود مرکب از قوت قابضه و جالیه و پوست وی بغایت قابض
بود و بهترین وی سفیدرنگ بود که زود پخته شود و چون در آب
کنند سیاه نشود و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی و
خشک بود در دوم و گویند پوست وی گرم بود و در گرمی و سردی
بود در دوم و گویند در اول و خشک بود در سوم و دیسقوریدوس گوید
ادمان اکل وی کردن تاریکی چشم آورد و با سویق بر نقرس ضماد کردن
نافع بود و با اکلیل الملک و روغن گل و سفرجل بر ورم چشم که از گرمی
بود و بر ورم پستان ضماد کردن نافع بود و جرم عدس شکم ببندد

و آن آب که عدس بروی پخته باشند بر آبله و خناق را سودمند بود و
عدس مولد خلط سودا بود و خوابهاء آشفته نماید و چون بر اغلیظ کند
و دیر هضم شود و معده را بد بود و چون عدس با لسان الحمل یا سلق
سیاه یا حب الآس یا قشور الرمان یا ورق گل خشک یا زعرور یا سفرجل
بپزند قوت قبض وی زیاده گردد و حدت دم ساکن کند و مقوی معده بود
و چون با عسل بیامیزند ریشهاء عمیق را بصلاح آورد و شیخ الرئیس گوید
خون را غلیظ کند و رها نکند که در عروق روان گردد و خلطی سوداوی
و امراض سوداوی تولد کند و بسیار خوردن وی جلا آورد و در مهله
صلب و سرطان و نشاید که عدس با شیرینی خورند که سده جگر پیدا کند
و مضر بود با صحاب عسر البول و منع ادرار حیض و بول بکند و بدترین وی
مکسود بود و گوید استسقا را نافع بود و صاحب جدیدی و در منهاج گوید
را نافع بود و چون با سرکه یا با عوره بپزند و دفع مضرت وی آن بود که با گوشت
فربه بپزند یا روغن بادام و بدل وی طبیخ ماش بود **عدس مریم**
بشیرازی بنو غلیه گویند و آن نوعی از عدس بری بود و گویند گرم بود و
بول و حیض براند و مسهل بود و در وی تریاقیت هست و بدل وی فوذنج
نهری بود و گویند بدل آن نیم وزن آن دانه حنظل بود و دو وزن آن
عدس **عدنا** کندر است و گفته شود **عدس الماء** صاحب منهاج
گوید بپارسی سیاوشان است و صاحب جامع گوید طحلب است و گفته شود
عذبه کرمازج است و گفته شد **عرف** بلغة اهل نجد قصب
است و گفته شود **عرق الخبار** صفت اند ر الف گفته شد
عرعر سرو کوهی کوچک و بزرگ بود و بشیرازی ابرو هل خوانند
و گویند درخت وی گرم بود در سوم و خشک بود در اول مسخن و ملطف
بود دخان کردن وی که بر بدکان بکار برند و نافع بود جهت اختناق رحم

وسده بگشاید و بول و حیض براند و دفع گزندگی جانوران بکند **عرا**
بهارست وگفته شد **عرطنیثا** مستعمل وی بیخ وی است و اهل
شام بهل خوانند و اهل مشرق فلیقی و بعضی عبخ خوانند و بیرازی
چوبک اشنان و در شام بهد خوانند و در الف گفته شد و برگ ان زراوند
طویل است و بوزن هو دبیخ و دانا تریخ بوزن ان **عروق الاصفار** بپارسی
بیخ کرکم گویند و بهترین وی باریک بود و طبیعت وی گرم و خشک بود مسهل
بلغم بود و مقوی معده و مقدار نیم درم مستعمل بود و مضر بود بمثانه
و مصلح وی عسل بود **عروق صفر** عروق الزعفران است و عروق
الصباغین نیز گویند و ان دو نوعست کوچک و بزرگ و وی بپارسی
زرد چوبه گویند و بعربی هرد گویند و گویند کوچک وی ماميران است
وگفته شود و طبیعت دار زرد گرم و خشک بود تا سیوم و گویند
در دوم در وی جلای قوی بود و خاییدن وی درد دندان را نافع
بود و عصاره وی روشنایی چشم بیفزاید و سپیدی ببرد و با ماء اب
و انیسون بیاشامند یرقان که از سده جگر بود سودمند بود و اگر
کوفته بر ریشها پاشند خشک گرداند و اگر در چشم کشند قوی با صبر
بدهد و بدل وی نیم وزن ان ماميران بود و گویند نیم وزن عاقر قرحا
بود **عروق الحمر** فوه است وگفته شد **عروق بیض** مستعجل
است وگفته شود **عروق الصباغین** عروق الصفر است وگفته
شود **عروق الشجر** علک است وگفته شود **عرق الکافور** زرباد
است وگفته شد **عرق یابس** فلوبیا است وگفته شود **عرز**
ان چیزیست که زیاده میشود و ظاهر میگردد نزدیک زانو است و سهای
وی و عرب ان را عظم السبق خوانند و دیسقوریدوس گوید چون بکوبند
و سحق کنند و با سرکه بیاشامند صرع را زایل کند و دود و مداواة گزندگی جانوران

مستعمل کنند و گویند نیم درم چون بخور کنند کسی را که تب ربع بود از
وی زایل شود **عرصم** اسمی منی است بادنجان بری را و بعضی
حدق خوانند وگفته شد **عروق دارهرم** اصل السوسن
است وگفته شد **عرم** ماهی است که اهل مغرب سودین خوانند
و بربونانی سمارین گویند **عرصف** کمافیطوس است وگفته شد
عرفص نوعی از کمادراست که از کماذریوس خوانند و بر بعضی د هد و
خارها در از داشته باشد مانند منقار مرغ و بعضی مانند قلاب
کج بود **عرف** نزدیک اهل مغرب خوص خوانند و دوم گویند و بلغة
اهل نجد مقصب خوانند **عرطب** حسک است وگفته شد **عرج**
بری بلبون است وگفته شود **عزیز الصغیر** قنطوریون باریک
وگفته شود **عزیز الکبیر** قنطوریون غلیظ است وگفته شود
عسالیج الکرم لف الکرم است وگفته شود و بپارسی شاخ رز گویند
عسل بنی میعه یابسه است وگفته شود **عسل النحل** بهترین
آن بود که صادق الحلاوة بود و خوشبوی و سفید و گویند فاضل ترین
عسل آن بود که بسرخی مایل بود و ربیعی بود و بعد از ان صیفی ابجر
شتایی بود بد بود و نوعی از عسل حریفی بود که چون بوی بد عطسه
آورد و آن نشاید که خورند و گویند بوییدن ان غشی آورد و عرق
سرد و عقل زایل کند و چون بخورند البته عرق سرد آورد و مداوای
آن قی بود و بعد از ان ماهی نمکسود و سداب چند نوبت بدهند
تا معده پاک کند و بعد از ان تفاح ترش و کمثری بخورند و حکم نوعی
دیگر عسل حکم شوکران بود و همان علامات حادث شود و معالجه
شوکران بود و اجتر عسل نیکو بود طبیعت ان گرم و خشک بود در دوم
و دیسقوریدوس گوید بقوت جالی رطوبات از قعر بدن بکشد و منع عفونت

بکند و چون با شبت تر بپزند و بر قوبا مالند سودمند بود و بیخ سبستان
بکشد و دفع کند و اگر با نمک اندر آن سوده بیامیزند و نیم گرم در گوش
چکانند درد گوش و دودی آن زایل کند و چون بدان تحنک کنند و غرغره
ورم حلق و ورم عضله که در جانب زبان و حنک و لوزتین و خناق
بلغمی را نافع بود و بول براند و چون گرم کرده با پاره روغن گل بیاشامند
سرفه را نافع بود و گزندگی جانوران و کسی که افیون خورده باشد یا قطران
چون لعوق کنند تا بیاشامند نافع بود و گزندگی سگ دیوانه نیز و اگر با نمک
بر سیاهی که از ضربی که بر اعضا پیدا شود بمالند زایل کند منصوری گوید
زود مستحیل شود بصفرا و بلغم را و پیران و سرد مزاجان را نافع بود و در
تابستان مزاجهای گرم را بد باشد و رازی گوید هیچ معالجه جهت
لثه و دندان در بنفشه و جلاء گوشت رویانیدن بر از وی نبود و
چشم مردم را نگاه دارد و اگر با انگشت سون سازند دندان را سفید
سازد و صحت آن نگاه دارد و شریف گوید چون با روغن گل بر سپهاء
بلغمی شور بمالند زایل کند و چون با آرد جواری در سرشند و بر سر ورمهای که
بخته بود نهند بگشاید و بول براند چون با زراوند طویل یا کرسنه در سرشند
گوشت بر جراحتها عمیق برویاند و حب المحلب و بادام تلخ و آرد جو با
وی اضافه کنند عروق براند و چون با آس بیاشامند سینه از فضله
که بود پاک کند و شهوت مجامعت برانگیزد و بغایت مفلوجان را نافع
بود و چون کف با آب بیاشامند شکم براند و چون ادویه برص و بهق
بوی درسرشند جلاء آن زیاده کند و چون با آب بیاشامند دیش روده
را پاک کرداند و مطبوخ وی سموم را نافع بود و خون بد از وی متولد شود
خاصه در زمستان و جوانان را مضر بود و کسی که مرار بر وی غلبه کرده
باشد و تشنگی و بسیار خوردن آن آورد و مصلح وی رمان مر بود

وحماض اترج و ربوب فواکه و بدل آن سبحم شربتی بود **عسل الطبرزد والقصب**
که موثرتر بود در اول و عسل قصب شکر و عسل طبرزد بپارسی شیرین باشد
بود و از آن قصب ابجد اول از نی شکر گیرند **عسل البلادر** سقعت
بلادر وصفت آن نوع گفته شد و اینجا نیز گفته شود اگر عسل آن نوع خواهند
مانند روغن کنجد و نخود کرده و شیشه در گل گیرند و بلادر در اندازند
بعد آنکه سرهای وی پاک کرده باشند و آتش در پشت آهسته بر افروزند
و بعد از آن بکون نهاده باشند و قدری موی اسب با لیف بر سر
شیشه نهاده باشند تا عسل از وی بیرون چکد و بر دارد و بوقت
حاجت استعمال کنند و مولف گوید که اینجا در آتش گرینه بهتر باشد بگیرند
بلادر و بشکافند و هر دو دست بگردکان خاییده بمالند و آن بلادر
را در دست بمالند و بکارد و عسل از دست حاصل سکیدان مقداری که
خواهند و هر زمان که دست پاک دیگر گردکان در دست بمالند تا
عسل بدست جسفد و بکارد حاصل کنند آن مقدار که خواهد و
این نوع بهترین انواع است و مولف چند نوبت خود امتحان کرده و مضرع
نرسید **عسل داود** او مالی است و گفته شد **مشرف**
بن المرواست و گفته شد **عشر** صاحب منهاج گوید درختی
اعرابی یمانی است و آن یکی از نیو عاقست و ثمر وی را حزع خوانند و
قفاح وی مانند قفاح دفلی است و گویند نوعی از وی هست که اگر
در سایه وی نشیند کشنده بود و طبیعت وی سرد بود در سیوم و
خشک بود در چهارم و در وی تبضی با اعتدال بود و لبن وی بر قوبا و
سعفه طلا کردن نافع بود و با عسل جهت قلاع دهن کودکان مفید
بود و شکم براند و مضعف احشا بود و لبن وی سیر درم کشنده بود
و سکر وی در شیر گفته شد **عشفر** نوعی از البلاب است

وکفته شود **عصاب** شیطرج است وکفته شد **عصفره** بزبان
بغدادی وموصلی جزری زرد بود وکفته شد انواع آن **عصفر**
بپارسی خسک خوانند وباصفهانی کل کاوبیر ورنک زعفران نیز
کویند وآن دو نوعست بری وبستانی وطبیعت بستانی کرم است
در اول وخشک است در دوم وبری کرم وخشک بود در سیوم ووی
معتدل بود ایضاج کلف را زایل کند وباسرکه برقوبا مالیدن نیکو بود
ووزن یک درم وباعسل جهت قلاع که در دهان کودکان بود زایل کند
جون بدان بمالند خاصه بری وی جالینوس کوید هضم الملح است
عصبیر صاحب منهاج کوید جشمیزک است وکفته شد وصاحب منهاج
نیز میکوید لبلاب است که بیونانی زراقسوس کویند وکفته شد صفت آن
عصی الراعی بطباط خوانند وبرسیان دارو هم کویند وبپارسی
کسته خوانند وبلفظی دیکر سرخ مردوان بود نر وماده وبهترین آن
بستانی بود سرخ رنک که بسیاهی مایل بود وطبیعت آن سرد است و
در دوم وکویند خشک است در سیوم وکویند تر است ووی قابض بود
ومنع خون رفتن بکند وطبیعت ببندد وبراور اور دموی وحمی
ونمله ضماد کردن نافع بود وجراحتهاء تر را باصلاح آورد وعصاره
وی جون در کوش جکانند کرم کوش بکشد وان را خشک کرداند ودرد
زایل کرداند واکر زن فرزجه از وی بخود برکیرد قطع سیلان نز از
رحم بکند وجون آب وی بخود برکیرد همین عمل کند وجون آب وی
بیاشامند جهت نفث دم که از سینه بود نافع بود وتقطیر البول اسود
دارد ازبهر آنکه ادرار بول محکم کند وقولنج را سود دهد ومقدار مستعمل
ازوی ده درم بود واسحق کوید مضر بود بشش ومصلح وی صندل بود
وبدل وی عنب الثعلب **عصب** بیونانی نوارس کویند وکفته

شود **عصفور** بپارسی کنجشک خوانند نیکوترین آن فربه بود وآنچه در
خانها فربه کند بد باشد واولی آن بود که از آن اجتناب کنند که خون
بد از وی متولد شود وطبیعت وی کرم وخشک بود در سیوم کوشت
وی صلب تر از کوشت دراج بود باه را زیاده کند خاصه دماغ وی
وابو العلا ابن زهر کوید نافع بود جهت استرخا وفالج ولقوه وانواع
استسقا ومجامعت زیاده کند لیکن محرور مزاج را موافق نباشد ووی
مضر بود برطوبت اصلی وخلطی صفراوی از وی متولد شود واولی آن
بود که بروغن بادام بریان کنند وجون باری مطجن کنند زود تر بکذرد
که بریان کرده وباید که قطعا استخوان وی بخورند که جح در بری وامعا
پیدا کند **عصاره ماميثا** شیاف ماميثا خوانند وبهترین آن
بود که زرد بود وسبک عمل رهبانان در نواحی موصل سازند و
طبیعت آن سرد وخشک بود وورمهاء کرم را تحلیل دهد وحرارت
آن بنشاند ودرد جشم که در بور انافع بود وصنعت وی ایجان است
که آب وی بکیرند وبجوشانند تا غلیظ شود وشاف سازند وبدل آن
حضض است یا بوتر در بیندی **عصاره خشخاش** افیون است
وکفته شد **عصاره دواء المسک** عصاره السوس است ورب سوس خوانند
وطبیعت وی معتدل بود در حرارت ورطوبت ودروی قبضی اندک
بود وخشونت قصبه شش را نافع بود وریش مثانه وتشنکی قطع کند
وقوت ادویه حاده بشکند وبدل آن دو وزن آن اصل السوس است
عصارة العرط اقاقیا است وکفته شد **عصاره الغافت** بکیرند
غافت تر دیکوبند ودر آفتاب نهند تا منجمد کردد وبردارند واستعمال
کنند ودر غایت تلخی بود مانند صبر وطبیعت آن سرد وخشک بود وملطف
ومنقطع جرب وحکه را نافع بود وجون باب شاهترج وسکنجبین

باشامند سودمند بود جهة بهاء کهن و درد جکر و مقدار ماخوذ از
وی یک مثقال شاید و کویند مضر بود بانثین و مصلح ان مصطکی بود
و ورق ان کویند سه وزن ان غافث **عصاره لحیة التیس** بهترین
آن تازه بود صنعة ان مانند صنعت غافث است که کفته شد و
طبیعة آن سرد و خشک بود و درد شش و نفث دم و بیح را مفید
بود و مقدار ماخوذ از وی یک درم بود و اکر ضماد کنند بر اعضا مسترخی
قوت آن بدهد و اسحق کوید مضر بود بکرده و مصلح ان ماء العسل بود
و بدلش اقاقیا بود **عصاره قثا الحمار** کرم بود در سیوم و معنی
بود و غثیان عظیم آورد تا بحدی که خناق کشد و غشی و افتادن
آورد و مداوای وی تی کند و ابهر در مداوای کسی که کزندش خورده
باشد و صفت ان در باب قاف در صنعة قثا الحمار کفته شود
عصاره افسنتین صنعت آن مانند صنعت غافث است که
کفته شد و طبیعت ان کرم و خشک و سخن و مقبض بود بهاء کهن
را نافع بود و سده جکر بکشاید و مقدار ماخوذ از وی یک درم بود و
شاید و مره صفرا از معده پاک کند و مصلح وی ریوند بود
عصارة ابرباریس دو قابض بود جکر و معده و ورمهای ان نافع
بود و قوم هر دو بدهد و صنعت آن بکیرند زرشک پاره چوب مسیده
و آب آن بکیرند و صافی کنند و بجوشانند تا غلیظ شود و بر روی
کاغذ کنند تا رطوبت که بود نشف کند یا در آفتاب نهند تا تمام
خشک شود یا چنان کنند که کفته شد **عصارة الکرنب** کرم بود
در درجهٔ دوم **عصارة الرمان** اسحق کوید کرم بود در دوم **عصاره
اذن الفار** کرم بود در دوم **عصاره بخور مریم** کرم بود
در دوم **عصاره ورق الغرب** سرد بود در سیوم **عصاره**

شقایق النعمان کرم بود در سیوم و بدلش عصاره بخور
مریم بود **عصارة السبخ** بدلش عصاره العوسج است **عصاره
شجرة الجوز** بدلش مرزنجوش است **عصارة الطراثیث** سرد
و خشک است و قابض و بدل ان قرط است که آن اقاقیا بود **عصعوز
الشوک** و عصعوز السباح نیز کویند و ان ظرو علود قطس است
و کفته شد **عضرش** حطمی بری است و کفته شد **عضایر**
و عضایر کویند و کفته شود **عضاه** در لغت اسمیست که واقع شده
است بر هر درختی از درختها خارناک مانند عوسج و قتاو سدر و امثال
آن **عضل** بفضل بری کوشت مواتی عضله است و شیرازی
ازاسکک خوانند و زود هضم شود بواسطه اعتدال رطوبة که عصب
باوی آمیخته است **عطفل** سوبیران است و کفته شد **عطب**
قطن است و کفته شد **عطارد** سنبل است و کفته شد **عطشان**
نابتست که بیوبانی سابوس کویند و کفته شد **عظام** سوخته
وی محلل و مجفف بود و کویند استخوان آدمی صرع را شفا دهد و
جالینوس کوید خیلی کسان با استخوان سوخته از صرع و درد مفاصل
شفا یافته اند و استخوان کهن چون بسوزانند ریشهای که در اعضای
که مزاج وی خشک بود مانند ذکر و انثیین و امثال ان نافع بود و
شریف کوید چون استخوان پوسیده را برزند بر کرد و طبخ آن بر سر
ریزند قطع رعاف بکند و چون سحق کنند استخوان پوسیده و ریزند
که درد دوار ها بود بکلاب بر سند و خاکستر ان با سکنجبین بیاشامند
ورم سپرز بکدازاند و چون استخوان ران کاو بسوزانند و با عصاره
عصی الراعی بیاشامند قطع نزف دم بکند و اکر استخوان مرده سحق
کرده بخورد صاحب تب ربع دهند چنانچه نداند نافع بود و عافقی کوید

خاکستر استخوان سوخته خون باسرکه سحق کنند و بر سوختگی آتش ضماد
کنند سودمند بود و در خواص آورده اند که کعب ابن عرس چون زنده بود
بیرون آورند و بر زن او بر بندند آبستن نشود و در خواص ابن زهر آورده
است که دندان گرگ اینجا اول بیفتد پیش از آنکه بر زمین رسد بر خنصر
نعره گیرند و بر زن او بر بندند منع آبستنی بکند و اگر حیوان ناخورده کاز سوزانند
وان خاکستر بخورد کسی دهد محبت و الفت در دل آنکس پیدا شود و اگر
دندان آدمی و استخوان بال است هر هر در شب سر خفته نهند
مادام که نهاده باشد بیدار نشود و اگر دندان پیش روباه را بر مصروع
آویزند صرع از وی زایل شود و اگر کله سر آدمی مرده کهن شده در برج
کبوتر نهند کبوتر زیاده تر گردد و اگر استخوان پهلوی کفتار بر سر
صاحب شقیقه آویزند است براست و حب بحب و باب
بر باب وضرس بر ضرس نافع بود و دیسقوریدوس گوید ناب کلب چون
آدمی بگزد مر پاره پوست بندد و بر بازو بندد ایمن باشد از سگ دیوانه
و در خواص ابن زهر آورده که ناب سگ چون بر کسی بندد که در خواب
سخن گوید دیگر نگوید و اگر بر کودکی آویزند دندان او بزحمت برآید و اگر
بر صاحب یرقان بندد نافع بود و فی الجمله با خود دارد سگ بر ایشان
بانگ نزند **عظلم** درخت نیل است و نیل عصاره وی است
و بشیرازی وسمه خوانند و گفته شود و کتم نیز گویند **عفص**
مازو خوانند و یونانی فقیس گویند و بهترین وی آن بود که سوراخ ندارد
باشد و آنرا ابقاقالیس خوانند و آن غوره بود و آنچه رسیده باشد سرخ
رنگ و سست و بزرگ بود این نوع ضعیفتر بود و سوختن وی بآتش
بود یا بازیت بسوزانند تا سوخته گردد از بهر سیاهی وی و صافی نیکو
بود و طبیعت وی سرد بود در دوم و گویند در اول و خشک بود در

سیوم و گویند در دوم و بغایت قابض بود و چون تنها سرد و سحق کنند
و ضماد کنند و هر ورمی که باشد در د برو بیرون آمدن مقعد نافع بود
و چون بسوزانند قطع خون رفتن بکند و اولی آن بود که بر روی آتش
نشویه کنند و در شراب اندازند یا سرکه که خون را ببندد و آب وی خضاب
بود موی را و اگر با سرکه سحق کنند و طلا کنند بر شقاق که در دهان پیدا
گردد زایل گرداند و اگر باسرکه بر ندو بر جرم طلا کنند در ابتدا سودمند
بود و منع نمله بکند طلا کردن واجب آن بود که چون خواهند که
بیاشامند جهت امساک بخصوص بعض بیمار شب یا صمغ عربی در آب
حل کرده تا مضرت بحلق نرساند و بدل آن ثمر الطرفا بود بوزن آن و گویند
عفص و حبت بلوط و قرط و حب الاس و قشور رمان و اهلیلج زرد و ثمر
الطرفا و دادی همه مانند یکدیگر اند در طبیعت **عقار آدم** گویند
معانا است و گفته شود **عقیق** ارسطاطالیس گوید اجناس
وی بسیار است و معدن وی بسیار و در بلاد یمن و سواحل بحر
روم و نیکوترین آن بود که بغایت سرخ و شفاف بود و آنچه سوخته کنند
سرد و خشک بود قوت چشم بدهد و خفقان را نافع بود و قوت رفتن
بن دندان باز دارد و جلا بی تمام بدهد خاصه با مروارید و بسد
و اگر انگشتری عقیق در انگشت کند و برابر خصم رود چشم وی
فرو نشیند **عقربان** اسقولوفندریون است و گفته شد
عقرب بپارسی کژدم خوانند و یونانی سقوبیوس جرساوس بهترین
وی نر بود و نشانه نر آن بود که ضعیف و لاغر بود و پشت وی سبز بود
و ماده وی فربه و بزرگ بود و پشت وی باریک بود و طبیعت وی سرد و
خشک بود و اگر در زیت بجوشانند و در گوش چکانند درد ساکن کند
و شریف گوید اگر خاکستر وی در چشم کشند ضعف چشم را نافع بود و چون

سوخته وی محو کند و با نیم وزن آن سرکین موش بیامیزند و در چشم
کشند تیزی چشم زیاده کند و جرب از ان زایل کند و عبد الرحمن بن الهیثم
کوید چون بکیرند عقربی و باید که سه روز یا چهار روز از ماه باقی بود
و در شیشه کنند و روغن زیت بر سر ان کنند و سر آن محکم بکیرند و رها
کنند تا زیت قوة وی اخذ کند جهة درد پشت و ران استعمال کنند نافع
بود و کویند چون این روغن بر بواسیر طاهر عالند خشک کرداند و بیندازد
و شیخ الرئیس کوید صنعت سوختن وی چنان بود که در شیشه کنند
و در کل حکمت کیرند و در تنوری کرم نهند یکشب یا کمتر و بامداد برکیرند
و ابکینه بر ازخزف کران ناشف بود و اخذ قوة بکند و صاحب منهاج
کوید صنعت سوختن وی چنان بود که بکیرند دیکی سفالی و در خمیر
کیرند و سر ان بکل حکمت بکیرند و در تنوری نهند و یکشب بکذارند و روز
دیکر بیرون آورند و در ظرفی آبکینه نکاه دارند و منفعت خاکستر
سوخته وی ان است که سنک کرده و مثانه بریزاند و مقدار ماخوذ
از وی دانکی بود و اکر نیم درم از وی بیاشامند کزندکی مار را نافع بود
و صاحب جامع کوید چون در زیت بسوزند و آن زیت بر داء الثعلب
طلا کنند موی برویاند و اسحق کوید خوردن وی مضر بود بر شش و مصلح
وی تخم کرفس و کل ارمنی بود عقرب بحری کژدم دریایی ماهی
کوچکست سرخ رنک که بر خیم زند و در سر وی خاری سفید بود که
بدان میزند و چشم وی خطرناک و سر وی بزرکتر از بدن وی بود و
ازکزندکی همان المی است که از عقرب حاصل میشود از وی نیز میشود
بلکه بیشتر از ان و دیسقوریدوس کوید سفریوس یا لاسیوس حیوانی
بحری است باسم عقرب میخوانند زهره وی موافق بود جهة نزول آب
در چشم و شکوری و قرحه که عارض میشود در چشم و ان را الوقوبا

خوانند عقار کوهان و عقرکوهان عاقرقرحا است و کفته شود
عقار خمر است و کفته شد عقید العنب سنجد است و
رب العنب نیز عقید العنب خوانند و بشیرازی دوشاب کویند و
مثلث نوعی از ان است عقاب بپارسی الو خوانند و کیموس
بد دهد و کوشت وی کرم و خشک بود چون بخورند عنزلر کوشت
کاو بود و زهره وی چون در چشم کشند نافع بود جهة ابتداء نزول
آب و روشنایی بیفزاید و چون بر وی بخورند اختناق رحم را نافع
بود و سرکین وی بر کلف و برصها کرده روی سپید کرده لطوخ کنند زایل
کند و کویند محلل خنازیر بود عقعق صلصل خوانند و بشیرازی
قالنجه و بپارسی کالنجه کویند سرکین وی ربو را نافع بود و کوشت
وی کرم و خشک بود عکرب حرشف است و کفته شود عنکه
هبة بربری خوانند و آن سورنجان است و کفته شد و در مصر
عنکبر خوانند و در اندلس سورنجان و در عراق لعبة بربری عکبر
و مولف کوید و شیخ الکوهر بپارسی موم سیاه عسل خوانند و بشیرازی بر موم
خوانند و بغایت کرم بود و کویند بسیار امتحان کردیم جهة شکستکی
اعضا و از جای افتادن و دق و چون همان عمل موم سیاه معدنی
میکند و شربتی یکدرم تا ده درم با عسل یا قند یا نبات بیاشامند
نافع بود و کویند عکبر چیزیست که در میان عسل بود و بشیرازی مازاد او
خوانند و مولف کوید مکس عسل ان را از بهر چیز خود می آورد و بجای آن
وان از مجموع کلها فراهم میکرد و ان الوان باشد زرد و سفید و سرخ
و بنفش و بغایت تلخ بود و اکر در میان عسل بود عسل تباه کند و صفت
و شیخ الکوهر کفته شد عکر الزیت بپارسی دردی زیت خوانند
و بهترین آن کهنه بود و طبیعت آن کرم و خشک بود در دوم نافع بود

جهة بادي سخت كه نزديك سپيد بود و در چشم كشيدن محلل نزول
آب و جموع جراحتها و ريشها ناصور كه در بدن پيدا شود نافع بود و
ديسقوريدوس كويد چون در ظرف مس بپزند تا غليظ شود مثل
عسل و بر دندان خورده مالند بنه ازد **عكر دهن السوسن** دُردي
روغن سوسن چون در چشم كشند محلل نزول آب بود بپارسي درد كويند
و بيوناني ناطوس خوانند و بشيرازي توت و پرابوث سكل خوانند و نوعي
از وي عليق الكلب خوانند و كفته شود و عوسج هم نوعي از عليق بود و
نيكوترين عصاره آن بود كه در آفتاب خشك كرده باشند و طبيعت آن
سرد و خشك بود و برگ آن و اطراف آن چون بپزند حصاري نيكو بود
موي را و چون بياشامند شكم ببندد و قطع سيلان طمث از رحم
بكند و موافق بود جهة كزيدگي جانوران كه و پر اوفراطيس خوانند
و آن بار نيست كه شاخ دارد و ورق وي چون بخايند قلاع و ريشهاي
كه در دهان بود زايل كند و ناخنه كه در چشم بود و بواسير كه خون از وي
روان بود نافع بود و شريف كويد چون بكوبند ورق و اطراف وي ضماد
كنند بهق و نقرس را سود دهد و چون از وي شياف سازند نافع بود
جهة همه علتها كه در چشم پيدا شود و صفت ساختن وي آنست
كه بكوبند و بفشارند و صاف كنند و بسحق كنند بر صلابه تا غليظ كردد
و صمغ عربي اندكي داخل كنند و شياف سازند و بوقت حاجت
استعمال كنند **عليق الكلب** عليق القدس خوانند و بشيرازي
درخت سه كل و ثمر وي را سه كل خوانند و در اندرون وي مانند
پشم و كل وي را ورد السياح خوانند و بيرن السياح و بيوناني
قونيطس ماطس خوانند و ثمر وي بغايت قابض بود و ورق وي قبضي
اندك داشته باشد و اولي آن بود كه از ثمر وي حذر كنند بسبب آنكه

در اندرون وي است چون خشك كنند و آنچه در اندرون وي بود بيرون
آورند هيچ مضرت بقصبه شش نرساند و اگر با شراب سرد شكم ببندد
و بول تيز هم ببندد و بدل آن شوكه مصري است **علف** رطب است
و كفته شود **عيسي** مقر كويند و بپارسي سبز كويند **علق**
شريف كويد چون بر موضعي نهند كه خون فاسد بود قايم مقام حجامت
بود جهة خاصه كودكان و زنان و بر ريشها بد و سعفه و جرب نهند
خون فاسد بكشد و چون بسوزانند و خاكستر آن با سركه بر سر شند و طلا
كنند بر موي زياده كه در چشم بود بعد از آن كه بركنده باشد ديگر نرويد
و بشيرازي درن و باصفهاني دير حه و بلفظي ديگر زلو و در خواص
آورده اند كه چون بخور كنند در دكان ابگينه كر هر چند ابگينه كه باشد
شكسته كردد **علك** هر صمغي كه توان جاييدن را علك كويند و علك
البطم و علك الانباط صمغ البطم است و كفته شد طبيعت آن گرم و
خشك بود در آخر درجه دوم و كويند تر است و بهترين آن سفيد بود و
كه بزردي زند در طبيعت نزديك مصطكي بود و علك رومي مصطكي
كفته شد و صمغ البطم در گوشت رويانيدن در ريشها مانند
راتينج است و در مرهمها بدل وي كنند **علك يابس** قلوسا خوانند
و آن نوعي از راتينج است و كفته شد **علقم** كويند قثا الحمار
است و كفته كويند حنظل و هر چيز تلخ بود آن را علقمه خوانند
علت بيوناني حندريلي كويند و كفته شد **علجان** نباتيست
كه آن را ازخ خوانند و كفته شود **عمرد** كرفس است و كفته
شود **عمج** نوعي از جريد است كه وي سرخ بود و سبز بود و هيجان
با تخم خورند و آن را جريد رستان خوانند و صفت آن در بطيخ
كفته شد **عار** ريذ است و كفته شد **عنب** بپارسي انگور

گویند وسفید نوعی نیکوتر از سیاه بود ونیکوترین آن رازقی مثقالی
بود وپوست انگور سرد وخشک بود در دوم وانگور عدابی نیکو مجد
وانجیر رسیده بود ضرروی کمتر بود وغذا انگور بیشتر از غذای
عصیر وی بود وزود در بهی آورد وخونی نیک ازوی متولد شود وانگور
همه مضر بود وعنابه تشنگی آورد ومضر بود بجگر وسپرز که ضعیف
غلیظ بود ودفع تشنگی زیان مر بود **عنب الثعلب** قنا خوانند
در برق وتیناق نیز گویند وبپارسی روباه تریک گویند ونیک انگور
بلفظی دیگر طولیدون وروباه بیز گویند وبهترین آن زرد تازه بود وطبیعت
آن سرد بود در اول وگویند گرم وتر بود وورمهای گرم را در آخر ضماد
کردن نافع بود وبا اسفیداج وروغن گل برعکس وحمره طلا کردن سود
دارد وبآب وی غرغره کردن وورم زبان را نافع بود واسحق گوید مضر بود
بمثانه ومصلح اوی قند بود وخوردن وضماد کردن تشنگی بنشاند
وچون آب وی با اسفیداج بیامیزند وبر سوختگی آتش وحمره کردش
شده باشد طلا کردن خشک گرداند وچون همچنان گویند وبر سرطان
ریش شده نهند ساکن گرداند وچون بدان ادرار کنند وانجیر سیاه
بود نیک باشد ومحرور وچون آن دو نوعی هست که چهار درم ازوی
کشنده بود ومداوای وی قی کنند وبعد از آن تریاق با انیسون یا
ماء العسل وسینه مرغ وخوردن بادام تلخ معتبر بود وبدان گویند
بطباطات وگویند سادوران **عناب** نیکوترین آن جرجانی
بود تازه که خورده شود ووی معتدل بود میان گرمی وسردی وتری وخلط
نیک ازوی متولد شود چون بخورند باآب وی پاشامند وحده وحرارت
دم ساکن گرداند وصفرا ورنو ودرد کرده ومثانه ودرد سینه وحلق
نافع بود واگر پیش از طعام بخورند نافع تر بود وغذای وی اندک و

دشخوار هضم بود ومعده را بد بود ومصلح وی کشمش ومویز منقی
بود وشریف گوید ورق وی چون خشک کنند وبا سرکه سحق کنند وبر
اکله افشانند بغایت مفید بود واولی آن بود که پیش از آن بر مرغ
وعسل طلا کنند وچون پوست ساق درخت وی بکوبند وبا همچندان
اسفیداج بیامیزند وبر سپهار بلید بمالند شفا دهد واگر همچنان با
استخوان مطحون کنند قرحه امعاء را نافع بود وصمغ وی چون با سرکه
حل کنند وبر قوبا طلا کنند ودو سه نوبت بیابی مکرر البته زایل کند
وورق وی چون بخایند نیکوتر از طرخون بود جهة کسی که داروی مسهل
خورده باشد وعثیان آورد وعناب مضعف باه ومقلل منی بود و
بستان وی شیلانه خوانند **عنب الدب** درخت کوهی است وانرا
عاقر خوانند وثمره وی مقدار کناری کوچک سرخ رنگ ودر اندرون
وی دانه کوچک چهار تخمی بود وطعم وی قابض بود وثمره وی
شیرین بود که اندک تلخی داشته باشد ولزوجت وقبض نیز وخشک
بود ولون وی میان زردی وسبزی بود وثمره وی نفث دم را نافع
بود **عنب الحیه** ثمر هزار جشان است وان البصاصت وبولکی
ثمر کرر ابدین اسم خوانند **عنبر** ابن حسان گوید از بحری است
وگویند چیزیست که در قعر دریا میروید حیوانات دریا میخورند وگویند
بسته در شکم ماهی باید که ازرا میخورند ومی میرد وشیخ الرئیس احتمل
دریا حاصل میشود واقوال بسیار آورده اند ومولف گوید انچه محقق
است مومی است ونیکوترین آن اشهب بود که ازرا سفید خوانند
ودیگر ازرق که ازرا فستقی خوانند ودیگری رده که ازرا خشخاشی خوانند
وعنبر باید که چرب بود وهر سفیدتر وسبکتر نیکوتر بود و
طبیعت آن گرم است در دوم وخشک است در اول دماغ را نافع بود و

دماغ و حواس دل را سود دهد و بادها غلیظ که عارض شود در امعا
وسده و چون بدان بخور کنند سودمند بود و بر مفاصل از رطوبات
بود و ریاح بود ضماد کردن نافع بود و اگر در روغن بابونه و یا مرزن
جوش حل کنند و بدان سعوط کنند علتی که از بلغم غلیظ و ریاح کرد در
دماغ بیران بود تحلیل دهد و اگر از وی شمامه سازند بر مثال سیب و
بویند آن فالج و لقوه و کزاز را نافع بود و چون در روغن بان حل کنند
نافع بود جهة انواع درد اعصاب و خدر و فی الجمله مقوی اعصاب
عصبانی همه و گویند اندکی از وی در قدحی شراب حل کنند و بیاشامند
مستی زود آورد و صاحب منهاج گوید قوت دل و دماغ و حواس
بدهد تقوی عجب و روح را بیفزاید و مقدار الشربتی از وی دانگی
بود و مضر بود باصحاب ماشرا و مصلح وی بوییدن کافور بود و خیار
و اسحق گوید مضر بود بامعا و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل آن دو
دانگ وزن آن مشک و دانگی مرو دانگی زعفران و گویند بوزن آن
مسک و مرو زعفران بدل آن کنند **عنصل** پیاز اسفید است
عندم بقم است و گفته شد **عنقر** مرزنجوش است
وصفة آن در اذان الفار گفته شود **عنزروت** انزروت
است و گفته شد **عنجد** عجم الزبیب و گفته شد
عنکبوت صفت نسج وی در باب الف در ابر کالحیا گفته شد
عنم گویند جلنار است و گفته شد **عود الصلیب** فاوانیا
است و گفته شد **عوسج** نوعی از علیق است و نوعی از عوسج
ام غیلان بود و در بیابانها روید و نیکوترین آن بیابانی است سبز
ورق و طبیعت آن سرد بود در اول و گویند در دوم و خشک بود
در سیوم و ورق وی بی علت و حمره ضماد کردن نافع بود و چون

بکوبند و آب آن بگیرند و جای بدان بسرشند و در حمام بخود مالند
جرب و حکه را زایل کند و شریف گوید عصاره ورق وی چون بیاشامند
جرب صفراوی و التهاب صفراوی را نافع بود و ورق وی چون
بخایند قلاع را زایل کند و صاحب منهاج گوید چون بر پیشانی ضماد
کنند نافع بود فضلاتی که از چشم آید بواسطه ضعفی که در وی
هست و مقدار مستعمل از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود به ریه
و مصلح وی کتیرا بود و گویند بدل آن در دو رمها گرم اشنه و بوزن
آن فوفل **عود البوج** وج است و گفته شود **عود البلسان**
نیکوترین عیدان وی املس بود و خوشبوی و طبیعت آن گرم و خشک
بود در سیوم سده بگشاید و عرق النسا و صرع و دوار را نافع بود و
تاریکی چشم را زایل کند و ربو و ضیق النفس را سود دهد و چون بخور
کنند نشف رطوبت از رحم بکند و عقم را نافع بود و باد زهر زهرها
بود و گزندگی افعی و سردی معده و جگر را سود دهد و رطوبات
را از دماغ پاک کند و مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال بود و مضر
بود بمعا و مصلح وی کتیرا بود و بدل وی حب وی بود **عود الفا**
لوج شجار است و گفته شد **عود الدهقر** اصل الانجدان
و گفته شد **عود العطاس** کندس است و گفته شد **عود هیر**
اعوج و لعوج نیز گویند و آن انواع است و شیخ الرئیس گوید نیکو
ترین آن عود مندلی بود که از وسط بلاد هندی آورند و بعد
از آن عود هندی که از جبلی بود و فاضلتر از مندلی بود از بهر آنکه
شپش در جامه رها نکند و یک نوع سمرقندی سفالی بود و از سفالی
هند خیزد و آن فاضلترین بود بعد از آن قماری و آن نوعی از سفا
بود و پس قاقلی و بری و قطنی و صینی و آن را قمری خوانند و آن

ترو شیرین بود و سندی مجموع وی نیکو بود دین حهد روی آن دروق
فربه صلب بسیار آمیخت ستبر که قطعا سعیدی در وی نبود و
فربه بود و بر آتش بماند و بسیار آب بود و بالجمله فاضلترین عودان
بود که سخت و سیاه و گران وزن در بن آن نشیند و چون بکوبد
هیچ ریشه در وی نبود و زود کوفته شود و آنچه در بن آب افکند بد
بود و عود خام درختیست کرم میکنند و در زمین دفن کنند تا خبیثه
بتعفین زایل میشود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و لطیف
بود سده بگشاید و بادها بشکند و بوی دهان خوش کند خاییدن و مقوی
احشا و اعصاب و دماغ و حواس و دل بود و مفرح آن و رطوبت عفن
از معده زایل کند چون نیم درم از وی تا یکدرم و نیم وقوت معده و جگر
بدهد و شکم ببندد و سلسل البول را نافع بود خاصه سوده وی
و مضر بود بدن وی بر صنهای گرم که در دماغ عارض شود و اسحق
بن عمران گوید چون بخور کنند بلغم از سر فرود آرد و وی منع ادرار
بول که از سردی و ضعف مثانه بود بکند و اسحق گوید خوردن وی
مضر بود بسفل و مصلح وی صمغ گل سرخ بود و در معاجین زعفران
و دارصینی و زراوند مدحرج از هر یک دودنگ وزن آن قایم مقام
ان بود و بدل عود هندی در نقرس قطوریون باریک کند عود الحیه
شریف گوید نبات وی در شهر سودان بود و مشهور بود مانند عود
سوسن بود صلب و در طعم وی تلخی بود چون نیم درم از وی بیاشامند
از هر زهر که باشد شفا یابد خواه گرم و خواه سرد و چون در دست
گیرند و چشم املس بود حرکت نکند و بیخود شود و چون بخایند و نقل
آن در دهن افعی اندازند زود بمیرد عود الریح اسمیست مشترک
در شام و فا و اینا بدین اسم خوانند و اهل مصر قشر ابر باریس که از رعیس

خوانند و عود الریح بربرین اسم خوانند و صفت هر یک بجای خود
بعضی گفته شود و بعضی گفته شود عهن در لغت پشم
است و گفته شد عیون الدیك حشیش سرخ مدور که از اطراف
هندآورند و مولف گوید ثمر درخت بقم است و آن را بپارسی چشم
خروس خوانند و طبیعت آن گرم بود باه را قوت دهد و منی بیفزاید
بسیار چون چون یکدرم از وی بیاشامند عنبرات روغن است
و گفته شد عین الدیك گویند حرا است و گویند تخم
ان است عین الهدهد اسم نباتیست او بیغته که معروفست
یا دار الفار و وی نزدیک است مجربست جهت عرق النسا چون
بادیه کیش بخورند عیون البقر اهل مغرب و اندلس اجاص را
عیون البقر خوانند و ابو حنیفه گوید عیون البقر نوعی از انگور
سیاهست بزرگ مدور که صادق الحلاوه نبود عبثام
حجر الدلیل است و گفته شد صفت آن در اذان الفار عیسوب
الطباط چون عصی الراعی است و گفته شد عین الدیب
شریف گوید چشمهای خرس چون در خرقه در بندند و بر چشم
صاحب تب ربع بیاویزند تب از وی زایل شود و این بخاصیت
است والله اعلم و احکم باب العین غافت
بهترین آن فارسی بود که از کوهستان حوالی شیراز آورند و روی
بزرگ و بود و آن کلبیست لاجوردی رنگ دراز شکل و شاخهای وی
باریک بود و بدرازی یک وجب بود و کوتاه تر بود و گل وی و شاخ
و برق وی همه تلخ بود تلختر از صبر و طبیعت آن گرم بود در اول
وخشک بود در دوم و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و گویند
سرد است و وی لطیف بود و در استسقاء داء الثعلب عظیم نافع بود

منها یقول است گفته شد
صفات در اذان الفار
عیسوب

ویابسه کهن بر ریشهای که دشخوار بود باصلاح آورد و در جگر سپرز
وصلابت سپرز و قرحه امعا و ریشهای مزمن و صفراوی نفع کند و نیز
بیرون آورد و مقدار شربتی نیم مثقال بود و وی حیض براند و گویند
مضر بود به سپرز و مصلح آن انیسون بود و بدل وی نیم وزن
آن افسنتین بابلی و وزن آن اسارون بود **غاغر** بلغت عمان
فودنج است و گفته شود **غار** درختی بزرگ است و ورق وی
دراز تر از ورق بید بود و حب وی از بندقه کوچکتر بود بمقدار
فندقی و صنعته آن گفته شد و بیونانی ذافنی گویند و بعضی بود که
ورق آن باریک بود و بعضی پهن تر بود و هر دو در زمین سنگستان
روید و بهترین وی بری بود و قوت وی در ورق بود طبیعت وی
گرم و خشک بود در سیوم و طلا کردن با شراب بر بهق نافع بود
و با سویق بر ورمها و درد اعصاب و ضیق النفس و انتصاب را
لعوق کردن نکو بود و صاحب منهاج گوید چون بر معده مروخ
کنند قی را حرکت دهد و درد مثانه و رحم را نافع بود حتی در آن
نشستن و سنگ براند و شربتی از وی نیم درم بود و دو درم از وی
مسهل بود و صاحب جامع گوید چون بیاشامند مرخی معده بود و قی
را حرکت دهد و صاحب فلاحه گوید اگر یک ورق از وی
بخایند و رها نکنند که بر زمین افتد و حلق نادن خوردن نگاه
دارد چندانکه شراب خورد مست نشود و گویند چوب درخت وی
چون بیاویزند بر موضعی که طفل در آن موضع خسپد و در خواب
نترسد دیگر نترسد و ورق وی چون بپزند با سرکه و بدان مضمضه
کنند درد دندان را سود دارد و بدل غار سپستان است بوزن آن
غاغاطی حجر الجاغطیس است و گفته شد **غاریقون** دو نوع است

نر و ماده و بهترین آن ماده بود که بغایت سفید بود و املس و
زود متفتت شود و مولف گوید غاریقون باید که سفید و سبک
و سست بود و آنچه نر بود بد باشد و طبیعت آن گرم بود در اول
و خشک بود در دوم و گویند تر است در دوم و وی محلل و مقطع
اخلاط غلیظ و مفتح سده بود و وجع المفاصل را سود دهد و عرق
النسا را نافع بود و ورم سپرز با سکنجبین موافق بود و وی بخاصیت
منقی فضول دماغ و اعصاب بود و شربتی از وی تا درمی و نیم تا
نیم درم بود و صرع و نفث دم از سینه و قرحه و شش و یرقان
و ورم سپرز را نافع بود و مسهل اخلاط غلیظ مختلف بوده باشد
سودا و بلغم و اختناق رحم را سود دهد و تبهای کهن چون
پیش از نوبت تب با شراب بیاشامند نافع بود و ضماد کردن
بر گزندگی هوام نافع بود و مقوی قلب و مفرح و مسهل اخلاط
کدر بود و اگر با وزن وی زراوند استعمال کنند سحق کرده بر براسد
و درد پشت که از اخلاط خام بود سود دهد و چون با انیسون
بخورند دردهای اندرونی که سبب آن سردی بود سود دهد و
گویند چون با خود دارند عقرب انکس نزند و در استعمال کردن آن
باید که بغربال موئی بمالند تا فرو رود و گویند آنچه سیاه بود بد باشد
و بکشد و خناق آورد و مداوای کسی که آن خورده باشد بقی و آب
گرم کنند و شیره تازه و مجموع مداوای کرده که ذکرش گفته و بدل وی
در مسهل بلغم و سودا بوزن آن تربد و دو دانگ وزن آن افتیمون
و ده یک حربوب و جالینوس گوید بدل آن نیم وزن آن فربیون
بود **غالالوطا** باقلاء قبطی است و گفته شد **خالیه**
شیخ الرئیس گوید ورم صلب نرم کند و اگر در جهد و عن حیزی یازون

حب البان بکدازند ودر کوش چکانند درد را زایل کند و بوئیدن ان
مصروع را نافع بود وصداع سرد را نافع بود وچون در شراب حل
کنند و بخورند کسی را دهند مست کردد بغایت و مفرح دل بود و وی
جهة درد رحم سرد واختناق رحم را نافع بود و ابستنی را یاری
دهد غاسول اشنان است وکفته شد عنبرا بپارسی
سنجد است ونیکوترین آن بود که کوشت مند بود و فربه بود و
طبیعت وی سرد بود در اول درجه اول و خشک بود در اخر دوم
یا در اول و سیوم غذا اندک دهد ومعده را دباغت کند و شکم
ببندد و قی ساکن کند و مجموع سیلانها باز دارد و صفرا بشکند
وچون بدان نقل کنند مستی دیر آورد و سرفه کرم را نافع بود و
بول ببندد و بیخ صفراوی را نافع بود وصداع و موافق اطفال
بود چون باشیرها بایشان دهند از بهر انکه تعدیل در طبیعت ایشان
پیدا کند و وی مضر بود بمعده و هضم و مصلح وی فانید بود و
تمیمی کوید نوع عسراقی عظیم دارد در شهوة زنان را انگیختن
عبار الرحی بپارسی کرد آسیاب خوانند مجفف بود وچون بر
پیشانی طلا کنند منع فضلات که از چشم رود بکند عباریه
عنب الدابا است وکفته شد عز الحلود بپارسی سریشم
خوانند طبیعت آن سرد و خشک بود در اول وچون بسوزند و
بشویند قایم مقام توتیا بود واکر با جوز السرو و برقی ضماد کنند
نافع بود و بر سعفه طلا کردن سودمند بود و سوختکی آتش
و سریشم پوست کاو و کاومیش چون با سرکه طلا کنند بر قوبا و
جرب ریش شدم بغایت نافع بود عز السمک بپارسی سریشم
ماهی خوانند وان مانند سپید است که در شکم ماهی دریایی

می باشد وطبیعت وی خشک بود و در وی حرارتی بود ونیکو
ترین آن بود که سفید بود وجهة سرفه وادویه جرب منفرج وکلف
بشره استعمال کردن نافع بود و در حسابی کنند نفث دم را نافع بود و
اکر در سرکه حل کنند وادویه رقیق بدان سرشته و ضماد کنند نافع
بود عرب درختیست که از اطلق خوانند و پیرازی فرالکوپند
وآن درختی بزرک وصمغ وی نیکوترین نوع بود و تا زخمی بر ساق
وی برسد که شکافته کردد ان صمغ از وی بیرون بیاید و وی
هیچ ثمری که شاید خوردن ندهد وطبیعت آن سرد و خشک
بود و زهر وی و قشر وی و عصاره وی قابض بود و مجفف و بعیر
لدغ و خاکستر قشر وی چون با سرکه بسرشته و بر ثالیل ضماد کنند قلع
کند و پوست بیخ وی در حصابات موی نافع بود و ورق و پوست
تر وی سحق کرده با روغن کل در پوست تابرند در کوش را نافع بود
وابن ماسویه کوید ورق عرب چون بیاشامند عقم آورد فذف
دم را نافع بود و عصیر ورق وی نیکوترین معالجة ماده بود که
از کوش روان بود وسده جکر را سود دهد عرقد نوعی از عوسج
است وکفته شد عرر اسم نوعیست از عصی الراعی کوچک
که معروف بود بماده وکفته شد عرسا راس است وکفته
شد عرنیب نوعی از انکور سیاه است عزال بپارسی
آهوبره کویند و منفعت کوشت وی در لام کفته شود اما پشک
وی چون با سرکه بیرند و بر ورمها بلغمی نهند بکدازند غسل
خطمی است وکفته شد عسلج عرطنیثا است وکفته شد
عنبسا ثلج است وکفته شد در باب ثا غلیجد هو دبح بری است
وکفته شود علقه علقه خوانند و مولف کوید کیاهیست که

بکر ماند و برگ و ساق وی کرد باشد و در صحرا شیراز بسیار بود و از
جمله ینبوعات معتبر بود و شیر بسیار دارد و هر شمش و کارد
که بر شیر وی آید دهند زخم آن بهر کس که رسد بمیرد و اگر شیر وی
بر قوبا مالند زایل کند **غلیجن اغریا** مشکطرامشیع است
و گفته شود **علوقتر** اصل السوس است و معنی ان یونانی
اصول الحلوة بود **عملول** مملول است و آن عنابری است و
گفته شود **عمام** اسفنج البحر است و گفته شد **عنقبلن**
بضم عین ثلجم است و گفته شد **عومثر و عومیثه** نوع ان
کماه و فطر است و صاحب جامع گوید در زمین بیت المقدس
بسیار بود و آنجا بکر بسته خوانند و چون خشک شود بدان
جامه شویند و در حموضات جو نهند و طبیعت ان سرد و تر
بود در درجه اول و خناق ببرد و بنود که کماه و ان خلط بکرار کماة
حاصل شود از وی نشود **شوک** ضفدع است و گفته شد
عیم عمام است و گفته شد **باب الفاء فاشرا**
اسمیت سریانی و هزار حشان و هزار نشان نیز گویند و یونانی
ابانلس لوقی و معنی ان کرمة البیضا بود و معنی هزار حشان هزار
کن بود و بتبریزی ارحالون گویند و بپارسی کرد حنی گویند و بشیرازی
رخوتر گویند از بهر انکه نبات وی در زمستان خشک میشود و
فاسرسین نوعی از وست و نبات وی در زمستان بر هر درخت
که نزدیک وی بود بپیچد شود و خوشه وی قریب دمدلنر باشد
و در اول سبز بود و در آخر بغایت سرخ بود و گل وی لاجوردی بود
و بشیرازی وی را سیاه دارو خوانند و منفعت وی نزدیک بفاشرا
بود لیکن ضعیف تر بود و فاشر ابلفظی دیگر بر دانیا و خانق النمر

نیز گویند و ثمر وی مانند ثمر فاشرسنین بود و بیخ وی گرم و
خشک بود در سیوم درجه و حرافت داشته بود صلابتی تمام دهد
و ملطف بود سپرز سخت شده را بگداراند و چون بیاشامند
یا با انجیر از برون ضماد کنند و جرب و هر علتی که در ظاهر بدن
باشد شفا دهد و ثمر وی مانند خوشه بود و گویند با خان
مستعمل کنند جهة حلق شعر و بیخ وی چون با کرسنه و حلبه
بدن را بدان بشویند پاک کرداند و اثر کلف زایل کند و ثالیل قلع
کند و اثر سیاهی که از ریش مانده بود ببرد و چون با شراب برد احسن
ضماد کنند نافع بود و همه ورمهاء گرم تحلیل دهد و دملها
بکشاید و چون دو درم از وی بیاشامند گزندگی افعی را نافع بود
و مجموع گزندگان چون اول بود که نبات وی بروید چون بخورند
بخته بول و شکم براند و بلغم بیرون آورد و چون با عسل لعق کنند
سرفه و ذات الجنب را نیکو بود و عصاره وی چون تر بود بیاشامند
تحلیل در عقل پیدا کند و ناصبر بود و بر سپرز ضماد کردن نافع بود
و اگر زن در طبیخ آن نشیند بچه بیرون آورد و رحم پاک کند و
ثمر وی بر جوت تر و خشک چون بمالند نافع بود و عصاره نبات
وی چون بیاشامند قی نیکو آورد باسانی و خلطها غلیظ بیرون
آورد و بدل آن بوزن آن در ونج و نیم وزن آن بسباسه بود **فاشر**
سنین بپارسی شب دانک گویند و یونانی ابانلس مالیا و معنی
ان کرمة الاسود بود و در اندلس معروف بود بنوطایسر و بتبریزی
میمون و بشیرازی سیاه دارو خوانند و ورق ان بهر اندورق
لبلاب بود اما مانند لبلاب بپیچد شود بر درخت و ان نوعی
از فاشرا است و صفة ان در فاشر گفته شد و بیخ وی بیرون سیاه

بود واندرون وی بزردی مایل بود ووی گرم بود باعتدال ودر فعل
مانند فاشرا بود ولیکن ضعیف تر از وی بود ابزکی و معنی فاشرا
ستین بربانی داقع شصت علة بود **فاحشه** چند بند شر
است وگفته شد **فانید** بهترین آن بود که از قند سفید سازند
ووی غلیظتر از شکر بود وطبیعت وی گرم وتر بود در اول وگویند
حرارة وی در سیوم بود وآنچه تجربه بود گرم وخشک بود در دوم
سود مند بود جهة سرفه وشکم نرم دارد وخون معتدل از وی
متولد شود وسینه را نیکو بود ومولف گوید که این فانید که منفعت
وی گفته شد بشیرازی طبرزد خوانند وبعربی کعب الغزال وباید
که قطعا آرد در ان بود وفانیدها بی که این زمان مستعمل میکنند
نی ارد نبود پس اولی آن بود که هر ترکیبی که فانید بود قند بجای وی
کنند تا کعب الغزال که آن فانید اصلی است وصفت وی چنان
است که قند بقوام آورد ودست کش میکنند وپاره میکنند **فاوش**
الیونانی با ملا است وگفته شد **فاغیه** صاحب منهاج گوید
گل حنا است وهر بوی که خوشبوی بود ازا فاغیه خوانند وان
معتدل بود در گرمی وسردی وتمیمی گوید گل حنا چون در جامه
صوف نهند وود بجهد خوشبوی کند وهمانکند که سوس آنرا
تباه کند ونخورد **فافرار** بردی است وگفته شد **فاغیه**
بیخ نیلوفر هندی است وازافل خوانند ومنفعت ان گفته شود
بعد از این **فانافس سقلیون** نوعی از دوقوالکر است
فانافس حرویتون نوعی از بیخ زوفرا گوجل است وگفته شد
فانافس اراقلیون بیونانی درخت جاوشیر بود وصفت
جاوشیر گفته شد **فاغره** بپارسی فاغره گویند وبشیرازی

کبابه شکافته وارسقالد هند خیزد وطبیعت آن گرم وخشک بود
در سیوم وگویند در دوم ودروی قبضی وتحلیلی بود ومصلح معده
وجگر سرد بود وسوء الاستمراء که از سردی بود وشکم به بندد **فد**
فاغوس شیطرح هندی است وگفته شد **فارسطاریون** رعی الحمام است و
گفته شد **فارعوس** بلارخ خوانند وان لعلق است ومرعی مشهور بود
ودر خواص این زهر آورده است که استخوان وی چون با خود دارد
عشق زایل کند وصاحب منهاج گوید بصفر وی خضابی نیکو بود
فاخته گوشت وی گرم وخشک بود فالج را نافع بود ومضر بود بدماغ
وسهر آورد ودوشکه وکشنیز ضرر وی کم کند ومجهول گوید سرگین
وی چون بکودکی بندند که پشت مصروع شود نافع بود **فالبحص**
تاویل وی بیونانی رتیلا بود وازبهر آنکه گزندگی وی را نافع بود وفا
لیعطس وفالحیطس وفالایحقون ولوفافیس هم گویند وآن
نباتیست که گل وی مانند گل سوسن بود وتخم وی سیاه بود مانند
نیمی عدس گوچکتر وبیخ وی باریک وکوچک بود واول که از زمین برکشد
زرد بود پس سفید شود ودر تنها خاک رویند وتخم وی وگل وی چون با شراب
بیاشامند گزندگی عقرب ورتیلا را نافع بود ومحلل مغص بود وقوة وی
بلطف وتجفیف بود وازبهر این است که مغص را نافع بود **فاط** صاحب
منهاج وصاحب جامع گویند دوائی ترکیست که دفع جمیع زهرها و
گزندگیها کند چون با آب سرد بیاشامند ودردها بحث ساکن گرداند و
مولف گوید ظن من آنست که جدوار است که از طرف خطا می آورند **فادج**
مولف گوید سنگیست که بسفیدی وسبزی وهر رنگی دیگر بوی ظاهر بود و
این سنگ از آخر هندوستان آورند واز فعر چین نیز ونیکوترین آن صینی بود
وشربتی از وی کسی که زهر داده باشند دوازده جو بود با آب سرد واین سنگ

دد آتش نسوزد و چون بازرد چوبه بسایند و سنک مانند لستم بود و باد زهر
همه زهرها بود خاصه در طلا کردن و بعضی گویند که فاط است که گفته شد
فاوانیا فوینا نیز گویند کیانا و آن عود الصلیب است و نوع ماده بود و
آنچه نر بود و ورق وی مانند ورق جوز بود و حب وی سبز بود و سفید مانند
انکشتی و در طعم وی قبضی بود آنچه ماده بود کثیر الشعب بود و حب وی
مانند بلوط بود و طبیعت آن کرم و خشک بود در دوم و گویند معتدل
بود در حرارت و در وی تجفیفی و قبضی با تحلیل بود و مفتح و ملطف بود
و وی آثار ریشها از تشنج بی دو چون و طفلان آویزند ما دام که با ایشان
بود صرع و حمه ننهد و آنچه ماده بود بر ساق وی غلافی پیدا شود مانند
غلاف بادام و چون شکافته شود حبها سرخ بسیار بود مانند خون
و بشکل انار دانه بود و در میان حبی سیاه رنگ قابض بیاشامند
قطع نزف از دوم رحم بکند و چون بخورند نافع بود جهت درد معده و
لدغ که عارض شود در آن و چون کودکان بخورند در ابتدا سنک مثانه
را نافع بود و آنچه سیاه بود چون از وی پانزده حب با شراب بیاشامند
اختناق رحم که از درد رحم بود و کابوس را نافع بود و بعضی گویند چون
با وی پاره کنند این خاصیت از وی باطل شود و نقرس و صرع و سقطر
و صرع را نافع بود و اسحق گوید عود الصلیب مضر بود بمعده و مصلح
آن کثیرا بود و گویند بدل آن دت بود و بدبغورس گوید پوست آنار
با ورق آن و فومور و ورق الغزلان چون با هم جمع کنند بدل فاوینا
بود فار بپارسی موش گویند خون وی قطع ثالیل بکند و چون بشکافند
و بر خار زنهند با و کژدمک عقرب نافع بود و چون بریان کنند و بکودکی
دهند که لعاب بسیار از دهان وی روان بود باز دارد و اگر در آب بپزند
و کسی را دهند که عسر البول داشته باشد دوان نشیند سود دهد و خوردن

گوشت وی نسیان آورد و غثیان و مفسد معده بود و چون بشکافند
و بر موضعی نهند که خار یا پیکان بود بیرون آورد و منفعت سرگین وی
در جزو الفار گفته شد و سردی در راس الفار گفته شد فار البیش جیش
موش است و گفته شد فادزهر هر دوا ایست که حافظ روح بود و منع
دفع مضرت سم بکند آنرا فادزهر خوانند و آنچه مخصوص است اسم حجر البیش
و حجر الحیه است و گفته شد فجل بپارسی ترب خوانند و بشیرازی ترپ
و بخور وی اقوی بود پس پوست پس ورق پس گوشت آن و نیکوترین
آن بستانی بود سبز تازه و طبیعت آن گرم بود در اول و گویند در سیوم و
خشک بود در دوم موی بر لوا الثعلب و جر برویاند و مولد ریاح بود
و معده را نیکو بود و سخت بود و بول براند و ابن ماسویه گوید چون بعد
از طعام بخورند شکم نرم دارد و غذا را یاری دهد در گذشتن از معده
و اگر پیش از طعام بود هضم طعام بکند خاصه ورق وی و با سانی قی
آورد و آب وی استسقا را نافع بود و چون در چشم چکانند جلا دهد
و اگر آب آن و عقرب چکانند بمیرد و اگر خورده باشد و عقرب بگزد
هیچ مضرت نرسد و چون با سکنجبین بپزند و بدان غرغره کنند چون کرم
بود خناق را نافع بود و فجل وی در همه حال اقوی بود از بستانی و روفس
گوید فجل بلغم را نافع بود و مضر بود بدندان و چشم سرد و خشک و معده
و مفسد طعام بود و علتها بسیار آورد و شش در بدن پیدا کند و صاحب
فلاحه گوید درد گرده و مثانه و سرفه و باه و کژدمک جانوران و دفع سمها
را نافع بود و ادمان اکل وی کردن موی بر داء الثعلب برویاند و شیر بیفزاید
و گویند فجل کوهی نبی ورق و آب وی بگیرند و با شتاده درم از وی
بیاشامند سنگ بریزد و خود که در مثانه بود بریزاند و این فعل بخاصیت
میکند و طبری گوید آب ورق وی وفا تا زایل کند و گویند منی زیاده کند

وضوط آورد و اکر تخم وی با کندش بکوبند و با سرکه بسرشند و در حمام
بر بهق سیاه طلا کنند زایل کند و شریف کوید چون سردی بود اندر و
اندرون وی خالی کنند و روغن کل در وی کرم کنند و در کوش چکانند
درد زایل کند و اکر اندرون وی خالی کنند اندکی و چهار درم تخم شلغم
دران نهند و سران باز جای نهند و در میان خمیر کیرند و در میان آتش نرم
نهند تا بخته کردد پس بیرون آورند و اندکی سود کنند و بخورند سه روز نهار
نی سنک بریزاند و حرورتی و قشرتی و ورق وی با سکنجبین علی قی بار باز
آورد **فربیون** افربیون و فرفیون و تاکوکیب خوانند و باید که چون فرفیون از
درخت کیرند دهان بربندند تا غبار آن در دهان نرود که حاد دنما نها
وی اندو جون وی را بکیرند باید که با باقلا مقشر در میان آن ریزند تا قوه وی
نکاهدارد مدتی و در ظرف کنند و آنچه تازه بود زرد بود و زود درزیت
بکدازد و آنچه کهن بود بخلاف آن بود و لون آن بسرخی مایل بود و کویند
قوت وی بعد از سه سال یا چهار سال متغیر شود و تا هفت سال وی
سال باطل شود و نیکوترین صافی زرد بود که رایحه وی بغایت حدة و
حرافت بود و طبیعت آن کرم و خشک بود در چهارم کویند خشکی وی در سیوم
بود و وی را قوه تلطف و محرق بود بغایت عرق النسا را نافع بود چون با
ادویه که موافق بود و بیامیزند و چون برکزندکی جانوران و سک دیوانه
طلا کنند نافع بود و لقوه و قولنج و سردی کرده را نافع بود و فضلهای
بلغمی از مفاصل و اعصاب پاک کرداند و مسهل آب زرد و بلغم لزج که
در ورکی و پشت بود و کرم مزاج را بد بود و کسی که خون بر وی غلبه
کرده باشد و نشاید که تنها بیاشامند و مضر بود با شیر و جوز بوا عن
کل جوب کنند حدة وی شکسته کردد و مقل و دروس و کتیرا و صمغ اما فر
وی کنند اکر خواهند که استعمال کنند و شربتی از وی قیراطی بود و تا دانکی

روی زحیر را بغایت بد بود و انضمام پیدا کند تا بحدی که منع ادویه مسقط
بکند از اسقاط جنین و چون در روغن بکدازند و بدان تمریخ کنند فالج و
خدر را نافع بود و چون با عسل بیامیزند و در چشم کشند چشم را جلا دهد
لیکن سوزش آن دو روز باقی بود و قطع نزول آب بکند و سه درم از وی
کشنده بود در سه روز و در پیش در معده و امعا پیدا کند و از خوردن وی کربی
و لهیبی عظیم و لذع در شکم و فواق پیدا کند و باشد که اطلاق با فراط آورد
و مداوای وی مانند مداوای کسی بود که فرفیون سنبل خورده باشد مثل
دوغ و آب انار و به و سیب و کافور و آنچه بدان ماند و کویند بدل آن بوزن
آن دو دانک آن و کویند وی صمغ مازریون است و کویند بدل آن بوزن آن
مازریون و دو دانک آن جند بیدستر **فراسیون** فراسین کویند و حشیشة
الارض نیز کویند و صوف الارض نیز خوانند و آن کراث جبلی است و کند
ناکویی کویند نیکوترین آن رومی بود سرخ رنک ملح و طبیعت ان کرم بود
در دوم و خشک مفتح سده جکر و سپرز بود و سینه و شش را پاک کند و
حیض را براند و عصاره وی درد کوش کهن را نافع بود و با عسل چشم را
قوة دهد خوردن و کحل کردن و عصاره وی سعوط کردن یرقان را نافع بود
و با نمک برکزندکی سک دیوانه ضماد کردن سود دهد و کحل وی جون خشک
بود با آب بنهند با تحر وی جون تر بود بکوبند و آب آن بکیرند و با عسل بیامیزند
قوه جشمن را سود دهد در بود و سپر را نافع بود و حیض براند و مشیمه
بیرون آورند و بد شواری زادن و ریشها بجوکی دواخی و کوشت خورنده
قلع کند و درد پهلو را نافع بود و عصاره وی درد ارو ها یی جشم و جرب
قدیم و جدید و اصناف جرب سه کانه جشم زایل کند و آثار ریشها سفیدی
که در جشم بود و قدیم و جدید و عشا و غین را و تقویت بود با صبر را نافع بود
و اکر نیم مثقال تا یکدرم در طبیخ زوفا بکدازانند ازبهر ترلزج و قحه بسل

خواهد انجامید بحال صحت آورد و اگر نیم درم در شراب بنفشه یا در جلاب بیاشامند
سرفه تر و درشتی سینه را زایل کند و رطوبتهای آن بیرون آورد و چون عصاره وی
با قدری آب بگدازانند و با قدری عسل بیامیزند و بر جراحتها متعفن ضماد کنند
پاک گرداند و بصلاح آورد و چون ضماد کنند بر دمامیل نارسیده فتح آن و تحلیل
دهد و منضج و بیخ آن بود بی درد و مجموع بادهای غلیظ را نافع بود خوردن
و ضماد کردن و همچنین مر جراحتها و سودمندترین معالج سرفه و ربو و ضیق
النفس بود و اسحق بن عمران گوید مضر بود بمثانه و گرده تا بحدی که خون بعوض
بول از وی جدا شود و تخم را زیان دفع مضرت آن بکند چون ماوی خلط کند
یا پیش از وی یا بعد از وی بیاشامند و صاحب منهاج گوید مضر بود بعصب
و گرده و مثانه و مصلح آن سنبل الطیب بود و بدل بوزن آن اسارون و چهار
دنگ وزن وی لبان و صاحب منهاج گوید شربتی از وی نیم درم بود و سده
جگر و سپرز بگشاید و حیض براند **فرنجمشک** افرنجمشک بود و گفته شد بواسیر
را نافع بود و منی بیفزاید و تخم وی چون بیاشامند مخفف منی بود و وی
معتدلتر از مرزنجوش و سیسنبر بود و منفعتهای وی در الف گفته شد و بدل
وی گویند قرنفل است و گویند قرنفل و بادرنجبویه بر بود بوزن آن و گویند
بادرنجبویه بر بوزن آن و بازیاران آن را بالنکو کنده خوانند **فرصاد** توت است
و در تا گفته شد **فرفین** بقلة الحمقاست و گفته شد **فرفر و فرفیه** بنفشه است
و گفته شد **فربیقه** حلبه است و گفته شد **فربلون** طلق است و گفته شد
فرقت شاهترج است و گفته شد **فرفح و فرفخ** بقلة الحمقاست و گفته
شد **فراخ الحمام** کبوتر بچه است و در وی حرارتی فضلی بود و غلظی و ابن
ماسویه گوید کمتر از جمیع گوشت مرغان بود و دیر هضم بود و خون
بسیار از وی متولد شود و صاحب منهاج گوید مفلوج را گوشت وی خوردن
سود دهد و گوشت وی کثیر الفضول و سریع العفونت بود تا بحدی که سهر

آورد

آورد و مصلح وی سرکه و کشنیز بود و محروری مزاج اولی آن بود که با آب غوره
و کشنیز و مغز خیار بالنک خورد و رازی گوید گوشت وی گرم و خشک بود
و بسروی حرارت ظاهر بود و موافق محروری بود الا سهل تر از گوشت مرغ
از شکم بیرون آید خاصه چون با آب و نخود و شبت و نمک بپزند و مرق وی
سرد مزاج را و کسی که شکم وی قبضی داشته باشد و درد پشت که سبب آن
خلطی غلیظ و مزمن دماغ خاصه و بیان بود و گرده را قوی کند و باه را
زیاده کند اما مضر بود بچشم و مزمن دماغ خاصه و بیان کرده و اولی آن
بود که بر سر وی چیزی بیاشامند که دماغ منع صعود بخارات بکند و
و نخود آب وی چون پیه در آن بسیار بود موافق گرده بود و باه را زیاده
کند و شریف گوید ادمان اکل و بار کردن وی خون را بسوزانند و باشد که جذام
کند خاصه در مزاج طفلان کوچک و صاحب مزاجان گرم و همو گوید چون
کبوتر بچه در دیگ اندازند و روغن کنجد بر سر آن کنند جدا انگاه او را بپوشانند
و هیچ توابل و نمک در آن نکنند و بپزند چون پخته شود کسی که سنگ داشته
باشد بخورد از وی زایل شود **فرو** گرمتر پوستینها پوست روباه بود
پس سمور پس ملک و قاقم و بعد از آن بوم و هر یک بجای خود در صفت
حیوان وی گفته شود **فسوة الضبع** تعمل است و گفته شد **فستق** بیاری
پسته خوانند کمتر از کودکان بود و بادام و نیکوان تازه بود و طبیعت
آن گرم بود در سیوم و خشک بود در دوم و گویند گرمی وی در حرارت
درجه دوم و گویند در وی رطوبتی فضلی بود و گویند تر است در سیوم
سده جگر بگشاید و منع غثیان بکند و قوت فم معده بدهد و شکم براند و نفع
بدهد و گزندگی جانوران را سود دهد و باه را زیاده کند و سرفه بلغمی را سود
دهد و شریف گوید از خواص وی آنست که بوی دهان خوش کند و مغص
زایل کند و پوست بیرون وی اگر سبز بود چون در آب خویسانند

بباشاند تشنگی بنشاند وقی باز دارد و شکم بربندد و روغن وی مضر بود بمعده بخاصیتی که در وی است و بدل آن بوزن آن مغز بادام و مغز حب الصنوبر بود فستق الماء حب لبان است و گفته شد فستاع بلفظ اندلسی بولد خوانند و صاحب جامع صفت وی گفته است که نبات وی چون شاخهای انگور پیچیده شود و مقصود وی بود و مولف گوید بشیرازی آن را سرم خوانند قصقص بپارسی اسپست خوانند و چون تر بود قصقص و رطب گویند و چون خشک کرده قت و علف خوانند و نیکوترین آن سبز املس و ورق وی بود و در وی نفخ بود و تخم وی منی و شیر بیفزاید و رازی گوید چون وی را بپزند و بکوبند تا چون مرهم شود و ضماد کنند بر دست کسی که رعشه داشته باشد هر روز دو نوبت رعشه زایل کند و غافقی گوید دواب را فربه کند و تر آن شکم براند و خشک شکم بربندد و سرفه و خشونت سینه را نافع بود قضب ابن ماسویه گوید نخاله وی چون با ادویه بیامیزند خفقان را نافع بود و بخور وی طبرزنج را سود دهد و جرب و حکه را زایل کند و عسر البول را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی دانگی بود و فعل وی حکم فعل یاقوت داشته و لیکن تحلیلی ضعیفتر از وی بود و گویند شراب از جام نقره خوردن مستی زود آورد و نقره چون بوی گوگرد بشنود سیاه گردد چون بنمک بشویند سیاهی از وی زایل کند و جلاء وی بدهد و نخاله وی چون با زیبق و بوره طلا کنند نافع بود و وی مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود فطر سماروغ گویند و آن انواع است یک نوع ففع و یک نوع نوسنر خوانند و ففع بپارسی هیکل خوانند و یک نوع فیلا و مجموع انواع را کماه و بلدوین تمر فطر بود و یک نوع صحرایی بود و یک نوع در شیب سرگین روید و یک نوع در شیب خم شراب روید آنچه سرخ بود زهر بود و آنچه سفید بود باد زهر آنچه در شیب خم شراب روید پوست وی باز کند خشک

کند هر کرا چند سر انگشت بدهند بیهوش شود و پوست وی زهر بود و گویند هر که بنا پاکی سماروغ خورد نسل وی منقطع گردد و دیگر فرزند از وی حاصل نشود و خلطی غلیظ بد از وی متولد شود و خشک کرده وی را بدی کمتر بود و طبیعت فطر سرد و تر بود در آخر سیوم و گویند در دوم خدر و سکته آورد و گاه باشد که بکشد و اگر نکشد مضر و عسر البول و غشی و ضیق النفس و عرق سرد آورد باشد که در روز بکشد و آن در موضعها عفن یا در موضعی که گندگان بود یا در شیب درخت زیتون روید و مصلح وی آنست که مسلوق کرده با کمثری تلخ تر و خشک بخوانند و معالجه کنند وی بمقطعات کنند مانند سکنجبین و فودنج فطراساليون تخم کرفس کوهی بود و آن دانه سیاه طولانی شکل بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و قوت وی زیاده از بستانی بود و بدل آن دو وزن آن تخم کرفس بود و جالینوس گوید بدل آن نیم وزن افسنتین بود فیلاسوس فعلامیوس گویند و آن بخور مریم است و گفته شد فعولیون حنا است و گفته شد فقع نوعی از کماه است بپارسی هیکل خوانند و آن در کاریزها و در اندرون چاه و کاریزها روید و آن سالمتر از فطر بود و طبیعت آن سرد و تر بود و غلیظ فقد عکنست و گفته شد فقاح اذخر هر نوری و زهری که بود آن را فقاح خوانند بهترین آن خوشبوی بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم خون حیض را بربندد و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و نفث دم را نافع بود و ورم سرد که در جگر بود و معده سود دهد و اگر آدمان بوییدن وی کنند سر گران کند و خواب آورد و اسحق گوید مقلل خونست و مصلح وی بازرداشت و بدل وی قصب الذریره است فقاح السورنجان اصابع هرمس است و گفته شد فقاح الكرم بپارسی دل خوانند و آن شکوفه انگور بود

وطبعت آن سرد است فقاح الملح زهر الملح است وگفته شد فعلامیوس
فعیلاسوس است وگفته شد فقلامیون باخر صریمة الجدوری است
وگفته شد فلنجه افیلنجه است وآن تخم ای است مانند طرخون لیکن
بغایت سرخ بود نیکوترین آن بود که چون در دست بمالند بوی خوش
کند وطبیعت آن گرم وخشک بود وآن در عطریات مستعمل کنند و
مقوی معده وجگر سرد بود وسده که در سر بود بکشاید وقوت دماغ بدهد
وآنچه زرد بود یا سیاه بود وچون سحق کنند وبا زیت وبرکی ندکی عقب
طلا کنند مانع بود فل صاحب منهاج گوید فاغیر است وان تخم نیلوفر
هندی است وقوت وی مانند قوت بیرون بود وگویند گرم وخشک بود
صداع را ضماد کردن نافع بود واسحق گوید نیم درم از وی سحق کرده درد
معده را نافع بود ومضر بود بمثانه ومصلح وی عسل بود وبدل وی فقاح
است وصاحب منهاج گوید از قول اسحق بن عمران که فل ثمر هندی بود
بمقدار فستقی ولون قشر وی بلون فندق ماننده ومغز وی حب بود مانند
مغز جلغوزه وزردی که بسفیدی مایل بود وطبیعت وی گرم وخشک بود
در سیوم است استرخاء عصب را سود دهد وبواسیر را فلفلمویه اصل
الفلفل است بشیرازی بیخ درخت فلفل گویند وآن خشبی حریف بود
وبشکل قسط بود وطبیعت آن گرم وخشک است دردهاء سر وتشنج
امتلائی ونقرس وقولنج وبادهاء سودا را سودمند بود وبورک طلا
کردن وعرق النسا را نافع بود وغافقی گوید لون را صافی گرداند ومرة
سودا بیرون آورد بوفق بخلاف آنکه ادویه مسهله بیرون آورد وباه را زیاده
کند وچون با سرکه ضماد کنند بیاشامند دو درم سپرز را تحلیل دهد و
بدل آن سورنجان ونیم وزن آن مغز خسکدانه بود فلفل ابیض درخت
فلفل ماننده درخت انار بود وجالینوس گوید دوا اول ثمر فلفل بود واز بر

این است که دار فلفل ماننده درخت تر از فلفل بود وصفت دار فلفل گفته
شد ومی گوید ثمر فلفل چون نارسیده بود فلفل سفید بود وچون رسیده
گردد سیاه شود ومولف گوید چندانکه تفحص کردیم از بازرگانان که از
طرف هند آمدند واین خلاف است دار فلفل درخت وی غیر درخت فلفل
است وبیشتر در بنگاله می باشد وفلفل سفید نیز هم خلاف است که از
درخت فلفل سیاه میماند وبهترین وی آن بود که سبک بود وگرمی وی
ضعیف تر از سیاه بود ولون بزردی مایل بود وبمقدار نخودی کوچک بودند
ودر املس وطبیعت آن گرم بود در سیوم وخشک بود چهارم چون در
کحلها کنند جهت جلا جلائی تمام بدهد هضم طعام بکند واشتها تمام بیاورد
ودر مسهلات را بغایت نیکو بود وبول وحیض براند وطبیعت را نرم گرداند
واندک وبسیار در تریاقات مستعمل کنند وبلغم وسودا پاک کند ومقدار
ماخوذ از وی نیم مثقال بود ووی مجفف منی بود ومحدد چشم ومضر بود
بگرده ومصلح وی عسل بود وابن ماسویه گوید بدل وی زنجبیل است
فلفل اسود بیونانی یا بازی خوانند ووی گرمتر از سفید بود وطبیعت
آن گرم وخشک بود در چهارم ودر وی حدتی وتحلیلی بود و جلا بدهد
وبلغم لزج را دفع کند ومنجی اعصاب بود ومسکن آن وچون ما وقت
بیامیزند محلل خنازیر بود وچون با نطرون بیامیزند بهق را زایل کند
وغذاهای غلیظ را لطیف گرداند وبول براند واگر بعد از مجامعت زن
بخود برگیرد آبستن نشود ووی جهت تاریکی چشم وآب رفتن آن نافع بود
وسرد مزاج را نیکو بود ومنقی معده وجگر بود ومنقی همه اعضا بود واگر
سحق کنند وبا پیاز ونمک بیامیزند وبر داء الثعلب ضماد کنند بعد از آن
که نیک مالیده باشد آن موضع موی برویاند وچون سحق کرده در روغن
زیت حل کنند وبمالند فالج وخدر را نافع بود واعضائی که سردی بود وی

غالب بود و چون با ادویه سیاه بیند که در وی قبضی بود و تقطیر البول را که
از سردی بود سود دهد و همچنین فالج و حذر و رعشه را مفید بود و فی الجمله
سودمند بود جهت هر علتی سرد که در اعصاب حادث شود و گویند بدل
آن یک وزن و نیم آن فلفل سفید بود **فلفل الماء** یونانی او دروماری
گویند و آن نباتیست که در آبها ایستاده روید و آبهائی که آهسته روانتر
بود و تکانه دیوانو غیثی خوانند و گویند چون کوکس وی را بخورد بمیرد و
بغایت این دوست دارد و ساق وی گره داشته باشد و درازی وی
یک گز بود و ورق وی مانند ورق بید بود بلکه بزرگتر و سفیدتر و
بطعم فلفل بود و بوی سطرخوش نبود و ثمر وی کوچک بود رسته بر
شاخهائی که این ورق وی و ثمر وی دردهای بلغمی و دردهای رنگ
تحلیل دهد و سیاهی که در شیب چشم بود زایل کند و کلف و نمش که
در روی بود ضماد کردن سود دهد و بیخ وی در آن بود و هیچ منفعت ندارد
و مولف گوید آن زنجبیل الکلاب است و گفته شد **فلفل السودان**
حسیست مانند جلنار و بطعم مانند فلفل بود و از بلاد سودان آرند
درد دندان را نافع بود و جبیده آن **فلفل الصقالبه** ونز محکست و گفته
شد **فلفل القرود** حب الکتراست و گفته شود صفت آن در کتم **فلفل
الخواص** ماهو دانه است و گفته شود **فلیفلا** اسم هر نوع است که آن
ثمر عود است و گفته شود و در اندلس نانخواه را بدین اسم خوانند
و بعضی تخم محکست را بدین اسم خوانند **فلغمون** جبق جبلی بود بپارسی
پودنه گویند و آن نوعی از پودنه بود و طبیعت آن گرم و خشکست و
نیکوترین آن صمغی بود و نیم مثقال از وی شیمه بیرون آورد و مضر بود
بفم معده و مصلح آن بود و مربی بود **فلنجمشک** فرنجمشک است و گفته
شد **محکست** دو خمسه اوراق و ذو خمسه اصابع گویند و گفته شد

فنا عنب الثعلب است و گفته شد **فطافلون** محکست و محکست بر گویند
و گفته شد **فنک** گرمتر از سنجاب بود سردتر از سمور و گازی گوید فنک
وقاقم و حواصل معتدل بود در حرارت **فوم** خیطر است و گفته شد
فوبل مملوک و مملوک گویند و گفته شد **فول** جرجر گویند و آن باقلاست
و گفته شد **فولیون** جعده است و گفته شد **فو** بیخیست که ورق نبات
آن مانند ورق کرفس بود و بزرگتر و گل وی مانند نرگس بود بزرگتر
ساق وی یک گز و زیاده بود و املس بود و رنگ وی مایل بود بفرفیری
و سبزی اعلاء وی مانند حضرمی بود و در اصل وی عطریتی بود و
گویند قوة وی مانند سنبل بود و در بسیار چیزی بهتر از وی بود و ادرار
بول بیشتر از سنبل کند و طبیعت وی گرم و خشک بود درد پهلو را
نافع بود و بول و حیض براند و مطبوخ خشک وی دار الثعلب را سود
دهد و مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح
وی تخم رازیانه بود الا الطیف تر از وی بود **فوفل** ثمریست که در قوت
مانند صندل سرخ بود و درخت وی مانند درخت نارگیل و وی
سبز بود اعضاء سست را محکم گرداند و بوی دهان خوش کند و قوت
دل بدهد و منع التهاب چشم و جوب آن بکند و حرارت دهان باز
دارد و قوت لثه و دندان بدهد و گویند بدل وی بوزن وی صندل سرخ
بود و ربع وزن وی بزر البنج بود **فودنج جبلی** و فودنج بز گویند و آن
سه نوعست جبلی و بری و نهری و مولف گوید جبلی دو نوع بود یک
نوع را حاشا خوانند و گفته شد و یکنوع فلفون و هم گفته شد و بری
دو نوع بود یکنوع را مشکطرامشیع خوانند و گفته شود و نوعی دیگر بود
نه بود بشکل و نهری یکنوع بیش نبود و نیکوترین جبلی آن بود که مایل
خوشبوی بود که ورق آن کوچک بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در

سپو مرقوه وی بغایت لطف بود و عرق آورد و براو سیاهی که بر بدن باشد
ضماد کردن نافع بود خاصه چون با شراب بخته بجوشند و طبیخ وی در حمام
حرب و حکه زایل کند و جذام را نافع بود و ریش و دمن فواق را سودمند
بود و چون با عسل و نمک بیاشامند حیض براند و مشیمه و بچه بیرون
آورد و چون خشک کرده بسوزانند و سحق سازند استرخاء لثه را نافع
بود و چون با سویق ضماد کنند ورم گرم ساکن کند و یرقان و استسقا را
نافع بود و مسهل سودا بود و مقدار شربتی یک درم و دو دانگ بود بجلاب
و وی گزندگی عقرب را نافع بود و عصاره وی با مطبوخ گزندگی سباع
را سودمند بود و چون بکوبند و بپزند و بیاشامند بچه بکشد و اینچ گویند
مضر بود بمعاده مصلح وی کتیرا بود و بدل وی بکوزن و نیم فودنج نهری بود
فودنج نهری قوت شراب وی مانند شراب حاشا بود در هضم و نیکوترین
فودنج نهری تر تازه سبز بود و بوی تیز بادیه اقوی بود از مجموع بودنها
طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم چون بجوشند و بعد از آن ماء الجبن
بیاشامند جذب پائی داء الفیل را مفید بود و دوالی و طبیخ وی انتصاب
نفس و باسور که بود در غشی زایل کند چون سابقه نزدیک دماغ مغنی
بود و منع احتلام بکند و طبیخ وی ناقص را نافع بود و روغن وی تمریخ
کردن جبین سبل و اکل و ضماد وی گزندگی جانوران را سود دهد و اگر با شراب
بیاشامند دفع سموم قتاله بکند خاصه که پیش از آن خورده بود و از دخان
ورق وی گزندگان بگریزند و مضع وی بوی بواسیر زایل کند و مقدار
شربتی یک درم بود چون با شراب بنوشند و بر خام ضماد کنند سود دارد
و وی مقطع باه بود از بهر ضرر وی بکلیه و مصلح وی گویند کتیرا بود
و بدل آن نعناع فوه معروف بود به فوه الصباغین بپارسی روناس گویند
و آن بخست سرخ و نیکوترین آن تازه سرخ باریک بود که از ارمن

آورند

آورند و آن مشهورست بدرونیدی و طبیعت آن گرم و خشک بود و گویند
در وی بعضی سردی بود و جلائی باعتدال دهد و با سرکه بهق سفید
و تو با طلا کردن نافع بود و بدن را از هر آبی که بود پاک کند و جمد مقطر
و ضمد بر یک درم تا دو درم با قدحی شراب بیاشامند نافع بود و ثمر وی
چون با سکنجبین بیاشامند ورم سپرز را بگدازاند و ورق وی چون با
نبات بیاشامند گزندگی جانوران را مفید بود و بیخ وی چون بجوشند و گویند
حیض براند و وی بغایت مدر بود تا بحدی که ادرار بول کند که خون بیاید
و جگر و سپرز پاک کند و سده آن بگشاید و چون ماء العسل بیاشامند
عرق النسا و وجع ورک و استرخاء اعضا را نافع بود و اگر با عسل ضماد
کنند جبین سبل و اولی آن بود که کسی که آن بیاشامند بر روی در حمام رود
و گویند مضر بود به سر و مصلح وی افیمون بود و بد فودنجی گویند بدل وی
در تنقیه جگر و سپرز و ادرار بول و حیض بوزن آن سلیخه و دو دانگ وزن
سنبو و سیاه بود و گویند بدل آن در مداوی برص و بهق شیطرج فیلزهرج
درخت حضض است و ثمر وی مانند فلفل بود و حضض عصاره وی
است و وی معتدل بود در حرارت و برودت و اگر بر موی طلا کند قوت
آن بدهد و چون بیاشامند درد سپرز و یرقان را نافع بود و طبیخ فروع
وی حیض براند و بدل آن حضض است فیروزج نوعی از احجار است
نیکوترین آن ازرق لون نیسابوری کهن بود و طبیعت آن سرد و خشک
بود چون سحق کرده بیاشامند ریش اندرونی گزندگی عقرب را نافع
بود و چون در داروی چشم کنند شکوری و تاریکی چشم را نافع بود و
گویند که چون روغن بوی رسد تباه شود و عرق همچنین و لون و حسن
وی بکلی تباه شود و نمک ممس سبیل باطل و تباه شود و جوهرا زوفر
سیوود و ارسطاطالیس گوید جوهری از احجار که از لون خود بگردد و

بوشیدن آن بغایت بد بود فیل جوانی معروفست ودندان وی را عاج
خوانند و در تقویم الابدان گوید براده عاج قابض بود وجون بر داحس ضماد
کنند زایل کرداند و شریف گوید چون هر روز دو درم نشاره عاج با ماء العسل
بیاشامند وحفظ را نیکو بود و هر زن عاقر که هفت روز متصل هر روز
نشاره وی با ماء العسل بیاشامد وبعد از آن با وی مجامعت کنند
آبستن کردد بفرمان الله تبارک وتعالی ومولف کوید امتحان بنوعی دیکر
کرده ایم سه شب هر شب یک مثقال نشاره عاج با یک مثقال نبات
مصری ساویده سفوف ساخته وشب سیوم وجهارم مرد با وی
مجامعت کرد آبستن شد بفرمان باری تبارک وتعالی لیکن بشرط آنک
بعد از طهر بود واکر جزوی از نشاره با هم وزن آن براده آهن بیامیزند
وسحق کنند بغایت و بر بواسیر مقعد پاشند بغایت نافع بود وطبری
کوید جون پاره دندان فیل بان در کردن طفل آویزند از وبا ایمن کردد
واکر سرکین وی فرزجه سازند با عسل وزن بخود بر کیرد هرکز آبستن
نشود وبخور وی اصحاب حمیات مزمنه را مفید بود وجون بسوزانند
و بر سعفه طلا کنند زایل کند وجون در موضعی بخور کنند بجه بکرود
واکر ادمان دود آن کنند هرکز عود نکند واین زهر کوید اکر درخت
انکور و زرع و دیکر اشجار با استخوان فیل دود کنند هرکز هیج کرم کرد
وی نکردد واکر پاره از دندان وی در خرقه سیاه بندند و بر کاو آویزند
از وبای کاوان ایمن ماند واکر نشاره وی مقدار ده درم با آب بودنه کوهی
جند روز پیاپی بیاشامند مجذوم را نافع بود ونکذارد که زحمت زیاده
شود واکر پاره از عاج بر موضعی از بدن نهند که استخوانی در وی
شکسته باشد جذب کند وباسانی بیرون آورد والله اعلم باب
القاف قاقله دو نوعست بزرک وکوجک نوع بزرک از جوز بوا نزدیک

تر بود وکوجک از وی کوجکتر بود وحب آن مانند بیدانه بود و پوست
آن صلب بود ورنک وی سرخ بود که بسیاهی زند وقاقله کوجک شوشمیر
خوانند و خیربوا و هیل بوا کویند وآن دو نوع است یکنوع بمقدار استخوان
جلبان بود ویک نوع بمقدار جوزبوا باشد لیکن مثلث شکل بود ودانهاش
نزدیک بیکدیکر بود ووی لطیف تر از بزرک بود وبزرک را نر خوانند
وکوجک را ماده وطبیعت آن کرم و خشک بود در آخر درجه دوم تا اول
سیوم وکویند باعتدال نزدیک بود ودر وی قبضی وتحلیلی بود منع قی
بکند ومضم را یاری دهد وغثیان را دافع بود وبا آب انارین ومعده
را مالش کرداند ومقدار ماخوذ از وی یک درم بود ودر جکر سرد را نافع بود
وسده آن بکشاید جون با سکنجبین یک مثقال بیاشامند وصرع را سود
مند بود جون هر روز دو درم بیاشامند وجون با تخم خیارین بیامیزند
اجزا مساوی وهر روز یک درم با سکنجبین بیاشامند سنک کرده بریزاند
وکوجک وی نشف رطوبات از معده وسینه وحلق بکند وهضم را یاری
دهد وماده از نوع بزرک لطیف تر از وی بود وقبض وی کمتر بود و
حرافت بیشتر وکویند قاقله مضر بود بر شش ومصلح وی قند بود
وبدل قاقله کبار یک وزن صغار بود وکویند نیم وزن آن کبابه ونیم وزن
آن صغار وکویند نیم وزن آن کبابه ونیم وزن آن قرنفل وبدل آن
قاقله صغار بوزن آن قرنفل بود قاقلی نباتیست مانند اشنان
ودر طعم وی شوری بود با قبض واسحق بن عمران کوید مانند کشوث بود در
فعل وطبیعت وی کرم وخشک بود در اول مسهل ما را صفرا بود خاصه تخم وی
آب وی مدر بول بود ومنی وصفرا وضعف جکر را نافع بود وکیموس وی نیکو
بود ودر معده ثقلی بیدا کند وبسبب اندک ملوحتی که در وی هست وتر نجی از
آب وی دو دنک رطلی با نیم رطلی بود با ده درم شکر سرخ وصاحب منهاج کوید

با سکر العشر وحشیش الحسن گویند باقلی و شاهترج و لبلاب نیکو بود از شکر
سفید **قاتل العلق** نوعی از اناغالس است انثی که زهر وی ازرق بود و آن آذان
الفار است و گفته شد **قاوند** فوتندی بپارسی تخم فاوندی گویند و روستاییان
شیر از وی را شیرمال خوانند و از هندوستان آورند مانند پیه لیسمر بود و
طبیعت وی گرم بود درد پایی که از سردی بود مالیدن سود دهد و چشم
سرفه سود دهد و درد خاصره و پشت که از سردی بود چون یکدرم از وی در
حسو کنند و بیاشامند نافع بود و مالیدن نیز سودمند بود و گویند وی از
تخم بود که مانند فندق بود و باسیاب خرد کنند و روغن وی بگیرند در هاکنند
تا متحلل شود **قاتل اخیه** خصی الکلب است و گفته شد و از برای این اسم بر وی نهاده
اند که ایشان دو بیخ اند مانند دو زیتون که در سالی یکی فربه بود و یکی لاغر
و دوسال دیگر آنکه فربه بود لاغر گردد و آنکه لاغر بود فربه شود **قبج** حجل خوانند
بپارسی کبک گویند صاحب منهاج گوید نزدیک طیهوج بود و لحم وی الطف لحوم
بود و چون بریان کنند شکم ببندد و سمین بود و باه زیاده کند و دل روشن گرداند
و غذا بسیار دهد و از برای آنکه دیر هضم شود و شریف گوید گوشت وی معتدل
بود و غذا نیکو دهد و زود هضم شود و دماغ وی چون با شراب صرف بیاشامند
یرقان را نافع بود و زهره وی شبکوری و تاریکی چشم را سودمند بود کحل کردن
و چون با عسل و زیت شیرین اجزا مساوی بیامیزند و از ظاهر چشم استعمال کنند
نزول آب را نافع بود و چون زهره وی سعوط کنند در هر ماه یکبار ذهن زیاده
کند و نسیان کم کند و قوت باصره بدهد و اگر زهره وی با مروارید نا سفته و مثل
آن مشک اجزا مساوی بیزند و بعسل حل کنند و در چشم کشند بیاض و غشاوة و جرب
چشم را نافع بود و بیضه وی چون با سرکه عنصل بپزند و بخورند مغص و درد
شکم را نافع بود **قتاد** خاریست که صمغ کثیرا است و بزبان شیرازی کم گویند
و خار وی و ابو زاند حب وی با بکا و دهند غذایی نیکو بود و کاو و شتر و طبیعت

وی گرم و تر بود سرفه را سود دهد و قرحه شش را مفید بود و منفعت کثیرا در کاف
گفته شد **قثا** قثعر خوانند و کیجک را شعار و وصغا بی گویند و بپارسی خیار با
لنک گویند و شنکا و بنکرنی آن ینسا بوری بخز بود طبیعت آن سرد و تر بود در
سیوم تسکین حرارة و صفرا بکند و بول براند و تشنگی بنشاند و مثانه را موافق
بود و بوییدن وی غشی که از حرارة بود انتعاش بخشد و ورق وی با عسل
و شری بلغمی طلا کردن نافع بود و خوردن وی لدغ سگ دیوانه را سودمند
بود و کیموس وی بد بود و مستعد عفونت باشد و تمامه صعب آورد و در دفع
و دفع منی بر وی بعسل یا میویز یا ناخوام کنند و رازی گوید سبکتر از خیار بود
و زود تر بگذرد و خیار و خیار زه و کدو محرور مزاج را نافع بود و محتاج
باصلاح نیست و لیکن اگر بسیار خورند و نفخ در شکم و ثقل پیدا کند و مصلح آن
جوارش مکوفی و سفرجلی بود اما سرد مزاج را مضر بود و اولی آن بود که
بسیار نخورند و چون خورند شراب صرف از پی آن بیاشامند با جوارشات
گرم **قثا الحمار** بپارسی خیار زه سپند گویند و آن قثا بری است و اهل اندلس
علقم خوانند و بیونانی اسفیرا و اغریوس خوانند و عصاره ثمره وی
چنان است که ثمره وی در آخر تابستان که در زه شود بگیرند و در دخوقر کنند
بمالند تا آب از وی بیرون آید و یا مجلی بپالایند و اوق وی در ظرفی
کنند و خشک کرده مانند بورق خاکستر بعد از آن ولوچی کنند در سایه دور حی
سازند و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول درجه سیوم و گویند حرارة
وی در دوم بود و لطف و محلل بود و بیخ وی چون بدان مضمضه با است
جوهره بی بلغمی کهن کند بود تحلیل دهد و چون با صمغ بو جراحت نافع بود
و طبخ وی در حقنه عرق النسا را نافع بود مقدار یکدرم و مضمضه بیک
کردن درد دندان را نافع بود و خشک کرده چون سحق کنند بهق و جرب وحشی
شده را و ثوبا و ثرسیایی که از دمل بر روی پیدا شده باشد زایل کند

وعصاره تخم وی بول وحیض براند وچون نزن حول سازد بچه تباه کند
وچون با شیر سعوط کنند یرقان سیاه را نافع بود وصداع کهن را با عسل
با زنجار و قیحان بحک کنند یا طلا سازند ورم حجیج وخناق را نفعا تمام نافع بود
وتخم وی مسهل خلط غلیظ ومرة سودا و ما ما صفر بود وباید که با ادویه که موافق بود
خلط کنند مانند صبر وقنطوریون باریک وسورنجان وبوزیدان وکمافیطوس
وقط ومرو وزعفران وسنبل الطیب ودارصینی وبلیلج وزراوند مدحرج
وافتیمون وتخم کرفس وفطراسالیون وجاوشیر ومقل وتربد لعل هندی
وحب البلسان وچون با بعضی ازین ادویه بیامیزند نافع بود ودرد دیاوافر
جون درد مفاصل ونقرس ولقوه وقولنج وخدر دست وپای ودردهایی که از
مرة سودا بود ونشاید که با ادویه حاده مانند سقمونیا وتخم حنظل بیامیزند
ومقدار شربتی ازوی دانگی بود تا دانگی ونیم بحسب مزاج ومضر بود بشش و
مصلح وی صمغ عربی بود وطین ارمنی ونشاسته بود واگر قثاء الحمار با روغن گنجد
بپزند وبواسیر ظاهر پیرامون مقعد طلا کنند یا بعوض روغن گنجد وروغن
چراغ کنند سود دارد وخشک گرداند واسحق بن عمران گوید که روغن وی
که از آب وی وزیت بگیرند یا در آفتاب یا با آتش بپزند تا آب سوخته گردد
وروغن بماند آن روغن نافع بود جهت سردی اعضا چون بمالند وکلف و
گایی گوشت که از ماهی غلیظ بود وشریف گوید چون طبیخ ورق وبیخ وی
بیاشامند جذام را نافع بود وچون بیخ وی سحق کنند وبا اودام بی گوشت
بلغمی واتجر در کردن بود بهند بگدازاند وروغن وی بمالیدن بر مفاصل
وبرکهی وجوز دن مناسب بود وشربتی ازوی دو درم بود که با روجی
بیامیزند وبقوت خلط خام لزج بیرون آورد ودبو وضیق النفس را
نافع بود وعصاره وی در حقنه کردن خطری عظیم بود الا با ادویه
خلط کنند که موافق بود وازیک درم تا یک مثقال کنند بحسب مزاج و

باشد گرمی با فراط آورد ومداوای وی بر بست جو کنند بشراب با سکر
که قی بازدارد **قثاء الحمر** زدا ونیطویل است از قول صاحب جامع واز قول
صاحب منهاج حنظل کوچک بود وصفت هر دو گفته شد **قدید** گوشت خشک
بود ونیکوترین آن بود که از حیوانی بود وحرارت وی کمتر از نیکو بود و
قوت بدن برهد ومستقی را نافع بود خاصه چون در سرکه خیسانند تا تشنگی
کمتر کند وگرسنگی که از مستی بود زایل کند وقلیل الغذا بود واولی آن بود
که با روغن وشیر بپزند **قرع** وبا خانند بپارسی کدو گویند نیکوترین آن سبز
تازه بیاز بود وطبیعت وی سرد وتر بود در سیوم وغذایی که ازوی متولد
شود مانند وی بود واگر با خردل خورند خلطی حریف ازوی متولد شود واگر
با نمک خورند خلطی مالح تولد کند وسلوق وی غذا اندک دهد وزود بگذرد
وخون وصفرا ساکن کند ومولد بلغم بود ومحرور وصفراوی مزاج را نافع
بود حرارة بنشاند وتشنگی بازدارد وخشونت سینه وسرفه وجگر گرم وتب گرم
را نافع بود چون با ماش مقشر وروغن بادام شیرین یا ماجاب بپزند و
بخورند وبلغمی وسوداوی مزاج نشاید که خورد که قولنج صعب آورد
واگر خورند با زیت رکابی مطبخ کنند ومطیب بفلفل وخردل وسداب
وکرفس ونعناع ومری سازند وشراب صرف وسر آن خورند وجوارشها
حار وچون سلوق کنند وبعد از آن با آب غوره وآب انار وسرکه وروغن
بادام وزیت اتفاق بخورند خلطی سلیم ازوی حاصل شود وسوبق وی
درد سینه که از حرارت بود سود دارد وتشنگی بنشاند وکرب که از صفرا
حادث شود نافع بود ودرد حلق مفید بود ورازی گوید روغن وی مانند
روغن بنفشه ونیلوفر بود سرد وحرارت را سود دارد وآب وی صداع زایل
کند چون بیاشامند یا بدان سر بشویند وچون در گوش چکانند با روغن
گل درد گوش زایل کند وورم دماغ را نافع بود وچون در جگر کنند ودر میان

اتش نهند تا بریان شود و آن بکیرند و باقند بیاشامند حمیات محرقه را ساکن کرداند
و تشنکی بنشاند و غذا نیکو دهد و چون فلوس خیار چنبر و ترنجبین و جزو سفشر(؟)
در آب وی حل کرده بیاشامند صفراء محض براند و شریف کوید قرع صغیر که
اول بار ظاهر شود چون در خمیر کیرند و بریان سازند و با آب وی کحل کنند
زردی چشم صاحب یرقان زایل کند و شفا دهد و قشر قرع یابس بسوزانند
و بر مرضی افشانند که چون روان بود باز دارد و خاکستر وی چون با سرکه
بر برص طلا کنند سود دارد و روغن دانه وی در کوش و الم و سعال کرم را
مفید بود و کدو چون با خربزه و بن آن بکشایند یعنی سوراخی کشاده
در میان کنند و از خبث الحدید پر کنند و بن آن باز جای و محکم روزی رها
کنند بر درخت بعد از آن بچینند و آنچه در آن بود بیرون آورند و نشا دهند
آبی سیاه از وی حاصل شود و در شیشه کنند تا پوشیده نکاه دارند تا بوقت
حاجت چون بغایت سیاه کرداند و سفیدی زایل کند خاصیت عجیب نیکو
بود و جراده کدو تر چون در ابتداء درد چشم ضماد کنند حرارت آنرا نافع بود
و درد ساکن کرداند خاصه چون با آرد جو بر سرشند و همچنین صداع کرم را
جو مطبوخ کنند خواه در شیب و خواه در غیر شیب وی سرخ و ریش ذکر را نافع
بود و خشک کرداند و همچنین ریشهایی که بر اعضای یابس المزاج بود و
سوختکی آتش را نافع بود چون با روغن کاو بر سرشند و مغز دانه وی سرفه
کرم را سود دهد و مرطب صدر بود و مقطع تشنکی چون در آب نمالند(؟)
و سوزش مثانه که از خلطی تیز بود نافع بود و قرع مولد بلغم معده بود
و اولی آن بود که با سفرجل یا میبه(؟) در مسلوق کردن بعد از آن مری
و سعتر و فلفل و خردل و فودنج کنند و مثل آن **قرنفل** بپارسی میخک کویند
و وی مانند استخوان زیتون بود و درازتر و بغایت سیاه بود و علک وی
دقیقه علک البطم بود و نیکوترین بزرکتری شیرین طعم یا بتری و تلخی اندک

بود که چون وی باریک بود و طبیعت آن کرم و خشک در سیوم بود دهان
خشک کند و چشم را روشن و شبکوری زایل کند کحل کردن و قی جکر بد
و قی و غثیان را نافع بود و سلس البول را قطع کند و تقطیر چون از سردی
بود و سختی رحم بود و چون نیم درم از وی سحق کرده با شیر تازه بیاشامند
بناشتا مجامعت باقوه دهد و بوی وی مفرح و مقوی دل بود و سوداوی
مزاج را نافع بود و مقوی معده و جکر و جمیع اعضاء باطنی و منخ آن
و استسقاء لحمی را مفید بود و تقویت اعضاء رئیسه بکند و بعضی بیاست
که مجامعت را زیاده کند و وی هضم را یاری دهد و بادها که متولد شود
از فضول غذا در معده و جمیع شکم برنهند و لثه را قوت دهد و کویند مضر
بود بمعاد مصلح وی صمغ عربی بود و کویند بدل وی نیم وزن جوزبوا بود
و نیم وزن آن خولنجان و کویند بدل آن نیم وزن آن فرنجمشک یا بوزن
آن خولنجان بود **قرفة القرنفل** هو قرفة الطیب بود و پوست مرحوب و
درختی که بود آنرا قرنفل خوانند فعل وی نزدیک بقرنفل داشته باشد
غیر حلاوت دارچینی و اکر شیره بن وی بود از قرنفل ضعیفتر بود از قرنفل را
بفعل و طبیعت آن کرم و خشک بود در دوم و کویند در سیوم و کویند معتدل
بود در کرمی و سردی و بدل وی قرنفل بود **قروماتا** کرومانی بود و کرویا
جلی نیز کویند و مولف کوید بیشتر از وی تخم ترخ کویند و تخم بدران و در طعم
وی تلخی بود و نیکوترین آن زرد فربه بود و طبیعت آن کرم بود در سیوم و خشک
بود سینه را پاک کند و چون با آب بیاشامند صرع را مفید بود و سعال
بارد و عرق النسا و فالج و استرخاء و مغص را مفید بود و کرمها بکشد و حب
القرع بیندازد و چون با شراب بیاشامند درد کرده و عسر البول و قولنج را
مفید بود و کزندکی جمیع جانوران زهردار خاصه عقرب را سود مند بود
و چون بیاشامند و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و کویند مضر بود به

سپرزه مصلح وی انیسون بود و بدل آن ادخر و حومل و گویند بدل وی شکاعی
اشج است **قراصیا** جو اسیا بز گویند بشیرازی الی بالی و بپارسی الوبالو
والو ابو علی خوانند و آن دو نوع بود حلو و حامض و عفص آنچه شیرین بود
گرم و تر بود در دوم زود از معده بگذرد و مرخی وی بود و مستحیل شود بهر خلطی
که غالب بود و چون بخورند شکم براند و طبع نرم دارد و مع ذلک تشنگی زیاده
کند لیکن مفسد غذا بود و مولد سودا و آنچه ترش بود تشنگی بنشاند و شکم بر
بندد و معده بلغمی که مملو فضول بود سود دهد از مبرات تخفیف درد
بستن بود که در عفص و عفد شیرین بود و به قور بدرس گوید چون تر بود
شکم براند و چون خشک بود شکم بر بندد و صمغ وی چون با شراب بیامیزند
سرفه زایل کند و لون نیکو گرداند و چشم روشن کند و منعض شهوت بود
و چون با شراب بیاشامند سنگ بریزاند **قرقومغا** قرقما معا نیز گویند
و آن ثقل روغن زعفران بود بیونانی و بهترین آن خوشبوی فربه سیاه
بود که چون در آب بگدازند بلون زعفران بود و چون بخایند دندانها را
عجایبیه نیکو کند چنانکه رنگ آن باقی ماند و وی مسخن و منضج بود و
خشک بود در سیوم بول براند و تاریکی چشم زایل کند **قرة العین** کرفس
الماء و جرجیر الماء خوانند و بیونانی سلسون گویند و آن بیشتر در آبهای ایستاده
روید و در آب روان نیز روید و شاخها وی رطوبتی لزج داشته باشد
چنانکه دست بچسبد و در وی عطریتی بود و ورق وی بزرگتر از نعناع
بود و مسخن و محلل بود و بول و حیض براند و سنگ گرده و مثانه را بول
بیرون آورد خواه خام و خواه پخته و بچه بیرون آورد و اکل وی قوت
امعا را نافع بود چون بسیار بخورند مزاج را گرم کند تا بحدی که روی
و بدن را سرخ گرداند و لون و وجه نیکو بود و درد پهلو را سودمند بود
و محلل و منضج سده بود و مسخن معده **قراسیا** درختیست بزرگ که در کوهستان

رود و بر روید و ورق مانند آن ادرخت بود و میوهٔ وی مانند زیتونی بود و از
چون نارسیده بود سبز بود و طبیعت وی گرم و چون رسیده گردد سرخ شود
بچون خون و در طعم وی عفوصتی تمام بود و طبیعت وی گرم و قابض بود
و موافق اسهال شکم بود و قرحه امعا چون در طبیخ خورند و در نمک آب نهند
مانند زیتون و رطوبتی که از ورق وی حاصل شود چون بسوزانند و قوبا
مالند سودمند بود و اوراق و قضبان وی بغایت عفص بود و مجفف قوی
بود **قرصعنه** در اندلس شوکة ابراهیم خوانند و انواع آن بسیار بود و
نبات وی در سنگستانها و زمینهای خشن روید و در دیدن نوعها روید و
آن نوعی از خار است و چون اول بیرون آید ورق آن پهن و سبز بود و خشن
و بر روی زمین گسترده شود چون بزرگ شود خار سفید گردد و بقدر یک
وجب زیاده تر شود و نبات وی انبوه بود و گل وی سفید بود و سر گل وی
بسرخی گراید و گرد وی پنج شش خار بود مانند سنان و صلب بود و بیخ
وی بطریق انگشتی بود بدرازی سرکز بلکه زیاده تر بود و مؤلف گوید نبات
آن قوم که مکی عسل میدارند آن را خار خشک گویند و بشیرازی سرم و دمیجها
شیرازی بسیار بود و نحل از گل وی خورش دارد و بیخ وی درد سینه و پهلو
و لدغ جانوران و عقرب را نافع بود و اگر با یکدرم تخم کرفس بیاشامند
حیض براند و محلل و معص بود و بعضی گویند چون برآورام ضماد کنند
تحلیل دهد و غافقی گوید ملطف و سریع الانحدار بود و مولد خلطی محمود
بود و بلغم غلیظ از معده و امعا بکند براند و بول براند و بیخ وی چون
بخیسانید یا بعسل مربی کنند احشا را نافع بود و اگر بیخ جو را زوی و بیخ
و آزاد چون با آب کاسنی بسرشند و ضماد کنند بود و دمهای که بر ساق بود که آب
از وی روان بود و ابتداء داء الفیل را سودمند بود و ابن رشد گوید طبیخ
وی چون بیاشامند ایمن باشند از درد پهلو **قراطارغوین** نباتیست که

ورق آن مانند ورق گندم بود و شاخهای بسیار دارد از یک اصل
رسته بود و تخم وی مانند جو بود و بیشتر در موضعهای که سایه بود
روید و بغایت حریف بود و نمو وی در بلاد حدقی و حوافی و حوالی
تمام دهد و گویند زن چون چهل روز تا شنا بیاشامند با آب بعد از
طهر و قبل از مجامعت با مرد و مرد نیز همچنین کند بعد از آن با زن مجامعت
کند فرزند نرینه آورد **قرقان** جو بست که در همان مقل مکی بود و صعدی
سرد و خشک بود در سومات کند جهت فوع لشروده ناق با ماه کند و سفید
گرداند **قرمز** دود العباغین گویند و آن حیوانیست که بر جاری میباشد و
و نباتی که میسوزانند و خاصیت این حیوان آنست که زنگ ابریشم و صوف
بدان میکنند اما کان و نه نتوان کرد و حبی دیگر هست مانند عدس سرخ
لون و آن را آتو بوخ خوانند و فقیص گویند شریف گوید طبع وی گرم و خشک
بود در سیوم و از خاصیت وی آنست که چون زن هفت روز هر روز دو درم
بعسل بخورد قطع حیض بکند و مجربست و چون با سرکه استعمال قطع
ولد بکند و اگر درا و تشم سرخ کنند و بحموم آویزند شفا دهد **قرط** اسم
خاریست مصری که آن را اضط خوانند و از وی ثمر عصاره گویند و آن را
قاقیا گویند و گفته شد و ثمر وی بپارسی کوه گویند و بشکل خرنوب
شامی بود اما سفیدرنگ و ضعیفتر از وی بود **قرطم** حب العصفر بپارسی
خشک دانه گویند و یونانی فیقس و طبعت وی گرم بود در درجه دوم شکم
نرم دارد و چون بخورد از وی در شیر بمالند و بیاشامند مسهل اخلاط سوخته
بود و انواع حوب را نافع بود و ماسرجویه گوید دفع ریاح بکند و منی بیفزاید
و شیخ الرئیس گوید سینه پاک کند و آواز صافی کند و قولنج را نافع بود و باه را
زیاده کند چون با شیر یا عسل یا انجیر خلط کنند و ابن ماسویه گوید آواز را نیکو
گرداند و مسهل کیموسات غلیظ و بلغم بود و شربتی از وی از ده درم تا بیست

درم بود بعد از آن جوشیده در نیم رطل آب بجوشانند و بدست بمالند و صافی کنند
و ده درم شکر سرخ اضافه کنند و بیاشامند و ابو صلت گوید معجون نافع بود جهت
استسقا زقی و لحمی و ابن سرابیون گوید شربتی از وی مقشر با اندکی ملح هندی
که پنج مثقال بود جهت مسهل بلغم ماد الجبنی که بمغز وی بسته باشد چون
بیاشامند افیتمون مالیخولیا و جذام را نافع بود چون فلوس خیار چنبر
در وی بمالند و با رخوند تب بلغمی را مفید بود و باید که شیر دو رطل بود
و خشک دانه کوفته بیست درم در وی بمالند بعد از آن بر بندد و با ساز
گردد و آب آن بگیرند و استعمال کنند و بدل آن حب الخضرا است **قرطم بری**
یونانی ارطرفیطلس گوید و بعضی همقن اغزیون خوانند و آن خاریست مانند
خار قرطم بستانی و مولف گوید بشیرازی آن را الکوز خوانند و گل وی زرد
بود و جالینوس گوید مسخن بود باعتدال و مجفف ود بقوریدوس گوید تخم وی
یا ثمر وی یا ورق وی با فلفل و شراب بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود
و بعضی گویند چون مسوع استعمال کنند درد زایل کند و چون نکوبند باشد
همان وجع پیدا کند که از لدغ و مولف گوید طریفان است و صغتر قرطم
هندی درخت النیل گفته شد **قرطاس** بپارسی کاغذ گویند اسحق گوید نیکو
ترین آن مصری بود پاک سفید از نی آنکه از وی ساخته اند و وی مصری بود
بکرد مورد بکر کاغذها مصری بود بکرده سوخته وی سعفه را نافع بود و منع
رعاف و تف دم بکند و دبشا معده را پاک کند چون یک درم از وی بیاشامند
و قرحه تشنی را نافع بود و باب سرطان نهی بخته **قرون** مجموع مخفف بود
و قرون بپارسی شاخ گویند و سرو خوانند **قرون المعز والابل** نیکوترین
آن بود که از ایل بیر گیرند و بباید سوخت تا سفید گردد و طبیعت آن سرد
و خشک بود و سوخته وی دندان را جلا دهد و لثه محکم گرداند و بیابی منفعت
وی در صفت ایل گفته شد و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن اسارون و خولنجان

قرن البقر واده شاخ گاو چون بآب بیاشامند نفث دم و رعاف قطع کند
و چون بسوزانند و بآب بیاشامند نفث دم را قطع کند قرون السنبل
بعضی گویند نوعی از سنبل سفید است قاتل بود و در میان سنبل باشد
و گویند بیخ خانق النمر است و صاحب منهاج گوید دوائی کشنده بود
و چون بخورند خون بعوض بول بیاید و زبان سیاه گردد و دهان مختلط
شود و مداوای وی قی کنند بعد از آن دو مثقال کافور و آب انار و شیر
تخم خرفه که برف سود کرده باشند با جلاب یا دوغ گاو و با قرص کافور
بدهند و شیرتازه بیاشامند و سویق سیب ترش و سویق شعیر
باب برف و جلاب و خیار کدو و جواب دهند و دل جگر وی سرد کرداند
بضمادات سرد مانند صندل و کافور و گلاب و امثال آن قرط نوعی از
رطبه است که در مصر میکارند و ورق آن بزرگتر از ورق رطبه بود و چهار
پایان از آن میخورند و بدان فربه میشود و طبعت آن گرم و تر بود و وی در
قوی شکم براند و در خشکی شکم بربندد و سوفر و خشونت سینه را نافع بود
و آنرا بپارسی شیدار خوانند و شود بیز خوانند و گویی برسیم گویند
و نوعی از نبات وی بود و در روی قبضی بود و در ولایت اصفهان
بسیار میکارند و ساق وی سرخ بود بخلاف رطبه که سبز بود قرفه
بپارسی دارچینی گویند و آن باریکتر از قرفه و قرنفل بود و شیرین تر
از وی و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم قوت اعضاء باطن بدهد
و حبوب و قومارا نافع بود طلا کردن و امراض عصبانی و وجع و درد
بلغمی را سود مند بود مصروع و مفلوج را مفید بود و وی اقوی بود از
فعل از دارچینی و در تقویت جگر و معده سود محکم تر بود و بدل آن نیم وزن
آن دارچینی قراح اسم نباتیست مانند رازیانه که شتر و حمار و گوسفند
میخورند و بشیرازی آواکه خوانند و طبعت وی گرم و خشک بود در سیوم

بول براند و درد ماسر را ند و وی ساکن کند و محلل ریاح بود و وی در بی
منفعتها بقوه بود و چون بپزند و آب آن بیاشامند مسکر بود و آنرا
عجمان نیز گویند قسط بیونانی قسطس گویند و آن انواع است و جمله
بیخ است یک نوع عربی است و آن قسط بحری خوانند و آن سفید
رنگ بود و یک نوع هندیست و آن سیاه بود و آنرا قسط مر خوانند
یعنی قسط تلخ و بغایت تلخ بود و سبک وزن و صاحب منهاج گوید
قسط هندی سیاه و شیرین و قسط بحری سفید و تلخ و سهو کرده است
چه اگر قسط سفید حلو رومی بود و قسط سیاه مر هندی بود و یکنوع
دیگر هست که بلون سیاه مایل بود و بوی عبر کند و بهترین آن تازه سفید
فربه بود و بعد از آن هندی سیاه سبک و طبعت آن گرم است در
سیوم و گویند در چهارم و خشک بود در سیوم نافع بود جهت عضوی
که محتاج بسخونت بود و جذب خلط از عمق بدن بکند و اگر با ماء العسل
و کلف لطوخ کنند زایل کند و استرخاء عصب و عرق النسا ضماد کردن
سود مند بود و نیز غس بیمن سبیل و بول و حیض براند و در شبیب و
دامن بخور کردن درد رحم را نافع بود و چون در فرزجات کنند تا کمید مانطو
همین عمل کند و با شراب چون بیاشامند و یک درم افسنتین داخل کرده لدغ
افعی و لدغ مجموع گزندگان را نافع بود و درد سینه و کوفتگی عضد و خدر
و نفخ را سود دارد و چون با عسل و شراب بیاشامند حب القرع و دیدان
اخراج کند و مار تب لطوخ کردن ناقص و فالج و استرخا را نافع بود و
ناقص را قبل از وقت نوبه لطوخ کنند و درد پهلو را مفید بود و درازی
گوید زکام را نافع بود و چون در شبیب بینی بخور کنند و مسح گوید چون
سحق کنند و بر پیشانی تر افشانند خشک گرداند و قلجان گوید چون
درد بود دامن بخور کنند حیض براند و بچه بکنند و طبری گوید منفعت سدع

جکر بود جون بیاشامند و بجوروی بولات را نافع بود و وبا که حادث
شود از عفونت و جون سحق کنند و با عسل بنوشند و بیاشامند درد معده
و مغص و درد کلیه را نافع بود و سنک کرده بریزاند و جون با سکنجبین
بیاشامند تب ربع را سود دهد و جون بر بهق و نمش و کلف طلا
کنند بعسل یا بسرکه یا بقطران زایل کند و موی برد اء الثعلب برویاند
و قطع اخلاط لزج بکند و مضر بود بمثانه و مصلح وی کل سرخ و قند
بود و کویند مضر بود بر شش و مصلح وی انیسون بود و بدل وی
نیم وزن آن عاقرقرحا بود و کویند بدل آن ودح است و مصلح آن
حطمی بود و مولف کوید قسط رومی را قسط شیرین خوانند و آن نوعی
از بیخ سوسن است که در میان بنفشه و آنرا شکرهورد و فطی حقیقت
را سن است و قسط هندی که صاحب جامع بقسط شیرین نسبت کرده
است سهو کرده است و قول صاحب منهاج معتبر است که آن قسط
تلخ است **قوس** قیسوس کویند و معروفست بحبل المساکین و بلاد
بشیرازی هرشنه کویند و اصناف آن بسیار است و آن سه جنس
بود یکی سفید یکی سیاه و یکی قس خوانند و آنچه سفید خوانند ثمر
وی ابیض بود و آنچه سیاه خوانند ثمر وی اسود بود و در بعضی
با سیاهی ماند زعفران بود بعضی مردمان آنرا ابو امیون
خوانند و جنس سیوم که آنرا قس خوانند مثلث بود و هیچ
ثمر نداشته باشد و بوی دارد و شاخهاء باریک بود و ورق
کوچک و مجموع اصناف قوس حریف و قابض بود عصب را
مضر بود و کل وی جون با شراب بیاشامند قرحه امعاء را نافع
بود و اکر احتیاج خوردن بود باید که در روز یی دو نوبت
بیاشامند و جون بکوبند و سحق کنند و با شمع و روغن زیت

.بزنان بود و ورق وی ...
تا از آن آب ... بود و ...

روغن سازند سوختکی آتش را موافق بود و ورق وی جون تر بود بسرکه
بپزند و بکوبند و بر ورم سپرز ضماد سازند سود دهد و جون ورق
و قضبان وی بکوبند و آب آن بکیرند و با سرکه و روغن سوسن را بدان
تر کنند صداع مزمن زایل کند و جون با زیت بیامیزند و در
کوش جکانند درد کوش را مفید بود و دیر که از کوش روان بود
زایل کند و نوع سیاه را جون آب بکشند و بیاشامند بدن را
ضعیف کرداند بغایت و ذهن مشوش کند و جون بکیرند از سرهاء
وی پنج عدد و بکوبند و آب از وی بکشند و در پوست انار کرم
کنند با دهن الورد و در کوش مخالف جکانند درد دندان
ساکن کرداند و موی را سیاه کند و جون ورق وی بشراب
بپزند و ضماد سازند بر ریشهائی که عارض شود از سوختکی آتش
نیکو بود و کلف زایل کند و سرهای وی جون بیاشامند حیض
براند و بآسانی بچه بیرون آورد و آب وی جون بکیرند و در بینی
بچکانند کند بینی زایل کند و عفونتی که در آن بود و اصول آن
جون بکوبند و آب از آن بکیرند و با سرکه بیامیزند و بیاشامند
کزندکی رتیلا و صمغ وی که آنرا دمعة الشجر خوانند جون بر موی
لطوخ کنند موی بسترد و سپش بکشد **قسب** نوعی از خرماست و
خشک است اهل مغرب وی را مقلقل کویند و اهل بغداد عرق و بوشوم
خوانند طبیعت وی معتدل بود در کرمی و خشکی وی زیاده بود
و در وی قبضی بود و کویند کرم بود در دوم طبع ببندد و قوت
معده بدهد **قشمش** بپارسی کشمش کویند روی لطیف تر از کوشت
میوه شیرین بود و بدل وی میویز منقی است **قشر الجوز الاخضر**
پوست سبز بیرونی کردکان جون بپزند در آب از وی بکیرند جهت

خناق بلغمي ورطوبت سود مند بود غرغره كردن بدان قشر الجوز
الصلب چون بسوزانند دو ماده آن وريشها افشانند خشك گرداند
ومجفف نيكو بود وبغير لدغ قشر الاترج بوست اترنج گرم وخشك بود
در دوم چون بخايند بوي سير زايل كند وخوردن وي قوة
اعضاء احشا بارد ميدهد و مقدار ماخوذ از وي تا ده درم
بود ومحلل رياح بود چون اندكي از وي بخورند واگر بسيار
از وي مستعمل كنند مضر بود بجگر ومعده ومصلح وي عسل بود
قشار الكندر طبيعت آن گرم وخشك بود ودر وي قبضي قوي بود
چون بر جراحتها پاشند گوشت برویاند واگر بر ريشها بد شوار
افشانند زود بصلاح آورد وصديد زايل كند وچون
زن حمول كند رطوبات مزمن كه از رحم روانه بود
بازدارد چون بياشامند نفث دم وقرحه امعا نافع بود
ودر دارو يا چشم استعمال كردن ريشها آنرا نافع بود واگر
بريان كرده بود حكه چشم را زايل كند واگر چون مرهم بر شكم
نهند شكم به بندد وبدل آن دو وزن آن كندر بود و
بوزن آن دقاق آن قشر اصل انبرباريس گرم وخشك بود
در دوم ملطف ومفتح سده بود وبول براند قشر اصل الرازيانج
گرم وخشك بود در دوم فعل وي نزديك بفعل بيخ كرفس
بود ومنفعت وي در صفت رازيانه گفته شد وقشر بيخ كبر
وبيخ هندبا در محل خود ذكر رفت قشر اصل الرمان بوست
بيخ انار سرد وخشك بود حب القرع وديدان بكشد چون
طبيخ وي بياشامند قشر الرمان
آنچه بوست انار ترش بود سرد بود اما

وخشك بود در دوم وآنچه شيرين بود سرد وتر بود بر ورديج ورمهاء
گرم ضماد كردن نافع بود وچون بپزند با برنج وسفيد كرده وباب آن
حقنه كردن سودمند بود جهة اسهال ووجع امعا وچون باب
وي مضمضه كنند مقوي لثه بود وچون بدان استنجا كنند مقوي
مقعد وقطع خون بواسير بكند وچون سحق كنند وده درم از آن
سفوف سازند واب گرم از پي آن بياشامند كرمها را بقوت بيرون
آورد قشر البيض مسيح گويد سرد وخشك بود در دوم وحكه
وجرب را نافع بود چون بسوزانند وسحق كرده كحل سازند وچون
غسل كنند وسحق كرده كحل سازند سفيدي كه در چشم بود زايل
كند ووقع چشم بدهد ونشت اشك بكند ومنع ماده آن وقرحه
وبثره كه در چشم بود زايل كند وچون با تخم خربزه بر كلف طلا كنند
قلع كند ومكلس وي چون باب كشنيز حل كنند ودر بيني چكانند
قطع رعاف بكند قشر الارز بوست برنج از جمله سموميات
بود وچون بياشامند درد دهان وورم زبان پيدا كند وباشد كه
ورم در مري وامعا حادث شود والتهاب مجموع بدن پيدا كند ومداوا
وي مانند مداواي كسي بود كه ذراريح خورده باشد بعينه قشر
القصب الفارسي بوست ني فارسي سوخته گرم وخشك بود در
سيوم داء الثعلب را نافع بود وسفيدي چشم زايل كند قصب السكر
در طبيعت مانند شكر بود وليكن در وي زياده بود ونيكوترين
آن شيرين آب دار بود وطبيعت وي گرم وتر بود در اول وگويند معتدل
بود در حرارت وگويند در وي قبضي بود ومانند صمغي از قصب گيرند
سفيدي كه در چشم بود زايل كند وني شكر قي آورد وسينه وسرفه
را نافع بود ومثانه را پاك كند وخوني معتدل از وي حاصل شود

خناق بلغمی و رطوبت سودمند بود غرغره کردن بدان قشر الجوز
الصلب چون بسوزانند درمادآن بود ریشها افشانند خشك کرداند
ومجفف نیکو بود و بغیر لدغ قشر الاترج پوست اترج گرم وخشك بود
دردوم چون بخایند بوی سیر زایل کند و خوردن وی قوة
اعضاء احشا بارده بدهد و مقدار ماخوذ ازوی تا ده درم
بود و محلل ریاح بود چون اندکی ازوی بخورند واگر بسیار
ازوی مستعمل کنند مضر بود بجگر ومعده ومصلح وی عسل بود
قشار الکندر طبیعت آن گرم وخشك بود ودروی قبضی قوی بود
چون بر جراحتها پاشند گوشت برویاند واگر بر ریشهای بد دشوار
افشانند زود بصلاح آورد وصدید زایل کند وچون
زن حمول کند رطوباتی مزمن که از رحم روان بود
بازدارد چون بیاشامند نفث دم وقرحه امعا نافع بود
ودر دارو یا چشم استعمال کردن ریشها آنرا نافع بود واگر
بریان کرده بود حکه چشم را زایل کند واگر چون مرهم بر شکم
نهند شکم به بندد وبدل آن دو وزن آن کندر بود و
بوزن آن دقاق آن قشر اصل انبرباریس گرم وخشك بود
دردوم ملطف ومفتح سده بود وبول براند قشر اصل الرازیانج
گرم وخشك بود دردوم فعل وی نزدیك بفعل بیخ کرفس
بود ومنفعت وی در صفت رازیانه گفته وقشر بیخ کبر
وبیخ هند با در محل خود ذکر رفت قشر اصل الرمان پوست
بیخ انار سرد وخشك بود حب القرع ودیدان بکشد چون
طبیخ وی بیاشامند قشر الرمان
آنچه پوست انار ترش بود سرد بود اما

وخشك

وخشك بود دردوم وآنچه شیرین بود سرد وتر بود برو ربیع و ورمهای
گرم ضماد کردن نافع بود وچون بپزند با برنج وسفید کرده و با آب آن
حقنه کردن سودمند بود جهة اسهال و سحج امعا و چون باب
وی مضمضه کنند مقوی لثه بود و چون بدان استنجا کنند مقوی
مقعد و قطع خون بواسیر بکند و چون سحق کنند و ده درم از آن
سفوف سازند و آب گرم از پی آن بیاشامند کرمها را بقوت بیرون
آورد قشر البیض سپید گویند سرد وخشك بود دردوم وحکه
وجرب را نافع بود چون بسوزانند و سحق کرده کحل سازند وچون
غسل کنند و سحق کرده کحل سازند سفیدی که در چشم بود زایل
کند وقوة چشم بدهد و نشت اشك بکند و منع ماده آن و قرحه
و بثره که در چشم بود زایل کند وچون با تخم خربزه بر کلف طلا کنند
قلع کند ومکلس وی چون باب کشنیز حل کنند ودر بینی چکانند
قطع رعاف بکند قشر الارز پوست برنج از جمله سمومات
بود و چون بیاشامند درد دهان و ورم زبان پیدا کند و باشد که
ورم در مری وامعا حادث شود والتهاب مجموع بدن پیدا کند و مداوا
وی مانند مداوای کسی بود که ذراریح خورده باشد بعینه قشر
القصب الفارسی پوست نی فارسی سوخته گرم وخشك بود در
سیوم داء الثعلب را نافع بود وسفیدی چشم زایل کند قصب السکر
در طبیعت مانند شکر بود ولیکن دروی زیاده بود ونیکوترین
آن شیرین آبدار بود وطبیعت وی گرم وتر بود در اول وگویند معتدل
بود در حرارت وگویند دروی قبضی بود ومانند صمغی از قصب گیرند
سفیدی که در چشم بود زایل کند ونی شکر قی آورد وسینه و سرفه
را نافع بود ومثانه را پاك کند وخونی معتدل ازوی حاصل شود

بول براند و رطوبة سینه بر دارد و مولد ریاح و نفخ بود و اولی آن
بود که با آب گرم بشویند و بعد از آن مقشر کنند تا تلخی از وی زایل شود
قصب الذریره قصب بوا گویند و آن بیخی باریکست مانند قلم و بکر
تیر بود و بر دو نوع است یکنوع بچوب نبات کنجد خشک ماند و آن
نوع کوتاه قد بود بقدر اربک و حب الذکی زیاده و یک نوع دیگر املس بود
و بقدر درازتر و بطعم تلخ و تیز بود و تیره رنگ و چون بشکنند مانند
نسج عنکبوت چیزی در اندرون وی بود و این نوع از کالیکوت و طرف
هند آورند و از آن برکنبه خوانند و نیکوتر آن خونی بود و آن نوع که
بنبات سمسم ماند بر سر شاخهای وی تخم بود مانند نخودی گرد در
غلاف بود و این نوع تیزی و تلخی ندارد ندارد و از هندوستان خیزد
و بد بود و طبیعت قصب الذریره گرم و خشک بود تا سیوم بلطف بود
با الذکی قبض محلل اورام بود و کوفتگی عضله را نافع بود و جلاء چشم
بدهد و چون دودی تنها یا با ضمغ البطم با سوبر در حلق نهند سرفه
را نافع بود و ورم جگر و معده را با عسل نافع بود خاصیه چون
بیاشامند بول و حیض براند و درد گرده را نافع بود خاصه چون با
تخم کرفس بیاشامند و بقطیر البول و استسقا را سودمند بود و طبیخ
وی را چون زن بیاشامند یا در آن نشیند درد رحم و درد دل را نافع
بود و مقدار ماخوذ از وی یکدرم بود و بدل آن اظفار الطیب است
قصب مبروی محکم بود و خاکستر وی گرم و خشک بود در آخر
درجه دوم تا آخر سیوم و در اصل وی جلائی اندک بود بی حدت
و ورق وی و اصل وی با پیاز خدب سلی بکند و وی بول و حیض
براند و گزندگی عقرب را نافع بود و گل وی چون در گوش افکند کری
آورد و بیرون نتوان آورد قصب قریش وقم قریش تیر گویند

و آن تخم بحرم ایست که از اقوفی خوانند و آن بشوئست و کهنه شود و
خرنوب تیر گویند و کهنه شد و صاحب جامع گوید صنوبر صغار است
و جای بحث است و حب صنوبر صغار و کبار ذکر رفت قطران روغنی
است که از درخت عرعر و ثالث و غیر و شربین و شوب گیرند و
بدترین آن بود که از ثالث گیرند و بهترین آن بود که از عرعر گیرند طبیعت
وی گرم و خشک بود در چهارم و گویند در سیوم قیل قمل و صنان
تا بحدی که از آن مواشی بکشد و مقوی لحم سست و جرب را نافع
بود حتی جرب ذوات الاربع مانند سگ و شتر و داء الفیل و دوالی
و استسقا را مفید بود مالیدن و بر سر طلا کند کردن صداع سرد را نافع
بود و دندان متحرک را محکم کند و چشم روشن گرداند و اثر ریشها چشم
و مرم ببرد و کرمها بکشد و چون بر قضیب مالند قبل از مجامعت آبستنی
کند و با عک بر گزندگی مار شاخدار ضماد کردن نافع بود و چون با شراب
بیاشامند دفع زهر ارنب بحری بکند و چون در بینیه ابل بکدارند و در اعضا
مالد هیچ گزندگی گرد وی نگردد و اگر بر گوشت مرده مالند از عفونت
نگاه دارد و اگر زن بخود برگیرد بچه بقتل آورد و بچه مرده بیرون آورد
و قوت دخان وی مانند زفت بود و چون قطران بر حلق مالند خناق
و ورم لوزتین که بیشتر از وی آنرا گوشک گویند نافع بود و اگر بر دندان
خورده نهند بزیر آید درد ساکن گرداند و چون با سرکه بمضمضه کنند
همین فعل کند و اگر با سرکه در گوش چکانند کرم گوش بکشد و چون
بینند باقی گرز و فادر وی بحنه باشد و در گوش چکانند درد ساکن
کند و دودی و طنین آن زایل کند و دودی مقطع ابدان زنده بود
و حافظ ابدان مرده و بدین سبب وی را حیوة موتی خوانند و ثمر
وی معده را بد بود و مفسد منی بود و گویند بدل آن نورات

ان نفط ونيم وزن آن خلاف وكويند بدل نفط سياهست وجاوشير
قطف سرمق است بشيرازي اسفاناخ رومي كويند بري
وبستاني بود طبيعت آن سرد وتر بود در دوم وكويند سرد بود در
اول ودر وي قبضي بود وزود از شكم بكذرد واورام كرم وحمره را نافع
بود وتخم وي يرقان را سودمند بود وسرمق بجنبر چون اندكي بخورند شكم
براند وچون بپخته ضماد كنند ورم كرم را تحليل دهد ووي غذائي نيكو
بود وجگر كرم را سود دارد ومحروري مزاج را احتياج باصلاح آن
نبود از بهر انكه موافق ايشان بود خاصه چون با زيت بپزند سرد مزاج
را بعد از آن كه بپزند بايد كه زيت بريان كنند ويا بادزن كرم ومري
مطيب كرداند وبخورند وكويند معده را بد بود ومولد رياح غليظ و
نفخ واسحق كويد تخم وي كرم را نافع بود واكر دو درم از وي بعسل وآب
كرم بياشامند تپ مرد صفرا اورد وشريف كويد چون تخم وي با همچندان
نبات سحق كنند وكحل سازند جرب چشم را سودمند بود ووي محلل
ورمهاي كرم بود وملين سينه وتخم وي در غايت نهايه بود در شفاء
ورمها ظاهر وباطن آنچه ظاهر بود بكويند با الشربه مانند سكنجبين و
كلاب وآب وي دوائي نيكو بود جهت استسقا چون سر هفته
از وي بياشامند در هر روزي دو درم وورق وي نيم كوفته در
حمام بمالند حكه را نافع بود وچون جامه ابريشم وحرير كه باب طبيخ
وي بشويند پاك كرداند ولون از انچه تغير نكند اما سه نوع بري
وي چون از وي بكيرند مقدار پنج درم بود مثقال آب بجوشانند تا
باز همه آيد وصافي كرده زني را كه مشيمه در شكم مانده بود بياشامد
اكر چه چند روز بران كذشته بود البته بيند از دو مجربست **قطن**
كرشف وبرس وطوط عصب خوانند ونوا از اقوز كويند وكهن آنرا

قضم ونيكوترين ان نو بود وبصري كويد جامه وي سمحي محكم بود و
بنحو نرم وي كرمتر از ابريشم بود وكويند معتدل بود در حرارت و
لينه وعصاره وورق وي اسهال كودكان را نافع بود وچون وي را
بسوزانند وبر جراحت نهند چون باز دارد وكهن وي چون بر كوشت
مرده نهند بخورد ودود ان زكام را سود دارد وچون ورق وي تازه
كوچك بكيرند ودر ديكي بجوشانند با آب وقدري ازنج وي چند بكه
قوت با آب دهند وزن در ان نشيند اختناق رحم ودرد دندان را
مفيد بود چون با ورق وي يا ورق نورك ضماد كنند بر مفاصل كرم
وسرد سود دهد وبخاصيت تسكين نقرس وضربان دائم كه شود
ازان خاصه چون با قدري روغن كل بيامیزند وخشيش وي لاغري اورد
ومنفعت حب وي كفته شد **قطاة** مرغيست كوچك بيابانى
اسفر زرد كويند مانند كنجشك بود وبرسر وي تاجي بود كوشت وي را
حرارتي ضعيف بود وبيوستي محكم نافع بود جهة كسي كه سل وضعف
جكر واستسقا وباهي مزاج داشته ومولد سودا بود وصاحب منهاج
كويد مولد سودا بود ودشخوار منهضم شود وغذايي بد بود وضرر
وي بروغن بسيار كم شود ورازي كويد قطاة واخبر بدان مانند
از مرغان كه كوشت ايشان سرخ بود سركه مصلح آن بود ودر خواص
ابن زهر كويد استخوان قطاة چون بسوزانند وخاكستران با زيت
بجوشانند وبر سر اقرع طلا كنند وبرداء الثعلب موي برويانند و
مجربست **قعبل** سوابي سقراطيون وسقلاريون كويند
وان نباتيست كه بيخ ان مانند بصل الزير بود ولون ان بسرخي زند
وبطعم تلخ بود وورق وي بورق سوسن ماند وبيخ وي در قوة
وطعم مانند بصل الفار بود وبعضي بدل وي كنند لكن ضعيف تر

ازوي و دیسقوریدوس کوید در قوت مانند اسفیل بود و چون
آب وي بکیرند و کرسنه در روي بسرشند و قرص سازند و مجنون
را چون با ماء العسل بدهند سود دارد و صاحب منهاج کوید
طبیعت این کرم و تر بود در دوم وان نوعي از کماه است و مولف کوید
کل نبات وي را کودکان شیراز کنند و خوانند **قفر الیهود** انواعست
یکنوع عرق الجبال کویند و شیرازي مومیایي بالوده کویند و یک نوع
از آب حاصل شود و ان را مومیایي آبي کویند و ان نوع که کوهیست
عرق کوه که میجوشاند و ببالا اید و وي مانند زفت بود و بوي
قیر کند و بهترین فیرزي بان زین یا سیاه بود و چرکین بد بود و غش
وي بزفت کنند و طبیعت ان کرم و خشک بود در سیوم و کویند خشکي
وي در چهارم بود و مقوي اعضا بود و خون بسته در شکم بکدازد و
سپیدي ناخن ببرد چون بمالند و منفعت حنار بر بود و چنین کوید اکر
خالص بود سودمند بود جهة کوفتکي کوشت و شکستکي اعضا چون
ضماد کنند از بیرون و بازیت بجوشانند و بیاشامند مجرب بود و مولف
کوید در شکستکي اعضا مومیایي میکیرد چند نکه امتحان کرده شد
وازمومیایي کوهي خوانند و بیوناني اسفلطس و ابوطامون
کویند و کفر الیهود نیز کویند و برقوبا لطوخ کردن و بر نقرس و عرق
النسا ضماد کردن نافع بود و چون بخود برکیرد یا دخان کنند نافع بود
جهة احتناق رحم و اخراج ازنا و اکر با جند بید ستر و شراب بیاشامند
حیض براند و سرفه مزمن و کزندکي جانوران و عرق النسا و درد پهلو
را نافع بود و چون بکدازانند و با جواب حقنه کنند قرحه امعا را نافع
بود و استسقا و درد وي نزله را سودمند بود و چون بر دندان
نهند درد ان ساکن کند و چون با آرد جو و موم و نطرون ضماد کنند

نقرس و درد مفاصل مفید بود و چون در چشم کشند سپیدي
چشم زایل کند و مجفف رطوبات و ریشها تر بود و در مرهمها کوشت
برویاند و بادهاي غلیظ که در معده باشد بشکند و چون در موضعي
دود کنند مار و عقرب و مجموع کزندکان موذي بکریزند و صیادلا و ریا
سپرطم کویند و **شیخ** الرئیس کوید مقوي اعصاب بود و قرحه شش را
نافع بود و نفث و ماده را از سینه بیرون اورد و خناق و لوزتین
وصلابت و صلابت رحم را نافع بود و بدل ان کویند زفت است و صداع
آورد و مصلح وي کافور و کلاب بود و شربتي ازوي مقدار دو درم بود
فقوبرل نباتیست که قطاة بدان حري کنند و این ماسونه کوید تخم وي کرم
و خشک بود در سیوم مجفف رطوبات سرد بود و محلل ان **فلقاس**
کلّه نباتیست که در آب روید و ورق وي بورق کدو ماند و ساق وي
و ثمر نداشته باشد و اصل وي ماننده ارتجه بود بیرون سرخي مایل
و اندرون سپید و در طعم وي قبضي با حرافت بود چون بآب بپزند
حرافت ازوي زایل شود و طبیعت ان کرم و تر بود در اول و کویند معتدل
بود در کرمي و تر بود در دوم باه را زیاده کند و ادمان اکل وي کردن مولد
سودا بود **قلب** بزبان اندلسي بحن ابراعسه خوانند و معني آن
کاسر الحجر بود و بسریاني لبیش فرمن کویند و معني ان بز الحجري بود و سلیمن
بن حسان کوید ازبهر این اسم بوي نهاده اند واین اسمیست از اسماء قصه
که ان تخمیست صلب سپید مانند نخود در سپیدي و صلابت و نبات
وي در اندلس بسیار بود و بمقدار کرسنه بود کوچک و در موضعها
جشن روید و قوت این تخم ان است که چون با شراب سپید بیاشامند
سنگ بریزاند و بول و حیض براند و ربو و فواق زایل کند و شکم ببندد
و بواسیر را نافع بود و مجفف مني بود و شربتي ازوي دو درم **قلقطار**

نوعی از زاج است وجالینوس کوید قلقدیس سحیل کو اید بقلقطار میشود
ووی معتدلترین زاجات بود وطبیعت ان کرم وخشک بود در سیوم
حاد وقابض ومحرق بود وسوخته وی را تعفیف زیادة باشد ولدغ
کمتر ودر وی قبضی تمام باحرارتی زیاده محرق بود کوشت زیاده و
رعاف را نافع بود ودر کحلها استعمال کردن جلا وغلظ جفون را
نافع بود وجالینوس کوید مجموع زاجات بدل یکدیکر باشند و
صفت جمله کفته شد **قلقدیس** هم نوعی از زاج کرم بود در
چهارم بلغظ ومحرق بود ووی اقوی ترین زاجات بود والطف وصفت
وی کفته شد در زاولون ان فیروزجی بود **قلقند** هم نوعی
از زاج است وطبیعت ان کرم وخشک بود تا چهارم وکویند
حرارت وی در سیوم بود مجفف واکال بود با قبض واقراح مجفف
لحم بود قوی ناصور بینی را نافع بود ومنع رعاف بکند وکرم کوش
ودیدان بطن بکشد ودفع مضرة فطر بکند اما اکل وی منشف
رطوبات اصلی بود ومصلح وی شیر وشکر بود ومقدار مستعمل
از وی نیم مثقال بود **قلت** ماش هندیست واز احب العلت
خوانند ولون وی سرخی تیره رنک بود بغایة تیز وبغایة املس بود
بقدر مانند کندمی کوچک بود مطلق مانند شیافی بود که کحالان
سازند خاصه شیاف اغبر که بعینه قلت است وطبیعت وی
سرد است در دوم وتر است در اول وکویند کرم وخشک است مواق
وسنک کرده ومثانه بریزاند وبول وحیض براند وشکم را ببندد
قلب نیکوترین دل آن بود که از حیوان خرد دندان کیرند ووی
کرم بود وصلب اصحاب کد را نافع بود وچون مستحکم شود هضم
آن غذای بسیار دهد ومضر بود بالات نسبت عز انهضامی

که دارد واولی آن بود که بسرکه ومیری وانجدان وفلفل ومکون وسعتر
تر کنند وبعد از ان زنجبیل مربی بخورند قلی نیکوترین آن بود که از اشنان
کیرند وقلی الصباغین وشب العصفر نیز خوانند بشیرازی قلیه کویند
بکسر کاف طبیعت وی کرم بود در چهارم وخشک ومحرق واکال بود
وبقوت تر از نمک بود بهق وجرب را نافع بود وکوشت زیادة بخورد
وسعفه وجرب ترعوبا را اطلا کنند نافع بود **قلقونیا** نوعی از
صمغ صنوبر است وبیونانی قوقا کویند ودر رایح صفت ان کفته
شد وان علک یابس است وبخره کویند بشیرازی زنجاری **قلهند**
ناردین معنی آن بیرهانی عود سنبل بود وکویند دار سیسعان
است وکفته شد **قلیمیا** اقلیما کویند وان انواع است فضی بود
وذهبی ونحاسی ومعدنی وعملی بود وعملی از نقره وزر ومس واز
مرقشیثا کیرند ونیکوترین آن بود که از جزیره قبرس آورند واز ادر آب
یابند وبعد از ان معدنی وباید که لاجوردی رنک بود وطبیعة آن
معتدلست در حرارت وبرودت وخشکست در سیوم وآنچه
عملی بود دو درز ونقره وتغل انست واولی آنست که بسوزانند
چون در مداواة چشم استعمال کنند وصفت سوختن وی انست
که در کوره کواری فرو کنند وسر ان بکل حکمت بکیرند ودر تنور نهند
تا بسوزد واقلیما نقره سردتر از اقلیما زر بود ودر وی تحفیفی وجلا
باعتدال بود وفعل همچنین در ابتدا ان معتدله کنند در کوشهاء
صلب وجرب وریشها بدتر که در بدن ودر چشم باشد در دور کردن
سودمند بود ودر مرهمها استعمال کنند وکوشت در جراحتها
بروباند واقلیما زر لطیفتر از اقلیما نقره بود وهمچنین مغسول
استعمال کنند ومحرق وی وصفت سوختن وی بطریق ماقبل

بود چنانکه ذکر رفت و نافع بود جهت ابتداء نزول آب و سفیدی و ریش
چشم زایل کند و جراحتها را پاک کرداند از جراحت و کوشت زیاده بخورد
وقوع چشم بدهد و بحقیقی بغیر از یخ بود و بدل آن مرداسنک سفید
بود و صفت غسل وی آنست که باب سحق کنند و آب از وی میریزند
تا آن زمان که در آب هیچ چرک نماند بعد از آن بردارند و استعمال کنند
قیجه سعوف و ذریره را قیجه خوانند و قصب الذریره را هم قیجه
کویند و کفته شد **قمل قریش** قم قریش کویند و آن و هم قریش است
و شریف کوید چون سپشی بکیرند و در سوراخ باقلا نهند و فرو بندند
ربع برد و شفا دهد و مجرب است **قنابری** غلول و عملول و فوملا
کویند بپارسی برغشت و بشیرازی سپنج و سونج کویند و طبیعت وی
کرم و خشک است در اول و کویند معتدل بود در کرمی و وی جلا
دهنده و لطیف بود و مقطع و کلف و بهق زایل کند و سودمند
ترین چیزها بود جهت برص خوردن بستان را ضماد کردن نافع بود و
سینه و شش را از کیموسات غلیظ پاک کند و سده شش و جگر و
سپرز بگشاید و آب وی شکم براند و ضماد کردن بر بواسیر مفید
بود و برکزندکی مجموع جانوران همین سبیل و رازی کوید معده
و جگر را نافع بود و ملایم محرور و مبرود بود از بهر اطلاق طبیعت
و قولنج کوید مولد سودا بود خاصه اگر بنمک نهند **قنطوریون کبیر**
قنطوریون غلیظ کویند و بیونانی طوماغا خوانند و تفسیر آن
قنطوریون کبیر بود و بعضی بوبقی خوانند و اوراق آن بورق کرده کاه
سبز ماند نزدیک بورق کرنب بود و ساق وی بساق حماض
ماند و درازی آن دو کز باکز باشد و کل وی کحلی رنک باشد
و تخم وی مانند خشکدانه بود در اندرون کل وی مانند

بشم بود و بیخ سطبری و صلب بود و ثقیل و بدرازی دو ذراع بود و بیخ
بود از رطوبت و بطعم حریف بود با اندک قبضی و بلون خون بود و
در وی اندک حلاوتی بود و لون عصاره وی مانند چوب بود و
جالینوس کوید بیخ وی حیض براند و بچه مرده بیرون آورد و فرزند زنده
تباه کند و بیرون آورد و نفث دم را بیرون آورد و مقدار شربتی از وی
دو درم بود و موافق بود جهت درد پهلو و ربو و سرفه کهن و نفث
دم را نافع بود که از سینه بود و مغص و درد رحم را سودمند بود
و اکر بشکل فرزجه از وی بسازند و بخود برکیرند حیض براند و بچه بیرون
آورده و عصاره وی همین عمل کند **قنطوریون صغیر** قنطوریون
دقیق کویند و بیونانی لوطیون و معنی آن قنطوریون دقیق بود
و بعضی طرمقرون کویند و تفسیر آن قنطوریون صغیر بود و بعضی
ملیبون کویند و ساق وی باریک بود و بدرازی یک وجب بود و کل
وی سرخی بود که بغرفیری زند و ورق وی بورق سنکطرا مشیع
ماند و هیچ منفعت ندارد و طعم قنطوریون باریک بغایت تلخ بود و
منفعت وی در قضبان و ورق و زهر بود و منفعت بسیار دارد و
قولنج بلغمی را نافع بود و بچه مرده اخراج کند و کزاز را نافع بود و دماغ
و اعصاب را پاک کرداند یعنی تنقیه تمام کند و صرع را بغایت کمال سودمند
بود و مسهل ما اصفر بود و براند و درد مفاصل و عرق النساء و درد
قولنج چون بیاشامند و بدان حقنه کنند نافع بود و مقدار شربتی
از وی دو مثقال بود و در حقنه و بیخ در درم و عصاره وی سودمند
جهت درد سر که از حرارت آفتاب بود و شرب شراب صرف چون سرکه
بکدازند و بر صدغین و پیشانی ضماد کنند و ریش سر زایل کند بعد از آن
که سر بشوید بمالند و موی بسترد و پاک بشوید پس از آن عصاره

وی بر که بکذارند وطلا کنند وچون با ماء العسل اندکی حل کنند ودر موی
بمالند قمل صبیان وقمل بکشد وهمین عصاره چون باب بروی سنک
سبز بمالند یعنی سنک کارد وبر پیشانی لطوخ کنند آب رفتن از چشم باز
دارد واگر بشیر دختران حل کنند وبر پلک چشم طلا کنند درد وورم آن
نافع بود ومجموع دردها کهن که در چشم بود زایل کند مانند جرب وسبل
وشعیره وبیاض وریش طبقه قرنیه جمله را نافع بود واگر بروغن چربی
یاسوسن بکدازانند ونیم گرم در گوش چکانند درد وضربان زایل کند واگر
از حرارت بود بروغن گل سرخ استعمال کنند نافع بود واگر کرم در ریش
گوش تولد کند باب ورق شفتالو حل کنند ودر گوش چکانند ومجموع
علتها که در گوش بود زایل کند وورمی که در عصب سمع بود بکدازد ومجموع
ریشهایی که در بینی احداث کند نافع بود وچون در سرکه بکدازند وقدری
زاج سوده بان اضافه کنند ودر بینی چکانند قطع رعاف کند البته وچون
بامثال شراب عتیق قابض حل کنند وبدان مضمضه کنند قلاع وتنتن
دهان وریش از انافع بود ودفع ریم فم بکند خاصه که زمانها بسیار در
دهان نکاه دارد وبا گلاب مضمضه کردن گند دهان زایل کند
آنچه نی سببی بود وجهه ملازه وورم لوزتین وشقاق شفتین و
خناق ودندان متحرک نظیر ندارد وچون با شراب برسنبل سبز حل کنند
وبر موضع زنبور ونحل مالند نافع بود وعرق النسا ووجع ورکین
ولدغ مجموع جانوران زهردار سود دهد وچون یکدرم ازوی
در بیست درم طبیخ باداورد معزد حل کنند وبیاشامند وصاحب
منهاج گوید اگر افراط کند در ان اسهال خون بیاورد ومصلح وی
صمغ عربی بود یا کثیرا واسحق گوید مضر بود بسر ومصلح وی عسل
بود وبدل وی بوزن از ان حنا بود ودو دانک ان سورنجان وبوزن

آن لبنی وگویند بدل ان پرسیاوشان ونیم وزن آن ورق حنا است
قنبیط نوعی از کرنب است بپارسی کرنب رومی گویند بهترین آن
تازه زرد رنک بود وطبیعت آن سرد بود باعتدال وگویند بود در اول
وخشک بود در دوم سده بکشاید وخمار بنشاند ومنع مستی بکند
همچنانکه کرنب وطبیخ وی نطول کردن بر درد مفاصل سودمند
بود ووی خلطی کرد دارد خون را غلیظ کرداند ونفخ در حوالی پهلو
احداث کند واولی آن بود که با گوشت فربه وروغن بسیار پخته وبا ابزار
وسرکه وتوابل حاره خورند **قنه** بارزد است وبه شیرازی بیرزد
گویند طبیعت ان گرم است در دوم وگویند در سیوم وخشک است
در سیوم وگویند در دوم وملین ومحلل بود وحیات را وبثور عدسیه
وصداع وکزاز صرع را سودمند بود ومصروع چون بوی آن بشنود
با خود آید واگر دود ان بشنود از خود برود وصرعش گیرد وسده را نافع
بود وکلف زایل کند واگر بر دندان خورده نهند مفید بود وچون با شراب
بیاشامند خناق رحم را نافع بود وقنه تریاق پیکان زهردار بود واز
دخان وی مجموع گزندگان بگریزند وبا جمله زهرها مقاومت بکند
نزدیک بسکبینج وچون حمول سازند بچه بیندازد واز خواص وی
آنست که مفسد لحم باشد وباقی خواص وی در باب بارزد صفت
بازگفته شد وگویند بدل وی در صفت معده وجگر یک وزن
ونیم ریوند صینی است **قنبیل** صاحب منهاج گوید بزوری
رملی است وصاحب جامع از قول تمیمی گوید از جمله منها است ان
آسمان می افتد در بادیه یمن ووی را نمی کارند واز قولی دیگر گویند
خاکیست سرخ خون بر آن کنند زرد کردد فی الجمله گرم وخشک است
در سیوم وتمیمی گوید گرم وخشک در اول وشیخ الرئیس گوید گرم

وخشک است در دوم و رازی گوید سرد و خشک است و ابن ماسویه گوید
معفن قوی بود و در وی قبضی هست کرمها بکشد خاصه حب القرع
و اخراج کند و منشف رطوبت ریشها بود بثرها اگر بر سر و روی طفلان
پیدا شود دگر ازار ابر گویند و اطبا از اسعفه چون بروغن گل چرب کنند
و قنبیل سوده بران پاشند خشک گرداند و نشف رطوبات آن بکند
جرب را نافع بود و مقدار شربتی از وی د درهم بود و گویند مضر بود بمعا
و مصلح وی شیخ ارمنی بود و گویند بدل آن را ازبابخ و ترمس و گویند
مصلح وی انیسون است و بدل وی برنک کابلی **قنفذ** بپارسی
خارپشت گویند بری و جبلی و بحری باشد بری بود و جبلی بزرگ بود
و ازاد لدل گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود و بغایت محلل بود و بعضی
گویند گوشت وی تر بود و مجذوم را بغایت نیکو بود و خاصه لحم بری
وی خشک کرده و جهة کودکان که در جامه بول کنند و گزیدن جانوران
را نافع بود و مقدار ناخود از وی بخ درم روغکسود و خشک کرده با
سکنجبین استسقا و فالج و داء الفیل و درد گرده را مفید بود و از اد
مان عسر البول احداث کند از بهر انکه مضر بود بمثانه و گویند اصلاح
آن بعسل کنند و شیخ الرئیس گوید گوشت بری وی حتا زیر ابغایت نافع
بود و امراض عصبانی را بمجموع سودمند بود و سل و تنها و مزمن و لدغ
جانوران را مفید بود و غافقی گوید ادمان اکل کردن مفسد معده و
جگر بود و پیه وی منع انصباب مواد از احشا بکند و رماد جلد وی
داء الثعلب را نافع بود چون با رفت بمالند و دیسقوریدوس گوید
قنفذ بحری معده را نیکو بود و جلد ما سوخته با ادویه که موافق
ریش سر بود خلط کنند و سر را بدان بشویند جذب ماده بکند و ریش
ازاله کرده اند و گوشت زیادة بخورد و جگر قنفذ بری چون در خرقه

با آب خشک کرده اند موافق استسقا لحمی بود و هر زخمی که گوشت وی
بدان موافق بود و زهره وی چون با شمع بهم شند و بخو ید بچه مرده
از شکم بیرون آورد و چون زهره وی در چشم کشند سفیدی آن زایل کند
و گوشت وی چون در حل العنصل نهند مجذوم را نافع بود و شیخ املاء
و درد گرده و مفاصل را سود دهد **قنب** سه نوع است بری
و بستانی و هندی قضبان بری مانند خطمی بود لیکن بغایت سیاه
بود و ورق وی مانند ورق بستانی بود اما خشن بود و سیاهی
کمتر و سفیدی وی بیشتر بود و زهره وی سرخ و تخم وی مانند
فلفل بود نزدیک بحب السمنه و بیخ وی چون بپزند و برونهها
گرم ضماد کنند ورم و اعضائی که کمبوسات در وی متحجر شده
باشند ورم ساکن گرداند و کمبوسات بکدازاند و عصاره وی درد گو[illegible]
را نافع بود و از ان بستانی را تخم شهدانج گویند بسیار خوردن
وی قطع منی بکند و چون تخم تر وی بکوبند و آب وی در گوش
چکانند درد گوش ساکن کند و جالینوس گوید تخم وی بادها بشکند
و محلل نفخ بود و محقق محکم و چون بسیار خورند منی را خشک
گرداند و شیخ الرئیس گوید خلط وی بد بود و قلیل الغذا بود و دمشقی
گوید طبیعت وی گرم بود در دوم و خشک بود در اول منشف رطوبات
معده و قاتل دیدان و چون با آب وی سعوط کنند دماغ را پاک
گرداند و اسحق بن عمران گوید عسر الهضم بود و معده را بد بود و صداع
و خونی که از وی متولد شود راجع گردد بصفرا و بخاری که از وی
متصاعد شود صداع آورد و شکم ببندد و بول براند و اسحاق بن
سلیمان گوید تخم وی چون بریان کنند مضرت وی کمتر بود و دفع مضرت
وی سکنجبین قندی کند و بعد از وی بیاشامند اما ورق وی

چون بکوبند و بآب آن سر بشویند مویها پاک گرداند از خشکی و سفیدی
و رازی گوید مصدع و مظلم چشم بود و دفع مضرت وی بآب سرد کنند و
رب خوا که حامض و آنچه قنب هندی بود بیشتر ازی بنک و سبزه
و حشیش خوانند و جوز اعظم نیز خوانند و شعرا خرد نگار گویند
و وی نوعی بود بحین و اگر زیادة استعمال کند کشنده بود و نوعی مفرح
بود و طرب و نشاط آورد و اشتها کاذب بارد پدید آورد و نوعی بود جنون
آورد و خیالها فاسد و آنچه نیکو بود مقدار ما خود از وی یک درم بود
یا دو درم بحسب مزاج استعمال کند و آن بود که این مقدار که گفته شد
کشنده بود و آن نوع که از یا مالک ولایت یزد خیزد اگر کسی بسیار خورده
باشد دفع مضرت وی قی کنند تا از عیهره روغن گاو آب گرم تا هیچ در
معده نماند و شراب حماض بغایت کمال بود **قند** عصیر نی شکر
گویند چون منجمد کرده اند قند خوانند و از وی نبات سازند و از ابعرنی
سکر خوانند **قنقهر** صمغیست با خوش طعم که از بلاد عرب
خیزد و گویند سندروس است و گویند سنگیست از بلاد مغرب
آورند و آنچه محقق است صمغیست شفاف مانند سندروس و آن
را العلک معری خوانند و وی اثر ریشها ببرد و درد دندان زایل کند و چشم
روشن گرداند و با ماء العسل دبیلها نکو بود و چون قدری از وی
با سکنجبین و آب بیاشامند بدن را لاغر کند و چون سه روز بیاشامند
سپرز را ضعیف کند و با عسل و آب حیض براند و گویند نوعی از
سندروس است ما رسیده **قنابر** بیونانی برو و برنوس
خوانند و آن نوعی از عصافیر است که بیشتر از وی از اجغو گویند
و دیسقوریدوس گوید قنبره چون بریان کنند و بخورند درد
قولنج را نافع بود و جالینوس گوید چون با اسفیداج بپزند و با مرق

وی بخورند قولنج را بغایت سودمند بود و رازی گوید مرق وی شکم
براند و لحم وی شکم ببندد و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن
فربه بود بریان کرده و طبیعت آن گرم و خشک بود شکم ببندد و مرق
وی قولنج بگشاید و غذای وی نیکو بود و مانند عصافیر بد بود با آنکه
مجفف و مضر بود برطوبات و اولی آن بود که بروغن بادام استعمال کنند
قوقالس دو حی الغزا و ذو قوی بری خوانند و ذو ایا الغزیا
گویند و آن نوعی از دوم است بادها بشکند و علت سعل را نافع بود
و مغص ساکن و شکم براند و عصاره وی در بن دندان بانگشت
مالیدن نافع بود و چون بخورند عرق از بدن بیرون کند و بول
براند و بشیرازی ترخ گویند و آنچه بری بود و آنچه جبلی بود بشیرازی
بدیان گویند و کوهی را دوالغریا گویند **قوطولیدون** اذان
القسیس گویند و نبات الملوک خوانند اهل مغرب و گویند نوعی
از حی العالم است و گویند نباتیست که منفعت وی مانند حی العالم
بود و ورق و بیخ وی سنگ بریزاند و بول براند و چون ضماد کنند
بر ورمها گرم و حمره و خنازیر و شقاق که از سرما بود والتهاب معده
را نافع بود **قوقی** صاحب منهاج گوید حیوانیست بحری نزدیک
نفیدس و گوشت وی صرع و اختناق رحم را سودمند بود و گویند
قضم قریش است که از مبوت است و گفته شود **قوابض** بهترین
سنگدان آن بود که از تازه وی گیرند و وی غلیظ بود و غذای بسیار
دهد و پوست اندرون وی چون خشک کنند و سحق کرده اند و با شراب
بیاشامند درد معده را مفید بود خاصه قابضه خروس و وی غذای
اصحاب کد بود و چون هضم شود خونی نیک از وی متولد شود و آنچه
از مرغ خانگی بود زود هضم نشود و مولد قولنج بود و اولی آن بود که نیک

بخته کنند و ملح و مری اضافه کنند **قیصوم** نوعی از بخاسف
است جبلی و بهترین آن تازه بود و طبیعت وی کرم است در اول و کویند
در سیوم و کویند تر است در اول و وی مسهل صفرا بود و کرم و
جالینوس کوید کل وی نیکوتر از افسنتین بود و دود وی شخ بود و بخه
بسوزانند و داء الثعلب را نافع بود با روغن زیت و جهة لحیه کردی
برآید چون بمالند زود برآید و وی حیض براند و سنك کرده بریزاند
و روغن وی انضمام رحم و عسر البول را نافع بود و چون در جانر
بکستر هند کزندکان بکریزند و چون با شراب بیاشامند زهرها را نافع
بود و لدغ عقرب و رتیلا را مفید بود و مقدار شربتی از وی یکمثقال
بود و موافق جراحات تر نبود بلکه الزا بکرد و وی بچه بیرون آورد
و اسحق کوید مصلح وی صمغ و کتیرا و خشخاش بود و کویند بدل وی
جهة درد سر که از سردی باشد بابونه بود **قیشور** حجر القیشور
خوانند و حجر الشعر و فنك کویند و آن نوعی از کف دریا و مرجان
سفید باشد و تجویف بسیار در آن باشد و در حمام شیر از پشت
دست و پای بدان مالند و صلبی نداشته بود و اولی آن بود که سوخته
استعمال کنند و طبیعت وی کرم و خشك بود و لطیف دندان ا
جلا دهد و براق و سفید کرداند چون بدان سنون کنند و دستر
موی استعمال کردن موی بستر دور یشها و عمیق مملو لحم کند یعنی
کوشت برویاند و لحم زاید بخورد و اکر در خم شراب اندازند که جوشان
بود از خوش بازدارد در زمان صفت سوختن وی چنان بود که در شب
آتش کنند تا کرم شود بیرون آورند و رها کنند تا سرد شود پس بردارند
و بوقت حاجت استعمال کنند بن دندان محکم دارد و تاریکی و شکوری
زایل کند البته **قبشوش** قنبوس کویند و کهنه شد و اینجا ترک کهنه

شود و آن سه نوعست سیاه و سرخ و سفید و مجموع حریف و قابض
بود و یکی از آن نبات لادن بود و آن کرم است و باقی انواع آن سرد و یخ
وی چون با شراب بیاشامند کرم کدو و رتیلا را سود دهد و صمغ وی
قتل صبیان کند و چون با شراب و مربا میزند منع تساقط موی کند
و بخور کردن منع ابستنی بکند و حمول ساختن بچه بیرون آورد و بر روی
بر سیر و ضماد کردن نافع بود و بخود بر کرفتن حیض براند **قیروطی**
مرهمی بود که از موم صافی و روغن کل و صندلین و ورق کل سرخ و اکلیل
الملك و زعفران کنند والله اعلم بالصواب **باب الکاف کادی**
کدر خوانند و آن نباتیست که در بلاد عرب و نواحی عمان و یمن میباشند
و کویند طلع انجاست و این همچون کوید بیشتر در زمین هند بود و درخت
وی مانند درخت خرما بود و لیکن بیخ وی طولانی نباشد مانند عسل
خرما بود و قبل از آنکه از پوست بیرون می آورند در روغن اندازند و بلقا
می پرورند تا قوت وی جدا میکنند و مولف کوید آنچه محقق و مشهور است
کلیست که در بحرین و نواحی عمان حی باشد و از اکل کیدی کویند
و بوی عظیم دارد تا بحدی که جامه که بوی آن بکیرد تا دیر برود آن
بوی از وی زایل نشود و رازی کوید جذام را قطع کند و شراب وی حصبه
و جدری را نافع بود تا بحدی که کسی را که آبله بر آمده باشد نه عدد شراب
کادی بیاشامند بده عدد نرسد آبله برود و بدل آن بوزن آن صندل
سرخ و بوزن آن نقم بود **کافور** چند نوع بود شیخ الرئیس کوید
قیصوری بود و رباحی و بعد از آن ازاد و اسفراك و ازرق و نیکوترین
آن بود و رباحی سفید بود مانند برف و طبیعت وی سرد و خشك بود
در سیوم منع رعاف کرم بکند و مجروری مزاج و اصحاب صداع
صفراوی بوئیدن تنها یا با صندل سرخ و کلاب سرشته یا با کل

قارسي نافع بود و مقوي حواس و اعضاء ايشان بود و چون ادمان
بوئيدن وي كنند قطع شهوت جماع بكند و چون بياشامند فعل
اقوي بود درين باب و اگر مقدار دو جو باب كاهو سعوط سازند اقوي
بود درين و قطع حرارت دماغ بكند و خواب آورد و صداع زايل كند و
رعاف باز دارد و ببندد و با آب بادروج و عصير تلخ يا با آب كشنيز تر قسم شند
همين عمل كنند و رازي گويد سرد و لطيف بود صداع حاد را و ورم
حاده گرد برو جميع بدن بود و سود دهد و اگر بياشامند سردي كرده
و مثانه و انثيين احداث كند و مني بفسرد و امراض بارد در نواحي كلي و
مثانه و انثيان پيدا كند و وي شكم صفراوي را ببندد و نكي ازوي و بهاء
گرم را نافع بود و بكيدرم ازوي با آب سبب ترش خوردن از سم عقرب خلاص
دهد و حرارت و ربع مثقالي جهة كسي كه فزون سنبل خورده باشد با آب
انار و شير تخم توزك يا برف خورند و بسيار خوردن وي رفد بري آورد
و قطع باه بكند و سنگ كرده و مثانه تولد كند و شروي در حميات
سهر آورد و مصلح بنفشه و نيلوفر بود و گويند معجون گل مصلح وي بود و
سرهاجويه گويد شخصي شش مثقال كافور بسه نوبت بخورد معده وي
فاسد شد و منهضم طعام قطعا نمي شد و شهوت وي منقطع گشت
و هيچ زحمت ديگر بر وي عارض نشد گويند چون در روغن گل حل كنند
و در بيني چكانند سوء المزاج گرم كردن ماده بود و در دماغ و چشم
متولد شده باشد زايل كند و علامت وي آن بود كه در طلوع آفتاب تا
نيم روز گذشت و تا آخر روز ساكن ميشود و چون شب شود مرتفع
شده باشد و سبب وي آن بود كه در آفتاب بسيار درنگ كرده باشد
و چون بهواي سرد رسيده باشد سر را برهنه كرده باشد و مسام وي
بسته شد و چون با روغن گل و سركه بر سر طلا كنند صداع

گرم را نافع بود و قنديل وي بمشك و عنبر كنند مقوي و مفرح بود
و كهربا شد ركن وي بود و درين معني شكن كافور اقوي بود در خاصية
و بدل وي بوزن وي طباشير بود و گويند بوزن آن طباشير و بوزن
آن صندل سفيد بود و گويند زعفران از مصلحات وي است **كاوزبان**
گياهيست كه بعربي لسان الثور خوانند نافع بود جهة قرع و بلغم
زايل كند و مفرح بود و غم ببرد و باقي منفعت و طبيعت وي در لام
گفته شود و اين الفاظ بيشترين مانند قند مكرر جهة رعايت حروف و
تهجي يادي هر جاي آورده اند مادام انان زود تر بدان دانا گردند
كاشم انجدان رومي بود و سوباني از البعسطيقون گويند و آن
و در سيقسالوس و نيكوترين آن زرد بزرگ بود و در رون ان مانند
ورق انجدان و در قوت مانند مكون بود و طبيعت وي ابن ماسويه
گويد گرم و خشك بود در سيوم و صاحب منهاج گويد گرم بود و در وسط
درجه سيوم بادها را بشكند و مفتح و منضج بود طعام هضم كند و مقوي
معده بود و يكدرم ازوي با شراب مسهل ديدان و حب القرع بود و بول
و حيض را بزوادغ جانوران را نافع بود و سده جگر بگشايد و رطوبة معده كم كند
و قراقر زايل كند و دود درم ازوي با آب كه مستسقي را سود دهد و گويند
مضر بود بمثانه و مصلح وي تخم رازيانه بود و جالينوس گويد بدل آن در را
در رازيانه تخم رازيانه بود و جالينوس لا الجزم بود يا تخم كرنب و بيادوف گويد
بدل كاشم بستاني بوزن آن و ربع وزن آن زيره سفيد بود و اسحق بن
عمران گويد بدل وي بوزن وي مكون بود **كاكنج** بپارسي عروس
در پرده گويند و شيرازيه كوكمر خوانند و قوت وي نزديك بقوت عنب
الثعلب بود خاصه قوت ورق وي و اجود آن كوهي بود و صاحب منهاج
گويد بهترين آن بستاني بود و طبيعت آن سرد و خشك بود تا دوم

وگویند در دوم وگویند در سیوم ربو ولهث و عسر النفس را نافع بود و بعض
گوید اگر از حب وی هر روز مثقالی فرو برند از یرقان خلاص یابند و درار
بول و اگر زن بعد از طهر هشت روز هشت حب فرو برد منع ابستنی
بکند و مجربست و وی جگر و گرده و مثانه را نافع بود و ادرار بول کند
و قرحه مجاری بول را سود دهد و فولس گوید که مها و حب القرع اخراج
کند چون جزوی از خشک وی و جزوی از تخم ارمنی سحق کرده بیاشامند
و مقدار شربتی از وی دو درم بود و مضر سرد بود و مصلح آن معجون
کلا بود و جالینوس گوید بدل وی عنب الثعلب و حب القنا **کبر**
سوبانی فارس و بشیرازی کورک گویند و وی ثمر بود مانند جی و ثمری
دیگر که از اقنا الکبر خوانند و وی حریف بود بغایت گرم و چون در خمر شراب
اندازند شراب از علیان نگاه دارد مانند خردل و نیکوترین آن بستانی بود
و سودمندترین پوست بیخ کبر آن بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
در دوم و گویند در سیوم و وی محلل بود و اصل وی مقطع و ملطف
بود و در پوست بیخ وی حرافتی و قبض و تلخی بود خنازیر و صلابات
بگدازاند و ریشها و پلید چرکین پاک کند و عرق النساء و درد و رکین و
هنک عصلین را نافع بود و پوست بیخ وی درد دندان را سودمند
بود و نافع ترین چیزها بود جهت سپرز خورند و ضماد کردن خاصه
با آرد جو و بسیار از وی ماده غلیظ سوداوی از سپرز مستفرغ کرداند
و مسهل خلط خام بود و حیض براند و کرمها بکشد و باه زیاده کند و وی
تریاق سمها بود و آنچه سرکه نهند سده سپرز بگشاید و صلابت بگدازد
و بلغم از معده پاک کند و دیسقوریدوس گوید تره وی و ثمر وی
چون با نمک بخورند شکم نرم کند و معده را بد بود و تشنگی آورد و
چون از ثمر وی سه روز هر روز دو درم با شراب بیاشامند ورم سپرز

بگدارد و بول براند و مسهل خم بود و چون بیاشامند عرق النسا را نافع
بود حیض براند و قطع بلغم بکند و دانه وی چون سرکه بپزند و بطبیخ
آن مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و پوست بیخ وی چون
خرد بکوبند و بغایت کنند و سرکه کهن بیامیزند و بر بهق سفید طلا
کنند زایل کند و بیخ وی چون بکوبند و بر ورم صلب و خنازیر استعمال
کنند بگدازاند و چون بکوبند وقتی که تر بود و آب آن بگیرند و در گوش
چکانند کرم وی بکشد و بصری گوید برق وی و ثمر وی در قوت مساوی
باشند لیکن ثمر اقوی باشد از اوراق و بیخ وی از هر دو اقوی تر بود و
پوست در اصل وی بیشتر است که حرارت و طبیعت کبر گرم و
خشک بود در سیوم معده را بد بود و چون با سرکه بپزند دفع ضرر وی
بکند و مضرت بمعده نمی رساند و فارسی گوید کبر تریاقست بوی
دهن خوش کند و باد بشکند و باه زیادة کند و خوزی گوید اگر بالصقی
در اماق بود شفا دهد و دخان اصل وی بواسیر را نافع بود
و طبری گوید بیخ وی ریشهای تر را نافع بود چون ضماد کنند از بیرون
و بیخ سر بطبیخ اصل وی شستن ریش را شفا دهد خاصه ریش
تر و چون با ظفل و سداب بخورند سده جگر را نافع که از سردی بود
و اسحق بن عمران گوید حب وی غذایی بد بود و متعفن و زود
بمره سودا مستحیل شود و تره وی نیکوتر بود از وی و ابن هیجون
گوید تفاح و قضبان وی نافع بود جهت سپرز و اولی آن بود که در
نمک جوبسانند چند روز بعد از آن با آب شیرین بشویند و دو نوبت
یا سه نوبت سرکه نهند و چهل روز از آن بخورند سپرز بگدازاند
اما زیت لعشول بران ریزند و بخورند معده از بلغم پاک کند و گویند
مضر بود بمثانه و مصلح آن اسطوخودوس بود و گویند مضر بود بگرده

ومطبوخ آن خولنجان و عسل بود و شابور گوید بدل تره وی حب و برق
وی بود **کبیکج** کف السبع خوانند و سوبانی بطرا خیون گویند
و آن نوعی از کرفس است بری است و بعضی سالس اغریون گویند و انواع
آن بسیارست و نوع اول را ورق آن مانند ورق کشنیز بود الا آن وی
بهتر بود و لون وی سفیدی زند و در وی رطوبتی لزج بود و گل وی
زرد و ساقش سطبر بود و بدرازی یک گز بود و درازتر بود و بیخ وی
کوچک بود و سفید و بغایت تلخ بود و بر کرم باشد مانند خربق و نزدیک
آبهای روان روید و نوع دوم تیز رنگ بود و بغایت حریف باشد و نوع
سیوم کوچک بود و گل وی ذهبی رنگ بود و به شیرازی آن را کبی کیران
خوانند و باصفهانی مرسک خوانند و نوع چهارم هم بنوع سیوم ماند
لیکن گل وی سفید بود مانند شیر و طبیعت این چهار نوع گرم و خشک
بود در چهارم و گویند در دوم در غایت لذع و حدة بود و از بیرون
بر هر عضوی که نهند که نهند ریش کند و جالینوس گوید که اطبا
نشاید که از آن استعمال کنند که بخاصیت محرق حرارت قلب است
و از سموم قتاله است بوص(؟) بدن و برص ناخن را نافع بود طلا کردن
و جرب و ثاليل مجحین(؟) و چون باسرکه بپزند و بر سعفه بطول کنند
سودمند بود چون سحق کنند و بر دندان نهند بریزاند و از جمله
زهرهاست و بیخ او از معطسات قوی بود و مداوای کسی که کبیکج
خورده باشد مانند مداوای کسیست که بلادر خورده باشد **کاکنج**
حب العروس خوانند و در قوة مانند خو بود لیکن از وی لطیفتر بود و
نیکوترین آن خوشبوی بود و زهار بگرد و طبیعت وی گرم و خشک
بود تا دوم و اسحق گوید گرم و خشک بود در سیوم و مسیح ابن
الحکم گوید دروی قوة متضاده بود از حرارت و برودة و حرارت

بروی غالب بود و مفتح و ملطف بود و سده جگر و گرده بگشاید و
درد حلق را نیکو بود و شکمبه ببندد و سده کلیه بگشاید و سودمند
بود و مجاری بول پاک کند از رمل و ریش عفن که در دهن و لثه و
قلاع درو کردن سودمند بود و چون عاید و آب وی بر قضیب
مالند لذتی عظیم حاصل شود زیرا و وی قوة معده و اعضاء
باطنی ندهد چون بیاشامند و چون در دهان نگاه دارند لثه
را نیکو بود و بوی دهان و آواز خوش کند و نفس معطر گرداند و سنگ
گرده و مثانه بریزاند و بیرون آورد و بول براند و شرب ابیض را نافع بود
چون دو دانگ از وی با سکنجبین بیاشامند و گویند مضر بود
بمثانه و مصلح وی مصطکی بود و گویند بدل او هال بود و گویند
هیل و دارچینی بود **کبریت** بپارسی گوگرد گویند و آن معدنی
بود و صاحب منهاج گوید زرد بود و سفید بود و صاحب جامع از
قول ماسرجویه گوید که آن سه نوع است سرخ و سفید و زرد و سیاه
و ابن سمجون گوید چشمه روان است و چون منجمد شود کبریت گردد و زرد
و سفید و تیره بود و کبریت احمر از جواهر بود و معدن وی در آن
وادیست که مورانند که سلیمان علیه السلام بر ایشان بگذشت و آن
موران مانند چهار پایان اند ببزرگی و ارسطاطالیس گوید گوگرد سرخ
در معدن خود بشب افروخته شود مانند آتش چنانچه روشنی آن چند
فرسنگ پیرامون آن بدهد و چون از معدن بیرون آورند این
خاصیت ندهد و در اکسیر مستعمل گردانند سفید را سرخ کند و صبغ
نیکو بود و دمشقی گوید طبیعت گرم و خشک در چهارم و گویند
در سیوم و وی ملطف و جاذب بود برص را زایل کند و چون سحق کرده
بر موضع کزندگی جانوران زهردار باشد و یا آب دهان سرشته

کبریت

نهند یا ببول یا بسرکین یا بعسل یا بعلک البطم بسرشند نافع بود و
با سرکه بر بهق مالیدن نافع بود و دفع مضرت ستین بحری و لدغ عقرب
بکند و چون با سرکه بدان بمالند جرب ریش شده و قوبا را نافع بود خاصه
که با صمغ البطم و خوردن نیز همین عمل کند و با نطرون بر نقرس ضماد
کردن سود مند بود و آب وی حیض براند و بحی کردن زکام و نزلرا
نافع بود خاصه با صمغ البطم و خوردن نیز همین عمل بکند و چون مسحوق
بر بدن باشند قطع عرق بکند و چون بسه دود کنند در شب زن
حامله بچه بیندازد و دود وی موی را سفید کرد اند و ارسطوطالیس
گوید کبریت احمر در الصرع و شقیقه و سکته را نافع بود و چون سعوط
کنند و چون در زیت حل کنند که در آن زیت اسفند جوشانیده باشند
و قدری موم اضافه کنند و موم روغن سازند جرب تر و خشک و حکه
را بغایت مفید بود و چون با حنا بسرشند و بر قوبا مالند نافع بود و
کبریت مضر بود بمعده و دماغ و مصلح وی بنفشه و شکر بود و صاحب
تقویم گوید شربتی از وی دو درم بود و حکیم جالینوس گوید بدل وی
در آتش افروختن گوگرد زرد بود و گویند بدل گوگرد زرد زرنیخ
زرد بود و بدل کبریت سفید زرنیخ سرخ **کبد** طبیعت کبد گرم
و تر گرید و چون هضم شود غذا بسیار دهد و همو گوید خونی
محمود از وی متولد شود و همچنانچه از سرین و خصیه شود و
جالینوس گوید جگر مواشی و حیوانات مالوفه متولد خلطی غلیظ بود
و عسر الهضم و دیر از معده بگذرد و از سعا و فاضلترین جگرها در
جمیع احوال اکبادی بود که از انثیه خوانند از بهر آنکه حیوان وی را
گاه خشک داده باشد و رازی گوید جگر غذایی نیکو و او دهد
خاصه جگر حیوانات مختار مانند جیش و بز و نیکوترین آن جگر

مرغ بود و خروس فربه الا ثقیل و دشوار هضم بود و اولی آن بود که
با مری و زیت بریزند و بخورند با نمک و دارچینی و محروری مزاج با
سرکه و کرویا و کشنیز خشک و جگر مواشی باید که بعضی حوارشات
از پی آن خورند **کبد الطیور** نیکوترین جگر مرغها جگر بط فربه
بود یا مرغ فربه خاصه چون علف وی فواکه پخته شیرین بوده باشد
و طبیعت آن گرم و تر بود و خونی محمود از وی متولد شود و مصلح
آن زیت و نمک بود **کبد المعز** جگر بز شبکوری را نافع بود خوردن
و برطوبت آن کحل چون بریان کنند و سر بخار آن دارند بغایت **کبد
الحمار** جگر خر خوردن چون بریان کرده ناشتا بخورند صرع را نافع
بود **کبد الضان** جگر میش چون بریان کرده بناشتا بخورند
صرع را نافع بود جهت کسی که لینتی در طبیعت وی بود حبس کند
کبد الوزغ جگر وزغ چون بر دندان خورده نهند درد ساکن
کند بلکه قلع کند **کبد الکلب** جگر سگ دیوانه نافع بود جهت
کسی را که همان سگ گزیده بود چون بریان کرده بخورند منع ترسیدن
از آب بکند و شفا بخشد **کبد الخنزیر** جگر خوک صحرایی چون در
سرکه نهند و بخورند گزندگی جانوران نافع بود **کبد الحمل** جگر
کلک چون خشک کرده بکوبند و یکمثقال بیاشامند صرع را مفید بود
کبد الذیب جگر گرگ درد جگر را سود دهد و در اثناقاسیا بدل آن نیم
وزن آن ریوند چینی و دارفلفل **کبد الایل** جگر بز کوهی و گاو
کوهی چون سوخته سازند و دارفلفل و فلفل سفید سوده بر آن
باشند و بر آتش بریان کنند و رطوبت آن در چشم کشند شبکوری
زایل کند و در ابتدا نزول آب بغایت مفید بود و خون جگر وی بریان
کنند و خشک کرده اند و سحق سازند و از وی برود سازند شبکوری و

تاریکی چشم زایل کند و ابتدا فرود آمدن آب در عمایة بود **کباب** بهترین
آن بود که از گوشت بره رسیده بود و بحطبی نیکو برشته کنند و باید که
اجتناب نمایند از خمی که بچوب انجیر و بید و دفلی و امثال آن کباب
کرده باشند و طبیعت وی گرم و تر بود و غذای وی بیشتر از غذای مشوی
بود نافع بود کسی را که رگ زده باشند یا مجامعت کرده باشد لیکن معده
ضعیف را مضر بود نافع بود کسی را که رگ زده باشد الا بهر آنکه دیر هضم شود
و مصلح آن اطریفل بود **کتان** سرد و خشک بود و معدل حرارت
بدن بود چون بپوشند و ماسرجویه گوید جامه کتان معتدل بود در حرارت
و برودة و رطوبة و یبوسة بپوشیدن وی نشف رطوبات و عرق از
بدن بکند و شپش کمتر پیدا کند و مسیح گوید اگر خواهند که بدن ایشان
نشود در زمستان جامه کتان نپوشند و در تابستان بپوشند
بولس گوید چون بسوزانند دود لطیف بود زکام بگشاید و مصلح رحم
بود **کثیرا** صمغ قتادا است و قوت وی مانند قوت صمغ بود نیکو
ترین آن سفید پاک بود و طبیعت وی معتدل بود و در وی حرارت
و تری از صمغ عربی بود و بولس گوید گرم و تر بود در اول و مسیح ابن
الحکم گوید سرد بود در دوم و گویند سرد و خشک بود و گویند تر بود
و در داروهای چشم بجای صمغ کنند و در ادویه مسهله مدد اسهال
بکند مقدار نیم درم تا یک درم و کسر حدة ادویه بکند و سرفه و خشونت
سینه و حلق و ریش شش و مثانه را نافع بود و چون در مسحوق
خوشسانند و با قدری قرن ایل محرق مغسول بیامیزند و با اندکی شب
یمانی درد کرده و سوزش مثانه را نافع بود و بولس گوید مقوی امعا
بود و مسهل مره سودا و بلغم لزج و مسمن بدن و مقوی آن بود و چون
کثیرا بر موی طلا کنند شکافته نگردد و چون بدان ادمان کنند آن

زحمت زایل کند و اسحق گوید مضر بود بسفل و مصلح آن انیسون بود
و گویند صمغ عربی و صمغ لوز بود **کحلا** این اسم مشترک است بر چند
چیز اول بر لسان الثور دوم بر نباتی که اوراق آن را لسان گویند و بر بنجاره
چهارم بر نباتی که آن را عیسون خوانند **کرفس** بستانی و آجامی
و جبلی و صخری و بری و قریشی و مشترک بود و نوعی از آن در آب رود روان
کرفس الماء و جرجیر الماء و قرة العین گویند و سیرین خوانند و گفته
شد و جبلی را فطراسالیون گویند و گفته شد و بری را اسموریون
خوانند و طبیعت کرفس گرم بود در اول و خشک بود در دوم و ابن
ماسویه گوید گرم بود در اول درجه دوم خشک بود در وسط دوم و
روفس گوید بستانی تر بود و اصل وی خشک بود و گروهی گویند گرم و
خشک بود در سیوم و گویند در دوم و جالینوس گوید کرفس بستانی
جهة معده سودمندتر بود از دیگر کرفس الا بهر آنکه لذیذتر است
منفعت وی آن است که بول و حیض براند و محلل ریاح بود خاصه
تخم وی و مفتح سده جگر و سپرز بود و معده و جگر سرد را نافع بود
و بوی دهان خوش کند و عرق النساء و ربو و ضیق النفس را سودمند
بود و چون با نان یا با سویق ضماد کنند بر ورم پستان که از حرارت
بود یا ورم چشم گرم نافع بود و چون با بیخ وی بپزند و طبیخ آن بیاشامند
سودمند بود جهة ادویه کشنده و عراکی بود و شکم بربندد و در تخم
وی ادرار بول زیاده بود و لدغ جانوران و خوردن مرداسنگ را نافع
بود و قلطس در کتاب فلاحه گوید شهوة نساء و رجال برانگیزد و شیر
باز کم کند و این مضمون از قول جالینوس گوید چون زن حامله کرفس بسیار
خورد بچه چون بزاید ریشها عفن و بثرها بر اعضا داشته باشد
و نشاید که زن چون شیر دهد کرفس خورد که بچه وی احمق و

ضعیف العقل بود و فعل ورق وی اقوی بود از تخم وی و خ وی بیشتر
اطلاق کند که ورق وی اقوی بود و تخم وی نشاید که پیش از طعام خورند
و اگر بعد از طعام اندکی خورند موافق بود عیسی ابن ماسویه جگر و گرده و
مثانه را پاک کند و سده آن بگشاید و محلل ریاح و نفخ بود و مصروع را
بغایت مضر بود و شریف گوید خاصیت در وی است که چون کوهنه
با عسل بخورند ورکین را عظیم سودمند بود و چون تخم وی با هم
چندان نبات بکوبند و بروغن گاو چرب کنند و بخورند سه روز
مجامعت را قوت دهد لیکن باید که غذای وی گوشت خروس بود و
خصیه آن و اگر عصیره وی با روغن گل و سرکه در حمام بر اعضا مالند هفت
روز بیابی حکه و جرب را سودمند بود و اگر با کاهو خورند تعدیل
پیدا کند و معدل وی کاهو بود و روغن گوید خوردن کرفس رحم را
از رطوبت حریف مملو کرداند هیئی برکند و طبری گوید ورق تر چون
بخورند معده و جگر سرد را نافع بود و سنگ بگداند خاصه جبلی و
مشیمه بیندازد و عصیره ورق وی چون بیاشامند تنها یا با عصیره
ورق رازیانه رطب تب بلغمی را نافع بود و تخم وی اقوی بود از ورق
و رازی گوید اولی آن بود که کسی که از گزندگی عقرب ترسد نشاید که کرفس
خورد از بهر آنکه مفتح مجاری بود و زود سم بدل رسد و کرفس بری داء
الثعلب را نافع بود و شقوق اظفار و شقاق که از سرما بود و کرفس
رومی معده را نیکو بود و کرفس مصر و عراعظیم مضر بود و گویند مصروع
چون بیخ وی از گردن بیاویزند ایمن باشد از صرع وی و زیان باردار
را زیان بود و صداع آورد و مصلح وی کاهو بود و بدل وی رازیانه
کراث بپارسی کندنا گویند شامی و نبطی و بری و جبلی بود و جبلی
را فراسیون خوانند و گفته شد و بری را کراث الکرم خوانند و وی

بقم متوسط بود میانه نوم و کراث نبطی و طبیعت وی گرم و
خشک از انواع و کراث بود گرم بود در چهارم و خشک بود در سیوم
و کراث نبطی که از کراث المائده خوانند حرافت در وی بیشتر بود
که در شامی بود و وی اندکی قبضی بود و کراث شامی قفلوط خوانند
گرمی و خشکی وی کمتر از نبطی بود و تشنگی کمتر آورد و جرم وی
غلیظتر بود و دیر هضم شود نیکوترین آن کراث نبطی بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند گرم بود در سیوم و خشک بود
در دوم و کراث شامی را اصل خورند نوع و چون با سماق برثالیل
ضماد کنند نافع بود و با نمک ریشها را بدبر امعیت بود و خاصیت اصل
وی آنست که قولنج را معین بود و بول براند و منتج بود و کیموس بد دهد
و شبکوری آورد و حیض براند و مضر بود بمثانه ریش شده و گرده
و ورق در ان نشینند ابضمار در رحم و صلابت آن بغایت سود دهد
و چون با جواب بپزند و بخورند فضول جواب را از سینه بیرون
آورد و آب کراث نبطی چون با سرکه و دقاق کندر بیامیزند قطع دم بکند
خاصه رعاف وی محرک شهوت جماع بود و چون با عسل بیامیزند
و لعوق کنند نیکو بود جهت هر دردی که عارض شود در سینه و قصبه
شش و چون بخورند قصبه شش را پاک کرداند و چون ادمان خوردن
وی کنند تاریکی چشم آورد و معده را بد بود و مصدع بود و مولد
خوابهای بد بود و مصلح کراث آن بود که دو نوبت در آب بجوشانند
بعد از ان در آب سرد خو بیاشند بعد از ان با سرکه و مری و روغن
بپزند و بخورند بواسیر را عظیم نافع بود و طبخ وی تر چون بیاشامند
همین سبیل و چون بکوبند و ضماد کنند بر گزندگی افعی و لدغ جانوران
سودمند بود و آب وی چون با شهد و کندر و سرکه با گل بیامیزند و در گوش

چکانند درد گوش و دودی آن زایل کند و اگر بر بواسیر که سبب آن
رطوبت بود ضماد کنند بغایت نافع بود و سده جگر بگشاید که از بلغم
بود و اشتهای طعام باز دید کند و باه را قوت دهد و گرم مزاج را موافق
نبود که درد چشم آورد و امتلاء در سر پیدا کند و معفن دندان و لثه
بود و اگر اصل وی با روغن خشک کنند یا بخورند قولنج بلغمی را نافع بود
و خوردن و آب آن حقنه کردن همین سبیل و عصاره کرات خشک
مسهل خون بود و کرات بری مفرح بدن بود و ادرار بول بیشتر کند و
معده را بد بود و کرات نبطی قوت پشت بدهد و باه را زیاده کند تا بحدی
که عنین را اعمال صحت آورد و طبیخ اصول وی با اسفیداج و روغن
بادام یا روغن خشک آنه قولنج را نافع بود **کرنب** بپارسی کرنب
و بیشتر ازین کلم گویند و آن بستانی و بری و بحری بود و کرنب الماء وبیکو برین
آن کرنب نبطی گویند و آن کرنب بستانی است و رومی را قنبیط خوانند
و گفته شد و طبیعت کرنب گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند
کرنب دو نوع است نبطی و خوزی و نبطی مشهور است و خوزی را
ورق و حشونتی داشته باشد و کرنب نبطی منضج و ملین و خاکستر
قضبان در غایت تخفیف بود و منضج صلابات بود و چون با سفیده
تخم مرغ بر سوختگی آتش طلا کنند سودمند بود و کرنب سر هر که را
نافع بود و طبیخ وی چون بر مفاصل و عرق النسا ریزند سودمند بود و
عصیر وی چون با شراب بیاشامند با زاج بیامیزند و بر جرب و برص
طلا کنند نافع بود و خوردن کرنب آواز صافی کند و لون را نیکو کند
و رعشه عظیم را مناسب بود و بر سر ضماد کردن سود دهد و مرق
وی سرفه و درد پشت قدیم و وجع رکبه را نافع بود و شکم براند
خاصه چون دو نوبت بجوشانند و چون عصاره وی سعوط کنند

سر را پاک کند و اکل وی در شراب خوردن دیر مستی آورد و وی مولد
مره سودا بود و دیر گذری و اگر با گوشت فربه یا با روغن بادام بپزند
عاقله کمتر بود و وی مضر بود بمعده و تاریکی چشم آورد با وجود آنکه
درد آورد چشم مستعمل کند و وی مضر بود بچشم کسی که مزاج چشم
وی خشک بود و چشمی که مزاج وی تر بود هیچ مضرت نرساند بلکه
سود بخشد و کرنب سوداوی مزاج و صاحب دوالی و داء الفیل
و سرطان و بواسیر نشاید که خورند و محرور تر نشاید که خورد بعد
از آن شراب بر سر آن خورد و سرد مزاج با خردل و سیر خورد و اگر خورد
مرق از پی آن بیاشامند و چون ورق وی بکوبند و ضماد کنند
تنها یا با سویق مجموع ورمها را نافع بود از بلغمی و جمره شری
و کرنب بری تلخ بود و بیشتر در ساحل دریا روید و طبیعت وی کمتر
از بستانی بود و چون خشک کرده سحق کنند و مقدار دو درم با شراب
بیاشامند از لدغ خلاص یابند و بزر وی بمقدار فلفل سفید بود و
وی تیز جهت گزندگی افعی نافع بود و کرنب دریایی بیشتر مستعمل کنند
از خارج و تخم وی کرم بکشد و حب القرع بیرون آورد و در طعم وی
اندک شوری بود یا اندک تلخی **کرم** بپارسی درخت انگور گویند و
بیشتر ازین رز خوانند و رازی گوید طبیعت آن سرد و خشک بود و ورق
و خیوط وی چون سحق کرده ضماد کنند یا با سویق الشعیر بر ورم معده
گرم و التهاب آن بغایت نافع بود و شراب حار یعنی درد معده گرم را
سودمند بود و خیوط وی چون در آب جوشند و نقیع آن بیاشامند
همین عمل کند و در زمان بهار چون شاخها ببرند آبی از وی چکد
نقطه نقطه و چون بر قضبان منجمد شود مانند صمغی بود چون
با شراب بیاشامند سنگ بریزاند و چون بر جرب و قوبا مالند

نافع بود و حرب متقرح و غیر متقرح را نافع بود و چون احتیاج بمالیدن
وی بود باید که پیش از آن عضو را بطرون بشویند و چون باروغن
زیت مدام بمالند موی برویاند خاصه دمعه که از قضیبان تروی
کرهند قضیبان تروی مقوی معده بود نفث حلق بود و مصلح وی
کثیرا و صمغ عربی و خاکستر چوب وی چون با سرکه ضماد کنند بر
منقدی که بواسیر از آن قطع کرده باشد نافع بود و کرهندکی امنی را همین
سبیل و چون با روغن گل و سداب و سرکه ضماد کنند بر ورم گرم کر
در سیر زبود سود دهد **کروناج** بپارسی کرد انده گویند و فاضلترین
آن از مرغ فربه بود و باید که بر آتش سوخته کرده باشد و روغن بادام بخورد
آن دهند متصل و طبیعت آن گرم و تر بود معده گرم را نافع بود و
ابدان و چون خواهند که فرقع وی زیاد شود برودی ههند دو نوبت از
این غذا خورده و مضر بود بمعده ضعیف و مصلح وی مسحج بود **کرسنه**
یونانی اروبس و بشیرازی کسنك گویند و آن حبیست میان ماش و عدس
بطعم و لون وی برنیکی گراید چون مقشر سازند برنك عدس مقشر بود و
هیچ چیز مانند وی گاو را فربه نکند و در ولایت بیضا و راعجرد بسیار کارند
و در شبانکاره همچنین و نیکوترین آن بود که میل بسپیدی دارد و
دمشقی و مصری بود و طبیعت آن گرمست در آخر اول تا دوم و گویند
در سیوم و خشکست در دوم بهق و کلف و اثرها را انها طلا کردن
نافع بود و لون نیکو کرداند و چون با شراب بر کرهندکی افعی و سگ دیوانه
و انسان صایم ضماد کنند نافع بود و وی بر جراحتها مقرح گوشت برویاند
و چون با زراوند مدحرج و عسل سرشته استعمال کنند و گوشت
بره دندان که خورده باشد برویاند و مولف گوید اگر با زراوند مدحرج
و کندر و خون سیاوشان ممزوج و با سکنجبین عسلی سرشته و بر

پای دندان که گوشت خورده باشد مکرر بنهند البته گوشت برویاند
و طبیخ وی چون بر شقاق کی از سرما بود و حکه که در بدن عارض شود
بریزند سودمند بود و چون بریان کنند و نیك بکوبند و با عسل
بیامیزند مقدار چهار درم از وی و تناول کنند که جماع را موافق بود
و چون با سرکه استعمال کنند یا با روغن کنجد چرب کرده عسر البول را
سودمند بود و زحیر و مغص را سودمند بود و دبق وی بلین
اورام صلب بود که در پستان و اعضا عارض شود و سعفه و آتش
فارسی را نافع بود و اطلاق طبیعت کند و ادرار بول و صفت طحن
کرده وی چنان بود که کرسنه و نبات را بریزند و زمانی نیك
تحریك آن میکنند تا آب بخورد بعد از آن از آب بیرون آورند و
بریان کنند تا مقشر شود بعد از آن باسیا خرد کنند و مجلی نیك
ببیزند و مقدار ماخوذ از وی سه درم بود و خلطی بد از وی حاصل
شود و غذایی خشك بود و بسیار خوردن وی بعوض بول خون
براند بقوت ادراری که در وی هست مسهل خون بود و مغص
ادا کند و مصلح وی گلاب بود و جو **کرویا** کراویا گویند و قرنباد و
قرنبا دخوانند و یونانی اقارو بلفظی دیگر نقود و بشیرازی کرویه
خوانند و نزدیك بانیسون بود در قوت و بعده نیکوتر از زیره بود
و طبیعت آن گرم و خشك بود و نیکوترین آن بستانی تازه بود و بادها
بشکند و هضم طعام بکند و بول براند و کرم بکشند و حب القرع
بیندازد و قوت معده بدهد و شکم ببندد و خفقان که از اخلاط
لزج دهد بود سود دهد و مغص را نافع بود بغایت و مقدار
ماخوذ از وی تا دو درم بود و اگر هر روز بناشتا در دهن کنند
و رها کنند تا نرم شود و بخایند و فرو برند ضیق النفس را سودمند

بود وتخم معده وامعا بشكند وكرده ومثانه را نافع بود وچون زدان
ادمان كند بلغم معده بكدازد ووجع بطن را مفيد بود وجالينوس
كويد سده امعا نافع بود وچون باغذا استعمال كند مسخن بدن
بود ومقوي ان وكويند مضر بود بر شش ومصلح وي سعتر بري
بود وبدل ان نيم وزن آن مكون نبطي ونيم وزن ان انيسون بود كركم
صاحب منهاج كويد زعفران است وصاحب جامع قولي چند آورده
زماني كويد عروق الصفر بود وكاه كويد اصول روس است
وكويد پس نوعي ازان است كرمدانه كرد مانه نيز كويند وحب
مدانق وحردمانق خوانند وعافقي كويد تخم درخت مقان است ودر
ميم كهتر شود وبعضي كويند ابخره است وخلاف هست ومولف كويد
ان نوعي از مازريون است وبغايت كرم بود وبشكل مو ردانه بود و
مسخن قبل بود وبغايت مسهل ماء اصفر وبلغم بود وده درم ازوي
كشنده بود وازخوردن وي حكه وخارش وورم كه عارض شود
بكشد ومداوي كسي كه اين خورده باشد مانند مداواي كسي كه فرفيون
خورده باشد كند كركي بپارسي كلنك كويند ونوعي ازوي
حباري كويند ونيكوترين كلنك آن بود كه باز صيد كرده باشد وبايد
كه چون بكشد بعد از چند روز بپزد بايد پختن وديكبار باب و
نمك بپزند وصاحب منهاج كويد با ما زيره كرم بپزند وبعد ازان حلوا كه
قند يا عسل خورند وطبيعت ان كرم وخشك بود وكويند سرد است
وشريف كويد دماغ وي وزهره وي چون با روغن زنبق بياميزند و
سعوط كنند نسيان زايل كند چنانچه هيچ چيز فراموش نكند وچون
مغز وي كحل سازند نافع بود وشبكوري زايل كند وچون زهره
ورق با ورق سلق بياميزند وسعوط كنند سه روز بپايي لقوه زايل

كند البته ودماغ وي چون با آب چغندر بكدازند وطلا كنند بر ورد سيما
وپايها نافع بود وخصيهاي وي چون منكسود كنند وخشك كنند
وبا هيچ چندان سركين سوسمار بياميزند وكف دريا ونبات اجزا مساوي
ودر چشم كشند بياضي كه در چشم باشد بسبب آبكه يا بلا چند زايل كند
البته وچون پيه وي بكدازند وبا سركه عنصل مطبوخ بياشامند چند
نوبت در چند روز بغايت كال نافع بود چون زهره وي با عصاره مرزنجوش بكدازند وصاحب لقوه سعوط كند بخلاف جانبي كه لقوه بود
هشت روز بايد كه روشنايي ببيند وروغن كرد كان بمالند
بكلي زايل كند وزهره وي كويند بر جرب متقرح وبر برص لطوخ كردن
نافع بود كردش الغنم حافظ النحل است وحافظ الاطفال نيز
خوانند وانه غرنوق است وكفته شد در فا كرنب كويند قثاء الكبراست
وخلاف هست آنچه محقق است قثاء الحمار است وكفته شد كروش
بپارسي شكنبه است ونيكوترين آن بود كه از شكم حولي مبش وعجول
كيرند وطبيعت آن سرد بود وعصباني وكروش بايد كه سكباج برند
وخولنجان وفلفل با سداب وكرفس وابازير ملطفه وبا حار هم كه
ادمان خوردن وي كند بلغم بسيار كند كه دشوار از شكم بيرون آيد
وبايد كه بعد ازوي جوارشنات مسهله خورند كه وي بطي
الهضم بود وغذا اندك دهد وكيموس وي بلغمي بود ودوالي در
ساقين احداث كند واولي آن بود كه بسركه بپزند وخولنجان وفلفل
كركدن بپارسي كركدن وان حيوانيست كه بسوباني ريما خوانند و
ميان هر دو چشم سروي داشته يعني شاخ دار بود بغايت شلي
بزرك وقوت وي تا بحدي بود كه فيل را بر بوك آن بردارد در شهر
نوبر كويند زهره وي چون بخور بادها بد بشكند وهر سحر كه باشد

زایل کند کزبره وکسبره تر کویند و نقده و یونانی قوریون و پارسی
کشنیز کویند نیکوترین آن بستانی بود و طبیعت آن سرد و تر بود در
آخر درجه دوم وانچه خشک بود سرد بود در دوم و خشک بود در سوم
و بقراط کوید میان حرارت و برودة بود و جالینوس کوید بسیار بیحو سنز
دارد و مرکب بود از قوة متضاده و حکیم دیسقوریدوس کوید و روفس
و غیر ایشان کویند سرد است که اکر نه سرد بودی عصاره وی
کشنده نبودی بسرند و جالینوس کوید اکر نه کرم بودی تحلیل خنازیر
نکردی بدرستی که این فعل با بخاصیت میکند از بهر انکه جوهر
وی لطیف است و خواص و زود نفوذ و عوض میکند و جوهر
سرد عوض نکند لیکن چون بیاشامند محلل حرارة بود برودی و فعل
سردی وی باقی بماند و اکر نه سرد بودی حرام ساقی نبودی و نافع و
در وی قبض و تخدیر و تروی است یا خشک بخایند بوی سیر و پیاز
زایل کند و عصارهٔ وی شیر زنان مسکن مرض بان سخت بود و چون
با سویق بر جمره و نمله طلا کنند یا ضماد کنند مفید بود و چون با
عسل و میویز یا با ورق کل سرخ و عسل ضماد کنند سودمند بود بر
شری و ورم خصیه که از کرمی بود و بار فارسی سود دارد و چون
با آرد باقلا بر خنازیر نهند بکدازاند و چون با سرکه و اسفیداج و روغن
کل جهت اورام حاره و دوار که از بخار مراری بود یا بلغمی بود خوردن
وی تاریکی چشم آورد و اشامیدن خفقان را سودمند و بخاصیت
بخار از سر میکند و از بهر این است که در طعام مصروعان کنند جهة
بخار معده و تروی چون بکوبند و آب در بینی چکانند قطع رعاف
بکند خاصه چون مقدار دو حبه کافور در یک درم آب وی حل کنند
و چون آب وی با لبن النساء در چشم چکانند مرض بان سخت را ساکن

کرداند و چون بیاشامند درد سر و پشت که از کرمی بود سود دهد و
دفع صداع بکند و چون با آب وی مضمضه کنند بثرها که در زبان و
دهان بود زایل کند و کشنیز خشک بخاصیت مفرح و مقوی دل بود
خاصه درم احساس درود درم از وی با سی درم آب لسان الحمل
چون بیاشامند خون قطع کند و منع قی و جشاء حامض که از طعام
بود و بریان کرده شکم بر بندد و چون منضج بیاشامند کرم در ان
بیرون آورد و چون هر روز یکدرم با یکدرم نبات بیاشامند شری
زایل کند و بسیار خوردن وی ذهن مختلط کند و چشم تاریک کند
و منی خشک کرداند و باه بشکند و مصلح وی سکنجبین سفرجلی بود
و خوزی کوید چون کشنیز خشک بجوشانند و آب آن با نبات
بیاشامند قطع نعوظ کند و منی خشک کرداند و اکر با نبات سعوف
سازند همچنین و چون کشنیز با مرغ فربه بپزند و مرق آن بیاشامند
سوزش مثانه را سود بود و خشک آن وسواس کرم را سود مند
که سبب آن از شراب بود و حمل درم از آب وی کوبند کشنده بود
بشرید و اکر مصروع وی بدل سد سدر و غشا و جنون آورد حال
وی مانند حال مستان بود و همچنین چون از وی بخورند مقدار
نیم درم اختلاط و غلظ آواز و سبات آورد مانند مستان
کلام وی فاحش بود و از مجموع بدن وی بوی کشنیز آید و
مداوای وی قی کنند بطبیخ شبت و روغن زیت و بوره
ارمنی و بعد از ان زرده تخم مرغ نیمبرشت بنمک خورند و فلفل
و مرق مرغ فربه با بط بنمک بسیار و فلفل خورند و شراب صرف
محکم اندک بیاشامند یا سکنجبین و حبیش ابن الحسن کوید چون
آب کشنیز تازه بسیار خورند زهر بود و اکر با سبزی دیکر بود ان

بقول منع آن بکند واگر با سموم بود سمی بود واگر با بقول بود بقلی بود
انگبین چیزیست مانند ترنجبین وآن طلی است که در برگ درختها
می افتد وبهترین آن یابی بود سفید وبزرگ دانه بود مانند
مصطکی وشیرخشت مرطوبی مزاج را نافع بود وسرفه وخشونة
سینه که از رطوبت بود سود دهد ومقدار مستعمل از وی از هفت
درم تا بیست درم بود **کسفیون** نوعی از سوسن بری است
وآنرا سیف الغراب گویند ودوحونی نیز خوانند وآن دبوت است
وکهنه شد **کسیلا** قشوری بود مانند سلیخه سودا وآن دو نوع است
یکنوع سطبر بود وآن کسیله خوانند ویک نوع باریک بود مانند
شیطرج وآنرا اکیله خوانند ونیکوترین آن باریک که میل بسرخی داشته
باشد وطبیعت آن گرم بود در حد ودر درجه اول وخشک
بود در آخران وخوزی گوید معتدل بود در حرارت ورطوبت استرخا
معده را نیکو بود ونزله هم عود وی وهم حب وی وحب وی مانند
خرف بود ومقدار مستعمل از وی سه درم بود واصحاب بلغم و
رطوبت را نافع بود وسده وگرده ومثانه را بگشاید وبول وحیض و
گرده ومثانه را جلا دهد وکرم را بکشد وروغن گوید چون ز دو دانگ
از وی سحق کرده بعسل بسرشند وبر دندان کرم خورده طلا کنند محکم و
درد زایل کند واسحق گوید مضر بود بمعا ومصلح وی کتیرا بود وبدل وی
معاث **کسب السمسم** بپارسی کنجد گویند وکسب الخروع حب
بند انجیر وهر دو از سموم شمرده اند نشاید که خورند ومعالجه
آن قی کنند تا معده از آن پاک **کشک الشعیر** بپارسی شیر
جو گویند وطبیعت آن سرد وتر بود مزاج گرم وخشک را نافع بود
ودفع تب بکند وتشنگی که از گرمی وخشکی بود بنشاند

نوعی از گیاه است وکلیکان وشجر نیز خوانند وآن در ریگ روید واکثر
در خراسان وماوراء باشد ودر طرف فارس نیز باشد ومؤلف گوید
ابن رازی [illegible] گویند ومحرز بود [illegible] در حلوا
کنند وست کنده بود وچون تر بود بمقدار کوچک بود کوچک
وچون خشک شود از گردکان بزرگتر بود واندرون وی مجوف
بود وطبیعت آن سرد بود همچون انواع قطر وکاه خالی نبود از
رطوبت غریبه با یبوست جوهر وی حرارت بستانند ودیر هضم
شود وغلیظ باشد ومصلح وی مری وزیت ودارچینی وفلفل
بود **کشت برکشت** نباتیست برهم پیچیده مانند ریسمان بافته
عدد آن پنج بود ومؤلف گوید ابن البیطار گوید وازطرف هندوستان
آورند وشیخ الرئیس گوید گرم وخشک بود در دوم وابن رضوان
گوید در اول وقوت را نافع بود ومسهل بلغم غلیظ ورطوبات فاسد
بود وابن ماسویه گوید ملطف ومحلل بود اصحاب بلغم ورطوبات
را نافع بود وبر ورمها سرد ضماد کردن نافع بود وابن سرابیون
گوید بخاصیت مقطع شهوت بود ومقلل منی وشیر ومصلح وی
حب صنوبر بود ودر قوت مانند ایشان بود وبدل آن بوزن
کافور وسه وزن آن صبر بود ومؤلف گوید از خواص وی آنست که
زنان شیراز اگر طفل شیرخواره در گهواره بسیار گرید والم نگیرد در
زیر سر ایشان یک عدد بچه نهند قرار گیرد **کصیون** بادنجان
بری خوانند وبریاحی نیز گویند از بهر آنکه بجامه مچسبد ودر باغها
شیراز بود وثمر وی مانند خوز خیار بود ومدور وخار مانند وساق
وی بلندی یک گز بود وبر وی رطوبتی بود که بر دست
چسبد وآن نوعی از فلفل است وتخم آن محلل بود وبرگ آن

چون خشک کرده سحق کنند و در چشم کشند سفیدی چشم زایل کند **کعب الخنزیر** کعب خوک چون بسوزانند و بکوبند و سنون سازند سنونی قوی بود و چون با سکنجبین بیاشامند تشنگی را نافع بود و قولنج شکم را نافع بود **کعب البقر** کعب گاو چون بسوزانند و سنون سازند سپیدی دندانها کند و محرک شهوة باه بود و بر برص طلا کنند نافع بود و چون با عسل بسرشند مفرح دل بود و بدن را فربه کند و حکیمی را قوت دهد و شربتی از وی سه مثقال بود و چون در چشم کشند روشنایی بیفزاید **کهزی** بیونانی ففیفس گویند و آن پوست بهار خرما بود و آنچه از نخل نر بود کافور بود و قفورا گویند و آنچه ماده بود کهزی و کهبراه گویند و نیکوترین آن خوشبوی عفص زرین کثیف بود که درون وی چرب بود و وی قابض بود و چون در ضمادات و مرهمها کنند منع ریشها بکند و استرخاء مفاصل را نافع بود و چون در ضمادات شکم کنند معده ضعیف و درد شکم و جگر را موافق بود و چون موی بطبیخ آن بشویند موی را سیاه کند و چون طبیخ وی بیاشامند درد اعصاب را نافع بود و درد گرده و مثانه را مفید و جشار را قوت دهد و قطع سیلان فضول از شکم بکند و قوت وی بدهد و بهار که در اندرون وی بود مانند سدیکه بود و بهار بر چون بخورند و چون سر بدهمان عمل کهزی کند **کلنز** معاث کهز هندیست در شکستگی و کوفت آن عظیم نافع بود **کلیه** بپارسی گرده گویند و آن معتدل بود در گرمی و خشکی و ابن ماسویه گوید سرد و خشک بود و گویند سرد و تر بود و خلطی بد از وی متولد شود و عسر الهضم بود و دیر از معده بگذرد و ابن ماسویه گوید محمودترین گرده کلیه بز بود خاصه چون گرم بخورند و

صاحب منهاج گوید محمودترین گرده کلیه حبش بود و اولی آن بود که با سرکه و مری بپزند با نمک و فلفل و دارچینی و همچنان با پیه وی بخورند **کماه** انواع است یکنوع عوسه گویند و گفته شد و یک نوع کشنج است و هر هم ذکر رفت و باقی در باب قاف در صفت فطر گفته شد و ماسرجویه گوید که صمغیست مانند جاوشیر و وی طلیست و گویند بتحقیق صمغ کرفس جبلی است و وی در همه احوال اقوی بود از جاوشیر و گرم و خشک بود در دوم و گویند گرمی وی در چهارم بود بول و حیض براند و بچه بیندازد و محکم بقوت قوی و بی نظیر بود در اسهال ماء اصفر و وی مذیب و محلل بود **کمثری** امرود گویند و انواع است و فاضلترین انواع آن نوعیست در خراسان که از اشتها امرود گویند و آن مانند آب نبات بسته بود خوشبوی و خشک رنگ پوست تنک بزرگ و بعد از وی سحابی بود رسیده و آن معتدل بود و گویند سرد و نزدیک نوع کر آن را جینی خوانند سرد و تر بود در اول بقول مکی و آن نوع که شاه امرود خوانند شکم براند و کثیر الغذا بود و کمثری جبل از فواکه بیشتر غذا دهد خاصه آنچه بزرگ و شیرین بود و آنچه ترش بود شکم ببندد خاصه خشک کرده وی و قوت معده بدهد و تشنگی بنشاند و مسکن صفرا بود و اخلاط صفراوی و آنچه قابض بود علاج کسی بود که فطر خورده باشد و اگر فطر و کمثری بپزند ضرر آن کمتر شود و خوردن وی بعد از غذا منع صعود ابخره کند و بخاصیتی که در وی هست قولنج آورد و بیرا مضر بود و مصلح وی ماء العسل بود با ادویها گرم مانند زنجبیل مربی و حب وی کرم را بکشد و بقراط گوید کمثری چون صلب بود مبرد و مجفف بود و شکم ببندد و آنچه رسیده و نرم بود و شیرین سخن و مرطب بود

ونكم براند وشيخ الرئيس كويد مقوي دل بود و روغن كويد آنچه سودا شود
در بدن ازوي محمود تر ازان بود كه از سبب سودا شود و دشوار
هضم كرده و رازي كويد نشايد كه آب سرد بر سر آن خورند و بعد ازان
طعام غليظ بخورند و اكر بكرسنكي كه صادق بود بخورند و خواب بكند بايد
كه بعد ازان شراب كهن صرف بياشامند بازنجبيل مربي و ابن ماسويه
كويد كشنده طبيعت و دابغ معده بود و مقطع اسهال مره صفرا بود
كامافيطوس سوياني خامانا طيس كويند و معني آن صنوبر الارض
بود و صاحب جامع كويد از قول بعضي كه تخم كرفس رومي است و شاخ
درخت قند است و همه خلافست و مولف كويد حشيشي است
كه زنان مرد ارو كويند و ان ورق فضيلي بود و تخمي تيره اشتر باشد
و تلخي وي اقوي از تري وي و صاحب منهاج كويد نيكوترين آن بستاني
بود طبيعت ان كرم و خشك بود در سيوم و كويند كرم بود در دوم
و خشك بود در سيوم و كويند كرمي در سيوم بود و مفتح و جلاد
اعضا باطن بود در دقوق مسهله چون بر صلابتها نهند دير زمان و با
عسل بشها عفن را نافع بود و چون با عسل بياشامند عرق النسا
را سود دارد و سده جكر بكشايد و يرقان سوداوي را نافع بود و چون
هشت روز پياپي بياشامند خاصه با شراب بول و حيض براند و
ماخوذ ازوي يك مثقال بود و كويند مضر بود بر شش و مصلح ان انيسون
و بدل ان نيم وزن آن سيساليوس و فنجنكشت و نيم وزن آن سليخه و ديسقوريدوس
كويد چون با ماء العسل چهل روز پياپي بياشامند عرق النسا را نافع بود
و علت جكر و درد كرده و مغص را سودمند بود و طبيخ وي چون بياشامند
دفع مضرت سموم خانق النمر بكند و ابن سرابيون كويد مسهل بلغم غليظ بود و
شربتي ازوي يك مثقال و نيم بود و اسحق بن عمران كويد چون د و

مثقال بياشامند ازوي باب انجير پخته امعاء بالائي را پاك كند
و ديسقوريدوس كويد بدل ان بوزن ان زيره كرماني بود **كامادريوس**
سوياني خامادريوس كويند و معني آن بلوط الارض و بعضي طرفودريوس
خوانند و آن در جايكاه خشن و سنكستانها رويد و كويند برك و
شاخ درخت اشنو است و خلافست و مولف كويد كياهيست كه كلي
بنفش رنك دارد و بغايت تلخ بود و قد نبات وي يك وجب زياده
بود و بيشتر ازوي آرامش دارو كويند و نيكوترين آن تازه بري بود
كه بعد از ادراك تخم كيرند و طبيعت آن كرم و خشك بود در سيوم و
كويند در دوم و وي مفتح و ملطف بود و چون با عسل بر ريشها
مزمن نهند پاك كرداند و چون بياشامند تازه وي با آب سرد نافع
بود جهت سرفه كهن و ابتداء استسقا و بول و حيض براند و سپرز بكدازاند
و بچه بيرون آورد و چون با شراب بياشامند لدغ جانوران را نافع
بود و چون سحق كرده با شراب بياشامند و چون در چشم كشند قرحه
كه با صورت شده باشد در چشم زايل كند و شريف كويد چون با پي
انذك بريند و با زيت بياشامند سه روز بياشامند هر روز بياني سي
درم از طبيخ وي نيم كرم سنك بريزاند البته و وي سودمند بود
جهت دردهاء مزمن كه در نواحي سينه و شش بود و چون سحق
كنند و با خلاب با عسل سرشته بياشامند سه روز مقدار
شربتي ازوي سه درم بود و كامافيطوس بر همين عمل كند و شراب
كامادريوس مسخن و محلل بود و تشنج و يرقان و وجع رحم و سوء
الهضم و سوء القنيه كه مبداء استسقا است بغايت نافع بود
و بدل ان عرق عاقت است و ديسقوريدوس كويد بدل ان سقولو
قندريون آن و بادوق كويد بدل ان بوزن آن سليخه بود

مکون بپارسی زیره گویند وکرمانی وشامی وفارسی ونبطی بود کرمانی
اقوی بود از فارسی بود وطبیعت آن گرم وخشک بود در سیوم و
گویند گرمی وی در دوم بود کرم را بکشد وبادها بشکند وهضم
طعام بکند وچون باب آن روی بشویند نور اصافی کند وبولس
گوید مکون کرمانی شکم ببندد ومکون نبطی براند واین ماسویه
گوید چون بریان کنند ودر سرکه خیسانند شکم ببندد وبادهاء
غلیظ زایل کند ومجفف معده بود وجرب را نافع بود واگر زن
بازیت کهن بخور برکرد قطع کثرت حیض کند وچون در سرکه بنهند
وخشک کنند وسحق کرده آیند وسفوف سازند وبدان ادمان
کنند قطع شهوت طین بکند وچون با نمک بخایند وفرو برند
قطع سیلان لعاب از دهان بکند وچون با سرکه سحق کنند
قطع رعاف کند وچون تنها بخایند وآب آن در چشم چکانند
خونابه ببندد وطرفه را نافع بود وعصاره وی چشم را جلا
دهد وچون بر موضع موی قروحی طلا کنند بعد از نتف شعر
دیگر نروید خاصه که با صمغ طلا کنند وبری وی سیاه رنگ بود مانند
شونیز ونوعی از بری هست که تخم آن مانند تخم سوسن بود و
چون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را نافع بود وبقطیر
البول را سودمند بود وسنگ بریزاند وچون با سرکه بیاشامند
قطع فواق وتسکین آن بکند وچون با زیت وعسل بیامیزند
وضماد کنند بر اثرهای سیاهی که در نشیب چشم زایل کند
وهمچنین بورم وگویند مضر بود بشکم ومصلح وی کتیرا بود
وبسیار خوردن وی لون را زرد کند وبدل زیره کرمانی یک
وزن ونیم زیره نبطی بود وشابور گوید بلکه یک وزن

آن وبیادوق گوید بدل آن بوزن آن بوزن آن زیره فارسی بود و
گویند بدل آن کرویا بود وبدل فارسی نیم وزن آن سیاه کرمانی بود
گویند بدل آن تخم کرفس بود کندر بعربی لبان گویند وبپارسی
کندر رومی گویند واصمعی گوید سه چیز است که از یمن خیزد و در
هیچ جایگاه دیگر نبود ورس وعصب یعنی برد یمنی وابو حنیفه
گوید لبان نبود الا بر درختها عمان ودرخت آن خارناک بود وقد
آن دو گز بود ونروید الا در کوه وورق آن مانند مورد بود وثمر
وی هم مانند ثمر مورد وعلک وی را کندر گویند ومضغ خوانند و
بو بابی لبانو اونیکوترین آن سفیدتر ومدحرج بود یعنی حبها
گرد بود ومغشوش بود وغشی وی بصمغ وراتینج وفرق میان
ایشان است که صمغ در آتش افروخته نشود ودود کند و
کندر افروخته شود وجالینوس گوید طبیعت آن گرم بود در دوم
وخشک بود در اول وگویند در سیوم قوت حافظه را نیکو بود وخون
ببندد از هر موضعی که بود ونزف دم که از حجب دماغ بود وآن
نوعی از رعاف بود وهمچنین سبیل ومنع ریشهای خبیثه که در مقعد
بود بکند وچون با عسل بر داحس بنهند زایل کند وچون با پیه
بط یا تخم خوک بیامیزند وبر قوباء مالند زایل کند وریشهایی که از
سوختگی آتش بود وشقاق که از سرما بود سود دهد وچون با نطرون
بیامیزند وسر بدان بشویند ریشهاء سر زایل کند وچون با خمر شیرین
بیامیزند ودر گوش چکانند انواع دردها از آن زایل کند وابو جریح
گوید کندر محرق خون وبلغم بود ونشف رطوبات از سینه
بکند ومقوی معده ضعیف ومسخن آن بود وجگر سرد واگر یک مثقال
در آب خیسانند وهر روز از آن آب خورند بلغم را نافع بود وحفظ

را زیاده کند و ذهن را جلا دهد و دفع نسیان بکند و اگر بیاشامند
صداع آورد و کند هضم طعام بکند و بادها بشکند و قی بر
بندد و ریشهاء چشم را نافع بود و خفقان را سود دهد و شیخ
الرئیس گوید مقوی روح و دل و دماغ بود و تریاقیت در وی هست
که در زمان با دخان وی سود مند بود و گویند سر مو را سود دارد و
خائیدن وی دندان و لثه را محکم کند و خائیدن وی
باشد که جذام و برص و بهق سیاه پیدا کند و دخان وی با قطران
بسوزانند موی بر داء الثعلب بروید و اگر کنند بسیار با شراب
بیاشامند بکشد و فتور روی قصبی تمام داشته باشد و صفت
آن در قاف گفته شد و دقاق کندر فاضلتر از کندر بود و دقاق
کندر آن بود که کندر بکوفته در منخل کنند و بیزند انچه از منخل
فرود آید آن را دقاق گویند و نیکوترین آن سفید بود و دخان کندر
علتهاء چشم را نافع بود و صفت دخانها در دال گفته شد و کندر
مضر بود بشش و مصلح وی انار فارسی بود و بدل وی
مصطکی بود و اسحق بن عمران گوید بدل آن یک وزن و دانگی و
نیم دقاق آن بود **کندش** بپارسی کندسه گویند و مستعمل
از وی بیخ بود و بیرون آن سیاه و اندرون وی زرد و طبیعت
آن گرم بود در اول درجه چهارم و خشک بود در آخر درجه
سیوم و شرب وی در غایت خطر بود و قطع بلغم و سودا کند و
برص و بهق سیاه و جرب را نافع بود طلا کردن و سر زنکرد
و بول و حیض براند و سنگ بر براند و مسهل بلغم لزج بود از مفاصل
و شربتی از وی دانگی و نیم بود و اگر سحق کنند و در بینی دمند
عطسه آورد و شاید که در تابستان سعوط کنند از بهر اگر

نشف رطوبت کند و اگر در پاییز و زمستان و بهار سعوط کنند شاید
و اگر بچه سه ماه یا چهار ماهه گردد در شکم مرده باشد از وی سحق کرده
در پنبه بسرشند و فتیله سازند و بخود برگیرند بچه بیرون آورد و
مضر بود بشش و مصلح وی کثیرا بود و از ادویه قتاله بود و قی بسیار
آورد و غشیان و باشد که خناق انجامد و مداوای کسی که آن
خورده باشد بقی و حقنه قوی کند که در آن تخم حنظل بود و اگر تشنج
پیدا کند معالجه تشنج کنند که از یبوست بود و بدل آن بوزن آن دو ربع
حب النیل بود با دو دانگ وزن آن فلفل بود و رازی گوید که هر کس که در شب ملح
و ستاره نبیند معالجه عدسی با روغن بنفشه سعوط کند دو سه نوبت
شبکوری زایل کند و بعافیت نافع بود و بحال صحت باز آورد **کنکر** را
حرشف خوانند و طبیعت آن گرم بود باه را زیاده کند و عرق را خوشبوی
کرده اند **کنکرزد** بپارسی کنگری خوانند و آن صمغ حرشف است و
طبیعت وی گرمتر است در اول و گویند سرد بود و عزوامعست که
آن گرم و خشک است در سیوم و قی با سانی آورد چون با آب گرم و سکنجبین
بیاشامند یا با عسل و مولف گوید که بعین الیقین مشاهده کردم
که شخصی دو مثقال با آب گرم خورده بود و قی بسیار کرد و آخر بعوض
اخلاط خون صرف می آمد و حلق و سینه خراشیده شد و سعال پیدا
کرد و حرارتی برو دست داد که هر چند شیر جو خام و عصارهٔ کاسنی
میدادند بیفایده بود و بعد از سه هفته رحلت کرد **کوکنم** جوز
جندم است و گفته شد و صاحب منهاج در خواص آورده است که چون
یک کیل از وی بگیرند و ده رطل عسل و با هم نیک مزج کنند و در ظرفی کنند
و سر آن بپوشند دو شراب رسیده گردد و فربهی آورد و منی بیفزاید
کوکب الارض گویند قیمولیا است و رازی گوید طلق است و این

سیجون گوید که درختیست که شب روشن شود وان طلق است
کوانج بیشتر ازین باجیر گویند کهوس وی لزج بود ولیکن غلیظ نبود
ودر هضم صالح سود واگر با سرکه وانگدان مستعمل کنند لزوجت و
برودت آن کمتر شود ووی بیخ امعا وحشونت حلق را نافع بود وشقاق
زبان ولبها که از گرمی بود سود دهد چون بشکافند وبروی نهند
کهربا صمغ جوز رومی است ونیکوترین آن شمع رنگ صافی بود
وسرخی که بزردی زند وطبیعت آن سرد وخشک بود وخشکی
وی در دوم بود وگویند در وی حرارتی اندک بود وگویند گرم بود
در سیوم خون را ببندد از موضع که باشد وخفقان را نافع بود ومقوی
دل ومفرح بود وچون نیم مثقال از وی با آب سرد بیاشامند قی
ببندد وبا مصطکی قوت معده بدهد وذرب وثاوفرسطس گوید
چون بر زن حامله ببندد بچه نگاه دارد وصاحب
بند بنهایت سود دهد وگویند مضر بود به سر ومصلح وی
ان فارسی بود وبدل وی طباشیر ویادوق گوید بدل وی بوزن
آن سندروس بود وبعضی گویند بدل وی طباشیر دو وزن
آن طین رومی بود وچهار دانگ وزن آن سلیخه ونیم وزن آن
بزر قطونا بریان کرده با کهربا عمل والله اعلم واحکم **باب اللام**
لادن نیکوترین آن چرب خوش بوی بود که لون آن بزردی زند
وهیچ رمل در آن نبود ودر روغن حل شود وثفلی نداشته باشد
طبیعت آن گرم بود در آخر درجه اول وگویند در آخر دوم ووی
تر بود وگویند سرد وقابض بود واین قولی دور است وگویند خشک
بود وجوهر وی بنهایت لطیف بود ودر وی قبضی اندک بود و
منضج رطوبات غلیظ لزج بود وملین معتدل وقوت برموی

بدهد بر ویاند ویا روغن مورد موی را نگاه دارد از تساقط ابا برداء
الثعلب وداء الحیه ممکن نیست که موی بروید که معالجهٔ آن
دواها دیگر بود که تحلیل بسیار در ایشان بود وچند آن لادن
در شیب دامن دود کنند بچه ومرده ومشیمه اخراج کند وچون
با شراب بیاشامند شکم ببندد وبول براند وبلغم پاک کند ومقدار
ماخوذ از وی تا نیم مثقال بود وملین صلابات معده وجگر بود وقوت
ایشان بدهد واگر در روغن گل حل کنند وطلا کنند بر یافوخ اطفال
یعنی میان سر کودکان که بیشتر ازین چنان دانه خوانند نزله وسرفه را
نافع بود وچون در خوسیه حوک حل کنند وبر ورم معقد نهند درد
ساکن کند وبا روغن چون حقنه کنند پیچ را نافع بود وگویند مفتح
سده بود ومضر بود بقلب ومصلح آن سنبل الطیب است **لاجورد**
بیان سنگ لاجورد گویند نیکوترین آن بدخشانی بود ومولف گوید بخاصیت
تقویت وتفریح در وی زیاده بود که در نوعی دیگر بسبب جزء لعلی
ونوع دیگر ان بد بود وبسبب همسایگی ... وطبیعت آن گرم
بود در دوم وخشک بود در سیوم وگویند سرد وخشک بود در دوم
وقوت وی مانند حجر ارمنی لیکن لاجورد بقوت ضعیفتر بود و
مسهل سودا بود وهر خلطی غلیظ که با خون آمیخته بود ومالیخولیا
را نافع بود وچون هم دو درم از وی بوزن فرزجه کند با یک درم روغن
دبت بچه را نگاه دارد در رحم تا بنبوت رسد واز افتادن ایمن بود
وبیندازد وربو مفید بود وشربتی زیاده تا یکدرم بود ودرد گرده
ومثانه را سود دهد وثآلیل را قطع کند وچون با سرکه سحق کنند
وبر برص طلا کنند زایل کند وموی مژه برویاند وچون زنان بخود
برگیرند حیض بگرداند وگویند لاجورد بقوت لذاق الذهب بود الا

ازوی ضعیف‌تر بود و بدل آن حرا منی بود و مضر بود بفم و مصلح
وی مصطکی با حماما بود **لاغیه** نوعی از یتوعات است
و گلی زرد دارد مانند گل شبت و ورق وی برزدی زند و اوراق
اندک داشته باشد و در دامن کوهها بسیار بود و چون بشکنند شیر
ازو داشته باشد و بخل برگ وی چرا کند و گویند درخت شمیز است
و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند در چهارم و از خواص
وی آنست که در حوضی که ماهی بود در آب اندازند ماهیان بروی
آب افتند و لبن وی مسهل آب زرد بود و استسقا را نافع بود و ورق
چون بپزند همان سبیل و اگر عصیر ورق وی بیاشامند مسهلی
قوی بود و فضل وی اقوی بود از لبن وی و مقی بود و بدل وی گویند
و راسیون بود **لاک** نیست که از طرف مکه می آورند بر بواسیر
بخور کردن بغایت نافع بود خاصه غروی و درد مقعد را ساکن کرده اند
و چون بیاشامند خون را ببندد و طبیعت وی سخن بود و در وی
قبضی بود و بسیار ازوی مضر بود بمثانه و مصلح وی جلاب بود **لبلاب**
قربوله خوانند و آن نوعی از حسول است و معروف بود بعشقه و جلبوب
نیز گویند و بشیرازی عهربته خوانند و نبات وی بر هر نباتی که نزدیک وی
بود پیچیده شود و آن را حبل المساکین خوانند و طبیعت وی معتدل
بود در حرارت و بیوست و گویند گرم و تر بود و وی محلل و ملین بود و اگر
عصیر وی به بینی در گوش چکانند که درد کند سودمند بود و صداع
مزمن را نافع بود و سینه و شش را موافق بود و ربو و سده جگر و
ورق آن با سرکه سپرز را سودمند بود و آب وی مسهل صفرای
سوخته بود و صاحب منهاج گوید شربتی ازوی سه درم بود و
بانبات بی آنکه بجوشانند و عافقی گوید شربت ازوی نیم رطل کتاب نبود

چنانکه جهل و بیح درم تابست در م نبات دیگر بجوشانند قوت وی
ضعیف شود و سرهز که از جنس طبیعت بود و قولنج که سبب آن خلطی
گرم بود و محلل ریحی بود که در مفاصل و احشا باشد چون با فلوس
خیار چنبر مستعمل کنند و قرحه امعا را نافع بود و چون با روغن بادام
بی دود گویند مضر بود بر سپرز و مصلح وی نبات بود و لبن لبلاب
کبیر موی ببرد و شپش بکشد و ضعیف بدوی مسهل دم بود و بدل
لبلاب آب ورق خطمی و خبازی بود **لبان** حرز لبری خوانند
و آن در صفت مانند خردل است بر طبیعت و آن حرارت که خردل
دارد نداشته باشد و بطبیعت الحسینه خوانند و آن تم بری بود و آن
حامض غذا بیشتر دهد و نیکوتر ازوی بود بعد از چون بپزند و بخورند و شیر
گویند چون بپزند و طفلانی که از ضعیف اعصاب و برودت براه نتوانند
رفت در طبیخ آن نشانند نافع بود و تخم وی چون سحق کنند و با شیر سرشند
و بروی مالند کلف ببرد و لون نیکو گرداند تا بحدیکه در حسن افزاید و
اگر بدان ادمان کنند کلف و نمش و بهق زایل کند و اگر از تخم وی لعوقی
سازند و بیاشامند لعوق کنند سرفه کهن را نافع بود و چون با شراب صرف
بیاشامند یا با سپیج سنگ بریزاند **لبن** بیاری شیر گویند و
آنچه حلب بود ابن ماسویه گوید گرم و تر بود و دلیل حرارت وی حلاوت
و همو گوید فوق وی در حرارت در وسط درجه اول بود و در رطوبت اول
درجه دوم و رازی گوید از قول جالینوس که حرارت وی زیاده نبود بر
برودت و برودت زیاده نبود بر حرارت در حرارت میان بلغم و خون بلکه بخون
نزدیک بود از بلغم و در روایتی ماسرجویه گوید گرم و تر بود خاصه چون
غلیظ بود و صاحب منهاج گوید سرد و تر بود و حلیب وی را سردی
کمتر بود از غیر آن و همو گوید معتدل بود و مقوی بدن و چنین گوید

باید که نظر کنند و بر بستند اعضایی که هضم وی میکند چه طبیعت
دارد و عضو تند بی خصم وی میکند پس هر دو سرد باشد از بهر آنکه
طبیعت وی سرد است و صاحب منهاج گوید نیکوتر آن بود که بغایت
سفید بود و معتدل القوام بود و بر روی ناخن بایستد و صالح ترین
شیرها شیر آدمی بود که از لبن النساء گویند و بعد از آن شیر حیوانی
که نزدیک بطبیعت آدمی بود و روایح گوشت حیوانات دلالت بر جودت
البان ورداءة آن کند اگر از حیوانانی مثل سگ و گرگ و شیر و یوز و سباع
و امثال آن بود که گوشت ایشان کریه الرایحه بود بد بود اما گوشت
حیوانی که گوشت ایشان خوشبوی بود مثل خوک و گوسفند و بز و گاو
و اسب و خر گور و آهو و امثال آن نیکو و موافق بود و شیر حیوانی که
لون آن سفید بود قوت وی ضعیف و آنچه سیاه بود آدمی بود و
نیکوتر و دیرتر بگذرد و آنچه سفید بود زودتر بگذرد و شیر مرکب بود
از سه جوهر جبنیة و مائیة و زبدیة و چون از همه دیگر جدا شود
هر یکی فعلی خاص داشته باشد و شیر چون با عسل بیاشامند ریشها
اندرونی از اخلاط غلیظ پاک کرد اند و نضج بدهد و غذا نیکو بود و
دماغ بیفزاید خصوص شیر زنان و وی زود هضم شود چون از خون
متولد شده باشد که در غایت انهضام بود و اولی آن بود که چون
شیر بیاشامند حرکت و هیچ غذا بر سر آن نخورند تا وی بگذرد و
مزاج گرم و خشک را نافع بود چون در معده وی صفرا شود
و با عسل و نبات بر هضم یاری دهد و نیکوترین اوقات خوردن
وی اوسط ربیع بود یعنی میان بهار که زمان معتدل بود در
غلظ و لطافت و جبنیه در وی بیشتر از مائیه بود و در زمستان
نشاید که خورند و نشاید که بعد از حمل روز که زاییده باشد

شیر وی خورند سبب اللبا که بشیرازی زهک خوانند و شیر چون با نبات
بیامیزند بیاشامند بوی زاینکو کرد اند خاصه زنان و فربهی آورد تا بحدی
که صاحب مزاج گرم و خشک چون در آب سرد نشیند فربه شود
و جرب و حکه را نافع بود و باه برانگیزاند و شیر پخته که سنگ آتش
یافته در یا آهن داغ کرده باشند شکم ببندد و شیر بیخ را نافع بود
و کسی که ادویه کشنده خورده باشد خاصه دراریح و آرنب بحری
و خانق الذئب و بنج و شوکران و تریاق زهرها بود اما شیر در
معده صفراوی بصفرا شود و منفخ بود و سده آورد و مضر بود بانحا
سلان دم و هیچ چیز مضرتر بر بدن ایشان نبود از شیری که فاسد
شده باشد و شیر مضر بود با ورام باطنی و اعصاب و اورام بلغمی و وی
چون بسیار خورند برص آورد و بیش در بدن پیدا کند الا شیر که
برص کمتر آورد و لبن علاج نسیان و غم و وسواس بود و مضر بود
بلثه و اسنان و تاریکی چشم آورد و شبکوری و خفقان رطوبی که سبب
آن از خون یا بلغم بود و مضر بود و سنگ گرده و سنگ جگر احداث
کند و اولی آن بود که بعد از وی مضمضه کنند بعد از آنکه خورده
باشد بشراب مرق و چون جوشانیده بیاشامند و بعد از آن
کشمش خورند بیخ وی زایل کند و اگر در شکم بسته یا سبب بنیر مایه
یا غیر آن عرق سرد آورد و غشی و حمی ناقص و آنچه با بنیر مایه بسته بود
زود خناق کشد و باید که از مملوحات اجتناب نماید که تجربه
زیاده کرده اند و باید که سرکه با آب ممزوج کرده بدهند یا پودنج پنج درم که
در ساعت تحلیل دهد یا از بنیر مایه یک مثقال بیاشامند که دقیق
کرد اند و بقی و اسهال بیرون آورد **لبن حامض** نیکوترین
آن بود که مسکه وی بسیار بود چون مسکه از وی بگیرند و ترش بود

آنرا مخیض گویند و چون با مسکه بود آنرا دوغ گویند و بپارسی ماست
گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند تر بود و گرم مزاج را
موافق بود و شیخ الرئیس گوید لبن حامض و ماست در مزاجها گرم مهیج
جماع باشد از بهر آنکه مرطب و منفخ بود و دندان را زیان نهد لیکن
خلط را خام گرداند و بطیء الهضم بود و لثه را زیان دهد و دوغ معده
گرم را نافع بود و مخیض حشاوی دخانی از بهر آنکه مسکه از وی گرفته
اند و اسهال صفراوی و دموی ببندد و تشنگی ساکن کند و باید که بماء
العسل مضمضه کنند تا لثه را مضر نبود و اگر مستحیل شود بعفونت
یا حموضه دوار و غشی و مغص در فم معده تولد کند و باشد که
بهیضه کشند و کشتن باید که قی کنند و معده از وی پاک گردانند بماء
العسل بعد از آن شراب صرف با مثلث یا ما فلافلی بیاشامند
و روغن ناردین بر معده تکمید کنند **لبن البقر** روفس گوید
شیر حیوانی که مدت حمل وی بیشتر یا کمتر از مدت حمل انسان بود آدمی
را نیک بود و اجود ساوی بود ملایم بود و از بهر این است که شیر گاو
نیکوتر و مناسبتر از دیگر شیرها حیوان بود و غلظ وی زیادة بود
و غذا بیشتر از همه شیرها دهد و فربهی آورد و دیرتر بگدازد و بول
و بهای کهن را نافع بود **لبن المعز** شیر بز معتدل بود میان
شیر گاو و شیر جرزله را نافع بود و ریش حلق و عرق النسا که از خشکی بود
و غم و وسواس و سرفه و سل و نفث دم را سود مند بود و غرغره
بدان کردن خناق و ورم ملازه را نافع بود و ریش مثانه را مفید
بود و دیسقوریدوس گوید شیر بز راضی تر بود بشکم از شیرها
دیگر از بهر آنکه بیشتر چرا کردن وی بر چیزها قابض بود مثل
مصطکی و درخت بلوط و درخت زیتون و درخت حبة الخضراء و

از بهر این است که معده را نیکو بود و روغن گوید شیر بز اسهال اوی ضعیف
تر از شیر گاو بود و باقی در همه احوال مانند وی طبری گوید تهای
کهن را و استطلاق بطن را نافع بود از بهر آنکه بسیار بود و اندک
اساند و بر چیزها نافع چرا کنند و گویند بول براند و گویند مضر بود با حشا و
بدل آن شیر گاو بود **لبن اللقاح** لبن الابل است بپارسی شیر
شتر گویند و دسومه و جبنیت کمتر داشته باشد و بغایة رقیق و
مایی بود و سده را احداث نکند چنانکه البان دیگر داشته باشد
بلکه سده بگشاید و جگر تازه دارد و ضیق النفس و ربو و ماء اصفر
را نافع بود و تیرگی چشم ببرد و برصها و سپیدی را نافع بود و با بول وی
چون بیاشامند استسقا را بغایت مفید بود و اگر با بول در هم بسکر
العسل بیاشامند استسقا گرم را نافع بود و چنین گوید استسقا
طبلی و زقی را نافع بود و جماع و شهوت غذا بر انگیزد و اگر با نبات
بیاشامند لون را صافی گرداند و حرارة جگر و خشکی را نافع بود و
مقدار یک رطل تا دو رطل مستعمل بود و وی زود از معده بگذرد
و غذا کمتر از لبان دیگر دهد و بدل آن شیر بز سخینا بود که در ساعت
دوشیده باشد **لبن النعاج** و لبن الضان نیز گویند و بپارسی
شیر میش بود دسم و غلیظ بود و جبنیه و زبدیه بسیار داشته باشد
نفث دم و قرحه شش را نافع بود و تدارک ضرر جماع کند و قوت
باه بدهد و ادویه کشنده نافع بود و زحیر و قرحه امعا و ریو و قر
را نافع بود و لون صافی کند و دماغ بیفزاید و نخاع و همچنان شیر بز
نافع بود و محمود بود و وی گرم بود و ملایم بدن سود و قرار
و مرا او بلغم آورد و قولنج تولد **لبن الحمار** بپارسی شیر خر گویند
و سومت وی کمتر و رقیق بود چون بدان مضمضه کنند لثه

دندان را محکم کند بخلاف شیرهادیکر و سرفه و نفث دم را و عسر
النفس را و مجموع مرضها سبند و سنش و مثانه و مجری بول را ابعاً
نافع بود و چون حلیب وی بیاشامند بامداد مقدار سی درم
کابیش ادویه کشنده را نافع بود و زحیر و قرحه امعا و وی موافق
نبود و اصحاب صداع و طنین و دوار و بدن وی لبن الماعز
بود و کویند لبن النعاج **لبن الخیل** لبن الرماک خوانند
بپارسی شیر است کویند جبنه دروی کمتر بود و در بدیه ورود /
بکند و چون حیض که منقطع شده باشد براند و چون زن بیشروی
حقنه کند رحم پاک کرداند از قرحه خاصه که کرم و سبیل
باشند و ترکان و برا چون بیاشامند مستی کند و او را قمص کویند
لبن النسا بپارسی شیر زنان است و آشامیدن وی بول
براند و تریاق ارنب بحری بود و درد چشم زایل کند خاصه چون با بیاض
البیض بود و همچنین سعبندی تخم مرغ و سل را نافع بود چون بیاشامند
همان زمان که از پستان بیرون آید تا مکند از پستان لیکن از زن
صحیح البدن معتدل المزاج نیکو بود و ورم کوش کرم و قرحه
آن را نافع بود **لبا** زهک کویند بپارسی و طبیعت آن سرد و تر بود
مصلح جگر کرم بود و بدن را فربه کند و وی بطی الهضم بود و خلطی
غلیظ از وی متولد شود و دیر از معده بگذرد و از امعا و وجع
و درد معده پیدا کند و جشاوی دخانی بود و مهیج فواق و
مولد حصاة بود و چون با عسل بود غذا بسیار دهد و مصلح
وی بود **لبن الیتوعات** شیر یتوعات مانند زیون و انجبره
و حلتیث و عرطنیثا حار محرق بود و مفسد دم بود و اکر بر
اعضا بی حکد در حال بسوزاند و ریش کند و مداوای آن در آب

بغاية سرد شستن بود و مجربست **لباب القرطم** مغز خسکدانه
کرم و خشک بود و مسهل بلغم بود و قولنج بکشاید و استسقا و
و بحیی را نافع بود و شربتی از وی سه مثقال بود با سعتر **لبنی**
عسل لبنی خوانند و میعه سایله کویند و آن مانند عسلی بود
و در وی حلاوة نبود و آن از درخت دوم حاصل شود و نیکوترین
آن بود که سایل بنفس خود بود و خشبوی و زرد رنک بود و
سیاه نباشد و طبیعت آن کرم است در اول و خشک است در دوم
و کویند تر است و وی منضج و ملین بود حرب تر و خشک را نافع
بود و سرفه مزمن بلغمی را مفید بود و آواز صافی کند و طبع را نرم
کرم دارد و چون زن بخود برگیرد و بیاشامند حیض و بول براند
و مسهل بلغم بود سخت چون نیک مثقال از وی مستعمل کنند
و وی مسبت بود و نزله را ببندد و مصلح وی آن بود کم مثل
وی صمغ اللوز اضافه وی کنند و بدل وی چند بید ستر بر وزن
یاسمین بود و کویند بدل آن جاوشیر **لحم** مجموع کوشتها
کرم و تر بود و کثیر الغذا اما بعضی فاضلتر بود و نیکوترین آن بود
که متوسط بود در فربهی و لاغری و وسط عضله معتدل تر بود
و خصی ناکرده و لحم غذایی مقوی بدن بود و زود مستحیل بخون
شود **لحم الحمل** فاضلترین کوشتها لحم بره بود و نیکوترین
آن کوشت حولی بود و طبیعت آن کرم بود در اول درجه و نیکو بود
جهة ابدان معتدل و معده معتدل و مولد غذایی وافر کرم
و تر بود و چون بسوزانند و بر بهق و قوبا طلا کنند سود دهد
و رماد لحم بیاض چشم را نافع بود و لحم سوخته مار و عقرب
حرارت را سود مند بود و با شراب جهة کزیدن سک دیوانه

والحلاوی مولد بلغم بود و مصلح وی مثلث با حلوای شکر بود و
مضر بود بصاحب غثیان و مصلح وی آن بود که با آشها قابض
برند **لحم النعاج** گوشت میش به حرارة ان کمتر از گوشت
بره بود و خونی بد از وی حاصل شود **لحم الخنزیر** گوشت خوک
ترسایان گویند بهترین گوشتها بود و بری و برا گوشت بهتر از
گوشت و خوش بود و آنچه صحیح است اجود از گوشت و خوش
و آهو بود و لحم خنزیر بری و اهلی زود هضم شود و زود بگذرد و
غذا اندک دهد اما بقوت بود و جالینوس گوید موافق مردم
معتدل المزاج بود و گوشت آدمی جماعتی که خورده اند گویند
از گوشت خوک فرق نتوان کرد در لون و طعم و بوی و این دلیل
مشابهت و ملایمت و وی غلیظ است و لزج و قطع لزوجت
آن بشراب یا بحلوا انبات کنند **لحم الجدا** گوشت جدی را
فضول آن بیشتر از گوشت بره بود و بزغاله شیرخواره که شیر نیکو خورده
باشد نیکو بود و اگر شیر بد خورده باشد بد بود و نیکوترین آن
سیاه بود سبکتر و لذیذتر بود و گویند گوشت آنچه سرخ بود و
چشم آن ازرق بود حرارت آن کمتر از حرارت گوشت میش بود
و معتدل بود در رطوبت و یبوست و زود هضم شود و سودمند
بود جهت کسی که دمامیل دوانها از اعضاء وی بر می آید و خونی
معتدل نیکو بود میان لطافت و غلظ از وی متولد شود و چون بریان
کند مضر بود بقولنج و مصلح آن حلوای قند و عسل بود **لحم الاناث
والتیوس** گوشت بز ماده دشوار هضم شود و غذای بد دهد و مولد
خونی بود که بسیاهی مایل بود **لحم البقر** گوشت گاو
بهترین آن بود که جوان سن بود و نیکوترین اوقات خوردن آن

بهار بود و وی خشک تر از گوشت بز بود و در گرمی کمتر از وی و گویند
گرم و خشک بود در چهارم و وی کثیر الغذا بود و چون سکباج پزند
منع سیلان هوا از معده بکند و از اغذیه اصحاب کد بود و بطیء
الهضم و غذا غلیظ دهد و آنچه سیاه بود امراض سوداوی تولد
کند چون جرب و بهق و سرطان و وبا و جذام و داء الفیل و وسواس
و تب ربع و سپرز پدید کند و آنچه ضرر از کند و مصلح آن بود دارچینی
و فلفل و زنجبیل است و اگر پوست خربزه در دیگ اندازند گوشت
را زود پخته و مهرا گرداند **لحم العجل** گوشت گوساله نیکو
تر از لحم گاو و کبش بود و نیکوتر آن بود که بان نزدیکی زاییده باشد
طبیعت آن گرم و تر بود و غذایی معتدل دهد و خونی صالح
از وی متولد شود معتدل و مصلح اصحاب ریاضت بود و مطحول
را مضر بود و مصلح آن ریاضة و استحمام بود **لحم الجاموس**
گوشت گاومیش غلیظترین لحوم بود و کیموس بد دهد و دیر هضم
شود و در معده بثقل بود و در طبیعت سرد و خشک بود و در جنب
گوشتها گرم و خشک بود و در طبع مانند گوشت بهام و گوشت
سوز بود **لحم الخصی من الحیوان** گوشت خصی کرده بهتر از گوشت
خصی ناکرده بود چون حیوان بخشکی مایل بود و نیکوترین آن
حولی ضان و معز بود فاضلترین آن بود که متوسط بود میان فربهی
و لاغری بلکه وی فاضلتر از همه گوشتی بود و گرمی وی کمتر از فحل و وی
بود و زود هضم شود و خونی معتدل از وی متولد و غیر آن مرطب
بدن بود و ملین طبع و لاغری لاغری آورد و مجفف طبع بود و وی
مرخی معده بود و مصلح آن فواکه قابضه بود **لحم الغزال** صالح
ترین لحوم گوشت آهو بره بود با وجود آنکه مجموع گوشت صید

مزلج

بدهد بود وخونی غلیظ سوداوی از وی متولد شود وگوشت آهو بره
بدی کمتر داشته باشد ونیکوتر از آن لاغر بود وطبیعت آن گرم وخشک
بود وقولنج را نافع بود وفالج را مصلح بود که فضول بسیار داشته باشد
ووی مجفف ومسخن بود ومصلح وی ادهان وحموضات بود **لحم
الارنب** گوشت خرگوش بعد از گوشت آهو بهترین آن بود واجود آن
که سگ صید کرده باشد وطبیعت آن گرم وخشک بود در دوم وآن
نستن اصحاب نقرس ومفاصل را نافع بود ونزدیک بمنفعت مرق
ثعلب بود وگوشت بریان کرده وی قرحه امعا را نافع بود ومصلح وی
ابازیر ملطف بود **لحم الابل** گوشت شتر در اصل بد بود ودیر
بگذرد وبول براند وغلیظ بود ووی ربع آورد **لحم الحمار اجبلی
ولحم الحمر الوحشیه** گوشت گوسفند کوهی وخر کوه گرم وخشک
بود در سیوم غذا بد دهد وعسر الهضم بود اما الحم کاش سودمند بود
کسی را که در ارج خورده باشد **لحم الخیل** گوشت اسب مصلح
اصحاب تعب سخت قوی بود ومسام متخلخل ومانند گوشت شتر بود
در غلظ وبرودت ومولد سودا بود **لحم الدب** گوشت خرس نرم
ومخاطی وعسر الهضم بود وغذایی بغایت مذموم **لحم السباع وذوات
المخالب** گوشت ددو دام چشم وبواسیر را نافع بود وقوت آن بدهد
لحم الحمر الاهلیه ضد گوشت خر کوهی گرمتر بود باصحاب کد سخت
وابدان بیشتر بود ووی بدترین گوشتها بود **لحم السنور** گوشت
گربه گرم وتر بود وگویند سرد وتر بود بالنسبة الی بواسیر را نافع بود وسحی
کرده بود ودر دیشت را معید بود **لحم الجزور** گوشت شتر بچه
بغایت گرم بود ومصلح اصحاب کد سخت وریاضت بود وگویند مصلح
اصحاب عرق النسا بود ودر آخر تب ربع نیکو بود وغذایی غلیظتر

از مجموع گوشت وخوش وسخت ومولد سودا بود ومصلح آن
زنجبیل پرورده بود **لحیة التیس** بپارسی ایلج گویند وبعربی
اذناب الخیل وباصفهانی سنک قابض ویابس بود چون سنی به
بندد واز ان رحم ومجموع اعضا ونیکوترین وی تر وتازه بود و
طبیعت آن سرد بود در اول وخشک بود تا سیوم وگویند در دوم و
گویند گرم بود در اول اعضا را سخت کند واز بهر این است که در تریاق
مستعمل است ودر وی قضیبی بود مانند تخم گل وخشک آن ریشها
کهن را نافع بود واصل وی چرک گوش زایل کند وپاک کرداند ووی
ریش شش را نافع بود وعصاره وی نفث دم وترف الراسود دهد
ومقوی معده بود وسودمندترین چیزها بود جهة قرحه امعا وشکم
بربندد وجراحتهای عظیم باصلاح آورد وچون بدان بهند اگرچه
منقطع شده باشد وبدل ان تخم وکلما داست بوزن آن **لحام
الذهب** لذاق الذهب گویند ونیکوترین آن معدنی ارمنی بود وانچه
معمول بود از بول کودکان وسرکه درهاون مسین سازند طبیعت آن
حار یابس وحاد قابض بود مسخن ومعفن ولذع بود نه سخت گوشت
زاید بگدازاند وجراحتهای دشوار نیکو بود وپاک کرداند ولحام الذهب
را شکار الصناعه وگویند ونه شخار است وصفه شخار گفته شد
لسان الحمل نباتیست مانند زبان بره وبشیرازی ورق بارتنگ بود
وآن دو نوع بود وبزرگ وکوچک وورق نوع کبیر بزرگتر بود وجوهر وی
مرکب بود از مائیه وارضیه بمائیه مبرد بود وبارضیه قابض و
سودمندترین برگ تازه بود وطبیعة آن سرد وخشک بود در دوم
وورق آن قابض رادع بود ومنع سیلان چون بکند وخشک وی
نزار لذاع بود واصل وی چو دار زدن بیاویزند خنازیر زایل کند

وا ورام کرم و شری و مار فارسی و داء الفیل و قلاع را نافع بود و سیاهی
چشم را بدان بکدازند و کویند تب غب را مفید بود چون بیاشامند
از اصل وی سه عدد در چهل و پنج درم شراب ممزوج و کویند
درم پنج چهار اصل بر کزند کی سك دیوانه نهادن سودمند بود
و کویند مضر بود بسینه و مصلح وی مصطکی و سلیخه بود و بدل
ورق آن ورق حماض بستانی بود **لسان الثور** حشیشة له
بادروج کاوزبان کویند و کویند نوعی از مرو است و نیکوترین آن
شامی یا خراسانی بود غلیظ ورق و بر روی آن نقوط و افر بود و
مولف کوید این نوع در ولایت شهر بلك بسیار بود و طبیعت آن
کرم و تر بود در آخر درجه اول و اینجه خشك بود رطوبت آن کمتر
بود و کویند سرد و تر بود در سوم و سوخته وی قلاع اطفال را
نافع بود و زایل کند والتهاب دهن را ساکن کرداند و وی نافع بود
و تریاقی دو درم بود و سرفه و خشونت سینه را نافع بود بود چون
بالنبات بپزند و کویند مضر بود بر سپرز و مصلح آن صندل سرخ
بود و بدل آن بوزن ابریشم سوخته و چهار دانك وزن آن افسر
اترج و بدل آن بادرنجبویه است و هندبا و مصلح آن هلیله فربا
و بدل آن دو وزن آن پوست ترنج بود **لسان العصافیر** تخم
درختیست که از ابیاری تخم آهو خوانند و زبان کنجشك نیز کویند
و طبیعت آن کرم است در دوم و تر است در اول و در ورق
درخت آن قبضی بود و ابن ماسویه کوید در حاضره نافع بود و
سنك بریزاند و باه را زیاده کند و قوت مجامعت بدهد و بعضی
کویند خفقان را نافع بود و بدل آن بوزن آن تودری سرخ بود و
کویند بدل آن نیم وزن آن بهمن سرخ است **لعبة بربری**

بعضی کویند خربت ماند سوریجان و لعبتش سوریجان کسند و در
مصر عکنه خوانند طبیعت آن کرم است در سیوم و محرك شهوة
باه بود و کویند نوعی از مرو تیج است و بدل آن بوزن آن جوز مشرم
بوزن آن تودری زرد هم بود و کویند بدل نیم وزن آن فلفل بود
لعاب مختلف بود بسبب انواع و بحسب مزاج محض و قوة
وی منضج و محلل بود و کلف و غش را زایل کند و محلل دم میت
بود **لفاح** ثمر یبروج است بپارسی شابرج خوانند و مغد
نیز خوانند چه معد اسم بادنجان است نیکوترین آن بزرك و بوی
بود رسیده و طبیعت آن سرد و تر بود تا سیوم و کویند در وی
حرارة بود و کویند خشك بود در سیوم و لبن وی کلف و غش
را قلع کندی لدغ و تخم وی با عسل و زیت چون بر کزند کی عقرب
و مودی نهند نافع و ورق کو دله وی فاد زهر عنب الثعلب است
که قاتل بود و بوییدن وی صداع را سودمند بود و منوم بود
و بسیار بوییدن وی سکتة آورد خاصه ابخره ورق وی ابیض
بود و اولی آن بود که با برم بسویند و چون طفلی بغلط از وی بخورد
قی و اسهال پیدا کند و سرخی چشم و انتفاخ مانند مستان و
مداوای نفی کند و بروغن کاو و عسل و بعد از آن انیسون
خورند و بعضی را اطبا کویند در آب سرد نشینند و بدل آن نیم وزن
آن جوز ماثل و نیم وزن آن بزر البنج است و کویند بوزن آن جوز القی **لك**
صمغیست که از طرف دریا بار اورند و مولف کوید بشیرازی رنك و رنك
لکا خوانند و از وی کنا و سازند جهة سرخی روی زنان و بعضی کویند
ثفل است و این خلافست که ثفل آن بشیرازی دوس خوانند و باید که
لك مغسول استعمال کنند و غیر مغسول استعمال نشاید و صفت غسل

وی آنست که لك منقی از چوب بیك بکوبند و آبی که ریوند چینی و بیخ
اذخر دران جوشانیده باشد اندك اندك بران زنند و در هاون غربیك
می دهند و بعد ازان بحریری تنك صافی کنند آنچه در منخل ماند دیگر
باره همچنان کنند و رها کنند یا در ین آب بنشیند پس آهسته آهسته
آب از وی می برند تا لك بماند و خشك کرده اند آن زمان سحق کرده
استعمال کنند طبیعت ان کرم و خشك بود در اول و اسحق بن عمران
کوید کرم و خشك بود در دوم و خفقان و یرقان و استسقا را نافع
بود در جکر را عظیم سودمند بود و قوة آن بیهده و سده آن بکشاید
و معده را نیکو بود و مقدار ماخوذ از وی یکدرم تا یکمثقال بود و چون
با سرکه بیاشامند چند روز بیاشامند کرم را لاغر کند و مضر بود
بابدان لاغر بقوة و کویند مضراست بسر و مصلح وی مصطکی بود
و بدل وی در تفتیح سده و ضعف جکر چهار دنك و زن ان ریوند
و نیم وزن آن اسارون و چهار دنك وزن ان طباشیر سعید بود
لوز حلو بیارسی بادام شیرین کویند نیکوترین ان بزرك فربه بود پوست
تنك و طبیعت وی معتدل بود در کرمی و سردی و تر بود در دوم
و کویند کرم و تر بود در اول و غذای متوسط دهد میان کثرت و
قلت و مسمن بود و سوبق وی سرفه خشك و نفث دم را نافع بود
و سینه پاك کرداند و حرقت بول ساکن کند و چون با شکر بخورند
منی بیفزاید و مثانه را و شش را نافع بود و شکم و امعا را اندخاص
که با بیخ خورند و کرندکی سك دیوانه را نافع بود و بریان کرده معده
را سودمند بود و دشخوار هضم بود و مهیج صفرا و مصلح وی شکر بود
و بعضی از بادام متولد شود و غثیان و کرب و عشی آورد و مداوای
نفی کنند بعد ازان برب فواکه ترش مانند سیب و عنب

و ریباس و مجموع آنچه در مداواه کفته شد و بادام تر خون با پوست
خورند وقتی که هنوز صلب نکشته باشد لثه و دهان را نافع بود
و حرارة ان ساکن کرداند برودت و حموضه که در پوست سبز
ظاهر وی هست **لوز مر** بهترین بادام تلخ آن بود که بزرك و
روغن دار بود طبیعت وی کرم و خشك بود در دوم و مسیح کوید
کرم بود در سیوم و در او جلا و سقبه بود و از خواص وی آنست
که سبش بکشد و کلف را زایل کند طلا کردن و شری و بهق را نافع بود
و با عسل طلا کردن نمله را سودمند بود و کزندکی سك دیوانه و درد
کوش را مفید بود و چون سربدان بشویند با شراب خمار زایل کند
و چون پنج بادام این بخورند منع مستی بکند و کویند بجای عدد واکر
بادام تلخ روباه در طعامی بخورند بمیرد و اکل وی قوة باصره بدهد
و با نشاسته نفث دم را نافع بود و یاری دهد بر نفث دم اخلاط
غلیظ که از سینه و شش و بول براند و عسر البول را نافع بود و سنك
بریزاند و مضر بود بمعاد و مصلح ان بادام شیرین و نبات و خشخاش
بود و جمله درخت وی در قوة مانند درخت وی بود **لوبیا** لوبیا
بن کویند و تام خوانند و وی مسهلتر از ماش هضم شود و بی وزاید
و نفخ وی کمتر از باقلا باشد و نیکوترین وی سرخ بود که نیز خنیده
باشد طبیعت وی کرم بود در اول و معتدل بود در تری و خشکی
و کویند سرد و خشك و سرخ از وی کمتر از عیزوی بود و آبی که لوبیا
را در وی پخته باشد حیض براند خاصیه سرخ وی و ورم نقاش
پاك کرداند و بول براند و فربه کند و سینه و شش را نافع بود و مشیمه
اخراج کند و جبین بینداز و مولد خلط غلیظ بود بلغمی و اخلاط
بد و نفخ و معتی بود چون با زیت و مری و سرکه با خردل و نمك

بلغم

وفلفل ودارصینی وصعتر مستعمل کنند وشراب بر سر آن شامیدن ضرر کم کند **لوف** بپارسی پیل کوش خوانند وان سه نوع است نوعی را بیونانی دارقطن کویند ومعنی ان لوف الحیه بود ولوف السبط وان لوف الکبیر است ویکنوع بیونانی ارن خوانند وبزبان بربری ارنی وبزبان اندلس صاره کوف الصغیر وان را لوف الجعد کویند ونوع سیوم بیونانی اریصاون خوانند وان صنوبر است واهل مصر ارادویه خوانند ولوف الجعد ابخی بود از سبط ولوف السبط ارضیه در روی بیشتر بود وبزرکتر از جعد بود وطبیعت آن کرم وخشک بود در آخر درجه اول وجعد در درجه دوم ومفتح سدد بود ومقطع اخلاط غلیظ لزج معطی معتدل وبیخ ان کلف وبهق وعشن زایل کند چون باعسل طلا کنند ویاب شراب شقاق را نافع بود وبخور از سرما بود و ورق وی جراحت بد را نیکو بود واکر از بیخ وی در بدن بمالد افعی ویرا نکزد وتخم وی بجه بیندازد چون مقداری حب از ان با سرکه ممزوج بیاشامند وازخوردن وی غلطی غلیظ متولد شود **لوفا** صاحب منهاج کوید قنطوریون دقیق است وصاحب جامع کوید نوعی از حی العالم است که از ان اذان القیس خوانند وصفت هر دو در باب خود کفته شد **لوطوس** چند نوع فاد بستانی بدین اسم خوانند و کفته شد وبشنین را نیز هم بدین اسم خوانند وبشنین نوعی از نیلوفر است که در مصر و براحیری کویند وانرا ان نیلوفر اعرابی خوانند وکویند لوطوست نوعی از سدر بری است واین قولی بعید است **لولو** بپارسی مروارید خوانند واجود وی سفید شفاف بزرک بود طبیعت ان سرد وخشک بود ولطیف در دل را نافع بود ومنشف ومقوی آن بود وصحت چشم نکاه دارد وکویند مضر بود بمثانه ومصلح

آن بسد بود وبدل آن یک وزن ونیم آن صدف صافی بود وابن زهر کوید چون در دهان نکاه دارند قوت دل بدهد **لیمو** صاحب منهاج کوید مانند اترج بود بفضل وی مانند پوست وی در دماغ وورق وی کرم وخشک بود در اول وحماض وی مانند حماض اترج بود در منفعت وبقوم بلکه اقوی بود ونشاید که با پوست آب ازوی بکیرند معتصر باید کرد که بعد از ان آب ازوی بکیرند تا عصیر قشر وی بیامیزد که پرورده بشکند **باب المیم** **مامیثا** دو نوع بود یکنوع کل وی سرخ بود وانرا ارغاموني کویند وذکر رفت ویک نوع کل وی زرد بود ونیکوترین زرد وکل بود ازوی شیاف سازند وانرا عصاره مامیثا وشیاف مامیثا کویند طبیعت آن سرد وخشک بود در اول وقابض بود وورم حاره را نافع بود وابتداء رمد را سودمند بود ومقوی عین بود وفرح را نافع بود **ماهودانه** ماهو بدانه نیز کویند بپارسی حبة الملوک خوانند وان آزمایش بزرکتر بود ولون آن تیره بود که سرخی زند وچون در غلاف بود مانند لوبیای کوچک بود وبرنک غلاف وی سفیدی کراید ومغز وی ابیض بود وصاحب جامع کوید در ماهیت وتفسیر وی که کفته سهو کرده است از نهر اکبر وی تفسیر ماهودانه نکرده است وتاویل ان کفته است ای قایم بنفسه ای انه یقوم بذاته فی الاسهال وحال الکه ان را ماهودانه خوانند ماهو بدانه وبعضی دند احب الملوک خوانند ودند غیر حب الملوک است و صفة آن در دال کفته شد وطبیعت حب الملوک کرم وخشک است در دوم استسقا ومفاصل وعرق النساء وقولنج را نافع بود و چون بیندورق آن باحروحیی ورق آن بیاشامند وی لبنی تمام داشته باشد مانند یتوعات واکر از حب وی شش هفت دانه حب

سازند و فرو برند مسهل بلغم و مره و کیموس ماهی بود لیکن آب سرد
از پی آن بیاشامند و شربتی از وی تا با نیم حب زیاده نبود و اگر بخایند
یا نرم بکوبند مسهل بافراط بود و اگر ناکوفته همچنان درست فرو برند
اسهال باعتدال کند و معنی بود بقوم و معده را موافق نبود و یتوعات
اسهال کند و لبن وی چون بیاشامند فضل لبن یتوع کند و مصلح وی
انیسون بود و گویند بدل آن حب الخروع است با یک وزن و نیم آن
حب النیل **ماهی زهرج** معنی آن بپارسی سم السمک و دو آن پوست
بیخ نباتیست و صاحب منهاج گوید که درخت وی ماننده درخت [illegible]
بود دراز بود در لون وی غبری بود که بصفرت مایل بود و مولف گوید
درخت ماهی زهره بدرازی یک گز و نیم بود کما بیش و گل وی زردی
خوش رنگ بود و میانه گل وی سرخ بود اندکی و گل بچیده برای دوراء وی
بر تیری کنند و اصل وی یکی بود و شاخها بسیار داشته باشد و گویند
از یتوعات است طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم نقرس و درد
مفاصل و وجع ظهر و ورک را مفید بود چون در ادویه مسهله
استعمال کنند و از خواص وی آنست که چون در آبی اندازند که ماهی
در آن و آن بود و با آب آمیخته شود ماهیان مست شوند و بروی
آب افتند شربتی از وی یک مثقال بود با نبات و اگر در مطبوخ کنند
با ادویه چند دیگر از دو درم تا سه درم بود و مضر بود بمعا و باید که
بروغن بادام چرب کنند با کتیرا و نشاسته و انیسون آمیخته کنند
و از اسکران الحوت خوانند و سه نوع بود دو نوع کوهی و یک نوع دشتی
و جبلی بقوت تر بود و ازاریصیه خوانند و قاوس گویند و یکنوع
بستانی معروف بود بماهی زهره **مازریون** خامالاون گویند و آن
دو نوع است یکنوع انخیص خوانند و آن مازریون سفید است

وصفت آن گفته است شد و یکنوع دیگر مولف گوید مسب رو
خوانند و ورق آن از ورق زیتون کوچکتر بود و از ورق مورد بزرگتر
و سبزتر بود و لون آن بزردی زند و بپارسی هفت برگ خوانند
و نیکوترین از این دو نوع بود در قوت مانند شبرم بود و نوع سیاه
از سپید کم بقوت تر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم
بر بهق و برص و نمش طلا کردن نافع بود و با عسل بر خشکریشات
طلا کردن سودمند بود و مسهل ماده اصفر بود خاصیه چون تر بود
در وقت گل و مسهل دیدان و حب القرع بود و سودا بر اندیا ادویه
که مناسب بود با شراب چون بیاشامند کزندگی جانوران را
نافع بود و شربتی زیاده از دو دانگ بود و باید که مدبر کردن وی چنان
بود که بگیرند مازریون تازه بزرگ و ورق در سرکه خیسانند دو شبان
روز و بعد از آن استعمال کنند یا سرکه تازه بر سر آن کنند تا سه نوبت
بشویند و در سایه خشک کنند و اگر تعجیل بود در آفتاب خشک
سازند و بعد از آن استعمال کنند و اگر در سرکه نهاده بر سر زنماد
کردن بگدازاند و جگر را مضر بود بغایه و رطوبه جگر بخورد و مجموع
جسد مازریون چون مدبر کنند و بکوبند بغایه تر خرد و کتیرا الصاقه
کنند و بروغن بادام شیرین چرب کنند و اگر خواهند با ادویه که مصلح
وی بود بیامیزند مثل تربد و افتیمون و هلیله زرد و ورق گل و ریوند
و مکون کرمانی و علک هندی دوا مواقف بود جهة علل مزمنه
سودا اگر با اسهال بیرون آورد و نافع بود دردهاء بلغمی را و اگر
خواهند که ماده اصفر برانند باید که مدبر کرده وی با ایرسا و توابل
الطاس و اسارون و مرصافی و سکبینج و ملح هندی و هلیله زرد
و تخم کرفس بستانی و عصاره آفت علی و عصاره افسنتین و سنبل

ومصطکی بیامیزند و آب عنب الثعلب و رازیانه که کوفته باشند و
جوشانیده و صافی کرده بیاشامند و اگر طبیعت وی سخت بود مغز
خیار چنبر بآب معقول که ذکر رفته زیاده کنند و ماء اصفر بیاندو اگر در
معجون یا اقراص کنند نشاید که در غایت خوب بود و ضعفا را تحمل آن نبود
و محروری مزاج هیچ این و در زمان گرم و گرمسیرها استعمال کنند بد بود
و آن نوع که سیاه بود کشنده بود و در هر بکشند بکرب و قی و اسهال
و معالجه وی بشیر تازه کنند بیابی یا جلاب و بزرگترین معالجه مترود
با تریاق طین مختوم با آرد و زیت و آب بیامیزند موش و سگ و خوک
بکشند و بدل مازریون سه وزن آن ابرسا و دو دنگ ان مقل
الیهود بود **ماش** بع خوانند و بشیرازی بوماش و بوسیاه
گویند و جوهر وی نزدیک بباقلا بود و بیخ از وی کمتر و فاضلترین
استعمال کردن آن تابستان و نیکوترین آن سبز بزرگ فربه بود و طبیعت
آن سرد بود در اول و معتدل بود در رطوبت و یبوست چون مقشر کنند
و گویند خشک بود در اول کیموس وی محمود بود و زودتر از معده بگذرد
و خاصه مقشر وی جهت درد اعضا ضماد کردن نافع بود و اگر
خواهند که شکم براند هیچ نفخ در وی نبود بشیر خشک و روغن بادام
شیرین بپزند اما باید که دیر هضم و بی صفراوی نبود و اگر تب حاده بود
با بقلة الحمقا و کاهو و اسفاناج و جو کوفته بپزند و اگر خواهند که شکم
ببندد همچنان با پوست بپزند و آب از وی بریزند بعد از آن با ورق
حاضر بستانی بپزند و آب سماق و آب انار دانه اضافه کنند و بعوض
حرارت ساکن کرداند و شکم ببندد و اگر روغن زیت بجای آن
روغن بادام و وی مضرت را نافع بود و چون بکوبند و با آب مورد
بسرشند و بر اعضایی که کوفته شده باشد ضماد کنند قوت دهد

بطوس

و وی ملاذ را نیکو بود اما مضعف دندان بود و مضرت وی بکند دو
در وی نفخی اندک بود و جلا نبود و اولی آن بود که بروغن بادام بپزند
و در صنوبر باه مصلح وی شیر خشک انار بود و بدل آن باقلا مقشر **ماس**
بپارسی الماس خوانند و آن چهار نوع است اول هندی بود که لون
آن سفیدی مایل بود و بزرگی و لون آن نزدیک بلون نوشادر صافی
بود و بمقدار تخم خیار و کهنه تر بود و نوع دوم ماقدونی بود و لون
وی مانند نوع اول بود اما بزرگتر بود و نوع سیوم معروف بود
بحدیدی از بهر آنکه لون آن مانند آهن بود و وی ثقیل تر بود و آنرا
در بلاد یمن و بلاد سوقه یابند و نوع چهارم قبرسی بود موجود در
معادن قبرسیه و بلون نقره بود و طبیعت الماس سرد و خشک بود
و گویند گرم و خشک بود بقوت و گویند چون در دهان گیرند دندان
بشکند و بغایت محرق و معفن بود و سم قاتل بود و مداوای کسی که
آن خورده باشد قی کردن بروغن و آب گرم بود بعد از آن شیر تازه
آشامیدن و بالماس سرب یا قلعی توان شکست و چون بشکنند
بیشتر سه سو و آتش بوی کار نکند **ماميران** گویند نوع از عروق
اصفر است و از وی کمتر بود و آن صینی و خراسانی بود صینی زرد
بود و خراسانی تیره رنگ که بسبزی زند و آن عروقی باریک بود و نیکو
ترین آن صینی زرد باریک بود بر گره و طبیعت آن گرم و خشک بود
در آخر دوم و گویند در چهارم و گویند گرم است در اول و خشک
در سیوم برص ناخن و بیاض چشم زایل کند و روشنایی بیفزاید و
اصل وی یرقان را نافع بود و معص و در وی ادرار بود و مقدار
ماخوذ از وی نیم درم بود و چون با سرکه سحق کنند و بر کلف طلا
کنند زایل کند و گویند مضر بود بکرده و مصلح وی عسل بود و بدل آن

بوزن آن عروق الصفر و نیم وزن آن مر بود **ماء** بهترین آب چشمه
آن بود که ینبوع آن از طرف شرق بود و نیکوترین آن بود که بشرق
بیرون آید بر مقابله شمال و بر سنگ روان بود و براق و صافی و سبک
وزن بود و رایحه و طعم بد نداشته باشد و چون آفتاب بر وی تابد
زود گرم شود و چون از وی زایل شود زود سرد شود و بری آن در
چهارم بود و مقدار معتدل از وی آن قدر بود که غذا را یاری دهد
و باعضا رساند و رطوبات آن نگاه دارد و بدن کسب نضارت و نعومت
از وی بکند و آب ریسمانها را بد بود و بسیار خوردن وی گرانی و رعشه
و سبات و نسیان آورد و نشاید که تشنگی بر تن قوت شهوت
را نقصان آورد و مجفف چشم و مظلم بصر بود و بقراط گوید فاضلترین
آبها آب باران بود خاصه که از نیسان نیکو گیرند و قطرهای وی اندک
اندک بوده باشد و در ماه کانون بود و وی شیرین تر و سبک وزن تر
بود و سردی وی کمتر از آب چشمه بود و سرفه را نافع بود خاصه
که اثر بر جهت سعال از وی برند و آب برف سرد باشد بطبع و بکسب و
اگر باعتدال بیاشامند مبرد معده و جگر بود و هضم از قوت دهد
و مضر بود بدندان و حنجره و سینه و نقرس و امراض احشاء بارده و
عصب و مصلح وی ریاضت و استحمام بود و نشاید که بناشتا آب
خورند که گرانی و ناقصی آورد و معده را و بدن را ضعیف کند خاصه
که گوشت اندک داشته باشد و همچنین ناقهان و صاحب بواسیر
و یرقان و استسقا و مطحول نشاید که آب سرد خورند و بعد از حرکت
محکم و مجامعت نشاید که خورند که مضعف غریزی و نشاید که در
شب بتشنگی سخت که حادث شود آب خورند که حرارت غریزی
بنشاند و استسقا آورد الا اگر سبب آن چیزی گرم باشد و خشک

بود که حرارت آن لذیذ بود و وی گرم بود بعرض طبیعت بر آید خاصه چون
با نبات یا عسل بود چون با آب سرد ممزوج کنند مصروع را نافع بود و ورم
حلق و ملازه و سینه و اگر با آب سرد ممزوج نسازند مصروع را
مضر بود و تشنگی را ساکن گرداند و اگر بسیار خورند مفسد مزاج
بود و مرخی معده و دماغ را از بخار پر کند و هضم را فاسد گرداند و
سبب فساد هضم لون را زرد کند و سپرز و جگر بورم کند و مهیج
رعاف بود بالید و باید که بر روغن بادام بیامیزند تا مرخی معده نباشد
ماء اللحم باید که از گوشت محمود مانند بره و حولی و جدی و نافع
ترین چیزها جهة ضعف دل و صفت آن بقرع و انبیق گیرند و
ان عرقی بود در غایت قوت **ماء الشعیر** بپارسی جو آب گویند
و فعل وی مانند کشک الشعیر بود یعنی جو و صنعت وی در کاف
گفته شد و وی مبرد و مرطب بود حدت اخلاط بشکند و بول براند
و تبهای حاده را نافع بود ساده آن اگر به بلغمی بود با کرفس و رازیانه
نافع بود پختن و وی جگر گرم را نافع بود و خونی معتدل صالح از وی
متولد شود و تشنگی بنشاند و زود بگذرد و از معده و معا و اخلاط
سوخته با وی مستفرغ شود با احشاء سرد و نفخ بود و معده
سرد را بد بود و دفع ضرر وی بگلقند کنند **ماء الجبن** بپارسی
آب پنیر گویند کلف و جرب را نافع بود و با افتیمون مسهل
سودای سوخته بود و حرارت جگر بنشاند و حدت صفرا کم کند
و بنشاند و وقت خوردن وی بهترین بهار بود و مقدار شربتی از
وی هر روز سه نوبت یک رطل بغدادی بود و میان هر نوبتی دو
ساعت باد تنگی ملح هندی بود و فاضلترین آن بود که از بز سرخ جوان
ازرق چشم گیرند که علف خورد نه گرسنه و اگر احتیاج بعلف بود

آردجو وکاشني وخيار وران بايز دهند **ماء الورد** بپارسي گلاب
گويند واجود ان بيز طعم تلخ بود وطبيعت آن سرد بود وگويند گرم
بود واين هردو قول جالينوس است وگويند سرد بود در اول ومعتدل
بود در رطوبت ويبوست مايل به رطوبت ويبوست بود مقوي دماغ
مسکن صداع حاره بود ببويدن وطلا کردن قوة دل ومعده بدهد
طلا وشم وشراب ولثه را سخت کند ودرد چشم را ساکن کند و
حرارت ان بنشاند وچون بياشامند نفث دم وغشي وخفقان
گرم را نافع بود ومقوي چشم بود بقطر ني وقبضي که در وي هست
وچون بر سر ريزند حمار تحليل کند وصداع را ساکن کرداند وبسيار
ريختن بر موي زود سفيد کرداند ومقوي معده بود ومخشن سينه
ومصلح وي جلاب نبات بود **ماء الکافور** نيکوتران بود که مانند
روغن بلسان بود طبيعت وي گرم وخشک بود در سيوم منفعت
وي ان است که محروري مرا جرا صداع انگيزد ودفع مضرة وي
بروغن بنفشه کنند که با وي خلط کنند وسرد مزاج وبيمار او
در زمستان وشهرها سردسير موافق بود ومام جوبه وبوخنا
ورازي گويند چون بشکافند اين آب از وي روان گردد وگويند کافور
بود که با پوست درخت مختلط شده باشد بپزند وصافي کنند وآن
آب دهني از وي بگيرند وخاصيت وي آن است که چون در
طعامي کنند مگس گرد ان نگردد **ماء النون** آب ماهي نمکسود
را ماءنون گويند وان مري بود در اکثر حالات وگرمي وخشکي وي
کمتر از مري شعيري بود چون بدان حقنه کنند درد وركه وعرق
النسا وقرحه امعا را نافع بود ودر چيزها منعفن کرده امعا بود
خشک کرداند وقطع بلغم بکند **ماء الملح** ديسقوريدوس

گويد قوة فعل وي مانند نمک بود وقايم مقام آب دريا بود در منفعت
ماء العسل گرم بود قوة معده سرد بدهد واشتها بياورد وبول
براند وامراض بارده را نافع بود ومسهل طبيعت بود چون خلطي باشد
که مستعد دفع بود وشکم ببندد چون در معده قوي وي نفوذ
کند خدا او بر بدن بود واگر زن بياشامد وفراق زود نک ناف پيدا
کند اگر آبستن باشد واگر نکند نباشد ومضر بود باصحاب برا ودوم
گرم ومصلح ان ربوب فواکه حامضه بود وصنعت ان يک جزو عسل
ودو جزو آب بجوشانند تا ثلثي بماند فرو گيرند واگر خواهند که گرمي
وي زياده شود مصطکي وزعفران وزنجبيل وقرنفل ودارفلفل از
هر يک قدري اضافه کنند وصفة با الاصول ودر آخر کتاب مسطور
خواهد شد انشاء الله **ماء الفراطين** شرابيست که از انگور بقون
گويند وصاحب منهاج گويد از خمر يا از مثلث با عسل ودار وها گرم
سازند وصاحب جامع گويد ماء العسل است وگفته شد **ماء
الجمد** بپارسي ايکه گويند صاحب جامع گويد از بازرگانان شنيدم
که بطرف هند متردد بودند وازغير ايشان ان افاليم ديگر که ان است
سياه مانند مداد ناخوش بوي وان از شکم ميگيرند که از اجمد خوانند
ودر تحرجين بود ودر ابرون کيسه زهر وي بود وخواص وي
انست که هر عضوي که شکسته گردد ومدهني از ان آب بياشامند
در زمان عضو درست کرداند فتبارک الله احسن الخالقين **ماء**
ماميج مامي دراراست مانند مار واز اماد ماهي خوانند ومنا
وي در بحر استقصا مستغرق است وموقوف ملاح استيباط
است **منثا** درخت که مدانراست وآن نوعي از مار بود
است وگرهه دانه تحموري است ونوعي ديگر هست وازرا انحيص

اشخیص گویند و تخم وی را دیون خوانند و صفت هر دو گفته شد
مثلث آب انگور بود که بجوشانند و کف از وی بگیرند تا جهار دانگ
بسوزد و دو دانگ بماند بس فرو گیرند و استعمال کنند و منافع وی
نزدیک بخمر بود و خونی صالح روشن از وی متولد شود و هضم غذا
بکند چون با آب بیامیزند بخوری را نیکو بود **محروث** اصل انجدان
است نیکوترین آن سفید سبک بود مانند مرآدمی بود چون بکوبند
ریشه ریشه گردد مانند پی قوابس شاند که طبیعت آن گرم و
خشک بود و بر هضم یاری دهد و معده و معا را پاک کرد اند و محلل
ریاح و نفخ بود و بقوة و منفعت نزدیک بحلتیت بود و مقدار ماخوذ
از وی نیم مثقال بود و اسحق گوید مضر بود بر شش و مصلح وی عسل
بود و مولف گوید در روزگاری از انعسل مرتی میکردم و در تقویت باه
سرد مزاج زیاده از حلتیت بود و بکرات امتحان رفته و حلتیت
صمغ وی است **مخلصه** اهل اندلس مخلصه را محاجم
خوانند و الوج گویند و آن سه نوعست مولف گوید یک نوع شر از وی
و برا کار لیسک خوانند و لحم وی بغایت تلخ بود و گل وی ازرق بود
و در کوهستان و نبات وی مانند کشنیز کوهی املس بود و بعد
بزرگتر بود و تخم وی هم بزرگتر بود و هم تلخ و در مرغزارها روید که
در حضیض جبال بود و گل وی برخی گراید و نوع سیوم در
رمل روید و نبات وی کوچکتر بود و گل وی سفیدی بود که
در وی زردی و سیاهی بود و مولف گوید نیکوترین آن شبانکاره
بود که از کوهستان انجا آورند و خواص وی آن است که هر کس که
یک شربت از وی تناول کند از گزندگی مار و عقرب و افعی یک
سال تمام ایمن باشد و اگر مار یا عقرب یا افعی گزیده باشد یک

شربت از وی بیاشامد البته خلاص یابد از مضرت سم آن و یک شربت
از وی از یکدرم تا یک مثقال بود با دهن زیت و مجربست و بکرات
امتحان رفته والحمد لله علی ذلک کثیرا و مولف گوید شخصی در
نزول آفتاب بحمل سه روز هر روز یک مثقال مخلصه با آب یا
شراب بجرع کرد و در آن سال چند نوبت وی را سم دادند و بر وی
کارگر نشد مثل دود آهک و نیم الماس یک نوبت بوی دادند و
یک نوبت زهر افعی و چند سمیات دیگر بروی هیچ عمل
نکرد و چون تفحص کردند در اول سال مخلصه خورده بود
چنانچه یاد کرده شد و مجربست تحقیق این دوا و مخلصه از بهر
آن نام نهاده اند که از همه زهرها خلاص دهد و مردم احتشام
از اداره شنات مستعمل به بصل الزیر خورند و کمتر بیمار شوند
و اگر موذی بگزد چندان اذیت نیابد و همه وقت خورند و مولف
گوید حجر التیس که عبارة از بادزهر است و از ایل کوهستان شبانکاره
می خیزد چون آن حجر در سودن باخر رسد در میان آن البته
دانه یا قدری حبوب باشد و آن دانه و حبوب مخلصه بود و بدان
بادزهر جمع میشود و بز و را ایام می بندد و بزرگ میشود و غذای
آن گوسفندان بغیر از مار و مخلصه نیست و فی الجمله تریاقیت
در وی هست **مخ** بپارسی مغز گویند و وی لذیذتر آن
دماغ بود و نیکوترین و موافقترین مغز ساق گوساله بود و ایل
بعد از آن گاو و پس بر وی گوسفند و طبیعت آن گرم و تر بود
و مسخن و ملین و کثیر الغذا بود و بهترین آن بود که در اخر
تابستان بود و محلل صلابات بود و چون زن بخود برگیرد
و فرزجه از مغزها محمود و صلابة رحم را نافع بود و اعضا

صلب را لزم کرد اند وشقاق دست و پا را نافع بود و وی مسلطی معده
بود بشهوة ومعنّی چون بسیار بخورند ومصلح وی ابازیر گرم بود و
صعتر و نمك و اعداد آن **مخیص** بشیرازی دوغ گویند ونیکوترین
آن بود که از گاو خوان کیرند و صنعت آن در لبن حامض گفته شد
مداد نیکوترین مداد آن بود که سبك وزن و بغایت سیاه
بود وطباع انواع آن گرم بود و مجفف لاهندی که بولس و بر ا
از مبردات شمرده چون بر ورم گرم طلا کنند نافع بود و با اندکی
زعفران بر پیشانی طلا کردن صداع را سود دارد بیر مرغ **مرزنجوش**
مردقوش گویند بپارسی مرزنجوش خوانند و بعربی اذان
الفار وصفت آن در الف گفته شد طبع وی استسقا را نافع بود
واسحق گوید مضر بود بمثانه ومصلح وی تخم تره بود و بدل وی
افسنتین و گویند دو وزن آن مرماحوز یا ورق یاسمین یا
شابانك و گویند وزن آن نیم وزن آن فلفل است **مران** مالیان
خوانند و آن درختیست باریك و دوا از وی چوب وی بیزه
سازند ودر ملك شام بسیار بود و ورق وی زرد بود و
در وی قبض و تخفیف بود عصاره ورق چون بیاشامند
کشنده بود **مر** صمغیست که بونانی مر یلجو اند و وی خالص بود
ومعشوش بود وغش وی ببعضی از صموغات کنند کرا ان ابار بارینی
خوانند وقارفا بن گویند وان نوع کشنده بود و نیکوترین مر آن
بود که بسرخی مایل بود و خشبوی بود و زرین و صافی و بغایت تلخ
بود وطبیعت آن گرم است در سیوم و خشك است در دوم و ملطف
و منضج و محلل ریاح بود و در وی قبضی و الزاقی بود و در
داروها عظیم مستعمل کنند از افراط منفعت آن و منع عفونت کند

تا بحدی که میت را نگاه دارد از تغییر واثر ریشها را زایل کند و چون در
درد دهان نگاه دارند بوی دهان خوش کند و اورام بلغمی را نافع بود
واگر با افسنتین یا برسیس یا عصاره سداب حقنه کنند حیض براند
وبچه مرده بیرون آورد بزودی و مقدار با قلا بی میان گرم بوزن عباره
از دوازده جو باشد بیاشامند سرفه مزمن و عسر النفس و درد سینه
و پهلو و اسهال و قرحه امعا جمله را نافع بود و چون در شیب زبان
بایستد پیچ حل میشود و فرو برند خشونت قصبه شش را نرم گرداند و
آواز صافی کند و کرم بکشد و چون با شراب بیامیزند و در شیب بغل
بمالند تن ابط زایل کند و چون با خمر و زیت مضمضه کنند لثه و
دندان را محکم کند و چون بر ریشهای سر باشند نیکو گرداند و چون
با افیون و جند بیدستر و مامیثا بیامیزند در بیم دورم گوش را نافع بود
و با سلیخه و عسل ثالیل را سود مند بود و با سرکه قوبا را و اگر با لادن
و خمر و روغن مورد بر موی مالند از تساقط منع کنند و ریم دمش
که در چشم بود و تاریکی و سپیدی ان را زایل کند و ابن خراز گوید چون
سحق کرده با آب موی دهر بشند و زنی حمول سازد بوی نتن که از فرج
وی دهد زایل کند و اگر بر زیت فلسطینی سرشته بر انگشت بزرگ
پای راست طلا کنند قوت مجامعت تمام بدهد مادام که بر ابهام وی
بود و چون با سرکه سحق کنند نیکو ما جون مرهم شود و بر سر مالند درد سر
و صداعی که سبب آن معلوم نباشد زایل کند و رازی گوید درد
کرده و مثانه را نافع بود و مفاصل را زایل و زهر هار را نافع بود و کرمها
را بیرون آرد و محلل اورام بود و سپرز را بغایت معین بود و چون
با شراب بیاشامند گزندگی عقرب و استرخاء معده را سود دهد و
مسهل ماده الصفر بود و اگر زن نیم درم با صعتر بیضه بجوشانند بیاشامند

منع خون رفتن بافراط بکند و باد ببندد و اگر با سداب و زعفران سازند و
زن بخود بر گیرد بچه بیندازد و اگر با آب ترب حل کنند و بر خون منجمد که
در شبکه چشم منعقد شده باشد طلا کنند تحلیل دهد و اگر بر کلف
طلا کنند و بدان ادمان نمایند زایل کند و چون با سرکه و روغن گل حل
کنند و بر شعر طلا کنند خشک کند و زایل کرداند و چون با کندر
و زعفران حمول ترجیر زایل کند خاصه که از رطوبت بود و ابخره وی
مصروع و مسدر و مسوم بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی
عسل بود و بدل وی بوزن وی صمغ بادام تلخ بود با قصب الذریره
و قسط تلخ و قفاح اذخر **مرباقلن** معنی ان لا دو الف ورقه بود
و صاحب جامع گوید که جزیل است و گفته شد و طرقیان از اخذ ماه
گویند **مرامیر** هو مر المجوس و هو الهرانده خوانند و طبیعت ان گرم و
خشک است در دوم و در وی تحقیق بغایت بود و بجوهری گوید سنگ
مثانه بریزاند و بول براند و صاحب جامع گوید نیکوترین ان گل وی
بود و ابخره تازه بود طبیعت آن سرد و خشک بود با اعتدال خون را ب
بندد از جراحتها چون کوفته بران و چون بر زنند و آب ان بیاشامند
بول براند و فضول بگدازاند و معرفت وی در بابها گفته شود **مرو**
انواع است نوعی خوشبوی وی را مار خوانند و بر شیرازی مرو خوش
گویند و گفته شود و نوع دیگر را دارماد دارمک گویند و آن سر و
سفید بود و معتدل بود در حرارت و رطوبت و در وی تفریح بود
و لسان الثور است و گفته شد و یک نوع خراسا گویند و هم گفته شد
و یک نوع اردشیر داد خوانند و اردشیران گویند و آن بر شیرازی
مرو تلخ خوانند و بلفظی دیگر مرماهان گویند و طبیعت ان گرم و
خشک بود در دوم محفف و محلل بود و بلغم بود و سده بگشاید

و صداع سرد و درد معده که از بلغم بود سود دهد و اسحق بن عمران
گوید دار بابیر و سفید است و حب وی هم سفید بود و مولف گوید
انواع مروارید هیچ کدام حب سفید نیست الا مرو تلخ که خود و حب
هر دو سفید اند و این نوع مشهور بود بمرو سفید پس بدین تقدیر
غیر لسان الثور باشد و نوعی دیگر هست از مرو که از اهسیادر خوانند
و آن کاو چشم است **مرقشیشا** ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی
بود و هر جنسی مشابه بود بجوهری که بوی منسوب بود در لون
و از احجار النور خوانند و حجر الروشنایی خوانند از بهر روشنایی
چشم و طبیعت ان گرم و خشک بود در سیوم مقوی چشم بود و
دیسقوریدوس گوید قوت وی سوخته و ناسوخته مسخن و محلل بود
چشم را جلا دهد و منضج اورام حاسیه بود چون با راتینج خلط
کنند و گوشت زیاده بخورد در ریشها و رازی گوید چون آن گردن
کودک بیاویزند از هیچ نترسد و اگر با سرکه سحق کنند بر برص و غش
طلا کنند زایل کند و گویند محلل بود که در زیر چشم باشد در مرهمات
محلل استعمال کردن نافع بود و قاطع دم باشد و بدل ان مغنیسا
بود **مرداسنج** مرتک گویند بپارسی مرداسنگ و سوبانی میدد
خوانند و نیکوترین آن اصفهانی بود براق که میل بزردی زند و
طبیعت وی ببردی مایل بود و مغسول وی بحال سردی بود و قابض
و محفف و از خواص وی انست که چون در سرکه اندازند سرکه
شیرین شود و اگر در نوره بود بدن سیاه کرداند و وی ماده مرهمها
بود و بوی بدن خوش کند خاصه شب بغل و کلف زایل کند و آثار
چون برده و آبله و سیاهی زایل کند و منع عرق بکند و گوشت
برویاند و مغسول وی چشم را جلا دهد و چرک وی بشاید

از بهر آنکه کشنده بود بول ببندد و نفخ در بطن و حالبین پیدا کند
و قبض زبان بکند و باشد که قولنج ایلاوس آورد و باشد که اطلاق
بول و غایط کند و مداوای وی قی کند بعد از آن بشراب و عسل
مرنی و اسفیذباج و چون در شب بعسل بمالند در ضماد است سوی
دل کند پس اولی آن بود که با روغن گل بیامیزند و رازی گوید کسی که آن
خورده باشد اول معالجه آن قی کند بطبیخ شبت و انجره کند بعد از
آن مقدار سه درم مریاب نیم گرم بیاشامند و لحوم الجرفان و سرکه
خمر سیاه از عقب بدهند و بدل آن اقلیمیا بود **مری** بپارسی
ابکامه بخارایی بود و ابکامه دقیق گویند و آنچه از جو سازند گرم و
خشک بود تا سیوم و گویند گرم است در اول و خشک است در دوم اخلاط
غلیظ را بزاید و نشف بلغم بکند و پاک گرداند و بوی دهان خوش کند
و ریشها عفن را نافع بود و در دوره و عرق النسا و رطوبت معده
را عظیم مفید بود در حقنها قولنج مستعمل کنند مناسب بود و گزنده
سگ دیوانه را نافع بود و رازی گوید مری عمل غلا کند الا از وی
الطف بود و اقوی و تسکین بادها کند و قطع لزوجات بکند و ملطف اغذیه
غلیظ بود و معطش و مسخن معده و جگر بود و مجفف آن و چون
اندکی بناشتا بیاشامند کرمها بکشد و اگر در چشم کسی که کشنده کرم را
ابله بر آمده باشد و گویند چون بدان غرغره کنند جذب بلغم بسیار
بکند از دماغ و خناق و ورم نغانغ پاک گرداند چون منفجر شده باشد
مرطیس سنگیست که در وی حشوه صحری بود و بلون لاژورد
بود و چون سحق کنند چیزی از وی بیرون آید که بوی خمیر کند و اگر
بوزن سه درم از وی بیاشامند درد دل را نافع بود **مریخ** چون
هندی خوانند و آن حبست هندی مانند دو قو او طبیعت آن

گرم و خشکست در سیوم حیض براند و سده جگر و سپرز بگشاید **مرماخوز**
نوعی از مرواست بپارسی مروخوش خوانند و نیکوترین آن بستانی سبز
بود و طبیعت آن گرم و خشکست در سیوم و گویند در دوم و گویند
خشکی وی در چهارم بود و گویند گرم بود در اول و لطیف و محلل
و مسکن ریاح و سده بلغمی بگشاید و چون سر بخار آن دارند صداع
سرد را نافع بود و وی منشف رطوبات معده بود و مقوی آن و
مقدار ماخوذ از وی یکدرم بود و منع قی بکند و چون در شراب خورند بیاشامند
مستی زیادت کند سخت و بوییدن وی مصدع بود و مصلح آن ریاحین
سرد بود و بدل آن مرزنجوش و اگر از جهت سکر بود بوزن آن اشنه
بدل آن بود با دنگی زعفران و مرزنجوش و مرماحوز و حبق فرنجمشک
و بادرنجبویه همه قایم یکدیگر اند در ابدال **مرغزی** جامه مرعز
گرم و تر بود حرارت وی از صوف کمتر بود و ملایم طبع انسان بود
و بدن را نیکو گرداند از نرمی بسیار که در وی هست و مسخن گرده و
مقوی پشت بود **مرمر** نوعیست از رخام سفید و نیکوتر آن
بود که از معدن جرغ آورند و بیونانی اسطربطس خوانند و بعضی گویند
اسطربطش جرغ است و حکیم تو بوطس گوید اسطربطش چون
بسوزانند و با ملح اندرانی سحق کنند و بدندان نیکو بمالند لثه را محکم
کند و سوختگی آتش را سود دهد و چون سحق کرده بر موضع سوختگی
افشانند نافع بود و دیسقوریدوس گوید چون از وی سوخته با آرد
سلت و زفت بیامیزند و ورم صلب بگدازاند و چون در موم روغن
کنند در معده را نافع بود و ساکن کند **مرارات** سالمترین زهرها
مرغان زهره دجاج و دراج و کبک بود و مراره جوارح بغایت قوت
بود و دماغ خاصه کار از ایشان و اختیار آن بود که زردی طبیعی

بود واگر زنگاری ولاجوردی بود وان گرم وخشك بود در چهارم وتیز
وچون با نطرون وفیمولیا بیامیزند جرب را سودمند بود ومجموع
ازالت تاریکی چشم را سودمند بود خاصه مرارات جوارح خصوص
خشك کرده وابتداء نزول آب را مفید بود وتمام زهرها طبع برانند
چون بیاشامند **مرارة الضبا** زهره آهو بود ووی نافعترین مرارات
بود جهة چشم **مرارة الحمار الوحشی** زهره خرکور داء الثعلب و
دوالی را نافع بود مالیدن وبر اثر ورمها طلا کردن سودمند بود
مرارة الدب زهره خرس تشنج وکزاز که از جراحت عصب وسردی
افتد مفید بود وشریف گوید زهره وی با فلفل وعسل که اختر بر
وسطه طلا کنند زایل کند وموی نیکو برویاند خاصه چون پنج
شش نوبت مداومت نماید واگر با سکنجبین بیاشامند درد جگر
را نافع بود ودیسقوریدوس گوید زهره خرس در منفعت نزدیك
بزهره گاو بود وچون لعق کنند صرع را نافع بود واین زهر گوید چون
با آب رازیانه وعسل در چشم کشند روشنایی آورد **مرارة البقر**
قوی مندترین زهرها چهارپایان زهره گاو بود پس کفتار بعد از آن
خرس دیگر گوسفند واجود آن زهره گاو فحل بود وآن در مرهمها کنند
جهة منع جراحتها ودردها سحق وبا نطرون وفیمولیا چون سر
بدان بشویند حزاز زایل کند وبا عسل چون تحنیك کند خناق را
نافع بود وفتح افواه بواسیر بود ووی تریاق گزندگی بود ومقدار
ماخوذ از وی تا دانگی بود واگر با دهن الورد وماء الکراث تقطیر
کنند دوی وطنین ودرد گوش را نافع بود وچون ریم از گوش
روان بود با لبن النساء در چشم چکانند وبا عسل آمیخته در فرج
وذکر وپوست خصیه را نافع بود ومضر بود ومصلح وی کتیرا بود

با عسل **مرارة التیس** نیکوترین آن زهره دکه خوان بود که بشیر ابزی
ازاد بری خوانند وکشن نکرده باشد وطبیعت آن گرم وخشك بود و
دوالی وداء الفیل را نافع بود وداء الثعلب ونزکر بر گوش بود وزهره بز
کوهی تریاق گزندگی بود ومقدار ماخوذ از وی تا دو دانگ بود ومضر
بود بگرده وزهره ومصلح وی انیسون وعسل **مرارة الخنزیر**
زهره خوك ریش گوش را نافع بود وچون با عسل وفلفل بر سر کل طلا
کنند موی برویاند مجربست **مرارة الکلب الماء** زهره سگ آبی چون
آدمی مقدار عدسی بخورد بعد از یك هفته بکشد ومداوای وی
بروغن گاو وحنطیانا رومی ودارچینی وانفحه ارنب کنند و
بروغن خوشبوی تمریخ کنند وتدبیرها لطیف **مرارة الضبع** زهره
کفتار گویند نیکوترین آن بود که از کفتار جوان گیرند وآن گرم وخشك
بود ومسهل بلغم ومقدار ماخوذ از وی تا دانگی ونیم بود ومضر بود
بزهره ومصلح وی عسل بود وصبر **مرارة الاسد** نیکوترین زهر آن
شیرابه
بود که از شیر جوان گیرند وآن گرم وخشك بود تاریکی چشم وابتداء نزول
آب نافع بود وانتشار وی مانند زهره کلك بود که مخصوص آنست
مرارة السبوط مرارة ماهی است که از اسبوط گویند ودر دجله بغداد
باشد واز آملونوس گویند زهره وی تیز تاریکی چشم وابتداء نزول آب
وانتشار را سودمند بود وشربتی از وی تا دانگی ونیم درم بود ومعده
را با لذع کند وقوة دل بدهد وگویند خوردن وی مضر بود بزهره
ومصلح وی سرکه وکتیرا بود **مرارة الکرکی** زهره کلنك گرم ولطیف
بود چون با آب مرزنجوش سعوط کنند لقوه را نافع بود **مرارة الکبش**
زهره قوچ درد گوش را نافع بود وچون با دهن وی عسل در چکانند
البتة **مرارة ارنب** زهره خرگوش با آرد جو وسداب وکندر

بیامیزند و بیاشامند شراب بیاشامند بخواب روید و اگر از آن خواهند که
خلاص یابند سرکه و بر آب دهند و بدلوی زهرم بیش بود **مرارة النمر
والافعی** کرم و کشنده و مهلك باشند کسی که از آن خورده باشد
تلخی دهان عارض شود و زردی چشم و زود باشد که بکشد و اگر
باقی ماند بیشتر چهار ساعت بماند و از همه زهرها زهر افعی
عجیب بود اگر از آن خلاص یابند و دواء وی بلبن حلیب و معجون
طین مختوم و تریاق فاروق و رب به و سیب و آب تخم ترب علاج
کنند و اگر غشی متواتر باشد ماء اللحم فراریج دهند و شراب
باندکی مشك و دواء المسك مناسب بود **مرارة الرخمه** زهره
مردارخوار بود که آن را بشیرازی دوبر خوانند با زیت که اندر گوش را
نافع بود و با روغن بنفشه درد شقیقه نافع بود چون در گوش
مخالف چکانند و آب سرد چون در چشم کشند سفیدی زایل کند
و ابن طریق گوید چون زهره وی خشك کنند در ظرفی زجاجی در سایه
و در چشم مسلوع کشند در جانب کژیده نافع بود و دیگری گوید همچنین
است و بعضی تصدیق کنند و گویند مجربست جهة لدغ عقرب و
مار زنبور و امثال آن نافع و صاحب منهاج گوید ظن من آنست که تلطیخ
کنند **مرقد** چوبهائی که از هندی تاتوره گویند و افیون را هم دو
بدین اسم خوانند و مولف گوید از مسافری بحری شنیدم که گفت در
بطن بانوره دانه بسیار بود و هر کسی که از وی بخورد حواس و حرکت وی
باطل شود بلکه بکشند و چون با آب سرد سر وی بشویند دفع با تورہ
ببرد **مرو مریر** بعضی است و آن نوعی از هندبا بری است و بغایت
تلخ بود و رازی گوید صنفی از کاهو تلخ است که شیر از وی روان بود
مرز قومی گویند و آن نبیذیست که از گندم و جو و جاورس

و غیر آن سازند و ترکان آن را بوزه خوانند و اکیمه و خوش برو خوانند
و مست کننده بود **مسك** بپارسی مشك خوانند و اجود آن تبتی بود
و گویند صینی و این واقف نقل از مسعودی کند که در کتاب مروج
الذهب و معادن الجوهر آورده اند که فضیلت مسك تبتی بر صینی
بود و جه است یکی آنکه آهو تبت بر سنبل چرا کند و بهمین و آهوی
چین بر دیگر حشائش چرا کند و دوم آنکه اهل تبت قطعا بیرون
نیاورند و همچنان رها کنند و اهل چین از نافه بیرون آورند و غش
بجای وی کنند مثل خون و غیر آن و از نوعهایی که غش توان کرد
و نیز چین دور است و در دریا ندشن و سبب نم دریا و اختلاف
هوای بوی وقوت آن ضعیف گردد و نیکوترین مشك آن بود که لون
وی زرد بود و رایحه وی تفاحی بود و از آهو جوان گیرند و بعد از
غایت نضج بود چون از وی گیرند و فرق میان این آهو که نافه دارد و آن
آهوان دیگر در لون و شاخ و شکل و صورت هیچ فرق نیست الا بعیرار
یك چیز و این آهو را دو سن بود بشکل دندان فیل و خواه مانند یك
وجب کما بیش بود و گویند قوم اینجا چون بشکار روند آلتی بتیر زنند
و نافه وی برند و خون که در نافه بود خام بود و پخته و رسیده نباشد
و بوی سهوکی داشته باشد بر چند زمان رها کنند تا بوی سهوکی
از وی زایل شود و از ماده هوا مستحیل بمشك و این دلیل است که میوه
بر درخت نارسیده بود نتوان خورد چون از درخت فرو گیرند و چند
روز رها کنند رسیده گردد و توان خورد فی الجمله نیکوترین مسك
آن بود که در وعا خود نضج یافته باشد و در نیم خود مستحکم شده
باشد و از حیوانی بود که مستحکم و تمام المواد بود و طبیعت مسك
گرم و خشك است در دوم و گویند در سیوم و قلمهان گویند

گرمست در دوم و خشکست در سوم ابن ماسویه گوید عرق خوشبوی
کند و قوت دل بدهد و شجاعت زیاده کند و مره سودا زایل کند و چون
با ادویه بود که مصلح بود در ان رحمت سختی اعضا و مقوی اندام خارجی
بود و چون بروی نهند و اعضاء باطنی بیاشامند و جماعتی از اطباء
فارس و آهواز ذکر کرده اند که در وی رطوبتی هست و بدین سبب است
که باه را یاری دهد بر مجامعت کردن بسیار و سرعت انزال و رازی
گوید چون در طبیخ حل کنند و بیاشامند دهن را اکند کند و سودمند
بود جهت علتها در سر که در سر باشد و غشی و سقوط قوت را نیکو
بود و طبری گوید ملطف و مقوی اعضا باشد بسبب بوی خوش و
چون مقدار نیم عدس از وی با مثل زعفران سعوط کنند صداع سرد
زایل کند و قوت دماغ بدهد و سپیدی که رقیق بود زایل کند و نشف رطوبات
بکند و اسحاق بن عمران گوید مرطوبی مزاج و پیران را موافق بود و
نافع بود خاصه در زمان سرد و در سردسیرها و مصدع جوانان و
محروری مزاجان بود خاصه در زمان گرم و گرمسیرها و فی الجمله
مجموع علتها که در سر بود و سده بگشاید و نافع بود جهت ریاحی که
عارض شود در چشم و جمله جسد و شکم بر بندد و زردی روی زایل
کند و عمل سموم باطل کند و خفقان را نافع بود و شیخ الرئیس گوید مسک
اجل تریاق بیش هلاهل و قرون سنبل بود و مفرح بود و توحش را
سودمند بود و تعدیل گرمی وی بکافور کنند و از ان خشکی بروغن
بنفشه و روغن گل کنند و گویند چون بدان سعوط کنند مفلوج
و مسکوت را سخت نافع بود و دماغ را پاک گرداند با ادویه که بدان
سعوط کنند و چون در دهان سخت حل کنند برفق و بر پشت بمالند
خدر و فالج را نافع بود و اگر بدان مداومت نمایند اقلاع را زایل کند

و ابن رضوان گوید بر بواسیر ظاهر طلا کردن سودمند بود و ابن رشد
گوید ریاح غلیظ که متولد شود در امعا نافع بود چون بیاشامند و
صاحب منهاج گوید مقدار ماخوذ از وی قیراطی بود و شرب وی
مضر بود بدماغ گرم و مصلح وی کافور بود و بدل ان گویند چند
بید ستر است در همه افعال و الامر خصوص در درد اعصاب
الا در بوی خوش تنها مستعمل است باقی در همه فعلها امسکن
بود و گویند بدل ان مرزنجوش است سقوطیا سحر قینا و
سمی قینا نیز گویند و ان زبد القواریر است بپارسی کف ابگینه گویند
و ماء الزجاج خوانند و ان ابی بود که بر روی ابگینه مانند کف پیدا
کرده و بعضی گویند آب حمرها سبز است که هنگام ساختن حاصل
شود و بعضی گویند همه ابگینه است و ان بغایت حار حابس بود بعدی
چشم زایل کند و مجفف رطوبات بدو حکه و جرب را نافع بود چون
در حمام بر اعضا طلا کنند و بدل ان ابگینه سفید است و قطبه
کارزان مسن سنگیست الوان که کارد و شمشیر و غیران بدان
تیز کنند و چون حکاکه ان بر ثدی بنی ابکار طلوح کنند و انثیین
اطفال رها کند که بزرگ گردد و اگر بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند
و اگر با سرکه بیاشامند ورم سپرز بگدازاند و صرع را نافع بود اما
مسن زیتی سبز چون بشکنند و باتش بریان کنند و سحق کرده اند
با سرکه و نطرون حکه و قوبا و خنازیر و قوبا و سرطان و اکله را نافع
بود و چون سحوق نهاد در چشم کشند سفیدی زایل کند و از زهر
این است که ستیا فاب که جهت چشم ساوند بروی ساوند و اگر
وی را بسوزانند و سحق کرده بر سوختگی آتش باشند نافع بود و
مجربست مشمش بپارسی زردالو گویند و فیصی خوانند

وپوباني از ميان نيكوترين آن ارمني بود پس تبريزي واصفهاني كه
از احلوبي كويند بدان سبب كه در غايت حلاوت بود ودر ملك طالوس
نوعي ديكر هست كه انرا اشربي كويند بغايت شيرين وابدار بود وصغير
وپرا الكوين كويند في الجمله طبيعت وي سرد وتر بود در دوم درجه
ودیسقوریدوس كويد خوش طعم تر از شفتالو بود وبمعده نيكوتر
از وي بود وخوزي كويد مولد خلط سودايي بود وخلط غليظ وخشك
وي چون بخيسانند ونقيع آن بياشامند مسكن تشنكي بود و
مبرد معده وحميات حاده را نافع بود واكر در معده طعامي بود فاسد
كرده اند وبكدراند واولي آن بود كه اكر در معده بقيتي باشد از طعام
زرد الو نخورند واكر خورند از پي آن سكنجبين بياشامند وكويند
نيم درم مصطكي ونيم درم انيسون با شراب ميبه ممسك خورند
وخوردن وي مغز استخوان وي غثيان وغشي آورد ومداواي
وي قي كنند پس رب ميوه ها كه ترش مانند غوره وارنج وليمو وكويند
بناشتا مستعمش خوردن طبع نرم دارد وشكم برانكيزد وبكرات
امتحان رفته كه يكي از وي خورده اند وده دوازده مجلس شكم
رانده اكثر صفرا واندكي از سودا وهما اكر نقيع وي تن دهان
بتن كرم سكيند مشكطرامشيع مسكطرامشير كويند وآن نوعي
بري بود وبشيرازي ...ك كويند وازخواص وي است كه چون
كوسفندي بوي چرا كند بعوض خون از وي دوشند طبيعة
آن كرم وخشك بود تا سيوم وكويند خشكي آن تا چهارم بود رطوبات
لزج از سينه وشش بيرون آورد وبول وحيض ودم نفاس براند
وسنك كرده بريزاند ومقدار ماخوذ از وي يك مثقال بود واز افراط
ادرار كه در وي هست بعوض بول خون براند وچون بياشامند

تا تخم كند بچه بيندازد ومضر بود بسپل واصلاح آن بخل الخمر
كنند وشراب وي غشي وكرب را عظيم سودمند بود وبدل وي
كويند قردماماست وجالينوس كويد بدل وي در ادرار عدس
مراست دو وزن آن وشابور كويد بدل آن اكليل الملك وكويند
شقايق مصطكي بپارسي كندر رومي كويند وكيه خوانند وبتركي
كيا وبرومي مطيخي ويوناني ...وس كويند وعلك رومي وآن
صمغيست سياه وسفيد بهترين رومي بود سفيد باشد وآنچه
سياه بود معروف بود بنطي حنفي بنطي سخت تر از نحيف
رومي بود وقوت قبض در بنطي كمتر بود ووي لطيف ونافع تر از
كندر بود وكويند حدة وي كمتر از مجموع صموغ بود وطبيعت آن
كرم وخشك بود در دوم وكويند تر است وقبض در اجزاء وي
يكسان بود يعني در عروق واوراق وقضبان واغصان واطراف
وتمر ولحان وعصاره وورق وقشور واصل آن وقايم مقام اقاقيا
وعصاره لحية التيس بود جهت قرحه امعا واستطلاق بطن ونفث
دم وخون رحم وخروج رحم ومقعد وديسقوريدوس كويد قوت
مجموع درخت وي قابض بود وقوت تمر وورق وقشر هم وي
مساوي بود واكر طبيخ ورق وي بر پيشاني كهنه واستخوان شكسته
وبر اعضاء مسترخي زنند نافع بود وقطع سيلان رطوبات
مزمن از رحم بكند وبول براند وچون بدان مضمضه كنند دندان
متحرك محكم كند وجرب را نافع بود تا بحدي كه جرب مواشي وسك
را مناسب واكر از شاخهاي وي مسواك سازند دندان را جلا
دهد وجالينوس كويد مركب بود از قواي متضاده يعني از قوت قبض
وتسخين وتليين وبدين سبب است كه اورام معده ومقعد وامعا

وجگر را نافع بود و مضغ وی بلغم از سر بکشد و سرفه بلغمی را سودمند
بود و نفث دم و مقوّی و مسخن معده و جگر بود و بوی دهان خوش
کند و بن دندان محکم کرداند و محلل رطوبات معده و مسکن مغص
رطوبی و چون با روغن زیتق سعوط کنند صداع سرد را نافع بود و چون
با زیت بکدازند شقاق شفتین را نافع بود و چون در ضمادات کنند
درد امعا را مفید بود و چون با آب سرد بیاشامند رطوبت معده را
نافع بود و دفع کند و اشتها بیاورد و بلغم بکدازاند و درد جگر و نفث
دم را سودمند بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی آن بود که صبر کر
خوبسانند و خشک سازند و با کثیرا استعمال کنند و بدل آن یک وزن
و نیم آن صمغ البطم است **مضع** ثمر عوسج است قابض بود و شکم
بربندد و اگر زیاده خورند قولنج سخت از وی متولد شود **مصل**
طبیعت وی سرد و خشکست در دوم ابن ماسویه گوید در سیوم
سوداوی مزاج را بد و مضر بود بمعده و سعفل و کیموس بد دهد و
اگر با گوشت و نیز بپزند ضرر آن کم شود **مطجن** نیکوتر آن بود که
رسیده و تر بود و خشکتر از نجته بود و آنچه با سرکه و کره یا بود گرم
و خشک بود و آنچه بی سرکه بود نه بغایة گرم و خشک بود و تشنگی
آورد و اگر با سرکه بجوشانند و بعد از آن بریان کنند تشنگی نیاورد و آنچه
بی سرکه با آب بجوشانند و بعد از آن مطجن کنند و دارچینی و مری
در وی ریزند تشنگی آورد **معقوق** برد و وجه نسبت کرده
اند با حجارهر بود محل خویش ذکر رفت **معا** نیکوترین روده آن
بود که از خوک کوسفند گیرند و طبیعت آن سرد و خشک بود عصبی
مصلح کسی بود که غذای وی دخانی و میل بسردی داشته
باشد باید که پاک بشویند و بسکباج و یا با زیره پزند **معده**

وی چون معا بود در احوالها و صالحترین از امعا بود و طبیعت
وی سرد و گویند خشک بود عصب معده را نافع بود **معاث**
انجدان بغدادی بود و گویند سرد و خشکست و خلافست
و طبیعت وی گرم و تر بود در دوم و گویند خشک بود مقوی
اعضا بود و مسمن و ضماد کردن سکستکی و کوفتکی و الم و بوس
و صلابت مفاصل و تشنج را نافع بود و ملین عضلات حلق بود
و شش را نافع بود و باه برانگیزد خاصه تخم وی و مقدار ماخوذ
از وی یک درم بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود
و در ضمادات بدل آن قلب کنند **مغره** نوعی از طین است
سرخ رنگ و بیونانی میلطوس خوانند و برطسیقون گویند و ضرار
گل سرخ گویند و از انجاران و کلکاران استعمال کنند نیکوترین
آن سرخی روشن بود نه تاریک و گویند چون از مصری بود و شیخ
الرئیس گوید طبیعت آن سرد بود در اول و خشک بود در دوم و
فولس گوید در قبض و عفونت نیکوتر از طین مختوم بود جراحتها
را با صلاح آورد و کرم بکشد و چون در سرکه حل کنند و بر جمرة
و مجموع اورام حاره طلا کنند نافع بود حواره ریش شده و حواره
ریش ناشده و اگر سوختگی آتش مالند ردع ماده بکند و ورم
بکدازاند و ریش را خشک کند و چون سحق کنند و با بیض
نیمرشت بیاشامند خون از بر بندد و با آب لسان الحمل و در حر
امعا و مثانه را سودمند بود و طبع ببندد و درد جگر را نافع
بود و اگر با آب بارتنگ حقنه کنند قطع خون حیض بکند و
اگر همچنین حقنه کنند قرحه امعا و خون که از امعا و سفل
روانه بود قطع کند **مغنیسیا** صاحب منهاج گوید مانند

مرقیشا بود و نیکوتر و گویند که کلبست سیاه رنگ که از کوهستان
کاشان می‌آورند و مولف گوید آنچه محقق است سنگیست الوان
بغایت و اکثر سیاه رنگ سرخ امیز بود و نقوط سیاه بران باشد
و آبگینه گران استعمال کنند جهة آنکه آبگینه را سفید کرداند
و سنگ معنی گویند و زنگ برکان خوانند و در ولایت شیراز در فاروف
دهیست که آنرا برکان خوانند و این سنگ از آن ده خیزد بدین
سبب سنگ برکان گویند و وی قابض و مجفف و مبرد بود و
مقوی معده و سنگ بریزاند و در داروها چشم استعمال کنند جهة
انکه و مقدار ماخوذ از وی یا نیم درم بود و مضر بود بدل و گوید
مصلح وی عسل است و بدل آن مرقیشا است **مغد** تفاح
بری است و گویند بادنجان است و گفته شد **مغزود** نوعی
از گیاه کوچک است و بد بود خوردن وی **مقل** صمغیست که
آنرا الوز خوانند و معروف بود بمقل ازرق و مقل مکی مقل
الیهود و عربی و صقلانی بود غیر مقل مکی که آنرا ثمره دوم خوانند
و گفته شود نیکوترین آن بود که صافی باشد و بلون سرخ شمع
ازرقی که بسرخی مایل بود و زود حل شود و هیچ چوبی و چیزی در وی
نباشد و چون بخور کنند خوشبوی بود مانند اظفار الطیب و رایحه
اغاز کند و طبیعة وی گرم بود در سیوم و گویند در اخر درجهٔ
اول و خشک بود در سیوم و گویند سرد و تر بود و رازی گوید گرم
و تر بود در دوم طاعون را نافع بود و دیسقوریدوس گوید چون
بلعاب دهن روزه دار حل کنند تا چون مرهم شود و بر ورم صلب
نهند نافع بود و چون بخود برگیرند و بخور کنند انضمام رحم حاصل آید
و بچه بیرون آورد و بواسیر که باشد پاک کرداند و چون بیاشامند

ادرونه

سنگ گرده و مثانه بریزاند و بول و حیض براند و اگر در مسهلات کنند
منع پیچ کند و اگر بیاشامند گزندگی جانوران و سرفه کهن را نافع
بود و قوت خاصیت بدهد و فربهی آورد و مفتح سده گرده
و مثانه و مسهل بلغم و سودا بود و مقدار تناول آن یکدرم بود
و خنازیر زایل کند و با مرکب بر سعفه طلا کردن نافع بود و فسخ
عضله و صلابت اعصاب و تعقدان و کزاز و درد گرده و ریاح
را مفید بود و چون بیاشامند و بخور کنند و بخود برگیرند بواسیر
را نافع بود و خون آن ببندد و محلل اورام سفل و انثیین بود و
خون بسته و عرق النسا و نقرس را نافع بود و اسحق گوید مضر بود
بجگر و مصلح آن زعفران بود و گویند مضر است بر شش و مصلح
وی کتیرا بود و بدل آن بوزن آن صمغ البطم و نیم وزن کندر
محرق بود **مقل مکی** ثمر مقل دوم است و صاحب منهاج گوید
ثمر درخت مقل بهشتی بود خوانند چون تر بود و چون خشک شود
وقل خوانند و در وی استخوانی بود و انچه پخته بود خارج
آن در مکه خورند و لذیذ بود و در اندلس نارسیده خورند
عفوصتی تمام داشته باشد و ابی اندک و بغایت خشن بود
و قابض و بارد شکم را ببندد و قوة معده بدهد و پوست وی
پخته تقطیر البول را نافع بود و این ثمر را مقل مکی خوانند **مقل**
وبی و مقد و یس بز گویند و انگرهش ماقدونی است و
منسوب بماقدونیا رومی بود و آن فطراسالیون است یعنی
کرفس کوهی و گفته شد **ملح** بپارسی نمک گویند و آن
انواع است ملح عجین و ملح اندرانی و سیاه نفطی و سیاه
غیر نفطی و ملح هندی سرخ لون بود و ملح هر انچه تلخ بود

نزدیک بوره بود و اجود آن ملح اندرانی بود سفید نمک بپارسی ازان
نمک طبرزد گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و دیسقو ریدوس
گوید قابض بود و جلا نیکو بدهد و محلل و منقی بود گوشت زیادتی
از ریشها بخورد و در داروها جرب مستعمل و اورام بلغمی و حکه
و نفرش و قوبا و جذام را سودمند بود و ملح منع عفونت و دفع باد
بکند و غلیظی اخلاط را نافع بود و بگدازاند و چون با زفت و عسل
و سرکه بیامیزند و بدان تحنک کنند خناق را ساکن کند و اگر با عسل
بود و بثرهات را نافع بود و اگر با جو سوخته و عسل ضماد کنند
نافع بود و با بابونه کوهی و زوفا گزندگی افعی را نافع بود و با زفت
و قطران با عسل گزندگی پارشاخ دار ضماد کردن نافع بود و با
سرکه و عسل دفع مضرت سم هزارپای و گزندگی زنبور بکند و چون
با میویز و عسل ضماد کنند دمامیل را نافع بود و نضج بدهد و
با فودنج و خمر و عسل منضج اورام بلغمی بود که در انثیین عارض
شود و گزیدن نهنگ را نافع بود و چون سحق کرده در خرقه کتان
بندد و در سرکه تر فرو برند و بر عضو گزیده مالند نافع بود و چون
با سکنجبین بیاشامند دفع مضرت افیون و فطر قاتل بکند و ابوجریج
گوید با غذایی گرم خورد بود مانند سیر و ماهی و کوامخ چون خلط کنند
از طبیعت خود بگردد تا بحدی که گرم و خشک گردد و در اسهال
و قی یاری دهد و بلغم لزج از معده و سینه دفع کند و امعا
را بشوید و هضم طعام را یاری دهد و موافق مرطوبی مزاج بود
و بمعا امضر بود و چون به سرکه حل کنند و بدان مضمضه کنند
قطع خون از بن دندان بکند و خونی که سبب قلع دندان بود
ببندد و اگر گرم کنند و در دندان نگاه دارند درد آن را نافع بود

و چون بدان غرغره کنند قطع بلغم کند و دماغ را پاک گرداند و
چون صوف پاره بدان تر کنند و بر جراحتهای تازه که خون از وی
روان بود نهند ببندد و ملح اندرانی چشم را تیز کند و ناخنه
ببرد و بیاض نمک را نافع بود و ضعیف گرداند و سبل را سود
مند بود و درد معده سرد را مفید بود و مسهل بلغم عفن خام
و سودا بود و مقدار شربتی نیم درم و نمک سوخته دندان را
جلا دهد و صفت سوختن وی نیکوتر آن بود که نمک را بشوید
بجای رها کنند تا خشک گردد پس در دیگی کنند و سر دیگ بنهند
تا از حرکت باز ایستد از زمان سوخته بود و بعضی نمک را در
خمیر گیرند و در میان آتش سوخته بنهند و رها کنند تا خمیر سوخته
گردد و نمک تلخ مسهل سودا بود بقوت و رازی گوید بسیار
خوردن وی محرق دم بود و مضعف بصر و مقلل منی و حکه و جرب
آورد و صاحب منهاج گوید مضر دماغ و شش بود و مصلح وی
آن بود که بشویند و سعتر اضافت کنند و گویند بدل آن نیم وزن
نوشادر بود **ملح الغرب** بوره درخت غرب خوانند و وی
اقوی ترین بورها بود **ملح الهندی** نمک هندی گرم و خشک
بود و آن گرمتر و لطیفتر از انواع ملح بود **ملح نفطی** نیکو
ترین آن بود که منتن الرائحه بود و طبیعت آن گرم و خشک
بود قی را یاری دهد و مسهل سودا بود و مقدار شربتی تا نیم درم
بود و مضر بود بمعا و مصلح وی هلیله زرد بود **ملوخیا** ملوکیه
گویند و آن نوعی از خبازی است و صفت خبازی گفته شد
و اجود ملوخیا آن بود که سبز و بزرگ بود و قضبان برخی مایل
بود و طبیعت آن سرد بود در اول و تر بود در دوم و گویند سرد

وتر بود در سیوم التهاب را نافع بود و چون بر معده و سینه ضماد
کنند سیلان رحم را نافع بود و حیض و احتلام دم و صداع و درد
چشم گرم را سود بود چون با آرد جو ضماد کنند و اسحق گوید سدهٔ
جگر و زهره بگشاید چون از آب وی حقنه در مر باشامند و گویند
مضر بود بمثانه و مصلح وی گل بود یا گلاب **ملوبیا** مقلوبیا خوانند
و آن حزنج دراز بود و بیشتر از وی خیار دراز گوید و آن مانند خیار زه
بود و طبیعت آن سرد و تر بود و زود هضم شود تسکین حرارت بکند
نفخ و [illegible] انگیزد و مصلح وی زنجبیل مربی بود **من** هر طلی که بر درخت
افتد یا سنگی از آسمان خوانند مانند ترنجبین و شیرخشت و گز
انگبین و بید انگبین و امثال و یا بر چوب گوید طبیعت آن گرم بود
در اول و معتدل بود در رطوبت و یبوست سینه را نیکو بود و شش
را و رطوبت آن بزداید و خشونت آن زایل کرده اند و سرفه که از رطوبت
باشد سودمند بود و حبیش الحسن گوید گرم بود در آخر درجه
دوم و خشکی وی نزدیک بگرمی بود و نیکوترین آن بود که لون
آن صافی بود و هیچ چوب درخت با وی آمیخته نبود و استخاره
معده را نیکو بود و طبیعت محکم دارد و ماء اصفر براند چون بیاشامند
و ضماد کنند بر شکم و چون سعوط کنند بعقد اردنکی دماغ را پاک
کند و بادهای غلیظ از وی بیرون کند و مقوی ادویه بود چون
با وی خلط کنند در شراب سعوط را با ادویه بزرگ تر خلط از بیشتری
منفعت آن در بدن **موز** درختیست مانند نخل و تمر و بر اموز
خوانند و در طرف دریا بسیار باشد و مقدار خشخاش با پوست
بود و اوراق آن مانند ورق [illegible] است در بلاد عرب بود و دانه
وی مانند دانه انجیر بود بطعم شیرین و ابن ماسویه گوید طبیعت

وی گرم بود در وسط درجهٔ اول و تر بود در آخر آن غذا اندک دهد
و درشتی حلق و سینه و شش و مثانه و سرفه خشک را نافع بود و باه
را تحریک دهد و گرده را نیکو بود و بول براند و شکم و بسیار خوردن
وی مولد سده بود و صفرا و بلغم زیاده کند بحسب مزاج و بر معده
ثقیل بود و مصلح وی نبات بود که با وی بخورند یا عسل و پیش از
طعام باید خورد و بعد از وی سکنجبین رومی و بعد از غذا اشتاید
که خورند تا آن زمان که غذا بگذرد و بخاصیت سم کلاب است **مورد**
اسفرم مورد بری است و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم
صرع را نیکو بود و مقوی معده و جگر بود و صداع و رطوبات دماغ
را نافع بود و چون حمل سازند کرم را بکشد **مو** بیونانی میون
خوانند و بعضی تامسطیقون و ساق نبات وی و ورق وی مانند
شبت بود لیکن ساق وی غلیظتر بود و بدرازی یک ذرع و گرم بود و بیخ
وی را مو خوانند و بلون و بوزن غاریقون لیکن بزردی مایل بود و
اندکی تلخی داشته باشد و خوشبوی بود و بیخ وی مستعمل بود و صاحب
منهاج گوید گرم و خشک بود در سیوم و بهترین سفید و شیرین که
بود بول و حیض براند و ملطف و گرم تر از سنبل بود و درد مفاصل
را نافع بود و جگر سرد را سود دهد خوردن و طلا کردن و عسر البول
را سودمند بود آشامیدن و ضماد کردن و درد مثانه و گرده را
نافع بود چون بجوشانند یا بخو بسانند و بیاشامند و اگر بکوبند و
با عسل سرشته و لعوق کنند بادی که در معده بود بشکند و مغص
و درد رحم و درد مفاصل و سینه را سودمند و چون بجوشانند
و زن در آب آن نشیند حیض براند و چون ضماد کنند بر زهار
کودکان بول براند و اگر زیاده مستعمل کنند صداع آورد و اسحق گوید

مضر بود بسپرز و مصلح آن تخم کرفس بود و بدل آن نیم وزن آن جوز
بوا و نیم وزن سنبل است و گویند بدل آن نیم وزن آن فلفل سیاه
است و نیم وزن آن جوزالوا گویند **مومیایی** نیکوتر آن معدنی
بود که از ولایت دارابجرد خیزد و دیسقوریدوس گوید بقوت زفت و
قفر بود چون با هم بیامیزند و بطبیعت ایشان بود الا مومیایی
منفعت تمام دارد و خاصیت بسیار دارد و بطبیعت وی گرم
بود در سیوم و لطیف و محلل بود و شیخ الرئیس گوید گرم بود در آخر
درجه دوم و خشک بود در اول و مقوی روح بود بخاصیت
و سودمند بود اورام بلغمی را و خلع و کسر و سقطه و ضربه و فالج
و لقوه و جوز و مالیدن درد شقیقه و صداع سرد و صرع و دوار
سودمند بود چون حبه از وی با آب مرزنجوش سعوط کنند و
گرانی زبان را قیراطی بطبیخ سعتر فارسی بیاشامند نافع بود و منع نفث
دم از شش بکند و خناق و درد حلق را قیراطی با سکنجبین یا رب
توت حل کرده نافع بود و قیراطی از وی با آب خفقان را سعید بود و
حبه از وی فواق زایل کند چون بطبیخ کرفس بیاشامند و قیراطی از
وی با شیر تازه آشامیدن ریش مثانه را نافع بود و دو حبه از وی
با قیراطی با شراب صرف آشامیدن گزندگی عقرب را سعید بود و مثل
آن با روغن گاو بر موضع لدغ وی بمالند و چون جهت کسر بیاشامند
زود نفوذ کند تا موضع کسر و اگر نیم دانگ در آبی که در وی انیسون
جوشانیده باشند حل کنند و بر شکم مستسقی طلا کنند نافع بود و
این خواص که ذکر رفته و ده چندین دیگر بیش دارد اینجا بهمین
اختصار کردیم لیکن آنچه از ولایت دارابجرد خیزد و معروف بشبانکاره
بود این منافع دارد غیر فرنگی که معمول الذادی است و غیر انواع دیگر

که از کوهها یا از آبها خیزد و آن مفر بود و منافع آن نزدیک بمومیایی بود
ملو لو بدلها نیکوترین آن که بلون مرداسنگ بود و چون در مرهمها
کنند گوشت نیکو برویاند مولف گوید بیشتر از وی از اکل ماله خوانند
و چون با آب بسایند و در شیب مقعد بمالند حشا ان هیفی کند بغل
زایل کند **موفیون** نوعی از سموم است نزدیک بربیش و مداوای
کسی که آن خورده باشد مانند مداوای بیش کنند **مها** صاحب منهاج
گوید سنگیست بلورین و گویند بلور است و صاحب جامع گوید نوعی از
آبگینه است که در معدن با مغنیسا جمع میشود و مهی میگردد و در
بحر احضر یابند و در صعید مصر و آن سنگیست سفید یک رنگ و
نوعی دیگر هست که حسن و رنگ وی کمتر میباشد و صلبتر که
چون نگاه کنند ظن برند که ملح اندرانی است و نوع اول که گفته
شد بلور است بتحقیق و گفته شد و ابوطالب بن سلیمان گوید
خاصیت مهی آن است که چون زن در زمان زاییدن بروی سهل
کرده و هرمس گوید گرانی زبان را و کسی که سخن تباه گوید چون سحق
کنند جگر کرو عسل و نمک و مرو زعفران و نوشادر حل کنند زبان را
بدان تحریک دهند چند نوبت آن زحمت زایل کند و کسوفراطیس گوید
مهی سودمند بود جهت ارتعاش و سل که عارض شود کودکان را و
کسی را که شیر بدشواری از پستان آید چون بر ثدی مسح کنند شیر آسانی
برآید و تمیمی گوید با آب سحق کنند و در چشم کنند سفیدی از وی
زایل کند **مهل** نوعی از عرطنیثا است که معروفست صاحب
الاسد و اهل شرف قبلی خوانند **میسن** درختیست بزرگ
سوبانی لوطوس خوانند و ثمر وی بزرگتر از فلفل بود و سیاه رنگ
و مغز وی سفید و شیرین باشد معده را نیکو بود و شکم ببندد

خراسانیان از ابن نقل خواجه گویند و وی لطیف و مجفف بود نشاء
حوب و وی چون بیاشامند یا حقنه کنند نافع بود قرحه امعا
و زبانی که رطوبات مزمن از چه ایشان روان بود و موی را سرخ کرده
و شکم را ببندد **میعه** بیونانی میعه سایله اصطرکی خوانند و عسل
اللبنی نیز گویند نقل و بر امیعه یابسه خوانند نیکوترین آن بود و
در وی قبض و عفونت بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و گویند تر
بود و ملین و منضج بود و گویند دماغ را با الکر داند و جذام را نافع بود
و مقدار ماخوذ از وی تا یک مثقال بود و سرفه و زکام و نزله که از رطوبت
بود سود دهد و چون بیاشامند یا بخود برگیرد حیض زود آورد و از
خواص وی آن است که چون بخور کنند قطع رایحه عفن بکند و وی
مصدع بود و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح وی مصطکی بود
و صفت میعه سایله در لبنی گفته شد **میشهار** کاو چشم است
و گفته شد و صاحب جامع گوید میشار و میشبها طیلا میون است
که از نوعی از حی العالم است و گفته شد **سخنج** بپارسی
بحیوش گویند و آن شرابیست مرکب از آب انگور و لحم و نیز و بعضی از
میوه مثل سیب و ادویه حاره و قند و صفت آن در آخر مرکبات
گفته شود **میویزج** زبیب جبلی گویند و صاحب جامع گوید حب
راس است و این خلاف حب راس عزان است و میویزج بپارسی
میویزج را گویند و نیکوترین آن مصری بود و معروف بود بمیویزج
و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم محرق و اکال و حریف بود
و بخاصیه سپش را بکشد خاصه با زیت و جرب ریش شده را
نافع بود و چون با جزء حب از وی بیاشامند قی و کیموس لزج
آورد و مضر بود بسینه و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی عاقرقرحا

و در خوردن وی خطر بود که قرحه مثانه را نافع بود و جراحت پیدا
کند و در دهان داشتن سستی زبان زایل کند خاصه کوفته **باب
النون نارجیل** زاغ گویند بپارسی نارگیل گویند بهترین آن تازه بود
بغایت سفید و آبی که در آن باشد شیرین بود طبیعت آن گرم بود
در دوم و خشک بود در اول و چون تر بود گرم بود در درجه دوم
و تر بود در اول باه را زیاده کند و غذا بسیار دهد و تقطیر البول را
نافع بود و روغن وی بواسیر را سود دهد و وی منی بیفزاید و مسخن
گرده بود و نارگیل کهن کرم را بکشد و حب القرع اخراج کند و طبع
ببندد و بر معده ثقیل بود نو و کهنه و پوست مغز وی هضم
بشود و از بهر این است که پوست از وی البته باید خراشیدن و باشکر
خوردن و اجتناب کرده باشد اکل وی عطش و کرب و غشی آورد
و مداوات وی بقی کنند بعد از آن برب هواکرش و **ناخواه**
ناخه و نانوخیه گویند و ناخواه اسمی پارسیست یعنی آن
طالب الخبز بود یعنی طالب کننده نان بشیرازی زنیان خوانند طبیعت
وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند گرمی وی در دوم بود و نیکو
ترین آن زرین بود تازه خوشبوی که مایل بسرخی بود و در داد و بهق
و برص مستعمل بود و دمشقی بود و گویند چون با شراب بیاشامند
عسر البول و مغص و گزندگی جانوران را نافع بود و سده بگشاید
و حیض براند و ابو جریح گوید طبخ وی بر گزندگی عقرب زنند
درد را ساکن گرداند و فارسی گوید قطع تشنج کرده سینه بود بکند
و مسکن ریاح بود و طعام را هضم کند و درد دل و عطش را عظیم
نافع بود و کسی را که طعم و لذات طعام نداند سود دارد و بودس
گوید مسخن معده و جگر بود داشامیدن و ابن ماسویه گوید کرده

کرده و مثانه را پاک کند و طبری گوید سنگ بگدازاند و کرم و حب القرع اخراج کند و صاحب منهاج گوید با سداب بول براند و آب
وی چون در چشم چکانند خون بسته بگدازاند و مقدار ماخوذ از وی
یک مثقال بود و اسحق گوید مقلل لبن بود و مصلح وی ترمس بود و گویند
چون سحق کرده با عسل بسرشند یا طلا کنند بر هر دردی که باشد در
هر موضع که بود ورمان را تحلیل دهد و چون زنان بدان حمتر کنند
رحم را پاک کرده اند و رطوبت عفن را خشک کرده اند و چون بکوبند و با
کردکان سوخته تناول کنند ترجی را سودمند بود **نارنج** صاحب
منهاج گوید قشر وی گرم بود در دوم و حماض وی سرد و خشک بود
در اول محلل ریاح بود از دماغ و لطیف تر از ترنج بود و در رغل وی بود ماننده
و شریف گوید درخت وی مشهور است و ثمر وی مرکب از قوی
مختلف بود پوست زرد وی گرم و لطیف بود و حماض وی سرد و خشک
در سیوم و تخم وی و بیخ وی هر دو گرم بود چون پوست وی خشک
کنند و سحق کرده اند و باب گرم بیاشامند محلل مغص بود در زمان
و اگر ادهان شرب آن کنند و بازیت گرم دراز از روده اخراج کند
پوست ترنارنج چون در روغن خوسانند و سه هفته در آفتاب
نهند در منفعت مانند وی بود و چون از وی دو مثقال بیاشامند
لدغ عقرب و گزندگی مجموع گزندگان که سم ایشان سرد بود نافع بود
دانه وی چون بیاشامند سمها اگر عارض شود بسبب گزندگیها
نافع بود و حماض وی بیاشامی جگر ضعیف کند و معده سرد
مزاج را بد بود و التهاب معده گرم را نافع بود و اثر سیاهی را جامه
سفید برد و اگر سنگ در وی خوسانند بگدازد و عروق باریک وی
چون خشک کرده سحق کنند و با شراب بیاشامند جهت دفع سموم

قاتله هیئی زهرها کشنده نافع ترین چیزی بود خصوص زهری که سبب
آن سردی بود **نارمشک** پارسی الرمان بود و ان اقماع رمان
هندی بود و اسحق گوید از خراسان خیزد و مولف از قول صاحب منهاج
گوید اقماع رمان هندی است و ان تفاحی است مانند تخمی
سرخ رنگ و اندکی برگ سبز در میان آن بود و منفعت وی مانند
منفعت سنبل بود و نیکوترین ان خوشبوی بود و طبیعت آن گرم بود
در اول و خشک بود در دوم و گویند گرم و خشک بود در سیوم لطیف
بود معده بارد و جگر سرد را نافع بود بغایت ملطف اخلاط غلیظ بود و
محلل آن و شیخ الرئیس گوید بدل وی دو دانگی زنجبیل است و نیم وزن
ان پوست پسته و دانگی سنبل و ابن عمران گوید بدل ان نیم وزن
ان سنبل و نیم وزن ان زنجبیل و نیم وزن ان قسط و گویند بدل ان
نیم وزن ان قسط **ناردین** سنبل رومی است و مولف گوید
آن بیخیست بلون مشابه بعامیران و عروق الصفر بود و شکل
اسارون ریشه بسیار داشته باشد لکن ریشه وی باریک
تر از ریشه اسارون بود و نیکوترین ان عزیز تازه خوشبوی بود و انچه
بسفیدی مایل بود بد بود و طبیعت ناردین گرم بود در دوم و خشک
در سیوم چون در کحلها کنند موی مژه برویاند و خوردن وی بول
و حیض براند و در طبیخ وی نشستن ورم رحم را نافع بود و بیکن مراز
وی فالج و لقوه را سودمند بود و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح
وی کتیرا بود یا عسل و بدل ان سنبل هندی **بنق رطب** بپارسی
کنار تر خوانند و عرب بنق را دوما گویند طبیعت آن سرد بود در اول و
تر و گویند خشک بود در اول و انچه شیرین بود سردی وی کمتر بود و انچه
تر بود و گویند خشک بود در اول و انچه شیرین بود سردی وی کم

مایل بحموضه بود سرد و تر بود ولی طبیعت براند وکویند حکم وی وتعلم
وکمتری مساوی بود وآنچه معتدل بود از وی شکم ببندد وغیر
معتدل بد بود از بهر آنکه هضم نشود و بهیج هیضه بود ومولد بلغم
از بهر این است که محرور مزاج را بعد از وی سکنجبین خورد وسرد
مزاج کل انگبین خورد **سق یابس** طبیعت کنار خشک سرد و
خشک بود وسردی وی کمتر از بروده کنار تر بود وجرم وی نحیف
وسطیق بود وقابض است قوت معده بدهد وشکم ببندد ومنع
ترف واسهال که از ضعف معده بود بکند خاصه چون بریان کنند
و با سیخوان بکوبند وسق یابس را بعد از آن کہ بود **نبیذ التمر** شراب
خرمایی است نیکوترین آن بود که از رطب بود وطبیعت آن گرم و تر بود
بدن را فربه کند ومسهل بود وغذا بسیار دهد وسمین بود وغلیظ
ترین نبیذها بود بعضی از دوشابی وسده آورد ومولد خونی تیره
سوداوی ومضر بود با عصاب وحواس وبرهان حامض مضرت وی کم
کند **نبیذ الدوشابی** نیکوترین آن بود که از سیلان رطب سازند
وطبیعت آن گرم وتر بود حرارت وی کمتر از وی خرمایی بود ودیرتر
کند ویاد انگیزتر بود ومولد سده بود خاصه چون تازه بود **سداد و**
الهسیلی طبیعت وی کمتر از خمر بود وخشک سرد مزاج وامراض
بارده را نافع بود ورطوبت معده نشف کند خاصه چون با افاویه
سازند ووی خمار انگیز بود بیشتر از خمر ومحرور مزاج را مضر بود و
مولد صفرا بود وصداع آورد واولی آن بود که بتعقل یا انار مز کنند ونقل
آن بیندازند و اگر خمار عارض شود رب فواکه ترش مانند رب اترج
وغوره وماننداین دهند **نبیذ الهاید والتین** مسهل
طبیعت موافق صفراوی مزاج بود وکسی که علت مثانه وکرده ودل

داشته باشد وسینه وشش را نیکو بود وسخن ومسمن بدن بود
لیکن حکه وجرب آورد وفی الجمله مجموع نبیذها قاصرتر از شراب
باشند **نبیذ الزبیب** گرم وتر بود وحرارة وی دون حرارة
خمر سیاه غلیظ بود چون افاویه در وی کنند پس بطبع وی بود رطوبت
معده را نافع بود لیکن منافع وی نزدیک بخمر بود ومسهل بود واگر
عسل با وی بود گرم وخشک بود سرد مزاجان را وامراض بلغمی
را نافع بود وادرار بول کند وسخن کرده ومثانه بود وسنگ فضول
که بود بیرون آورد شکم ببندد وآنچه از میویز مجرد بود غذا بیشتر
دهد وخونی که از وی متولد شود سمین وغلیظتر از خونی بود که
از شراب حاصل شود وزود مستحیل شود بخلطی سیاه که از آن دردی
خون خوانند وبعد از آن مستحیل شود اگر د و سوداوی مزاج
البته باید که از شراب اجتناب نماید ونخورد **نبیذ النارجیل** مسکری
نیکو بود سخن ملین سود مند بود جهت درد پشت که از خلطی سرد
بود **نبات** بهترین آن سفید شفاف پاک سبک بود وطبیعت وی
معتدل بود حلق را صافی کند وسرفه را نافع بود وموافق سینه
وشش وقصبه آن بود واگر با جوز اضافه کنند سودا را نافع
بود ومضر بود بمعده مراری ومصلح آن فواکه مز بود **نبات الرعد**
کماه است وگفته شد بجنب پوست بلیخه بود وبجنب اسم هر قشری
بود ومخصوص بود ببلیخه طب تخم وبخار ودر بحر **نحاس**
بپارسی مس گویند وآن انواع است یکنوع سرخ بود که بزردی مایل
بود ومعدن آن قبرسی بود ویکنوع سرخ بود روشن ویکنوع
بسیاهی مایل بود وبصنعت زرد کنند ویکنوع طالیقون است
ومس سوخته را روسختج خوانند ووی حریف باشد ودروی

قبضی بود و چون بشویند نافع و نیکوترین آن شیئی رقیق املس احمر
بود از هر دو طرف طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم و در وی حدت
و قبض بود و شرب کردن از ظروف مسینه سهل بود و حذر کنند
از انجه چیزها در وی بود و رها کنند از شوربی و تلخی و ترشی و شرب
و چربی و گوشت و اولی آن بود که چون چیزی در وی ریزند در گرمی
از وی بیرون کنند و رها نکنند که در آن سرد شود که مضر بود و زنجار وی
سم است و در زرا گفته شد صفت آن را **نخام** مرغابی بود و
گوشت وی افضل لحوم طیر بود و آن گرم بود و قوت چشم بدهد و منی بیفزاید
و مصلح بدن بود و صاحب منهاج گوید دیر هضم شود و از بهر این است
که با ابازیر مستعمل کنند و از پی آن مثلث خورند با بعضی از جوارشات
نخاع بپارسی پشت یازو خوانند طبیعت آن سرد و خشک بود و حرکتی
سر اینام بود موجب امتحان خاصه که حکه آن از نیت سوسر
بود **نخاله** بپارسی سبوسه گویند طبیعت آن گرم و خشک بود در
اول و در وی جلا و تلیین بود و تنقیه و او بود سینه را نرم کرده اند
بعانه خاصه حسوبی که از آب وی و شکر سازند و وی محلل
ریاح و بلغم بود و چون در موضعی که نفخ بود گرم کرده در کیسه کنند و
تکمید کنند بدان موضع نفخ را تحلیل دهد و با سرکه گرم کرده بر جرب
متقرح ضماد کنند نافع بود و چون با شراب بپزند و ضماد کنند بر پستانی
که شیر در وی بسته بود شیر روانه کند و اگر با ورق ترب بپزند و بر
گزندگی عقرب ضماد کنند نافع بود و اگر در سرکه خیسانند و در آتش
نهند زکام را نافع بود **ند** بپارسی گشته خوانند و آن مرکب از عود و
عنبر بود و مشک و بخور وی مقوی قلب بود و دافع سموم **ندع**
سعتر بری است و گفته شد **نر** عبهر خوانند بپارسی نرگس گویند

نیکوترین آن مضاعف بود و بیشتر از وی از هفت رزه گویند طبیعت
وی معتدل بود در گرمی و خشکی و تری وی لطیف بود و گویند گرم بود
و خشک در دوم و گویند در سیوم سده دماغ و زکام سرد را نافع بود
و در تحلیل قوی بود و صداع که از رطوبات بود سود دارد و مصدع
سرها گرم بود و مصلح وی بنفشه و کافور بود **نزد** طلاییست مرکب
از صندل سرخ و گل ارمنی و فوفل و اقاقیا و حضض و اسفیداج و مردار
سنگ و ضماد گرم را نافع بود **نزوک** مولف گوید صاحب جامع و
صاحب منهاج صفت آن نگفته اند و آن گیاهیست کوهی که ورق
آن برگ چهار ترهٔ ماند و بیرادو و الثمر گویند پلنگ را از این دشوار
است چون پلنگان از این بقدرت حق تعالی بمیرند چون از وی بخورد
دیگر ایستادن نشود و آن گیاه را طلب کند و بخورد ایستادن نگردد بقدرت
حق تعالی مهره در بدن وی پیدا شود و گویند در بینی وی باشد
و گویند در بن ذنب و گویند در شیردان بود و در میان سرگین
وی ماند مولف گوید آنچه محقق است در بن ذنب وی بود بلا
خلاف است و از احجار التی خوانند بپارسی نرک پلنگ گویند خاصیت آن
بسیار بود هر جراحتی که ناسور شده باشد از ان بسایند باب و بر
جراحت طلا کنند نیکو شود و هر زنی که صلابه وی لعق کنند دیگر آن
زن آبستن نشود و هر مرد که با خود دارد هیچ زن از وی بار نگیرد
و امتحان وی آن است که اگر در شیر گوسفند اندازند شیر بریده شود
و اگر کسی با خود دارد و در اندرون دکان خباز رود نان در تنور افتد
و نرک از ینک دندانه سرکوچک بود بسیار و رگها داشته باشد و
نوریان عمل سازند و عملی بکار دقان تراشیدن و نرک نتوان
تراشید و مطلق رنگ نرک برنگ پوست پلنگ ماند سیاه و سفید

نسرین ورد صینی خوانند و آن دو نوع است یکنوع بپارسی گل مسکین
خوانند و یکنوع نسرین و قوم وی نزدیک بیاسمین بود و روغن وی
مانند روغن نرگس بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول و شیخ
الرئیس گوید در دوم و گویند در سیوم و وی منقی و ملطف بود سرد
اعصاب را نافع بود کرم گوش بکشد و طنین و برا شود دهد و سده
بینی بگشاید و درد دندان را نافع و مسکن قی و فواق بود چون چهار درم
از وی بیاشامند خاصه بری و اصحاب مره سودا که سبب آن از عفونت
بلغم باشد سود دهد و مسخن دماغ و مقوی دل و دماغ بود و چون
ادمان بوئیدن وی بکنند و محلل ریاح کرده بود و سینه بعطسه
بیرون آورد و چون مسحق کرده در حمام در خود مالد بوی بدن و عرق
خوش کند و چون بکوبند و بر کلف روی مالند زایل کند و اگر از خشک
وی هر روز نیم مثقال بیاشامند چند روز بی جوانی را نگاه دارد
و مانع شیب بود **نسر** مرغیست بزرگ و ثقیل الطیران بود بپارسی اورا کرکس
خوانند و در طیران چون بلند گردد از مشرق بمغرب پرواز کند هم در آن
روز باز گردد و این از عجایبهاست گوشت وی گرم و خشک بود تشنج
را نافع بود و غلیظ تر از گوشت مرغان و دیر هضم شود و کیموس بد دهد
و مولد سودا بود و نزدیک بگوشت کلنگ بود و گویند چون زهره وی
در چشم کشند با آب سرد و طلا کنند بر امون چشم جهة نزول آب چشم
مانع بود و اگر با هم چندان عصاره مرزنجوش بسرشند و کحل کنند تاریکی
چشم را و کری را نافع بود خاصه چون مکرر کنند **نشا** بیونانی
اهولن و بپارسی نشاسته نیکوترین وی سفید بود که از آب
گویند طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و گویند سرد بود در دوم
و تر بود چون با زعفران بر کلف روی مالند زایل کند و چون بریزند بر سینه

چندان آب قند و روغن بادام اضافه کنند سرفه و خشونت سینه و حلق
و قصبه شش را نافع بود و وی ریش چشم را نافع بود و چون بریان
کنند شکم بربندد و با شراب گزندگی افعی را نافع بود و گویند نشاسته
غذا کمتر دهد از هرچه از گندم سازند و دیرتر بگذرد و دیر هضم شود
و سده بگشاید آورد و گویند مولد سودا بود و مصلح وی شیرینی بود
و بدل آن گرد آسیاب بود و گویند نه معسول بود **نشاره** طبع وی
طبع درخت بود و نشاره چوب کهن خورده ماند اردچون ضماد کنند
بر ریش تیصلاح آورد و چون با همچندان انیسون بشراب یا سرکه بسرشند
و در خرقه کتان کنند و بسوزند و بر قرحه غیله افشانند نیکو بود و شریف
گوید نشاره چوب نه کرم را بکشد و نشاره عاج در فیل گفته شد
نضار درخت گز چون در کوه روید نضار خوانند و چون در زمین
روید اثل گویند و گفته شد **نطرون** بورق ارمنی و گفته شد
نعناع بیونانی منثی گویند و هزار ما گویند و بشیرازی رانونه گویند و
نیکوترین آن بستانی تازه بود و نیکوترین خشک وی آن بود که در سایه
خشک کرده باشند و طبیعت وی معتدل بود و در وی رطوبتی فضلی
هست و گویند گرم و خشک بود در دوم و گویند گرم بود در سیوم و
خشک بود در اول و در وی قوت مسخن و قابض بود و مانع و وی
لطیف ترین بقول خوردنی بود و دیسقوریدوس گوید عصاره وی چون
با سرکه بیاشامند قطع نفث دم بکند و کرم دراز بکشد و محرک باه
بود و چون دو شاخ بر آب انار ترش بیاشامند فواق و قی و هیضه
ساکن کند و اگر با سویق ضماد کنند برد دبیلات بگدازد و اگر بر پیشانی
نهد یا بست صداع را ساکن کند و اگر بر پستانی که شیر بسته بود
ضماد کنند نافع بود و با نمک بر گزندگی سگ دیوانه ضماد کنند نیکو

بود و چون بر زبان مالند خشونت زبان زایل کند و چون زن بخود برگیرد
پیش از مجامعت منع آبستنی بکند و اگر دو شاخ از وی در شهرها آلند
و رها کنند شیر را نگاه دارد از خرابی و بغایت معده را نیکو بود و شربت
گوید چون بخایند درد دندان را نافع بود و چون بر موضع گزیدگی عقرب
نهند مفید بود و چون سعوط کنند صاحب خنازیر که ظاهر بود تر کردن
سه نوبت هر نوبتی دنگی از عصاره و ورق وی با روغن بغایت مفید بود
و صاحب بواسیر را نیکو بود بر قوی ضماد و نیکوترین معالجه وی بود
و درد معده زایل کند و اشتها بیاورد و قطع قی بکند که از بلغم و ضعف
معده بود و چون با قدری عود یا مصطکی بخایند فواق و خفقان
زایل کند و مقوی دل بود و مفرح و یرقان را نافع بود و بسیار خوردن
وی حکه در حلق پیدا کند و گویند مولد ریاح و مضر بود بسعل و مصلح
وی کرفس بود و گویند بدل وی پودنه بود جوبی **نعام** بپارسی
اشترمرغ گویند و جالینوس گوید گوشت وی بغایت کثیر الفضول بود
و عسر الهضم و رازی گوید گوشت وی غلیظ بود بغایت باید که اصلاح
آن مانند اصلاح گوشت بط کنند و ابن رضوان گوید پیه وی چون
بگیرند در اول تابستان و آخر بهار و در هر موضع که بنهند مار از آنجا
بگریزد و چون بوی وی بشنوند غشی آورد و گویند بروی محلل اورام
جاسیه بود و بر گزیدن عقرب ضماد کردن و اشامیدن نافع بود و
دردها که از سردی بود سود دهد **نفط** سیاه بود و سفید
بود و نیکوترین آن سفید بود طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم
و اسحق گوید تر است و وی لطیف و محلل بود سده بگشاید و درد
رکبتین و مفاصل و لقوه و فالج و سفیدی که در چشم بود و دفع
نزول آب و ربو و سرفه کهن را نافع بود چون نیم مثقال از وی با آب

گرم بیاشامند مغص را ساکن کند و بادها بشکند و درد مثانه را
سود دارد و بچه مرده و مشیمه بیرون آورد و بر گزیدگیها طلا کردن
نافع بود و کرم دراز و حب القرع را بکشد و اسحق گوید مضر بود بشش
و مصلح وی سرکه و کتیرا بود و بدل نفط سیاه قطران بود **نغط**
عصفر است و گفته شود **نحل** شجر زعرور است و گفته شد **نمام**
نمام الملک خوانند و نمامان و آن سیسنبر است و نیکوترین آن
سبزتر بوی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و گویند
در سیوم و شیخ الرئیس گوید دفع عفونات بکند و سپس بکشد و ورمها
سرد را نافع بود و طعمونی صحت صلب را نافع بود و حب القرع بیرون
آورد و بچه مرده و سنگ بریزاند و چون با مرهم کرم برزند و با روغن گل بیامیزند
و بر سر طلا کنند نسیان و اختلاط ذهن و صداع زایل کند و چون
با شراب بیاشامند و فواق امتلایی را نافع بود و همچنین تخم وی
بر گزیدگی زنبور ضماد کردن با یک مثقال سکنجبین اشامیدن بغایت
نافع بود و محلل فضلات بلغمی بود از دماغ بدل آن بادروج بود
نمل بپارسی مور گویند شریف گوید اگر نقل بادوق کرم مور بزرگ
کرده کوهستانها بود چون سحق کنند و بر برص لطوخ کنند بعد از آنکه
تنقیه کرده باشند زود زایل کند و چون صد عدد از وی بگیرند و
در یخ در روغن زنبق اندازند و سه هفته رها کنند بعد از آن در
قضیب مالند منعوظ آورد و اعصاب قضیب را قوت دهد و چون
سحق کنند بر آب و بر شیب بغل طلا کنند بعد از آنکه موی برکنده باشند
دیگر بروید و اگر بروید ضعیف بروید **نمس** بپارسی بدک گویند و ار
سطاطالیس گوید چون بر کلف مالند و رها کنند تا خشک گردد زایل کند
و معز فوقی چون بگدازند به روغن زنبق بخود برگیرد درد رحم را نافع

بود و پیه وی گرم و خشک بود چون بدان ادمان کنند فالج را نافع
بود و هیچ معالجه نیکوتر از آن نبود و حافظ گوید اگر آدمی پیه گفتار
در اعضاء خود بمالد و برابر پلنگ رود در جایگاه وی پیش وی بنشیند
پلنگ را قوت نبود که حرکت کند و زهره وی سم قاتل بود و گفته شد
و نیز ذکر گفته شد نسفن گرسنه است و گفته شد نوارس
نوعی از قاد بزرگ است و از انجر العدس خوانند و سواك العباس
و سواك المسیح نیز گویند و گفته شد قاد در قاف نوره کلس است
بشیرازی آهك خوانند و نیکوترین آن سپید ست بود و آب بدیده وی
بغایت گرم بود و ملطف و محرق بود و آب رسیده وی چون دو روز
یا سه روز بود بگذرد محرق بود بلکه مسخن بود و مغسول وی
مجفف بود بی لذع گوشت زیاده بخورد و سوختگی آتش را بغایت نافع
بود و مغسول وی معتدل بود و نوره بر هر موضع که خون روانه بود
چون بر آن نهند قطع خون بکند و وی مضر بود و بحیف و نزی
چون در حمام طلا کنند و اولی آن بود که بعد از آن روغن بنفشه و
گلاب و ثفل عصفر و تخم خرفه و آرد برنج بمالند و اگر اعضا بسوزاند
و دانه بیرون کند روغن گل و آرد عدس و سرکه و گلاب طلا کنند و
خوردن وی کشنده بود علامة وی دهن خوش و درد معده و سوزش
آن و عسر البول و مغص اسهال خون بسبب قرحه امعا و نوره با بول
بیرون آید و سردی اعصاب و غشی احداث کند و خفقان و مداوی
وی قی کنند با آب گرم و روغن پسته شیره و روغن گل و جلاب
و اشهاء جوب از مرغ و روغن بادام و لعاب نافع بود نوشادر معدنی
بود و عملی هم باشد و ابن تلمیذ گوید نیکوترین آن طبیعی خراسانی بود
صافی مانند بلور و عافقی گوید گرم و خشک بود در آخر سیوم

ملطف و مدر بود سفیدی چشم را نافع بود و ملازه قادو را محکم
کند چون در حلق دمند با ادویه دیگر و خناق بلغمی را سود دهد
و ملطف حواس بود و چون در آب حل کنند و در خانه بیفشانند مار را
از آنجا بگریزد و اگر در سوراخ ایشان ریزند بمیرد و چون سحق کنند
با آب سداب و بیاشامند علق از حلق بیرون آورد و شریف گوید چون
بر روغن افعی اندازند بکشد و چون با روغن گل برص مالند بعد
از تنقیه زایل کند خاصه چون بدان ادمان کنند و رازی گوید بدل
آن بوزن آن شب و بوزن آن نوره و نمك اندرانی بود نوی التمر
بپارسی استخوان خرما گویند گرم و خشک بود در وی قبض و جلا
بود چون بسوزانند و بپیشانی دیدها نافع بود و اگر سوخته وی غسل
کنند و سحق کنند و بمیل بر مژه چشم کشند موی ابرو باند و ریش
چشم را نافع بود و اگر خلط کنند با سنبل الطیب نیکوتر بود خاصه
در مژه رویانیدن و طبیخ وی سنگ بیرون آورد نوی الاهلیلج
الکابلی استخوان هلیله کابلی نیکو آن بود که بزرگ بود و آن سرد و خشک
بود در دوم و عسر البول را سود دارد و شربتی از وی یکمثقال بود و
گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی شراب بود نهق صاحب
منهاج گوید جرجیر الماست و صاحب جامع گوید جرجیر البر است
و هو گفته شد جرجیر و گفته شد نیلوفر
لینوفر خوانند و بسریانی کرنب الماو و بیونانی نمیفا و حب وی حب
العروس خوانند و گویند خلاف است و نیکوترین نیلوفر بغدادی بود که
گل وی آسمانگونی بود و طبیعت آن سرد و تر است در دوم سردی
وی زیاده بود از سردی بنفشه و گویند سردی وی در سیوم
بود و بیخ وی با آب بر بهق طلا کردن نافع بود و نیلوفر مهاه

کرم را نافع بود وکل وی سوم بود صداع کرم را سود دهد ومنع احتلام
بکند وشهوت باه بشکند چون بکیرند ازوی با شراب خشخاش بیاشامند
منی ببندد بخاصیت که در وی است وبیخ وتخم وی نافع بود
درد مثانه را چون ضماد کنند وبجنتم وی ترف دم را سود دهد
وچون در آب بجوشانند ودر وی بنشینند حرارة ساکن کند ونیلوفر جبانی
مضر بود بمعده که بنفشه وخوردن وی مضر بود بمثانه ومصلح وی
نبات بود وبدل وی بنفشه بود یا خطمی سفید واصل نیلوفر هندی
حکم برنج دارد ونیلوفر از ادویه قلبی بود ووقتی که تعدیل آن بزعفران
ودار صینی **نیلج** عصاره نیل است **نیسوق** نیلوفر است
وگفته شد **نیل** حشیشت که عصاره وی را نیل خوانند وبخور وی را
عظلم خوانند نیکوترین ورق وی سبز بود که بسرخی مایل بود وطبیعت
وی گرم بود در اول وخشک بود در دوم وگویند سرد است در اول
وگویند سرد است باعتدال ومتوسط بود میان تری وخشکی
قابض بود ومنع نفث دم بکند وکلف وبهق وداء الثعلب وسوختگی
آتش وخراجات که در اعضاء صلب بود وریشها عفن وسر فرسخت
کودکان را که طلا کنند نافع بود وعصاره وی بیخ هیچ بن واسحق
گوید مستسقی چون بیاشامد سود دهد با قلوس خیار چنبر واگر عصاره
وی بر سر که حل کنند وبر ریش سر مالند نافع بود واگر ادمان کنند وبر
خنازیر ضماد کردن ملقی صلابت آن بگدازد واسحق بن عمران
گوید بدل نیل بوزن آن اردجو ودودیک از ماش بود والله اعلم

باب الواو واحد بلغت اهل یمن لیلابست وگفته شد
وبر وفراست وگفته شد **وبر الارنب** پشم خرگوش چون بر شریان
در بند نهند با صبر ودقاق کنند وسفیدی تخم مرغ منع خون

رفتن بکند **وبر اللقاح** پشم شتر سوخته چون سحق کرده در بینی
چکانند خون باز دارد **وج** عود الوج خوانند سوبانی افیرون
وبپارسی اگر خوانند وقوة وی نزدیک بایرسا بود بوی وی از اوند و
نیکوترین وی فربه سبز خوش بوی بود سفید برکه وطبیعت آن
گرم وخشک بود در اول درجه دوم وگویند در سیوم تو زاصافی
کند ومجفف رطوبات مفاصل بود وباه را زیاده کند وگرانی زبان
را سود دهد وبهق وبرص وتشنج ودرد پهلو وسینه وجگر و
صلابت سپرز ومغص رفیق را نافع بود وبول وحیض براند وگزندگی
جانوران را سود دهد وشربتی از وی یک درم بود وگویند مضر بود
بسپرز ومصلح آن تخم رازیانه بود وبعضی گویند در شکستن بادها
ومعاون جگر بدل آن بوزن آن کمون کرمانی ودو دانک وزن
آن ریوند صینی واسحق بن عمران گوید بدل آن بوزن آن ربع وزن
آن عود قرنفل بود وگویند بدل آن بوزن مکون ودو دانک آن اوند
وحشرف دربینه خراسانی بود وطبیعت آن گرم وخشک بود
کرم وحب القرع بیرون آورد شربتی از وی یک مثقال بود وبدل آن
شیح ارمنی بود **ودع** بپارسی کحل گویند بزرک وی سفید مهره
وکوچک وی بیشتر از پی گوشت ماهی خوانند وان نوعی از حلزون
است وحلزون شیح بود ووی بهق وبجیدة بود ودر قوة مانند
صدف بود وبخاصیت مانند شیح بود **ودح** زوفا رطب
است وگفته شد **ورک** شیخ الرئیس گوید بشکل وزغ وسام و
ابرص بود ودنب وی دراز بود وسر وی کوچک ووی غیر سیمار
است ومخالف وی در شکل سر وبدن وگوشت وپیه وی خاصه
چون طلا کنند وصدری قوة جاذبه بود وجذب سلی وسوک

بکند وسرکین وی مانند سرکین سوسمار است سفیدی چشم زایل کند و
موی برداء الثعلب برویاند وسرکین وی کلف را و وضح و وقوبا
نافع بود وشریف گوید چون بکشند وهمچنان با خون در دیگ اندازند
وبا روغن بپزند تا مهرا شود جهة وطه کرد رسی کودکان بود هیچ
معالجه نیکوتر از آن نبود ورازی گوید وی چون در قضیب مالند
مالیدنی بغایت قضیب را بزرگ کند وبدل وی سقنقور بود ورد
ماهی سقنقور است وگفته شد ورد اخاوند کرمة البیضا است
وگفته شد ورد طوری سطاخیس است وگفته شد ورس نبات
یمنی بود ونبات وی مانند نبات کنجد بود وگویند بیک سال
بکارند وده سال باقی بود وثمر بدهد وبهترین آن تازه سرخ رنگ
بود که بزردی میزند مانند لون عصفر بود بشکل گل یا بوته بود خرد وطبیعت
آن گرم وخشک بود در دوم قابض ولطیف بود کلف وغش را نافع بود
ضماد کردن واشامیدن وضح را نیکو بود وسنگ بریزاند ودرد گرده
ومثانه را نافع بود وشربتی از وی یکدرم بود واسحق گوید مضر بود بسرش
ومصلح وی عسل بود وگویند جامه که بوی رنگ کرده باشند مقوی
باه بود پوشیدن آن ورد جل گویند وهر نوعی وزهری که باشند
از او خوانند گل سرخ را احمر خوانند وگل سفید را [illegible] وبهترین
آن تازه فارسی بود که تمام شکفته باشد ورایحه وی قوی بود و
بغایت سرخ بود وطبیعت آن مسیح الحکیم گوید سرد بود در اول وخشک
بود در اول درجه دوم وگویند در سیوم ومتوسط بود در غلظ و
لطافت خفیف وی اقوی بود از قبض ووی مقوی اعضاء باطن
بود ولثه واسنان ومصلح بتن عرق بود در حمام چون بخورند بالند
وقطع ثالیل کند چون سحق کرده مستعمل کنند وسحج بن ران وهبل را

نافع بود وگوشت در ریشها وعمیق برویاند وصداع ساکن کند
واقماع وی نفث دم را نافع بود ووی معده وجگر را نیکو بود
وسده که در جگر بود از حرارت بگشاید وحلق را نیکو بود وچون با
عسل بپزند وغرغره کنند مسکن وجع مقعد بود وچون ببریان مرغ
طلا کنند وبطبیخ وی حقنه کردن قرحه امعاء را نافع بود ووی مسهل
بود ده درم از وی ده مجلس براند وسه درم از وی حرارت تب
ربع را نافع بود وخشک وی با مسهل بود چون با عسل بپزند وبر
معده ضماد کنند قرحه آن را نافع بود وچون در دهان نگاه دارند
بثره وقلاع زایل کند خاصه چون با عدس وکاهو بود وچون بر بوی
وی خسبند قطع شهوت باه بکند ودفع مضرت وی بحب الرشاد
کنند وشیخ الرئیس گوید چون جوهر وی مرکب بود از گرم وسرد مانند
مورد سردی وی در دوم وگرمی در اول بود ودر وی تلیین بود و
پیوسته بود وعطریت ملایم جوهر روح بود وغشی وخفقان
گرم را نافع بود چون اندک اندک تجرع کنند ورد الحمار ورد الحمار
گویند وابن ماسویه گوید که آن گلیست که اندرون وی سرخ بود و
بیرون زرد وطبیعت وی سرد وخشک بود وبه شیرازی ازا گل
تحبه خوانند ودوروی نیز گویند ورازی گوید بهار است ورد منتن
گلیست بدبوی بلون مانند گل سرخ وازا بقون خوانند وطبیعت
آن گرم وخشک بود درج وی محرق بود مانند عاقرقرحا ورد الجبل نوعی
از عود الصلیب است که آن را ذکر گویند وگفته شد ورد الزینة
گل خطمی است وورد الزانی گویند وگفته شد ورد صینی قرا سقایق
النعمان است وگفته شد ورد الحب کبیکج است وگفته شد
ورد صینی نسرین است وگفته شد ورشان بپارسی مرغ

الهی خوانند گوشت وی شکم به بندد و دشخوار هضم بود باید که بسرکه
سرند ورق الخوخ برگ شفتالو چون بر بدن طلا کنند قطع بوی
نورم بکند و اگر آب آن در گوش چکانند کرم گوش بکشد و اگر بر ناف
ضماد کنند کرم شکم بکشد ورق الطرفا برگ گز یابس و قابض بود
چون بپزند و بر سر نهند با آب آن بروی میریزند نافع بود و مقوی
لثه مسترخی بود ورق الدلب نیکوترین آن تازه بود و طبیعت آن
سرد و خشک بود و رمهاء گرم که در زانو بود نافع بود ضماد کردن
و چون بکوبند و بر ریشهاء تر افشانند خشک کند و سوختگی آتش را
نافع بود اما باید بود بحلق و بینی و چشم و گوش و از خواص وی انست
که خفاش از وی بمیرد ورق الغرب برگ وریح چون بکوبند و بر
جراحت باشد گوشت برویاند و آب وی حلق از حلق بیرون آورد
ورق الکرم برگ رز خوانند چون ضماد کنند صداع که از گرمی بود
زایل کند و با رامک بر شکم ضماد کردن قطع اسهال بکند و خاییدن
وی مقوی لثه مسترخی بود ورق السرو نیکوترین آن بود که از
سرو کوهی گیرند طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی و گویند
گرم و خشک و قابض محکم ... ورق الاجاص برگ آلو سیاه
چون بشراب بپزند و بدان غرغره کنند قطع سیلان مواد از ملازه
و حلق بکند و چون مضمضه کنند منع سیلان مواد از لثه بکند
ورق العصا بود در علیق گفته شد ورق البلوط سرد و قابض بود
وانذاک وانذک نهیف و با آرد جو بکوبند و بر جراحت باشد گوشت
برویاند و ریشهاء دشخوار بصلاح آورد ورق الزیتون معتدل بود
در گرمی و سردی و خشک بود در دوم چون بسوزند قایم مقام توتیا
بود در داروهاء چشم چون ببرگ بر ترند درد دندان را نافع بود و آب

بخته وی چون در دهان نگاه دارند قلاع زایل کند ورق الشوکة المصریة
برگ درخت مغیلان است و گفته شد ورق السمسم برگ کنجد
سرد و تر بود چون موی را بوی بشویند دراز و نرم کند و خشکی برد
ورق الکبر در کبر گفته شد ورق الحنظل در حنظل گفته
شد صفت آن ورق السورنجان در شنبلید گفته شد ورق
الاترج مجفف در اترج گفته شد منفعت آن ورق التوث در توث
گفته شد ورق الجوز مجفف بود و در وی قبض بود و چون
بخایند و بر ریش نهند نافع بود و بثرها که در دهن بود ورق الزیتون
هندی طالیسفر است و گفته شد ورق الغار در غار گفته
شد صفة آن ورق البنق برگ کنار معتدل و مجفف و
قابض بود و لطیف مقوی شعر بود و منبت او و دارو در وی غلیل
بود ورق بخرم البق در دار است و گفته شد ورق
المصطکی در صفت مصطکی گفته شد ورق حبة الخضرا
در حبة الخضرا گفته شد منفعت آن ورق السوسن معتدل بود
در گرمی و سردی و خشکی بود در اول مجفف قرحها و بثرها بود
چون بکوبند و بدان باشند بی انگر بکزد و ورق سوسن سفید
صلابت رحم را نافع بود ورق الخلاف در وی مراره وانذاک قبضی
بود و طبیعت آن سرد و خشک بود عصاره وی در دسیدن و صلابت
و سده را نافع بود و مسهل صفراء محرق و سودا و بلغم بود و ناهض
و صرع و گزیدن عقرب را نافع بود و وی بول براند و اختناق رحم را
نافع بود و مفاصل و نقرس و ادویهاء کشنده را سود دهد
ورق المازریون در مازریون گفته شد ورد به العلیق کل
شکل سرد و خشک بود و قابض و مجفف اختناق دم و نفث آن

ودرد وضعف معده را نافع بود ورد اللوز بهار بادام سرد بود و
مقوی دماغ ودل بود ورد الکمثری طبیعت ومنفعت بهار بادام
سرد بود ومقوی دماغ ودل بود ورد الباقلا طبیعت ومنفعت
بهار بادام سرد بود وسیب وامرود ماننده یکدیگر است ورد
الباقلا گل باقلا سرد وتر بود مسکن حرارة دماغ بود وچون سحق کنند
در هاون چینی در آفتاب خضاب نیکو بود موی را ورد الخشخاش
سرد وتر بود ومسکن گرمی وخشکی بود که در دماغ حادث شود وچون
بر سر ضماد کنند شهر را نافع بود وسوم بود ومسکن صداع گرم ورشه
نوعی از رتیلا الاسد است ومحل گوجکتر از وی بود واز خواص وی
آنست که عقرب فرو می برد وگوشت وی سم مهلک است واگر در
شراب افتد وبمیرد آن شراب سم قاتل بود وگویند وزغ خرما است
تحقیق گفته شد وسخ نباتیست کوهی در سنگ روید در بهار
وبوی لیمو کند مولف گوید جشیر ازیی از الیمو دار و خوانند وطبیعت
آن گرم وخشکست وسمه ورق النیل است وطبیعت آن گرم بود
در اول وخشک بود در دوم در وی قبض وجلا بود موی را خضاب
کند خاصه با حنا خضاب اسان بود وسخ الاذن چرک گوش
چون بر داحس طلا کنند نافع بود وسقاق لب وکزیدگی افعی
را بغایت بود وسخ کوار النحل ابن سمجون گوید عکر است وگفته
شد وصاحب جامع گوید خطاست ومولف گوید بتحقیق از موم سیاه
گلی گویند وبزبان مکس داران از بر موم خوانند ودیسقوریدوس
صفة وی گفته که آن علکی خوشبوی بود مانند میعه وان بتحقیق
مومیا بوعلی است ومنفعت آن در صفة عکر گفته شد و
صفت عکر گفته شد وطبیعت وسخ الکوار گرم بود در دوم نزدیک

انیم وجدی منع کند از آنکه جوهر وی لطیف بود واگر بخور کنند
سرفه کهن را نافع بود وچون بر مویا مالند زایل کند ومولف گوید دفع
خون وکر افتادن از جای عمل مومیایی میکند وبکرات امتحان
رفته وشج اشق است وگفته شد وشق فرودی گرم وخشک
بود مسخنی قوی باشد ودر وی اعانت باه بود وکرده وپشت را نیکو
بود ومحروری مزاج را مضر بود وادمان بوییدن وی ایمن باشد
از بواسیر رعد بادنجان است وگفته شد وقلی مقل خشکست
وگفته شد ولیع خلال است وگفته شد ونن انگور سیاه
است ودر عنب گفته شد ونیر کلی سفید است وطبیعت آن
سرد وتر بود در دوم وگفته شد

باب الهاء

قاقله صغیر است وگفته شد هبید حنظل است وگفته شد
هدبه حمار قبان خوانند وعرقیان وآن جانوریست کوچک بسیار
که در شب خمره آب بسیار بود وچون با شراب بیاشامند عسر البول و
یرقان را نافع بود وچون سحق کنند ودر پوست انار با روغن گل گرم
کنند ودر گوش چکانند درد گوش را نافع بود واگر در خرقه پیچد وبر
صاحب تب بندد زایل کند هدهد پارسی مرغ سلیمان گویند
عاقبتی گویند گوشت وی چون بپزند با آب وشبت وصاحب قولنج
گوشت وی بخورد ومرق آن بیاشامد نافع بود ودر خواص آورده اند
که چشم وی بر کسی بندد که نسیان بر وی غالب بود دفع آن بکند واگر
بر کسی بندد که از بیم جذام ترسد مادام که با وی باشد ایمن بود و
اگر تر اسد باشد موافق بود واگر بروی در خانه بخور کنند کزندگان
بگریزند واگر آدمی با خود دارد وبرابر خصم رود بر وی ظفر یابد وحاجتها
وی گزارده گردد وخون وی چون در سفیدی چشم چکانند زایل کند

واگر مغز وی بخور کنند در برج کبوتر هیچ حیوان موذی گرد آن نگردد
واگر هدهد کشته را همچنان درست از خانه بیاویزند هر که در آن خانه
بود از چشم بد ایمن بود واگر معاء هدهد خشک بکنند وسحق کنند
با سوسن وبا روغن کنجد بیامیزند وبعد از یک ساعت بیفشارند
وبر موی مالند سیاه وجعد گرداند واگر لحیه شیب وی با خود
نگاه دارند وی را مردم دوست دارند واگر بال وی تا نزدیک موی
بخور کنند بگریزند وگوشت وی چون بخور کنند مسحور را نافع بود
یا کسی که بر زن بسته باشد بگشاید ودل وی چون خشک کنند و
بکوبند وبا طلا بیاشامند قوت باه دهد ولحیه شیب وی با زبان وی دراز
ترین پری که در بال وی است در پوست بندد ومرد در ران راست
بندد چون خواهد که مجامعت کند قوت دهد **هرنوم** قرنوه خوانند
وان تخم درخت عود است بمقدار فلفلی بود اندکی کوچکتر بزردی
مایل بود وازوی بوی عود آید وطبیعت وی معتدل بود وگویند
گرم وتر بود وصاحب منهاج گوید مقوی وهضم بود وطبخ وی بول
براند وسنگ بریزاند واسحق بن عمران گوید درد حلق را نافع بود وشکم
براند وبدل وی بوزن وی قاقله صغار بود **مرو** عروق الصفر است
وگفته شد **مرقلوس** نقله الیهود نیز گویند وآن نوعی از هندبا
بری است وبعضی گویند نوعی از اشجار است وانچه محقق است آنرا
هرقلوم خوانند وبپارسی تره دشتی خوانند وان انواع کاسنی بری
بود ودر هندبا گفته شود ان شاء الله **مرقلیون** تمام است وگفته
شد **مرطمان** قرطمان گویند وآن حبیست میان جو وگندم طبیعت
وی معتدل بود میان گرمی وسردی ومیل بتری دارد وگویند سرد
بود وگویند بغایت گرم بود وخشک وی مجفف بود بدرجه دوم ودر

قبض وتحلیل بود **هزارجشان** وهزارفشان نیز گویند ومعنی آن
بپارسی هزار گز بود وبسریانی فاشرا گویند وگفته شد **ششقیقل**
حشقیقل است وگفته شد **هشت دهان** عود هندیست وطبیعت
آن گرم وخشک بود در سیوم بخاصیت نقرس را نافع بود وبدل وی
قنطوریون باریک است وبدل وی **هفت برج** مازریون است
وگفته شد **هلفیفا** هندبا است وگفته شود ان شاء الله در
هلیون حلیون است وان سلق جبلی است ودر حاء گفته شد
هلبانه شاهتره است وگفته شد **هلیون** بپارسی مارچوبه
گویند ومارکیا واهل مغرب واندلس واسفراج خوانند نیکوترین
ان بستانی بود تازه وطبیعت وی گرم وتر بود وگویند معتدل بود
وگویند گرم بود وورق آن مانند ورق رازیانه بود وصفت تخم
وی گفته شد ووی مفتح سدد احشا ومحلل آن بود وطبخ
وی عرق النسا ویرقان ودرد معا را نافع بود وخاصه طبخ اصل
وی وچون با شراب بپزند وطبخ آن بیاشامند گرده وکیسه را
نافع بود وچون بطبخ آن مضمضه کنند درد دندان ساکن کند
وتخم وی همین عمل کند وگویند وی شکم را محکم ببندد وگویند
قولنج بلغمی وریحی وعسر البول را نافع بود وباه زیاده کند ودشخوار
زادن را نافع بود ومسحی کرده ومثانه بود مسخن معتدل وتقطیر
البول که از برودت وتری بود ودرد پشت ورگ کهن شده را
نافع بود وسینه وشش هم وطبخ وی چون سگ بیاشامند
بکشند وگویند چون سر وی بجش پاره کنند ودر شب خاک
کنند وبا روغن بلسان بیاشامند ووی سعد را مضر بود و
اولی آن بود که بجوشانند وبعد از آن با گوشت بپزند ومری ورب

اضافه کند و طبری گوید اگر تخم وی خشک بود بدندان نهند قلع
کند وی وجع و فلاحر گوید اگر تخم وی سحق کنند و بر بن دندان نهند
قلع کند وی وجع اگر فاسد شده باشد و اگر دردمند بود درد ساکن
کند و مجهول گوید طبیخ اصل وی باه را زیاده کند و بدل آن جنجل بود
هنک بزبان هندی حلتیت است و گفته شد **هندبا**
بپارسی کاشنی خوانند و بری بود و بستانی بری را سوبانی بقولس
و فحو یون بیز گویند و ورق وی پهن تر از بستانی بود و نعمه
نیکوتر و بستانی را سوبانی اندیقیا خوانند و آن دو نوع بود یک
نوع ورق وی پهن نزدیک بکاهو و یک نوع ورق وی باریکتر
بود در طعم وی تلخی بود و نیکوترین آن بستانی ترشیرین بود و
فاضلترین ایشان شامی بود و آنرا انطوبیا خوانند و طبیعت
آن سرد و تر بود در آخر درجه اول و گویند سرد و خشک بود در
اول و گویند خشکی وی در دوم بود و بری طرخشقون گویند و بارنجی
تلخ و رازی گوید اقوی بود از بستانی در جمیع افعال عصاره وی
استسقا را نافع بود و سده جگر بگشاید و دفع سمها بکند در جمیع
افعال چون بیاشامند خاصه عقرب و زنبور و تب ربع زایل کند
و چون آب وی با زیت بیاشامند باد زهر ادویه کشنده بود و
مقوی قلب و لبنی وی سفیدی چشم زایل کند و هندبا بستانی
برودت در وی بیشتر بود که در بری مقوی معده بود و سده جگر
را بگشاید و سبزی و حرارت چون و صفرا بنشاند و آب وی
چون با سکنجبین بنوشانند و کف بگیرد و بیاشامند سده بگشاید
و رطوبات عفن پاک کند و تبهاء دراز سود دهد و کاشنی کیموس
نیکو دهد و فاضلتر از کاهو بود در نفع سده و در بستانی تلخی

وی زیاده گردد بسبب گرما پس اندک میل بحرارة داشته باشد نزدیک
صفرا و حرارة معده بود و شکم به بندد و تب ربع را نیکو بود و چون
با آب کاشنی خیار چنبر حل کنند و بدان غرغره کنند ورم حلق را نافع
بود و هندبا بطی الهضم بود و مصلح وی انرشاد بود و نوعی از کاشنی بری
هست که آنرا حندریلی خوانند و گفته شد کاشنی شامی آنرا انطوبیا
خوانند معتدلترین کاشنیها بود و کیموس وی نیکوتر بود و شیخ گوید
میان کاشنی و کاهو بود و طبری گوید لطیفتر از کاهو بود و غذا اندک
تر دهد و چون ورق وی بکوبند و بر ورم گرم نهند بگدازد و آب
وی با آب رازیانه یرقان را نافع بود و بیخ وی از تخم وی بقوتر بود و
پوست بیخ وی مستعمل بود **هوم المجوس** مرانیرا است و گفته شد
هوفاریقون سیوفاریقون خوانند و اولریقون و اندروسامن گویند
و فیقون و آن وادی رومی و آن قضبان و زهری زوجی است رنگ
برنگ سماق بغدادی اگرچه صاحب منهاج آورده که سرخی وی کمتر
از سرخی سماق بود و هم او آورده که حب البلسان است و هر دو سهو است
و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است در آخر آن ملطف و محلل
اورام بود ضماد کردن و ریختن آن سوختگی آتش را نافع بود و حیض و بول
براند و لرز را سود دهد و تخم وی مسهل مره بود و بجربینه اند و
بدیعوریش گوید بدل وی بوزن وی بیخ درم اذخر بود و هم وزن وی
بیخ کبر بود **هوحس** هو عیناس بز گویند و آن عصی الراعی است
و گفته شد **هیمیان** نخل بری است و گفته شد **هیل بوا**
هال بوا است و آن قاقله کوچک است و گفته شد **هیشر** کنگر
بری است و درازی قد آن یک گز زیاده تر بود و میان آن تهی بود و شکوفه
وی پهن بود بلون بنفشه و بآخر سفید شود و میان آن شکوفه

مانند پنبه شود و اگر از ان پنبه در گوش کسی افتد الحق کری آورد
هیل هال است و گفته شد هیرارما نعناع است و گفته
شد والله اعلم باب الیا یاسمین یاسمون است و سجلاط
نیز گویند و شیرازی گل یاسم خوانند و ان سفید بود و زرد گویند
ازرق نیز بود و عیسی بن ماسویه گوید دو نوع است زرد و سفید
بقوتر بود در حرارة و بوستر و خوشبوی تر بود و مسیح ابن الحکم گوید
طبیعت وی گرم بود و خشک بود در آخر درجه دوم و اول سوم
ملطف رطوبات بود و کلف و صداع بلغمی زایل کند و ریاح غلیظ
که در دماغ بود محلل و مقوی وی بود و اصحاب لقوه و فالج را
نافع بود و روغن وی عرق النساء و مفتح سده بود و نوع زرد وی
مسخن و محلل هر عضو سرد بود و مزاج گرم را نافع بود و محرور را
و اصداع آورد و مصلح وی روغن گل و سرکه بود و دیسقوریدوس
گوید کرم که در روده بود و حب القرع و حیات بیرون و چون
سحق کنند خشک کرده با عسل بیاشامند و شریف گوید چون یاسمین
بگیرند و آبلان کرند و سه روز همی رونده در وا از آب وی بیاشامد
قطع ترف از جامع بکند و چون بهم خشک کرده سحق کرده بر موی سیاه
پاشند سفید گردد یاقوت نیکوترین آن سرخ رمانی بود و
وسواس سوداوی و خفقان و ضعف دل را بغایت نافع بود و گویند
چون از خود بیاویزند منع جمود دم بکند و بغایت مفرح بود تا
بحدی که در دهان نگاه دارند تفریح بخشد یبروج دو نوع
است یکی سیب لفاح خوانند و یکی را سراج الصنم خوانند از بهر آنکه
بصورة انسان ماند و مولف گوید در حدود کوه سیرستان نزدیک
قلعه شهریاری می باشد و قد ان از یک وجب کوتاه تر بود و دست

و بای دارد و بلون سفید بود و بعضی گویند که وی اسک سکندر ان
زمین و ان را اسکندر خوانند و ان معقول نیست و نیکوترین وی آن
بود که حرن بر بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در اول سیوم مخدر
مسبت بود و اگر بورق وی را با الذی یک هفته زایل شود
بی انکه ریش شود و بر بوبها و صلب و دنبلات و خنازیر طلا
کنند نافع بود و یبروج چون بکوبند و بر مفاصل ضماد کنند زایل کند
و اگر کسی را احتیاج بود بقطع عضوی در شراب بیاشامند بیهوش
شود از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن افیون و وی
مسبت و مسوم بود و بدترین پوست وی بود و نوشیدن ورق
آنچه سفید بود و از ساق نبود و ذکر خوانند مسبب بود و مداوای
وی قی کنند و آب گرم و عسل و شبت و مصطکی و سعتر و مری و
سفید و شربات اشامیدن و یبروج را در محبت خواص بسیار و گویند
اگر کسی باسم شخصی که خواهد چون یبروج بر کند هم در ساعت هر عضو
یبروج که بشکند از آن شخص را همان عضو جدا کند و خیلی خواص
دیگر دارد که غیر طبی است بدان سبب اینجا یاد نیامد یتوع هر نباتی
که وی را لبنی محرق مسهل مقطع بود از یتوع خوانند مانند شبرم و
عشر و لاعیه و مازریون و عرطنیثا و ماهودانه و علفا و اصناف
ان بسیار است همه بد باشد و اقوی ترین از یتوعات لبن وی بود
پس تخم پس بیخ و بعد از ان ورق و طبیعت ان گرم و خشک است در
چهارم و ان بود که در دوم تا سیوم و از خواص وی انست که در برکه
آب اندازند که ماهی در ان بود ماهی در آوی افتد و لبن وی موی
بسترد چون بدان لطوخ کند خاصه در آفتاب و انچه بعد از ان
بیرون آید ضعیف بود و اگر مکی کنند دیگر نروید و اگر بر دندان

خون دیچکانند قلع کند و بواسیر را قطع کند و مسهل بلغم و اخلاط غلیظ
بود و منفعت هر یك از نوعات در باب خود گفته شد **یحصص**
نوعی از کرفس بری است و آنرا مشرفی خوانند و انواع کرفس در کاف گفته
شد **یدره** صنوبر است و گفته شد **برنا** حناست و گفته شد **ینف**
بشب خوانند و گفته شد در حجر البشت **یعقوب** کبك نر است و گفته
شد **یغیصا** ریباس است و گفته شد **یربوع** بپارسی موش
دستی خوانند گوشت وی غذا بسیار دهد و شکم براند **یراع** قصب است
بپارسی نی گویند و گفته شد **یقطین** نزدیك عام کدو بود و
در لغة هر درختی که وی را ساق امرا ستنه نبود مانند کدو و خربزه و حنظل
وامثال آن **یمام** شقین است و گفته شد **ینبوت** خرنوب
نبطی و شامیست و گفته شد و طبیعت وی سرد و خشك بود در سیوم
و گویند خشکی وی در دوم بود و طبیعت وی سرد و خشك بود در
سیوم و گویند خشکی وی در دوم بود و گویند گرم بود و آن در صحراها
و بن دیوارها و بستانها روید و ثمر وی مانند کرد کو سفند کوچکتر بود
و بلون سرخی بود که بسیاهی زند و در مصر بحیا الکلی خوانند و دانه وی
و دانه خرنوب شامی مانند یکدیگر بود و بطبخ وی مضمضه کردن
در درد دندان را نافع بود و در طبخ وی نشستن مقوی سفل بود و وی
نافع بود جهة سیلان حیض و خون زدن و بخود بر گرفتن و معضو
اسهال را نافع بود و بر ثالیل مالیدن سخت زایل کند و خلط وی بد و ثقیل
بود خاصه چون تر بخورند و بشیرازی کور خوانند **ینبوت** نا هیاست
و گفته شد **ینق** بلغة اهل اندلس لفحه است و گفته شد
ینمر نباتیست که بشیرازی سنبل دارو خوانند و در جراحتها مستعمل
کنند و رنجها ی آن والله اعلم و احکم تمت الکتاب من جلد الاول الموسوم

باختیارات البدیعی وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین
والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین **اما بعد** بدانکه
این مقاله دوم است از اختیارات بدیعی که ذکر خواهیم کرد در مرکبات
مستعمل والله الموفق والمعین والیه المصیر وعلیه التکلان **الباب
الاول فی المفرحات مفرح یاقوتی** خفقان و وسواس را سود دهد
و دل را قوت دهد و نشاط آورد و خاصیت این بسیار است اینجا
کوتاه کردیم **اخلاط آن** مروارید ناسفته هشت درم بسد
چهار درم یاقوت رمانی دو درم زر محلول و نقره محلول از هریک یکمثقال
حجر لاجورد یک مثقال و نیم لعل و عقیق و جریب از هریک سه درم
طباشیر سفید و صندل مقاصری از هریک پنج درم کهربا و گل نیلوفر و
زرشک بی دانه از هریک سه درم صندل سرخ طین مختوم از هریک
دو درم کشنیز خشک تخم گل از هریک سه درم و در بعضی از نسخها
افیون شش درم ساذج هندی زرنباد درونج عقربی از هریک یکدرم و
نیم عود هندی پوست اترج گاوزبان از هریک سه درم بهمنین
از هریک دو درم بادرنجبویه ریوند صینی از هریک دو درم تخم کاسنی
کاهو قیصری عنبر اشهب از هریک سه درم مشک ترکی نیم مثقال
ابریشم سوخته درم شیر آمله هلیله کابلی از هریک بیست درم گلاب
نبات مصری از هریک یکمن شراب سیب آب انار شیرین از هریک ده مثقال
اگرچه در نسخها شراب سیب و آب انار چهل درم گفته اند اما این نسخه

مستعمل است شراب سیب بیست درم داروها کوفته و بیخته نبات با گلاب
یکجا آرند و شراب سیب و به و آب انار بان بقوام آورند و داروها بدان
بسرشند و در ظرف چینی کنند و چهل روز در میان جو نهند و بعد
از آن استعمال شربتی نیم مثقال تا یکدرم **مفرح معتدل** خفقان
و وسواس و ضعف دل زایل کند و نشاط آورد **اخلاط آن** مروارید
ناسفته بسد از هریک پنج درم تخم کاسنی دو درم و نیم درونج عقربی
یکدرم ساذج هندی دو درم و نیم افیون ورق گل سرخ از هریک سه
درم زرنباد دو درم و نیم تخم بالنگو تخم فرنجمشک از هریک دو درم و نیم
در بعضی نسخها اسنامکی سه درم میکنند زعفران عنبر اشهب از
هریک یکدرم و نیم خشخاش سفید گل ارمنی از هریک دو درم زر ورق
و نقره ورق از هریک یکدرم و اگر از هریک یکمثقال بود شاید لعل یکمثقال
جمله کوفته و بیخته بشراب سیب خالص یا شراب حماض بسرشند شربتی
یکدرم تا یک مثقال **مفرح سرد** خفقان گرم را سود مند بود و
قوت دل بدهد **اخلاط آن** ورق گل سرخ طباشیر از هریک دو درم
کشنیز خشک بریان کرده صندل مقاصری از هریک یکدرم مغز تخم خیار
مغز بادرنگ از هریک چهار درم تخم نوتک نوزبدان بهمن سفید
گاوزبان از هریک دو درم زرشک بی دانه شش درم مروارید ناسفته
کهربا بسد از هریک نیم درم در بعضی نسخها کافور نیم درم زعفران دیگر
میکنند مجموع کوفته و بیخته بشکر بقوام آورند و داروها بدان
بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال بود **مفرح گرم** خفقان سرد را سود
مند بود **اخلاط آن** گاوزبان بالنگو بهمنین از هریک هشت درم لک
در شکر خیسانده خشک کرده بریان کرده هشت درم تخم
فرنجمشک هشت درم عود قماری ده درم گل مختوم مروارید ناسفته از

کیاد دو درم و نیم صندل ابیض طباشیر
از هریک چهار درم گاوزبان نیم درم

هر یک یکمثقال زعفران یکدرم قرنفل بسد کهربا زیت کشنیز خشک از هر
یک یکمثقال دو درم کبابه چینی سه درم ورق گل سرخ صندل مقاصری
از هر یک پنج درم عسل اهلیلج چهار یکی یاقوت زرد محلول نقره و محلول از
هر یک نیم درم دارچینی دو درم زرنباد سه درم درونج یکدرم و نیم
سنگ یمن قند سفید یکمن و نیم کهربا و بسد و جواهر که سوخته باشند داروها
کوفته و بیخته قند صافی کنند و بقوام آرند و عسل هلیله و سنگ گوهر
بر سر آن کنند و داروها بدان برشند شربتی یکمثقال مفرح سرد نوعی دیگر
خفقان و ضعف دل که از گرمی بود زایل کند صنعت ان طباشیر
سفید دو درم گاوزبان ده درم شیر املج با تخم ده درم عصاره زرشک
پنج درم صندل مقاصری سه درم بهمنین چهار درم ورق گل سرخ
پنج درم درونج عقربی دو درم کشنیز خشک پوست بیرون پسته
مروارید ناسفته کهربا سوخته بسد سوخته ابریشم سوخته از هر یک
دو درم زعفران نیم درم یاقوت چهار دانگ زر ورق نقره ورق از هر یک
یکمثقال آب سیب ترش چهل درم آب حماض چهل درم قند سفید دو من قند
بقوام آورند و داروها بدان برشند شربتی یکدرم بود مفرح گرمی نوعی دیگر
خفقان و ضعف دل که از سردی بود زایل کند صنعت ان زرنباد درونج
عقربی گاوزبان از هر یک شش درم بادرنجبویه سه درم کوفته در شراب سیب
بسرشند بعد از ان بعسل کف گرفته برشند مفرح جواهر نسخه خواجه
رشید و خفقان و وسواس و ضعف دل زایل کند و جگر و گرده و معده
را قوت دهد و خون را صافی کند و نشاط تمام آورد و مادهاء سوداوی
دفع کند و قوت دل بغایت بدهد و خواص این بسیار است اینجا کوتاه کردیم
صنعت آن یاقوت سرخ دو مثقال یاقوت زرد چهار مثقال یاقوت
کبود چهار مثقال یاقوت سفید چهار مثقال لعل سه مثقال فیروزه پنج

زمرد یکمثقال و نیم عقیق چهار مثقال مخروب سه مثقال لولو نا
سفته چهار مثقال بسد دو مثقال کهربا دو مثقال حجر لاجورد دو
مثقال تخم فرنجمشک پنج مثقال ابریشم محرق سه مثقال ورق قرنفل
سه مثقال پوست بیرون پسته چهار مثقال امله مقشر پوست
هلیله کابلی دو مثقال بادرنجبویه چهار مثقال گل نیلوفر سه مثقال
تخم بادرنبویه قرنفل دارچینی از هر یک سه مثقال گاوزبان پنج مثقال
عصاره زرشک پانزده مثقال عود قماری چهار مثقال بادروج دو
مثقال درونج عقربی چهار مثقال طین ارمنی دو مثقال طین مختوم
چهار مثقال طباشیر سفید پنج مثقال عنبر اشهب چهار مثقال
مشک ترکی یکمثقال زر ورق ورق گل دارچینی از هر یک چهار مثقال
کافور قیصوری قاقله کبار سه مثقال سنبل الطیب ساذج هندی بهمن
سفید چهار رطل آب سیب و آب به اصفهانی از هر یک یکمن حماض یکمن
گلاب یکمن عرق بیدمشک دو من نبات مصری دو من نبات با عرق
و آب سیب و آب به بقوام آورد و چون فرو کرد آب حماض بر ان ریزد
و داروها بدان برشند شربتی از نیم تا یک درم مفرح دلگشای ضعف
دل و وسواس و خفقان زایل کند و دل را قوت دهد و نشاط هر چه
تمام آورد صنعت ان لولو ناسفته سه درم بسد یکدرم کهربا
یکدرم لعل یک مثقال یاقوت زرد نیم یشب یکمثقال قرنفل یکدرم
بهمن سفید دو درم کبابه چینی بهمن سرخ از هر یک یکدرم زرنباد
نیم مثقال تخم بادرنبویه سه درم ساذج هندی یکدرم درونج عقربی
نیم مثقال پوست بیرون پسته سه درم پوست اترج سه درم
گاوزبان پنج درم صندلین از هر یک سه درم کشنیز خشک دو درم ورق
گل سرخ سه درم دارچینی یکدرم آمله مقشر پنج درم عصاره زرشک

ده درم طین ارمنی دو درم تخم فرنجمشک سه درم طباشیر سفید دو درم
عود خام یکمثقال کافور قیصوری نیم درم زعفران زنکی عنبر اشهب نیم مثقال
مشک ترکی دانکی و نیم زر ورق و نقره ورق از هر یک نیم مثقال شراب
حماض یمنی شراب سیب اصفهانی چهل مثقال شراب به اصفهانی
بیست مثقال داروها کوفته و بیخته بدان بسرشند شربتی یکدرم نافع بود
مفرح دواء المسک حلو ضعف دل و مرضهای سوداوی را سودمند
بود و بادی کردن آبستن را ببرد اسود نافع بود **صنعت آن** مروارید
ناسفته کهربا بسد ابریشم مقرض زرنباد درونج عقربی از هر یک یکمثقال
بهمنین سنبل الطیب قاقله قرنفل ساذج هندی اشنه از هر یک یکدرم
جندبیدستر بکیرند درهمی نیم درم میکنند دارفلفل زنجبیل از هر یک نیم
درم مشک خالص نیم درم و اکر دانکی بود شاید کوفته و بیخته با سه چندان
عسل شهد که آب ندیده باشد بسرشند شربتی یکمثقال و قوت آن سه
سال باقی باشد **دواء المسک مستعمل تلخ** سودمند بود خفقان
و ورم حلق و رطوبت معده **صنعت آن** سنبل الطیب مر و مشک
ترکی ساذج از هر یک دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس از هر یک چهار
درم صبر اسقوطری افسنتین رومی از هر یک هشت درم ریوند چینی
شش درم جندبیدستر یکدرم و نیم مجموع کوفته بعد از [illegible]
و بکدازند و بپالایند و بریان کنند و باسه چندان عسل مصفی
بسرشند شربتی نیم درم **مفرح مسیحی نسخه مؤلف** قوت معده
و جکر و دماغ و قوت پشت و کرده و منی بیفزاید و نعوظ تمام آورد
و باه را قوت دهد **صنعة آن** قرنفل پنج درم خولنجان سه درم
کبابه سه درم قرنفل جوز سنبل الطیب قاقله کبار و صغار تخم
فرنجمشک ورق قرنفل از هر یک سه درم کاوزبان پنج درم بادرنبویه

پنج سنبل آشنه از هر یک چهار درم زعفران سه درم مصطکی سه
بهمنین از هر یک چهار درم ساذج هندی دو درم زنجبیل دارفلفل
از هر یک درم پوست اترج سه درم ورق کل سرخ پنج درم سعد
هندی یکدرم خصی الثعلب لسان العصافیر بسباسه از هر یک
سه درم عنبر اشهب دو درم مشک ترکی نیم درم لعل یکدرم مروارید
ناسفته دو درم کهربا یکدرم بسد یکدرم زر ورق نیم مثقال جوز
خوب سه مثقال اکر خواهند دو وزن ادویه عسل و اکر قند خواهند
سه وزن ادویه قند و اکر معجون خواهند چنانچه بلع کنند بیست درم
روغن بادام داروها کوفته و بیخته بدان چرب کنند و اکر بقند
خواهند چنانچه پخته بود خشخاش ده درم با ادویه بکوبند و بقند
بسازند والله اعلم **باب الثانی فی المعاجین معجون سقنقور**
املاء مولانا معین الدین طبیب است باه را قوت دهد و نشاط
زیاده کند و کرده و پشت و دل و دماغ را قوت دهد و نعوظ تمام
آورد **صنعت آن** شقاقل بهمنین بوزیدان سورنجان
مصری بسباسه از هر یک پنج درم تودری زرد و سرخ از هر یک چهار
درم سر سقنقور با نخود مثقال خصی الثعلب با نخود ده درم
ضیب کاو خشک کرده سوده قرنفل مغز حب الزلم مغز جلغوزه
مغز حبه الخضرا مغز نارجیل لسان العصافیر خولنجان قاقله کبار
تخم شلغم دارفلفل از هر یک پنج درم زنجبیل سه درم نارمشک
فرنجمشک صندلین خشخاش سفید کاوزبان ورق کل سرخ بادرنجبویه
تخم هلیون اسارون قرفه درونج عقربی حب بوا کلوفه ورق
قرنفل جوز بوا آشنه سفید از هر یک پنج درم زعفران با نخود درم
سعد هندی زرنب تخم بادرنبویه زرنباد مصطکی کندر

تخم اسپست از هر یک سه درم عود خام پنج درم عنبر اشهب ده درم
مشک ترکی یکمثقال و نیم سنبل الطیب ده درم ساذج هندی سه درم
لعل یکدرم و نیم یاقوت زرد یکدرم بسذ سه درم لولوی ناسفته پنج
درم کهربا سه درم زر محلول سه درم نقره محلول سه درم جوز بوا
صد مثقال بقدر حاجت والله اعلم **معجون لبوب** منی بیفزاید
وکرده و پشت را قوت دهد و نشاط آورد و این نسخه هم از امام مولانا
معین الدین طبیب است علیه الرحمة **صنعت آن** مغز پسته مغز فندق
مغز بادام مغز چلغوزه مغز تخم مغز حب الزلم مغز کردکان مغز حب
فلفل کنجد مقشر از هر یک پنج مثقال مغز نارجیل خصی الثعلب از هر یک
ده مثقال خشخاش سه درم خولنجان سه مثقال دارچینی
شقاقل بهمن سرخ تودری از هر یک پنج مثقال بهمن سفید
ده مثقال گاوزبان پنج درم لسان العصافیر دو مثقال مغز دمل
کنجشک پنج مثقال قضیب گاو سه مثقال بوزیدان سه مثقال
پنج بابونه پنج مثقال زرنباد درونج زنجبیل قرنفل بسباسه تخم
بادرنبویه از هر یک سه درم عنبر اشهب پنج مثقال مشک ترکی نیم
مثقال عود خام ده درم زعفران یکدرم مصطکی دو مثقال مروارید
ناسفته پنج درم لعل دو درم یاقوت کبود یکمثقال زر محلول
دو مثقال نقره محلول سه مثقال قند بکنند و اگر بعسل خواهند
همین سبیل **معجون اسرار الاطباء** این نسخه از آن مولانا
شمس الدین محمد بن هلال اردبیلی است نور الله قبره و خاصیت
این بسیار است اما مخصوص است بچند چیز اول آنکه باه را زیاده
کند و مجامعت دل و دماغ را قوت دهد و نشاط را زیاده کند و
قضیب محکم دارد و گویند روی نیکو دارد و استعمال کند بعد

از مجامعت تا از عرق النسا و نقرس و نقصان مجامعت و نقصان
منی و از جمله مرضهای عصبانی ایمن گردد **صنعت آن** سقاقل
خولنجان خصی الثعلب بهمنین وج تودری لسان العصافیر از هر
یک سه درم سه شقنقور سه مثقال حب البان فلفل سفید
تخم خیار زرتین تخم جرجیر تخم جزر تخم کندنا تخم پیاز تخم
شلغم تخم اسپست خشخاش سفید خشکدانه تخم تربز تخم شبت
دوقو تخم هلیون خشک مرمی از هر یک دو درم دارچینی قرنفل
سنبل الطیب اسارون بسباسه کبابه چینی سعد کوفی دار
فلفل قرفه جوز الطیب نارمشک عود خام عنبر اشهب زعفران
از هر یک یکمثقال مشک ترکی دنکی و نیم نارجیل مغز بادام مغز پسته
مغز حب صنوبر کبار مغز حبة الخضرا مغز حب القطن کنجد از هر یک
هفت درم زنجبیل بوزیدان قسط شیرین مغز حب الزلم درونج عقربی
از هر یک دو درم ادویها را بهم بکوبند و مغزها با هم و عنبر و
مشک و زعفران با هم و با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند
و در ظرفی کاشی یا چینی نگاه دارند شربتی سه یا سه مثقال
معجون لولوی این نسخه از آن جالینوس است و هفت منفعت
دارد قضیب محکم کند و او عیبر را بگشاید و اعصاب دماغی را
قوت دهد و شهوة زیاده کند و در خون بجزئی عظیم پیدا کند و حفظ
بسیار آورد و دوستی مرد در دل زن زیاده کند **صنعت آن** مروارید
ناسفته بسد از هر یک یکمثقال انیسون بهمن سفید از هر یک یکدرم
کاکج اهلیلج کابلی از هر یک نیم مثقال تفاح اذخر سعد کوفی مارک
از هر یک دنکی و نیم صمغ عربی کتیرا از هر یک دنکی با چندان عسل
کف گرفته بسرشند و در ظرفی آبگینه نگاه دارند و وقت خواب هنگام

مجامعت بکمثقال باب فاتر بخورند **معجون عطابی** این نسخه جهة
دفع سرعت انزال خوبست و مستعمل مولف کتاب است **صنعت آن**
بلوط کلنار شونیز لبان الذکر از هر یک ده درم تخم کرفس نانخواه کرویا
از هر یک پنج درم پوست بلیله زرد پوست هلیله زرد آمله مقشر
هلیله سیاه از هر یک سه درم کشنیز خشک دو درم مجموع کوفته
و بیخته باسه چندان عسل کف کرفته بسرشند شربتی دو مثقال
بامداد و شبانگاه همچنین غذا دو نوبت کباب مناسب باشد
معجون لبوب این نسخه از آن مولف کتابست و در امر باه نظیر
ندارد **صنعت آن** مغز بادام فندق و پسته مغز حب فلفل
مغز حبة الخضرا مغز کردکان نارجیل مغز الجلک مغز جلغوزه
مغز تخم حرف مغز حب الزلم کنجد مقشر خشخاش سفید از هر یک ده
درم کبابه قرنفل خولنجان قرنفل شقاقل مصری از هر یک پنج درم
مصطکی بسباسه لسان العصافیر سنبل الطیب از هر یک سه درم
بهمنین تخم هلیون تودری بوزیدان معات تخم حرف تخم
شلغم تخم اسپست تخم پیاز از هر یک شش درم خصی الثعلب
ده مثقال کزر خشک مربی کشمش حرما قصب کا و خشک کرده سوده
از هر یک چهار درم مغز دماغ کنجشک نر کر در وقت هیجان کرفته
باشند ده درم زعفران زنجبیل بازمشک قرنفل خشک دارفلفل
از هر یک سه درم عسل بقدر حاجت شربتی دو مثقال غذا نخود
آب با قلیه بان زرده تخم مرغ یا کباب یا پیازخام با آب کوشت
مناسب باشد واز ماست و ترشی و سبزی احتراز کند **معجون**
فلاسفه مادة الحیوة نیز خوانند و این معجون منسوبست
بفیلسوفان بلغم را دفع کند و مقوی نفس بود و مفرح و قوة

صمه بدهد و اشتها را باز آورد کند و حفظ بیفزاید و ذهن تیز کند
و سردی و چکیدن بول دفع کند و بادها بشکند و منی بیفزاید و قضیب
محکم کند و مفاصل و درد پشت را سود دهد و دندان را محکم کند و
مخصوص است ببلغمی مزاج **صنعت آن** فلفل دار فلفل زنجبیل
دارچینی پوست بلیله آمله مقشر شیطرج هندی زراوند مدحرج
عروق بابونه خصی الثعلب مغز جلغوزه مغز نارجیل از هر یک ده
درم بابونه پنج درم سنبل پنج درم عسل کف کرفته سه وزن ادویه
و در بعضی نسخه دار پلپل ده درم میکنند **انوش دارو** این را جوارش
مفرح خوانند و از معاجین هندیست پیش از طعام و بعد از طعام
شاید خوردن معده را قوت دهد و غذا هضم کند و رنگ روی را
سرخ کرداند و جگر را قوت دهد و از معاجین کبار است **صنعت آن**
ورق گل سرخ شش درم سعد پنج درم قرنفل مصطکی اسارون
از هر یک سه درم هیل قاقله بسباسه جوز الطیب قرفه زعفران
سنبل الطیب زرنب از هر یک دو درم شیر آمله یک رطل در ده رطل
آب بجوشانند تا باز سه رطل آید و در دست بمالند و صافی کنند
یکمن فانیذ کر از ان مراد کعب الغزال است بقوام آورند و داروها
بدان بسرشند و اگر بعسل کنند یا قند شاید و قدری مشک اضافه
کنند و بعضی قرنفل و مروارید ناسفته سادج از هر یک ده
درم اضافه میکنند شربتی دو مثقال **معجون انقردیا کبیر مستعمل**
کما ز بلادری بزرک خوانند سودمند بود فالج و لقوه و صرع و
تریاق جمیع ریحها است کراز سردی بود و باه را قوت دهد تمام
چنانچه بلغمی مزاج را هیچ معجون در امر باه بر از ین مفید نیفتد
صنعت آن عاقرقرحا سونیز قسط فلفل دارفلفل پنج از هر یک

ده درم ورق سداب حنطیانا رومی حلتیت زراوند مدحرج حب
الغار جندبیدستر شیطرج هندی از هر یکی پنج درم عسل بلادر چهار
مثقال ونیم داروها کوفته بروغن کرید دکان حرب کنند وباسه چند
عسل کف گرفته بسرشند وبعد از شش ماه استعمال کنند شربتی یک
مثقال وهرچند کهن تر شود بهتر بود مولف گوید که جهة قوة باه کسانی
که بلغمی مزاج بود این معجون را گفتیم واستعمال کردند بغایت پسند افتاد
ودر قوة حفظ وذهن ودفع نسیان وفالج ولقوه وهمه ریحها که از سردی
بود سودمند است معجون القرد یا صغیر خواص این نزدیک است
بخواص کبیر صنعت آن هلیله سیاه پوست بلیله امله مقشر
از هر یکی ده درم سعد کوفی سنبل الطیب کندر کروج فلفل سیاه
زنجبیل عسل بلادر از هر یکی پنج درم داروها کوفته وبیخته وبروغن کره دکان
حرب کرده باسه چند آن عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال
معجون افلونیا رومی مستعمل سودمند بود قولنج را وعسر البول وسپرز
وشل وتشنج ودرد احشا وخناق زایل کند ودرد جگر را سودمند بود
ودرد دندان چون بروی نهند ساکن گرداند صنعت آن زعفران
پنج درم فلفل سفید بزر البنج از هر یکی بیست درم افیون ده درم فطراسالیون
چهار درم تخم کرفس نبطی سه درم سنبل الطیب چهار درم ساذج هندی
سلیخه عاقرقرحا حب بلسان فرفیون از هر یکی یکدرم داروها کوفته
وبیخته بروغن بلسان حرب کرده شربتی مقدار یک نخود از بهر قولنج ودرد
کرده باآب کرفس دهند وبعضی از اطبا بدل تخم کرفس کنند وقوت این
معجون از سه ماه تا سه سال بماند والله اعلم افلونیا فارسی مستعمل
سودمند بود قولنج را وخون زنان وبادها رحم ودهن را نقصان دهد
صنعت آن فلفل سفید بزر البنج از هر یکی بیست درم افیون ده

درم زعفران پنج درم وبعضی از اطبا طین مختوم ده درم میکتد سنبل
الطیب وعاقرقرحا فرفیون از هر یکی درم جندبیدستر دو درم درونج
عقربی از هر یکی نیم درم مروارید ناسفته مشک ترکی از هر یکی نیم مثقال
کافور زنکی ونیم مجموع کوفته وبیخته باسه چندان عسل کف گرفته بسرشند
وبعد از شش ماه استعمال کنند شربتی یکدرم هرچند که کهنه تر گردد
بهتر بود وقوة آن تا سه سالی ماند معجون برشعثا مستعمل چند
درد دندان چون بروی نهند عظیم نافع بود وجهة قولنج نیم درم
فوردن اثری تمام دارد ودردها ساکن کند وقطع خون بکند واین
نسخه منسوبست بشیخ الرئیس علیه الرحمة صنعت آن فلفل
سفید بزر البنج از هر یکی بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران
پنج مثقال سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون از هر یکی یکمثقال مجموع کوفته
وبیخته با دو چندان عسل کف گرفته بسرشند وبعد از شش ماه در میان ماده م
جو نهاده باشند استعمال کنند معجون انقع این معجون از معجونات
است واز معاجین کبار است وبعضی از اطبا این معجون را از تریاقات
شمرده اند صنعت آن فلفل زنجبیل قرنفل سنبل الطیب دار
فلفل جوزبوا جوزبوا قاقله کبار شیطرج هندی دارچینی ساذج هندی
لسان العصافیر درونج عقربی بادرنبویه لسان الثور مصطکی خولنجان
فرنجمشک مروارید ناسفته صندل زراوند مدحرج سلیخه یاقوت
رمانی ورق گل سرخ از هر یکی دو درم بهمن سرخ نیم درم بسباسه
شش درم پوست اترج سه درم زعفران پوست بلیله از هر یکی
یکدرم عنبر اشهب یکمثقال مشک ترکی نیم دانک مجموع کوفته بغایت
نرم کرده بعسل مصفی بسرشند شربتی یک مثقال معجون زرعونی
مستعمل این معجون خاصیت بسیار دارد وخاص است جهة

قوت باه دو کرده صنعت آن تخم کرفس و تخم کرد و تخم شبت انیسون
نطریا زیانه مغز تخم خربزه مغز تخم خیار بادرنک بیخ کرفس از هر یک پنج مثقال
بسباسه قرنفل فلفل مولید کبابه عاقرقرحا از هر یک سه درم قرفه زعفران
کندر مصطکی عود از هر یک چهار درم تخم هلیون شقاقل بوزیدان
بهمنین تودری زرد و سرخ و سفید لسان العصافیر از هر یک پنج درم
زنجبیل تخم شلغم تخم اسپست تخم جرجیر تربزه تخم پیاز حب الرشاد ذکرنه
تخم کندنا خولنجان جوز الطیب کل قرفه دارفلفل از هر یک سه درم بصل
الفار مشوی یکدرم و نیم مغز حب فلفل مغز حب الزلم مغز جلغوزه
مغز نارجیل از هر یک پنج مثقال خصی الثعلب ذکر گاو خشک کرده سوده
مغز دماغ گنجشک که در وقت هیجان گرفته باشند بحسک مربی کشن خرما
از هر یک دو مثقال عنبر اشهب دو درم مشک ترکی نیم درم مجموع کوفته
و بیخته فانید که آنرا کعب الغزال خوانند بوزن ادویه و عسل بوزن
مجموع معجون سازند شربتی بحسب المزاج را دو درم و صرد مزاج پنج درم
بامرکه و یک کاسه شیر گاو تازه و در دو درم شکر سفید تناول کند و اگر گرم
مزاج بیش از آنکه معجون تناول کند شیر و شکر بیاشامد و بعد از آن معجون
فرو برد و اگر سرد مزاج بود اول معجون را فرو برد و در عقب آن یک کاسه
ماء العسل بیاشامد که مفید افتد و در قوت باه وامر مجامعت بهتر ازین
معجون نیست و بکرات مولف این کتاب خاصیت این مشاهده کرده
و مجرب است معجون حجر الیهود مستعمل خاصیت وی آن است
که ریگ گرده و مثانه بریزاند صنعت آن مغز خیار بادرنک مغز
تخم خربزه مغز تخم کدو حب کاکنج از هر یک پنج درم حجر الیهود بیجاده درم
کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته سرشند معجون کاکنج
مستعمل سودمند بود جهة درد گرده و مثانه صنعت آن

بذر البنج و رازیانه از هر یک هفت درم مغز تخم خیار پنج درم تخم حماض انیسون
مغز جلغوزه بریان کرده مغز فندق بریان کرده مغز بادام بریان کرده زعفران
از هر یک سه درم حب کاکنج بیست و پنج عدد کثیرا چهار درم مجموع
کوفته و بیخته بسحج سرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند
معجون عقرب جهة مثانه و گرده ریگ عقرب دعا بیر نافع بود صنعت
آن عقرب سوخته سه درم خنطیانا رومی یکدرم و نیم زنجبیل
فلفل دار فلفل از هر یک دو درم تخم کاکنج چند بیدستر چهار درم مجموع
کوفته و بیخته بعسل کف گرفته سرشند و بعد از شش ماه تمام استعمال
کنند بالغ را شربتی دانگی بود و نابالغ را نیم دانگ معجون بیحرینا مستعمل
این معجون از تریاقات شمرده اند و از معاجین کبار است سودمند بود
درد معده و سوء الهضم و قولنج و عسر البول و جمله مرضها بلغمی و بادها
غلیظ صنعت آن چند بیدستر افیون دارچینی اسارون زنمو
دوقو از هر یک یکمثقال مرفلفل دار فلفل قنه قسط از هر یک شش مثقال
مجموع کوفته و بیخته بعسل کف گرفته سرشند شربتی از دانگی تا یک مثقال
و بعد از شش ماه استعمال کنند معجون قباد الملک خاصیه این
بسیار است سودمند بود وجع مفاصل و نقرس و درد دندان ساکن
کند و از آن زحمت ایمن بود و سودمند است و درد سپرز و بادها
غلیظ و شهاء کهن و قولنج دفع کند و سده بگشاید و سنگ بگدازاند
و ضیق النفس و سرفه کهن و ریش روده و تاریکی چشم و درد چشم و کلف
زایل کند و هر که هر روز بخورد صحت بدن نگاه دارد شربتی یکدرم و این
معجون را بعد از شش ماه استعمال کنند و قوت این سه سال می ماند
صنعت آن جنطیانا رومی اسطوخودوس فرد مانا جاوشیر کمافیطوس
تخم سداب فراسیون اسقوردیون میعه سایله از هر یک پنج مثقال مر

زعفران قسط فلفل سعد واذخر سنبل الطیب وزرنبون پوست بیخ لفاح اشق
لفاح پودنه کوهی تخم رازیانه تخم جرجیر عاقرقرحا کبابه ناردین اقلیطی حب
بلسان مصری از هر یک سه مثقال دارچینی هشت مثقال سلیخه رومی
شانزده مثقال قنه عصاره غافث کاشم تخم جندقوقی صمغ بادام از هر
یک چهار مثقال افیون بزرالبنج سفید از هر یک شش مثقال صمغها و عصاره
در شراب خوشبو بخیسانند و باقی کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته
بسرشند و در ظرف آبگینه کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند **معجون
نجاح** مستعمل خاصه مسهل سودا است و بلغم لزج و خلطهای غلیظ
صنعت آن هلیله سیاه پوست بلیله پوست هلیله کابلی آمله مقشر
افتیمون از هر یک ده درم اسطوخودوس بسفایج فستقی تربد سفید مجوف
از هر یک پنج درم غاریقون سه درم حجر لاژورد حجر ارمنی مغسول از هر یک
دو درم و نیم سقمونیا سه درم عسل کف گرفته پنجاه درم **معجون خیار
چنبر مستعمل مولف** تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام
چرب کرده چهل درم بنفشه خشک بیست درم تمر هندی رب سوس
از هر یک هفت درم رازیانه انیسون مصطکی از هر یک پنج درم سقمونیا
ده درم عسل خیار چنبر صد درم روغن بادام چهل درم داروها کوفته
و بیخته سقمونیا با بنفشه سحق کرده بروغن بنفشه چرب کنند و بعسل
خیار چنبر بسرشند عسل صد درم و شکر صد درم بقوام آورند و بر آن کنند
و معجون سازند و باید که عسل خیار چنبر آتش ندیده باشد شربتی پنج مثقال
با هفت شاید **معجون سورنجان** مخصوص است بیادها نقرس و مفاصل
و عرق النسا و درد پشت **صنعت آن** سورنجان مصری سی مثقال فلفل
سیاه دارفلفل ورق حنا از هر یک دو مثقال بلوط کرمانی شیطرج هندی
از هر یک دو درم پوست بیخ کبر دو مثقال ملح نفطی دو مثقال و نیم که در یاد و

مثقال تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده چهل درم
زنجبیل هفت درم بوزیدان پنج درم سقمونیا سه درم پوست هلیله زرد
پنج مثقال کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی هفت
مثقال شاید والله اعلم **الباب الثالث فی الجوارشات جوارش
شقاقل مستعمل** منفعت کند کرده سر و پشت را و باه زیاده
کند و نعوظ تمام آورد و خاصیت این بسیار است تخم هلیون تخم پیاز
تخم کندنا تخم شلغم تخم اسپست تخم جرجیر حب الرشاد کزبره حبة الخضرا
لسان العصافیر کنجد مقشر تخم ترتیزک مغز جلغوزه از هر یک سه درم زنجبیل
شقاقل مصری خولنجان دارفلفل جوز الطیب بهمنین از هر یک دو درم
سر شقنقور پنج درم خصی الثعلب ده درم ذکر گاو خشک کرده ده درم
داروها کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و ادویه
جوارشات باید که خوشتر از ادویه معاجین بود و بعضی از اطبا در این مختصر
اسمعیل بیان کرده میکنند و شربتی از این جوارش دو درم بود با مثلث یا با آب
تازه یا بماء العسل یا شامند نافع بود **جوارش خبث الحدید مستعمل**
این را محموش خوانند سودمند بود جهت استرخاء معده و بواسیر و بادی
مزاج و باه را زیاده کند و کونه روی را صافی دارد و سرعت انزال را دفع کند
و مفی که چهل روز متواتر استعمال کنند **اخلاط آن** پوست هلیله سیاه
پوست هلیله کابلی بلیله آمله مقشر شیطرج هندی سنبل الطیب فلفل
دارفلفل زنجبیل سعد کوفی از هر یک ده درم تخم شبت تخم کندنا از هر یک
چهار درم خبث الحدید مدبر در کرچ چهارده شانزده خوب سایند بعد از آن
در سایه خشک کرده و بریان کرده با روغن بادام و دیگر بار سحق کرده صد درم
عسل سه وزن ادویه داروها بدان بسرشند بعد از آن مشک ترکی
دو درم اضافه کنند و در ظرفی آبگینه یا قلعی یا چینی کنند و بعد از

شش ماه استعمال کند شربتی دو درم نافع باشد **جوارش زرعونی مستعمل**
منفعت کند کرده و پشت را و معده قوی کند و بلغم دفع کند و بوی دهان
خوش کند و آب از رفتن دهان باز دارد و بادها بشکند و سردی و ریگ مثانه
پاک کند و تخمه و بالکوارشین طعام ببرد و آب پشت و جگر و کرده و مغز را قوی کند
و بقراط گوید هر که در سالی سه روز این معجون بخورد هیچ طبیب محتاج نشود
و اگر ده کنیزک داشته باشد همه را خشنود کند **اخلاط آن** تخم کرفس
پوست بیخ کرفس تخم جزر تخم شبت نانخواه دار فلفل مغز تخم خربزه مغز تخم
خیار بالنگ بادرنگ از هر یک پنج درم و اگر پنج مثقال نیز باشد شاید عاقرقرحا
قرنفل زعفران عود خام مصطکی از هر یک دو درم بسباسه قرنفل فلفل پیر
کبابه از هر یک سه درم عنبر اشهب یکدرم کوفته با سه چندان عسل بسرشند
و بعد از دو ماه استعمال کند شربتی از دو درم تا دو مثقال **جوارش جالینوس**
این جوارش را خاصیت بسیار است همه اعضا را قوت دهد و بوی دهان
خوش کند و بادها بشکند و سیلان بول که از سردی مثانه بود باز دارد و سرفه
بلغمی باز دارد و باه را قوت دهد و لون صافی کند و بادها ناصور و دیوانگی
ببرد و درد سر که از سردی بود و نقرس و قولنج و بهق سودمند بود و بواسیر
و ریگ کرده دفع کند و سیاهی موی نگاه دارد هر که بیست و یک روز استعمال
کند از آن بیماریها که ذکر رفت ایمن گردد و بعد از ده روز که ساخته باشد
استعمال کند **اخلاط آن** سنبل الطیب قاقله سلیخه دارچینی
خولنجان قرنفل سعد کوفی زنجبیل زعفران فلفل سفید دارفلفل قسط
بحری عود بلسان اسارون حب الاس قصب الذریره از هر یک ده و
درم مصطکی ده درم قند بوزن ادویه مجموع کوفته و بیخته بعسل کف
گرفته بسرشند شربتی دو مثقال پیش از طعام و پس از طعام شاید خورد
جوارش کونی مستعمل سودمند است جهة سردی معده

و تبهاء بلغمی و سوداوی و سردی استخوان و عواق که از کثرت بلغم بود
زایل کند و از معجونهاء رومی است **اخلاط آن** زیره کرمانی در سرکه
خوش بسیار یک شبان روز بعد از آن در سایه خشک کرده و بریان کرده
دو رطل بغداد فلفل سی درم زنجبیل چهل درم ورق سداب خشک چهل
درم بوره ارمنی ده درم مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته
بسرشند شربتی یکمثقال تا دو مثقال شاید **جوارش کونی کبیر**
زیره کرمانی مدبر چنانکه ذکر رفت دو رطل بغداد فلفل سی درم زنجبیل
چهل درم ورق سداب خشک چهل درم بوره ارمنی ده درم سلیخه رومی
دارچینی قرنفل بلسان سنبل الطیب مصطکی از هر یک چهار درم کوفته بسرشند
شربتی یکمثقال تا دو مثقال شاید **جوارش مشتمل سفرجلی** معده را
قوت دهد و اشتها باز دید کند و قولنج بگشاید و مخصوص است به قولنج
اجزاء آن به اصفهانی پاک کرده از پوست و هسته یک رطل پاره کنند و در
دو رطل مثلث بجوشانند تا مهرا شود پس فرو گیرند و بکوبند و بمنخل موئی
بیرون کنند و یکمن عسل صافی بر آن کنند و بجوشانند تا نزدیک انعقاد
و دیگر فرو گیرند و این داروها کوفته و بیخته بر آن افشانند و بر نکیجه
بزنند تا یکسان شود **اخلاط آن** زنجبیل دارفلفل دارچینی از هر یک
دو درم قاقله کبار زعفران از هر یک سه درم مصطکی پنج درم سقمونیا
مشوی ده درم تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده بیست
درم شربتی از این جوارش از پنج مثقال تا هفت مثقال با آب گرم نافع باشد
جوارش سفرجل مسهل مستعمل شکم ببندد معده را
قوت دهد و قی باز دارد و رنگ روی نیکو گرداند و اشتهاء طعام باز
کدارد دید کند **صنعت آن** به اصفهانی از دانه پاک کرده دو
رطل پاره کنند و سرکه بر آن کنند و بجوشانند تا مهرا شود بعد از آن

بکوبند و یک رطل عسل مصفی بر ان کنند و باتش آهسته بجوشانند تا
نزدیک بانعقاد چون منعقد شود فرو گیرند و زنجبیل فلفل دار فلفل
از هر یک چهار درم تخم کرفس نانخواه از هر یک یکدرم زعفران دو درم
مجموع کوفته و بیخته بران افشانند و بجنبانند تا همه یکسان شود
شربتی چهار مثقال شاید جوارش تمر مستعمل قولنج و عسر البول
بگشاید صنعت آن بوره ارمنی زیره کرمانی فطراسالیون زنجبیل
فلفل سفید از هر یک دو درم و نیم سقمونیا پنج درم خرما هیرون [illegible]
دانه مغز بادام سفید کرده ورق سداب از هر یک ده درم تمر در سرکه
خیسانند یکشبان روز و بکوبند و بغربال فرو برند و عسل کف گرفته
سه وزن ادویه بر سر تمر کنند و داروها بدان سرشند شربتی از پنج مثقال
تا هشت مثقال گرم نافع بود جوارش شهریاران سودمند بود
سردی معده و جگر و این مسهل قولنج است خاص اخلاط آن زنجبیل
قرنفل دارچینی سلیخه سنبل الطیب جوز بوا هال مصطکی قاقله حب
بلسان زعفران از هر یک چهار درم و نیم سقمونیا سه درم تربد مجوف
خراشیده بروغن بادام چرب کرده هشت درم حب النیل هشت درم قند
سفید بوزن ادویه کوفته و بیخته بعسل کف گرفته سرشند شربتی از چهار
درم تا هفت مثقال بحسب مزاج گرم جهة قولنج نافع بود والله اعلم
جوارش عود مستعمل هاضمه را قوت دهد و اشتها طعام پدید کند
و معده را قوت دهد و بلغم و رطوبت دفع کند اخلاط آن قرنفل سه
درم قاقله کبار دو درم عود خام پنج درم زعفران یکدرم سنبل الطیب دو
درم مصطکی سه درم بسباسه دو درم جوز الطیب یکدرم قرفه دو درم
پوست اترنج پنج درم زنجبیل یکدرم دارفلفل یکدرم نبات دو من
نسخه دیگر قرنفل دو درم عود پنج درم پوست اترنج یکدرم مصطکی

یکدرم نبات یکمن نسخه دیگر عود خام پنج درم پوست اترنج یکدرم مصطکی
یکدرم نبات یکمن جوارش عنبر مستعمل عنبر اشهب یک مثقال
یکمن نبات را بقوام آورند از آتش و از سر آتش فرو گیرند چنانچه رسم است
بتپی بزنند و عنبر در ان اندازند و بسر پنجه یا بتیله حل کنند و بزنند
تنک پس بروی سنگ ریزند و بکار دبیرند و بکار دارند جوارش عنبر
سودمند بود جهة سردی معده و جگر و بادها آن و بلغم دفع کند و
آب رفتن از دهان باز دارد اخلاط آن مصطکی دو مثقال و نیم
قند سفید یکمن مصطکی با آب ترکنند و در هاون سحق کنند و ان زمان کر
تپیده باشد و نزدیک به آن بود که بر سنگ ریزد مصطکی در ان افشانند
و بر سنگ ریزد و این مولف گوید در یکمن قند چهار مثقال مصطکی
باید تا خوب آید و مصطکی کوفته را با قدری گلاب یا آب لیمو و آنچه
خواهند ترکنند و در قند بزده ریزد تا بسوزد و تلخ نشود جوارش فواکه
مولف گوید که این جوارش پیش از من این ترکیب نکرده بودند معده را
قوت دهد و دفع صفرا بکند و ثقل بدان کردن دفع خمار بکند اخلاط ان
آب انار ترش آب سیب و به اصفهانی و ملحی آب غوره آب زرشک
آب سماق و اگر کیل بود آب کیل اضافت کنند مجموع بجوشانند تا یکمن
ماند چهار یکی آید پس از سر آتش فرو گیرد و قند صافی کرده بقوام زیاده
آورد چنانکه نزدیک آن بود که ببندد فرو گیرد و در بزدن ان اهتمام برد
و تیر میزند تا چند انکه خواهد بعد از ان بر روی سنگ تنه ریزد و سیر
دو بر دارد و استعمال کند و باید که اینها جوشانده همه با هم جوشانند بغیر
حماض و لیمو و بعد از ان که فرو گیرد آب لیمو و حماض بر سر ان کنند و بکار برد
چنانکه ذکر رفت جوارش سیار مستعمل یکمن و آب انار ترش و بقوام
آورد چنانچه در جاها که ذکر رفت و نبات بقوام زیاده آورد و همه

بدان طریقه بسازد **جوارش زرشک مستعمل** بگیرد آب زرشک تازه و اگر
تر نبود زرشک خشک باید که بغایت سرخ و خوب بود و بجوشاند و داغ
کند و پالاید و بقوام آورد چنانچه گفته شد بسازد و بخورد **جوارش غوره**
مستعمل آب غوره بقوام آورد نزدیک رب غوره و قند بقوام زیاده
آورد و در شیرینی آب غوره بدان میریزد و بعد از آن بر سنگ ریزد و ببرد
جوارش نارنج و حماض جوارش نارنج و حماض قند درین دو جوارش
زیاده تر از قوام لیمو می باید چنانکه هم در قوام انار و فواکه باشد و اکثر
لیمو بکار آتش ایشان می باید و صنعت این مشهور است و معروف
جوارش نعنع قند صافی کرده بقوام قرص فواکه آورد و برگ نعناع
بجاسی نهند بجائی که ریزش شود و طعم نعناع روشن بود بعد از آن
بر سنگ ریزد چنانچه عادتست **باب الرابع فی الاطریفلات اطریفل زبیبی**
مستعمل سودمند بود بواسیر را و لون را نیکو کرداند و باه را زیاده
کند معده را قوت دهد **صنعت آن** پوست هلیله کابلی هلیله
سیاه پوست بلیله آمله مقشر فلفل دار فلفل از هریک سی درم زنجبیل
بوزیدان بسباسه شیطرج هندی شقاقل مصری تودری سرخ و سپید
لسان العصافیر مغز حب فلفل کنجد مقشر قند سپید خشخاش سپید
بهمنین از هریک ده درم مجموع کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده
باسه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال تا دو مثقال
و بعد از دو ماه استعمال باید کرد و قوت این اطریفل تا سه سال
می ماند **طریفل کوچک مستعمل** سودمند بود استرخاء معده
و رطوبات آن و بواسیر را دفع کند و ذهن را نیکو کرداند پوست بلیله
کابلی بلیله سیاه پوست هلیله زرد آمله مقشر پوست بلیله از
هریک ده درم کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده باسه چندان

عسل کف گرفته بسرشند و بعد از دو ماه استعمال کنند شربتی یک مثقال
تا دو مثقال بود **طریفل کشنیزی مستعمل** جهت صداع که از بخار
معده بود عظیم نافع بود و قوت معده بدهد **اجزاء آن** پوست
هلیله کابلی پوست بلیله آمله هلیله سیاه کشنیز خشک اجزاء
مساوی و بعضی هلیله سیاه نمیکنند مجموع کوفته و بیخته بروغن
بادام چرب کرده باسه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از دو
ماه استعمال کنند شربتی یک مثقال تا دو مثقال نافع بود **اطریفل البدان**
بربج مقشر ده درم حب النیل پنج درم قسط پنج درم تربد ابیض مجوف
پنج سقمونیا سه درم ترمس سه درم افسنتین رومی پنج ارمنی افتیمون
و اقریفل ملح نفطی خردل ابیض تخم حنظل سعد و راسن از هریک سه
درم عسل صافی سه وزن اجزا شربتی دو درم تا سه درم والله اعلم
باب الخامس فی المربیات اترج مربای مستعمل طبعت وی
گرم و خشک بود و معده را قوت دهد خاصه با پوست مربی کرده
باشد **صنعت آن** بستانند اترج بزرگ که ازاد بالرجوانند و با نوع
بجوشانند تا نیم پخته شود بعد از آن بیرون آورد و بفشارد عسل
شهد سپید بر سر آن کند و تا بسی بغایت آهسته میجوشاند تا بقوام آید
و اگر بقند خواهند همین سبیل **شقاقل مربی مستعمل** مجامعت را
قوت دهد و باه را زیاده کند و نعوظ آورد **صنعت آن** بستانند
شقاقل تازه و اگر تازه نبود از آن خشک بجوشانند یکشبانه روز
و آن آب بریزد و یکشبانه روز دیگر بجوشانند و سیوم روز همچنین کند
و بعد از آن آن را مقشر کند و بجوشانند تا نیم پخته شود پس عسل صافی
بر سر آن کند و بجوشانند باتش گرم تا بقوام آید و فرو گیرد در ظرف
سبز کند یا چینی تا چهل روز و بعد از آن استعمال کند **مربای خوری مستعمل**

کوبند و ربع آن با داروی کنند تریاق حار لکن بعد
از آن کوفته با انکه دو صد مثقال از دو ماه ارسم

باه را زیادت کند و استسقا را نافع بود و قوت پشت دهد و سینه را
نیکو بود **صنعت آن** بستانند خوزی بزرگ خوب و پوست آن بتراشند
تنک و پارها بمقدار انگشت کوچک کند و چون اندرون او بیندازند
دو باقدری آب و عسل بجوشانند تا نیم پخته گردد و بعد از آن بیرون
آورند و دیگر عسل صافی بر سر آن کنند و اندک بجوشانند و فرو گیرد
و در ظرفی کنند و چهل روز بیرون ظرف میشوید **تفاح مربی مستعمل**
جهة قوت معده و دل بغایت نافع است **صنعت آن** بستانند
سیب اصفهانی پنجاه عدد تا صد عدد آن مقدار که خواهند و در دیگ
کنند و با آب بجوشانند تا نیم پخته گردد و قند صافی کرده بر سر آن
کنند و بجوشانند چندانکه سیب رنگ بگرداند و بر مزه شکل شود
بعد از آن فرو گیرد و در ظرف چینی یا سبز کند و بعد از چهل روز مستعمل
کند و باید که پوست سیب بتراشند **سفرجل مربی مستعمل** قوت وی
زیادة از مربی سیب بود در تقویت معده بستانند به اصفهانی خوب
شیرین و پاره کند پارهای کوچک و با آب بجوشانند تا پخته گردد و قند
صافی کرده بر سر آن کند و بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرد و در ظرف کند
و بعد از چهل روز استعمال کند **اترج مربی مستعمل** حرارة ساکن
کند و طبیعت نرم دارد و تشنگی بنشاند و نافع بود **صنعت آن**
بستانند الوجه اصفهانی با نخارج و با آب بجوشانند تا نیم پخته گردد
و قند صافی کرده بر سر آن کند و بآتش آهسته بجوشانند تا بقوام آید
کمثری مربی جهة قوت معده بغایت نافع بود **صنعت آن**
بستانند ملحی اصفهانی پی کرده و با آب بجوشانند تا نیم پخته گردد و
قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند چندانکه رنگ بگرداند و
بعد از آن در ظرف سبز کند و بعد از چهل روز استعمال کند **مربی کدو**

مستعمل سینه را بغایت سود دهد و شش و مثانه را سود دهد
گرد روی صلابتر باشد **صنعت آن** بستانند کدوی تازه پوست آن
بتراشند و مغز آن بیندازند و پاره کند مانند انگشت و در دیگ اندازند و
با آب بجوشانند تا نیم پخته گردد و بیرون آورند و عسل مصفی بر سر آن
کند و قدری آب و بجوشانند تا بقوام آید و اگر بقند خواهند همین سبیل
مربی خیار کدو مستعمل دفع حرارت کند و تشنگی بنشاند **صنعت**
آن بستانند پوست خیار نرم کدو و سه شبانروز در آهک و آب
خوابانند بعد از آن بیرون آورند و یک شبانروز در غلة و آب
خوابانند و دیگر بیرون آورند و سه شبانروز در آب صافی خوابانند
و بعد از آن بر سر آتش کند و قدری عسل و آب وی بر سر آن کند
و بجوشانند تا نیم پخته شود و بعد از آن فرو گیرد و بنهند تا آب
بپالاید و دیگر بار عسل مصفی اندازد و بر سر آتش نهد و بجوشانند تا
بقوام آید و فرو گیرد و در ظرفی کند و بعد از چهل روز استعمال
کند **مربی وج مستعمل** جهة لقوه و قولنج ریحی بغایت نافع
بود و مصروع را بغایت سود دهد **صنعت آن** بستانند
وج ترکی فربه و سه شبانروز در آب خوابانند بعد از آن بیرون
آورد و قدری آب و عسل بر سر آن کند و بجوشانند تا نیم پخته گردد
و بقوام آورد تا نیم پخته گردد و عسل مصفی بر سر آن کند و بجوشاند
و بعد از چهل روز استعمال کند **جوز مربا** سودمند بود معده
سرد را و کرده سرد را و باه زیاده کند **صنعت آن** گردکان
ترکه هنوز پوست آن صلب نشده باشد و پوست از وی جدا
کنند و در دیگ کند و عسل مصفی بر سر آن کند و بجوشاند با آتش آهسته
و دو سه جوش زند و بعد از آن در ظرف کند و بعد از چهل روز

استعمال کنند دست از شستن طرف بان ندارد مربای بادام مستعمل
سودمند بود سرفه را صنعت آن بستانند بادام و زیره و مقشر کنند
و در دیگ کنند و دوشاب و آب چندانکه از ابنوشاند و بر سر آن کنند
و بر سر آتش نهند و دو سه جوش سبک بزنند و فرو گیرند و سه روز رها
کنند بعد از آن بیرون آرند و از دوشاب و در دیگ کنند و عسل بنهند
و بر سر آن کنند تا دو سه جوش سبک بزنند و فرو گیرند و در ظرف کنند و تا چهل
روز صرف میشود و بعد از آن استعمال کنند مربای بنفشه مستعمل
سینه را نرم کند و سرفه که از حرارت بود زایل کند و خشونت حلق دفع
کند صنعت آن بستانند گل بنفشه خوب تازه و باید که قطعا
بدنبال با آن نبود و در دست بمالد تا کشته شود و اگر خواهد با قند
بکوبند هر یکمن سه بنفشه دو من قند سفید و بعضی در هر یکمن
سه بنفشه چهار من قند می کنند و در آفتاب می نهند تا چهل روز
هر بامداد و شبانگاه در هم و دمی کنند و بعد از چهل روز استعمال
کنند سکنجبین شکری سودمند بود بلغم را و قوة دهد
معده را و بغایت هاضمه را نافع بود صنعت آن بستانند
ورق گل تازه یک من و قند سفید دو من و اگر خواهد چهار من
و همچنان کرد در جمیع بنفشه گفته شد بسازد جلنجبین عسلی
سودمند بود سردی معده و استسقا و جگر و سوء الهضم که از
سردی بود صنعت آن همچنان گل قند است که گفته شد جلنجبین
بر مستعمل قوت دل و دماغ معده دهد جمله مفرحات
است صنعت آن بستانند گل سرو همچنانکه گلنگبین میسازد
بسیار جلنجبین گاوزبان از ادویه قلبی است ماده سودا را دفع
کند و خفقان زایل کند و سرفه بلغمی را نافع بود صنعت آن

بستانند گاوزبان و در هر یک من گل گاوزبان دو من قند اضافه کنند و بکوبند
هر چه جلنجبین سنجرل و جلنجبین لسان الثور است باید که هندی
بود و اگر عسلی خواهند همی قند و همی عسل اضافه کنند بهتر بود و جهة
تفریح دفع ماده سودا عظیم نافع باشد والله اعلم باب السادس
فی الاشربه والربوب المستعمل شراب عناب سرد و تر بود جهة
سرفه و غلبه خون و اصحاب ماشرا و جدری و حصبه و درد سینه
بغایت نافع بود صنعت آن بستانند عناب جرجانی یک چهار
ریک و در ده من آب بجوشانند تا باز دو دیک آید و در دست بمالد و
صافی کند و یکمن قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید
شربتی از دو درم تا ده مثقال شاید شراب نیلوفر سرد و تر بود
سودمند بود جهة سرفه و درد سر و سینه و شکم نرم دارد و جهة
معده و خشونت سینه بغایت نافع بود صنعة آن بستانند یک
وقیه نیلوفر خوب تازه و بجوشانند و صافی کنند و یکمن قند صافی کرده بر
سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید شربتی از ده درم تا ده مثقال نافع بود
شراب بنفشه معتدل بود در سردی و تر بود سودمند بود جهة
ذات الجنب و ذات الریه و درد کرده و بول براند و شکم نرم دارد و سینه
و حنجره و سرفه که تابت بود عظیم نافع بود صنعة آن بستانند
بنفشه تازه گل آن یکمن یک چهار یک سر و بپالاید و یکمن قند صافی
کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و اگر خواهد که مسهل بود
پنج نوبت بنفشه مکرر کنند چنانکه یکمن و چهار یکی بنفشه و اگر
بنفشه تر نبود و خشک بود یک وقیه حسک عوض یک چهار
یک کنند بنفشه تر شراب دینار مستعمل ذات الجنب و
حرارت و جگر را بغایت نافع بود و طبیعت نرم دارد و تشنگی

بشکند و سوء القنیه و استسقا را سودمند بود صنعت آن بستانند
تخم کاشنی هشت درم پوست بیخ کاشنی تازه سی درم نیلوفر ده درم
ورق گل سرخ بیست مثقال گاوزبان ده درم تخم کشوث در کتان بسته
پنج درم ریوند چینی پنج درم و اگر مثقال بود شاید کراراده و بعد از ریوند
بجوشانند و صافی کنند و قند صافی کرده یکمن بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام
آید و ریوند چینی سوده بجهت شیره بگیرد و بر سر آن کند شراب زوفی
جهت مستسقی بغایت سودمند بود و معده و جگر را مفید بود و
بادها بشکند و جهت مفاصل نافع بود صنعت آن پوست بیخ
کاشنی سی درم تخم کاشنی بیست درم رازیانه ده درم تخم کرفس ده درم
پوست بیخ کرفس دو درم بجوشانند و بپالایند و قند صافی کرده یکمن
و نیم بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید شراب زوفا مستعمل جهت
ضیق النفس و ربو و سعال و سرفه بلغمی بغایت سودمند و نافع
بود صنعت آن بستانند عناب سی دانه سپستان پنجاه دانه
انجیر سفید بیست دانه و مویز طایفی بی دانه پنجاه دانه بنفشه
پنج درم پر سیاوشان هفت درم تخم خطمی و تخم خبازی از هر یک
پنج درم عرق سوس تراشیده هفت درم و در نسخه دیگر پنج درم فراسیون
اضافت میکنند و بجوشانند و صافی کنند تا بقوام آید و یکمن
قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند شراب خشخاش سرد و تر
بود و سودمند بود سینه و دماغ گرم و بخواب آورد و نزله و سرفها
سینه را بغایت نافع بود و حرارت بنشاند صنعت آن
بستانند خشخاش بزرگ با پوست صد عدد و نیم کوفته کنند و در
دو من و نیم آب بجوشانند اگر آب باران بود بهتر باشد تا یازده دیک
اند و فرو گیرند و بپالایند و قند صافی کرده دو من بر سر آن کنند و بجوشانند

تا بقوام آید و بعضی شیره خشخاش گیرند و چون قند بقوام آمده باشد
فرو گیرند و باتشی گرم شیره خشخاش بقند خویند و بعد از آن بکار
نیاید و اگر خشخاش با پوست نیابند خشخاش بی پوست نیم
کوفته کنند و بجوشانند چنانچه ذکر رفت شراب صندل سود
مند بود جهت ضعف دل و جگر گرم و تب محرق بستانند صندل
مقاصری و سوهان بساید بیست مثقال و اگر بگلاب خواهد یک
شبانروز بگلاب خو بسانند و اگر ترش خواهد با آب غوره یا سرکه هر کدام
که خواهد صندل در آن خو بسانند آن مقدار که کفایت باشد بعد
از آن بپالایند و قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید شراب
لیمو سرد و خشک بود و اندک حرارتی در و باشد و قوت معده بدهد
و صفرا بشکند و هاضمه را یاری دهد و دفع قی کند و خمار را سود
مند بود و تشنگی صفراوی زایل کند و تشنگی بنشاند صنعت آن
بستانند لیمو خوب و آن آب بگیرد و قند صافی کرده بقوام آورد و
زیاده و قدری گلاب و آب لیمو آن مقدار که کفایت بود بر وی ریزد و
اگر یک دو جوش زند شاید و اگر خشک خواهد از آتش فرو گیرد و بر سر
آتش آهسته نهند و آب لیمو بر آن میریزد و میزند تا آن زمان که تمام
شود شراب حماض ترکیب وی مانند شراب لیموست بلکه زیاده تر
شراب سیب بهترین آن بود که از سیب اصفهانی خوب شیرین و مقشر
کنند و اندرون وی بیرون آورد و بکوبد و آب آن بگیرد و بهر یکمن آب
یکمن قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید شراب سیب مستعمل
صنعت آن مانند شراب سیب است که گفته شد اما به ترش و شیرین
هر دو باید که کنند شراب فواکه قوت معده دهد و جگر را نافع
بود و قی دفع کند و صفرا بشکند و زنان آبستن را نافع بود صنعت آن

آب به و آب سیب و تلخی و آب انار ترش و شیرین آب سماق و آب
زرشک و آب کیل مساوی یکدیگر اگر آب غوره و حماض و لیمو قدری
اضافه کنند شاید آنها بجوشانند تا بقوام آید **شراب تمرهندی**
طبیعت نرم دارد و صفرا بشکند و دفع حرارت کند و قوت معده دهد
صنعت آن بستانند تمرهندی زرد پاره پاک کرده از دانه و خوشه
یکمن در چهار من آب تر کند یا باز زرد و دیگ آن آید و فرو کرده و بپالاید
و دو من قند صافی کرده و بر سر آن کند و بجوشانند تا بقوام آید **شراب
انار ترش** قی باز دارد و قوت معده دهد بستانند آب انار ترش و
بجوشانند تا به نیمه آید و بهر یکمن آب انار نیم من قند صافی کرده بر سر آن
کنند و بجوشانند تا بقوام آید و اگر قدری آب نعناع تازه اضافه کنند
شاید **شراب نعناع** بستانند آب انار ترش و شیرین که با هم آن
گرفته باشند و بجوشانند تا با نیمه آید و بعد از آن آب انار جوشیده
یکمن و آب نعناع تازه یکمن و قند صافی کرده یکمن بر سر آن کنند و
بجوشانند تا بقوام آید **شراب اجاص** بستانند آلو سیاه خوب و تر
یکمن و بشوید پاک و در پنج من آب بجوشانند تا بقوام آید به نیمه و فرو
کرده و در دست بمالد و صافی کنند و یکمن و نیم قند صاف کرده بر سر آن
کنند و بجوشانند بعد از آن استعمال کنند **شراب گل مکرر** و این مسهل
صفرا بود و تشنگی بنشاند **شراب ریباس** بستانند ورق گل سرخ بی
تخم یک رطل و در پنج من آب بجوشانند نیک و بپالاید و یک رطل ورق
گل بر سر آن کنند و همچنان کنند تا هفت نوبت مکرر کنند و بعد از آن قند
صافی کرده دو من بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید شربتی درم تا چهل
درم شاید با سکنجبین قدری و آب برف **شراب ریباس** تشنگی بنشاند
و قی باز دارد و دفع خمار بکند **صنعت آن** بستانند ریباس فلان

خوب و سیر و تر از شاخ ازند و بکارد خوب پاک کند و هاون سنگین
بکوبند و بکتان پاره بیفشرند و بفشارد و در قدحی چینی کند و زمانی رها
کند و باز در قدحی دیگر بپالاید آهسته چند نوبت بپالاید و هر بار که در
درین قدح باشد می‌ریزد تا تمام صاف شود بعد از آن قند صافی
کرده و بقوام زیاده آورد و نزدیک بمستانی و آب ریباس صاف بر آن
می‌ریزد و باید که دیگ سنگین باشد و هیچ سوخته نرده باشد و آتش وی
آهسته بود تا تمام شود **شراب غوره** قایم مقام ریباس است در
طبیعت بگیرد آب غوره خوب و صافی کند و بجوشانند تا بقوام آید و اگر
خواهد که بغایت ترش بود هر یکمن قند را نیم من آب غوره بنهد و باتش
نرم بقوام آورد **شراب مورد** بگیرد مورد تازه دانه و بکوبد و آب
آن بگیرد و صافی کند و بجوشاند تا با نیمه آید و اگر دانه مورد تازه نبود
بستانند دانه خشک یکمن و در چهار من آب تر کند و تا یکمن بماند و فرو
کرده بدست بمالد و صافی کند و نیم من قند صافی کرده بر سر آن کند و بجوشاند
تا بقوام آید و فرو کرده و استعمال کند و این سرد و خشک بود و سینه
را سودمند بود و قوت معده بغایت دهد و شکم بربندد **شراب
توت** بستانند توت سیاه و آب آن بگیرد و صافی کنند و بجوشانند تا با
نیمه آید و پنج رطل از آن در سه رطل قند صافی کرده بجوشانند تا بقوام آید
سودمند بود جهت درد گلو و خناق و ورم گرم **شراب انار عذب**
بستانند انار عذب و آب از بگیرد و صافی کرده بجوشانند تا با نیمه آید
در هر یکمن انار جوشیده یکمن قند اضافه کنند و بجوشانند تا بقوام آید
شراب انجیر قوت کرده و باه بیفزاید و نعوظ تمام آورد و منی
بیفزاید و مثانه را پاک کند و تمام علتها و قوت مجامعت دهد بستانند
انجیر یکمن و در پنج من آب بپزند تا باز دو دانگ آید و بعد از آن بستانند

انجیر خوب دو من و ده پنج من آب جوشانند تا بیکمن و نیم بجوشانند و پالایند و طبیخ نخود بر سر آن کنند نیم من نخود و انجیر بینداختند و یکمن و نیم عسل شهد بر سر آن کنند و دارچینی و خولنجان و قرنفل و سنبل الطیب از هر یک یک درم زعفران شاخ نیم درم مجموع نیم کوفته در صره بندد و در آن اندازند و بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرد و استعمال کند شربتی پنج مثقال العق کند پیش از غذا و بعد از غذا شاید و اگر با آب گرم خورد هم شاید **شراب کاوزبان** دل را قوت دهد و توحش سوداوی زایل کند بگیرد آب لسان الثور مقطر یکمن و آب بادرنجبویه یکمن و عسل صافی یکمن بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و زعفران یک درم در آن حل کند و اگر بقند خواهد شاید و اگر کاوزبان تر نبود بستانند کاوزبان خشک چهل مثقال و ده من گلاب خوسانند و بجوشانند و پالایند و قند صافی کرده یک من بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید شربتی ده درم نافع بود **شراب بالنکو** بستانند بالنکو تازه یکمن و کاوزبان خشکی سی درم و بجوشانند و اگر بالنکو خشک بود سی مثقال بجوشانند و پالایند و یک من عسل کف گرفته بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و بعضی در شراب بالنکو مصطکی میکنند و اولی آن بود که نکنند اگر احتیاج بدان بود طبیب بود در ترکیب آن و اگر قندی خواهد همین سبیل است که گفته شد **شراب اسطوخودوس** اسطوخودوس ده درم پرسیاوشان ده درم عود الصلیب ده درم بیخ مهل کاوزبان رازیانه تخم کرفس تخم کرحطمی از هر یک پنج درم بنفشه گل سرخ از هر یک پنج مثقال سفاسی دانه سبستان سی دانه این ادویه را در شش رطل آب بخوسانند تا بار دو رطل آید و پالایند و یکمن قند صافی کرده بقوام آورد چون سرد شود در ظرف کند شربتی ده درم

تا ده مثقال نافع کند باشد **رب سیب** آب سیب گل یا اصفهانی یا شامی بجوشانند تا بقوام آید و تصرف کند و استعمال کند **رب به** بگیرد آب به ترش و شیرین چنانکه ذکر رفت در سیب و بسازد و همه ربوب بدین نوع بود **رب غوره** بگیرد آب غوره و بجوشانند و در دیگ سنگین تا باز نیمی آید و پالاید دیگر بجوشانند تا سه یکی بماند بر دارد و استعمال کند و اگر تنک بود و در ظرفی سبز کند و در آفتاب نهد **رب مورد** بستانند مورد دانه تازه و بکوبد و آب آن بگیرد و بجوشانند مانند عود بسازد که نیکو بود **میبه** آب به ترش و شیرین ده رطل شراب کهن پنج رطل تغل به را در شراب خوسانند یک شبانروز و بعد از آن بجوشانند و پالایند و با بر سر آب بر کند و با هم بجوشانند تا بر نیمه باز آید و فرو گیرد و پالاید و باز بر سر آتش نهند و عسل یا قند اگر خواهد دو رطل نیم در آن اندازد دو داروها در صره بندد و اگر خواهد در آن اندازد و بجوشانند و زمان زمان کیسه دارویی مالند تا تمام شود زنجبیل مصطکی عود از هر یک نیم درم زعفران ربشیه دنکی مشک دنکی **سکنجبین ساده** سده بگشاید و تشنگی بنشاند و معده را از بلغم پاک کند و بیشتر تبها را موافق بود و جگر را قوت دهد و صفرا بشکند و صحت مزاجی را نگاه دارد ولیکن ماه را نقصان کند **صنعت آن** قند صافی کرده راس کر سفید بر سر ریزد آن مقدار که کفایت باشد و قدری گلاب و اولی آن بود که در دیگ سنگین سازد و بجوشانند تا بقوام آید و باید که سرکه در اوایل کند تا چون بقوام آید سرکه خام باشد **سکنجبین به** قوت معده و جگر دهد و اشتها پیدا کند و سده بگشاید و نافع بود شکم را عظیم سودمند بود بگیرد به اصفهانی و کوازی

خوب بخشویی وارد از پاک کند و بکوبد و آب آن بگیرد و یکمن آب سرو یک
من قند صافی کرده و یک چهاریک سرکه بر سر ان کند و بجوشاند تا بقوام
اید و اگر چند پاره برد ران اندازد شاید سکنجبین بزوری سرد
سده بگشاید و استسقا و سوء القنیه زایل کند و بول براند و تشنگی
بنشاند و بیماری اسود مند بود صنعت آن تخم کاشنی تخم
خرپزه تخم خیارزه و خیار بالنگ از هر یک پنج درم پوست بیخ کاشنی
پوست بیخ رازیانه از هر یک ده درم مجموع نیم کوفته کند و در سه
رطل آب سی مثقال سرکه بخیساند یک شبانروز بعد از آن بجوشاند
و بپالاید و یک من قند صافی کرده بر سر ان کند و بجوشاند تا بقوام
آید سکنجبین بزوری گرم سده جگر و معده بگشاید و بول
براند و معده را از فضول پاک کند و استسقا و سوء القنیه را
نافع بود و تشنگی بد روغ را ساکن کند صنعت آن پوست بیخ
کبر پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه از هر یک هفت درم تخم
کرفس رازیانه انیسون تخم کاشنی تخم کشوت از هر یک پنج درم عصاره
غافت ریوند چینی از هر یک دو درم مجموع نیم کوفته در سه رطل
آب و چهاریکی سرکه خیسانند و همچنان که در سکنجبین بزوری
سرد گفته شد پزند سکنجبین بزوری معتدل تخم کاشنی تخم خرپزه
تخم خیارزه تخم خیار بالنگ از هر یک ده درم نیم کوفته تخم رازیانه سه
درم پوست بیخ کاشنی پانزده درم پوست بیخ رازیانه ده درم زرشک
بی دانه پانزده درم ریوند چینی پنج مثقال نبات یکمن سرکه چهار درم
چنانچه گفته شد پزند و ریوند را شیره بگیرد چنانچه در شراب دینار
ذکر رفت سکنجبین عنصل سرکه عنصل یک چهاریک عسل
مصفی یک من بجوشاند تا بقوام آید جهت ضیق النفس و استسقا

معتدل

و ربو و سعال بلغمی و سعال قدیم بغایت نافع بود سکنجبین بزوری
سده جگر و سپرز بگشاید و بول براند و بیماری مرکب را نافع بود تخم
کاشنی تخم کرفس رازیانه از هر یک سه درم تخم خیارزه تخم خرپزه
تخم خیار از هر یک پنج درم پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاشنی از هر
یک ده درم مجموع نیم کوفته با یک چهاریک سرکه و سه رطل آب
چنانچه ذکر رفت و یکمن قند صاف کرده بقوام آورد شراب عود
عود قماری مشک بغدادی هر یک پنج درم سنبل و قرنفل مصطکی
جوزبوا از هر یک دو درم نیم کوفته در چینی کنند و اندر دو من گلاب
بجوشانند و هر دو در صره می مالند تا گلاب بر نیمه آید صره از وی
بیرون آرند و یک من قند بر سر ان کنند تا بقوام آید و دنگی مشک
اضافه کنند شربتی از وی ده درم نافع باشد باب السابع
فی اللعوقات لعوق سپستان سودمند بود خشونت حلق و ریه
و سینه و شش را زایل کند و ذات الجنب و ذات الصدر را نافع
بود سپستان دویست دانه میویز طایفی بی دانه چهل درم فلوس
خیارچنبر ده مثقال بیخ مهک خراشیده نیم کوفته چهل درم مجموع در
شش رطل آب بپزند تا با دو دنگ آید و فرو گیرد و در دست بمالد و صافی
کند و نیم من قند سفید بر سر ان کند و بجوشاند تا بقوام آید لعوق
زوفا سودمند بود ربو و سرفه کهن و سینه و شش را از اخلاط
غلیظ پاک کند بستانند ایرسا و زوفا خشک از هر یک بیست درم
ایرسا نیم کوفته کند و با سه رطل آب بجوشاند تا با یک رطل
آید و بدست بمالد و صافی کند و یک رطل قند صافی کرده بر ان
نهند و بجوشاند تا بقوام آید لعوق اسقیل سودمند بود جهت
ربو و سرفه کهن چون رطوبت غلیظ بود بستانند اسقیل بریان کرده سه

درم ابرسا دو درم فراسیون و زوفا از هر یک یک درم کوفته و بیخته
بعسل مصفی سرشند و استعمال کنند **لعوق خیارچنبر** بنفشه
پنج مثقال عناب بیست دانه سپستان پنجاه دانه میویز طایفی پنج
دانه پنج مهک خراسانی ده درم خشخاش نیم کوفته بیست مثقال
زوفا سه مثقال رازیانه سه مثقال ابرسا نیم کوفته سه درم
کثیرا سه مثقال صمغ الو سیاه دو درم پرسیاوشان پنج مثقال
انجیر سفید بیست دانه بجوشانند و بدست مالند و صافی کنند و
فلوس خیارچنبر بیست مثقال دران حل کنند و قند سفید نیمن
اضافه کنند و باز دو جوش بدهند و مغز تخم خیارین و مغز بادام شیرین
از هر یک پنج درم مغز بر دانه سه درم باقلا سفید کرده دو مثقال
خبازی سه درم گل خطمی پنج درم حلیمو سه درم کوفته و بیخته
بدان سرشند و بیست مثقال روغن بادام شیرین اضافه کنند **لعوق
خشخاش** سود مند بود نزلهای ریشهای شش و خون رفتن آن و
سرفه گرم را مفید بود بستانند صد عدد خشخاش و دانه آن بیرون
آورند و پنج رطل آب جوی سالی یک شبانروز بجوشانند تا بر نیمه آید و در
دست بمالد و صافی کنند و هر یک من آب خشخاش نیم من قند صافی
کرده و نیم من شکر بر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرد و
صمغ عربی و کثیرا و نشاسته از هر یک پنج درم کوفته و بیخته بران
سرشند **لعوق رب السوس** سود مند بود ضعف الریه کرد سینه
جمع شده باشد رب السوس کثیرا مغز بادام تلخ سفید کرده تخم
رازیانه از هر یک جزوی کوفته و بیخته بعسل مصفی کف گرفته سرشند
و روغن بادام اضافه کنند شربتی یک مثقال تا دو مثقال بطبیخ
زوفا یا شاهد کرم مناسب است انشاء الله والله اعلم بالصواب

باب الثامن في السفوفات **سفوف حب الرمان مستعمل**

سود مند بود اسهال که از ضعف روده و معده و قوت ان بدهد
انار دانه ترش و شیرین بریان کرده بیست درم تخم مورد بلوط سماق
زیره کرمانی بیست سنجد کشنیز بریان کرده خرنوب نبطی خرنوب
شامی از هر یک ده درم مشک و عود و امک از هر یک یکمثقال کوفته
سفوف سازد شربتی از پنج درم تا پنج مثقال و مجموع سفوفات
قوت ان تا دو ماه باقیست بعد از ان ضعیف شود **سفوف منبتلا**
سود مند بود اسهال کهن و زحیر و ضعف معده و بواسیر را
بغایت نافع بود حب الرشاد بریان کرده یک چهار یک زیره کرمانی در سرکه
خیسانیده خشک کرده بریان کرده بیست مثقال بزرکتان و جزر
کراث اهلیلج اسود هر یک ده مثقال مصطکی پنج درم هلیله سیاه
در روغن زیت بریان کرده و داروها همه کوفته و بیخته از حب
الرشاد که ان نیم کوفته و بعضی هلیله کابلی در روغن زیت بریان
کرده اضافه میکنند شربتی یکمثقال تا دو مثقال بر شراب سرد
باز خورد **سفوف الطین مستعمل** سود مند بود پیچ و اسهال
مراری را امرا سفوف نشاسته خوانند بیکو تخم ریحان تخم مرو
نشاسته تخم حماض تخم ... و صمغ عربی گل ارمنی طباشیر و نشا
و تخم حماض نیم کوفته کنند و تخمها دران میان کنند و خلط کنند
و باید که مجموع بریان کرده بود بعضی از طباشیر و گل ارمنی که از احتیاج
نیست و گلاب ترکند و روغن چرب کنند شربتی سه مثقال تا پنج
مثقال فرو برد و اگر به رب یا رب مورد خورد شاید و بعضی بارتنگ
اضافه میکنند **سفوف الخرنوب** سود مند بود اسهال و استرخاء
معده خرنوب نبطی نیم دانه و زیره کرمانی مدبر که در سرکه جنانکه رسم

است وسماق وپست کنار وحب الآس وبلوط وکشنیز خشك
بریان کرده ومصطکی از هریك مساوی کوفته وبیخته شربتی یك
مثقال تا ده درم برب مورد سرشته ولعوق کنند **سفوف انبر**
باریس سودمند بود ضعف معده وقوت آن بدهد
وشکم ببندد نانخواه سماق زنجبیل انار دانه ترش بریان کرده زرشك
بی دانه پست کنار از هریك دو درم قند سفید بیست درم مجموع
کوفته وبیخته استعمال کند **سفوف سماق مستعمل** سودمند
بود جهة اختناق سماق ده درم تخم مورد انار دانه ترش بریان
کرده از هریك یکمثقال ونیم خرنوب نبطی بیجه سه درم صمغ عربی
جلنار از هریك یکمثقال ونیم مجموع کوفته وبیخته شربتی پنج درم
استعمال کند **سفوف هلیله مستعمل** خاص مسهل نقرس ومفاصل
وعرق النسا بود سورنجان مصری هفت درم پوست هلیله
زرد هفت مثقال سنامکی ده مثقال بوزیدان سه درم ورق
گل سرخ پنج درم پوست بیخ کبر سه مثقال ورق حنا سه درم
زعفران سه درم مغز بادام مقشر سه درم قند سفید
شصت درم سقمونیا مشوی یك مثقال مجموع کوفته وبیخته
بغایت سحق کرده شربتی دو مثقال بر سر آب سرد باز خورد و
بعضی کوبیابی کنند **سفوف سورنجان مستعمل** این مسهل
هم جهة مفاصل ونقرس وعرق النسا است سورنجان
مصری ده درم سنامکی هفت درم مغز بادام مقشر سه درم
پوست هلیله سه درم زعفران نیم درم قند سفید سی درم
سقمونیا مجوف یکدرم واگر بلغمی بود احتیاج ملوسیا
نیست ومرکب باید کرد اندکی چون ماده بلغمی بود ترید پنج درم

عوض سقمونیا کند شربتی دو مثقال بر سر آب سرد **سفوف سرطان**
جهة مسلول بغایت نافع بود سرطان نهری سوخته ده درم
طین قبرسی صمغ عربی خشخاش سیاه وسفید مغز تخم خرپزه از
هریك پنج درم کوفته وبیخته استعمال کند وباید که سرطان بخاکستر
خوب زرشته باشد وبعد از آن سوخته کند تا معتدل آید **باب**
التاسع فی الحبوبات حب ایارج صفرا سودمند بود
مرضهای سر ومعده پاك کند از همه غلطهای ایارج فیقرا
یکمثقال ترید مجوف سفید خراشیده بروغن بادام چرب کند
یکدرم حب النیل انیسون غاریقون سفید از هریك نیم درم ملح
هندی دنکی ونیم شحم حنظل دنکی کوفته وبیخته بآب رازیانه
سرشته وحب سازد هریك بمقدار نخودی واین یك شربت
است اگر خواهد در عسل کرده اندر فرو برد واگر خواهد در نشاسته
شکر سرخ بپیچد وفرو برد وهمه حبوبات مسهل را قوت تا دو ماه
می ماند وبعد از آن ضعیف میشود وبهتر آن بود که در روز ساخته
باشند ودر پشت غربال در سایه نگاه دارند وسحرگاه استعمال کند
حب صبر مستعمل صبر اسقوطری یك مثقال ترید سفید
مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده یکدرم حب النیل وغاریقون
وانیسون از هریك نیم درم شحم حنظل ملح هندی از هریك
دنکی ونیم مقل وکتیرا از هریك دنکی کوفته وبیخته بآب کرفس
سرشته وحب سازد واین یك شربت است **حب سورنجان**
مستعمل سودمند بود درد مفاصل ونقرس وعرق
النسا صبر اسقوطری ترید سفید مجوف سورنجان مصری از هر
یك یك مثقال مامیرج یکدرم حب النیل غاریقون از هریك

نیم درم کثیرا شحم حنظل از هر یک دانگی عنک هندی دانگی و نیم کوفته
و بیخته با آب کرفس تر سرشته و حب سازد و این یک شربت است
حب بنفشه مستعمل جهة درد چشم و سر و شقیقه
سودمند بود و دماغ را پاک کند و جهة درد گوش نافع بود بنفشه
خشک دو درم تربد سفید مجوف خراشیده و بروغن بادام چرب
کرده یکدرم رب السوس پوست هلیله زرد انیسون از هر
یک نیم درم سقمونیا مشوی نیم دانک کوفته و بیخته با آب
سرشته و حب سازند و این یک شربت است حب شیار مستعمل
سودمند بود جهة درد معده و سینه صبر اسقوطری سه
درم پوست هلیله زرد دو درم قاقله سرخ تربد سفید مجوف خراشیده
بروغن بادام چرب کرده مصطکی از هر یک یکدرم کوفته و بیخته
سرشته و حب سازد و در سایه خشک شود شربتی از یک مثقال
تا سه درم وقت خواب فرو برد و بخسپد حب غسل
مستعمل هلیله سیاه و پوست هلیله زرد آمله مقشر
پوست هلیله از هر یک یکدرم سقمونیا [illegible] چهار درم مقل را در
آب کنند تا بگدازد بعد از آن در هاون کنند و بسایند تا مقل
حل شود و داروها کوفته و بیخته بدان سرشته و حب سازد شربتی
دو درم حب غاریقون نسخه صاحب ذخیره سدها بگشاید
و استسقا و بیماریها و جگر را سودمند بود غاریقون پنج درم
تربد سفید مجوف مر از هر یک پنج درم ابرسا سه درم ایارج فیقرا
پنج درم انیسون و فراسیون سه درم تخم حنظل دو درم راتنج
دو درم سقمونیا و مشوی یکدرم کوفته و بیخته حب سازد و شربتی
دو درم و قوت آن تا شش ماه می ماند حب المسک مستعمل مولف

بوی دهن خوش کند و قوة دل دهد سنبل الطیب نیم درم قرنفل یک
درم قرنفل نارمشک کبابه و قرفه بسباسه فوفل خولنجان سعد کوفته از
هر یک یکدرم با آب برو گلاب و صمغ عربی حب سازد حب السعال
سرفه بلغمی را بغایة سودمند بود رب السوس کشمش از هر یک سه درم
بسیا کثیرا و صمغ عربی و مغز دانه کدو از هر یک یکدرم نبات مصری
نیم وزن داروها کوفته و بیخته بلعاب بهدانه سرشته و حب سازد
نوعی دیگر جهة سرفه حار مغز بادام سفید کرده مغز تخم خیارین
و بسیا صمغ عربی خشخاش سفید از هر یک یکدرم رب السوس دو
درم باقلا و مقشر سه درم کوفته و بیخته بلعاب [illegible] سرشته و حب
سازد نوعی دیگر جهة سرفه بارد پوست بیخ رازیانه تخم کرفس رب
السوس برسیاوشان مغز بادام تلخ کوفته و بیخته با آب خالص سازد نوع
دیگر جهة سرفه یابس نشا صمغ عربی رب السوس اجزاء مساوی
کوفته و بیخته با آب خالص حب سازد نوعی دیگر جهة سرفه
رطب فلفل و نبات مصری مساوی کوفته و بیخته حب سازد که مفید
است والله اعلم و احکم باب العاشر فی الاقراص قرص
اندروخورون مستعمل این نسخه از ان اسحق بن حسین
شیرازیست و اختیار منست و این قرص از ادویه تریاق فاروق است
دار سیسعان اسارون از هر یک شش مثقال فقاح اذخر دوازده
مثقال عود بلسان و قصب الذریره از هر یک شش مثقال دار
چینی بیست چهار مثقال [illegible] مثقال حماما بیست و چهار مثقال
سلیخه شش مثقال اقحوان سفید بیست مثقال مصطکی شش
مثقال زعفران دوازده مثقال مجموع کوفته و بیخته بشراب ریحانی
سرشته یا بماء العسل و در قرص ساختن دست بروغن بلسان

چرب کند و بعد از آن در سایه خشک کند و این قرص را قوت تا دو سال
باقیست بعد از آن ضعیف میشود **قرص اذروخرون که در تریاق**
فاروق میرود با بونج سفید و سرخ و سماق و مر و
انیسون و قصب الذریرة و عیدان بلسان از هر یک مساوی کوفته
و بیخته بمثلث بسرشند و سه روز هر روز یکبار بسرشند و بعد از آن
در ظرف ابگینه نگاه دارد و قوت این قرص هم تا دو سال می ماند
قرص الافاعی که در تریاق فاروق مستعمل است این قرص را
بعد از دو ماه استعمال کند و قوت این تا دو سال باقیست بعد از آن
ضعیف شود بگیرد چهار افعی اشقر جوان ماده و نشان نر و ماده آنست
که نر ادو قلاب باشد و ماده را چهار قلاب و هر دو قلاب در یک غلاف
بود و نشان افعی آن بود که سر و روی وی پهن بود و چشم وی
ساکن بود و کشیده و شکم وی صلب بود و نشان جوانی وی آن
بود که سریع الحرکت بود و در رفتن سر وی مانند چهار انگشت از زمین
برداشته بود و باید که در موسم بهار چون تحمل آید و برانگیزد و تا نور
شاید آفتاب بخور اینا ید که بگیرند چون بگیرند باید که همان زمان
یا روز دیگر وی را بکشاید اگر دها کند و حدت سمیت وی زیاده شود
کشتن وی چنان است که سر و دنبال بهم نهند و بیک ضرب
سر و دنبال وی چهار انگشت جدا کنند بتیشه چنانکه تیشه
بر روی نهند و سنگی محکم بر تیشه زنند یا چوبی محکم چنانکه
قطعا پوست بر وی نماند و بیک ضرب جدا شود و بعد از آن پوست
بکشند و آلات شکم آن بنداز و چند نوبت بشوید بآب شیرین
و اگر یک نوبت بجا کند بشوید شاید بعد از آنکه پاک ستر باشد
در دیگ سفالی کنند یا مسین قلع داده و آب بر آن کنند چندانکه

کفایت باشد و خوب شبت چند شاخ در آن اندازد و نمک بجوشاند
و اگر نخود چند دران اندازند شاید و بجوشاند تا مهرا شود بعد
از آن فرو گیرد و از دیگ بیرون آورد و استخوان از وی جدا کند و آن
گوشت وی بکوبد کوفتنی بغایت و بوزن آن نان خشک کوفته اضافه
کند و دیگر کوبد نیک بعد از آن اگر خشک صفت بود قدری از آن آب
که در وی جوشیده است اضافه کند بعد از آن قرص سازد و قرصهای
تنک مثل ناخن بزرگ و باید که دست بروغن بلسان چرب کرده
باشد در قرص ساختن و در پشت غربال در سایه نگاه دارد تا خشک
شود و باید که قطعا اثر نم در وی نمانده باشد باز دارد و در ظرف
ابگینه نگاه دارد بعد از آن استعمال کند **قرص اسقیل که در تریاق**
فاروق میرود بستاند بار عنصل کوچک و در
خمیر کرد و در تنور نهد تا پخته شود بعد از آن بگیرد و مغز آن که بغایت
نرم شده باشد پس در هاون بساید و بوزن آن کرسنه اضافه کند و
قدری شراب بر آن ریزد و بسرشد نیک و دست بروغن گل چرب کند
و قرص سازد و بعد از دو ماه استعمال کند و قوت این قرص تا دو
سال باقیست **قرص قرمون** که در مرودیطوس مستعمل است
و اندرومون خوانند میویز طایفی بی دانه چهار درم علک البطم
بیست و چهار درم مصطکی و اذخر از هر یک دوازده درم دارچینی و مقل
ازرق و اظفار الطیب و سلیخه و سنبل رومی و اکلیل الملک و سعد
حب الغار از هر یک سه درم قصب الذریرة [illegible] درم زعفران یک درم
فقر الیهود دو درم و نیم انجیر کوفتنی باشد بکوبد و انجیر نقوع
کردنی باشد نقوع کند و در مثلث و با سه وزن آن عسل کف
گرفته بسرشد و بعضی از اطبا بمثلث میسرشند و قرص میسازند

ودر سایر خشك میکنند **قرص طباشیر طین مستعمل** سودمند
بود تبهاء ملتهب صفراوی ودموی وتشنگی ساکن گرداند وسرفه
وخشونت سینه بغایت نافع بود طباشیر سفید چهار درم ترنجبین
سه درم مغز تخم خیارین مغز تخم خیار بالنك مغز دانه کدو از هر
یك دو مثقال ونشاسته وصمغ عربی وکثیرا وخشخاش سفید از هر
یکدرم کوفته وبیخته بلعاب بیکو بسرشند وقرص سازد شربتی یك
مثقال **قرص طباشیر معتدل** سودمند بود جهة تبهاء تیز
ورقیق خون از شکم ورق گل سرخ شش درم صمغ عربی نشاسته کثیرا از
هر یك چهار درم تخم حماض وطباشیر سفید از هر یك سه درم کوفته
وبیخته بلعاب بیکو قرص سازد وقوت این قرص بماند یك شربتی یك
مثقال **قرص طباشیر ممسك مستعمل** سودمند بود جهة
اسهال صفراوی ودموی صمغ عربی ده درم تخم حماض ده درم نشاسته ده
درم ورق گل سرخ پانزده درم سماق وزرشك بی دانه از هر یك ده
درم مجموع بریان کرده طباشیر هفت درم گل ارمنی ده درم کوفته وبیخته
بگلاب قرص سازد وقوت این قرص تا شش ماه باقیست شربتی یك
مثقال **قرص کهربا بنسخه سهاج مستعمل مولف** خون رفتن
از شکم باز دارد وکهربا وبسد ومروارید ناسفته تخم خرفه از هر یك پنج
سیر بر کوهی سوخته کثیرا صمغ عربی پوست تخم مرغ از هر یك سه
درم کشنیز بریان کرده خشخاش سیاه وسفید از هر یك شش درم
ودع سوخته وبزر البنج از هر یك دو درم مجموع کوفته وبیخته بلعاب
نیکو بسرشند وقرص سازد وشربتی یکمثقال وقوت این قرص تا شش ماه
می ماند **قرص طباشیر کافوری مستعمل** سودمند بود جهة
تبهاء کافوری ومحرق ودق وتشنگی بنشاند وسعال زایل کند

طباشیر سفید ورق گل سرخ جلنار اقاقیا از هر یك چهار مثقال کافور
یکدرم صندل مقاصری ومغز تخم خیارین مغز تخم خیار بالنك تخم
کاشنی تخم کاهو تخم تورك از هر یك چهار مثقال کوفته وبیخته بلعاب
نیکو بسرشند شربتی یکمثقال وقوت این تا شش ماه باقی میماند
قرص گلنار مستعمل خون رفتن از شکم باز دارد وسلیخه رومی
گل ارمنی صمغ عربی از هر یك چهار درم ورق گل سرخ جلنار اقاقیا از
هر یك سه درم اقاقیا از هر یك سه درم کثیرا دو درم کوفته وبیخته
باب گلنار بسرشند وقرص سازد شربتی یکمثقال وقوت این تا شش ماه
باشد **قرص انجبار مستعمل** جهة نجح بغایت سودمند بود عرق
الجبار چهار درم ورق گل سرخ وصمغ عربی وکثیرا از هر یك سه
درم نشاسته گل ارمنی وبسد وطباشیر ورب السوس وگلنار از هر یك
دو درم اقاقیا یکدرم ونیم کوفته وبیخته برب مورد بسرشند وقرص
سازند شربتی یکمثقال وقوت این قرص هم تا شش ماه می ماند **قرص
زرشك بزرك** سودمند بود تبهاء بلغمی وتبهاء کهن وجگر
ومعده وورم عصاره زرشك مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین از هر
یکدرم سه درم تخم کشوث ورب السوس وطباشیر ورق گل
سرخ وترنجبین از هر یك سه درم تخم کشوث ورب السوس وطباشیر
وتخم کاشنی ومصطکی وسنبل الطیب وعصاره غافت از هر یك
ده درم فوه ولك منقی وریوند چینی از هر یك دو درم زعفران
یکدرم کوفته وبیخته قرص سازد شربتی یك مثقال وقوت این تا
شش ماه می ماند **قرص زرشك کوچك** زرشك بی دانه پانزده درم
تخم کاشنی تخم تورك مغز تخم خیار بالنك از هر یك سه درم
ورق گل سرخ پنج درم ریوند چینی سنبل از هر یك یکدرم کوفته

وبخته بلعاب بنگو سرشته و قرص سازد و تا شش ماه قوت این باقی
باشد شربتی تا یک مثقال **قرص بنفشه** بلغم و صفرا دفع کند
و دماغ را پاک کند از اخلاط و تاریکی چشم زایل کند و درد سر صفراوی
بغایت مفید بود بنفشه خشک چهل درم تربد سفید مجوف
خراشیده بیست درم رب السوس ده درم پوست هلیله زرد
ده درم سقمونیا بریان کرده چهار درم کوفته و بیخته شربتی دو مثقال
پنج دانگ با ده درم شکر سرخ و باید که در شب قرص سازد و در دشت
غربال نگاه دارد و سحرگاه در جلاب شکر سرخ کرده باز خورد و قوت این
قرص تا چهار ماه باقیست **قرص ریوند مستعمل** جهة تپهای کهن
و صلابت جگر و سپرز و ورمها آن و درد آن بغایت سودمند بود
ریوند چینی شش درم مومیا مصطکی تخم کرفس انیسون عصاره غافت
از هر یک دو درم کوفته و بیخته با آب بسرشته شربتی یک درم تا یک مثقال
و قوت این بعد از شش ماه ضعیف شود **قرص کاکنج مستعمل**
مغز تخم خیار بالنگ مغز کاکنج مغز بادام سفید کرده و رب السوس نشا
صمغ عربی کثیرا دم الاخوین کندر از هر یک ده درم تخم کرفس دو درم
افیون مصری یک درم کوفته و بیخته قرص سازد و شربتی یک درم تا یک
مثقال و بعد از شش ماه استعمال کند و قوت این قرص تا دو سال می ماند
قرص سرطان جهة مسلول بغایت مفید بود طین ارمنی
و طین مختوم و طین رومی نشا ورق گل سرخ از هر یک شش درم
سرطان سوخته ده درم کثیرا طباشیر سفید شادنج مغسول از هر یک
پنج درم رب السوس سه درم کوفته و بیخته با آب لسان الحمل بسرشته
و قرص سازد شربتی دو درم با شراب انار عذب نافع بود جهة سیل
و دق و نفث دم **قرص گل ندک** ورق گل سرخ سنبل از

هر یک ده درم رب السوس طباشیر عصاره غافت از هر یک پنج درم کوفته
و بیخته با آب بسرشته و قرص کند شربتی یک درم قوت آن تا شش ماه
باشد **قرص غافت** سودمند بود جهة تپهای کهن و تپ
کهن و تپ ربع و سده بگشاید و یرقان بود و درد جگر و سپرز زایل کند
عصاره غافت بیست درم سنبل الطیب ده درم طباشیر چهار درم
کوفته و بیخته با آب بسرشته و قرص سازد شربتی یک درم قوت آن
تا شش ماه می ماند **باب الحادی عشر فی الایارجات**
ایارج روفس سودمند بود اخلاط سوداوی و بلغمی و داء
الثعلب را عظیم نافع بود و تفسیر ایارج دواء اللاهی است و ایارج
سالمتر از حبوب و مطبوخات کند **صنعت آن** شحم حنظل بیست
درم صبر اسقوطری پنج درم سکبینج و جاوشیر از هر یک هشت درم
خولنجان ده درم کمادریوس ده درم فلفل سفید فطراسالیون
و زراوند مدحرج دارچینی سلیخه زعفران زنجبیل جعده مرصافی
از هر یک دو درم کوفته و بیخته صمغها شراب خیسانند تا حل شود
با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشته شربتی دو مثقال تا چهار
مثقال تانی کر افتیمون و شاهترج و هلیله سیاه و مویز طایفی
و غاریقون و اسطوخودوس و کمافیطوس و بسفایج و گاوزبان
در آن جوشیده بود و نیم درم نمک هندی بجرع فرماید و قوت این
ایارج بعد از شش تا چهار سال می ماند **ایارج فیقرا** سودمند
بود جهة امراض سر و رطوبة معده و درد مفاصل و قولنج و قی
بلغمی و فالج لقوه و استرخاء و گرانی زبان **اخلاط آن** مصطکی
زعفران سنبل الطیب حب بلسان اسارون سلیخه دارچینی
عود بلسان از هر یک یک مثقال صبر اسقوطری هشت مثقال بعضی

شانزده مثقال میکنند کوفته وبیخته در ظرفی آبگینه وقوت آن تا
چهار سال باقی باشد شربتی یکمثقال تا دو درم با ادویها دیگر صفت
آن در حب ایارج گفته شد **ایارج جالینوس** سودمند بود فالج ولقوه
وتشنج واسترخا خلطهای لزج دفع کند ومثانه را سودمند بود وگرده
را کرمی بعزارت ازوی جدا شود **صنعت آن** شحم حنظل اسقیل
مشوی اشق سقمونیا حرتوت(?) سیاه وهوفاریقون افربیون از هریک
شانزده درم بسفایج افیمون اقریطی مقل ازرق کادریوس وسلیخه
فراسیون از هریک نه درم صاقی سکبینج زراوند طویل فلفل سیاه
وسفید دارفلفل دارچینی جاوشیر جندبیدستر فطراسالیون از هریک
چهار درم بعضی از اطبا زعفران وصبر از هریک چهار درم میکنند کوفته
وبیخته صموغ در مثلث حل کرده بعسل کف گرفته ودیگر شد مجموع با هم
نیکو سرشته شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال باب که هلیله کابلی
وافتیمون وموبر مسفی(?) ونیم درم نمک در آن جوشانیده باشند بیاشامند
واین ایارج بعد از شش ماه تا چهار سال قوة دارد **ایارج لوغادیا**
این ایارج مبارکست بسیار منفعت دارد بدان را پاک کند از همه
اخلاطها وفضلها مختلف از هر بدن ببرد وخلطهای لزج عفن
محترق دفع کند واین مسهل بی زحمت بود وسودمند بود فالج ورعشه
ولقوه وتشنج وصرع وجذام وداء الفیل وبرص وبهق وقوبا و
سعفه وشقیقه وصداع اوند ودوار وصم ووسواس وشهوه
ووسواس وشهوه کلبیه وتغیر عقل وعسر نفس ودرد گرده ومثانه
وبفرس(?) ودرد مفاصل وعرق النسا وداء الحیه ودرد گوش وداء
الثعلب وریشها دهن برهمه نافع بود وحیض بسته بگشاید **اخلاط**
آن شحم حنظل پنج درم اسقیل مشوی غاریقون سقمونیا حرتوت

سیاه واشق اسطوخودوس از هریک دو درم ونیم افیمون اقریطی کادر
یوس مقل ازرق صبر اسقوطری از هریک سه درم حاشا وساذج هو
فاریقون فراسیون جعده سلیخه فلفل سفید وسیاه دارفلفل وزعفران
دارچینی جاوشیر بسفایج سکبینج جندبیدستر مصطکی فطراسالیون
زراوند طویل عصاره افسنتین افربیون سنبل جاماز(?) سنبل خطانا اسطو خودوس
از هریک دو درم کوفته وبیخته صموغ در شراب حل بیاشامند تا حل شود
همه را بعسل کف گرفته سرشته شربتی چهار مثقال وقوت این بعد از
شش ماه تا چهار سال بماند واولی آن بود که شب هنگام فرو برد وصباح
را جلابی از بسفایج وزوفا وافتیمون وپوست هلیله کابلی وگاوزبان
واسطوخودوس وموبر طایفی وقدری نمک بجوشانیده فرماید **باب الثانی**
عشر فی الشیافات شیاف کیکی بوره ارمنی پنج درم کنکر سی درم خطوف
بیست درم شکر سرخ پنجاه درم شحم حنظل پنج درم شیاف سازد
شیاف خیارچنبر خطمی شسته از هریک سه درم بوره ارمنی نیم درم
سنامکی دو درم عسل خیارچنبر پنج درم شکر سرخ پنج درم شیاف سازد
شیاف سادج هندی اسفیداج مرزعفران شیاف مامیثا اقاقیا
کندر رامک افیون از هریک جزوی باب کشنیز یا آب سماق بسرشند
وهر شیاف قدری ریسمان تا از شیاف سازد واستعمال کند **شیاف ابیض**
صمغ عربی ونشا وکثیرا از هریک جزوی اسفیداج رصاص سه
جزو افیون نیم جزو کوفته وبیخته بسرشند تا بر بیضه تخم مرغ
یا بر آب باران والله اعلم **باب الثالث عشر فی التریاقات**
تریاق تریاق بزرگ خوانند طبیعت آن گرم و
خشکست سودمند بود وگزندگی جانوران وجمیع زهرها وادویها
کشنده وشربتی از آن بقدر حاجت بود اندک آریک مطبوخ است

وزبان یکمثقال وچون بر موضع گزنده کی طلا کنند سودمند بود وقوت
دل دهد وجمیع مرضهای سرد سود دهد واگر خواص نوشته شود
دراز گردد وسعال وعسر نفس ودرد سینه وشش ونفخ معده وقولنج
واستسقا وبرص وبهق وجذام واوجاع مفاصل ومجموع مرضها که
از سودا وبلغم بود نافع بود وصرع وصداع وتاریکی چشم ودرد شقیقه
وبواسیر را نافع بود وبول براند وحیض بگشاید اخلاط آن اقراص عنصل
چهل هشت مثقال اقراص بخاصه چهل هشت مثقال اقراص افاعی
وقرص اندروخورون وفلفل سیاه وافیون مصری از هر یک بیست
وچهار مثقال ورق گل سرخ تخم شلغم بری توم بری ایرسا غاریقون
رب السوس روغن بلسان از هر یک دوازده مثقال دارچینی
بیست وچهار مثقال وبعضی دوازده مثقال میکنند مر وزعفران
زنجبیل ریوند چینی قنطافلون فوتنج جبلی فراسیون قسط فطراسالیون
اسطوخودوس فلفل سیاه وسفید دارفلفل وکندر ذکر بزر کطرا
مشیع فقاح اذخر صمغ البطم سلیخه سودا سنبل الطیب جعده از
هر یک شش مثقال لبنی تخم کرفس بسالیون جبلی سادج هندی
حرف بابلی کادریوس ناغخواه کمافیطوس عصاره لحیة التیس ناردین
اقلیطی سیخ جبلی سادج هندی موحیطانا رازیانه طین مختوم زاج
محرق که تمام سوخته باشد وحماما وج وحب بلسان هوفاریقون
صمغ عربی قردمانا انیسون اقاقیا از هر یک چهار مثقال دوقو قته
مقل الیهود جاوشیر قنطوریون باریک زراوند مدحرج سکبینج از هر یک
دو مثقال جند بیدستر دو مثقال وبعضی چهار مثقال میکنند
عسلی که از نحل جات باشد ده رطل شراب خوب کهنه هشت رطل
ورطل باید که بوزن بغداد بود وصمغها وعصارات بشراب

خیسانند تا حل شود وعسل بر آن کنند وچند روز رها کنند بعد از آن
ادویه کوفته وبیخته بروغن بلسان چرب کنند وبعسل ومطبوخ بسرشند
ودر ظرفی نقره یا رصاص یا چینی یا آبگینه کنند وباید که ظرف را پر کنند
بعد از یکسال وبعضی بعد از شش ماه جایز داشته‌اند وبعضی گفته
اند نشاید که استعمال کنند تا پنج سال بر آن بگذرد تا هفت سال وبعضی
گویند که استعمال آن بعد از دو سال یا دوازده سال وآن زمان در
غایت قوت وجوانی بود تا سی سال وچون از سی گذشت تا شصت
سال قوت آن باقیست وهر خواصی که گفته‌اند داشته باشد لیکن از
شصت سال هر مرضها که بدان تا شصت همان عمل کند اما دفع سموم
ولدوغ ونهوش نکند وآن زمان بقوت معاجین بزرگ بود تریاق
اربعه تریاق کوچک خوانند سودمند بود جهت گزندگی جانوران
خصوص عقرب وباد غلیظ که در معده بود وروده ودرد جگر و
سپرز وصرع وخفقان سودمند بود واگر زنی را بچه بزیان زده بود
یا مشکل زاید یکمثقال فرو برد سهل گردد اخلاط آن جنطیانا رومی
حب الغار مر صافی زراوند طویل از هر یک مساوی کوفته وبیخته با سه
چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال با آب سرد وبعد از دو
سال عمل وی باطل گردد تریاق عنوره سودمند بود جهت
گزندگی جانوران وبادها غلیظ که در روده بود ودرد جگر وسپرز
وصرع وخفقان ولقوه وفالج را سود دهد اخلاط آن حماما
مر صافی سنبل هندی سادج هندی ولک مستکی فاقیا قرنفل ریوند
چینی قیمولیا قسط تلخ خطیانا رومی از هر یک دوازده مثقال فقاح
اذخر عصاره لحیة التیس مقل ازرق از هر یک هشت مثقال عاقرقرحا
دارچینی تخم رازیانه کبریت کوکرد خرنوب تخم شبت اسارون قردمانا

اوسیون امیون ناردین فلیطی مقاح الکرم کل باقلا تخم کرفس کوهی
دوقوا افتیمون افریطی از هر یک سه مثقال کتیرا خشخاش سفید
فلفل سیاه از هر یکی سی مثقال برنج بیست و هشت مثقال و لیحه
و ورق گل سرخ اقراص اند روحویدن از هر یک ده مثقال تخم سداب یک
مثقال دانه ترنج مقشر سماق شامی سنگی ازد انزبا که کرده دو مثقال
روغن بلسان بیست چهار مثقال عصاره مصوم هشت مثقال
تفاح المرجان مثقال و نیم ورق ترنج سیزده مثقال صموغ و عصارات
در مثلث خیسانند و باقی ادویه کوفته و بیخته بروغن بلسان چرب کرده
باسه وزن عسل مصفی بسرشند و در ظرف چینی کنند و بعد از شش ماه
استعمال کنند شربتی تا یکمثقال و قوت آن تا هفت سال باقی باشد و بعد
از آن باطل گردد **میرودیطوس** اتریاق شمرده اند سودمند بود زهرها
مختلف و گزندگی جانوران و سل را و قولنج بگشاید و فالج و لقوه
و استرخا را نافع بود و سده جگر بگشاید و ورمها و صلب نرم کند و
سینه را از اخلاط پاک کند و رطوبتی که در شکم بود دفع کند و در معده
و امعاء دقایق و غلاظ و خون رفتن باز دارد و قوت باه دهد و گونه
روی نیکو کرده اند و اشتها طعام پیدا کند و سنگ مثانه بریزاند و بچه
را در رحم نگاه دارد و ذهن صافی کند و خوابی نگاه دارد و دفع همه زهرها
کند و خاصیت او نزدیک است بتریاق بود فاروق **صفت آن**
مر و زعفران غاریقون زنجبیل دارچینی علک البطم کتیرا از هر یک
دو درم سنبل الطیب کندر و کرخول سفید عیدان بلسان اسطوخودوس
اذخر قسط سیسالیوس کافیطوس فیروالیم دار فلفل عصاره مو قسطیداس
جندبیدستر جاوشیر میعه و ساذج هندی از هر یک هشت درم
سلیخه فلفل سیاه و سفید سورنجان جعده اسقوردیون دوقوا

اکلیل الملک جنطیانا رومی دهن البلسان حب البلسان فوتبون مقل
هر یک هفت درم سداب دو درم تخم سداب ده درم اشق ماردین
مصطکی صمغ عربی فطراسالیون قردمانا انیسون امیون راوند
و ورق گل سرخ سکطرا مشیع از هر یک پنج درم و جوفومو اسکینیه اسارون
از هر یک سه درم اقاقیا هوفاریقون سیم شقفقو از هر یک چهار
درم و نیم صمغها در شراب کهن ریحانی خیسانند و حل کنند و باقی
داروها کوفته و بیخته با سه چندان عسل بسرشند و بعد از شش ماه
استعمال کنند شربتی یکمثقال و قوت آن تا هفت سال بماند **تریاقی** که بجهت
گزندگی عقرب نیکو بود بستانند زراوند مدحرج و پوست بیخ کبر از هر یک
نیم درم کوفته و بیخته با شراب نافع بود انشاء الله **باب چهاردهم**
فی السنونات **سنونی** که دندان را جلا دهد بگیرد شاخ بز کوهی
سوخته و نمک اندرانی و کف دریا از هر یک جزوی بیخ سوخته دو جزو
و ساذج هندی ربع جزوی سعال چینی جزوی همه را کوفته و بیخته
سحق کرده سنون سازد **سنونی** که بوی دهان خوش کند و بیخ دندان
جلا دهد و دندان را محکم کند بستاند شاخ بز کوهی سوخته نمک بعسل
معجون کرده از هر یک دو درم سماق و گلنار از هر یک نیم درم سعد کوفی
سوخته از هر یک سه درم کوفته و بیخته سنون سازد **سنونی** جهت
حفظ صحت دندانها بگیرد شاخ بز کوهی سوخته حرمل سنبل الطیب
سعد از هر یک جزوی نمک اندرانی ربع جزوی همه کوفته و بیخته سنون
سازد **سنونی** که بوی دهان خوش کند و بن دندان سخت کند بگیرد
و صندل سفید و پوست ترنج خشک کرده و اذخر و املک از هر یک
سه درم قاقله کبار و بسباسه و قرنفل و عود هندی و مصطکی و مشک
از هر یک دو درم کوفته و بیخته سنون سازد **سنونی** که سیاهی

دندان را برد بستانند قرنفل ده درم فلفل چهار درم حماماسه درم
سادج هندی دو درم مازوی سوخته شده درم کوفته و بیخته بمسواک
سعوط کرکنند بینی قطع کند بگیرد درم قلقطار سک پوست انار قصب
الذریره قرنفل هر یک مساوی بکوبند و بیزند و بینی را بفتیله کرم آب
ریحانی تر کرده باشند ترکند و از آن داروی کوفته در بینی دمند و فتیله
دیگر در آن دارد بیاغارود در بینی نهد **سعوط** جهة جوشیدن
دهن بوفل اقاقیا سماق نیم دانه طباشیر وکلنار ورق گل سرخ ارد و جو
مجموع مساوی کوفته و بیخته او از آن قدری سرکه دو چندان گلاب بر
سر آن کند و نیم گرم کند و بجاره تاره بدان دهن بشوید و بعد از آن سنون
بیارد که نافع باشد

باب پانزدهم فی الادهان

روغن بنفشه بستانند بادام شیرین و سفید کند و هر یک بادام بدو نیمه کنند و خشک
کنند و بهر یک من بادام نیم من گل بنفشه در میان آن کنند و شب و زیر
جامه خواب می اندازد و هم چنان بهمین میکند چون ده روز بگذرد و اگر
دیگر بنفشه مکرر کند خوبتر باشد و تا چهل روز پرورش دهد بعد از آن
روغن بگیرد و اگر عوض بادام مغز دانه کدو باشد شاید بکرد روی
رطوبت زیاده بود که در بادام **روغن گلبادامی** بادام در میان گل
چنانچه در بنفشه ذکر رفت بپرورد و بعد از آن روغن بگیرد **روغن
گل سرخ** بگیرد ورق گل تازه و در قنینه کنند و روغن کنجد بر سر آن کنند
و چهل روز در آفتاب بیاویزد و بعد از آن فرو گیرد و استعمال کند
روغن گل بنفشه همچنانکه در روغن گل سرخ گفته شد بسازد روغن
یاسمین و خیری و سوسن و زنبق و هیرین و نرجس و شقایق و امثال
آن همه بدین نوع سازند **روغن شاسفرهم** بگیرد آب ریحان
بیکمن و چهار یک من روغن کنجد بر سر آن کند و قدری آب بجوشانند تا آنها

بسوزد و روغن بماند **روغن خشک** بستانند زنجبیل چهار درم و قدری
خشک هم کوفته دو درم بجوشانند و صافی کنند و یکمن روغن کنجد بر سر آن
کند و قدری آب و بجوشانند تا آنها بسوزد و روغن بماند **روغن قسط**
سودمند بود درد جگر و معده و سردی مفاصل و استرخاء ارکان
صنعت آن قرنفل ده درم سنبل سادج هندی میعه سایله فرفر
ابرسا اشنه قسط از هر یکی بیست درم راس حسک سلیخه عیدان
بلسان از هر یک ده درم مرصافی پنج درم مجموع نیم کوفته یکشبانروز
در آب شیرین خیسانند و بعد از آن بجوشانند و صافی کنند و باید که آب پنج
من بود و با آتش آهسته می پزد از اول روز تا آخر روز بعد از آن بیالاید
و دو من روغن زیت یا کنجد بر سر آن کند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن
بماند **روغن جنطیانا** بابونه اکلیل الملک حسک نیم کوفته مرزنجوش
دوالم سنبل ورق حنا از هر یک ده درم جنطیانا پانزده درم جوز
بوا بوزیدان وسورنجان از هر یک پنج درم عاقرقرحا سه درم روغن
زیت یا کنجد دو من نافع باشد **روغن کدو** آب کدو یکمن روغن بادام
یا کنجد چهار یک بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند **روغن مصطکی**
سودمند بود جهة ضعف معده بستانند روغن کنجد نیم من و مصطکی
خوب ده مثقال و در قنینه کند و دیگی پر آب کند و آن قنینه در میان
آب بیاویزد و با آتش بسیار نرم بجوشانند تا مصطکی حل گرداند و بعد
از آن استعمال کند **روغن بابونه** بستانند بابونه در سایه خشک
کرده بیست درم و یا نیم روغن کنجد و در قنینه کند و چهل روز در
آفتاب بیاویزد و بعضی بیست درم حلبه اضافه میکنند و اگر بابونه
تازه باید بستانند بابونه خشک بیست درم و بجوشانند تا چهار من
آب و باز نیم آید و بدست بمالد و صافی کند و یک رطل روغن کنجد بر سر آن

کند وبجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند **روغن شبت** روغن
کنجد نیم من تخم شبت ده سیر خشك کرده همه در شیشه کند
وچهل روز در آفتاب بیاویزد **روغن حنا** بستانند ورق حنا
وبجوشانند وصافی کنند و روغن کنجد برسر آن کنند وبجوشانند تا آب
بسوزد و روغن بماند **روغن زرده تخم مرغ** بستانند زرده
پخته وبدست بمالند وقدری نوشادر سوده بروی ریزند ودر قنینه
کنند که بکل حکمت اندوده باشند وقدری موی الیف بر سر قنینه نهند
ودر پیش قنینه آتش کنند ودر شیب قنینه کوزه کرده روغن
دران نهند **روغن مورد** بستانند آب مورد تر سه رطل وبجوشانند
تا آب بسوزد و روغن بماند وچون ... خواهد کرفت پنج درم لادن
دران بکدازد واکر مورد تر نبود بستانند مورد خشك دومن ونیم
وبجوشانند وصافی کنند ویك رطل روغن برسران کنند وبجوشانند
تا روغن بماند **روغن نارجیل** روغن بادام کرده کان وامثال
آن بطریق روغن کنجد باید کرفت تا معلوم باشد والله اعلم
بالصواب آمین **باب الثامن عشر فی المراهم مرهم**
شادنج جهة بواسیر وشقاق عظیم نافع بود **صفت آن** روغن
بنفشه وروغن کل بادام از هر یك دو درم عصاره لحیة التیس
وکل قبرسی وکل ارمنی وشادنه شسته از هر یك سه درم افیون
نیم مثقال وچهار سیر موم سفید پنج درم اسفیداج دو درم
زعفران بکدازم کوفته وبیخته وبغایت سحق کرده موم با روغنها
بکدازد ودر هاون کنند و نیك بمالد وداروها بدان میریزد وسحق
میکند تا یکسان شود **مرهم سفید** کوشت برویاند
وحرارت نافع بود موم اسفیداج از هر یك دو درم روغن کل

چهار درم موم وروغن بکدازند واسفیداج بران ریزند ودر هاون
بمالند بغایت واکر حرارت زیاده بود قدری کافور اضافه کنند تا اسفیداج
وروغن چون بسازد واکر از جهة سوختن بود وکزندکی جانوران
مردارسنج پنج درم اضافه کند با اسفیداج وروغن چون بسازد
وسیده شود قدری سفیده تخم مرغ با آن برند نیك تا یکسان شود
مرهم سیاه کوشت فاسد بخورد وکوشت نو برویاند وبیشتر
جراحتها سودمند بود **صفت آن** مردارسنك نیم رطل
زیت صافی یك رطل وربعی موم صافی ربع رطلی زفت رومی بیست درم
علك پنج درم وعلك وزفت وموم با زیت بکدازد ومردارسنك بران
ریزد ودر هاون وی مالد تا یکسان شود ومنعقد کردد **مرهم خل**
کوشت برویاند وریش خشك کند مردارسنك ده درم کوفته وبیخته با
چهل درم سرکه بریزند وچهل درم زیت در هاون کنند وسایند بمبالغه تا
یکسان شود واکر خواهد دو درم دارو زرد کوفته وبیخته اضافه کند
وبغایت سحق کند **مرهم داخلیون** جهة خنازیر وسلع بغایت
نافع بود جهة ورمها بستانند حلبه بزرك وخطمی سفید از هر یك کفچه
وهر یك بجو بسانند یك شبانروز وبعد از آن بکیرد از لعاب هر یکی
یك رطل ونیم ومردارسنك یك رطل ونیم بغایت وسحق کند وباز زیت
بجوشانند سه رطل تا نزدیك انعقاد ولون آن تغیر کند بعد از آن
لعابات بجوشاند وبعد از آن مردارسنك وروغن ولعابات همه
برسر همه ریزد اندك اندك وبآتش نرم میجوشاند تا همه منعقد شود
مرهمی که جهة سوختن بغایت نیکو سیت وهر اعضا که سوخته
باشد نافع بود **صفت آن** بستانند اسفیداج ابیض ودم
الاخوین وچکیده ومردارسنك از هر یك مساوی بغایت سحق کرده

وموم سفید وقدری روغن گل بگیخته کنند وموم با نیم نگدازد و
درهاون کنند وچند نوبت بآب شیرین بشویند وبعد ازان داروها
سوده بران افشانند ومبالغه بساید ودیگر بار بشویند واستعمال
کنند والله اعلم بالصواب تمت الکتاب الموسوم باختیارات البدیعی
من اوله الی آخره المفردات والمرکبات فی اول عصر یوم الاربعا
وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

بسم الله الرحمن الرحيم چنين گويد مولف
كتاب كه چون در اين ديار زبان عجم متداول بود و در اين كتاب
اسامي ادويه وغيره بلغة عرب نوشته شد بود اين فهرست
نهاده شد تا نام هر چيز كه بفارسي و عربي نوشته باشد از اينجا
معرفه اسامي ادويه هر چيزي بفارسي و عربي معلوم شود و باساني
در كتاب توان طلب كردن والله اعلم باب الالف

اطريلال اب مكه اب نمك اب دهن اب گوشت آب دجله
م ماء الجبه م ملح لعاب دهن م م

اب خوره آب بن ابگامه تنك ابگينه ابر ابنوس
امعاسين سادوران مري زجاج اسفنج م

ابريشم اخيون احيوني آذركون اذخر ارغوان
م م م م م ارغوان

اروانه ارباره ارش برلن اريد بريد ارمال
خزامي زناق الحبه م م

اروهي ارزن ارزن ازدو ازدوسدا
سلوي م صمغ ثافسيا

ازدوتازي ازدوبادام ازدوسماق ازدوزيتون
صمغ عربي صمغ اللوز م اصطرك

استرهاملك استخوان استرخرما استهليله اسپرك
كف الكرم م نوي العمي م درنير

زرير

اسلج اسبنوش اسبوس ازدوامرود ازدوخطمي
لحية التيس بزر قطونا م صمغ الكمثري صمغ الخطمي

ازداكو اسطوخودوس اسارون استفتاج اسفند
صمغ الاجاص م م م

اسفرود استرمرغ اسفند اشترغار اشنه اصابع صفرا
قطا م نعامه حرمل م اشق م

افتاب پرست افيون افسنتين افتيمون الماس
حربا م م م ماس

اقاقيا اكرتيك الكرالدر الي بالي الوسياه الوگرده
م وج عاقرقرحا قراصيا اجاص شاهلوج

الوجه امرود آيله انگدان انگرزد انگشت كنده انجبار
اذريه كمثري ابج انجدان حلتيث م م

انجره انيسون انحكاك انارشيرين انار دانه انگور انجير
م م داغ ابروج رمان حلو حب الرمان عنب تين

انجيرخشك انجيروزيري انذوقي انذرزا اودوك اويشن
تين يابس شاه انجير حندقوقي حجر البقر صمغ الزيت صعتر

اهن آمك اهن ربا آموبره باب الباء
م نورة حجر مغناطيس م

دهج بادنجان بري باروستي بيش بادام شيرين
م كصيوث انحيص لوز حلو

بادام تلخ بابونه بالنكو بارتنك باقلا مصري
لوز مر بابونج بادرنجبويه لسان الحمل ترمس

وشامي باقلا باقلي قبطي بادنجان باداورد بادام كوهي و بحري
م حامد م م جلوز

آمله آملج

بانو باشه بخونر برنگ کابلي برتاسك برتاسك کوهي
دند صقر م بنج کابلي بنج اسف قيصوم
برف برنج برك بيد برك شفتالو برك زيتون برك بلوط
جليد ارز م م م م
برك كنجد برك گردكان برك الو سياه برك سرو برك مغيلان
م م ورق الاجاص ورق السرو ورق المغيلان
برك رز برك كورك برك توت برك وزك برك سپيدار
ورق الكرم ورق الكبر ورق التوت ورق الغرب ورق شجرة البق
برك بن برك درخت مصطكي برك سنبل برك چنار
ورق حبة الخضرا ورق شجر مصطكي ورق السنبل ورق الدلب
برك سوسن برمو برسوك برنار برمرغها برسياوشان
ورق السوسن وسخ كواير النخل بسامير دجنى
بزرك بسته بستان بسفايج پستجو پستكتم
بزرقطونا فستق م بسفايج سويق الشعير سويق الحنطة
پست جذ وكورك پست انار پست كدو پست سيب
سويق الحمص والحوز سويق الرمان سويق القرع سويق التفاح
بسد بستان افروز پشت مازو پشم پشكل بز پشكل گوسفند
م م غاغ ملون بعر الضان بعر الجبال
پشكل اشتر پشكل سوسمار بط بقم بلنك بلوط بلسان
بعر الجمال بعر م م م م م
بله بلادر بلور بالشيرين بليله بند دانه بنير خشك
م م حب البلور طرائف هليلج حب القطن جبن يبوس
بنير تر بنير مايه خركوش بنير مايه خرس
الجبن الطري انفحة انفحة الارنب انفحة الدب

بنفشه بنوسرخ بنكو بنو خله بن بورع
م م عدس بنفسج قطونا عدس بري بورق
بورع نكار بو زيدان پوست انار پوست ترنج پوست تخم مرغ
نكار مستعجل قشر الرمان قشر الاترج قشر البيض
پوست گردكان پوست بيخ نار پوست بيخ پوست بيخ كبر
قشر الجوز قشر اصل الرمان م م
پوست بيخ كرفس پوست بيخ گردكان سبز پوست گردكان خشك
م قشر الجوز الاخضر قشر الجوز اليابس
بيخ كاسني پوست رازيانه پوست بيخ ني پوست مار
اصل الهندبا م م مسلخ الحية
بوسنين بو بيماد پوست بهار خرما ابو به اسمه وخوش بو بهار
شعنين كمزه موز طلع
بهار بر بهار سيب بهار امرود بهار بادام بهار لهر بهار بهدانه
ورد السفرجل ورد التفاح ورد الكمثرى ورد اللوز سنبل الطب حب السفرجل
بر بهمن سرخ بهمن سفيد بيه بيه گاو بيه بز
م م م شحم شحم البقر شحم المعز
بيه مرغ بيه بط بيه مرغ ابي بيه ماهي بيه خر بيه شير
شحم الدجاج م شحم الاوز شحم السمك شحم الحمار شحم الاسد
بيه خرگوش بيه گوسفند كوهي وگاو كوهي بيه پيل بيه خوك
م شحم الايل شحم الفيل شحم الخنزير
بيه خرس بيه خرما بيه قاوندي بيه روباه بيه نهنك
شحم الدب شحم التمر شحم قاوندي شحم الثعلب شحم التمساح
بيه پيل بيدمشك بيد بيدگيا بيابان عنصل بيار ليز
شحم الفيل بهرامج خلاف بل اسقيل نصار دير

برة مو
وسخ كواير النخل
بزر الكتان

پیاز نرکس پیروزه بیدانجیر بیخ مهك بیخ یلبس بیخ لفاح مصری
بصل النرجس فیروزج خروع م اصل اللفاح یبروح
بیخ بلکوش بیخ سوسن سفید بیخ سوسن آسمانجونی
اصل اللوف اصل السوسن ایرسا
بیخ راسن بیخ فلفل بیخ کبر بیخ کاشنی بیخ عرطینثا
اصل الراسن فلفلمویه م م ادربی
بیخ خار خراسانی بیخ معیلادن بلکوش بیخ نی بیخ کرفس
اترغاز ببك لوف م م
بیل زهره بحك بیش بیش موش بیزد باب الباء
فلونخ کشترکنت م م حنز
تون تخم کاشنی بستانی تخم کاشنی صحرایی تخم کسوت
جوزماثل م طراسقون بزر الکشوت
تخم سود تخم سداب تخم کاهو تخم کرنب تخم شلغم تخم کرفس
بزر البنج بزر السذاب بزر الخس بزر الجزر بزر السلجم دوقو
تخم اسبست تخم بیار تخم کندنا تخم ابجر تخم کیکر کهزك
بزر الرطبه بزر البصل بزر الانجره بزر الحرجیر
تخم اذقوحی تخم هلیون تخم بلسان تخم ترتبنك تخم
بزر حندقوقی بزر الهلیون حب البلسان بزر الحماض
کرفس تخم هنك تخم کرفس کوهی تخم ترنج تخم سفندان
م بزر النیخ فطراسالیون بزر الفجل حب الرشاد
تخم سوند تخم دلاتوب تخم مارچوبه تخم سیسبر تخم کنکر
بزر الحرمل بزر الخشخاش بزر الهلیون بزر الثمام بزر الحرشف
تخم ریباس تخم کدو تخم کاکنج تخم کاج تخم مورد تخم
حب الهندبا حب القرع حب الکاکنج حب الصنوبر بزر حب الاس لسان الحمل

اهرنجر برمن تخم وهل تخم استفتاح رومی تخم ساهسفرم
دردمانا ابهل بزر المرهق بزر الریحان
تخم مرو تخم حزنر تخم خیار زه تخم خیار بالنك تخم تورك
بزر المرو بزر البطیخ بزر القثا بزر القثد بزر الکورم
تخم کلم تخم استعباح تخم خشخاش تخم مرغ تدری
بزر الکرنب م الخشخاش بیض تودری
تدرو ترنجبین ترخونی تره خراسانی
تدرج نجل م طرخونی بقایه خراسانی
تربد ترمس تنبول ترشیز توبال مس توبال اهن
م م تانبول م حماض بستانی توبال النحاس
توت سفید توت سیاه تورك توت سه کل توتیا
توبال الحدید توت حامض بقلة الحمقا توت وحشی م
تیغال تیهو باب التاء تفل مس تفل نقره تفل قلع
شکر العصر طیهوج خبث النحاس خبث الفضه خبث الرصاص
تفل روغن زیتون تفل روغن زعفران تفل صینی تیل
دیتار موقوموعا اسبوس م
باب الجیم جاخوش جامخواب بك جار النهر
جاوشیر م طحلب م
جراهنك جو جرواسکك جرس جرج جرك کوش
جلبهنج قبره مرصر م م وج الاذن
جریش کوشت چشمك چشم خروس چشمها خرس
سمین لحم تشمیزج عیون الدیك عیون الدب
جعندر جفت بلوط جکر جکر مرغها جکر بز
سلق م م کبد کبد طیور کبد المعز

جگر بیش جگر جز جگر سك دیوانه جگر جوك صحرایی
کبد الضان کبد الحمار کبد الکلب کبد خنزیر
جگر وزغ جگر کبك جگر کاو کوهی سفند کوهی جلغوزه
کبد وزغ کبد الحجل کبد الایل حب صنوبر کبار
حمس حجر جمیر حنطیانا حنجل حوبك اشان
م م م م م م
ادربی
جو جو هند جوز القی جوز مائل جواب الشعر جوب فرنغل
شعیر سلت م م ماء الشعیر فقد
جوب شوبز **باب الحاء** حلیثا حب البیل
سیساهون م
حب السمنه حب المحلب حب البلسان حب المبسم
م م م م
حبة السودا حب الراس حب البان حب الملوك
شونیز م م ماهودانه
حباری حجر البنی حجر عسل حجر مشفق حجر قبطی حجر لاژورد
م م م م م لاژورد
حجر الاحمر حجر العقاب حجر النسر حجر القمر حجر حبس
م م م م م
النکت
حجر حبشی حجر اسفنج حجر اناعاطس حجر الکرك حجر الحوت
م م م م م
حجر اغاغیطوس حجر الکلب حجر خرفی حجر الاوزوح
م م م م
حردون حربا حرف الما حرجون حرمل حلزون
سالامندرا م حب الرشاد م م

روبی

حلیمون حلتیت حماض الما حماض حماحم حنبا جوز
م م م م م
سلق بری م م
حب العالم **باب الخاء** خار مهك خار خسك
شکاعی خسك
م
خار ارو خاکستر خاکستر چوب رزد خاکستر چوب بلوط
خارج رماد رماد خشب الکرم رماد خشب البلوط
خاکستر آشیانه پرستوك خاکستر کاه باقلا خاکستر نی
رماد عسر رماد عش الخطاطیف رماد قش الباقلا رماد القصب
خاربشت خایه مرغ خایه بط خایه شتر مرغ خایه کنجشك
قنفذ بیض الدجاج بیض البط بیض النعام بیض العصافیر
خایه کبك خایه لقلق خایه مرغ آبی خایه کوسالر خایه سبك
بیض الحجل بیض اللقلق بیض الاوز بیض العجاجیل جند بیدستر
خایه شتر خانق النمر خانق الذیب خانق الکلب خلاون
حی العالم م م م م
خالید خزهره خزینه خرکوه خرچوك
م دفلی بطیخ حمار وحشی حبابر
خرو خراطین خرنوب خردل سفید خربق سفید
خیار م م حرف خربق ابیض
خربق سیاه خره کهجد خرامقان خرگوش صحرائی
خربق اسود کسب السمسم م ارنب بری
خرگوش دریایی خرچنگ جویی خرچنگ هندی خرچنك
ارنب بحری سرطان بحری سرطان هندی رماد السرطان
خروس خروك سیاه خرفجسك خسکدانه خشخاش
دیك خنفسا م عصفر م قرطم م

سوخته

سفید خشخاش سیاه خشخاش زبدی خشخاش معدنی
ابیض م اسود م م
خشکنکبین خصی الثعلب خصی الکلب خطمی خلال
م م م م م
خلد خلنج خمر خمیر خماهان خمان خندل خندل اسبابانی
م م م م م م خردل لبان
خندروس خنثی خولنجان خون خون سیاوشان
م م م م. دم الاخوین
خون گاو خون گاو ماده خون آدمی خون خرگوش
م م م م
خون سنگ پشت خون کنه خون بک خون کبوتر
دم السلحفات دم الحلم دم الضفدع دم الحمار
خون شبپره خون حیض خون گاو و گوسفند کوهی
دم الخفاش م م دم الابل
خون آفتاب پرست خون راسو خون دراک وحردون
دم الحربا دم ابن عرس م م
خون خرس خون سگ دیوانه خون خروس و مرغ خون خوک
م م دم الدیک والدجاج م
خون خرف خون بره خون بز ماده خون بز خون موش
م دم التیس م دم الجمل م
خون خوک خون ماهی خون ملو بالملک
م دم السمک دار تابع ثا
خیار کدو خیار چنبر خیربوا باب الدال
بطیخ رقی م م

دار فلفل دار زرد دار صینی چینی دار بمک دادی
م عروق الصفر قرفه دارصینی م م
دار شیشعان دانه امرود دانه میویز دانه ند دبق
م عجم الزبیب حب الکمثری حب السفرجل م
دج دراج درونج عقربی دردروغن زعفران
م م م غلخله سلیمانیه
دردروغن زیت دردسرکه دردسلاب درمنه کوهی
عکر الزیت دردی الخل م م
درمنه ترکی دردن درفیون درخت خار درخت
شیح الارمنی حلق م دلب درداد
سپیدار درخت قطران درخت وزک درخت کز درخت پد
غرب طرفا تر کرم
درخت دبق درخت طفک درخت شمشاد درخت مریم
انجیص ازاد درخت نغش ارز م
درخت عار درخت حنظل درخت کاج درخت بادام تلخ
م م صنوبر خروع الطلح
درخت رومی درونطارس دسفوبر دستره دلیوب
م م م م کوارع
دله دلعین دلبر دلنیک دمتک باکیک دماغ دماغ شتر
دلق م م م م طروعلوقطلس م م م
دماغ مرغ و خروس دماغ راسو دماغ اسپ دماغ شب پره
م م ابن عرس الخیل الخفاش
دیفن دسنه دود القرمز دوسی دوسی دوس دوالد
م الید م م سنوکران اشنه

دواء المسك دوشاب خرمائي وسيلان دوار دوض دوغ
م دبس رحب م مخيض
دهانه فرنكي ديوار ديك دمله ديغ وختن باب الذال
وجع ديدلا م م م
ذاتي الاسكندراني داقوابراس ذبل ذراريح دقوي دب الخيل
م م م م م م م

باب الرا

رازيانه رومي
انيسون

راقوتر راسو راسن رامك ريك رازيانج
نعنع ابن عرس م م سك عرقي النخل رازيانه
رجل الجراد رجل الغراب رخام رسته رطب رعي الحمار
م م م الطير م م
رعي الابل رعادة رقعه رقاع يماني رنك لاك روناس
م م م م لك فوه
روغن كاو وكوسفند روغن كنجد روغن زيت روغن نجراك
سمن شيرج زيت زيت السودان
وبادام كوهي روغن زعفران روغن بلسان روغن عسل
دهن الحلوق دهن م اوماليه
روي سوخته روباه روسنك روباه تربك روده ريباس
روسختج ثعلب شاطر عنب الثعلب معا م
ريوند چيني ريم آهن ريال ريحان سليمان ريحان الكلا
راوند خبث الحديد شيران م م
ريباج ريحان كوهي ريشك كوحز باب الزاء
م بادآورد حزا

زاغ سياه زاغ سفيد زاج شترهندان زاغ شبر زاغ سرخ زباد
زاج قرسي قلقديس قلقند زاج شوري م م
زبرجد زبد البحر زرين درخت زراوند كرد ودراز
م م م م كاو ند طويل
زرده كوش زردالو زرشك زرت زرسخ زرنيخ زرباد
وسخ الاذن مشمش ابرباريس درت ذهب م م
زراغ زردوك زفت رومي زفت خشك زفت تر
م طرطوديس م يابس رطب
زلفين زمرو زعفران زغار كرم
م م م خراجاس
زنكاري زنجبيل زنجبيل الكلاب زنبق زنك آهن
دلغوبيا م م م زعوار الحديد
زنام داروتلخ زوفا تر زوفا خشك زهره خرس
كمادريوس رطب يابس مرارة الدب
زهره مردارخوار زهره كاو زهره ماهي شبوط زهره كرك
مرارة الرخمة م م البتس
زهره اليج زهر الخاك زهرها زهره حركور زهره آهو
م م م م دسني م
زهره عوج زهره خارپشت زهره خركوش زهره افعي
الكبش القنفذ م م
زهره بلبك زهره خوك زهره سك آبي زهره كفتار زهره شير
م م م زهره كفتار م
زهره كلنك زهك زبره زيتون زيتون بري زيت السودان
م كركي لبا مكون م زيتون الكلب م

زبت انقاق **باب السين** ساج سالامندرا
زيت ريحان م م م

سايج سيرن سيستان سبوس سيندان سبز سند
م طحال م نخالة حرف قنب جبلي

سداب سيداب سريش سرها سرموش سرخرگوش
م اسفيداج م سراش م م م م

سرب سوخته سرکه سرکه عنصل سرگين سوسمار
ابار م م م م

سرگين بز سرگين ميش سرگين گاو سرگين اشتر سرگين پيل
م ضان بقر بعير فيل

سرگين خوك سرگين كودكان سرگين موش سرگين خر
خنزير م خرو الفار زبل الحمار

سرگين گرگ سرگين دراورد سرگين سگ سرگين مرغ
ذيب زبل الزرازير كلب الدجاج

وخروس سرگين ملخ سرگين لقلق سرگين دوسرا
والديك جراد زخمه رخمه

سرگين كبوتر سرگين كنجشك سرگين پرستوك سريشم
حمام عصافير خطاف غرى الجلود

سريشم ماهي سروكوهي سرو سرخ سرم
غرى السمك عرعر م م م قساع

سه كل سي سنبر ليوس سطاريون سطوريون
عليق الكلب ثمام م م م م

سطراطيوس سطاجيش سعد سفاريكوس سقموسيا
م م م م م م

سقنقور

سقنقور سكبينج سك سك المسك سلق سليخه سلد البنور
م م م م م م م م م

سماق سمكه صيدا سمور سماروغ سنگ روستايي
م م م م م مرقشيثا

سنگ بلور سنگ آتش سنگ يشم سنگ لاجورد سنگ رخام
حجر م م م م

سنگ آسياب سنگ جهود سنگ ارمني سنگ مار
حجر م م م م

سنگ شانه سنگ آهن ربا سنگ مرمر سنگ خون
م حجر مغناطيس حجر الطبط حجر الاساكفه

سنگ كفشگران سنگ كارد سنگ برامي سنگ عسلي
حجر المسن حجر البرامي حجر الرام عسل

سنگ سگ سنگ خروس سنگ كه در ديك حمام باشد
حجر الكلب م م

سنگ اسفنج سنگ ماه سنگ پرستوك سنگ جستي
حجر م م حجر الخطاطيف م

سنگ بحر سنگ مغني سنگ پشت سنگدان سير
حجر اعرابي مغنيسا سلحفات قابضه شونيز

سنا سنبل سباده سندروس
م م سنباذج م

سنجد سورنج سوسن سوبجان سولان سرمه
غبيرا فنابري م م م م اثمد

سورنج سيبا سيرسيب سبهك ميان كندم سيلان
م م فوم تفاح ادافوا سيقن

سيرمو سيه مار سياه دارو سياهك ساوران
اسطوخودوس اسودراج فاشرشين ساذوران
باب الشين شادنه شادنه هندي ساطل شاهترج
شادنج م م شاهترج
شاه اسفرم شاه بلوط شاه چيني شياف ماميثا
م م م م عصاره ماميثا
شياح كاو شاخ بركاو كوهي شب يمن شب يماني شبوط
م م خفاش م م
شترمرغ شحم ابي مالك شحم حنظل شراب انكوري
نعام م م م
شراب حمامي شراب ميويزي شراب عسلي شراب دوشابي
م م م بيذالعسل م
شراب نارجيل شراب فانيذ وانجير شيرم شش شش روباه
نبيذ النارجيل نبيذ فانيذ والتين قصعه ريه م
شش خوك شش خركوش شقاقل شقراك شفتالو
م م اشقاقل حبه خوخ
شقايق سقرديون شكاعي شكرشكنه شكرسنك
م م م سكر كرش م م
شكرشك شلغم شلمك شلمير شمشاد شنكال
م م ثلجم شيلم حلبه نفس ابوخلسا
شود شوق شهدانه سيلانه شطرج شيرخشت
شبت نيخ قنب عناب م يشرخشك
شيرانجم شيره بنات شير شيرمرغ شيرشتر
م عسل الطبرزد لبن لبن بقر م م

شير بز شيرگاو شيرگوسفند شيرادمي شيرآسيب
م م م م م م
شيربتوعات باب الصاد صابون صبر
م م م
صدف صمغ صندل سفيد صندل سرخ صنوبر
م م م م م م
باب الضاد ضحاح ضرو ضرب ضريع ضروع
م م م م م م
الكلب ضيمران باب الطاء طاليسفر طاوس
م م ساهسفرم
طالقون طباشير طبرزد طخشيقون طرسوج
م م م م م
طرهين طماعون طريفا طفك طلق طلبسا طلا
م م م م م م م م
طوسك طيلاقون باب الظاء الظلا
دستاخوس م م
ظلم ظهم ظلق المعز ظيان باب العين
م م م م
عدس عروسك عرطيثا عرن عرم عروس دريا مرده
م طلوب م م م كاكج
عرمض عسل عرق انجار عسل بلادر
م م م م
عصاره وغافت عصارة لحية التيس عصاره زرشك
م م م

عصاره افسنتين عقرب عقرب دريايي عكيس علبق
م م م م م م

علك عناب عنبر عنبري عنب الدب عود
م م م جعده م م

عود الصليب عود بلسان عود الوج عوسج
فوانيا م م م

عيون الديك **باب الغين** غورم غورم حرما
م حضر مح

غزيته **باب الفاء** فاشرا فاعرم
م سعتر فاحرم

فاحته فادج فالنجيقن فراسيون فرنجمشك فطر
م م م كدنا كوهي م م

فطراساليون فقاح اذخر فلنجه فلفل سياه فلفل سفيد
م م م م م

فلفل ابي فلفل السودان فو فوفل فيل فندق فندق
م م م م م م م م

هندي فيون **باب القاف** قاقلة قاقلي
م م م م

قالنجر قسط قديد قرنفل قرفه قرط قرم قرط قرة العين
عشق ناطق م م م م م م م م

قراطاريون قرايا قرصعنه قرقمان قرن قوط قرطمري
م م م م م م م م

قرون السنبل قرط قرط قسط قسوس قسب قثا الكندر
م م م م م م م

قصب الذريره قطران قطف قعبل قمر قنورا قلعي قلقاس
م م م م م م م م

قلقطار قليه قلب قليميا قمري قنطوريون باريك
م م بقي م فاخته م

قنطوريون سيبرقبل قند قنفهر قومي قوقاس قوطوليدون
م م م م م م م

قيشور قيل قيسوس قيروطي **باب الكاف**
م رفت رطب م م

كاشني صحرايي كافور كاوزبان كاشني كاشني شامي كاهو
طرخشقون م م م مرانطونيا حس

كاذيسك كاوسونك كاوس كاكل ٧/ شم كاغذ
الوج شيرم م طبعام م م

كبوتر كبوتر بچه كبك كبكر كرماكاب
م فرخ الحمام فرخ حراح م م

كاه شكافته كبج كحلم كچومونج كحل كدو
فلعزم م علك الكلب كاكنج حيوخ م

كرسته كستك كرويا كرمدانه كرده كرداسياب
م م م م كليه م

كرمبه كرنب رومي كرم ابريشم كرم درخت كاج
اركاكيا قنبيط دود القز م

كرد كركس كرركان كركان هندي كركدن كرزالبري
م م م كرك اشقاقل

كرانكبين كرمازك كرز كستم كيلا كشنير كشك
م جرماخ م عصاالراعي م م اقط

کنمش کنشوت کعب خواک کعب کاو کف ابکینه کف دریا
م م م م مسحقونیا م
کهتار کل خیری کل حنا کل کیدی کل کنذه کل سنک
ضبیع عرجابر م فاغر کادی نبج حجر الصخرا
کل سوسن کل زنبق کل باقلا کل خشخاش کللک نار کل مشکین
سوسن زنبق م م م جیذ الرمان نسرین
کلاب کل مرخ کلنار کل صدبرک کل کل سورنجان
ماء الورد م جلنار م طین شبندید
کلفس کل ارمنی کل قریشی کل مختوم کل حکمت کل ساموس
کرفس م م م م م
کل روی کل کری کل سرخ کل حری مصطکی کل اقریطیس
م م طین مغره طین بلد م
کل مصری کل سرشوی سرخ کل زرد کل نیشابوری کلنک
م م فارش م م کرکه
کل کندم کلیل الملک کلفش کوهی کم کاه
جوزجندم م ظراسالیون قثا قطر
کمیز آدمی کمیز کودکان کمیز چهارپایان کمیز شتر کمیز بز
م م م م م
کمیز سک کمیز کاو کمیز خوک صحرایی کمیز خر
م م م م
کمیز بز کوهی کتان کتان تر کتان خشک کندم کنجشک
م سد بنق تر بنق یابس م م
کنکی کنکری کرابلیس کندشر کندر کنار دریایی
حرشف صمغ الحرشف التمکت کندش ضمغ البطم م

کندنا کوزذ کوز بوا کوز قلا کوز کتا کوخ کوره
م م جوتهم جوز السرو جوز المائل جزا حلاه
کوکرد کوش ماهی کوشت حنظل کوشت بالنک کدو
کبریت ودع حنظل تخم الاترج خربوز
کوک کوشت کوشت بره کوشت کوسفند کوشت خوک
کبر لحم لحم الجمل لحم النعاج لحم الخنزیر
کوشت بز نر و ماده کوشت کاو کوشت کوساله کوشت کاو میش
لحم المعز م م لحم الجاموس
کونیک کوشت جیش کوشت آهو کوشت خنبی کرده کوشت
زرود لحم الجدا لحم الغزال م م
خرکوشت کوشت خرکوه کوشت شتر کوشت کوشت کوسفند کوهی
م م م لحم کاش الجبل
کوشت اسب کوشت خرس کوشت خر کوشت شتر بچه
لحم الخیل لحم الدب لحم الحمار لحم الجوذر
کوشت کربه کوشت ددها کهزک کبکزک کیک کیسه
لحم السنور لحم السباع حرجیر حرجیر مصطکی م
کیا لادن کیاه کس ویران کیل زرد کیل سرخ باب اللام
قیسوس کیلج دغرمصفی زوغرو سیانی
لادن لاجورد لاغیه لاجام الذهب لعبت بربری لهاح
م لازورد م م سورنجان م
لوبیا لوطوس لیمو ماحوزن ماهی
م م م جدوار م
ماهیانه ماهی ریان ماهی اشنه ماهی طریخ ماهلو
صحنا اربیان ریبا طریخ م

کنونا

ماشا ماترك مار مهرم مار مازو ماست ماش داروي
م سايرايرص محالحيه م عضض لبن حامض كما فطوس
ماهي زهره ماش هندي ماميثا سرخ
ماهي زهرج قلت ازهاموني
ماء النون ماء العسل ماجوبه متجند محوده مثلث
م م هليون سعتوسا م
منك محروث محلب مرواريد مرنكوش
م م م لولو اذن الفار
مرداسنك مرو خوش مرو تلخ مرمر مرانيد مران مرغش
مرانيخ استموسا م م م مرعزي
مرطيس مرقشيشا مريخ مردارخواه مرغ خانكي مرغ ابي
م م م زهره دجاج اوز
مرغ كرداتده مرو رشك مراك موش كاني موك موش عيلي
كردتاج برنامرود لنك ديك سوديك
ميثرو مستعجل مس مسك مشكك كوشت مصل
م عصنل مسك غاس بونيلان
مصطكي معده مغات هندي مغاث مغز معز خشكدانه
م م م م م م م لباب القرطم
مقلان رق مكس مح متك مغيل مارومن موز موز
م ذباب جراد مخ سمك م م نمل
مومورد موميايي كوهي وابي موش موي موش كور موش صحرائي
اس فقرالیهود فار شعر خفاش يربوع
مها ميس ميعه سايله ميويزك مورد موم مولد نداما
م م لنجم ميويزج مراسفوم م م

موكي

موش دهندي ميويز محك ميحتد باب النون
موش دهندي م قرنفل مح اوعليق
ناخن ديو نانخ نارمشك نارجين نان ناركيل نخود
الغا م م م خبز م م م
نرك بلنك نخوش نركس نشاسته نشان نضاره نضار
نروك فاشرا نجس نشا م م م م
نفط نفل خواجه نعرمهك نمك هندي نوشادر نشك
حب الجمنر م م م م م م م
نهنك ني في شكر نيوند نيوند مرمر نيلوفر نبله
عشاح قصب م حرير حب محلب م نبخ
باب الواو ودع ورق بارشك ورق نيكو
م م نسال الحيل
باب الهاء ورس ورك ورق بلوط وزغد وسمه
م م م م م ن قطونا
هدير هدهد هرنوم هرشه هرطان هزارجشان
م م م لبلاب م رعيد
هزاراسفند بلك هكل هلبون هليله
ناترا مل مازريون بقيع م م
زرد هليله ميوزك هليله كابلي هلاميلي هوفاريقون هشتر
اهليلج اسود م حصنص م م
باب الياء باسمين صحرائي باسمه ياقوت يروح
طبان ياسمون م م
يربوع يشب يقطين يتوت يتون والله اعلم واحكم تمت الفهرست
م محالتيب م خرنوب تاميشا